

GOVERNMENT OF INDIA
DEPARTMENT OF ARCHAEOLOGY
**CENTRAL ARCHAEOLOGICAL
LIBRARY**

CALL. No. 954.52-Ghu

D.G.A. 79.

20/1/21

Tarikh-i-Ghulzar-i-Ashafiya

→ Title

Ghulam Hussain

954.52
Ghu

Rustam Ali
Hyderabad

1844

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL
LIBRARY, NEW DELHI.

Acc. No. 5669.

Date 5/3/57.

Call No. 954.52/Ghu.

pp. 647.

الله تقدس تعالی تابنده را از بنده گان خاص خود امتیاز فرموده به مرتبه سروری و سروری نرساند
 ارباب احتیاج گوهر کمالات خویش را کمندون خاطر آنهاست چگونه باز از عزت خواهند فرخت تا انبیا نش
 انجمن بهر روزی و قدر دانی نیاید صبح آرزو و امید چنان شود اندر عزت بهمال این مفصل تفصیل این
 مجمل انجمن در این زمان فرخنده فرجام و ایام حتم به انجام شمع شبستان سروری و سروری صدر نشین
 محفل قدر دانی و کامرانی آفتاب سلطنت و سعادت گوهر دریای بهت و کرمست بادشاه و بجایه بلند
 آهنگ شیر معطر عطرک رازی روز جنگ قاتل کشور کفار سرنگ زبردست اقا الیم هفت اورنگ تاج
 شانده چین و رنگ بر آورده اورنگ خلافت و فرمانفرمای طرازنده سلطنت و کشور شای خاقان
 دین پرور عالم پناه خدیو شریعت کسره خدا آگاه که از فیض جویبار لطف و کرمتش سرابوستان دکن
 رشک گلزار ارم و بقطره افشانی سحاب عدلش چین دین و گلشن دولت و بهر و خرم شسته بهمانیان
 در ظل ظلیل رخسار آفتاب حوادث روزگار آسوده و سفارح گردن کشان بسیم اکب آفتابش فرموده
 عدل مدلت پیرایش گران مرکز عالم و دایره رشک معدل النوار کشنده گردن کشان منارنش را بهسادی
 افتادگان قهر چاه ستم چنان سپر خیمه عدل تقدیری زند که حدب دستار نخوت ستان لبان آب مساوی
 الطافین پست نماید یعنی بادشاه خورشید بکلاه انجم سپاه عالم پناه ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده
 علیخان بهادری فتح جنگ آصف جاهد اوام الله اقباله و اجلاله العالی و انفاض علی العالمین برده و حسنه
 الهتالی بر سر سلطنت و دولت روز افزون خدا و او موردی خویش جلوه فرما گشته عالمی راه رسایه
 عاطفت خود و مصلون و مامون دارد **بیات** بیاساقیا خرمی ساز کن به و مادام زمی دور
 آغاز کن به طلب مطربان خوش آهنگ را به که سازند طبعی و در رنگ را به به بلبل بغیر ما غزل می کنند
 که هر گل ز گلزار از بر کنند به بیایا ای محفل بی انبساط به که نه گام آید به پیش و نشاء به به بگو نغمه ساز خوش
 آواز را به که سازد و به ساز و ساز را به که من می کنم وصف آن ذوالکرم به شمشاد و فیقده و الا بهم به



بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الله ذی الخالق کشت خاک انسان را بجلای بی بو تلمون کمالات بسیار است و نبی صافی که حیوان را
 بنطق آشناساخته بلای احمد و ثنای خود پیراست از دریافت حکمتش عقل خورده بین معذور و دان و دیدن
 صنعت قدرتش دیده و بصیرت کویر یکا که بجهده هزار ساز عالم را بیک حشر قدرت کایه خود و نوخت تا
 سر و سرایان منقرض نغز توحید بر این بیدست و پیرا چه یار اگر انگشت او را که بتبار قانون قدرتش نه
 قطعه صافی که کمال عز و جلال به و در ثنائیش زبان ناطق لال به آنکه که حقیقتش بر نر به از قیاس
 کمان و هم و خیال به و هزاران در و دماسه و ویران صد نقش خلوت خاص معبود که نغمه جان بخش
 و دانتیش در موسیقار عقل معرفت بین انداخت تا سطران نغمه پرداز بهایت لب زمزمه اقرار بر یکانش
 کشانیدین بیچ این را چه طاقت که لبان نوا می شست تا نغمه امیش و آل و احباب مطهرش نواز و قطع
 بلغ السیال بجاله به کشف الدجا بجاله به حست جیح خصال به معلو اعلیه و آله به و دانایان عالی
 فطرت و آگاه دلالان بلذ فطرت که به و برین دیده حق بین ستیارات کمالات اند مخفی و محجوبانند

کند در حق این سبکین دعای بیدار امیدوار از جناب تقدس کردگار است که بلا حفظ هالین با شرف اعلای
 خداوند نعمت هم شرف کشته و بر چه پذیرائی یابد و بجای داشتن امضا الیکن گان اینک بجای خطابیل عطا
 پوشند و مؤلف را بدعای خیر یاد فرمایند چون بنای قلم محمد نکر گول کشته و کیفیت معموری و آبادی
 بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد و بعضی اماکن مقدسه و عمارات بلند پایه متوده مختصر با دراک احوال
 سلاطین قطبشایه کن ایضا تمام دارد و لذت درین مختصر شریک کرده بر یک مقدمه و چهار باب و خاتمه
 ترتیب نمود و **والله وکی التوفیق و تحلیه الشکلات مقدمه و در ذکر احوال مؤلف**
باب اول در ذکر سلاطین قطبشایه بر ائمه برانهم و بیان اماکن و بقاع و بلاد و حصون
 باغات و عمارات شاهی مثل گوشه محل و چار محل و چار منار و چار کمان و یک مسجد و جامع مسجد و حمام
 و عاشورخانه و بادشاهی و عمارات دیگر که در عهد ایشان با حداثه در آمده اند و کیفیت بنای بلده
 حیدر آباد و تبرکات آنجا مانند آثار شریف و قدم شریف و حجه مبارک شاه و غیره که در آخر باب
 چهارم مفصل تجرید خواهد آمد و **احوال عرس بزرگان این دیار و غیره** **باب دوم**
 در ذکر احوال سیر آریان دولت آصفیه نوثر الله مرقد هم از عرس جناب مغفرت آب نواب آصف جاهد
 و نواب شیه نادر جنگ و ورو و غازی الدین خان فیروز جنگ زنان دولت امیر الممالک حلاوت جنگ
 و سیر سیرای حضرت سیر نظام علیخان بهادر آصف جاهد ثانی و برخی احوال امیر الامر اشجاع المملک سالن
 جنگ حسین قلیچ خان هالین جاهد المشرق و نخل علیخان و احوال سلطنت حضرت مغفرت منزل
 سیر اکبر علیخان بهادر سکندر جاهد علیه الرحمه و النقران و بیان فرمانفرمایی و سلطنت آریای زمینده
 چار بالش ریاست نو ازنده و سیم شهنشاهی و خلافت خلاصه خانان مصطفوی و نقاده و دودمان
 مصطفوی آری بندگان عالی مقامی حضور نوثر آدام الله اقبال و عمره و خلاصه ملکه و سلطنته تا سال
 ۱۲۵۹ لیکن از دود و صد و پنجاه و هشت هجری **باب سوم** در ذکر احوال وزیران امیران

شیه انکار بقیش چار سو ده بهر یک زبانند در وصف او بهر یک او شیر صند زبانه پیر و از باز آور و از هوا
 سعادت آری که از تنیدید عدلش باز کو خجنگ در یک آشیان اقامت داشت به بصفت پیرای که از احکام کش
 شیر و گو سفند در کجا آب خورده و خاوت چرا پیشه او نشود که واهب بی نصبت بصفت خود و موصوف فرمود
 و شجاعت چگونه جوهر او گردد که الک قبض و بسط عالم مصمم فتح و غیر و ذی در قبضه قدرت او نمود تا
 زبان را از آب کمرش ستم تمام پاکش بر زبان بزدوم و چشم را تا ستره او بکشیدم تصور حال حسان
 آرایش نکردم شمع جوان بخت و جوان اقبال و دولت به جوان عمر و جوان شمشیر و شوکت به جند
 دار الاماره آن فرمانفرمای عالی مکان و خیر خل بادشاهان زمین و زمان که گری نشین عمارات خسروان
 است و دلمای حد اقلت منازل بجای خشت و سنگ و البته پای بلند است و شهباهاتماشای صفای گزینش
 محمود به حیرت و دلبزد از دست آنجا که وزرای صائب تدبیر عالی فطرت و امرای ذی مقتدر و والا شوکت
 و خوانین کامگار و خان زادان جان نثار با جمیعت سواران و پیادای بار و پلایانهای آتش بار و
 تو خجانه جات رعد آتش و شتر نالان و با نزاران برق کردار و جزایل برادران شهاب گذار و اهل غنایات
 دیگر بسیار اهل بجد و شمار و سر کار و دستار عالیقدر را صیفیه که از بدو افتد سر و تقال تا قام جهان و جهانیان
 روز افزون و از دمو کار و بار و شور و آفاق شلی طاق نه رواق اندام این ذره به بقدر خاطر او
 موردی انصاف العباد و خواجهاجم حسین خان المعروف به خان زمان خان خواست تایید یک سنوده
 خصال فلک شمال خیرال بلند اقبال احوال خاندان عالیشان و ذکر خاندان دولت عالی در آن
 منوط و مربوط باشد بهر خبر و آورده برای حصول سعادت و ابرین و غر و شرف کونین خود بنظر کمیس اثر
 همایون خاوند لغت نذر گزیند پس این ذکر کبریا در ملک نظم و شرف کشید مصرع گر قبول افتد ز به
 غر و شرف به نسبت نام نامی خاندان والا نشان آصفیه این مختصر نافع را بگذارد آصفیه
 موسوم گردانید شمع غرض نقش است کرنا یا و مانند که سستی را می نیم اقبال به که صاحب روزی حیرت

و ذکر تکلفهای روز و سهره و تکلفات ریشی و آتشبازی شب دیوالی و خانهای دراجهای
 امیران سرکار و غیره و بهارالارادنا فرمان بست و باغها و تکلفات زیگاشی بودی مقصد
 در ذکر احوال مؤلف عاصی سرایا عاصی مختصری از احوال خویش بجز منبر ساند که بدم حکیم خواجه محمد
 صابر خان در عهد حضرت مغفرت مآب نواب آصف جاهد طاب ثراه و پدرم حکیم المملک سیج الدوله
 خواجه محمد باقر خان در زمان حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصف جاهد ثانی علیه الرحمة
 بمعالجات خاص الخاص و محلات عصمت اختصاص مرشد زاده های بلند اقبال معور و سر فلز بود
 بجا گیرشت هزار و پویه ذات و غیره از آن جمله مومع بود و دل متصل قلعه محمد نکر گول کنده محال
 و هزار و پانصد و پویه بنام اخراجات نوبت و در صد و پویه باهوار نقد قدیم و تعلق موجودات
 سپاه و غیره سر بلند و بیای و شرف بوده اوقات خیز خویش بخوبی تمام بسر برده بتاریخ نهم
 ماه رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و سه هجری بعالم باقی خرابید و اچهار پسران برادران
 حقیقه یکی خواجه عبدالقادر خان دومی خواجه احمد خان سیومی خواجه غلام حسن خان مشهور بخان
 عالم و چهارمی عاصی مؤلف این تاریخ گلزار آصفیه خواجه غلام حسین خان که هم نام و هم تاریخ
 یعنی از حروف غلام حسین تاریخ تولد عاصی سنه یک هزار و یکصد و نود و نه هجری برمی آید و سر و
 بخان زمان خان بودیم و مدتی در فخر سن نظام و تم ناحق اقربا گرفتار مانده سر رشته سعالج و حضور پر نور
 از اینده باسطل گردید تا اینکه در سنه یک هزار و دویست و سه و یک هجری خوشی سلطنت کامرانی
 آفتاب فلک کار فرمای قدر دانی جهان مطیع و عالم مطاع حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بهادر
 سکندر جاهد انارانتی برانده و جل روضه بین ریاض النجیه مرقده و منصفه که سرپا توجه و بمطالعه کتب
 طب و کلی غبت و الطاف خویش صحبت حکمای حاذق و به تیاری تراکیب عجیب ادویات غریب
 مصروف داشت این ذره بمقدار از کنج عزت و توفیق یاد فرموده بهاریانی و بار جهان دار

۱۱۹۹

۱۲۵۱

و سرداران و منصب داران و بابر جهان را آصفیه و ام قبا و احوال فقر و علما و فضلا و حکما و شریعت پناه
 و مفتی بلده و شعر و اشعار ایشان و بنحان بیستی و زالی و خوشنویسان کامل و حفاظان شیرین مختار
 و سرداران اقوام افغانان سمنت و جماعت و افغانان قوم هندی و نیز اندازان ضاعت شمار و
 برق اندازان قدر نداد و چوپداران و خاصه داران جمیع داران قوم عرب و سندی و سکمان و ذکر
 سرداران سیالها بطرز و الامتیا و کنانان پلاطینهای بارجه ملاذان سرکار باب چهارم
 در ذکر جمع کامل شش صوبه ملک دکن متحدت ایف بر هر مقام و احوال بزرگان که در هر حساب
 آسوده اند و عیال تحلفات غرس کوه شریف و کیفیت بهنگامه غلوه ششده محرم الحرام در بلده
 حیدرآباد و نیز سواریه های علما و تفریه با علی الخصوص بهنگامه سواری فعل صاحب و علم بیوی و نیز
 احوال حسینی علم از نجوم انگار کشی خلق الله خصوصاً سواری انگار مبارک حضور پر نور و مرشد زاده های
 بلند اقبال و انگار شمس الامرا بهادر امیر کبیر و دیگر امیران سرکار و غیره و کثرت خلایق و تفریه داری و بلده
 و نیز در سواری علاو و تیمان و هجوم آدمیان لکها مردم انات و ذکر و در دیای موسی که مقام کربلای
 تفریه است و هم جانبیل نو و بیرون در وازه علی آباد و ذکر و روضه خوانان و مرثیه خوانان و کسبی و
 مرثیه خوانان هندوستانی و سوز خوانان هندی و فارسی و کسبی و جماعت های مرثیه خوانان و احوال
 عرس های دیگر بزرگان خاتمه تفنن بر دو فصل اول در ذکر ابتدای ورود و کلائے
 انگیز بهادر و حضور پر نور و ملازم شدن جمیعت انگیزی در سرکار و ولتهار و عجایبات دیگر و تعلقه داران
 و احوال میوه من صاحب فصل دوم در بیان ابتدای آبادی بیگم بازار و بیان سا بهوان آنجا
 از گوسایان و ملا و اطیان و پاریسان و تجاران دیگر مسلمانان و هندوان و ذکر آبادی
 کاروان و سا بهوان آنجا گجراتیان و غیره و احوال برخی سردسرایان و احوال علم موسیقی
 و آنان و استادان روزگار و جمیع اقسام اینها و ذکر شطرنج بازان استادان منصوبه و غایب

که بوقت آمدن سلطان قلی بیوی دکن شاه نورالدین بنت الشترانی قدس سره العزیز
فرمودند که ای سلطان قلی مستظهر باش که از بارگاه احدیت قطری از اقطار هندوستان بتو واداد تو
حوال کرده اند و دست خود بر سر و کفش البید و چند شرفی از زیر سجاده بر آورده با و عطا کردند که
این اول فتح است بامید به چون سلطان محمود همین بقول صاحب قلع شاهی درین قصد
و ده جبری ایلیک جایت امر الکی گفت و صوب ای دکن مثل صوب بجا پور و احمد نگر و المجدیه بر آری
نمودند سلطان قلی نیز حسب الاستعدادی امراد خوانین خود و عروس سلطنت را در قلعه کوه کند که به
آغوش کشیده بزور بازوی ششیر خویش ملکات دکن را قلعه کند و تا دیای شور جانب شرق قلعجات
بسیار تصرف نمود و آورده و با کفار جهاد کرده کلیطیه درین ملکات تملک آنکه گزشتان نامه بود
و هرگز بوی اسلام بشام ساکنان اینجا نرسید جاری سخت و تجمانیهای بسیار و معا بدکارانند
کرده مساجد و معابد بناندا و موزنان خوشنواجا بجا مقرر نموده شعار عبایات میجو و حقیقی قیام
گردانید و قریب شصت سال به ملک گیری پرداخت از سرحد کوه کند تا دیای شور شرقی قلعه پاگل و
چهل پلین در اجنبی و در اجنبی و کویل کنده و کونایر و کونایلی و ویلور و غیره بنفاد قلعه رفیع
کرد و اینهمه کنج در قبضه افتاد و خود را آورد و بر قلعه ملک کنده و کویل کنده با چهار جوان در قمر جگر بزور
بازوی قوت اسلام ده هزار پیاده ای کفار را طمع تیغ بیدار لغ نموده حاکم آنجا را که بری چند
نام داشت و قفس آن بن مقید کرده بالای کوه قلعه که کوب بجای تجمانه بسی بنا ساخت خطبایشان
عشری در تمام ملک خویش جاری فرمود و همیشه میگفت که از دیگر کتب تواریخ ترویج نرسید
بعد شیوع خبر جلوس شاه اسمعیل معنوی در ملک ایران بوضع پیوندد و جلوس سلطان قلی بر
فرانقهای ملک ملک شاه است که من این مقدمه را پیش از جاری کردن شاه اسمعیل صفوی خطبه
آنها عشری را در ملک ایران بعل آورده ام کسی نداند که من متبع آن شاه مغفور کرده باشم

سرفراز نموده شبانه روز بظلم و محالفت خویش بر تربیت پرورشت تا رحلت آنحضرت بر سر فراز
تعلق اری و او خان خاص بر در دولت نوید محل و فرست محل حاضر بوده بعالی خاص و محلات و در
زاده با همور و محالفت سلطانی مشمول بود چون بتایخ بغداد رسید بواقعده سینه گیرار و دو صد چهل
و چهار هجری روز شنبه بوقت یکپاس روز برآمده ساخته ناکه بر حلت آنحضرت بوقوع آمده عالمی
پامال حوادث غم و الم گشت و متعاقب آن نوید جهان بخش مرده جلوس محبت مانوس بادشاه چون
بخت پیر تیر گیر گوش صغیر و کبیر رسید جان تازه در قالب مرده و سید احمد شد و الله که ببدل و نوال
خداوند حقیقی و مجازی عاصی سراپا صاحبی میر برادران بخدمت معمولی خود و جایگزین هم مور و نی
سرفراز است اول تعالی شادان زمینده و فرمانفرمای و کامرانی دولت را تا دوام بهمان و قیام جهانیان
بل زمین و آسمان بعبود خضری و شمشیر سلیمانی ممتاز فرموده و وزیر و نزل آفاقا در ترقی و ترقی و اراد
آمین آیین آیین **باب اول** در ذکر سلاطین قطبشاهی یعنی سیر آرایان قلعه محمد که گویند
و بلده حیدر آباد از زمان سلطان قلی قطب شاه تا آوان سلطنت ابوالحسن تمانی شاه که خاندان
قطبشاهی است و انتقال نمودن حکومت از خاندان ایشان بخاندان تیمور صاحبقران کورکان

۱۲۹۹

ذکر سلطنت سلطان قلی قطب شاه

مولدش قریه حیدر آباد از مملکت همدان است و سبب سالکی از سلاطین و قرائین و بلکه تسلط ابوالحسن بر یک
آق قویلو انقراض دولت قرائین و گشت رسیدن اوتیت از برادران مخالف ملک و مقام بهمدای
عمومی خویش امیر الله قلی یک با سپاه عراقی در بلده محمد آباد بیدرآمده منظور نظر خاقانی سلطانی
سلطان محمود و سبب گشت به شانزده سال در فدویت و جهان شناریش و قیقه از دقایق فروگذاشت
نکرده بخدمت تحصیل مشکیش قلعه گوگنده که بنای تمام بود و یکی از راجهای متوسل به بایان میاگر که
پای تخت کفای بوده با و هزار پیا و هفت و مقام داشت مغرض گردید صاحب تایخ قطبشاهی میگوید

و اتمالت رعایا و بریایا پرداخته مجموع را مطلقاً و سرور گردانید و همواره با پادشاهان اطراف و چون جنگهای مصوبه نموده بر غم مقابل و محاربه با ملک قاسم برید بکولاس رفته قلعه استحکم بر قلعه کوه باهتنام جنگیور او نایکوا را طی قلعه کلنده تیار کنانیده مصدر جنگهای مردانه گردید و ملک برید را که بعضی نزد ابراهیم عادلشاه بیجا پور محبوس شده بود چون رجوع بحبشیه خان نمود روزی شمشیر خود را سپ صباغ الخیر نام و فیصل کوه تمشال چغیل را که مشهور آفاق بودند با دیگر فیلیها مع ملک برید از عادلشاه مذکور گرفته از سر نو قلعه محمد آباد برید و سلطنت آنجا ملک برید از زانی فرموده روانه نمود و قلعه میدک و حسابا و وزیران کیه را در جلای این نوار شهابشکس ساخته خیانتهای شاهانه بر مقام برید تعلیل آورده جواهر اعلائی عصر بهینه بنیاد شکستها گردانید بعد سعی موفوره در ملک گیری و سپاه پرور چندی در بیش و عشرت چون مشغول گشت از خدمت ملی خوشگوار مزاج از اعتدال برآمد و بعارضه سرطان در سنه منصرف و پنجاه و هفت هجری در گذشت و در رنگر فیض مدفون گردید مدت سلطنتش هشتال گسری بود

دور سلطنت چند روزه سجان قلی بن حبشیه قطبشاه

چون حبشیه شربت ناگوار موت را خوشگوار نمود اعیان و اکابر جمع شده نیامین مصلحت کرده سجان قلی را که هفت سال بود بر تخت نشانیده و اختلاف در میان امرا و خوانین بوجود آورده جنگیور او نایکوا را مع دیگر نایکوا را طی قلعه محمد نگر تجویز نمودند که دولت خان را از قلعه بهو نگیر بر آورده بر تخت سلطنت نشانند که سجان قلی بخودی خود بعد از سلطنت نمیتواند پرزدهت مادرش سیف خان عین الملک را که از حبشیه قطبشاه برخیزد با حمزگر رفته بود طلبد رسته مختار کار و بار سلطنت گردانید از منبعی حکیمتر او و بحیرخان و غیره که کن سلطنت حبشیه بودند زیاده بر هم شده و دو تخاصم را از قلعه بهو نگیر بر آورده چند قلاع دیگر نیز دست خود در آورده مصدر رشاد اگشته آخر عین الملک شکست فاش باینها داده دولت خان را باز از قلعه بهو نگیر رهایی ساخت چون عین الملک خواست که امرای قدیم را برانداخته

آخر العهد در سمرقند و پنجاه هجری باغهای جمشید خان سپهر خود برت میر محمود و نام محمود که در علاقه
کو توانی بود و همواره بندهش میر سید سید و دوزخ کاری درین نماز عصر خورده بر شایست
که از مدت میرد کمال آرزو داشت برید و عهد سلطان قلی قطب شاه سید جامع قلعه محمد نگر و بنای سخته
حصار بالایی کوه قلعه مذکور تعمیر یافت و در زیر قلعه گولکنده مذکور بنای عمارت و دو کا کین مذکور
وامرا و خوانین دریا و بریا و سپاه و غیره را حکم کرد که بر یک بقدر مقدر و خود عمارت و بقیع تیار
نمایند طراحان چایک دست در یک ضلع عمارت شاهای و حمام و سبب جامع و عاشور خان طح داده بآرام
رسانیدند و مسجد که بالای قلعه کوه مذکور است بنای محمد شاه بهمنی است که در عهد دولت خویش در بنای
مقر و مقام چندری کرده احداث نمود و عهد سلطان قلی بهیت قیم و مسافر حجابان بل اجرت لنگهای
حمام از سر کار خویش مقرر فرمود و در لنگر فیض متصل قلعه مذکور که از محاشات است مرفون گردید هنوز
گنبدش موجود است ایام سلطنتش شصت سال بوده از آن جمله شانزده سال در نیابت سلطان محمود
بهمنی بسر برده و چهل و چهار سال بنفس نفس خود بفرمان روی ملکانه اشتغال داشت و شش و نیم سال
رسیده بودش سپهر و چهار سیه اش بودند یکی حمید رقلی که همراه پدر جنگها کرده بقیع خراسان و میر قطب الدین
که موسوم بولی عبد بود و جمشید خان سیل در هر دو چشم او کشید بعد چندی در گذشت سیوم آقا قلی جمشید خان
که نهایت سفاک بوده چهارم عبد الکرم دیوانه در زبان محمد قلی قطب شاه فوت شد پنجم دولت خان که
در قلعه بونگیز انعام داشت شش ابراهیم مرزا که ذکرش خواهد آمد

تذکر سلطنت جمشید قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون میر محمود سلطان قلی قطب شاه را بدرجه شهادت رسانیدند فوراً از جمشید خان که پسر بخت میر محمد فیض
بود رفت و او را خلاصی داده از آنجا بمنزل قطب الدین و بعد آمد به سیل و پیشانش کشید جمشید خان را به
سیر سلطنت نشان و عیان دولت و خوانین امر و سپاه طوعا و کرها با و بیت کردند و او در صد و نوبت

اعیان خود را مسمور کار سازد نایک و اریان و امرا و خوانین مجموع اتفاق کرده خواستند که شاهزاده
 مرزا ابراهیم را که در قلعه دیور گنده تجویز پدر خود سکونت داشته بود طلبیده بر سر سلطنت نشاند و او را
 آنجا از اندیشه حبشید خان برادر خود که دشمن جاننش بود و سید جی و حمید خان رفیقان مسروق
 خویش خود را نزد قاسم برید رسانید در آنجا نیز برادر قاسم برید خان همان خواست که مرزا ابراهیم شاهزاده
 را گرفته و او را حبشید قطشاه نماید چنانچه کلید قلعه یک و چیل سلسله فیلان خاصه اش از مرزا مذکور
 بزرگرفت و در قصد گرفتنش می نمود شاهزاده مذکور را چارار آنجا بمانای خود بر آورده خود را هزار
 جانبازی از مصدات و زنان کفار که در آتش راه نیز ازاده گرفتنش و رسانیدن جنمشید
 قطشاه برای لغز خویش داشته بودند نزد امراج والی بجا نگر که سر و قزاق با کفر و ظلام بود رسانید
 او نظر بر اینکه در سوابق ایام نوکر سلطان قلی قطشاه پدر مرزا مذکور بود و با عزا و اکرام تمام مقدم
 او ضمیمه آنجا شد مدت هفت سال نزد خود داشت و در فرصه نایک و اریان و امرا می قلعه محمد نگر گول گنده
 عارض متواتر فرستاده خوانان و در وقت شش گشتند او را بجا نگر اصلاح رفیقان مذکور متوجه قلعه
 محمد نگر گردید و چون امراج به لغت پیش که مذکور مباد او را آنجا که در می بذات شاهزاده رسید و اگر الفت
 بسیار بود داشت سودمند نشد و نیز گرفتن سپاه را به مذکور برای کمک خود پسند خاطر نگشت بذات خویش
 با چند سواران همراهی روانه قلعه مذکور گردید هرگاه خبر ورودش بمقام پهنه رسید بگنجینه او و غیره نایک و اریان
 و مفتاح بنان سحان و غیره که موافقان سحان قلی بودند رفتند سرایه آنها از خواب اگر کرده در تسلط
 گردانیده سحان قلی را بقیه ساخته حقیقت حال ایشا شاهزاده مرزا ابراهیم سال ساختند و من الملک
 از ترس شاهزاده مذکور و بنوی که سحان قلی اطراف محمد نگر گشتند اگر چه در باب اتهامات خود مانع دیگر امیران
 ملائمت نداشتند و خواهی است نمودند و ظلم خاطر نشد جواب داد گشت که لب جلوس العتبه بناسبت وقت
 بعمل خواهد آمد و باطل بالویس شده در آتش راه اکثر دیهات سرکار بتالان در آورده روانه آن گشت

زیاده است که قبیل مذکور که پیشتر گفته شد و در پیش گذارد و خود را در جبهه شوق و محبت اسپ سوار می نمود
خود را بی اندیشه در طلب علم و تنویر آفتاب انداخت و نیز در حفظ حافظه حقیقی بسیار است بر آه هرگاه این خبر
خفیه نویسان بعرض سلطان رسانیدند نهایت تشکر شده بدارت شکر آبی بجا آورده فرمود که کل محکم
بالای دریای مذکور پیش از رسیدن موسم بهشت حال تیار سازند و یک لک روپیة از خزانه عامه خویش
بدار و عمارت و او چنانچه پنج خرج نمود و شش هزار روپیة کل مذکور پیش از چارده سال از آبادی بلده
حیدرآباد با حدات درآمدت چهار هزار روپیة را حسب الامر سلطان طعام لذیذ بختی بالای همون بل
بقصر او ساکنین و غیره خوراند و طلا و دود و در عرصه و از ده در عمارت عمارت چارده در غنایست
و در و رواق که یکی از آن سده و دست و همیشه یکی از فقیران مسافر در آن رواق میقیم میباشند تا حال
موجود تا این بنایش شخصی این بیت گذرانیده پانصد شرفی صلی یافت شعری تحت او گذرد و او با و گذردیم
ازین سبب شده تا این که او گذرد که ما به عددش نصد و هشتاد و شش میشود و بعضی صراحت استیقام هم گفته
اند که فیما بین هر دو تاریخ تفاوت پنج سال است گویند بل دریای گوستی در بلده جون پور و این بل که
در یک سال با حدات درآمد و نیز باغ ابراهیم شاهی متصل قلعه مذکور و باغ گلشن اندرون قلعه و سنگر
دوازده امام علیهم السلام و تالاب حسین ساگر با بنام حسین شاه ولی صاحب قدس سره که اولاد حضرت بنده
نواز گیسو دراز اند و اما پادشاه هم بود و تا حال در وازده مکان آنحضرت متصل کمری سپوره بکبر ترخان
حسین شاه ولی صاحب مشهور و موجود است و تالاب ابراهیم پل و آبادی قضیه ابراهیم پل مذکور و کتبه
کنکو و کتبه وضع بود و بل و تالاب قضیه زیبا پور و کالاب سپوره قلعه و مساجد و مدارس دیگر همه در حد آن
پادشاه تعمیر درآمد و این زمان آب دریای سی که موسوم بزبان مردم اینجا ساخل است کتبه بود و بل
گذرانته از پهلوی دیگر جاری گشته بود و کتبه محفل مانده تا اینکه در سنه یک هزار و صد و بیست و یک هجری
میر ابو القاسم موسوی شوشتری النخاطب سیر عالم وکیل مطلق و دارالمقام سرکار دولت مدار

فضل و کمال آواره همایش می بودند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم می داشت
و خود سایل عقلی و نقلی از ایشان تحقیق می فرمود و هر چه معرکه شکست بر لشکرش انداخته و عدالت بر تبه
بوده که اگر ضعیف و پستی پر ز را حرم بر جا که میرفت بسلاست می رسید و روان و قطاع الطریق را برای گل
رشت دزدی نبوده هر چند مردم مکانه در فن دزدی بی مثل اندام دزدی بر زبان خود هرگز نمی
آوردند تا به دزدی چه رسد و این هیچ کس چیزی فوت نیگشت از قلع و گوگنده تا شکو و راجبندی
و که بلبیر تادریای شور شرابی در تحت خلش بود و در عهدش عمارت قلعه گوگنده یعنی حصار که عبارت
از شهر پناه باشد به تیاری در آنکه غیبتش اینک چون ابراهیم قطب شاه از منازعت راج و بادشاهان
اطراف فارغ البال گردید خان اعظم مصطفی خان لاجین رسانید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه
سوار و دشمنان و مخالفان صاحب لشوکت بسیار اند و بهواره هر سال بواسطه مصالحت و محاببت به
جانب نصرت واقع میشوند و بنا و علیر و السلطنت گوگنده قسمی که باید و شاید به حکام ندارد و مصالح آنست
که در اندک روزی حصار که شهر پناه قلعه باشد اگر بغیر وی حکم شود از سنگ و چوبه تیاری نماید که دست
به یکبار از مخالفان و سعادان بدانش نرسد چرب و مرده اش حکم تیاری حصار بعد و در آنچنین
در عرصه زمانه بخیر است که بر پیروی و راج الوقت حصار قلعه مذکور که در شش هشت هزار و صد و چهار صد و
چوبه تره ماه و هشت دروازه آهنی و خندق و شواگرد تا این زمان که سنگینار و دوسه و چاه و هشت
جبری است حیرت ناهشی چشم نظاره کیاست با تمام رسانید و دل دریای موسی نیز بسبب تعشق شانه زده مراد
قلی که حسن جانفرای بجای طوایف میل کلی داشت تیاری کرد و حقیقت آن اینک شانه زده مذکور بر طبق
عادت محمود که بواسطه شیفه لذت بسیار رسید بهواره بوقت شب از قلعه محمد نگر بجانه طوایف مذکوره
در موضع محلی که آبادی بلده حیدر آباد بر زمین همون موضع واقع است آمد و شانه زده در روزی موسی
باران موافق معمول خود بوقت شب قصد نموده چون بر سر دریای موسی رسید دید که لغینانی آب از حد

عقلای آنوقت بتبیه کرده در عشره محرم الحرام استاد میکردند و تا قی بر همین طور گذشت بعد انقلاب
دولت عادل شاهیه نوبت بنوبت بدست ابراهیم قطب شاه در سید او نیز در قاضی محمد نگر گواکنده عشره
محرم هر سال استاد مینمود چون نوبت سلطنت سلطان محمد قلی قطب شاه رسید و آبادی حیدر آباد هم
معلوم تر گشت او علم مذکور را در بلده مسطور موافق حدود استاد میکنند و همین طور کیفیت مرقوم از
استاد که مجاوران بوابه سلاطینان عادل شاهیه و قطب شاهیه دارند با ثبات رسیده اما در همینست
همه حضرت غفران آب معنی میر نظام علیخان بهادرتج جنگ نظام الدوله آصفجاه ثانی از جناب خلعت
پس سالاریار و فاوار ستم دوران وزیر الممالک مسطور زمان فرزند ارجمند مرتبه بلند جگر گشت
بجان چون بدیسی بوشنر شس علیخان بهادری خاندانان که شیدا تخلص میکرد و با عیاز احمدی در وقت
الشدایان اردو و دیگر کتب انشان مذکور تصنیف شده مشهور آفاق اندکالی متصل کمان سمت شمالی چار
کمان بلده مقرر شده استاد میکردند تا حال همونجا فایم است حن کمان سابق بسیار تنگ بود چنانچه عاصی
مؤلف نیز بچشم خود دیده این الممالک بهادر برادر امیر الامر امیر الممالک بهادر و دارالهمام سرکار زمین از حلقه
خویش داده حن کمان مذکور وسیع نمود و از سر کار حضرت غفران آب جاگیر حاصل و نوبت و گریال واهی و
مراتب مقرر شد الحال درینجه حضرت بندگان عالی مظلای عالی ماشی نایب قدر و نیاز و خدمت اهل می آید
و پس تدریس هر سال شب و هم محرم سواری مبارک علم مسطور به کمال تنگ و مطراق غیبی بر می آید و حکم
جهان مطاع حضور پر نور بر بردارندگان علم مذکور شرف صند و ریافت که سواری علم مذکور را سوای همه
کمالان معمولی عجب است دیگر نیز مذکور است که عجب است داشته باشد در شمار راه حاضر
شده مذکور و نیاز گذرانند از دست پیر کمان بعد فراغت از نذر و نیاز بادشاهی عاشور خان
نذر حضور پر نور بر دو تنان پنج محله و نذر چهار بهادر در جلوه خانه مکانش گرفته بر سرشته تالاب و استوار
چو که از زیر سبز بخار و دلتخانه قدیم حضور بجا پیر زال که عقب کمان راجه را در نهما جیوت بهادر است

خدیو حجت آگاه نواب سکندر بجا بهادر وزیران مرقد و بقعه دیگر بالایی و بیای میسای مذکور ایست نمود
معمور کار ساخت انشا الله تعالی مفصل کیفیت آن در ذکر احوال سلطنت فیجاء صغیر تجرید خواهد آمد
و نیز کیفیت تیاری دهگاه کوه مبارک و شروع بنای عرس آنجا که بتاریخ بعد از شش ماه حرجب المرجب
پنج گرمی بلده حیدرآباد جانب شمال هر سال ظهور می آید احوال این مقدمه هم در عصر سلطان ابراهیم
قطب شاه است مفصل در او آخر این باب قلم حقیقت رقم رقم خواهد شد انشا الله تعالی القصه همواره
تا جبران از هر جانب با سر انجام سخت و دایمی عجیب و غریب و بلاد و همسایه در کار سلطان مذکور می آمدند
و آنچه از ایشان در کار خرید میشد و جبهه تیش همچون وقت عنایت میگشت و اینها خلعتها یا فتنه خورشید
میرفتند و خوان نمیشد همیشه با المذکوره ناگون و علویات و دوزیات و فواکات رنگارنگ بر رخسار این گزیده
می بود که خلقی بهره مند میشدی و میرفتی بقول اینکه شمع ابراهیم درین سفره عالم هست بهرین خوان اینها
چه دشمن چه دوست به سمند ابریک فعل صاحب که شب دهم ماه محرم هر سال با انبوه لکها که خلق الله
و قنادیل عید و شمار و قنایهای کار ابریک و برنجی و طلائی و نقره ای بسیار و شعلهای طلوعی که زبان
مردم این دیار حیدرآباد و دیوئی مشهور است زیاده تر از قیاس برمی آید آنچنان سواری که
عقل و حیرت میباشد با وجودیکه هر سال می بینند و او بهر محتاج کار می کنند چرا که سال بسال و با افزایش
دارد بدون تائید شعبی ازیدی قلوب مختلفه خلایق بر یک جانب و بر یک حال صورت نمی بندد و هم همیشه
سلطان ابراهیم قطب شاه از بیجا پور در قلعه گوگنده آمده و حقیقتش اینکه خود و مبارک جناب
سید المرسلین خاتم النبیین صلوات الله علیه و علی اولاده الکرام و صاحب الفطام که بوقت جنگ
کر بلا پر بلا بر مبارک جناب اباعبدالله الحسین علیه السلام بود و اهل نبی او را در زبان عیسر
فعل گویند در آن معرکه از خشم شیره اجداد گشت دست بستار دست بستار یوسف عابد شاه
بیجا پوری درآمد و بوی تحقیق بسیار بنایت تعلیم و تکریم بر کتب اسم الله از مندل بطریق معروفه

بر تخت خاقانی نشست ارکان دولت و ایمان حضرت و علما و فضلاء شریعت را با انواع خدایات
 بادشاه از الطاف خسروانه پدید آید ممتاز فرمود و جناب محرم بر عارف بنی آدم گبستر اندیده ابواب شفقت
 و احسان بر روی خاص عام کاظم شد و محبوب رعایا و پادشاه و غیره در بند امن و امان و مرفه الحال
 و فارغ البال می نمودند و قواعد عدل انصاف نوعی میشد که بنای ظلم و ستم نهند گشت قطع
 نکروی سنجکس از نظام فریاد مینه قهای گل نگشتی پاره از او بهد بخیزد کسی بهین نبود ی به برین
 کس بخیر سوزن نبود ی به الغرض امر او خوانین را و امیر شایمیر را که سر حلقه امیران دولت بوده و برای
 تسخیر قلعه مذکور بوقت سپاه نظام شایمیر موشده بود و بشرفیات شایمیر سپاهان نیزینهای زر
 نقره سرفراز فرمود و هرگاه مکتوب اتحاد و سلوک از جانب ابراهیم عادل شاه بجا پوری در باب
 عدم تسخیر قلعه مذکور و شوق نه نمودن آن بنایت الحاح رسید نزدیک محاصره فرموده ولایت کاکن و
 ناکاوی و غیره مفتوح ساخته مراجعت نمود و علی خان لرد را که صدر ملک حرامی شده بود و سزای
 کردارش سزایند و جشن طلوسی مناکحت خویش با عیغه دختر امیر جهان ابراهیم شود و آورد
 که حیرت افزای چشم نظاره کیان کشت و کمال تجمل انواع شکوکت و شجاعت همیشه خود را در درواج
 ابراهیم عادل شاه در آورده بودند و جهت و سرور گوش ساکنان نزدیک و دور رسانید و قصر چون
 سلطان محمد قلی قطبشاه و السلطنت محمد گراگو لکنده را فراموش جا و منزلت خویش فریاد و دور
 محاصره و حسیاتش گنجایش سکونت امر او خوانین و سپاه نیافت و دفعتا یکباره نمود از میدان حمله
 برین است بنای ابد حیدر آباد که از قدیم بانی العیش بود و کلم کرده و ساعت مسود و زمان مجید و سالن پالاک و ستم
 فرقه که دست بدست بنای شش ساله چار و بار و بر سر چهار باطراق و رواق با چهارده هزار و کاکن و دیوان ساکنان
 و دوازده هزار عیالند و ای الامتلاخ با و شد و راند و عمارت دولت خانه شاهی و دروازه مسالی و
 و الاغوا و سایرین پاکیزه علمی و مبلو خانه و نقاره خانه شاهی و کانه کانه نجات و صفه و قصر برای اهل خدمات

و با بسیار بود گویند که بعد تیاریش بعل آوردن تفریه داری جناب ام حسین علیه الصلوٰه والسلام
 بالکل دفع گردید آورده اند که چون سلطان محمد علی قلی قشقا بن شاه انظور خاطر داشت که آبادی بلده
 حیدرآباد بوضع آبادی مشهور و مقدس صورت پذیر شود و لهذا بجای روضه منصوره جناب امضا من
 ثامن علی بن موسی رضا علیه الصلوٰه والسلام چارمنار بارافراشته شد و دو دره که بالایش مسجد عبادت
 گاه محبوب حقیقی و حوض آب پاکیزه و در پهلوی پیش درس طالب العلمان و ذیران نیز حوض مد تو را
 فواره گلستانه کلان متوجه فیضان و شرزه با که آب از خرطوم های فیضان و دهن شرزه با بوقت
 هندی فواره گلستانه تارمی آید بنحی سبک رویه و بر وایت بعضی دو ملک پیچاه و دو هزار رویه
 با حدات در آورد تا بنحی بنای چارمنار و نیز آبادی بلده مذکور حیدرآباد و یا حافظ است که
 که سنیکیز از حجر می شود تا حال سنیکیز رود و صد و پنجاه و هشت حجری عمارت چارمنار گشته شده کار
 آکب بر ریخته به صورت و بد اسلوب گردیده بود و جناب حضرت بندگان عالی حضور پرنور بادشاه
 و بجای ناصر الدوله آصفیاه قلعه اندک و عمره و دولت از سر نو تیاریش کنانیده روح سلطان محمد علی
 قشقا مرحوم مغفور را سرور و مشکو را خست که بر غای از دنیا و عمر و دولت بادشاه مامور خوا بود
 و سبب جامع با اهتمام الف خان ملک امین الملک که یکی از امرای قشقا بنای بود بنحی دو ملک رویه در
 سنیکیز از و شش حجری بتبره در آوردند چنانچه سنیکیز از و شش تایخ او و آیات اول سیاه
 سیقول رنگ مرسیه بالای روان و علی سجد مرقوم است و برکتی بود و از سبب که بر سر است کلان
 چارمنان واقع است نام ملک امین الملک با تمامی ایشان با آیات فارسی دیگر نیز تفرزه کلان فواره
 سبک گشته مشعر جهان داری در شان شهر یاری به کی نکلی دیده در عیش شش نیکی به یکی از ان آیات
 است که آیه تایخ او این مصرع اخیر باشد مصرع زهی عالی بنای خیر گوی به و نیز ملک مذکور بعد تیار
 مسجد جامع و خانقاه و در سه قریب هشتاد هزار رویه در ماه مبارک رمضان و در عشره محرم الحرام

و بار خان و قبول خان و سلطو خان و مطیع خان و غیره و مسجد جامع و عاشر خان عالی همه تعمیر در آورند
 حسب الحکم و الاسمارال طراح و داروغهای عظام چهار طاق جلو خانه که مشهور بچاکمان است خرابی
 را در وازه دولت خان عالی و شرقی را نقاره خانه شاهی مقرر نمودند و در وسط جلو خانه حوض بدور
 ساخته و هر دو تخته بازوی را که در وازه عبادت است از چوب ساج که بهندی ساگون نامند
 تیار کرده بالایش از چوب صندل و عاج نقش و نگار آراستند و قبضه ها و پنجهایش که عبارت است از
 آهن چهارست بهر از طلای احمد خالص نمودند و پرده زر بخت همیشه پر در دولت کشاده میباشند
 و بالای نقاره خانه پنجوقت نوبت نواخته و امر و غیره می دهند و متصل طاق جنوبی مسجد جامع و صل
 و پیلایش حمام پاکیزه کلان که درین زمان بسبب کنگلی فرازش خانه سرکار است بحال لطافت و بهار
 طبع نمودند و قصرهای علمی و مثل چندین محل و گن مجل و غیره برای نشست جایگزین و بارگیران
 و سلمی اران و امر و خوارین تیار ساختند و چنان مقرر بود که ده هزار بارگیر و سلمدار هر روز شب برای
 نشست آمده شب از اطعمه لذیذ و سرکار خورد و صبح بوقت ریخت چاشت خود به خانه های
 خویش روند که تا دیگران رسند و محله های دیگر نیز برای کار و بخت شاهی تعمیر آورند که نام و
 نشانی از آن باقی نیست اما واد محل برای داد و دهی خلایق با چهار مکان محاذی یکدیگر و چهار
 در وازه کلان و دارالشفای برای معالجه بیماران که همه اجناس و دارو اشیاء غذا و غیره از سرکار بود و
 درین همه عمارت از رنگ و چوب و آهک با تمام رسانیدند و منی محل بالای دریا میگوینی باغ
 که جلوس و مجسمه آخری چهارشنبه باغ هر سال حالا هم در آنجا میشود و تا چند سال پیشتر عمارت باغ مذکور
 بوضع ایران باقی بود و بنات گماث و عمارت کوه طور و محمدی محل و حیدر محل و حسنی و حسینی محل
 و عفری محل و حیدر محل که دیگر حیدر مندر و نام داشت بهر برای سیر و تماشا با بورتانها و دیگر
 تیار نمودند پیش از تباری عاشر خان بادشاهی از چند مدت در اطراف حیدر آباد و امثال

ذکوره غسل میکنانید و فاتحه بنام مبارک جناب حضرت سیده النساء العالمین قاطبه الزهر اعلیها الصلوات
والسلام میکنند و چند خنجر شبیه بقدرت جناب اقدس آکشی و تبر توجیه آنجناب دختران قایم و سنجاق میشوند
عادت معروفه و حال جاری است صاحب یکم مجرب نزد جمیع امیرالامرا امیرالملک بهادور و دارالامام سرکار
مکانی فالیشان و دروازه کلان بابا غ و نجیب با حدیث در آورده اند که خلقت خدا را ارام تمام
شد جای خوش فضا است و در بلده خانه برخانه واقع گردید بعضی جاها زمین بهیست بالکل نمیشود و صلا
و مطلقاً محض اکثر خلایق که مردم هفت اقلیم در بلده جمیع شده هزار بار ملازم سرکار اند و هزار بار بکسب
کمال اوقات بسر می برند و بگویم باز بلده علمیّه است که مردم آنجا را مردمان بلده هزار بار میشناسند
و اگر بر سر هر استه بلده پیشین و تفحص کنند که چند کس از آشنایان از واقفین بنظر می آیند پس بعد گذشتن
مس کس بیگانه یک دو کس از واقفین بنظر آید چنانچه در سر استه چوک حسینی علم و راست شاه علی بنده
و بر چهار استه آن و چهار کمان در استه تالاب وایتا چوک و میر چوک و دیگر استه با بوقت
مروید پسین یک دیگر می سپید و زن آواز جوانان پیش پیش سوری اسپ میانه و پاکی امرا با ن میخوانند
بر و ذکر کثرت آدمیان تو بر تو و ایامی باشد و کوچ و در بلده بسیار اند و باشندگان قدیم عمر حدیث
هرگاه بجاری میر و نزدیک کوچ و نو در یکی از محلهای جنبه که گاهی ز دیده بودند الغرض آن با وی حیدر آباد
از عدل و بذل و نوال سر بر آریان سلطنت آصفیه علی المحفوض از ترحم و شفقت بندگان عالی حضور
پر نور و دام الله اقباله بر او کمال است یک یک عمارت ادنی که مقتدران یک لک روپی که نیست
تا به صاحبان مقتدر و چه باشد قطعه مرجع صبا از نسیم گلش به سطره و از دم سنبالش به درختانش طوبی
صفت بر سر بند بر آورده بر اوج افلاک سر به سجده و گنبد های کهنه بسیار که در اطراف بلده مذکوره
بنظر می آیند بهر ساخت و پرورخته امرای و کهنی قطب شاه اند در هر جا که با جمیعت همراهی خود با فرد
آمده چنانی میباشند برای نماز سجده و برای دفن گنبدی علمیّه بنا نهاده اند تا محتاج مسجد

بزرگ خود هر سال فقیران و مساکین و مستحقین و مساوات و حاجیان حرم محترم و زیاران میرزا منوره مشرف
و نجف اشرف و کربلا و معلی و شمشه مقدس و دیگر اماکن متبرک را در ایدم شرفاً و تعظیماً بدارای معمول مقرر کرده
میداد و مساعدات و این حال سمیود و در تیار می مجموع عمارات و بقاع و مساجد و بساتین مبلغ هفتاد و یک
هون که هزار هزار تومان باشد از روی ارقام ناظر الممالک سیادت پناه میرزا بوطالب که ناظر شاهی
بود و در عهد سلطان موصوف محمد قلی قطب شاه خج در آمد و در اندک روزگار آبادی شهر منسوباد
میدر آباد از بلده تا قصبه نرگوره و ابراهیم پور و پتین چرو و بونگیر و نامی بی که در چهارست بلده
مذکور واقع اند تمامی فتنای دشت و محرابی باغ و بوستان گردیده نصارت بخش بسیار ناظران
اولی الا بصار بوده است اما در آن ایام بلده حیدر آباد شهر پناه مذاشت خانه های خلق الله
چهار و پنجاهی جمعیت پناه جایجا متفرق آباد بود درین ایام که سیکر از و در و صد و پنجاه و هشت
هجریست بسبب احداث فرمودن شهر پناه حضرت مغفرت آب در عهد خود و داخل شدن بر بخت
اندر و ن شهر آبادی بلده خانه بالای خانه شده است که یک حیف نه من هجریست شدن خیل شکل
و بعضی جاها مثلاً در راسته چهار منار و چوک و سینی علم رو پیرا بر زمین فرش کرده میدهند برین هم
میسر نشود و بخوبی طالع اگر مکانی یا عینی هجریست شود یا دوری هجریست است معذایر و نجات نیز خانه
متصل خانه پیلو و پیلو کی ندارد و چنانچه از دروازه پل قدیم تا بقعه گولکنده جانب غرب آبادی برونی
به یک سو دروازه یا قوت پوره البسر و در جانب شرق رسیده و از دروازه دلی تا به الوال چپا
صاحبان انگریز معین یکم باز از حسین ساگر جانب شمال لغو گشته و از دروازه علی آباد تا چشمه بی بی مع
چنان و لی جمعیت شمس الامرا بهادر امیر کبیر و عمارت جهان نامع باغ حضرت قدسی که جلالتش کوس در
شش کوس از چهار جانب آباد است چشمه بی بی عبارت است از چشمه آب که بالای کوه است و
عوارت دختران ناکند از برای زودگی کنندانی اینها بر و ز چشمه در آنجا بروه ان آب چشمه

نفرمود و بوقت ضرورت رجوع بشریعت می نمود و در سن یک هزار و سی و هجری قیاری عاشورخانه بادشاهی
 پنج شخصت هزار و پیه برای تفریه داران امام علیه السلام حسن الخراسانیست ارتقا نمود و از ده درخت
 در آئینان علمهای جواهر و طلا و نقره و غیره استاد میگردد و در عشره محرم الحرام هر روز عین طلم
 اقسام اقسام روزینه و از ده صد روپیه و شربت نبات خالص با کلاب دوازده تن بخت برائے
 تفریه داران و غیره و مخیرات هزارهون مقرر گردیده بودند که در ده روز صرف نمایند تا پنج بنای عاشورخانه
 مذکور پیشانی رواندونی سیوی تنیک هزار و سی و هجری باب طلا امر قوم است که بنام سلطان محمد قلی
 قطب شاه نوشته و در عهد سلطان عبداللہ بنیر سلطان مذکور نقاشی کار و ولایت عین منوره نام
 سلطان عبداللہ جابجا نوشته اند و درین زمان که سنیک هزار و دو صد و پنجاه و شصت هجریست غیر از
 چهار هزار مسجد جامع و چهار کمان و حمام و عاشورخانه بادشاهی مذکور و دار الشفا انری ازان علماء
 دیگر باقی مانده و بجای دولت خانه شاهای محله ها و خانه های خلق الله از دلی تا علی آباد گشته اند
 در وازه شاهای مزین اسیر انجام طلا بود عالمگیر بادشاه در عهد خویش بر آورده بدلی فرستادند اما در
 بادشاهی مذکور بدلی میدید بکار افتاده گانه بخانه سرکار بود در عهد حضرت غفرانمای میر نظام علیخان
 بهادر بی نوازش علیخان بهادر شیدابار دیگر درستی پذیر گردید علمهای سرکار استاد گردید برائے
 اخراجات خدام و حفاظ و فرزان و خاک روبان و نقایحیان نوبت و کتالیا نوازان و غیره
 جاگیر دوازده هزار روپیه سالیانه مقرر گردید و در عشره محرم الحرام جناب ممدوح موصوف حضرت غفران
 تاب طاب ثراه و نیز جناب خدیو حق آگاه منقذت منزل سکندر جاهد بهادر علیه الرحمه در عهد خود یک شب
 تشریف آورده ملاحظه روشنی چراغان کشید که عبارت از تحفه بندی ای چراغان است و شیش آلات
 آویزان و شش بقیه با هزاران هزار میفرمودند الحمد لله و آنکه این سعادت کبری و اعتقاد علمی دین
 زمان فرخنده آمان از جانب حضور پرنور از یکی هزار و از اندکی بسیار بل سید و شمار از سالون

و گنبد یکدیگر نشوند که در میان و کسبی با اینجی بنیاد میسب است لکن بسیار ساجد و گنبد های کهنه
اطراف بلده تا حال موجود اند القصه همین سعادت محمد علی قلی شاه بادشاه از آبادی بلده حیدرآباد
هر سال مبلغ چهار لک هون که چهل هزار تومان باشد محصول سایر بلده بخزانده عامه داخل میگشت و مجموع
این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ معموره و انعامات سادات و علما مقرر بود و مولود شریف جناب
اقدس نبوی صلی الله علیه و سلم تبار می بزم حبت آئین میشد و هم چنین هر سال مبلغ بعد از ب و زینت
مجلس یک لک هون صرف کند و ری و خوشبو و نیا و تشریفات کاغذ خلائق میگردید و نیز هر سال
خرج سنگ آینه اشقی عشر علیهم السلام مبلغ شصت هزار هون بوظایف مجاوران و اخراجات مطبخ سنگ
صرف میشد و مبلغ دوازده هزار هون بعد از آن مقرر بود که به مستحقین میرسانیدند و این در راز
عاشوری می نامیدند و چون مال با محرم میدید کلاه سردی و جامه شیرازی از سر و بر آورده بلباس
سیاه مامی الفت میکرد و تمامی غبار اکسوت سیاه و سبز سر کار میداد و دو عمارت عالی کی متصل و دو تخته
شاهی و دیگر و بازار دار السلطنه میداد استی با علاوه بنا کرده و در بازار اطراف می روشنی چراغ
هر شب می فروخته و خود با مجلسیان و علما و فضلا و خوانندگان کتاب مرثیه و علاوه متصل و دو تخته
بکریه و اتم آل عباسی پرداخت و مبلغ یک لک هون خیرات دست خالص مستحقین میداد و مبلغ کلی هر سال
به خدام بیت الله شریف و دیرینه منوره و غنیمت شرف و کرامت علی و شمه مقدس و اماکن مکرمه دیگر میفرستاد
و چنان مقرر بود که از تقسیم و مسافه هر کس که شادی و خیر و پسر خود میکرد با جمعی از قاصدان چون برادر
دولت حاضر میگشت خلعت فاخره از سر کار بروس و نوش می یافت و در کفتمه و پسر خود کنانید
می آید خلعت نو می گرفت اگر در تمام روز هزار کس باین وسیله می آمدی بهره و گشته میرفتی و هر حاجتمند که
بواسطه قربان دغا که میرسد بمقتضی خود کامیاب میگشتی همین مبلغ دو لک هون مال زکات موقوف
منوده خلائق را از اذیت برهمنان مفاک میباید ساخت و در وقت سی و سه سال سلطنت خود مقرر

و از ضرب شمشیر او دامن رخت بهادر در مذکور تمام در درجه قطع شده و در افتاد و این همه عالمه خود بدولت
 و اقبال عظیم جهان من ملاحظه نمودار شد و کرد که او را از جهان بختاقت و از تملیکه عشره محرم چون دریا
 نمود و شترای کردارش از جلو واجبات برای بند و بست ملوک و در بار جهاندار گردید بیای میل است
 و بهادر مع نور و الطاف شاه از گشت القیاسیت ششیر و ملوک و باز گشتن ملک من الملک بجانب
 کند بی کوه و حضرت سلطان نیز در بجانب و بهریت رسم رایج و شتر شدن قلع آن و شتر قلعه نیکند
 و محاربه فضل خان حواله در قلعی نگر یا لشکر و ملک پستی برای بجا آورد محاربت و مجادلت امر او خوامین و
 بدلی ستم خان و منتور کردن در جنگ مجاهدان سرکار و نامزد گردیدن اعتبار خان و علم خان و
 بهالی را و و خان خانان اجزای کفار و میان مخالفت علم خان خانان و بهالی را و و بعضی سرداران
 جانب مقتضی نگر و ملو شدن این الملک که کور نیز بخت و فتح شتر باب فتنه و شتر و نصرت یافتن ایشان
 و لوازمی سلطنت برافراشتن قلعه در سرحد بجا آورد محاربه نمودن اعتبار خان با او و نصرت یافتن
 بر آن میدان و دامن بهای بلند بر درگاه سلطانی و سرافرازدن بجنبه و روشی و مخالفت و درین
 آنها و بسزاییدن چوب المعروضه بر لاسخان و رفتن ملک من الملک و تنباهی کافر لنتان و اتصال
 بی دنیا و بعضی اعمال را بچند روزی و کشته شدن را و و فرار نمودن هر چند و فتح چلیو مخالفت
 کشته راج و نصرت یافتن لشکر منصور و سرافرازدن سید حسن بسپا لاری کتکو و و تقوین وزارت
 و جلای الملک سیادت پناه مرزا محمد آیین و نیز کیفیت آمدن اغر و سلطان از جانب ابوالکافر شاه
 عباس و ایای ایران برسم رسالت درین یکبار و جبری بخت از و یا و محبت و و داد و یا ای الایقه
 ازان جمله تلج مصحح شخون بلکالی آبدار و کمر شجر مصحح کلل بحواله نفیس و چهل سرپ عربی نژاد بازین و
 لجام مصحح عباسهای عمده و رنگار مصحح و موازی پانصد توپ محمل و طلسم فرات زلفیت اعلی و
 پانصد توپ محمل و زلفیت و طلسم و میلاک بالوان مختلف خوش قماش و و و از و جفت تالین کرانی

زیاده تر است صریح تاریخ تباری مجدد و در عهد حضرت غفر آتاب نور افنده مرقد و بطور آمده بر سر
در وازه کلاک من عاشورخانه مذکور از طبع زاد و نوانش علیخان بنیده ارمووم است صریح
باب فیض امام عالیان بنده که سیکه از یک صد و هفتاد و نه میشو و غنفل از نو متعال حضرت بنده کان
عالی و نظاره عالی بر سال تیاخ ششم شب غنم عشره محرم کمال اعتقاد و رونق افزاشده روشنی
معمولی را ملاحظه نموده مرثیه خوانان را با انعام و اکرام فراوان سرفراز نموده قریب بر پیر شب
به وقتخانه عالی طاعت نمایند و بوقت اشعاع مرثیه نهایت خلوص و خشوع تحت سیار بر سجده
خیل آنرا اظهار بی اختیار می فرمایند و هر سال مبلغ دو هزار روپیة نقد از سرکار دولتمدار و خواص
پیش از دو ماه از محرم بحسب اخراجات و تکالیفات زیاده و در عهد عاشورخانه باوشاهی محنت نمایند
و در حضرت ولایی روشنی شیشه آلات کار ولایت فرامیس بسیار بزرگ فرشی که تا سقف عمارت
بلند عاشورخانه سرو بیرسد برای افزایش روشنی از سرکار عنایت کرده اند که هر هر حضرت کمول
فراوان دارد و عالمی از تماشاایش مقرر است که پنج اقلیم نظاره ای نه آمده بجز دیدنش عالم حیرت میشود
مطرحه اتفاق اینکه یک سال بر سیکه از دو صد و پنجاه و چهار هجری مخود بدولت و اقبال اندرون
عاشورخانه بادشاهی مذکور در بند و بست محلات رونق افزاشده بود که شخص با ساز و ویراق و
قرابین دست خدا بتمالی میداند که بکدام حیل اندرون پرده و در وازه از چوکی و پیره او امیران
و منصبه ران و غیره هزاره امروم و آمده بجانب حصه و قصد رونق در آن وقت چون بلا خطه رسید اراده
فرمودند که در ضرب بند و وقت خاصه خود کار را و انعام سازند نظر بردیانت احوال عمارت شان و
شجاعت و درونی شاقان تال فرمودند که فوراً اعتصام الملک بهادر عرض یکی بجزرت کامله ذاتی
عقب و اندرون محسن عاشورخانه در آمده به مقابل و محاربش رسید و با هم توفیق حمله ای ساز و
یراق ملکی در برابر مغرب یک مغرب پای خوشی که بالای سینه پر کینش زد و او را از پا در آورده بریزانند

شاهی حاضر میباشند از همه اسباب ضروری تا هر وقت که حکم شاهی بر می رسد و آنکی بستی و بانی که صد و پانزده
همون آن بودند محتاج بپیماری سالان سفر نشوند از همون جا که ایستاده اند روانه مقصد گردند و انقضای پنج
بغده هم ماه ذی قعدة که سنه یکزار و بیست و هجری شمس باشد وقت صبح روح پر فتوح آن شهیر و دیوانه از عمارت
جایگاه قضا کرده بجزیرت النیم پر از فرموده گل من عیلهای خان و بستنی وجهه ربان ذوالجلال
و الهاکرام در سنگر فیض و فنون گردیدند و سلطنتش سی و سیال و مدت حیاتش چهل و نه سال بوده گنبد
اقبال مال قیام است اگر از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن خاقان ندان و قضا و قضاوت

از هزار یکی و از سیادان کی است

در سلطنت سلطان محمد قطب شاه

او برادر زاده و داماد و ولیعهد سلطان محمد قلی قطب شاه مرحوم است چون خبر بودش بسج سیادت
و نقابت مرتبت مشتری سپهر نزلت غور نشید اوج فلک فضل و کمال هر سپهر آسمان غرت و اقبال و تقنی ممالک
اسلام مقتدی طوالت نام الواثق بتائید النیمن میر محمد معین استرآبادی که کن السلطنه و وکیل مطلق
و پیشوا می این دولت بود رسید که تولدین مولود مسعود و مذکور اوایل روز چهارشنبه است و دیدم شهر
صبح الثانی سنه یکزار و یک هجری واقع گردید این قطعه تایید بقول حسب تایید قطب شاهی نظر است
گذرانیه قطعه باز عالم بتدای کامرانی کرده است به صده بشیر کامرانی میدهد هر سو خبر بد و دومان
نیکو از خوش چراغی بر فرخندت بد پر تو شتر داده پر مرغ می تا به درگاه روانی عز و شرف سلطان محمد انکاست
بر و و عالم یک صدت از بر آن عالی گریه و خاتم تایید آن فرخنده گوهر عقل گفت بد اول کام است و
خیر و زی و اقبال و نظریه چون دعای دین ز میسر از آن میگویش بد سر و عالم شوی در ظل اقبال پر
سلطان محمد قلی آن مولود مسعود و از روز تولدش در ظل عاطفت خویش بفرزند می خود شهید فرمود
هرگاه بچارا لگی رسید با استادان کامل علوم و فنون سپرد و بجه بلوغ میر خود را باز و آتش در آ و رده

و خوش قنای و دوازده درعی دیگر تحت و دیایمی ایران و یار و برادرش لایفات خاص و نوازشات شاهانه
 سرفراز شدن وکیل با صد نفر بملای خویش فرستادن با شاه از جانب خود مهدی قلی سلطان طالش
 را همه دیایمی لایق شاهانه هند و کون که مدت پنج سال کار فرمایان سرکار به تیاری آن مشغول بودند
 بجانب عراق میافتن الغام بشیار ایران و ذکر بشن سوری شادی شزاده فرزند جگر بنده سلطان محمد
 برادر زاده سلطان که در مد کشت خود پرورش کرده با صد بیخوش نامزد فرموده بود و رفتن آرائی نوره
 پستان در بازار حیدر آباد و السلطیه و بنبر رسیدن آنها و فساد طینیانی خدا بنده برادر خاقان و مقیم
 شدن او در قلعه محمد گرو و مخالفت و ستاد یو و نامزد شدن تنگیر خان و تنخیر ولایت کفار و نشاندن کشتا
 راجه راجهای و ستاد یو و قلعه در گنجل با مرخاقان و داخل کردن او مبلغ دو لک هون و سیصد پنجیر فیل
 و همین لشکریان فرستادن از هر سال و سرکار و ولایت افرای سلطان در مکان مرزا محمد امین و گنده زیندین شکست نیافت
 سی سرپ عربی با این و لجام مصع و پنج پنجیر فیل املا ساز و نقره و یک کمر بند و بچا و ده قمر و یک گوناگون علی و یک
 در بلوری و در یک کجوا برادر و املا شایه و او با طرافش میباید و چهارده مصحف املا آنها جمع و دست لنگری خوری خوشتر
 و دست شاکل شیرینی انیس با یک جنس زلفست قالی خوشقانی و سی عدد و نقره و کمرانی طویل و بعض
 و طبقاتی زمین پزار جوهر الماس و یاقوت و زمره و شامه های غیر مکل کجوا برادر دیگر تحت و دیایمی
 برزی و بحر و طلعه گوناگون و دشت و فواکات رنگانگ و دوان چنایه هزار و سیصد الغام با باب
 طرب و قصر خوانان و غیره و سرفراز شدن شازادایان چادر زری خاص که گرفت خاقان بود و با طلاع فخره
 دیگر و پنج سرپ عربی با این و لجام مصع و پنج پنجیر فیل با ساز طلا و نقره و نامزد شدن اسیر و نایکوار بی
 بخت شرد شور و تاب و نت راجه و شرد و رفتن میر جملة مذکور و تنبیه بود و سینه کزاده و ده جبری همه از تاریخ
 قتلشاهی و غیره واضح خاطر ارباب ادراک میکرد و باندایشه طول کلام جمالا اختصار امل آمد و چنان معل
 و بار بود که هیچ امر و خوانین که برای محراب حاضر میگشته همه با سبب غرض از خیر و مرگاه همراه خود آورده و ببلوغان

توان باشد یافت و مرقوع القلم فرموده عالمی را بنجات داد و بعد از آن حضرت سلطان مرحوم مغفور
 محمد علی قطب شاه هرگاه بسج علی حضرت سلیمان تحت سکنه شست زبده و خلاصه دوران نبوت
 ابو الفتح شاه عباس رسید بنابر فرط محبتی که بدو در آن قطب شاهی بود ایالت پناه حسین بیک قجاقی
 را که در سلک قربان آن آستان انتظام داشت بجهت تنجین با تحف و هدایای لایق روانه نمود
 و او سوار مرکب چهارگشته در عرض چند وار در بندر و ابل گردید از رسیدن خبر در شوش سیادت پناه
 میرزین العابدین مانند رانی را که بوقور فضل و خرد و تصف بود با تشریفات خسروانه و در خروج لایق
 برای آوردنش بنیاد کرد و فرستاد و قرار رسیدن درگاه در هر منزل مقام مرهم ضیافتها با تقییم
 رسانید چون بسرح ولایت مالک محمد و سید عمده انجمن انبیا اقلی خان را مجدداً با جمعی از قربانان
 باستقبال توجیه خست و در هر منزل خوان نعم و احسان زیاده تر از خیر شرح و بیان کشید حسین بیک
 و رفقای ایشان را لایزال الطاف منتظر و بیای گروانید چون نزدیک به دار السلطنه رسید در کالاه چوبه تیره
 بتاریخ و هم حرب الحرب نه یکبار دست بجهت ایالت پناه از بساط بوی سرفراز گردیده از جانب
 علی حضرت شرف السلاطین انظار محبت و موانعت پیش از حد و نهایت نموده مکتوب عدالت مملوک
 که در ذیل این دهتان بمنبر نقل آن باز قام می آید باتجای مصحح و کرم و شیر و کمر خنجر مکلن بجهت ابرار
 و پناه سر و پادشاهی بیک هم قابل سواری شاهان با زین و جام مصحح و عنایات زرش
 و سیصد توپ زلفیت میلک کار و احوال عنایت نقشبند و دیگر هدایا از نظر انور گردانید و بمجلس فاخره و
 الطاف خسروانه اختصاص یافت و شهاب و غر از غازیان عظام که رفیق ایالت پناه بودند نیز بمنبر لقا
 و انعام سرفراز گردید و مالی وسیع بجهت نزول همه مقرر گردید و مدت دو سال و چهار ماه شوالیه
 را توقف واقع شد هر سال موازی است هزارهون خراج از تشریفات و اسب و فیل و غیره بموی الیه
 غایب گشت در او اسط و لقیقه نه یکبار دست و پنج بجهت فضیلت و ایالت پناه شج مجر خاتون را

الباب بجهت دسور بر روی خلایق مفتوح گردانید و چنانکه مزاج سلطان از منج اعتدال بیرون گشت
 و باب جانشینی دولی مهدی سلطان محمد نیکو کور میر صاحب موصوف شریایا تمهید و تاکید بجای آورده و تقیقه
 فرو نگذاشت بطریق آن میر محمد موسی شیرازی و قیام سلطان محمد سلطان محمد از تخت جهان بانی و میر خاقانی نشانیده
 از تمامی امراء و خواجین و سپاه و غیره جمعیت گرفته و در انجام تمهیدین و تعیین شش معروف گردید و این مذاکرات
 یعنی عزلت و جلوس و دفن در یک روز و در شش به هفت هم ذیقعد سنه یک هزار و سیست هجری بوقوع آمد القصر
 چون سلطان محمد قلی شاه به تخت نشست امراء و خواجین و ایمان دولت را بنوازش نشان داد و عنایات
 خسروانه مبرهون منت و احسان ساخته و در جمیع امور سلطنت و قیقه از ذقایل الطاف و حریم نامرعی
 نگذاشت و ملایان و درگاه را باضافه مشاهیره قدیم بخوشدل و راضی و شاکر گردانید هرگاه خبر جلوس او
 بسمع خسروان طواف و جوانب رسید از جانب بزرگوارشایه سیادت پناه میر محمد تقی و از سوی در لقی نظام
 شاه میرالفتح بجهت ادای رسم تعزیت و تهنیت تا محض و بهایای الیقده و بکاتب محبت اهلوب رسید و مورد
 الطاف و عنایات خلایق فاختره و اسپ فیل و نفوذ گشته جوابات اتحاد و آمو و حال کرده بخوش حالی و
 شادکامی حضرت القصر یافتند و در راه بیچ الاول سنه یک هزار و یک هجری سیادت پناه میر محمد امین بر حلقه
 از حضرت زیارت حرمین شریفین زادها القدر شرفاً و عظیماً داده و هزاره چون برای خج راه حرمت نمود
 در سنه مذکور در راه جمادی الاول سیادت پناه سید کمال الدین مازندرانی را بجهت دفع شر از راه
 و شتر روانه افراط فرمود و او کمند تسخیر گردانید و از آنجا حلقه اطاعت در آورده و منظور از نظر سلطانی
 گشت و در همین سال در پهلوی عمارت الهی محل که آن از محدثات سلطان منصور است عمارتی آتشگیر چهار
 طبقه برای او امینی هم محل دوا و بنیاد نهاد تا هر کس که مستغاث و میزادی بدو خواهی از در درآید
 بی واسطه احمد عرض حاجت خود بسمع سلطان رساند و به مقصد خویش کامیاب گردد و دو ماه پرتاب
 راوی که درین دولتخانه از جمیع خاصه خیل بر سال وضع میشد قریب دو لک و پنجاه هزار چون کسی هزار

اذول و جان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته و داغ عمر را پایدار حیات و در روز ستار
 نموده اند است آنست که آن بادشاه عالیجاه در حدوشت این قضیه یار برهنوی گوهر شتاب
 عقل معروقه الوافی صبر و شکمبانی شکست حبت بدین عطر عظمی شاگرد و سرور باشند بحمد الله و المنة بعون
 عنایات الهی سیر بادشاهی آن خاندان علیه بوجود شریف آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ
 آن سلسله فقر و تنگدستی دارد و بجای واثق است که تا غم غفران پناه نگیرد ستغرق رحمت حق الاموت بوده
 باشد بقای علم السلطنت و شوکت و سنگاه بوده از عمر و دولت تمتع در خوداری یابند چون حسن اعتقاد
 ایشان بخاندان عظیمین و طاهیرین بر عالمیان نظر من الشرف و صداقت فیما بین از قیام الایام هست
 ظهور و ادوار نمود که از انحصار حیرت بر محبت پرستش حال فقریت و مبارکبادی سلطنت و دافعی
 آن عظیم حضرت فرستاده شود لهذا از محبت پناه مقرب العلیه عالیجین میگفت چنانچه را که از خدمتگاهان
 بساط مقرب و منزلات و محل نعمت و شادمانی است روانه شود و نمودیم و این نامه و دوشی آیین از روی کمال
 شوق و محبوب و ارسال به خیمه المحمدیه و المذبح جاری حالات یجای همین ماطفت ربانی حسب الخواه
 بهجا بخیر و خوبی گذار است و درین اوقات فیما بین نواب بهایون ما و اعلم حضرت بادشاه ذیجابه
 فراموشی مایه مالک روم بواسطت مصلحان خیر اندیش مصالح واقع شده و مانیز جهت تر فدا احوال
 خلایق و عباد الله رضا بآن داریم و از جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته الیچیان معتبر آمد و شد
 نموده و این پنج حرف که امری که کرده خاطر انور بوده باشد واقع نیست و ظیفه اینکه آن سلطنت و عدالت
 و سنگاه بیشتر که شیوه فرخنده اتحاد و حسن و الفت زد و اود مرعی و ملوک داشته پیوسته ریاض افلاک را بلال
 مکتوب عدالت عنوان و جای این مودت نشان شاداب گردانند و چون داعیه ضمیر انور بهایون است
 که همیشه از احوال ایشان خبر دار باشم و الیچیان که میفرسند و بر تر روانه می نمایند باعث این میشود که ازین
 طسیر نیز در روانه شوند بعد ازین بر خلاف گذشته عمل نموده نخست پناه مشار الیه را زود تر روانه گردانند

که عمره مجلسیان و مقریان درگاه سلطان محمد قطب شاه بود با تخت و بهایای فراوان و مصم آلات
 مشحون بجواهر قیمتی و آتش که در تناعا ملان درگاه در تمام آن سی و نور و ظهور رسانیده بودند
 بر فاقه موی الیه مقرر نموده و چهارده هزار چون برای خراج را به حسین بیگ محبت فرموده از راه
 بران پور روانه جانب ایران نمود **نقل مکتوب** اعلیحضرت سلطنت و معالمت پناه شوکت عظمت
 و دستگاه ایت و جلالت انتباه مسمد و میانی الدوله و الاقبال مشید ارکان الضم و الاجلال
 جالس سریر سلطنت و کامکاری شایسته مسند سروری و جهان داری المنصوص اینایات الملک الاله
 نظام السلطنه و الایالت و الشوکه و العظوة و الایمت و الضم و الاجبال سلطان محمد قطب شاه را
 تسلیات عطا فرمودت محبت انجام و دعوات ملاطفه بنیان مودت فرجام ابلاغ و ارسال داشت هکی تو غیاظ
 مگر کین و تعلق متمیز نیز مودت آمیزن جایون با این نظام اسباب سلطنت و دستکامی و اعتدال لواء
 نصفت بلین نامی آن اعلیحضرت بقسطی مراتب کمال درستی درج عز و اجلال متعلق و مقر و منت و
 و مطالب وارب و دوجانی بتوفیقات آسمانی مقرر بعد از آنهای لدی صداقت آردی میگردد و اند
 در حینیکه خبر طالت اثر و اتقوا بلایه محبت پناه عم غفران دستگاه آن عالیجا به سلطنت و اقبال پناه
 بدین دیار رسیده که از نشانی غایب غدارانلی اعتبار جدالی امتیاز نموده بارگاه ابقا پیوسته بقتضا عطا فرمودت
 و اشفاق حیل و علاقه اتحاد و یکدی که فیما بین سلوک بود و عیار کلفت و ملال بر آئینه ضمیر نیز محبت
 تاثیر نشسته کمال اندوه و ملالت دست داده و متعاقب آن خیر سجت اثر قایم مقامی و داری آن
 جالس سریر سروری و جهان داری بسامع اجلال رسیده رنگ ملال اثر این غیاظ زدود وجود و دنیا
 غالی ناپدید محل حوادث و کماره و حکم قاطع کل نفس ذالقة الموت بقای نوع انسانی از
 مقول امتنات و راه عدم پیمای قرار یافته کاف مخلوقات است نفوس قدسیانیا می عظام
 و اولیای کرام که محمدیان سرافرازی و مقریان درگاه ایزدی اندید لول که مرجع الی توبه و رضیه عرضیه

یکی بقسم ششمی عرض نمود که نماز من و تمام عمر از دوازده سالگی قضا کرده است اما یکروز و نماز صبح در وقت
دوم طلوع آفتاب گشت دیگر یکی بانها را که در کس نماز صبح را اگر چه بر وقت او اگر دم لکن برای نفع شبه
اعاده هم نمودم که وقت قریب تر طلوع آفتاب سیده بود و دیگر پنج نماز از من برگز قضا نشد پس سلطان
مخبر خود بر قنات قسم اغلافا و شد او را یاد کرده فرمود که بچول قنوت جناب خدای گنجایشان که خانه
آورای نامی که عمر دوازده سالگی من تا این زمان نماز پنجگانه از من برگز قضا کرده است
سمند نماز پنجم من نیز گاهی برگز قضا نگردید و شک بر سر خود برداشته در پای مسجد نداشت بهر دو
شخص نکرده هم نگذاشته شریک سلطان گشتند هر دو را در مسجد پیر احمد داده و حضرت انصاری فرمود
بسمان الله و بحمده زمانیکه پادشاهان آن وقت بچنین تقوی و زهد و ورع موصوف باشند بزرگان
آن عهد چگونه خواهند بود و درین زمان اگر سلطان العصر خواهد که یک کس باین صفت حاضر شود
هزار کس برای خیر نفع حاضر میشوند و بقسم های مخلط خود را میسریند و خوانان الدام و اکرام باشند
میخونند خدا جل جلاله اندیش از رسول الهی علیه السلام و نه ترس عاقبت و نه پاس ایمان و نه تقویت
از شر الیای حقوق آداب غلیظه که خداوند مجازیت بلکه با هم تنهرا کنند که با چه فریب عاقلان و مغروران
کار خود کردیم و فائده برداشتیم چه نماز و کلام تقوی و طهارت و بیغیرا اوقات شبانه روزی ما و کرد
فریب بگیرد معاذ الله معاذ الله هرگاه چنین سعادتها نصیب بسیار و پادشاهان العصر بوده باشند
بنامای ایشان و نامهای نیک ایشان تا حال قیام است و پس و تمامت خواهد بود و الحمد لله و الله
که از فضل ایزدی سلطان العصر حق محمود و نورین رکان عالی پادشاه ما را ادام الله تعالی و اوقات
شان از یکی هزار و از اندکی بسیار بل سی و شصت اصفهات نامی صوری و منوی موصوف گردانیده است
که شب و روز در خلافت پروردی اش میگذرد با این همه الطاف قلوب ما به طینتان شکر گذار خداوند
حقیق و نه مجازی اند شامت اهل ماعلوه گرفته ما را در حالات پرگنده انداخته است الله تعالی

و بجهت آنکه مردم ما و ایشان از راه شایع بغایت بیکدیگر نزود و توانند کرد و پیوسته از جنگ و ننگی حالات یکدیگر
خبردار و توانم بود و بعضی از عساکر منصوره را الفتح و تسخیر و ولایت کبک گران با موافقت و پیوسته با اسامی
باید که نوعی لغت کشت وین بعد از دو آسانی میسر است بعضی از حکایات محمد غفران پناه آن عالیجاه
زبان سادت و عزت آثار به ما می قنبر گفت بودند که بعد از شرف رساند شار الیه عرض داشت بعد الیوم هر گونه
مطلب که منظور و مکرر خاطر انور بوده باشد بی شائبه تکلف و غایب جواب از روی بیگانه ای اعلام نمایند که
توجه بحصول آن وصول گردد و چون غرض تجرید مرا هم الفت بود و زیاده الطاب زلفت ایام سلطنت و اقبال
بماند و در سال اخیر از دست و عیب از غایت لیزدی بعد از روی بسیار فرزند بگریه که شرف خاندان
قلی شاهی بوده روز و شب دست و پدشهر شوال المکرم ستم که در از نهام خانه مدد قدم بود و در انداختن
نمان او را سلطان محمد عبده مرز نام کرده انواع سرت در و موقوفه و موقوفه و در و موقوفه و موقوفه
احسان گرد این بخوان محضر عرض داشت که این مولود را باید که بعد از قضای دوازده سال دیدار و
مشرف شوند و در این قلی شاهی بنعت الله که از اقربای نزدیک سلطان بود سپردند و در سینه بزرگوار است
پنج حبس فرزند دیگر هم متولد گشت چون فیما بین هر دو مولود تفاوت و دوال بوده جناب سیادت و نقابت
در حاکم قضی ممالک اسلام میر محمد وین حجتا قطعه تاریخ از نظر گذرانید این آیات از آنست قطعه میان هر دو
چو آمد تفاوت و دوال به چو خواجه از پی تاریخ شان شوی در هر حساب سال یکبار که بخش میان جوشی
زکا بخش بخانا حساب آن دیگر به حسین میگفت باید به بخت را مدافه تاریخ یا نند گویند چون سلطان محمد
قلی شاه در سینه بزرگوار است و در حجت اراده نمود که به عالی در بده و بعد از آنکه تمام حاکم را بگذرد
تمام ممالک و کنایه بزرگوار باشد هرگاه پای مسجد که یک مسجد بود است تیار گردید حکم کرد هر کس که نماز بجا نهد
او در تمام ممالک دوازده سالگی قضای آن باشد باید که سنگ لال تمینا و تبرک از دست خود و پاپاش
اندازد و هر چه می بلیغ نمودند و بیکس بر نماند و در شخص صادق القول است که در از میر بخان بخشود آمدند

قطب شاه نیز داشت جریسی را کار فرموده هم چنین مسی علی شان را در تمام اقلیم هند نظیر و شیم خود
 ندارد بی زیم و زینت ظاهری نموده نام خود را مشهور آفاق نه رواق گردانید او تعالی شان را انسان
 را از تنگ چشمی نگاهدارد که بدو افتد است منسوب شان را معنی محرار و راق در سنه یک هزار و دویست
 و پنجاه و یک هجری شمس غره واقع چون بر قعر حضرت غلام کان بفاطمه شرف گشت عرض کرد که جناب
 بی سبب و بی حجت مسافت بعیده ملی فرموده و مملکت محال شته که در و رهن دکن مقبره و دیلای
 دولت خود را آورده برای کار خیر تیاری مسجد و شان شوکت خانه تبر که جناب المی یک ملک روی
 را دروغ فرمودند چه قیامت بود و کدام نقصان مال خاصه سرکار جناب میگردید آخر نام مبارک بانی صورت
 نقص مشهور گشت افسوس هزار افسوس حیف از حیف سی تمام عمر انیکه تکت بصورت دیگر ظهور کرد و
 بهر برادر است هرگاه حال جناب چنین باشد بحال سپر مانده گان جناب چه رسد به هیچ از جواب با صواب
 سر فراز فرمودند بجهان الله جناب غلام کان برای استحکام دولت خود و اولاد و اتحاد خویش مناد
 سالهای سلطنت سلاطینان دکن را برادر دادند درین زمان که سنه یک هزار و دویست و پنجاه و شصت هجری است
 و ابو الطغر ببادشاه بادشاه غازی تخت طاووس شاهجهان آباد میر آراسی دارند فقطاد رحیم لده
 مذکور حکم ایشان جاری نیست تا دیگر بلاد و محار و اماکن چه رسد دنیا جای گذشتنی و گذشتنی است
 الحکم لله و الملائک لله برحق است در راسته قلع و محار که متصل سمت غربی کاروان مسجد خرد کرد نقش
 و ترکیب و تیاری بروج و غیره عجیب و غریب است و آن را دژ می گویند و مثلش اینک موسی خان نام
 میری بود قطبشاهیه که بنوان دارد و نمکی بر تیاری که مسجد همور بوده و او را فی رویه دژ می نامند
 مقرر کرده و دیده اند که چون تمام تخیر جمع نمود در آن میان تیاری مسجد مذکور ساخت تمامال نام
 او و مسجد هم قایم است اینم خوبی است و نیست توان گفت انما الاکمال بالیقینات فی الواقعی است الله
 چون هر بابی با اقسام سیه تاریخ ختم تیاری اش یعنی تیاری که مسجد سنه یک هزار و یکصد و چهار هجری برپا شد

و تعالی آن خیر محض و محض خیر را تا قیام جهان بر سر بسیار ایالات و امارت آیین العرف چون سلطان
محمد بنای مسجد بنمود چهار هزار کما می رود و هزار هزار رنگ نوازش چالاک دست متین دار و فر
ارش که میرزا فیض الله بیگ نام داشت و زیگیا چو دهری که سزنت بخان خطایش بوده گردیدند و اینها
بهی صورت تیارش بودند و سنگ از کوچکی که متصل موضع لکن بیاض چهار گروه از بلده حیدرآباد است
جنوب بود و گرفتند و چنانچه اندکی ذخیره در آنجا تا حال افتاده است و نام مسجد بیت العتیق نهادند متین
کعبه را گویند زاد الله شهرها تا بودن سلطان محمد و تا دولت سلطان عبدالله خلف خاقان مذکور
تیار می پس جاری بود و در عهد سلطان ابوالحسن ثانی شاه و ادا سلطان عبدالله چون در سکنه
و نو و مشیت مسجد او رنگ زیب باد شاه خلیفان متصرف دولت غانده ان قطب شایه گریه خاک ریز
و غیره از اندرون و واقعاتی مسجد را کرده کار آهک سبانه کنایه ده خازن و علی که کشاده بود و دیوار
کشیده خانه کوچک متصل سبانه مسکن و حوض و دیوار اطراف و دروازه ها و برج کلان هر دو باز و در
ساده پیشانی و گنبد بر دیوار کنایه کلبه کاظمی خطای کنایه و بگو مسجد و گنبد و گنبد و گنبد و گنبد و گنبد
چهل و سه درج و ارتفاع از زمین تا بقیع است و یک در داخل ساده پیشانی و گنبد هر دو جانب پانزده
درج و یکس طلا کار سیزده درج است مسجد او از غر عمارت مسجد مذکور عرضی بجانب خلیفان گنبد را نمید
که تا حال و مقامی تیار می این مسجد مبلغ هشت لک روپیه صرف رسیده است و هنوز بعضی کارهای ضروری
باقیست اگر خداوند نعمت یک لک و پیر دیگر محنت فرمایند و قیاس کما قیاد و واقعاتی هر دو باز و عقب
مسجد تیار شده است پیشانی مسجد و گنبد کلان هر دو جانب نیز مطابق نقشه مقرر می که استادان کار بالافان
قرار داده نقشه آن نوشته اند تیار کرده میشود و تا بودن این بنای شکر بنام بادشاه دین پناه بر خوه
روزگار باقی خواهد ماند بعد ملاحظه عرضی این بیت بر آن بستند و را آوردند بیت کار دنیا کسی تمام
نکرد و هر چه گیر بر مختصر گیرید و معاذ الله معاذ الله برای تزیین که هیچ مالیت و پیش نظر بادشاهان

از سر نو کنایه بسبب خوش آب و هوای آنجا دارند و چون قلو که چاه وسیع عمیق و باغ دلچسپ
 کلان پر از همه اشجار سیوه و انهار با حدیث در آورند که با تمام میر غلام حسین خان منصب دار برادر دینی
 خاص محراب و راق هر روز دستگی تازه میشود و ترایج قطب شاهی مرقوم است که چون مناج سلطان محمد از
 مناج اعتدال بدو چه کمال برآمد عبد الله میرزا را که شد و سلطان عبد الله است و در آن ایام
 دوازده سال بود فرمود که شمار و بر کما بالای سجاد و دو رکعت نماز حاجت خوانده برای صحت باز
 جناب قدس النبی که شافی مطلق است است و عافیت کرد و عای شهاب در حاجات خواهد رسید بحکم
 شش ماهه مذکور در سجده رفت برای استحکام سلطنت خویش بحال خضوع و خشوع بدیانت عا نمود
 و در پیشگاه پدر حاضر گشته عرض کرد که غلام نهایت الحاح برای صحت مزاج مبارک پدر درگاه ایست
 عاجز نیالیا کرده است انشا الله تعالی غمخیز صحت عاجله الضیاع حضور میشود سلطان محمد خوب
 بروی بسرب بر ملا حظ نموده از قیادتش دریافت فرمود که ای فرزند شهاب برای استحکام و قیام سلطنت
 خویش کمال خضوع و خشوع و عافیت بسیار کرده آید و آن در جناب قدس از یدی مقرون با حاجات
 شده حال طمع از زندگانی مامیت ندارند که در تقدیر چنین بوده است و این هم مضایقه ندارد
 خوب گردید که از بلا سردیات بود و خاطر مایه جمع گشت و فی الواقع چنین بود پس فرمود الحال شما
 متوجه بند و بست امورات سلطنت خود باشید که وقت و دواعی قریب تر رسیده است سبحان الله
 جلایه عقل کامل عاقلان کم از کم است بزرگان نیست گویند چون سلطان محمد بیارخت شد حکمای
 یونان و مصر جمع شدند مقول یونانیان اینکه در پانزده روز بعد منبرج و سهل صحت کامل خواهد شد و
 معروضه مصریان همیکه در مصر روز باستان مال تازه باتی محرقه باطل خواهد رفت ارکان دولت مقبول
 یونانیان را پسندیدند که شایع عام فی اندیشه است و مادر سلطان معروضه مصریان را مقبول کرد که
 مادر مصریان زده روز نیست که فرزند بگریه من و حالت بقیاری و تکمل غلبه و من صبر را کار فرموده

سنگ مرمری که کرده بالای پیشانی دروازه کلان نصب نموده اند و هذا الخیمه باغ محمدشاهی میخایان
 در سینه کیزار و بست چهار چوب که در خیمه کما قتل و در نماز شاهی در عهد سلطان محمد قطب شاه
 با احداث درآمده بود و درین زمان آثری اذان و از منقشات سلطان مغفور نیز باقی نمانده
 اند که چون سلطان محمد دوست قلعه محمد نگر و بلده حیدرآباد و موافق گنجایش کار خانات شاهی و
 بود و باقی امر او جوانین و ایمان و ارکان دولت خویش نیافت و هر وقت آتش خلیفگی در میان
 اند ایمان و ارکان بدرگاه سلطان میرس خواست و گفت که قلعه دیگر محاذی قلعه محمد نگر گول کنده
 جانب شرق تیار نمایند که بلده حیدرآباد در میان هر دو قلعه باشد و همین بغیر اعت عمارت
 سازند و اوقات خود را بسر برند لهذا قلعه دیگر بناماده موسوم سلطان نگر ساخت اول مسجد
 در وسط قلعه تیار کنند و عید گاه او با احداث درآمده و در تیزی دیوار را و دروازه را و عمارتها
 شاهی را تمام فرمود و در همین حال متوجه بود که مزاج سلطان از تپ محرقه بگراشته و با خطاط آورد
 تا اینکه در چند روز متوجه عالم دیگر گردید سلطان حمید الله فرزند بزرگش در گاه قایم مقام داشت
 بنامی قلعه مذکور را سهارکند داشته همون حالت واکه داشت و لکه چون بخرج بنای قلعه نوا پنجه
 در آئینان از دیوار را و غیره تیار شده بود و درآمده و درین ایام مشهور لقبوا کنند است و عید گاه که نیز که
 جانب شرق بلده مشهور اتفاق است عید گاه همون قلعه نواست که سلطان نگر موسوم گشته بود چون
 اعظم الامرا و اطو بجاه دارالامام سرکار و ولتمدار بنای قلعه سرور نگر بنام سرور افزا بکیم منکوحه خویش
 نمود و برای تیاری آنجا هر رنگهای تیار از دیوار را می قلعه کنند که در حسب حکم حضرت مغفور تاب
 بکار آورد قلعه سرور نگر اگر چه قلعه کوچک است اما در خوبی صورت و سیرت نقشه عجیب دارد و نهایت
 خوش آب و هوا و مناظر چنانچه حضرت بندگان عالی و ظل العالی حضور پر نور جناب با و شاه داناظر الدود
 اسفجاء آدام الله اقبال و سینه کیزار و دو صد و پنجاه و شصت حسب آبادی قلعه سرور نگر

بیرون می آوردند و الغام با میبافتند بر چند گوشه کش کرده که بر اینها می عقل خویش میرون این هرگز
 میسر نمیگردد و یا مسکاتی که در بر روی عمارت گوشه محل جنوب رویه تا حال قایم و موجود است تعمیر و ناب
 مغفرت آب آصف باده محوم مغفوره است که در همه خود با داشت در آورده و باقی عمارت عالی
 شکسته و ریخته شده که از چوبینه اش و سنگهای آن عمارت دیگر با داشت در آمده تا از اصل عمارت
 گوشه محل غیر از حوض کلان که در اطرافش به فواره ها بودند و بنواره پایانه ذات عمارت دیگر هیچ باقی
 نیست و برای تیار می گوشه محل سنگ چهل هزار روپیه بخرج در آمده بود و به جهت تعمیر و تزیین باغ
 و عمارت باغ لنکمه ملی سنگ روپیه صرف رسیده گویند شاه مومن چپ فقیر بزرگی بود که زبان را
 بسخن آشنایان درینولا آئینه ایشان بیرون لال در دانه چهره آباد است که صاحب سجاده و فقره
 ایشان در آن تکیه میباشند حضور پر نور و ام اقبال از نوبت دیویر هم سرفراز نموده اند تا دیوار
 قنچه که مشهور معروف است همراه فقیران بسیر و تماشا شایسته از بالای دیوار مذکور عجایب آنجا
 دیده خواهند که آن طرف دیوار خود را اندازند فقیران دیگر که بسیارند که ایشان است بودند طرف
 خود بزرگ نشیده اند از آن روز دیگر سخن بر زبان نه آورده خاموشی را شعار خود ساخته چون سبک
 سلطان عبد الله قطب شاه بزرگ مذکور را در باغ لنکمه ملی آورده هجوم طوایف رفاص و دیگر کم شمار
 و بهشتش آنها را و حوضهای بسیار و صدای جانوران خوش گفتار پرند نظار ایشان در آورده اند آنوقت
 فقیران دیویر پیغمبر فرمود که آن اهل است و این بر نقل دوست بر چند پریده شده بسیار پرسیده اند که
 حرفی نگفتند و خاموش ماندند گویند سلطان عبد الله را در ویل خاصه سواریش بودند که از بیضا از
 مشهور اتفاق گشتند بر وقت که سوار میشد بر همین کی ازین هر دو ویل مذکور اکثر سوار میگشت یکی را
 صورت بیلگفته و دیگر را صورت می نامیدند تا حال کوچ صورت صورت در حیدر آباد متصل است
 کلان تل قدیم مشهور تر است آورده اند که بتایخ است و ختم ماه ذی الحجه و فتنا سلطان عبد الله

تا پانزده روز منقطع است باشم هرگز از من نخواهد شد چون تقدیر چنین بود روز سوم که مازده او دادند از حدت آن در سینه کینه زدند و یک کس برای سیر بشت برین دفع پر فتوح آن بادشاه دین و عمل فرمود پس باین گزیدید و داد که هیچ پشته ندیده و گویی نشنیده و علما و فضلا عصر و ارکان دولت و اکابر روزگار و دشمنان و دشمنان جنازه اش را بر دوشته در لنگر فیض مرقون کردند

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ گنبد عالیشان هنوز قائم است مدت سلطنتش بیست سال و کسری مدت حیاتش هفتاد و دو سال بود

ذکر سلطنت سلطان عبدالعزیز قطب شاه بن سلطان محمد قطب شاه

چون سلطان عبدالعزیز قطب شاه بر روز جلوس پذیر گوار خود و تخت سلطنت موردی نشست امر او را چون روز را همه اتفاق دست اطاعت به جمعیت داده اند و تهنیت جلوس گنبدانیده بشنیدند و او پیش از سپاه عسیت و امر او را در ارکان دولت متوجه شده همه را فراموش و در کمال سعادت و عمارت پرداخت چنانچه عمارت گوشه محل که بزرگترین از بزرگی خوش ظاهر است بر گاه حوض انقدر وسیع و بزرگ باشد اصل عمارت و لوازمات آن چه قدر وسیع و بزرگ تر خواهد بود و مردمانیکه پیشتر خود را بر دیده و سیر انداخته اند کرده اند یکی میان محمدان که صد سال بودند و دیگر میان مسلمانان که از نود سال پیش تجارت کرده بود زبانی هر دو راست گفتار و کردار و بیخ فاسی مؤلفان این تاریخ گلزار آصفیه متواتر رسید که ارتفاع عمارت گوشه محل آنقدر رفیع بود که جوان نر در دست قوی باز و بلند قامت لیوی کافی اند اگر دست گرفته نمیخواست که کمال زور و قوت خود را متفقد سازند هر چند سعی موفوره میکرد هرگز تا پیشتر منیر بیست و یک مرتبه پیش چه رسد همه گویند بکینه از حیره در آن میان بودند که مردم تماشا اند و نش رفت راه برآمد فراموش میکردند و منجیر میماندند و بدون راه نمائی مکان عمارت که همیشه در آن مکان میبودند و گدازان آنها بر زمین کار بود که مردم را از راه نامی بردند و تماشا کنانیده

رسیده بایستاد و از نخل فرو داده و خل و دیوان خاص گشت و در سلطان حکم کرد که سلطان تاسن آرد
 نذر الصبح و اعتقاد قبول کرده ام بجان آدم و خل محل نشوند بر گزیر گزیر پس از گران تمامی بلده قلعه
 اطلیبه در بخیر تل من پخته تصرف از طای احمد تیار کنانیده و در که سلطان لبته با شربت چل من
 چغینه و سر سفید با کلاب پازنده بالای فرش نخل از قلعه مذکور تا مکان علم مبارک حسینی علم فرستاده
 لنگر طای را و شربت را قسیمیست کرده بودند تقسیم کنانیده چون این مقدمه باین طور ظهور آمد و در
 آنوقت برای مراد می خویش لنگر ای طلاء و نقره و معینی از کله با نقره و نقره و برای خود و در که اطفال
 بسته هر سال می آورند چنانچه تا الان همون رسم جاری و بحال است بلکه درین زمان مایشی زیاده
 است که تجلفها و بطریق ابلجوس شاهی لنگرهای آورند و نذر امیگر رانند اما کیفیت اصل حقیقت تبرک
 عظیم حسینی علم این است که در عهد سلطان محمد قلی قطبشاه این علم مبارک که سیف دورخی بجای زبان علم
 نصب کرده است سیف دوتی حضرت امام همام امام جعفر صادق علیه الصلوٰه والسلام است که علی آقا
 امام خلی از دیار عرب سیف مذکور را در علم مبارک بجای زبان نصب کرده آورده و از روی استاد
 مهری بادشاهان قطبشاهیه که مجاوران دارند همین مقدمه ثابت گردید و بعد از آن بعد از قلوب خدایان
 از همه قوم که سجود و رکاهت علای آن امام ذوی الاسترام اند که از سلطه ذوی الجوداد هم محرم که بلکه تا چهل
 بلکه تمام سال بلکه هر سال خلق الله را جوع کامل بآن درگاه ملاست که شاید خواج هم اگر با سبب ظاهر
 مستحق نشوند اما در ولای خود قابل قبولیت این تبرک عظمی بوده باشند و فی الواقعی بلده حیدر آباد
 و خلقت این شهر مزار بركات همین تبرکات مصنون و محفوظ و مامون اند از همه بیایات التقصیر چون خبر
 در و دیان تبرک سلطان محمد قلی قطبشاه رسید بزرگان قصد شده استقبال نموده و در بلده حیدر آباد
 آورده مکانیکارالاموجود است برای استاد نمودن علم مذکور و مقرر فرمودند و علی آقا بنواز شش ماهی
 بیکران شایان خوشنود و راضی ساخته عظیم مقام و شکلهای علم مبارک گردانیدند که هر سال در همین مکان

سوار جوئے صورت نام فیل با ساز و سر انجام و پاکر و غیره طلانی سوار شده اراده قلعه محمد نگر کو لکنده
 نمود فیل مذکور بمینک آب و یانی موتی و جوش طلالم او را دیدنی اختیار است و بهوت گشته فیلبان را
 راکشیده میرانده است و سرسبز آورده و چند بادشاه خواست که خود را از فیل مذکور جدا سازد و پنج تبر
 موافقت نکرد دنیا را چند شب در روز فیل هر جا که خواست میرفت و می ارشاد بقول شاعر میست
 رشته و گردنم افکنده دوست بدمی برده هر جا که خاطر خواه دوست بنده العزیز این نقل عجیب و غریب است
 که عقل را در آن راهی نیست و فی الواقعی چنین بوده که با تمام آدمیات نخستن سلیم صاحبه مادر سلطان
 عبداللہ زوجه سلطان محمد دختر سلطان محمد قلی مطلب شاه که را بوالہ الدوریانی وقت خود
 بودند و بعضیات بسیار شوخ بچیات آن همه نماز فطر محبت پر خویش آب و طعام هر جو و حرام کرده
 که سوا اطراف بلده حیدرآباد بهر درخت توش ای طعام و کوزه ای آب آویختن تا زیر هر درخت که
 فیل مست بالیند سلطان از آب و طعام محروم نمائند تا سلج او ذی الحجه یعنی تا بنظر آمدن ایل محرم همین
 حادثه کبری غایب حال خلق الله بود که در مملکت هلاکت گرفتار بودند چون بوشت مغرب حیات مان مجرب
 موصوفه ایل به غرای محرم را چشم گریان دول بریان معاینه نمود و بجانب حضرت ابا عبد الله الحسین جاکر بنده
 جناب ائمه زهرا صلوات الله و سلامه علیہم علیہا عرض کرد که یا امام شیعہ مظلوم سپر جاکر بنده این کنیز اگر
 بصحت و سلامتی و غیره و خوبی آمده از من ملاقات کند پیش از داخل شدن دولت خان شاهی لنگر طالا
 بوزن چهل من نخچیر تصرف قبیله و پایی فیل مست لنگری بندند و در کمر سلطان عبداللہ غلام شما بسره
 پیاده از قلعه محمد نگر کو لکنده تا بمکان حسینی علم اندرون بلده آورده بفقیر او ساکن سادات و علما
 و فضلا و غیره ارباب امتیاج تسخیر خواهم کرد و سبحان الله تحقیق تر سید که بجز رحمت کردن حیات افضا
 موصوفه و نعمتای همون آن در زمان فیل مذکور از بی امتیالی خود برآمده در اختیار سلطان درآمد و
 آنچه که سلطان حکم کرد بر خلاف اول باطاعت بجا آورد تا آنکه سلطان روانه قلعه گردیده برود دولت

در روز و پنجشنبه در آورده سرکار امیر برای اخراجات برگتنول دختر مذکور داده بودند و او شترزاده
 مذکور در همین چند سال از دافنا با بقا خرمیند که چندین شتر و معروف نشدند و دختر دوم را یکی
 سید بزرگ نجیب الطرفین سید محمد نام که از ایران آمده بود و تزویج نموده او را بطور شترزاده از نو خویش
 داشتند و در فکر تزویج دختر سیومی بودند تا اینکه دختر دوم حسب اولاد شده کمال عیش و سرور گذران
 خویش میگذاشتند و آن ائمه سید احمد نام سیدی دیگر از ایران وارد بلده حیدر آباد گردیده شش هجرت
 گشت سلطان خبر مردوش یافته مقدم او را مقدم دانسته با عزت و اکرام تمام فرود آورد و در گاه سلطان
 از سید محمد و مادر خویش استفسار حالش نمود که در ولایت شما حال این مرد یعنی سید احمد تازه وارد چگونه بوده
 است اولین سید محمد و مادر عنین کرد که سید بزرگ نجیب الطرفین و عالجی نام داشت لهذا سلطان عبدالعزیز
 دختر خود را مقترع نمود که با او به و تمامی اعیان و عزمه مطابق مرضی سلطان رضی گشته روزی سید
 مذکور یعنی سید احمد تازه وارد در دربار سلطان عبدالعزیز شاه حاضر بود سلطان تنویرالش
 شد و پرسید که حال مادر سید محمد در ولایت شما چگونه دیده آید حسب و نسب ایشان چگونه است بی شای
 حکم عنین نمایند سید احمد بلا مال اندیشه عنین کرد که خانم آن ایشان در چه بزرگ منش است حسب و نسب ایشان
 بسیار صحیح و دیریم الطرفین اندام بی نقه سخن از سخن بر می آید که بزرگان ایشان بهنگام عزت اکثر بنام آمده
 در کتب اداده قانده برداشته اند سلطان عبدالعزیز شش ششین ده خاموش گردید و هیچ بر خاطر او این
 اظهار دلالت آمد اما چون این خبر به سید محمد و مادر سید و اف بمل گشته از عنین و طیش و غم و غصه لب
 اظهار پرست و قیتیکرم شروع شادی که مقدم باشد بعمل آید سید محمد و زوج خود دختر کلان سلطان الغت
 که اخیر در حال تنه از ولایت ایران امیدوار و در آیند یا گردیده البتای فراوان من کرد و نظر بر تنهائی
 و عاجزی او بهیچ امور و من نشین خاطر با و شاه نموده با مادی تقریرانتم و او برخلاف منونی منت
 ذکر بزرگان مرا بالعکس بر آلوده مراتب و ملج خویش با تمار آورده سلطان را لازم است که انیر و ک را

و در شرف محرم علم مبارک را استا و می نمود و باشند چنانچه بسی کلان و چاهه کوچک بنام علی آقای مذکور
 بر سر است کلان متصل علم سلطان حال قایم و مشهور است اول مکان غریب روی بود و از آب یک نبیره
 علی آقا و در عهد خود این مکان شرف روی را که تا درین زمان سنه یک هزار و دصد و پنجاه و شصت و هشت
 موجود و بکمال استحکام سبزه و خلقت است تعمیر نمود چنانچه تا پنج بنای مکان سنه یک هزار و یکصد و پنجاه
 و یک و هشتاد و پهلوی و الان بر سر حجره مرقوم است و خود هم در پهلوی دیگر و حجره مظلوم تقبل در آمده
 در فون گشت و هر سال قریب و هزار روی نقد و طلا و نقره و مرواریدی عظمی در نذر جمع میشود و آنچنانکه بالا
 بالادست پست میر و محسوب نیست حق غریب است بعد ایام جلیم هر چهار حصه از اینها بین تقسیم کرده و یکبار
 درین ایام هر یک سال بر هر حصه از آن سرکار مقرر شده که با هم جنگ و جدل نکنند چرا که آمدنی و عشر مجرم
 اگر چه جمع شده تقسیم بسیار با آن آمدنی تمام سال که بر سر پنجشنبه می آید پست هر کس که می افتد بگیرد و دیگر را
 خبر نمیکند و با هم قصد و قضا یای می نمایند لهذا از سرکار تقسیم سال بسیار تقریر یافت مالانی فساد و
 خطیب عید گاه بلده حیدر آباد هم از حصه داران آنجا است معتمد از سرکار و ولتدار آصفیه جایگزین چهار
 هزار روی برای اخراجات درگاه علم مذکور مقرر است و راجع به دلیل همانا راجع به او از فراط اعتقاد خود
 نوبت و دیگر مال مقرر کرده اخراجات آن بذات خویش میدهند درین زمان و در میند محبت معتمد گاه
 عالمی مد ظله العالی حضور پر نور و نورند و نیاز خلق الله را چه در علم مبارک مذکور و چه در علم فعل صاحب
 و چه در علم مبارک حضرت بی بی بیرون بلده و روی در وازه و میر کوره و چه در عاشورخانه باویشای
 و دیگر عاشورخانه و امام بارگاه و غیره که خلایق انگار می آرند و نذر و نیاز می کنند و از حدی و نهانی
 نیست مخلصا در ذراحوال عشره محرم الحرام باز قیام خواهد آمد انشاء الله تعالی گویند و قلم آورده اند
 که سلطان محمد شاه قلی شاه را سوای سردختر فرزندیکه سزاوار تخت و تاج باشد بوجود آورده چنانچه
 دختر کلان بشهرزاده محمد شاه خلف کلان عالمگیر بادشاه بوقت ورود دشمنان و در کوه بلده حیدر آباد

بهست ابو الحسن دست کرده مبارکباد و او را در روز شب گشت بوقت یکپاس روز برآمده خود آنحضرت
 ابو الحسن را بنزد خود و امیدوار نشانیدند که بهین از پرده غیب چه جلوه ظهور می آید القصد چون سلطان
 عبد الله قطب شاه حکم تیاری شادی فرمود و رسم ساختن و حنابندی نیز بوقوع آمد سید احمد و زوجه اش
 سیدتوسلان و نزدیکیان هر با خنجرهای بران بسته گرفتار منتظر آوازهای شکاک توپهای قلعه بابت
 خوشوقتی لوائی رسم نکاح میدادند گشت تند باینکه که بجز و شنیدن آوازهای توپها خود را راجه بکنند
 چون این خبر بهادر دختر سلطان رسید این سلطان و نزدیکیان خود همه خنجر بابت گرفتار گشتند که
 هرگاه خبر جوهر دختر کلان و داماد کلان در سرب بی مضایقه خود را راجه بکنیم تا فی الحال سلطان دختر خود
 و داماد خود را گرفته خوشنود می نماید دختر خود که عروس بوده از منینه مطلع شده گفت بگاده در پیشبره من
 خواهند که خود را با لاک کنند پس خوشنودی شادی من و زندگی من چه اطف دارد او هم خنجر بابت منتظر گشت
 آواز گشت استخباریان محل چون خبر بفضل سلطان برانیدند نهایت مضطرب و تحیر گشتند با وزیر او امر
 مصلحت نمود و بهر امر من کردند که سید احمد را بهر از آن خوزری و اما در کرون و خون تمامی محلات ریختن و
 با اینهمه از امانتی دختر که دم فائده و دین نسبت مترتب خواهد بود و گدازد و دیگر بهیم نیست سید سلطان فرمود که
 در اینوقت ضرورتی که لایق اینجا باشد از کجا حاضر آیم مجموع امر او وزیر اکیل شده عرض کردند که ابو الحسن
 در قرابت قریبه سرکار است و بهر صفات لایق و موصوف از و یکپس ستر غیبت مناسب بین است که شما
 ای پسر فرزند فرمایند ادا بخاک توجبه باطنی حضرت شاه راجه و حب در دل سلطان اثر کرده بود سلطان
 نیز پیش از گوش بر آورده و قبول فرموده فرمود که جلاد او را حاضر سازند با لکی فاضله خود و در جناب آنحضرت
 فرستاده و تمامی مرا و ارکان دولت همراهش شده اند آنحضرت حضرت کنایت به قتل بر دند و غسل کشائی
 بممل آورده پوشاک فاخره عروسی با جواهر اعلی پوشانیده سر و روارید و زینار بالای سرش است و بشیرت
 پناه و علما و فضلا عهد فرمود که عید عقد خوانند چون رسم عقد بنسق گشت امر اولوک و اعیان حضرت

برآمدی خود مرقی را فرمایند که الا این است بقصدنای حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
 مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ و اگر بر خلاف معروفه من که هیچ حوت ریزی من در تمامی غلایق
 و زبانها می کرده شود اتفاق نمود مرقی از خواندن فرمود دیگر من رو بر روی یکس روی خود را نخواهم
 نمود و بلکه جان خویش خواهم داد شما دختر باو شاه بهتیه بختیارید زوجه اش جواب داد که فی الواقع من
 دختر سلطان ام لیکن مراد من شماست اندو حواله شما کرده پس هر چه حال شما باشد بمول حواله من
 بعد شما چه معنی دارد بلکه پیش از جان دادن شما جان خود را بیدین بختیار شما نخواهم کرد و اگر خوشنود
 زندگانی من همراه زندگانی شماست هرگاه شما نباشید زندگی من بیک کار خواهد آمد سیه بیک خوشوقت
 شد گفت صلاح نیست شما اینقدر را با او خود اطلاع نمایند تا او شان نیز آگاه باشند پس دختر سلطان
 با او خود نیز اطلاع نمود و مادرش باو شاه را اندرون محل طلبیده ازین ممالک مطلع و آگاه ساخت
 باو شاه بر حمت گفت که سیه چه گرا که او را ازین نیست که بختیار باشد اختیار بدست من است بهر کس
 که خواهد هم به هم پس فوراً برآمده بر دم کاخ حاجات فرمود که همین وقت سرانجام شادی میاها سازند طرف
 اجرا این کرد و آنوقت ابو الحسن تانی شاه کرد و اقربای قریه سلطان عبد الله بود و امید داری و مادری
 سلطان و جناب مرشد خود حضرت شاه را جو حسیب قبل که گنبد عالی ایشان بیرون دروازه نمازی بنده
 بلده حسیب را با دست مغرب واقع است و آنجناب چند و سط اولاد و باو جناب محمد و ممدین و دنیا حضرت
 سیه محمد بن و نواز گلبود و زانده حاضر می بود و آنحضرت نیز مشارالیه را مژده و مادری سلطان داده بودند
 چون رسم سانچت دختر خرد سلطان عبد الله بود وقوع آمد ابو الحسن نیز بجناب ممدج عرض حال خویش نمود
 که یا سوالا امروز رسم سانچت ظهور آمد آنحضرت فرمودند که خدایم خالق آنچه بخوره های گلی بطور سیه با سنی
 سانچت با قتل و اعدام و غیره پر کرده بجا خدایم فرمود و سزاوارست و معین خالقاه بگردانده و بگویند که این
 سانچت ابو الحسن است که بخانه عروس دختر سلطان عبد الله میرود و نیز بر زعمانندی خنا از دست مبارک خود

بمادر کبیر بالایی دست فرخ دروازه حیدر آباد دیگری بسی متصل کمان دروازه دولت خانه شاهی
کردین زمان بشیر دل شهنشاه و در سجده مذکور سید محمد شریعتی صاحب غلبه شاه اعظم صاحب
مشهور عالمه ذکر ایشان خواهد آمد و آنی بنده لیسوی سجده پیش پرده خسته مشهور روزگار شده و دولت بیانات
منو نه الحال فرزندان مرحوم مقیم نقد بس اند و آن را بوجه مصر سواره در کار خیر و خیرات ناکته زاد پرده خست
لطفان معین عزاد کنند این پناه و تمیز کار و انصراف خیرات باب استحقاق و نذر و نیاز بزرگان مغیر
مساعی جمیله میفرمود و یکتای روزگار خویش بیده از این ایام تا حال دیگری مثل ایشان بوجود آمده
اما جناب حضرت بخشی بکرم صاحب قباله که هزار وجه بخناب را بالایی ایشان توفیق است احوال آنقدر بود
عالم و ذکر سر بر آری حضرت غفر آتاب میر نظام علیخان بهادری صفا ه ثانی بجزیر خواهد آمد انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن ثانی شاه دلاور سلطان عبدالعزیز قطب شاه

چون سلطان عبدالعزیز قطب شاه بزرگسلطنت ثانی را گذارنده متوجه عالم باقی گردید عیان دولت و امکان
سلطنت بسبب اینکه دیگری وارث تاج و تخت نبود با اتفاق میر مظفر که در آنوقت محصور کار وزارت بود و بوسه
دلاور بر سر دولت قطبشاهیه نشانیدند و او در استقامت امر او و وزیران کوشیده به میر مظفر فرمود که نزد گوشواره
خزان عامه حاضر سازند چون بکلام احتیاج آوردند بران فرود میخاستند و که خزینه عامه را چهار حصه نمایند علی السویه
و تعیین کنند یکی برای رضای جناب قدس آلی فی سبیل الله بایل استحقاق رسانند که خوشنودی او تعالی
شانه گردد و حصه دوم برای سپاه پیشگی و هند که فارغ البال بنوگری سرکار حاضر بوده تا جان بکار سرکار
در رخ ندارند و حصه سوم برای عیش و عشرت است و حصه چهارم برای محوری خزان و خزانان باشد که خالی بودن
خزان بادشاهان بی اعتمادی دولت است میر مظفر عرض کرده که در مملکت دکن بادشاهان همیشه مجاور و مجایبه
نمایند اگر خزان در سرکار موجود نباشد کار سلطنت و سپاه چگونه سرانجام سواره شود و ولایت سپاه افواج
قاهره چگونه بطور باشد سلاطین سابق برای همین امور خزان را بجهانگشای دشت رفته اند که روزی بکار خواهد آمد

و ارکان دولت نذر انیت گزاری نه در حکم شک مبارکباد بعد در دست حکم تو پیمان قلعه و قضا صد
 ضرب مبارکباد میزد چون او از شک تو پس به سید احمد سلوب القتل بدست رسید و این همه معامله بود
 خاطرش گشت بغیا و پیش تمام بخت رنگین عروس سوار شد و همه باب خود را زلبه و نجست بنیاد و نگار
 شد و به پیشگاه شهنشاه محمد و زکات نیل الگیر خود را رسانید و دیگر از رویا بوارش مقرر کرده و در مزه این
 سبزه ای منصب انحصار بخشید بعد چندی به امادی میر تاج و آمد و ابو الحسن همواره در جناب مرشد قبا پیش
 و کوی تحقیق خویش حاضر میشد و توجهات آنحضرت بمنه و جل الطاف میگردید و بنویسد جان بخش سلطنت زندگانی
 می نمود تا اینکه در چینه روز سید محمد و اماد کلام سلطان عبداللہ قطبشاه ایمنی حلت نمود و از ایشان دو
 سلطان سوای ابو الحسن دیگر نماند بن چن ایام سلطان عبداللہ نیز در دست کیز او پشاد و در سبزه سلطنت
 دنیا را گذارده نشد و به سیخه پیرین گشت میر در دولت قطبشاه بنیسیب ابو الحسن گردید و در سلطنت سلطان
 عبداللہ قطبشاه پنجاه و دو سال بعد و در تیرا ششت سال بوده است **البقاء لله الملك**
العزيز العليم آنچه که عمارت و غیره در عهد سلطان عبداللہ قطبشاه با او شد در حدی که شهنشاه محمد
 او را یک زیب بسودباری و در کن بود و در آخر از سلطان عبداللہ صلح انجامید سلطان مذکور که بود محفل
 تالابی قلعه واقع است در ساحل طوق قبا که گراخت و پنج ملک بود و چهار هزار و پیر پنج تپای حصا و آلات ضربت با
 و نیز رنگ تیزی عاشق خان به او شاهی گردشت آورده اند که سلاطین قطبشاه بنیسیب الگیر و شهنشاه محمد بنیسیب بنیسیب
 معقود این در سبزه بنیسیب خیرا مانید و در ایامیکه نمایان سلطان عبداللہ قطبشاه و آنحضرت شاه جهان بادشاه صلح واقع شد
 از زمین منصلت بود آنحضرت کلی بطوریکه خطب نام حضرتان ثانی شاه جهان بادشاه را ساخته بطریق مذکور منبت و
 جماعت تا حال بمون طریق جاری و بحال است ششم از احوال نیک مال حیات بخشیم که بحیات ماکنا
 مشهور و معروف اند با مقامی آید که آنحضرت بصفا تا موصوف بوده از آنجمله از حدیثات ایشان کی قصه جریا
 نگردید که تا لاب حیات الضاحیه و بی حیات نگردید که کسی با اندون شیر کی قطب عالم متصل مکان شمس الامرا

سلطنت سلطان محمد بن قطبشاه بن سلطان محمد بن قطبشاه
 سلطنت سلطان محمد بن قطبشاه بن سلطان محمد بن قطبشاه

سلطان ابوالحسن تانی شاه بپسر خود که سر او را در توپها موقوف نمایند و احدی قصد محاربه با شهنشاه نکند مگر
عبد الرزاق لاری بابت خود و پسران خویش آنقدر جنگید که صدای تحسین و آفرین از هر دو جانب بسج
همان سید و زلفهای جمید و نهایت برو شسته بر خاک سرخروئی افتاد مردمان او را بحال نزاع بر داشتند
سوار پالکی بر روی مردم شاهای اندرون خانه اش بودند شهنشاه و جراحان خود را فرمود که معالجه او بزیودی نمایند
اما سلطان ابوالحسن خبر ورود و عظم شاه شنیده پالکی سوار و در بر و گوشا هنراوه مذکور آمده سلام بقیاده آداب
بجا آورد و محمد عظم شاه دست بر سر خود گذاشته سلام گرفت سلطان ابوالحسن نزدیک تر آمده یک تسبیح نقره ای
که در دست خود داشت نذر کرد و گفت شمع برگ سبز است تحفه درویش بد چکن بنی نوا همین دارد بد شهنشاه
تسبیح را از دست گرفت قبول فرمود بعد از آن چون نزدیک تر آمده دست خود بالای گردن خورش ساری شهنشاه
و شهنشاه استاده بود و کلام میگردید و تسبیح شهنشاه آواز داد که با ادب و تفاوت با شهنشاه محمد عظم شاه نظر
عقب ملت نسیمی ملاحظه کرده فرمود که خاموشی مودی از عذاب آبی نمیشی که این شخص است بهر تسمیک
استاده باش منخ نیست که سلطان است دین استاده او غدا باو چرخانه سلطان ابوالحسن غر غر کرد که طبعیت
معمول تمام تیار و حاضر است سلطان مذکور از شهنشاه و موصوف با عزت و جرات حیرت خور و طلبید و خجسته حاصل
منوولات خان و دیانت خان امیران باو شاهای همراه شده کی در حوض طعام شریک شد و دیگر مناسبات
نداشت سوال کرد که درین وقت جهان پر آشوب است چگونه غیبت اطعام شده باشد سلطان فرمود مهربان
من بخیل آبی بزرگان مادی دین دیار اوقات خود را بحال عزت و ثروت که بسر برده اند پیشیده نیست
چون نوبت بمن می رسد چهارده سال تسمیک گذشت بر هر خلق الله نیز ظاهر است از آنجا که تسمیه بر من
بود یعنی امیر طویل القدر حکومت اینجا بتجول خلیفه محافل که بعد صفات موصوف است در آرد ازین چه بهتر پس
خودن غم و الم هیچ فائده ندارد بلکه از خلاف خواست عالم علوی و نارضا مندی مشی از روی جلیت شاه
محض سغلی و گنگاری ظاهری شود و اما اوقات محمی که بموسیت از آن هم در گذشتن کفران نیست آبی

سلطان ابو الحسن جواد بود که بادشاهان ملت خزینه را بخصانیت و شتر رفته اند و همراه خویش خاتم برادر پس
 در یک حصه خزان عمارت چهار محل پنج شت لک و پیر بالای جویبار موسی بام داشت در آورده جشن با ترتیب
 داد که پنج شت بآن جاده ششم نمیده پنج گوشی بآن مرکز نشینده بلکه حفت بر مردمان هفت کشور است معنای
 انجیکه از اعیان عیش و عشرت و سلوک باغی این سلطان مذکور نموده شور و صوف آفاق است بهر مردمان
 یک حصه خزان است گویند روزی حضرت شاه را جو حباب قدس سره یک نار بپشت فقیر خود داده فرمود که این
 نار را در دست بر و بر روی خویش سلطان ابو الحسن خورانی به حاضر شود فقیر چون نار را در دست سلطان مذکور
 در خواب قیلوله بود هرگاه بیدار شد که در نار از دست فقیر دست خود گرفت بر سر چشم نهاده چون نار را
 تکان داد چاره داده دانه از شکم افشای بر آید آن دانه را خورد و فقیر گفت که حسب الحکم دانه خودم
 و حکم پرورشید بجا آوردم بیداری تمام دانه ها خوردم هر چند فقیر تشنه و خسته بود که ملک حضرت بر آید
 خوراندین دانه های تمامی انار است و قیید بلوغ فرموده اند ابو الحسن ابو ابی الخلاج و انعام و اکرام روان
 ساخت فقیر کیفیت بختل بجناب آنحضرت عرض نمود آنحضرت نهایت عنایت کرده فرمودند خوش بودم هر قدر
 دانه ها کردین انار به تنه آنقدر سالهای در سلطنت و خاندان او باشد چون آنقدر چنین است زیاده
 این چاره سال حکومت نخواهد کرد انجیکه ششاد و سیر او سلوک با خلق الله سلطان ابو الحسن کرده و فتری باید
 که تجرید در آید و نیز کیفیت مناقشات و مجاریات فیما بین سلاطین دکن جنود و میان سلاطین قطب
 و بادشاهان تجویر و دیاب استماع حکومت دکن علی الخصوص در مقدمه حیدر آباد که بوقوع آمده است از کتب
 مبسوطه مفصل هویدا میشود چون اجمال برای اختصار منظور بود باقی آموخته اند که هرگاه عبد الله تبار
 چنی و دست خان افغانان مددی و هزار می قلعه محمد نگر برای رقم قلیل تنخواه خود را که سی هزار روپیه بوده
 ترک حاکمی را که فرموده در دوازده خرد قلمه مذکور را بر مردمان او زکات یب بادشاه کشاده بوقت
 شب که یکپاس مانده بودی هزار ملافان بادشاهی را با شتران و عمارت شاه اندرون قلعه گرفت و این خبر

مقصود چون فلیقه زمان ملول است کار بهر حال می یابند همان بر اعتقاد سلطان تحسین منوچهر از ان از
 محلات خود هم حفت شده سوای الکی گشاکوپ و خل لشکر و دوشاهی گردید کار گذاران عالمگیری مقصود
 کار خانات شده غیر از محلات سلطان ابوالحسن و اسباب ایشان بالای هر دست تصرف دراز کرده
 بعضی پرده آتش و غیر حکم بادشاچه چنین بود که تفرز حال ستیزات نشوند آنها را بر حال شان واکندارند گویند
 در ایشان را به فضل لطیفه چهار ساله و پالکی همراه سلطان ابوالحسن شسته بود و از تشنگی آب نمست در آنوقت
 آب بار خاضه کجا هم می یافتند یک پیاله آب ز سق بار از گرفته اندرون پرده پالکی دادند سلطان ابوالحسن دید
 که هیچ نزدیک نیست آویزه الماس که در حلقه گوش طفل بود بر آورد و پیاله آب نداخت و مال چناه هزار
 روپیہ بود و آنکس آب گشت کرد و هزار روپیہ بقیه مذکور داده آویزه را داخل سر کار نمایند چون پالکی رسید چند روز
 در تیر بخت داشتند و از قتل و ولایت بادنده محلاتش نمودند پس بر سر نیکیزار و نو و وشت مجری انتقال دولت
 قتلش بر بنامان تیر و صاحبقران کورگان گردید قاضی و یا اولی که بقصارت تیر سالهای عمر سلطان
 مذکور نیز از جملة عجایب است چهارده سال در عالم طفولیت و چهارده سال در خدمتگذاری پیر خود و چارده سال
 در فرمانفرمای دولت و چهارده سال در قیام عالمگیری بادشاه و در وقتا با جملة چناه و شش سال با این تقسیم
 با ظلم رسید گویند روزی قلعہ در دولت آباد را خواب شد که جناب حضرت امیر المومنین مظهر العجايب علی ابن ابی
 طالب صلوات الله علیه میفرمایند که ابوالحسن دوست بار و در پیشبند دولت حیات میکند که اکتفا به نیزه
 و چرخش پرواز علی الصبح که پیشبند بود قلعہ در دولت سلطان ابوالحسن بغیر طلب جان گرفته عرض کنانید
 که فردی را از جناب مبارک معالایم تصوی حیثی حکم شده است سلطان ابوالحسن در جواب قلعہ را مذکور
 از اندرون محل گفته فرستاد که آن پیشبند آینه است چون پیشبند دیگر آمد علی الصبح خبر علت سلطان
 ابوالحسن تاجی شاه شنید که دیده خلعت را از شین این رازندان در تیر سلطان سعادت نشان حیرت
 افتد و جهان الله سلاطین ملت در باطن هم همچو مبدول الطاف نییے بودند

فتح الهجرات و فتح الدوله نیز در حد قلیل از عارضه در گذشتند و در عهد محمد شاه آبخواب بصوبه باری و ماه و
 سه بود و از سواران حاجی ارکان سلطنت بجز ششم و هفتم سال از او تبیین سال دوم جلوس فردوس از نگاه محمد شاه
 سلطان بن سزکیز از یک صد و سی و دو و هجری و بیست و یک سال مالک الواسطی کرده از نزدیکان او که بر او گیرگیرون
 قلمه سیر را ضرب ختام نمود و آن محکم اساس را بجلالت علی از طایفه بخان قلعه در گرفته برای گذشتن به سایر
 خرد سال و پیر و گلیان محبت خصال پست آورده تا به سی الدین خان بهادر و فیروزنگ میر محمد خان بهادر
 ناصرنگ را در قلعه مذکور گذراند و بیست و پنج ضرب توپ را فیروز توپخانه رکاب فرمود و از آنجا در لعل باغ
 و از سرور بران پور نزول یافت گشت محمد نور خان بهادر و قتلک الدوله و ناصرنگ بران پور را بامت پست دین
 اثنا آمدند و سید لاو و خان بخشی فتح امیر الامرا که تحریک آواز پیشگاه سلطانی با جمیعت کثیر برای مجادله
 و محاربه نواب موصوف تئین گردیده پس و الا سید سیزدهم شبان مذکور و سواران پور بهادر و سکا
 بنده و دوازده گروهی این طرف دریای نرید اتفاق فریقین واقع شده سید لاو و خان قتل سید لوی
 حضرت بجانب بران پور برافروخت هنوز جراحتهای مبارزان انبیا نیافت بود که سید عالم علیخان بشیعه
 زاده امیر الامرا بلوریز از نوک آباد بمقابل همیشه مشورت یافت هر چند آن عالم بنیاب نصایح شفیقا
 فرمود و سوختن نشناخت چاره استمداد از درگاه دولت و انخواستن بفتح آن پرداخت و ظاهر فقیر بالاپو و قلعه پایان
 گماشت و به پیر او ششم ماه شوال سنه مذکور تلافی قتلین دست و او قطع بلای از بهنگامه آرا می شده و در لعل
 خزان دشت پامی شده و پیر از دست و تیغ در هم نهاده زره دیده از نیم بر هم نهاده عالم علیخان نیز از غیرت
 ذاتی در میان حاکمان پادشاه ششم گیتی است تا رسم فتح و شکست به چنین فتح کس از دست دست
 پس العوی غریت بصوبه نجف بنیاد افروخته بلوریز و لعل رولون نماز به شیعه و از نظام حمام ملک کوشیده
 امیر الامرا افضل ترائش گشت باو شاه راست و به محم و کن گردان و مقتضای التقدیر لایحه التقدیر علی التقدیر
 ششم قوی البیوسه در منزل توره که از فتح پور سیکری می و چنگیز و غزلی و قس امیر الامرا با اشاره

پس از جلوس خلد مکان بقولین صدارت کل صد نشین شد بعد از آن بختاب قلیچ خان بنی منصب بزرای ختکار
 یافت بست چهارم بیج الاول نیکزار و نو و جبری در محاصره گوگنکند و بنزنگور توپ حجت حق پیوست مدفن
 شریفش متصل قلعه مذکور بقبر قلیچ خان مشهور و موجود است خلف از جندش میر شهاب الدین در به و حال ابر
 کشتکداری قیام داشت در سال بست و دوم سبب رسانیدن خبر قتل حسین علیخان عالمگیری از واره کوه پر شهاب
 و حجاب اقامه منصب مختلای فی و عنایت فیل و ترکش خلد بلند مرتبه گشت سال بست و چهارم بهنگام طغیان
 بر سر سزاده محمد اکبر که بنی شده بود از یک رنگی خود بفرستاد قلیل از منصب هفت هزار سوار و خطاب
 غازی الدین خان بهادر نیز و جنگ اوج بیای مرتب ملیا گردید و در جلوی نزد دولت نمایان فتح بجای آورد
 باقرایش فقره فرزند از جند بنی بپوزنگ بر القاب ابق تا که عزت باسان رسانید و ابتدای جلوس قلعه منزل
 بصوبه کجرات عمو شده و بمو بخاد سال چهارم بنزد کافی طس و گردنشت نشن او را بدلی برده متصل اسیر و واره
 و بقبره و خانقاه بنا کرده او را فون ساخته خلف از جندش ثواب مغر تاب است نام مهمل انتخاب
 میر قمر الدین سال ولادت نیکزار و شهادت و و جبری چون لعان خویش شاد و و کامکاری از افغان
 و الا حریتمید خورشید و کتر توانی بختاب حسین قلیچ خان منصب چهار هزار چهره مراد و فراخت پس از
 ارتحال خلد مکان از پیشگاه خلد منزل بهادر شاه بختاب خان و از افغان بهادر و صوبه باری و و و فوج باری
 لکن و و غیره متعینی المرام گردید و چندی ترک منصب فرمود و در و از الحاق و شهابان آباد کناره گرفت
 در سن نیکزار و یک صد و بیست و سه جبری مدین خلف خلد منزل جهاندار شاه از تخت بر افتاد و در عهد محمد
 فرخ شیر اول سال جلوس بختاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزار سوار و صوبه
 درین مجموعت سال سیم که صوبه باری و کرب سبب رسانیدن ایلان الامر القولین یافت اولاً لامرتب از بزرگی
 ایمان و با بقرب فوج باری سبل و مر و آباد و بتایب زین الدان کوهستان سواک با توپ جنگ
 روانه شد هرگاه نمایان باد شاه و سادات بهادر مخالفت آماده شد و محمد فرخ سیر تخت بر افتاد شاهزاده

در این وقت که شاهزاده محمد اکبر کشته شد

در این وقت که شاهزاده محمد اکبر کشته شد

محمّد یکنزدیک مدتی وقت حبس در زندان با احمد خان که سوار خان پسران خود قتل بر سر مجموع مملکت
و کین از آب نبرد آن اتمامی میوه چایا پور حیدر آباد که بدیای شوهریست بقتل افتاد و در آنجا مجموع چنان
و فامد الله خان پسران مقتول زخمها بر او شده نظر بند شده و خود به دولت سمت حیدر آباد منتقل فرمود
جلال الدین محمود خان که به نیابت آن عزیز لاجونا به واری حیدر آبادی پرورش کنار گرفت و در حبس
احمد خان پسر بزرگ عماد الملک با حمل و انقال با پرورگیان حرم کوکله نه پناه برده با اتفاق منحل
خواجیه سرد فرجام آوردن به بیت مصروف گشت تا آن که ریای موسی منسوب خیام شد آن جناب تسخیر قلعه
کوکله نه به بر وقت دیگر دانست و متعقله نو بجز فرموده از آنجا بجایه آباد آمده خواجیه احمد خان را نیز از قلعه منظر
ساعتیه بکار بست و آورده و منصب شش هزاره چهار هزار و شصت است خان بهادر را و خواجیه محمود
را به منصب پنج هزاره هزار و خطاب سوار خان بهادر عماد الله خان را به منصب دو هزاره یک هزار
سوار و خطاب بهادری سرفراز فرمود و آنجناب همیشه خود را باز و ولج حامد الله خان بهادر و آورده
عدوت محبت بدل ساخته و باقی مانده و نیز مورد الطاف گشت و در عمل امیر المملک حلاوت جنگ بهادر
خواجیه محمود خان خطاب بهادر المملک غالب جنگ نظام حیدر آباد با همی شد بعد از انتقال او عماد الله خان
بهادر خطاب بهادر الدوله بهادر المملک و دیوانی سرکار عالی اوج بهای ترقی شده و ورق هستی در فرود و در
حالت تحریر و عهد خدیو حق آگاه بنده کمالی ناصر الدوله و صفیاه آدام الله اقبال و سلطان مطایب است
یکبار و دو صد و پنجاه و شصت هجری کی زبانه عماد الملک مرحوم مذکور در منصب اران سرکار بهادر و صد و پنجاه
باقی است و دیگر نشانی نیست اما همیشه و علانی این محروقات و عهد حضرت غفر نقاب کی یکی از بنایر مرحوم مذکور خواجیه
ابوالامد خان بر او خر و حقیقی خود ابوالامد ارشاد نماند و منسوب بود به پیشتر خواجیه ابو الفتح نیز در زمره منصب اران
سرکار بهادر به شصت و پیمانه است سنده اجون خبر فتح بهادر شاه فرود آمد آگاه و همیشه رسید از راه و کجوفی
در سید یکبار و یکصد و سی و شصت به خطاب والای آصف جاه

اشتهاد والد و محمد بن خان بهادر بخش بست میر حیدر کاشغری بدو متاز الله با و الله میر کلاخان کلان در سوار
 پاکی زیر نگال باز بادشاهی بقتل رسید بدو در حجت بادشاه بجانب دارالخلافت قطب الملک بدو پیش کرد یکی
 از شاهزاده را سلطنت بدو شد بمقابل سلطانیه پیش آمده بود و پیغمبر گشته بود و راه فنا گردید و در قتل والد و در
 از پیشگاه خلافت بطلای خلعت وزارت کل منصب شدت هزاره است هزار سوار و خطاب وزیر الملک سر فرار
 گردیده بی نیل قصد بود و سال سوم با حاجتی در فرودید آن والای مرتب در آن گیر و گداز وی و چهار حبس
 از و کل خطاب متوجه شد و پنج جمادی الاول خلعت وزارت قاست مباحات پیر است سال پنجم خزانة والد حیدر
 قلیخان خراسانی را ظلم کجاست که بقاوت پذیر شد و بود بادشاه این دستور را خطو فکر را بطای خلعت غایب
 و منیل و جواهر نذر و وفودی و جبر بر حصص مباحات بخشیده که بقایت آن مهم مجاز فرمود و مبلغ ده لک روپ
 بنابر نگه شد سپاه بهیدار خزانة شاهی حرمت کرده موبه داری مالوه و کجاست خیر وزارت و موبه داری
 و کن گردانیده چون سید قلیخان و قلعته را نافراری شده خرمید تجویز آنجناب مامور شد خان بهادر هم گرا
 اواز پیشگاه خاقانی خطاب معزالدوله اسلامیه کنگامو گردیده نیابتاً بظلم و نسق موبه داریات امورش
 و نیابت موبه داری مالوه عظیم الله خان بهادر پسر خود را در آنجا رفت سپردند و اوایل جمادی الاول
 سال مذکور در آنجا فرسیده بطای خلعت فاخره و مالای مرورید و منیل با ساز ظلا و سپان عرب
 عزتخا یافت چون بود در بار و اعیان سرکار را بی طور ملاحظه فرمود و تحریب ناسازی مزاج و موانع
 دارالخلافت بهاداد مسترخص شده روز نخست خلعت فاضل بطره الماس که بادشاه بر سر خود داشت
 حرمت گردیده درین اثنا که موبه داری و کن از تنیزی آنجناب بهاداد الملک مبارز خان ناظم حیدر را باد
 با و قلعین یافت ششم یقین و سال ششم بلورن مطالب شکیر و ویک مدوی پوشش شربس که رونق افروز
 بلده بنیاد گردید و عماد الملک نیز آمده حرب بمقابل و محاربه شافت و در او لشکر کثیره و مضاف بالاک
 اقبال فلقین دست داد و بتائید الکی نجای و ما النصر و کلامین عند الله یکا پس بدو بقیمانده است و بیوم

ساخت درین محسن نواب عالیجناب بامهرنگار نیابت کن باغبانی مصنی کونانی ایشان خیال نموده سری نود و پنج نصاب
 از پیشگاه سلطانی مقرر شده بکین سید بستم شهر جادی الاول سنه کینزار و یک صد و پنجاه و چهار هجری در سواد
 منبت بنیاد فیما بین مقابر رود و تفصیل آن در ذکر احوال نواب عالیجناب خواهد آمد بعد از آن در سنه کینزار و
 یک صد و پنجاه و شش هجری در ملک کرناٹک رده فرموده قلعه پرنجانی پالی از مراد را که کوه بزرگه مستطیل ساخت
 و یک رکات از تنوم نوایت برگرفت و در سنه کینزار و یک صد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنده از بنی منور
 خان برادر مقرب خان که بنی بقیه افتاد و در آورده و از آنجا که چپا هم جادی الاخر سنه کینزار و یک صد و شصت و یک
 هجری در روز و شنبه بقول خواججه نعم خان که سوانج دکن نوشته اند و پنجم جادی الاخر سنه کینزار و یک صد و شصت و یک
 صاحب بزرگ آصفیه شاه تجلی علی در سواد بران پور لوی عزیمت بدارالملک بقا فرشت نقش تخت و بنجله
 آباد و روضه منوره قریب دولت آباد پامین مرقد منوره شاه برهان الدین غریب قدس سره العزیز مدفون
 کردند و از آنجا که منقید و از آنجا که نصاب شهر بناه لیده بران پور که در سنه کینزار و یک صد و چهل و یک هجری باشد
 آورده و آبادی نظام آباد و جنت که بالای کتل فردا پور که خیلی ویران بود طرح انداخت و مسجد و کاروانسرا
 آنجا و در تختخانه عالی و پل تعمیر فرمود و تاریخ بنای نظام آباد در حدیث الجلاله اکتفا یافتند و جمار
 شهر بناه حمید را با دو کاره مالک مبارز خان شروع کرده بود و هر قدر که بی انگاره طرف دروازه چارو گناات و
 دروازه دیر پوره است تباری عمارت مالک است و همه انگاره در نواب موصوف باحداث در آورده اند و خلوت
 مبارک و خواجگاه و دیوان عام و جلوخانه و غیره و در تختخانه حمید را با دو معین کار دروازه خواجگاه مذکور که
 بفضله و نعمانی شان بدوشت اقتبال جلوسگاه حضور پیر نور است به تباری انصرت است طرفه و در نقش عیث
 غریب دروازه کلان کمانی جلوخانه و دیوان مبارک را که شرف بر است کلان چوک در لایزال ابله و حیات
 است که اگر بپایان در راسته مذکور ملا حظ فرمایند چنان معلوم میشود که فیصل عمارت خاصه هرگز بمسما نند و زن
 کمان دروازه مذکور نخواهد رفت و فی الحقیقت عمارت درو خاص که بالای فیصل شست و ستی می بندند و از

عطای خطاب معنی از پیشگاه محمد شاه بادشاه هندوستان

و نصب بیست و هشت هزار سوار بر سر بلند فرمود و در سینه کینه در یک سده و پنجاه هجری بر طبق خواست
سلطانی آنجناب ثلاث خود و عوارب عالیجناب را به سر تنگ باور را با نظام و کنگر است محمد بنور الله خان بدو یونان
مدالنام فرموده و از حضور لایع التذکره است آخرت الاول سده کور سعادت و لایع التذکره است دریافته بطای
فلست فافزود فیصل با ساراطلا و اسپان عربی و عراقی متنازع گردید و در واد و بنایا و یوب غنیمت افزوده بقولین
معه داری اکبر آباد و غزل راجی سنگ و صوبه داری بالوا و تعمیر داری باجی را و سرفرازی که به اکبر آباد رسید و
مسی این صوبه که قراقرق با آنجناب و بیست و هشت سوار داری آنجا فرستاد و خود به دولت و اقبال تنبیه
ماه و شده و از قریبای حرم و ما و ده و اکبر و زیر کالی شده و در ملک بند و آمد و راجه آنجا مقرر که گشت
بعد از آن متاخر و در قریب و پال باجی را و باغی چون مورد منع متقابل شده و راه حیا نام پاره مقابل و ظهور و راه
وین غنیمت خطاب است که در یک صد و پنجاه هجری خبر آمد و شاه آنها یافت بقصد قضای اندیشه بیصاحت
پرو افتد بدو خطا نه رسیده شراب وقت بادشاه در پی چون خبر رسیده که بادشاه با قشونهای آراسته و پیر است
و از خلا و لاهور و کوریا خان سپهر شریف الد و عبد الصمخان گرفت و خرابی بسیار نموده و راه جهان آباد دارد
و در وقت بنابر و قباله فوج نادری با اتفاق بخشی الملک بطریق منتظا العین شد چون بادشاه با قشون رسید که
باین السو و جهان آباد و قریب است و جهان آباد که در فاصله از رسید بادشاه هم برآمدن فوج منتظا گردید و بعد از آن فوج
و محایات معبای قضای آسمانی بر طبق فوج سعادت خان بران الملک سپهر فوج نادری گشت و امیر الامر
گرم گیر و رسیدن کا زار و دستور دانه و در کار و ملی غمت جان شیرین در باخت و چشم خرم لغوی بادشاه
رسید بادشاه چاره کار بر این حسب این مسدود گردید و بادشاه سعادت فرمود و آنچه تدبیر متین کرد و مسلح
نادر شاه از آن اسیر و غارت معلوم کرد که بکتاب مرسومه بود است با آنجا نادر شاه با آن قمر و میر ملک و مروت
امیر افغانان وقت که نموده و در حیطه و هم در قبال میران منصب تسلیم القدر امیر الامرای ضمیر و مراتب دیگر با آنجناب

چهارمی که در معنی از بهر سبب و قول توان گفت ذات محبت است آیات رونق بخش دولت آصفیه نواب مستطاب
میر نظام علیخان بهادر آصفیة ثانی انار الله بر پادشاهی امیر الامراید محمد شریف خان بهادر شجاع الملک
بسات جنگ شیبه متعهد الدوام حسین تملیح خان بهادر ناصر الملک الشوهرت علیخان بهادر جلالون جاده
وصایای چند که وقت حلت نواب موجود بنواب علیاحمد خان نواب امیر جنگ فرموده اند مشهور
اتفاق است اختصاراً به ترتیب زیر آید

اولمستادار نواب علیاحمد خان بهادر ناصر جنگ شیبه

نواب امیر جنگ در بی خان نواب حضرت آبا است بعد حلت آن جناب پنداری ریاست دکن گشته مظهر
اقتدار خود در چهار سو مملکت انداخت که غنیمت از گلیم بیرون نیکنداشت روز دبار در کائن دولت از
پیش جرات عرض میکردند چنانکه نواب مغفرت آبا به آغا آمد و شاه از معمم با جی را و غمانش کرده
از مالوار و اورنگاه سلطانی شد نواب علیاحمد خان را بر نیابت دکن مقرر ساخت با جی را و با فتح بی شمار
بقا به پیش آمد از فضل آبی و دلاوری علیاحمد خان طبعی عیال از دست گشت نواب سرکار گمر کمون و بندیه
با قضا مش عنایت فرمود و در سز کینه و یکصد و پنجاه و سه حبس کنار دیاری نبرد فوت شد و درین
سال که نواب مظهر آبا از الدخا و غلام دکن شده سلخ شعبان بر بران پور نزول اجلال فرمود علیاحمد خان
مستوفان بهادر خوشگی بخت شکن خان بهادر مجاهد جنگ را که پیشتر بمهمات خانانانی نواب میر خیر
بر هم صفایت بخود نواب مغفرت آبا فرستاده ایشان کمون و موقوفه علیاحمد خان را بر عرض قدس رسانیده
بمقتضای شفقت پدر مصوبه ای را از نظر بیجا پور که الکر و سبع است تفویض فرمودند علیاحمد خان آمده
از منزل نظام آباد و چند سال از حلت و خلعت و نواح متعین را با بخشی الملک دکن محترم خان بهادر روانه
خسروال کرد و خود با معتمد و شل معتمد الدوله شاه نواز خان و سید جمال خان بهادر و عبد العزیز خان
بهادر و میر غنی الله خان بهادر صفی الدوله طالب جنگ که بعد از دست میر آتش دکن بهادرات اندوخته بود

دارالخلافت که در محصل الدور را بنیاد بنا بر نظام سورت یاست گذارند متوجه بن مسووب شد و هنگام نخست انگشتی نام
نامی را با و سپرده فرمود که این مهر سلطانی است کار به خاندن می افتد را کسی کند و بگو چهای متواتر بنفقا و هزار سوار
جزایر یک اکس پیاده و اسباب بشمار تا در یاسی نرید اعلویز زفته حسب حکم سلطانی بار عطف غنای فرمود و در آن
اثناء اخبار شورش بدست محلی الدین خان مظفر جنگ بشیره داده نواب عالیجناب که بصوبداری بیابان قیام داشت
بمرض ساختن متنبین این حال آنکه چون مظفر جنگ بتادیب تفر و پیشگان نواح بیابان متوجه گردید و در آن اثناء
مناظر زمین در آن محبتیل در کشیده عازم آنجا گشت هرگاه خبر آمد آه عالیجناب دریافت با چند نواب و طلب
بحسین دوست خان که تازه از دست کهوچی بود سلاخی می یافتند از شریکان محصوران می کشیده شده بود
و در آنجا پیشش بجا آمده با محصوران بملاقات مظفر جنگ پیوسته قتل و مریض او میدار و چون از قتل کزنا که
اطلاع دانی داشت مظفر جنگ را بر مقرر آن اگر عریض نمود در آنوقت نواب عالیجناب نور الدین خان
بهادر شاست جنگ بصوبداری و صوبه داری آنجا قیام داشت مظفر جنگ با اخلاق حسین دوست خان لوی
یعنی بر فرشت و فراسیر بمواعید بشیر ساختن محبت لکات محبت کرد شاست جنگ سران سپاه و جمع کرده
پنج هزار سوار و فوج شرعادی می ساخت آخر شانزدهم شعبان سن یک هزار و یکصد و شصت و در حین شاست جنگ
شریت چنان اهل خرد و بدست محلی الدین خان محبت لکات متواتر داده ماه هجری و نواب عالیجناب که شاست
جنگ چون شیر غران مسافت بعیده طی نموده قحیل تمام ششم رجب الاخر را شانزدهم شعبان سن یک هزار و
یکصد و شصت و در حین سیر گری چنجا و نزول فرمود مظفر جنگ از ترس محبت پهلوی خراسید و در قطع
مسافت با فوج هر اول مهر محبات شده تفرود و همیشهش افتاد حسین دوست خان به پهلوی خراسید و
نصاری فرانو و محبت بانه بتایید اقبال فتح مظفر روداده مظفر جنگ نده بدست آه عالیجناب بشیر پهلوی
دل نماده اقامت و در زیمه هر چند بعضی از امیران بعضی پروا نمیدادند که یکی از افغانان سپرده
خود متوجه جید را باد شوند که چندان مرتبه توجه بفرات نمودن و اقامت و در زیمه نداشتند و اقبال نکرده فوج

نشسته تو بر کاغذ خرنده با و ده سران جهان جلوس بنده با و ده دین نشان تیری بر عارض آن محفوظ جوگر
حفظ انودی رسید آن را به قدرت خود بر آورده از همون تیر آن ناپاک را که جرأت کرده بود بخیم فرستاده
بخویشی احد امتوجه شده ناموس بهادران را مصون از آفات ساختند از شاه به این جرأت زمانه
و شجاعت مردان اگر چه تمامی اعیان و ارکان دولت دست بهیست در از کرده خواستند که نزد رتینست
سلطنت بگذرانند چون تقدیر چنین بود که چندی در فرقه انقراضی و جلوه آرائی دولت تعویق و تاخیر باشد
شیر جنگ بهادر جد سیر الملک بهادر که در علیه دولت آصفیه در آن ایام بوده گفت معمول سرکاران نیست که
با وصف بودن برادر بزرگ بر او خرد را بر سر سلطنت نشاندن خلاف آئین خاندان آصفیاست هرگز
نخواهد شد پس دست خود در از کرده نذر تمنیت جلوس ریاست لعل باجنگ بهادر گدازید بر طبق ایما
شار الیه مجموع اکابر و اصناف دولت نذر تمنیت گدازیده بهادر گدازید ریاست نشاندند لواء
شهبه نام جنگ نامرخص میکردند و گاه گاهی شعر فارسی می گفتند این بیت از دست شعری یوسف غریز
در آغوش من در آئی به بوی خوشت رسید تو هم در وطن در آئی +

ذکر چارالش ای دکن نمودن غازی الینخان بهادر و جنگ سیلار تقدیر

او همین فرزند لواء بنفر تمام است او و لواء شهبه نام جنگ از یک دوازده نام اصلی شش میر محمد پناه است
نسبت صابرت با خاندان و له قمر الدین خان وزیر داشت بهنگام مصیبت پدر عالیقدرش پیشگاه خلافت
گذاشته بود و رفته رفته منظور نظر الطاف خسروانی گردیده بطلب الامای به خود غازی الدین خان بهادر
فیر و جنگ مبادت یافت بعد مراجعت والد خود بکن منصب اسیر الامرای بلند مرتبه شد بعد شهادت
عالیجناب ناصر جنگ بخلعت صوبه بکر دکن معلق شده در عین بر شغال با هو لکر مرته در سینه گیر از یک صد و
ششت و پنج هجری سیوم و لیکه داخل خیمه بنیاد گردید و بقصد میر المملک صلا جنگ بهادر آیتین

از سر کمال خدای بر کردی محمد علیخان پسر شهابست جنگ که بوالاجای شهرت دارد و بنشینان فوج صف سنگر خان مجاهد
جنگ میر آتش مکن و ترک طعناست خان و نظیر یار جنگ نقین فرمود اینها از آشکاری و رنگ کاری ساخته
ترک طعناست خان و نظیر یار خان بجای روی نیست سر خردی حاصل نمود و شبت ایام منتفی گشت بهند هم محرم سند
یکم از و یکصد و شصت و چهار حبس نصاری پستی مجموعی بوقت شب و صبح باریان شب یک طوفان
فوج توان گشت بر لشکر اسلام شجونیخت علیحجاب وقت معج صادق با اتفاق افغانه که ناگه خواست که
بناید بپرواز و قتل غاصیل بجایست بهادر خان فرمود چون نزدیک فیلش رسید آن بهنجست
عاقبت نمک حرام که مخفی با عیال ساخته بود و ضرب بند و قی که در دست داشت آن امیر سعادت تخمیر را بدو
شمارت رسانید و در شش بالای نیزه کرده در لشکر گردانید و شوق قیامت برخواست و واقعه که بلا تازمه شد شعر
لر زید فلک و شد قیامت برپا آمد یک نیزه برآمد آفتاب تابان به اتم زد و گان تابوت او را دوش بدوش
بخم آید و عذریابنده فصل خضر تمام دفون کردند میر غلام علی آزاد تخلص گشتاد نواب شید بود و آفتاب
رفت اوده تارخ او یافتند و افغانه نظیر جنگ را بریاست برداشته و در وادیه رآبا گشتند و منزل کوچکی
مستقل گزیدند و بنیامین افغانه و نظیر جنگ نیزه کرد و درت فایم شد بهند هم روح الاول سند که و نظیر جنگ هم
بر خم نیزه حجت بهادر خان بی پرچم ضرب تنگ گشته گردید و نواب مستطاب یعنی نواب میر نظام علیخان
بهادر نیزه بر فضل الهی کرده متوجه فیل سمیت بهادر خان گشته یک ضرب تنگ میر محمد حسین خان کرد و خواهی
بود که از سمیت بهادر خان ساخته فیل خود را هم آغوش فیلش نموده سزا پاشش را بنجبر آید از دست خود برید
بالای نیزه در لشکر گردانید و میر محمد حسین خان بنجبر خویش کار نیست خان را که یکی از عیالش در خواهی او
بود و با تمام رسانید و حکم کرد و شایان فتح خواند چون آواز شادیان که خاص لازم کرد و سر کار بود و گویش سلمان
دور و نزدیک برید بر لشکر از همه بیابان کرد و بفرار آورده بود و اگر در فیل مبارک طعنه گشته برای از یاد
عمر و اقبال شغول گردیده باین ترانه ترنم شد و قطعه بکام تو با و پسر بلند بدو چشم بابت میا و اگر نمید

بکار گذشت روزی زوجه صفدر جنگ که بسیار محبت با او داشت سفارش نمود که اگر یکبارش به بار سلطانی
 میرسد و خاطر داریش نمایند قیامت نمیدارد و صفدر جنگ همراه خود برد و تقدیر تمام کرد که اگر با شاه از شاهپری
 استغفار فرمایند جواب بوقت کند تا من موافق طبع با شاه اجراض رسانم خود بخود جواب معروض ندارد
 چون صفدر جنگ با عمو الملک طاهر در بارشده بجای خود است و احمد شاه با شاه پیش از حاضر شدنش از حاضر
 دربار پرسیده بود که این رلفظ بندی که مشهور اند معانی هر رلفظ معلوم نمیشود معنی رسانند کی پوت
 و بیکی پوت سیوی کی پوت امیران دربار بخیاال نیکی چنین معنی معروض سلطان رسانند که طبع معنی خاتمانی
 باشد و تا مال قنادنه چون صفدر جنگ میز حاضر شد با شاه خود متوجه شده از مشارالیه هم چون سوال معانی
 مسوالت نمود و صفدر جنگ نیز همچون خیال در فکر و تا مال سر فرو برد هرگاه عمره بطول کشید عمو الملک دست
 بوقت صفدر جنگ را بر طاق نیان گذاشته معنی کرد که اگر بخانه او حکم شود معانی هر رلفظ مسوالت بقدر حوصله
 نویسنده معروض قدم رساند با شاه با استعجاب تفرج و آمده فرمود که عرض نماید هر چند صفدر جنگ با او اشارت معنی نمود
 خیالش کرده معنی کرد که خوانده خدمت سلامت اخفا اول کی پوت است معنی این اخفاوات با یون سلطانی پیرو
 مرشد است که خود با شاه و آبا و اجداد مبارک جناب که بر بادشاهان نماید جات بودند و معنی لفظ پوت
 ذات عمومی بزرگوار غلام است یعنی صفدر جنگ بهادر که از آبا و اجداد ایشان همگی در هیچ سلطنت نزیسته
 اند و ایشان خود یک پسر و قبیله وارده شد که سببی تدبیر و تقدیر خویش بخدمت حلیل القدر وزارت با شاه
 بهند وستان که بر تمامی باوشاهان روی زمین فخر دارد و سرفراز گردیده اند معنی اخفا پوت فاذ زاده است که آبا
 و اجداد غلام بهر خانه از اوان سرکار بخدمت وزارت سرفراز بودند و غلام با و صفیکه ای است خدمت موردی
 خود هم در او از میراث خویش محروم در دست ایشان گرفتار است کسی عرض حال غلام بخدمت پسران با شاه بخیر
 متعجب شده فرمود که صفدر جنگ این خانه را موردی است تا حال شما بحال این پسر خدمت حالاناید و است
 این را تر میت خواهم کرد همراه خود اندرون محل برو بعد چند روز عمو الملک صفدر جنگ را از میان بر آورد

از قلعه دولت آباد طلب حضور فرمود و درین اثنا ایوب اسیر را و بالاجی مرشد بجوالی شهر رسیده و چهار شوش
 از گنجینه امیر الممالک تنبیه او بر آمده تا آنکه کثیر رفت و راجع را در چندین لشکر گشت بعد از صلح عهده الممالک مو
 بهوسیله حیدر جنگ صاحب اختیار او و حکمران طغر بیکر پیوسته مراجعت او رنگ آباد شده چون نواب مستطاب حیدر
 جنگ را گشت مغربیت بران پوز فرمود و مصامح الدوله را انصاری بدرجه شهادت رسانید و امیر الممالک عساکر
 حیدر را باو شد پس نواب مستطاب از باز رسیده بهمدن اولی عهدی تمام ملکات بقبضه وقت از خود در آورده و چهارم
 قوی الحجت کثیر از یکصد و هشتاد و پنج نواب مستطاب با امیر الممالک و اهل قلمیه بهر شدند و در آن ایام
 فرمان صوبه داری دکن از پیشگاه احمد شاه بنام نامی نواب مستطاب در و فرمود و امیر الممالک را بسبب نکات
 مخالفیات کجج عزلت جواد و بعد یکسال و سه ماه و ششم از بیع الاول بنیکیز او یکصد و هشتاد و پنج
 و هشتاد و پنج حراغ زندگانیش از صحران خاموش گردید و در حواله شریف شیخ المشایخ شیخ ثنائی صاحب
 نقد من سر است تا این فوئش سید استیانتان کا به امیر الممالک بخت شده و یافتن گویند نواب امیر الممالک
 اصحت الدوله صلابت جنگ بهادر در عهد فر انصاری خویش روزی بوقت زو سپر و زور مستحاض خلوت
 مبارک آدم میگردد و فرارش بالای پاشت میزد و دیگر خلیل بخت بدنی اش شرفها دارد و آهسته و ت خود
 در از کرده شرفها بر آورده گرفت بعد و دیگر نواب بر صوف چون بر پهلوی دیگر گشت خلیل دیگر نیز
 بنظرش و کده خواست که از آن هم شرفها بر آرد و نواب مجبور دست رسانید نشخ خلیل دیگر شرف خود را کشاده
 فرمود و بیکر شاما اول گرفته ایبر برای شام بر این حق دیگر است و دیگر حرفی بر زبان نیاورد و این نقل را بسته
 نسبت بر نواب مغربیت میکنند بر تقدیر متاع نیک از بهر و و کا که باشد و خلاصه ازین نقل ترم خاندان
 نایشان آصفیه بیان کردند است و پس که بفضل الکی تالی الان روز بروز و در بخاندان زیاده تراست
 علی الخصوص در مزاج مقدس محای حضور بر نور بندگانای متعالی و ظلاله العالی که اند تقدیر و تقالی هزار
 سال بر افانزادان سلامت دارد و ترم و شرف ختم است که آینه و جز نام پاک الکی دیگر نیست

خود وزارت رسید چنانچه مشورت است شعر طبع را در وصف جنگ دلیل اینست زبان زوفا در عام است و پس
شعر گفته شده است که چشم در گلور بخیر شد به فضل و انگیخته آخر گریان گیر شد

ذکر چارالشاهی سیرالملک آصفالدوله سید محمد خان بهادر علالت جنگ

او بیوهی خرمند نواب مخمر تخاب است بعد قتل مظفر جنگ بدایت محلی بدین خان بسی رگنا تخته اس پای بر سر رفته
 نهاد و نام برده را یکمطلق نمود و با انصاری فرامیس مصالحت کرده روانه حیدرآباد گشت و از پیشگاه
 احمد شاه باو شاه خطاب آصف الدوله امیر الممالک مظفر جنگ سرحدات اندوخت پس از آن باورنگ آباد
 متوجه شده و یام بر خجالت گذرانید از دهم دی الحوزة یکیز او یک صد و شصت و چهار حجری باراده تنیب
 بالاجی را و بعد گریه متوجه پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار و دوازدهم محرم سنه یکیز او یک صد و شصت
 و پنج حوزة مقابل بر و انت از آتشکاری فرامیس قرار اختیار نمود و از شجون شب خسوف بالاجی را در پاپ
 بنی زین در بین سپستش احضار کرد و اندوخته و طلا و نقره بتان دست بخشش لشکریان اسلام شد و او متوجه
 حیدرآباد گشت در نواح بهالکی رگنا تخته اس بقصد منفعت آن گشته شده و کرن الدوله سید لشکریان دیوانی
 سرکار باور گردید و بدو لکرت مالک خانامیس از غازی الی پنجان باور فرزند جنگ بوقت آمدنش از مواملی
 بدین بر افتد مالک و کن حکومت استخا گرفته بود از امیر الممالک نیز گرفت و بار دهم محرم سنه یکیز او یک صد و شصت
 و هفت حوزة دیوانی سرکار مصحاح الدوله و ارشاد نواز خان تفویض یافت و آن ایام صوبه بڑا بکار پردازان
 نواب طالب میر نظام علیخان بهادر التعلق گرفت و خود دولت رونق بخش آن نواح شد و میر محمد شریف
 خان بهادر شجاع الممالک بسالت جنگ امیر الامراء و انبیجا پور گردید و ششم ذیقعدة سنه یکیز او یک صد و هفتاد
 و یک دیوانی سرکار با امیر الامراء شجاع الممالک که از تعلقه خود حضور آمده بود و دریافت و مصحاح الدوله و القلم
 دولت آباد کناره کشید پس از آن که نواب طالب بڑا پیش امیر الممالک رسید مصحاح الدوله را با سالت

وکر سلطنت آری نواب مستطاب خوشید رکاب فلک انتساب اعمی حضرت غفرانها
نظام الدوله نیز نظام علیجان بهادر و جیفانانی نواب الله مرقدہ بنورہ +

آنجناب چنانچه خلف الصدق نواب نضر تاج است نوات والایش افرین عقل و سبای فکر و ذهن مستقیم و شمع
سلیم و علم و بهت که از تیره نشان اولی العزم خالق بر عظیم الخلق کم غصه در سینه کمیز از و کینه و چیل و در حجب
بقول خواجده نعم خان صاحب سواد و کن با تجربه و جو و معاوذه از بد و حال و ذهن و در بزمام امالی آنجناب
میر نظام علیخان بهادر است و بقول شاه تجلی علی صاحب تزلزل آصفیه حفظ الدین حمد که هم نام و هم تاریخ
تولد آنجناب باشد نواب نضر تاج بفرست رسا و حق او از شاد و علو و عظمت کلمات شفیقانه می فرمود
و در میر حیات پدر و الاقدار بختاب سدیدنگ نامو گشته نوبتی با ایلین نجیب الله و شیخ علیخان تبار و ب
مریدانین شد و در عمل اسیر الممالک مطالب جنگ بصورتی بر اثر اوسای کامرانی بفرار داشت پس از آن با فوج
شایسته از برادر پیش اسیر الممالک ملا آنجناب و فوج افروزی خسته نیاید و گردید پس از جنگ مریدان و ملحق شدن سوار
بوی فخری چون حیدر جنگ بطلب افتد انصاری بخیاالات فاسده و در صد و شصت دولت قدر و ادواب گردید
و از هم خان کار و دی و دیگر سران لشکر و بخود سانه اسبک رفاقت موسی بوی کشید و پشت اک و پیر نخواه
سپاه سرکار از خزانة مود اخته باعث قید محکم ال و شاه نواز خان شده و حب جنگ خواست که نواب
مستطاب را منور و بصیرت آرا باده روانه کرده بل جمعی تمام میدان تماشاست و پانزده دین فکر سیوم
رضان الممالک سنگین را و یک مد و مقدار و یک تیری بخود نواب مستطاب از دست فیتان با اخلاص میر بوی
خان و غلام سید خان و راجه غول و اس و زبردست خان و شهباز جنگ ویران نعمت علیخان و غیره گشته شده
ببخبر و وقوع بین واقعه آشوب دستخیز بر خاست نواب مستطاب تهمانه بر اسپیتی نورد و سوار شده و با معبود
مذکور از لشکر برآمده و حافظ حقیقه مدارا الامن و سلامت و المات فرمود و حیات خان نامی مرد کامل العقل

برآمده گشت فوج اسلام با نواب تا بطراز و قبه پیر منستان خجسته بنیاد گمید اگر دید و گمانا تیرا نویسیه را با او
 را محاصره نمود و نواب نام آنجا با او از خان بهاد و شجاعان الد و اگر مرد سپاهی بود بتیر سراج و باره شتر
 را استحکام گشت و نواب مستطاب باخت پوز و قیقه گذشت و با غنایم فرموده و رحمت فرمود و قلعده او را
 رسیده و کجا با و رنگ با و دیدت و ششم محرم نه کین از و کینه و غنایم و رحمت خبری با لطف از و بعضی از
 امرای بهلولی و دیلی کنگ عبور نموده آنطرف مغرب خیام فرمود و انیظان آب را بر تراب و نت و تل و اس
 دیوان سرکار و دولت ملایم و عین طبعانی با اکثر سرانهای و بقیه لشکر در و دعبور بود که گمانا تیرا نویسیه
 دیده بخت و چوینیل با ناست آورد محارب و معصوب وید از عالمی قتل و غرق بهر فاش شده و راجه مذکور کجا و لی
 لغت جان شمار کرد پس از آن نواب مستطاب کچ فرموده و غره صفر و خجسته بنیاد شده و گمانا تیرا نویسیه
 بظا شتر غمت بنیاد و ایره نمود و بعد از محنت مست سیرنگ پین بنا بر قباله حیدر علیخان شش و بهاد و بقاعده
 آنجا داشت پیا کردید

سفر فزاری کین الد و العبد و وزارت از پیشگاه نواب غفرانآب

درین ایام کین الد و العبد موسی خان بهاد و انتقام جنگ لعلای خلف دیوانی سرکار و الامر فزاری گشت
 و نواب مستطاب غره سراج الاول را مذکور از خجسته بنیاد و خجسته فرموده و رفتی افزای بلده و حیدر را با و شد
 پس از آن بنا بر اندیشانیات مست از کاک کچ نموده چندی بقلعه امیر الامر شجاع الملک و عبافزانه
 موسی الیصلح حال و مال باز گشت خان قلعه را ترنگر گزول باز و دهم صفر سنه کین از و کینه و غنایم و
 بهشت حیدر بهر تیر موسی فایز کرد و دید نواب مستطاب از آنجا سمت تربیتی لوی غریت برافراشت و آن
 ایام سراج الد و العبد از انتقام آمد و لشکر منصور و خوش گشت از از کاک به چینی پین شده بود و بنا بر آن
 با ناست و نیزه الساک شیر جنگ را روانه فرمود و چندی متوقف گردید و العبد سلفه با خجسته و دیلیای
 لایق ارسال حصن و ساخته و باغات نمود و از آنجا که رحمت و العبد هم بخشند و خوش است و هر دو در چندی یافت

معین الدوله شوکت جنگ بهادری و در چندی اول با دیگر خوارزمیان و فاکیش در جبهه شهادت رسید گویند چون پای
 خانه خود فرستاده معین الدوله شوکت جنگ را بسوس را نوز و خود و حالت نزاع طلبید از حرارت آفتاب
 و زخمهای بسیار غلبه انگلی شده آب خانه خویش در خواست بسوس را و نهایت نظم و کرم و مروتی خانه خود
 فرستاد بهادری و فرمود سبحان الله تمام عمر و این جنود را دست کفار رسانیدم حال اوقات آخر آب بر سر
 خورده و حال جسم شوم معاذ الله و خداوند من بخوابد نشاء الله تعالی میاد و لشکریان که بر آتش از جان فرست
 آب کوثر و بسبیل سیراب میوم پس جان بحق تسلیم نمود اللهم اغفر له و اجسم و ادخله فی الجنة روز دیگر
 بمصلح وقت محالان شصت یک و پیر از صوبه خجسته میاد و قلیلی از صوبه بید مرتضی و دولت آباد و دیگر قلاع
 غیرمقرر یافت غنیمت گشت و نواب خطاب جمید را با و نزول فرمود و امیر الممالک را و از آنجا باریا وانی
 گذاشته خود و جمعه افند شکست پس ای را جبهه دری متوجه گردید و از آنجا جمید را با و رسیده از امیر الممالک
 متوجه خجسته میاد شدند در حوالی شاه گزده تلاقی فرمایند دست و پا جنگ کنان بظاهر خجسته میاد و نزول
 واقع شد شب و یوم پنج الشانی سیکز و یک صد و هفتاد و پنج بر سر بار و ده تاخت پوز و لوی غنیمت
 برافراشت در آتش راه عموره نو که با بتخانه های آنجا بر پا خاک شد و راه و ده خرابی پوز و مسلم شست هفتم
 جمادی الاول لایزال ملک فضل علیخان با راجه رام چند بر چندین مخالفت نموده با فتح پوز و ملوک گشت
 بهادریان اسلام فتح کفار را زیر و نه بر چنان ساختند که غیر از مصلح چاره ندیده هفتم جمادی الآخر لاک
 است و هفت یک و پیر از صوبه خجسته میاد و پیر سلیم کار نموده بعد از آن مسکن حضرت از متصل پوز و هفت
 پنج محالعلقه و هجده متوجه گشت پامال سم توران گردانید و شروع موم بارش چپا وانی بید فرمود چون فرمان
 یاست دکن بنام نواب خطاب از پیشگاه سلطانی رسید و از امیر الممالک تسکین خاطر و او احوال دولت
 برخواست و بنا بر این بر او به ناکامی نشانیدند و نواب خطاب بالاستقلال مروج نشین چپا بارش کلامانی
 شدند و در سیکز و یک صد و هفتاد و پنج بر سر بار وانی بهادری فرموده و گنناخته و نوبت بار

مراجعت از ده بنده پرور نزل طغرل و رضا با جنگ لطیف سیورغال مرست شد و خود بدولت و فعل بلند رسید
 اگر دیالی چند طرح اقامت انگند و زمین ایام میل خان غنی بنیابت نظامت بآرامیهای شده و کینار و
 یکصد شتاد و شش شش به پیش روی مرشد زاده آفاق عالیجاه بهادر بانی امیر الامرا اشخاص الملک بهادر
 بصرف ملک و احسن النقا و یافته و خیره انبساط انداخت و در ایام قیامت شهر با امر و منصبه در آن کنت سائر
 رشک از سر نو تعمیر نمودند و زمین آستانه این را و کعبه فوت ما و برادر و خود و بجا نشسته بود و گناتنه
 را و عزم و تقابل و زمین را و گشته ملوای خود سری فرشت و بخیا فاسد و ملک تعلقه سرکار در آمده شوشه
 آغاز نمودند و ابست خطاب بست و دویم شعبان سنیکینار و یکصد و ششاد و وقت عصر از بلده حیدر آباد
 متوجه تنبیه و کرد و بست و چهارم ماه مذکور و روز و کل چهار و ده گریه شکرین الد و ولد یوان سرکار کینار
 درستی مقامات بآرامیهای شده بود و بحضور گشت و خود بدولت بقلعه بید و فعل شدند و گناتنه را و
 نیز سید و صد خرابی عیا و بریا گشت تا یکما جنگ توپ و در یکما مذکرین الد و ولد بجا بصلحت نزد او رفت
 عهد و پیمان مکرر ساخته با خلعت فیصل و سپاه خبر گردید و روز دیگر خود بدولت بملاقات خود و گناتنه را و
 قاضی گردانیده و متوجه سوادجنا باد شدند و استقبال فرمان شاهی با خلعت خاص و زیارت درگاه حضرت
 بنده نواز گیسو و از قدس سره العزیز و سیر قلعه در گلبرگ فرمود و غرمت کالاه پیوتره کرده کنار دریای بهیمرا
 متصل قلعه ایکی فرود آمده و روز دیگر کوچ فرموده و نزدیک قلعه را بچو اسطیفات دریای مذکور مسکرا اقبال گردید
 نام الملک ادراد بونی امتیاز گنده نظر بنده داشته بودند و بشارت باریابی و سعادت قدس بوسی دریا فتنه و ششم
 ذی الحجه رخس شده بر ایچور رای گردیدند و نواب مستطاب با خنجر شیکش آن خلع مراجعت نموده بر کولور
 و روز و فرموده و رانجا انجیده را با نوید سیلا و نو نهال حسن دولت و اقبال رسیده ابواب سرور و بخت کشته
 و نذر تنیت از نظر انگر گشته مولود مسعود میر اکبر علیخان بهادر موسوم گردید

تولد نواب میر اکبر علیخان بهادر سکندر رجا بهشتی

الویه طغرل بجانب سجاده بنا بر قطب آمد و احسن طغیان که فوج ارسیکا گول در جنبه ری بود بکلازمت و الاطاعه
اتفاق مقامات شد بعد از آن تنوید را با گوشه پس از آن انصای ایام بریات لوی عزیمت جانب
بلاط افرشت و نری بطریق پیش از جانوچی مکاسه از آنجا تفصیل در آورده هنگام سادوت سجده
گروبی اوزنگ آباد در سوادخانه پور و در وکوب اقبال گردید و از آنجا تنوید را با گوشه سیکیز ارد
یک صد و هشتاد و نه حبس و غل شش روزه دست مهات نموده سیکیز ارد و یک صد و هشتاد و نه حبس
بیات عزیمت جانب سیرنگ پتن با تهاض در آمد و از راه سوادان فرنگ به سمت خود ملحق فوج
فیر و زی شدند و هم بر سید طغیان بهاد عرف حیدر نایک تقسیم یافتن بعد از نیرنگی روزگار وکیل
فرنگ میرده خاطر گشته بمقروضان خود مراجعت نمود حیدر طغیان با فوج بسیار و توپخانه و شهاب متصل
جنود اقبال رسیده شرف اندوز طرازی گردیده همراه رکاب شد و هم بر اضافی قرار گرفت اما انجام کار
خاطر خواه صورت زیست و جنگ معبر رود و آخر حسب اشتهای سلاح الدوله و الاجاه کمن الدوله
در اللهم بچینا پتن رفت اما قات کرده با تقوا بشارت و صلحت و موافقت با سران اگر نموده دست
فرمود و بر همه یک طغرل الدوله و البقارش و الاجاه همراه خود جمعیت پانصد سوار و و سوار و راجا
وایک کنده و پانچ ویدر اچلم سرفراز ساخته آورده پهنصب بلند سینه ششم فری الحوز سیکیز ارد
یکصد و هشتاد و یک حبس حیدر آباد و نزل وکوب اقبال گشت از آنجا که درین سفر بسیار مسافه
کلی با اهل رود رسیده بود و قریب دو سال اقامت رود و چون خاطر مبارک از مهات مالی و ملکی فارغ شده
بست و دریم شبان سیکیز ارد و یک صد و هشتاد و نه حبس اعلام طغرل از بتادیب مترابان جنوب
روی به با تیر از رود و دیای کشا عبور شده بعون الهی قلعه را که مفتوح گردید چون راجا و چینه لغات
و زبده بود و حقیقه فرموده عنان عزیمت جانب قلعه کیان ملک متعلقه اش مطوف گویان و بعضی سرکار
دولت دارد و آورده بعد بند و بست جانب قلعه نزل تنوید گشته آن مکان را کین اقبال تحیر فرمود و وقت

در این خطاب تمامی چند فرموده و نظر الدول را با ضامن و منصب و خطاب مبارز الملک سر بلند ساختن و قاضی خان
 بهرام جنگ را که در غنای بهر کاره بود از اصل و اخلاف به منصب شیرازی فوات و سپهر سلطنتی پانکی جهان را در
 خطاب بران الدوله و تقریر نظامت معویه بزرگ اوج پیمای ترقی فرمود و خود بدولت او سلطان احمدی الاول
 و اصل بلده خجسته بنیاد گردید بعد انقضای ایام قشلاق مبارز الملک را با فوج مرشد باستیمال رگستانه را که
 در ماه آورگه گشت تعیین فرمود و اوایل شوال از گماشتگان و در و رگه گشت بر دیای بالوه فرمود و آده عشره هجتم
 الحرام سینه کینار و یکصد و نود و بیست و هفت نفر و دیوانه از انخار و از قلعه کلیان شد مبارز الملک نیز آمده سعادت
 قدس بنی حال نموده بعد از آن بنا بر اخذ پیشکشیات شد و لا پور از راجه و کیمیا با یک بحری بهادر قوم بهیشت
 دستوری یافت خود بدولت متوجه حیدر آباد گردید و درین اثنا مرشد زاده آفاق عالیجاه بهادر با تالیف
 مصحاح الملک دیوان در کتب مشتمل بر کتب و خرم نموده و بابت بلند و طالع ارجنه هجدهم و بیست و نه کورد و اصل بلده
 فرشته دنیا حیدر آباد شد بعد انقضای ایام چاولی هجدهم ذی الحجه حضرت فرموده ماه محرم سینه کینار و
 یکصد و نود و دو بحری بر موضع لکن مبارز اتفاقات مقامات قناده و از انجا تا نواحی کوه کینه کوه کبوج و
 مقام سیرکان عنان مراجعت معطوف فرموده باز و اصل حیدر آباد گشتند و اسطوی الحجه و ماه محرم سینه کینار
 و یکصد و نود و دو بحری بر بایغ کوردین و پس منقشی گشت از انجا تا چهل کوردی پیشتر سیرکان و شکار
 افکنان پر دشت ششم ماه ربیع الآخر سمرقند و در سعادت فرمود و سال دیگر مطابق سینه کینار و یکصد و نود و
 سیم سینه مرشد زاده عالیجاه بهادر و مصحاح الملک را تا کالاهو نوره دریای کینار وانه فرمودند و لهذا
 بعد از اتمام معالمانه هجدهم و بیست و نه سینه سعادت قدس بنی بهر و الا فایز گشتند پس از آن تا دو سال خاطر و الا
 بتقریب زیارت و سیر کوه شریف و قلعه گوگشته و پنجیر افکنی حوالی شتر شمول سرور و شفق گشت چنانچه شکار
 بر موضع لنگوی کورده با تمام شمس اله و لیس جنگ بهادر بمیل آمد که یوز و آهوی صحرائی با اتفاق در یک
 گواره بی اندیشه یکدیگر گشتند و پس بری پیکر آن خوش آواز میبیدند و می شنیدند و بدین حکم

شیر الملک غلام سید خان بهادر سراب جنگ که بخت مبارک الملک منصب طبل القدر و یوالتی سرکار دولتمدار
 سر فرزند گشته بود و ابرامی یافت و زمین یام نیکهزار و دو صد و یک حبس میر الو القاسم میر عالم بهادر را برای
 دستی امورات و مقدمات کلیات سرکارین و عهد و پیمان و تداوم جانیین و در باب یکتالی و یک حبس سرکارین که
 امورات سرکار عالی و در کار عظمت در کار پیمانی اگر به بهادر باشد بکلیه فرستادند و باینچ منصب داران سرکار
 کی عاقل اند و در وی میر عباس علیخان بهادر نظام یار جنگ و سیومی میر عبدالعزیز خان بهادر چهارم
 غلام فی خان بهادر پسر شیری البوتراب خان بهادر و هفت و نیم فیصل و دو بنابر عمارتی و دو بابت حوض و
 سبابت چار چاه و هفت متران بار و در شصت سواران ملحد و بعد بازار لشکر که اینچ از سرکار دولت مدار
 برای بهر ای ایشان حرمت شده بود و از راه جنگنا تر و از کلاک شده در آنجا و بار ملاقات میر الو القاسم
 میر عالم بهادر و کور بالار و کار نوابین بهادر که از پیشگاه بادشاه اگر به خطاب مار کولیس سر فرزند بود و وقوع آمد
 پنج بایر میر معز بیکان لار و بهانه پنج بالار و بهادر بود و بفر و گاه میر الو القاسم علیهم السلام و موصوف آمدند و بایم اتحاد و کجستی
 بعمل آوردند چنانچه بعد ملاقات بهم با و میگرد خست حیدر آباد شده و فر و گاه خویش آمده بودند و از
 دیگر لار و بهادر باز اینچ گشته فرستادند که پنج بار اینچانب خود برای ملاقات آن صاحب بیکان شهادت آمده بود و
 و آن صاحب نیز پنج بار بیکان من تکلیف فرمود و چون کوسیری خاطر نشد یکبار دیگر آن صاحب تشریف آورده ملاقات
 خود سرور نموده باز و از مقصود نشود پس کیبار دیگر میر الو القاسم بیکان لار و بهادر موصوف رفت با جواهر
 و خلعت و تحایف دیگر لایق من منصب داران مذکور که هر یک تواضع جواب فرستادند خست مکرر شده
 روانه حیدر آباد گردیدند و درین مقدمات بنده و بست عزیمت قریب رسال منقطفه گشته بشرف و سعادت ملازمت بنای
 شده تمامی تحایف رسال لار و بهادر و در العین از نظر کیمیا اثر نگه رانیده بطلای خلعت فاخره و جواهر اسل
 و خطاب میر عالم بهادر سر فرزند ممتاز شده سراع تبار تا فلک لافلاک رسانیدند و فرزند میر معز خطاب میر
 دوران و بهادر از او شس خطاب میر زمان خان و هر یک منصب دار مذکور که همراه بودند خطاب خانی و بهادری

تاریخ گورکانیه
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

مرشدان و بود و بوقت بیزی و جانفشانی تمام از دست مخالفان بر آورده سالها غنائم بجای می داد و در آن
جانبازان بشکر فریزی اثر پیوستند و مورخین و آفرین گشتند و قتیله های یکی شب باغ بابل و قتال گردید
و آتش جنگ نیز در منطقه گشت خود بدولت و اقبال از روزگاه معاودت فرموده در قلعه اکثر از زوال ابطال
فرموده و سران فتح و پیامیج با بجا بخت و کمالی و دفع احد مستقر رزم شده پای ثبات نشسته
و مردم بجای در پناه حصیل قلعه کور فرموده و در حال کشن باو بلال وکیل نیرت پرومان فاجه غالیق
در صحنه بخت ای اندیشه قیود و مقامات چند که سبب انحراف منی اقدار از غلام سپه خان شیر الملک بهادر
شود و بعرض نواب سخطاب رسایا بنابر صلح بشکر او نیرت پرومان رزم مقامات زایل رخ نمود و از بنجا
مراجعت کرده شهر ماه رمضان بشرف ملازمت نمایز گردید و مقاماتیکه در مصاحبت بود و بنور عرض ساخت
و بنور ماه و قتیله صلح زبان قلم آمد و پس از آن واقف قرار داد و جانین شیر الملک بهادر را حواله اهل پونا نمود
و دو روز و چهار ماه علم معاودت سمت بلده حمید را باو برافراشتند و چهار و چهارم بهیر عالم بهادر که برای درستی
بعض امور طرف پونا رفتند و مراجعت کرده در معین غمر برده اند و ملازمت شدند و راجه شام صلح و راجه
که موتمن باو هم چنین تاریخ از استان بوی مشرف گشتند و نواب سخطاب کوچ متوال و متواتر استقر سلطنت سیده
به ختم ماه شوال و ساعت نیلک داخل بلده گردیدند و گویند کشن که مصحوب صلح نامه به پونا رفتند و در محرم و قتیله
وارد بلده شدند و بعد ملازمت رسید و در بین سال بعد و در حدود بلده حمید را باو بانک فاصلا افلاک شبده
باز نیز نگ دیگر انگیزت مجا اینکار راجه شام راج و نیست شیر الملک بهادر امور ملکی و مالی نیابتا او امیکر و بخونی
رگ موتمن را و کفایت سرکار اندیشه مزاج خود بدولت و لطیف تخفیف سپاه بابل ساخت و در آن روز و گشت
جمیعت اگر بیزی بنابر حکام اساس موافقت فیما بین سرکارین و عرب و نواب مخالفان اعلیح و عواید
میر عالم بهادر را بود و آنها را از حضور خست و دایند و فتح اگر بیزی از مقرر سلطنت کوچ کوچ تاپت و از
پلی رسیده بود که درین بین مردمان فساد اندیش سلطنت کشش ترقی خود را بتشرل شیر الملک بهادر تصدیق نه بود

اندرون تالاب میر بلا سفید نظری آید لکن کما کان نای سرلسان و حیوان افتاده بود و میر جلای انارین
 قطب شایه بود که تالاب یادگار خود گذشت و نیز درین اثنا اسیت الملکالی میان سپر عظیم الامر که پرچ
 خاندانش بوده از عارضه سهال کبدی در گذشت و بهادر مذکور در غم و ملال و حرکات جنون میکرد و نواب
 مستطابان اندیشی را کار فرموده بایای میر علم بهادر که و انای عصر و وکیل صاحبان انگریز از سر کار بود
 مرشد زاده سلیمانجا بهادر را که کیسار بودند در فرزند می اعظم الامر اواده سعزت اورا تا بقبال الافلاک
 رسانید و سینه کیزار و دود و صفت حبس بر اواده سفر بر بلخ نور دهن و اس که مخاطب بزیبا باغ است
 رونق افزا شده محله فوج نظری حجب چشم عالم پر و خود و با خط فرمودند انجا خبری شدن با شمی میر
 از و افکار و شاهجهان آباد برای ملحق شدن فوج فیروزی سرکار که با هم شریک اتفاق و اتحاد قرار
 یافته بود رسید کچ کچهای متواتر در خل قلوبید گشته چندی و سپر و شکار تو قوت واقع شد درین اثنا خبر
 فوت شدن سینه کیزار نیز رسیده اعظم الامر را تفکر بسیار روی داد هر چند دولت را و سینه میر پیش را
 بخاطر امر و متوفای مذکور آگاهی نموده خواست که شریک خود نماید و دولت دست نایا پیر نویس را را الهام
 را و نیت پروران اورا تقسیم می علان و شد و ممنون منت خود ساختن از ان خویش گردانید و هنگام
 جمعیت مخالفان رو بکار آمد خود بدولت و اقبال و اعظم الامر توکل بر او و بی هال نموده سینه کیزار را
 سینه کیزار و دود و صفت حبس بر اواده ملحق سافت بعینه و نایا دل چند قطار و محاربه با او مذکور رسیدن متقل
 قلم کیزار و وقوع آمد و جنگ صعب قرار نمودن اعیان مخالف که حرمان بی دین کرد و ولایت و مخالفت
 اعظم الامر انخواست بودند که کار شرف سرکاری بهادر و عزت نظام پذیر و بهادر مذکور مورد الطاف شایان
 گرد و میر تسلیم اعیان میر شمشکی نموده اکثر وزراء ان جان شمار را از عدم کمک و عین کوی شمس
 جنگ کشتن داد و چنانچه روشن نمان بهادر نظیر الملک بهادر و نواب مضور الدوله بهادر بر او زاده اش
 ترو و نمایان نموده ریختی کرد عین کار را بسبب عدم تن دبی ناما قبت اندیشان و نک بحرامان است غنیم

نقد نواب میر اکبر علی خان بهادر سکندر جادوشت اوجی

و از یک سمت جمعیت پایگاه و از یک جانب اقبالیان و دیگر سواران عجیب گیر و در محنت
 نموده سلاک جمعیت غویان و صاحبزاده را منتشر ساختند و الحق در آن روز کارزار نمایان از سوی شیوه فراسیهر
 و فتح انگریزی مکر و کی تیر عالم ببارد و سواران پایگاه و باقر علیخان و جمعیت سواران همراهی خود و دیگر
 سواران جان نثاران و جمعیت خود بخوار و آرمینان بودند و بغیر از نهم و سید آخر الامر عالیجاه و بادی و تفریق
 شدن سلاک جمعیت و فرار نمودن سواران باقی همراهی خود بوقت شب با چندین سواران و پیاده
 کمال خوف و هراس خود را از روی تمام و مثل لوده از رنگ آبا و رخت سدا نشود و روی و غالب جنگ و صیفت
 جنگ و بیایع الله خان نام جنگ غیره از قلعه پیدر بدلی و زبیده و با بجا متفرق شدند اما سدا نشود و روی
 که سبب بر آوردن مرشد زاده را از حیدر آباد و بریا نمودن هنگام ریاست بغیر جمعیت و سبب نایب شریک
 و دل او بود بدلی گزیده چندی در قلعه متعلقه خویش مخفی بوده آخر رجوع و در کار آورده چند روز
 بمبار حاضر گردید باز در قلعه محصور گشته و در غرض خون ناحق سیدی حیدر الله خان پست
 رعد جنگ پیش القبل رسید و صیفت جنگ غالب جنگ بعد تشفیع و استعاضه و عفو جرایم خود را چون ذات
 قدسی صفات حضرت غفر آفتاب ظهر جمعه در آمد و روی او را با مقتول مقرر کرده و حاضر نشین ساختند
 و بیایع الله خان از بدی ذاتی خویش روانه و بی گشت کرد و دیگر خبری از و سماع رسید الله عالیجاه و در باره
 نجف متباد با اژدرالد و موسی و یوخیل شریف در میان گرفته برای عفو جرایم خود عازم و گاه پدر بقدر
 خویش گردیده و در منزل کثیر بالای دریای گنگ و مشتاق و محروم کرده و بقضای الهی طاعت نمود و بیست گویند که از
 ندامت بین حرکت خود را مسحوم کرد و انیب من الله نشا و در امیر عالم ببارد و در اول و دیگر سواران غم
 کمال است و بتجارب آورده سبب الحاکم در نگاه سپه حسن بر پنهان صاحب مرفون ساخته حضرت غفر آفتاب
 به نهایت غم و الم تن برضای از روی در داده و ناموش آشتند و سخن دیگر در راه شبان العظم شب جمعه حضرت
 غفر آفتاب برای نظاره تماشای آتشازی بر طبق معمول بالای سقف خلوت مبارک بر آمده

تنای او شان بنیام خفاش و از خاندان درویش نورالدین ابوبکر بن بکتاش گریه و مستقر
 سلطنت را از فوج قاهره انگریزی و دیگران غافل و بیده وقت را منتقم شمرند و خیر از سر شد زاده که بیکر طایفه
 بهادر و بیاضند و بر طاعت صاحبزاده مستغرقند آن بهادران باطل بغایت آمده بودند
 پناخ و زخمی بکلی معین شب عرق آن مرشد زاده بیکر بدلات گریان وادی غنای از برای خود حرکت
 کرده دست و پای اقبال زد و تکیه زد و نقش مطلوب دست نشست از دوازده سلطنت بدر رفتند و بشیوه
 و غلبه جنگ و پیشت جنگ و بدیع الزمانان نام رنگ غیور و با شایسته چنان مال اندیش باز مقلد شدند
 و در انجمن سیده قلم زد و کوب دست آورده و قایلین گشتند و حسب الامر خود بدولت و اقبال سید ربان
 خان جمعی جوانان با همراهِ گرفته عقب صاحبزاده برای تادیب میرفت و روزی سید شیوه
 و انار را به همین غفلت بر جمعیت بخت و فوج پیریشان رخت و نمیدانند خان مذکور هم زخم کاری برد
 و اهل دیوانش بدست او گرفتار آمدند و چون اخبار از تخمیر خشت از مباح اجمال رسانیدند
 نواب طالب و الاثر و شغقت پدر از فرموده خوش رقم خان را محبوب منایت امری بخشی بیکر صاحب
 بنابر فرمایش و همواری مزاج صاحبزاده روانه فرمودند و خان مذکور را در مراتب اندرند و ضلایح و موی ساق
 و مزاج صاحبزاده مفرسبب انوای رفقای بر سرستان بصلاح و مواب گمراشته نایان نواب مستطالب نظر
 بتادیب صاحبزاده موسی ریخته موسی و همواری جمعیت و و افواج انگریزی را از دوازده املی طلب
 فرموده بسترگی میر عالم بهادر و افسران پایگاه شل سردار الملک گمانی میان و غیره حجت باز گردانیدن
 صاحبزاده را از خود سرری و نا همواری و تنبیه نموده انگریزان روانه فرمودند و سید محمد باقر خان پنج بیتان بیون
 ملی محمد اعظم خان و حسین خان و غیره بمعدان علاق پایگاه کرد و از فرموده زاید پرگنات خود مارفته بودند و تخمیر
 و خشت از شمشیر و او شان نیز ای قلعه بیدار شد و نقد پس از وصول فوج انصرت سبب قریب بیدار ایمان
 بکیش و تقابل پیش آمدند و افواج سرکاری از یک طرف یعنی موسی و از یک طرف دیگر افواج انگریزی و از یک

پیشو بچو دین محمد شید شد چه میر عالم بهاد با جمیعت سرکار دیلان انگریزی حاضر در بار جانم اگر شهادت
 قدسوی شرف گردید چافونی جمیعت انگریزی ملازم سرکار تالاب حسین ساگر فرو آمدن تفرگروید چنانکه
 دین ایام آبادی بلده حیدرآباد و انیکم بازار کوئٹی انگریزی که در عهد وکالت کرک یا تریق حشمت جنگ
 وکیل صاحبان انگریز بهاد با ولایت درآمده مع چافونی حسین ساگر و غیره قابالوال شش گردی از بلده
 مذکور پیوسته است دھارات انگریزی بانواع واقسام ساخته اند که طبع طبع تماشا شایانست خصوصاً عمارت
 کوئٹی که نقشه عجیب غریب متصور حضرت غفر اناب و حضرت منقرت منزل دینر جناب بندگالغالی بظلال العالی
 حضور پر نور ادم الله اقبال الله عز و کل البصیافت رونق افزا شده تماشای آتش بازی انگریز
 و غیره فرموده اند که بحال تحلف آرایش و پریش منوده بملاحظه اقدس آمدند و فخر و نیاز و تملیث میشمار
 گذر زینده در عاصمی مؤلف هم همراه رکاب سادات بچشم خود دیده است در نیکم از رود و صده چپا ده حجب
 شروع جشن ملوی مرشد زاده آفاق سکندر بهاد با جمیعت الملکالی میان خلعت عظم الامراء سلطو به
 که دین زمان بختاب جهان پرور بگیم صاحب شور و معروف اند و در قلوب بهر شیر زم آبیاب و قبول المل
 آمده و در غلبه آمد و متعاقب این جشن شادی شایب الملک بلور زاده مظفر الملک سده علیخان بهادر
 جاگیر و بگین بی ایمی دیکرالی میان سیف الملک مذکور شروع گردید و منج اقدس حضور و تفریح و تفریح
 و عشرت سرگشت اگر بیان جلوس باغ و مندی و تحفیات سواری شب گشت آنحضرت تقسیم جوهر و جوهره
 به علی و داد و زار و دین بچه از بهر خاندانهای سرکار و از نزدیک جنگ کرک پاترک وکیل انگریز بهاد نیز و دیگر
 اقربای حضور که هر روز جشن و دیگر و جلوس دیگر و تماشای دیگر تا چهار ماه بوده تفریر در کتاب دیگر بترجمه آورده
 شود امتیاط از طول کلام نموده مختصر مطلب نویسی را بکار آورده چنانچه عاصی خود حاضر بوده بخیم خوش دیده
 است و شیریک بود تا این زمان که نیکم از رود و صده و پنجاه شت حجری است اگر چه شادیهای دیگر بحال تحلف
 و تفرک بوقوع آمده اند اما هیچ شے نو مجلس جلوس و تحلف آن بیدیه تفریر سید چه اگر آن امیران نامدار و دراز

[illegible]

این مصرع عجیب و تاریخ را بخوان بنده خوانند با وضو همه اشخاص را تا خود به دست و پا خیزد و باغچه
 بجز در علت حضرت اسطو جاده جمعیت انگریزی ملازم سرکار را از مقام حسین ساگر طلبیده با اتفاق حضرت
 جنگ کیل بر در دولت حضور پر نور و هر یک مرشد زاده یک یک سر کرده کورده دلاستی و دود و مدد جوانان
 با دشانیه بعد اشغال اسطو جاده در دیوانی میر عالم بیاد بر غایت سمیت مذکور شد این واقعه در قباله
 آن برج خلایق داشت فرزند بکر بن ازانی فرموده تختیس نواب عالیجاه بهادر که نام اصلی اش
 میر محمد علی است در علم و فضل و زهد و تقوی از جمله بزرگان روزگار بوده بهواره محبت با علما و فضلا بسیار
 بعد رونق افزای حضرت غفر آتاپ از فکر کماله تاریخ نهمی العجب عجب الضعیفی بنه یکبار و دو صد و نه
 حبس با غنای سادش و بی خرج کرده لب جنگ با بقول بعضی سوار گردیده چنانچه ذکر شد گذشته
 و وی می اگر از بهر پند و اهل و عاقل خاندان آید چنانکه حسین پور خلافت محققا عبارت از آن حضرت است
 یعنی جناب حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بهادر سکنه جاده علیه الرحمه که ذکر خیر آن جناب خواهد آمد انشاء الله
 تعالی سیومی نواب و الامت فریدون جاده بهادر که نام اصلی اش سیر جهان علی است شکل و شمیرت با حضرت
 غفر آتاپ بوده در شانت رای و صلابت بهت هم باز وی برادر بزرگ خود حضرت مغفرت منزل بودند و همی
 در تمام عمر خویش با حضرت مغفرت منزل و فریدون جاده بهادر و حبشان و شوکت شاه و قسبیت و صفت
 و صلابت خسروانه سلی شوکت و صلابت و صولت و مهیت و وجاهت حضرت بنه گانعالی تعالی بظلاله العالی
 خداوند لغت علم حضرت حضور پر نور زانما الدوله امیناه اولم الله اقباله عمره و خلد الله ملک را از فضل ایزد
 تعالی بیمال تمامی خصال پسیده بزرگان خاقان که اولن سترگ آید عبارت از آن حضرت است که
 در شبهه نور آن علم حضرت بعینه معاینه است تا این زبان بشیر خود به دیگری ندیده محمد اترحم و شفاق و بذل
 و اخلاق حضور پر نور با فوق همه است بهادر و محووف را بعینه حضرت فریدون جاده بهادر و مدد و العبد جلوس
 حضرت مغفرت منزل بر سر سلطنت و فتا عا و خدایه نماید حال گشته از حدت استمال او و بهر حال بهر این مزاج

قوی الاقدار علی الغیوب مرشد زاده بی البدن قبال مثل جناب فریدون بهادر و جهاندار بهادر و
 دیگر مرشد زاده باوصا حجاز و داور میران کجا که یک بیلوشا با نه جلد واری ساپنخ و مندی و شب گشت
 نمایند و زینده مجلس و محفل عالی شوند و فیما بین ایشان سه سالی افغن و قنچ بوقوع آید القدر بعد الضام
 این جشنها میر عالم بهادر برای بند و بست ملک مفتوحه نوکله موافق تقسیم از نیو سلطان و مثل سرکار گردید
 مثل کریم و قلاهدی و کبکی کوکله و غیره رفت بعد چندی بسبب از اسباب انقلاب روزگار یک حرکت
 ناشایسته شصت و یک کیل بگریزی با دختر شرف النساء یکم دختر فاضل الدوله و طلبیدن میر عالم بهادر حکم دار
 زیر چادر از کبکی انگریز بهادر که مشهور شده بود و ایامی از طو جابه بالعکس نامتن عظم الامران را برای
 خدمت باطنی خویش با میر عالم پس میر معز را از خدمت و کالت سرکار معز و زینده و در قلاهدی و در و در قید
 نمود و و کالت بذات خود خمیر مدار المهای از سرکار ساخت چنانچه فصل در احوال میر عالم مذکور خواهد شد
 و قلام حقیقت رقم خواهد آمد و در اینجا شرح جشن شادی اسم الله جل جلاله مرشد زاده کیو انجامه بهادر که ایشان را
 نیز در فرزند از اسکو جابه واده بودند گردید و عین خور می مزاج مبارک از وقت دل در گذشت و هیچ می از
 هیچکس مفید نشد آخر تاباخ هفتدهم شریع الاخره شکیزار و دوسه و سیه و سیه بوقت یکپاس و نیز گردید
 روح پر فتوح مظهران سر و فرخانان عالی شان اصغیر میر عالم مقدس و حیرت العز و دوس خراسید انما الله
 و انما الله سر و فرخانان ماتم و دکان که بسات از تمامی خانزادان موروثی سرکار است آنروز را روز قیامت
 انگاشته از خود رفتند و شورش از محلات برآمده مالی را از پوش و حواس و ریاضت الصلح از طو جابه
 در محن که مستحصل مرقد منوره حضرت قدیر عید یکم حاجه خنوره و والده مایهده انحضرت مدفون هستند
 و مقبره محب از سنگ مر مرشقان سفید با تمام قادیار خان و قادر نواز خان برادر عوی عزت یار خان علی الله
 علیکم التحکام باعدان در آورند و در خطر آفتاب آفتاب گردن چنانچه قطعه تاباخ طبع زاده شیر محمد خان ایمان که یکبار
 مسرع چهارم و دوا ده تاباخ بری آید بر سر کتیبه مقبره کننده است قطعه بر روح پاک میر نظام علی ملوم بد

ذات والایش در جمیع علوم مستثنای روزگار و در تمامی فنون مثلی و مانندی ملذذ علی الخصوص در سواری
 اسپ که شسواران زمانه هرگاه نام نامی اسم سامی آنجناب بر می آورند بهر قدر متفقد میگردند که آنجناب شاه
 زمانه اند عاصی در ایام خدمت و کلمات اکثر سواری اسپ آن حضرت چشم خود دیده که قدرت خدا تعالی به نظر
 می آید گویا اسپ خود فرمانبردار آنجناب است هر گوی که منظور خاطر مبارکش میشود اسپ سواریش پیش از ایما
 و اشاره بجای می آرد و معذایگر کمالات و منافع آنجناب مثل تیر اندازی و برق اندازی و خوشنویسی
 مشهور آفاق هستند و تعالی شاه ساست دارد با موانع انقدر سرفرازیهافرود که تا دم زندگی فراموش
 نخواهد شد ششمی گویا نجاه بهادر که آنجناب هر پنج و مرغان کمال بدلی و الطاف مشهور روزگار بودند
 و در یکبار دو و صد چهل و سه سبب غنیمت فرامیده ببالغ غنا و خیریش و فزون گشتن البقاء لله التوکلید
 انظار جهان و کار جهان جلالت و جلال است به هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق و کشف از احوال
 ستوده خصال جناب حضرت بنی بیگم صاحب قبله و حضرت تنبیت النساء بیگم که بهر کمال محال خاص حضرت غفره
 والده ماجده حضرت مغرت منزل معنی بیگم چنانچه فرموده قرآن توان با عصمت روزگار خیر ملات
 با عصمت عالی تیار بودند آن هر دو محیط دولت و سلطنت احدی از مساوات صحیح نسبت پیرزاده با
 والا نسبت به سببی حصول مقصود از دولت عالی میرفت کندی بسیار دختران التی از سر کار خود چنان
 بعمل آوردند که مشهور آفاق است از خیر و خیرات شباه روزی عالمی بهره ور بوده دست به عمارت و اوان
 داشت و تالی الان میسر اند الذریع نام نامی حیات الفصاح و والده ماجده سلطان عبداله قطب شاه
 درین باده حیدر آباد که مشهور و معروف بوده است درین زمان نام نامی و اسم سامی این هر دو در بیانه
 عصمت و عفت و بدلی و کرامت یاقی نام از این کی هزار و از اندکی بسیار بن حیدر و شمار مشهور روزگار است
 سده از محدثات آنحضرت یعنی حضرت غفره تاب کی روشن بگل و روشن محل و فی عمل با تمام غنی یار خان
 خانسان و نوازش محل انشطار نوازش علیخان خانسانان قدیم و چهار بنگه خلوت مبارک و گلشن محل

از جاده درستی نخرت شده روح مبارک در سیکه مار و دوسه و سبت حبس بر سر حدین خراسیده در خانه باغ
 خود و فون گردیدند جناب حضرت مغفرت منزل را نهایت ملال واقع شد که خیامین تفاوت سن بمسال ششماه
 بوده همیشه تا سن نیز نوشته با اتفاق در محل مبارک ماند و اوقات عزیز شبانه روز با اتحاد و اخلاص بر سر جاده بود
 از شتر نجبت از طریق جباری بود چهارمی حضرت مغفرت پناه میر و الفتا علیخان بهادر جهاندار جاده
 که جناب خیر محض بودند با نیت از محل خود و قریب عیدین جشن نوروز و غیره برآمده اند و میگفتند
 و ملازمان خود را کمال شفقت پرورش نموده راجه چند لعل هم را به بهادر را که بسبب قرب و جوار نیز سایه
 دولتخانه حضرت اندکاهی بر هیچ وجه تکلیف نرسید که خود بهادر و همراهان و شکواری و در سیکه مار و دوسه و سبت
 و دوسه و سبت به عالم بقا التوجیر فرمود و حضرت مغفرت منزل برای ملاحظه نش و بنانه ایشان در نظر مال خدای
 برآمده ملاحظه میفرمودند و بی اختیار گریه می در آمدند عاصی و وفای این تاریخ گلزار آصفیه عرض کرد که آنچه
 مقدمه و تلو خالق بود و بطور آمد و انقدر مال نماید حال من مبارک موجب ملاک خلق الله متصور است
 و فتنه بچشم فتنه لطیف می ملاحظه کرده فرمودند و تومین می که بازوی من امروز شکسته بر او دم جباری گذیده
 بخاک دم میرود و فی الحقیقت این پیام موت من رسیده است اگر گریه کنم پس سرور و شفقت نایم می دم
 بخود کشیده خاموش گشت آنحضرت هم در خانه باغ خود و فون شدند و پشمی میر میشد علی همیشه جاده بهادر که
 موشان من پانزده سالگی از عارضه فساد خون در پناه انتقال کردند و فریدون جاده بهادر و ایشان از یک
 والده غنایت النساء بگرم جبهه بوده و بشیر النساء بگرم صاحب همیشه حقیقه ایشان دراز و دو و شش ساله بهادر
 میر کبر اند و ریاض النساء بگرم جبهه نیز همیشه حقیقه ایشان دراز و دو و شش ساله بهادر بود و شش ساله میر جاده
 بهادر نام علی میر توجیر علی است که بهادر حقیقه خود و حضرت مغفرت منزل اندا جناب هم به هیچ صفات موصوفه
 و مقدم بر طریق قد بر بر گوار خود میدارند و این ایام در غم و الم جباری بر او بر گوار خود ترک بر آمد و در بار خود
 اکثر قریب محل خویش بستند و می خستند و بهادر جاده بهادر نام علی شش میر جاده بگرم علی است که شش خویش بگرم جاده

اوشش پس فرمود مغرب تاب است از بدو حال اختلاف مزاج خود با یکدیگر از برادران موافقت نداشتند و باغوا
مقتربان بشغول و کارات بجا می آمد بود و آخر الامر در قلعه میر مرت می بیند و می ماند هرگاه عالیجاه بهادر
خرج کرده ببلده بیدرخواستند که همراه خود باورنگ آباد برند اوشان از راه قنایح بآفت پیش آمده
خود را بالمره کناره نمود و هر چند سعی می نمود که عمل آورد باطل انحراف و زبیده شرک کمال عالیجاه بهادر نشد
اینجاست نهایت موافق مزاج مبارک حضرت مغرب تاب در آمد بکمال شفقت و دلداری در بلده حیدر آباد
طلبه و شمول و موافقت خویش ساخته مدتی تاحیات خود و بفرغت تمام گذرانیده و ولایت نمود و خلفای
ایشان بمراتب عالیبه موجود و بفرست معاش مشمول اند

ذکر سرپرست سلطنت سعادت پناه شوکت و عظمت تنگنا و شایسته
سرمه و سرداری جالس در دولت و کامرانی النخستینایات الا انغفت
منزل کن جاده نورالت مرقد و جل و خورشید یافض الجنته مستودع و مستحب

ذات عالیقدر آن منبع نیکو و بیاد نیکنا میباید از اقام قلم خارج از انجمار مشرقی از خشار تجربه می آورد که نام
آنجناب میر اکبر علیخان بهادر است و سال ولادت آنحضرت سیزده کیسار و یکصد و شهاد و هفت و هجده بقول
صاحب ترک آصفیه شاه تاج علی در پیشگاه پدر بزرگوار بختا بهاسم و در سفر از دور بر مرکب جنگ شیر و پیغم
از برادران بوده چون روح پاک خفته غفر اناب بخت خرامید اعیان دولت و ارکان سلطنت
بصلاح عظم الامر و سلطو جاده دارالامام بر و قنایح و بختا بهاسم و در سفر از دور بر مرکب جنگ شیر و پیغم
بسواری جاری جلوسی جلوه آگازانیده تبرک شاهی و لطراف شهنشاهی از و قنایح قدیم از راه
پنج شاه و چهار کمان بر و قنایح عالی آوردند و از و در خواصی خاص صاحب را بجنود و کرم را و میباید که

و شادی نماید و بجهای و عیالت محل و غیره هزار می ثبات حضرت است سوانی بین در قلعه گوگند که محمد زکریا
عمارت تعمیر کرده اند و از می ثبات حضرت بخشی یک چار خیزه چهار یکم پانصد چار و بی و غیره و پس و تینست که در
حصار و محل و باغ و غیره هزار می ثبات حضرت تینست و آنرا یکم غریب و بی و صحابه و عمارت در گاه حضرت
حسین شاه ولی صاحب قدس سره است

ذكر امير الامر اشجاع الملك بباله خيال بسا و...

[illegible]

وذكر مقتداه في قسطنطين خان بهادراً للملك طاهر شاه المشهور

مغل علیخان بہادر

بجای نمر آورده و نه خصوصاً شش سیم الله خوانی کیو آنجا بهادر که سبب جلست حضرت فخر اناب توقفت و آینه بود
 از سربازان در جلوس حضرت شروع شده هندی نقره نیازی نه هزار روپیه با تمام کاظم علیخان و شایبگینان
 خانسانان جلوس و بزرگ تمام از دولت خانه خاص خانه از طو جاه رسانیدند و بیک شایبان جلوه در آورده
 تا اینکه تیپانج بست و تم محمد محرم روز چهارشنبه کینارود و صد و نوزده حبس از تیپ محرق که هشت روز
 غایب مانده شده بود روح از طو جاه پرواز نمود و اینک نا قبلاست نعم بودند از بیواقت خوشنودی کردند
 بنده گان عالی حضور پر نور حضرت مغفرت منزل در عین شربت عرض دیار بخت آنش برای عیادت رونق
 افزا شده اند اما او بیوش محض بود و بعد ازین تا دو ماه که می راز و میریز از دراجند رکاب توهم را و که به پیشکاری
 سرکار محمود بود و به صورت اجرائی امورات سلطنت میکنانیدند آخر الامر بتایخ پنجم شریعت الاخرت کینار
 دو و صد و نوزده حبس میر ابو القاسم سیر عالم بهادر را که در غلات عقل و متانت رای فرد فرید در و گاه
 بوده و سبب گذشت هندی در قلعه در و در در موضع ناکل ملی جا گیر خود عقب قلعه گولکنده قیقه
 بود و بعد از آن مکان خویش در بلده سبب حکم نزدی گشته فصل حوائش در احوال و اقبال خواهد آمد به فرط
 الطاف از کج عزت و توارسی بر آورده به دیوانی و در الهامی سرکار و دولت خود سرفراز و ممتاز فرموده و راجه
 راجه در او فائز شد بعد دو ماه نایه نشین ساخته پیش از دیوانی میر عالم شست جنگ فرنگی کیل انگریزی
 و بعضی امورات و مقدمات خود سری از محمل میگرد و بعد میر عالم خود بخود از آن منقل گشته دیگر سراسون
 آن نگر وید چنانچه بوقت حاضر شدن در بار جهان از میل عاری خود را تابه در و زده خلوت مبارک تسلسل
 دیوار نهادم گردن می آورد و در آنجا از عاری فرد می آمد و زیاده میر عالم برای سرفرازی خلعت دیوانی
 بصیانت کیل مذکور حاضر در عالی گردید بالای در و زده دیوانه سرکار که متول بهمان علی تاملی است
 ادیان سوار می خویش فرود آمد شست جنگ کیل گفت که بالای در و زده خلوت مبارک فرود آیند میر عالم
 جواب داد که این دیوانی مبارک خداوند است اینقدر عقد درین نیست که قدم از جاوده صد و پیش گذارم

مسابی شده بود هرگاه آنجناب چشم گریان دول بریان و نعل دیوان عالم گشت اسبوری نامکی بجان اسطوخو باده
 که در ماتم حرم مقنن سرزوی بود و رونق بخشیده با شتالت تمام دستار بر سرش از دست مبارک بستند و جواهر
 پذیرافزوده در خلوت مبارک آوردند و از آنجا بدولت و اقبال جلوس شاهی پر درخت مست سلطنت اوقتی
 تازان بخشیدند تمامی امرا و خوانین و اعیان اکابر و زمینیت گذرانیدند و سفره از شد و بعد و پیر و روز
 مراجعت فرموده بدولتخانه قدیم تشریف بردند و روز دهم باز جلوس تمام بدولتخانه عالی رونق افزا شده
 نذر برادران و خویشان و اقربایان و تمامی سعاداران و دیگران از علی و ادنی بدرجه پذیرائی درآورند
 بعد از خورشت نذر نعل مبارک تشریف برده اول دای مرهم تفریت نموده بعد از آن نذر زمینیت جلوس بختاب
 حضرت بخشی بیگم حبه و حضرت زمینیت النسا بیگم حبه و حضرت بیلیا حبه و سلطان بیگم حبه کمال گریه و زاری
 و عاجز نالی گذرانیده باز مخص شده بدولتخانه قدیم مراجعت نمودند و بعد سرده ز اسبوری عمارتی از روی
 محلات و مرشد زاده های بلند اقبال و تمامی کارخانجات بدولتخانه عالی خلوت مبارک داخل گشته سکون
 مقام ساختند درین ایام فرید و بخانه بهادر که سه هزار و پانصد و بیست و یک نفر کارد میسافتند باضافه چهار هزار و پانصد
 سرفراز و ششای گشتند و دیگر برادران که سه هزار و پانصد و بیست و یک نفر کارد میسافتند باضافه هفت سربلند
 شدند از جواهر نیز مسرور و مستی گردیدند چون دران ایام قلعه سرور و نگر و چا و لری و بازار بافتیاری شده بود
 اسطوخو بهوزر ملاحظه و الا شده متواتر ضیافت های شادانه بجا آورده طرح میبازار که معمول سرکار است
 آراسته از رشته خام و سوزن تا آتش و شمشیر باب و جواهر و فیلمان و اسپان عربی و عراقی و وگنی و کاپی و از
 و غیره و رنگاوان گجراتی و شهرم و مالوسی و غیره و شتران بغدادی و مار و لاری و غیره و شتران انواع و اقسام مال
 سوداگران اطراف و جوانب که با رویه بخیریدی سرکار و خریدی اسطوخو به و امرا و خوانین و منصبداران
 و جمیع داران و سایر الناس بقدر تقدر و در آمد که سوداگران نهال شده تا ده ماه متواتر بهین طور شوق
 سیر و شکار و تماشای گل و گلزار از جانبی بجانب دیگر میبود و شیشه های عالی علی التواتر و نعلی ترتیب داده

چهل هزار و پیاوه ای پلاست و علی غول و عریان و روپایا و غیره و نه بالا کما که اندیند و از جانب
 صاحبان اگر از قریب ده هزار جمعیت بسز کردگی و لزللی صاحب بهسا در و کر نل بکلیس جمیع بهادر
 و غیره متین و شریک را بهیت از گذشته اومدی با نظام سلطنت پر داختره سالار و و صوبه بدست خود داشت
 و در آنک زمان به قدری است دیگر جلوه اگر کردید که اکثر امیران نامدار و سرداران عالی تبار مثل محمد صلاحتخان
 بهادر و محمد جان خان بهادر و دیگر امیران و سرداران و منصب داران و جمعیت ای خود را بفرمان
 بر داری را جمعیت را مکرر حاضر بوده کارهای نمایان بطور آورده و الغامات بی پایان مینودند هرگاه خبر
 بطور و سیر آرای سلطنت حضور پر نور و دیوانی میر عالم بهادر را جمعیت را رسید و بر طبق طلب حاضر و بار
 جهاندار گشت و در آن ایام نمایان میر عالم خود بدولت و انبیا اندک سود و مزایای بود و ناقباحت فرمان از آن
 یکی هزار و اندکی بسیار ساخت تمامی این بار از میر عالم گشت و شریک حال را جمعیت را مکرر شده او را بر آن آورده
 که او در خیمه خود بوسه فریزی و دیوانی از تخیری میر عالم بهادر قرار داده چنان نخوت و غرور خویش را از میر صاحب
 مسطور گردانیده خیال دیگر بالایی مرد دیگر پیدا نمود که بطرف بکلیس متوجه میشد و علاوه برین بایانی متواتر
 و حضور پر نور نشستی غرور را بالایی ترک دیگر آورده که با کل میر عالم بهادر را در خیال خویش باخیز داشت چون
 مزاج حضور را میر عالم مدعیان و ارکان دولت از طرف خود برگشته و پراکنده و بدستگاری جمعیت را مکرر
 خلوت و تنهایی انجم کلام حمید و بن نشین خاطر ساخت و با تمام تمام می نمود که بالفصل شیکاری سرکار مظل
 است شمار از حضور پر نور سر فرزند میگردد و نم چند تا از زندگی من خیال یوانی خود و عزل من کند که چنانچه سحر
 امجد من هر چه خواهند گیرند برین هم اگر خیال عزل من خواهند کرد و هیچ فائده و نفع نخواهد شد شما میخواهید
 که فلک حرمت من نمایند و من نه میخواهم که حرمت ریزی شما کنم انشا الله تعالی بالعکس آن بطور خواهد آمد
 و عین غیر از نقصان مقامات سرکار و دیگر متصرفیت چون او مجهول نخوت و غرور گشته بود و مردمان
 ناقباحت نعم و خوشامدی صاحب و متغرب که او بودند او را از جاده عقل آلودیش سخت گردانیده بودند

و شما مختارید هر چه خواهید کنید لکن برای شما هم بهتر نیست که مملکت سمرقند چنین است از آن در گذرند و شدت
 جنگ نیز بر طبق معمول بر دروازها و دیوارها از فیصل خود فرو آورند و دیگر خلافت مملکت محل نشاء و در سز
 بگذارند و دو صد و بیست و سه سیر عالم تیاری شن سالگره حضور پرند بیکان خود نموده در راه حبس الحسب
 مذکور بکمال تکلف با انصراف رسانید خود بدولت و اقبال در مرشد زاده و محلات خاصه انعام شن و بر آفرین
 مندی بروز خانبانی نهایت تزک و طمعاق بخشش جوهر و جوهره باد و بیکان میر و حبس مذکور رفیق
 افزاشده بعد از شش و بیست و سه سالگره جلوه آرای دولتخانه انعام گشتند و در آن شن میر جعفر علیخان بهادر
 و میر حسن علیخان بهادر که حضور خطاب جعفر یار جنگ و اسد نواز جنگ و منصب سربازی و بر سال
 سواران صرف خاص و جوهر سرفراز شدند و انعام یار جنگ برادر خاله زاد میر عالم خطاب حسام الملک و محمد
 قمر الدین خان خوشنویس استاد حضور خطاب اکبر یار جنگ و منصب سربازی و بر سال سواران خاص و جوهر
 محمد شیر الدین خان خلعت معین الاسلام خان قاضی بلده حیدر آباد نیز استاد حضور خطاب بکند یار جنگ
 و منصب سربازی و بر سال سواران و جوهر و علی بن القیاس و دیگر خاندانان سرکار خطابها و مناصب نامی
 و بهای شنند محمدنایش از جلالت حضرت غفر ثواب چون هنگام زیارات و پیاده با قطع الطریق است
 ایام پیر و خجسته بنیاد بسبب باغی شدن سرداران مرشد از حاجی را و والی پونه مثل طهار را و هوکر و دولت را و
 سنجید و کجی بهوسله و غیره از حد گذشت بود و عالمی پایمال بیکامر ایشان میگشتند و راهبانی اطراف
 و جوانب ممالک محروسه بالکل مسدود گردیدند صاحبان اگر بر مصالح و سطوح باه خواستند که جمعیت سرکار عالی
 جمعیت اگر نری را برای تنبیه آنها و مخالفت ملک و شوارع و طرق مع سرداران ذی ابدیر روانه آن است
 نمایند بعد دریافت و انتخاب بسیار را جمعیت اعم را که دیوانی مرشد زادگی حضور پر نور حضرت معصوم
 سرفراز بود و نیز و کالت جمعیت چهارده هزار باران در دولت بهادر و سی و یو نفرگی فراتسین ملازم سرکار
 منیر خدمت دیوانی خویش داشت و در فکر رسا و دهن و ذکا بهر منده بوده با جمعیت سرکار عالی قریب

من بعد راجه میت لزم داشتند و تمام از بلده میسر کباب و خراج کرده باو رنگ آباد فرستاد که او را از آنجا بقلعه سگر
 شاه پور فرستاده میفرمودی باشد شازادای قلعه سگر شاه پور را که در وقت جمیعت قراچم کرده به چهار جمیعت سکر و اگر یکی
 پیش که در بلوچ جنگ میبگشتند شازادان گاردون حجب انگریز و مردم طرفین آل کار خویش دست ندیده خود را
 و شکر لهار را و بود لکریان که در آن ایام ملهار را و بود لکریان که در آن ایام ملهار را و بود لکریان که در آن ایام ملهار را
 سرداران اگر بر سر حریف بودند شکر کمال گوشت و از آنجا بجای های دیگر فرستاده میفرمودند که خبر او را و
 زاده اش راجه سری پت را و دیگر سلاطین که چه شده اند و کجا رفتند و راجه گویند بخش به استقلال بنده و بست
 معاملات لشکر فیروز سی و سوجات نموده بمواریه حاضر در بار جهاندر سیکر وید ویرین آنتا بهر چند میر مسلم
 خواست که راجه چند وعلل بایه پیشکاری خود از حضور سر فرزند نماید چون گماشته راجه بجوانی و آس و بر مروت
 راجه سوج و نت نام المومنی و به پیشش لکروانای روزگار و شازاد فخر مال بود و دیوانی را و پیشش
 و منی میر عالم سر انجام میداد مانع آمدن لعل آوردن نداده اند میر عالم راجه چند وعلل را و در سوال و جواب حضور
 پر نور از طرف خود مقرر نمود که شبانه روز حاضر در بار بود و آنچه معروف میسر عالم باشد عرض حضور نماید و هر چه
 ارشاد شود میر سوج و نت که در الملایع امر از او نمیکند بعد از انتقال راجه سوج و نت مذکور بتایخ بست و در یک
 سفر لفظی و زیاده با شریکین از رود و صد و بست و یک که میر عالم راجه چند وعلل بایه پیشکاری خویش از
 پیشگاه حضور پر نور سر فرزند و سران و ممتاز گردانیده عزت او را فلک الافلاک رسانید و نیز در همین ایام
 از من که از رود و صد و بست و یک که میر عالم کتب بالای دبیای میسی که زبان مردم اینجا شود پس آنخل
 است بهر وقت شش هزار و بیست و شش موضع کوئوال گوڑه با حد اثنی عشر و در متصل عمید گاه بلده سمت مغرب
 تالاب عسین کلان به منبع آب نهر که کبک که نقشه عجیب غریب است بنحیج سده لک روپیه ساختن نه تاج و آب نهر در
 تمام بلده حیدر آباد و قاضی بخانه که بود که در این ده از مال مالی آب سعادت در این محل منور و هم مبلغ یک لک روپیه
 بنحیج ناله نهر در راه چون که انهای سده تالاب مذکور تجویز و تعمیر حجب فرنگی که در او در عمارات اگر نیزی بود

ادب جمعی کایر عالم مستعد ساخته و علاوه دیگر برین یاد فرمای حضور پر نور شبانه روز او را در دانش را زیاده
 غنوت پر ساخته اندشت کمال کار چگون شود و کجا خواهد رسید بگاه را با کوی نسبت هرگز برگزیده نمید میر عالم
 را بباری و بی تسللی و او دهی موفور و در اندام دنیا و کار و بار و یوانی میر عالم از پیش زنی و فتنه گیزی می نمود
 پس میر صاحب مطلوب گشت کلی مزاج مبارک حضور پر نور دال دریا زنجیرین حال زیاده تزییده با چار سوار سیاه از
 خانه خود میر با و دری خویش که متصل در وازه دلی است آمده از آنجا از در وازه تزیولیم که حال او در باروری
 میر محمد و دست بیرون شرفته دال کوئی صاحبان انگیز نیز و کپتان مدغم حساب وکیل انگیز بهادر گزیده
 فرود آمد و با هم شریک صلحت گردیدند چون خبر رفتن میر عالم بحضور پر نور رسید البتة تشویش عاید حال گشت
 از آنجا که ذات و الای آنحضرت کوه تناسل و بر و باری بود هیچ خبر در ظاهر نشانه بدستور معور امورات
 بودند اما اینقد حکم بنام دار و خهای هر کاره دال اخبار و خضیه نویسان شرفه دریافت که خبر میر عالم و
 آیندگان و روندگان نزوایشان ظاهر و پنهان دریافت اخبار تحقیق بعضی ریاست در ریضت متوسلان
 میر محمد کورادی و از امیران سرکای نیز بیکیس در آنجا رفت بلکه اثر بای قیاب میر صاحب هم رفتند که میر الملک
 بهادر که نسبت دامادی جدید داشت همراه میر عالم بود و روز ویم کپتان مدغم حساب حاضر دیدار جهاندار
 شده سوال و جواب معروضه میر عالم بعضی رسانید که میر عالم خیر خواه دولت خداوندت و ملک حلال معرونی
 است هرگز از ولعوی که خلاف مرضی مبارک باشد عمل نخواهد آید امیدوار است که عفو جرایم او شود و مورد
 الطاف شایان گردد و بعد از وقیح بسیار در عرضه قریب بخت روز قریح مبارک را بر آن آورد که میر عالم
 بخانه خود رفته تیاری ضیافت حضور نمود و خود در دولت و اقبال رونق بخش خانه میر صاحب مذکور شده
 عزت او را آسمان تفاخر رسانید و باستمال تمام پرداخته رایج بیت رام را که مصدق رفته و قضا گشته بود
 معزول نموده رایج کوی بخش برادر رایج چند لعل را بجایش امور لشکر فیروزی و غیره فرمود میر عالم جواهر
 واقعه گران بها و غیره و مسباب الیق نذر شایان گذرانیده حضور پر نور را روانه دولتخانه عالی نمود

دانش خیر و کیش و من و غیره اهل کاروان و دیگر جوهریان ندی پا بیکم بازار و سیخه رگن نماند رام و غیره و اهل چار
کمان و کمال همه بالاتفاق قیمت جوهر مذکور را یک و پیر شش من و نیم و سواهی مالای یا قوت که صد دان بقدر
کنار و شش تنی کمان بود و در گشاهل رومانی مجموع جوهریان مذکور یک زبان شده گفتند که این مالای یا قوت
الاقیت است که یکس از بایان و بیج یا ست مثل این رقم نادر العصر ششم خودمانندیده پس عکس و بقیعت رسد
عاشی مولفین تاریخ نگار را آصفیادین بهر جوهر مذکور یک پانزدان طلای مصر که بجوهر انار الماس و یا قوت
و زرد تیار شده بود با هشت برگ بنول یک یک پارچه زرد و سفید که قیمت آن نیز الاقیت بود و از زرد و سفید
برادر شتی میر عالم که بسبب از تجویز از جوهر که ذکر آن در احوال میر عالم فصل خواهد آمد در موضع و کوال متصل قصبه
که پیر باغیر و زرد و سفید بود برین ایامی میر صاحب موصوف و محمد علی خان شوشتری نایب میر عبد اللطیف خان
ولایتی که برادر میر عالم مشهور شده بود و علی بیگ خان سوداگر در جبال المکنه پیشا رخاکی میر عالم و شیخ دوست علی خان
بزازسی موفوره آورده بخیمت میر عالم رسانیدند اینها هر چند که این همه صاحبان مذکور برای آوردن
جوهر مذکور دست پاز و دانه و پنج قائمه و مترتب نشد و مستقیم الدوله را منی گشت اگرچہ امانت میر عالم بود ولیکن مستقیم الدوله
این مقدمه جوهر را منحصر بطلبیدن خویش در بلده منظور داشت و اینها و مسایل می نمود و اینها در آن وقت
با اختیار میر الملک بیا در بود که داماد و نو شده شریک تمامی مورات و دیوانی میر معز گشته بودند لکن میخواستند که
شریک غالب در رسد و مخالفت در بغل باشد که از دانای و نایان اجیه است که امتیاز است دیگر و دیگر اینها
امانت تمام نمیداد چنانچه یکبار بالای باغ قدسیه که حضور پرنور رونق افزاشده بودند مستقیم الدوله و مفتی
از موضع و کوال باغیر خویش کرده و خیمه میر عالم نشست میر عالم بجز و شنیدن خبر در و ایشان از خیمه دیگر که
خوامیده بود و خیمه مقام الملک بهادر شتی حضور پرنور در آمد و قیام بلع نمود که اصدی را آمدن ندهند و
میر الملک از مستقیم الدوله سلام علیک کرده و نزد میر عالم رفته برای مستقیم الدوله و اطعام فرستاد و میر عالم و حضور
پرنور عرض کنانید که مستقیم الدوله بر آورده عظم الامر اغلام سید خان با بغیر حکم و طلب سرکار از مقام خود آمده اند

و ملوک این پری یکایان تمام همراه خود میروند و دیگر و تماشای می‌نمودند و از اخبار آنجا نهایت خوشنودی
میر عالم میگردد و دیگر اعلام عمدی برای هر روزی است از با و چنانچه میر صاحب موافق او و مردم هر یک از
میر سید الغرض ذات میر عالم خیر محض و محسن خیر بود و در آن کماله که عبارت از لاله و بهادر و جبر و غیره
است چون ملاقات میر عالم نمودند دیگر احدی را بر قابلیت و شخصیت و توانت عقل و فطانت دای و علو
بست و شان و شوکت میر صاحب مذکور تفوق ندادند و همیشه میگفتند که مانند میر عالم هیچکس از هیچ
ولایت در کماله و در دشت و جنگل هرگز نداده و بسیار پسند کردند و خاطر داریا نمودند چنانچه روزی
میر عالم در تخلیه بالار و بهادر و صلحت بالای کوچ که مراد از کرسی و دراز باشد نشسته بودند و عصای دستی
میر صاحب که کار عاج بر کرده بود و در پهلوی خویش بدیوار استاده داشته بود دلار و صاحب دم خود
را نیز بان خود گفت که عصای مذکور را بی اطلاع میر صاحب بجلکت بردار که خبر ایشان نشود و بعد
فراغت بوقت خست چون میر عالم تقصص عصای خویش نمود دلار و صاحب پرسید که چه چیز میجویند میر عالم
گفت عصای خود را که بهادر و صلحت بسیار جواب داد که عصای پر بجای پر این عصار دست شما باشد
و عصای کار عاج پس عصای یک پا چنانچه داری می که بالای سرشش الماس های قیمتی بال و هزار
روپیه تعمیر کرده بود و دست میر عالم داد و خوشنود نمود و دیگر تحایف بسیار نیز داده و خست الضراف فرموده
روانجید را با گردانید میر عالم عصای مذکور را با همه تحایف دیگر نذر حضور نمود و میر عالم درین حیات
خود برای دفن خویش و پیغمبر شاه تیاری سرا و حوض و چوپنزه و غیره کنانیده بسیار آرزو داشت که
در آنجا مدفون شود چون خاکش از خاک دایره میر موسی علیه الرحمه بوده و میر دوست ولایت ایران
داشتند در پهلوی پدر خویش سید مرتضی قدس سره مدفون گردید و بموجب وصیت شان پنج از کمان
بقیمت نه آورده و بعد بطلت او میر الملک از حضور خلعت خدمت ملایک القدر دیوانی سرکار دولت مدار
سرفراز گردیده و سر و قار با اسنان اعتبار رسانید تا اجزای کا خلق الله و ریاست منصرف بر ذات

حکم مالی شمرند و باید تا بجاییکه بودند و بخار بودند حکم شد که ایشان اقربای شمانه هر چه مناسب از آنه بکار برین
 میر عالم محمد حبیب میان خلعت سلطان میان را بپایگاه سواران افغان همدمی همراه داده بقاش در آن نمود
 چون نمن مای نزد شار الیسیب بودن پنج سال از دوستی برادر کلان قاضی بلخلیف اتمی در می بود
 بود بسیار قیامت از این نشین خاطر ایشان نمود و در راه آورده و جواهره کور بر عالم رسانید میر عالم در دست
 جواهره کور در نیافت باره در می نذر حضور نمود و منتهی وقتیکه کتبه بالای دیوای میسی با تمام حبیب الله و
 بهادر میر محمد علیخان بهادر میر خلیل الله خان بهادر خلفان بهادر کور با در ائت و تمام در میر عالم
 مجوز و احضار قدس شده هشت روز نیافت نشاء حضور ز نور در آنجا نمود و بعد مراجعت خود بدولت
 میر محمد حبیب الحاکم حضور پر نور تیاری جلو خاز و چوکی خانه دو کاکین و دروازه کلان کمانی و غیره در آنجا
 قدیم حضور از طاعت خود از زکیر از دو صد و نوزده و حبس شروع کرده تا سیکه از دو صد و هشت و یک
 بر کس با تمام میر محمد علیخان بهادر و علی میگنجان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر دستور برادر و صاحب خواب
 غلام حسن خان و عاصمی مولف بقیمه در آورده مور و تحسین و آفرین از حضور گردید و نیز کاروان سوار و مسافر
 در بر منزل از چینیان تا اوزنگ آباد و پونا و بنی بنید که در احوال میر عالم مفصل تعلیم خواهد آمد با حد اث
 آورده بتاریخ بست و سیوم شوال المکرم در زمی زکیر از دو صد و هشت و یک و در حبس ازین جهان فانی
 بهمان جاودانی خرامید عالمی را فضا و سما و ست داده چون سخت گیری عظم الامر اتمی مایه مال خلق الله
 بود بعد انتقاش در عهد میر عالم همه فراع البال زندگانی نمودند و هر صاحب مقدر و بسیر و سکار و کما شاکا
 گل و گلزار در قص پریر و دیان شیرین گفتار حسب خواش خود و امر و فکشت و اخبار این مقدمات میر عالم
 منع نمود و در لغاف نامی اخبار نویسد که اگر سر از هم خلعت متنفر میشود و اگر خاموش باشم فردای قیامت خود
 ما خود کرم لند و از این سخت پس نوبت آن حدید که هرگاه تیاری باره در می با تمام و انتقام در آن خود
 میر عالم در مان اغزه ای گفت که شما و باره در می نمیر و دید بر وند و میر و تماشایانید مردمان پیاپی خاطر شش

که هر چه در حق من صلاح وقت دانند عمل آرند لهذا الکرم مناسب با حق قرار ده بسیار یک کد رویه با پادشاه و غیره
 کرده و در قفسه و بطور متصل بنابر کسی مقید و منزه می ساختند که هیچ باید و نباید حکم صاحبان صدر نمیرود
 جمعیست انگریزی محیط است انتقال دولت صد ساله بر بنیان پونا یک حکمت از الایت پست صاحبان
 انگریز بهادر نمود خود کرده را علانی نیست که در کربلا یافت اند تقدیر و تعالی منتقم حقیقت است خانه خرابی
 لکها ظالمین که در وایع و وایع آگهی اند و بال گردنش نمود هر چند را چه چند بعمل مهاراجه بهادر بنابر تیر ظالم
 و بالین یا و اشاره به باجی را و گردن که مناسب وقت است قسیم که طور اتحاد و انضمام سرکار و با صاحبان
 انگریز و بطوری آید بطریق آن عمل نمایند که مقتضای ایام چنین است چون او از خود رفته بود گوش
 بر نصیحت نداشته خرابی دولت خویش از دست خود نمود و سخن شنوی هیچ دولت که گفته اند بالکل فراموش
 ساخت و دین ایام حکم صاحبان انگریز و تمامی ملک محوله بر بنیان مذکور نافذ است و خزانة کز و طرما
 رویه و حساب و اشیاء بحساب که باجی را و در هر سال گذشته بود به نصیب صاحبان مذکور گردید و در سنه
 یک هزار و دویست و سی و یک

جنگ مبارزالدوله با جمعیست سرداران انگریز

جنگ مبارزالدوله بهادر با جمعیست سرداران انگریزی بوقوع آمد کیفیتش اینک شیرین نام وزیر خوانان
 با خیاطان بازار چادری انگریزی مناقشه نموده در حمایت مرشد زاده مبارزالدوله بهادر پناه گرفت
 و این مقدمه بلول کشید و به گفتگو انجامید ثابت جنگ رسل مدعی مسخرگی وکیل انگریزی حاضر در بار
 جهاندار گشته نالش مرشد زاده موصوف در پیشگاه حضرت مغفرت منزل نمود که از راه تظلم خلق الله را
 اذیت میدهند خود بدولت و اقبال شاد کردند که بدولت ایشان نمایند هر چند نیز الملک بهادر گفتند
 که این بدولت مرشد زاده خود خود میکنم احتیاج دیگری نیست اثبات جنگ مذکور حکم حضور را متک نموده
 گفت که حکم بنام من صادر گشته من بند و بست ایشان میکنم پس دو سردار انگریزی را با جمعیست یکزار بار

این کتاب در روز بیست و یکم ماه ذی القعدة سنه ۱۲۸۰ قمری در شهر تبریز در کتابخانه آصفیه کتب خطیه و مطبوعه موجود است و در کتابخانه آصفیه کتب خطیه و مطبوعه موجود است و در کتابخانه آصفیه کتب خطیه و مطبوعه موجود است

را بر چند دلیل مناسبت به باد بود تمامی اهل و فخر بمکان بهاد و موصوف شبانه روز عالم گشته عکس را بجا
می آورد و در مهر دیوانی زیر مهر را به اندک دور می بود و در سینه کینزار و دو صد و ست و شش شش
ست و یکم شهر رمضان المبارک ستاره و نباله دار که در علم هیئت ذوق نب گویید نسبت مغرب جانب
ایست بالای آسمان جوید گشته تا یکماه طلوع مشرق می نمود و تا یکماه شب میماند بعد غروبش در غمره
قریب هنگامی پاره ها و جنگ مبارزه دل بهاد را جمعیت اگر نریز یو بوقوع آمد فصل آبی شال
حال گردید فصل قلم الهامی آید یعنی در سینه کینزار و دو صد و ست و شش شش شروع هنگامی پاره
با تمام ملکات کنشایع گردیده عالمی پامال حوادث گشته تعلقات هم در این مطلق شدند زندهای
رعایا و بریا و خرابا و شر فاد و قصبات و قریات با ندرت جهان و ناموس در چاه افتادند و جان
خود دادند و آنرا که است آن ملعون آمدند خراب شده از جان و آبرو تلف گشته هزاران خانها بی
چراغ گردید و هزار مردم زخمی بر دشت مرده مال لک لکوار پیوسته بودند و غارتها و غارتها را
آتش دادند و از هر جا که پیشتر شده بنا و دیق بالای اینها سر بر انداخته اند خیال آنجا نمیکردند بالای ناگهان
عاید حال ملک نجات آباد و کن گشت که گاهی این حادثات باین طور یکسخت نظر خود ندیده بلکه در تمام
عمر گوش خویش نشنیده آخر الامر صاحبان اگر نریز مثل لک لک صاحب و غیره سزدان ذی عقل و تدبیر سراغ
این فتنه و آشوب و فساد با نگاه بر آورده اند صاحبی را و ثابت نمودند و اول سوال و جواب بدلائل
و اثبات کرده چاه هزاره و برای شرکت جمعیت سرکار نمود و جمعیت سرکار عالی آصفیه که در هر آن و زمان
هر دو سرکار جز لایفک اند جمعیت تنبیه پنداره های نابکار از باجی و دزدی و پناه و خواسته چون
او در دل خود در فکر خویش بوده اقبال نمود و میر سجاد پاره از روی کار بر آمده تعیین شد که بانی همه
فساد خود آن ناقص است فهم است ناچار پاره را از اطراف در گرفتند و او دولت خدا و او صد سال را
گذاشته با بجا را و غیره را آورد و یکد و جنگ غلبه کرده لا علاج خود را تقو یعنی لک لک صاحب ندکور نمود

که پاره

سیر و شکار سکونت فرمایند ابروز چارم هر دو مرشد زاده و ممتاز الدوله را بصحابت حضرت
 تنیث النسا یکم من ربوی صاحب قباله والده مابه و حضور پر نور حضرت جهان پرویز یکم محفل
 خاص حضرت روانه قلعه مذکور فرمودند چنانچه در سنه یکزار و دویست و سی و پنج هجری باز داخل لیده
 حیدرآباد بدولتخانه های خود باگشتند وین مقدمه بهر انجیکه حق سی موفوره از راجه چند لعل لعل آمد
 انظر النثر است و الا ان بعد رفتن و تغیری ثابت جنگ اگر رونق افزای مرشد زاده با قلعه مذکور در
 متعلق و قلعه زیمانه سبزه شکل صورت پذیر میگردد که آئین انگیزی چنین جاری شده است الحمد لله
 آنچه بدتر شد و آنچه گذشت بهتر و بخیر گذشت اقبال خداوندی کار خود کرد و در طلب وی اینیست
 شکر و قدوت بلند و ارجمند درین سال مذکور

خطاب مهاراجگی راجه چند لعل مشکین آصف جاہ ثالث

راجه چند لعل خطاب مهاراجه بهادر و بجوهر عمده و علم و تقاره و نوبت و منصب شش هزار و شش
 سوار و فرزند ممتاز از پیشگاه خلافت گردیده مشهور آفاق گشت و تفضیل کلی بوقوع آمد که تا ولادت خود
 بدولت و اقبال اعتباری نمی فرمود و هر چه بنظر فاضل مبارک میبود و حکم جهان طاع بنام مهاراجه
 بهادر شرف و در می یافت معذرتا انشدن انگیزی احوالین سانحه عجیب و غریب برترقیم درآمده
 مشهور گردید در سنه یکزار و دویست و سی و پنج هجری خود بدولت و اقبال پانزدهم ذی الحجه متوجع باغ
 حضرت قدس شده بمغیر از جنگ بهادر کوکه خود را در خواهی عاری زر و هم از وی شیر الملک
 بهادر جا داده سرفراز فرمودند و بوقت سپهر روز نیز در خواهی عاری شکاری که سکه چال گویند بهادر
 مذکور را نشانیده متوجع بهر صحرائی طراف باغ مذکور شدند بهادر مذکور عرض ملاخط جمعیت جمعی خوشتر
 نموده بنقص و پناه نفر از سواران و بارپلشن و سب و علی غول و رویا و غیره مود و ضرب توپ بملاخط
 مبارک آورده گذارش کرد که این جمعیت فائز از که بحکمت علی از دیوانی فراهم کرده حاضر داشته است

معه دو ضرب توپ بدو تنخا می‌رشد زاده مذکور فرستاده از هر جانب در گرفتند شلکها سرداو می‌داد اینک
 ازین هنگام می‌رشد زاده بار آتشی دست ده تا دیگر بخلاف منی ارکان دولت بطور آرنه از آنجا که
 می‌رشد زاده آفاق شجاعت ذاتی داشت از خیرت بجنگ پیش آمد و از طرفین به کام عظیم بر پا گشت
 درین عصر از تیر و تنی کمان می‌رشد زاده موصوف یک سردار انگریز بر زمین افتاد و سردار دیگر بخنده در آمده
 ضربها را می‌زد و بهر جانب و بهر سمت که خواست گول می‌بازی توپ انداخت و فتنه جوانان با انگریزی را بر
 اندازی ملازمان می‌رشد زاده توپ را گذاشته و در فرار آورده جوان جمعی توپ را بر گردانید و مردم را با
 و تماشای خاک و سنگ بر سر اینها ریخته بخوابی پیش آمدند سپهستان زاده و حال داد او چند نیز بر سر زاده
 خود بالای ارستانه اب می‌چرخید برآمده سنگ تفرقه بر سر سرداران انداخت و اینجاست ثابت سنگ رل شتا
 بتک هسته خود و جمیع خود پیوسته بوقت شب شتند جوانان کوره ولایتی انگریزی را از چاهونی
 لشکر حسین ساگر اندرون بلده و باره دری را چینه لعل طلبید و بر سر شکار دیگر گشت و خواست
 که باز بر سر می‌رشد زاده مبارز زاده و له با دبار دیگر رفت و پست آورد هر چند که فساد عظیم بر پا شود و تخیل می‌ور
 کلیات واقع گردان روز را چینه لعل انگیک شریا فدیوت و جان شاری و حق نمک ملالی بود
 بتا سیر الایقه صاب العمل و در مذکر اگر اعظم الامر اسطوباه و میر ابو القاسم میر عالم بهاد می‌بودند تیس تا تیز
 می‌بود یعنی ثابت جنگ مذکور را و جمیع انگریزی را بر یاشی محکوم حکم خود ساخته برگردانید و در همون
 شب روانه چاهونی ایشان نمود و اینقدر در اسیریت شکل تر بر کس که جرات کرده لعل آورده باشد او خود
 دانه که چکار عمده کرده است روز دیگر را به حسب مذکور حاضر دبار جهانم گذرشته رخصت رفتن خود نزد
 شتابت جنگ مذکور و کوئی از حضور پر نور گرفته روانه آنجا گردید در آنجا بعد از دفع بسیار و سوال
 و جواب بسیار از چنان غرض که می‌رشد زاده ایضا مبارز زاده و له بهاد و مصام الدله بهاد که شریک
 حال میدگر بودند و متنازه و له و چپ روز برای رفع نداشت اینها و قلعه محکم نگه داشتند و بعنوان

پیش ازین حرکات که بود ازین بسیار تخفیف گشت اگر چه زور و شور و با آن قدر نیست که سابق بوده آسلا
هم با کل موقوف نشده است چنانچه در سال کیز اردو و صد و پنجاه و هشت هجری که اوایل آیتام و ماه
شدت و با بوده قریب یکم از انان از مسلمانان رو به پشت آوردند و از بنودان غربا بسیار کشتند
بعد از آن موقوف گشت تا انیکه افضل آکی جناب با فضا حقیقه و اف البلیات و الکافات تمام سال سز
کیز اردو و صد و پنجاه و نه هجری است تا الان که است در ویم ماه محرم سنه کیز اردو و صد و شصت هجری است
بحیرت تمام گشت که احدی باین مرض قضا نموده مسلمانان و نه هندو و الحمد لله که اکثر او وافر اولعا
شاید و تمام هفت اقلیم خلقت خود را از جمیع آفات و بلیات مصون و امان دارد و آمین رب العالمین
معمدا درین هنگامه و با که محض آرایش بود و ایمان و اعتقاد صاحبان ایمان و اعتقاد و مقصدی سرور
انبیا علیهم و آله و صحابه و اهل بیت علیهم السلام ثبات و قیام ماند که اولیای شایسته نصیب همه مسلمانان
گردانند و در سنه کیز اردو و صد و شصت هجری سانحه تازه با قوم هندویان بر مقام خلیف کوزه فصل
در روزه ویر پوره بلده حیدر آباد بوقوع آمد کیفیت آن آنست که در عهده حضرت خفیه کتاب میر نظام علیخان
بهادر چون حمیت پاچا به سرداری و کزگی شمس الامراء باو تیغ جنگ تیسره هزار سوار ملازم رکاب
ظفر انتساب سرکار و ولیدار گردید و لدا رخا نامی جمعه از همدوی با و صد سواران هم قوم خویش نیز نوکر
بهادر گشت و با لای خلیف کوزه سکن و مقام خود رخت و بر روز برای سلام حاضر و بار میگردید
رفته رفته و چند مدت خلیف کوزه آنقدر را بادش که بهر احتیاج در آنجا بهم رسیده سوداگران این قوم از چاه
طنس اجناس فروختنی آورده خوشحال گذراوقات بینووند و قریب چهار هزار سوار ازین قوم با سواران
و جمیع امان و سپاهیان پیش قرار نوکر سرکار در سال اسطو باه و دیگر امیران و راجایان گردیدند تا بلون
ولیدار خان از فتنه و فساد و هنگامه لای بر سر کسی قرض دارد و اندیشه بود ندل بعد انتقال خان مذکور که خلیل
این قوم بود سلطان میان یکی از پسر زاده های بزرگانش ایشان مرد بهادر و صاحب قسمت بود و بر عقل رسا

محض برای کارهای همراه خود دارد و اینها همه محکوم حکم خداوند نیست اند عداوت از غیر ندارند و نخواهند اینها از
دیوایی نمیبایند حکم شد که تنفس خود و گاه زیر سر ابرو و خام نمیدارند و بسیار تحسین و آفرین نمودند و در
یکبار دو صد و سی و چهار حبس سوار می مبارک و در هر دو روز و اسد نواز جنگ بهاد کو که خود را در حلق
نشاند و فرموده از دولت خانه قدیم متوجه درگاه سید حسن برهنه محاسب شدند و در همین روز
مذکور شروع اختلاف هوای مخالف و باد در بلده حمید را باد ویر و نجات و تمامی بلاد و امصار و حصون
و قریات شده عالمی تبا گشت و طرقت العین از یک استغراق و یک اجابت انسان جان بحق تسلیم
میکرد اهل اسلام و عا و علمای صالح کردند و بهندوان برغم خود دیول مارا پرستش و پوجا نمودند و
همه را به باد و در چار منار و دوازده بازار کلان بلده برای دفع این آفت بطریق خواش برهنان
پوجا کنانید که صد و اربع و بیست و یک و گوسفندان و غله بشمار روز و نقره بهشت پوجا باریان بد قوم
در آمد بعضی مسلمانان هم بترس جان پوجا کنانیده همین آن بودند خسر دنیا و الاخره شدند اما
ازین حرکات هیچ فائده مترتب نگردید و طرقت اینک در سال مذکور از دو صد و پنجاه و هشت حبس که از
بست و چهار سال سبای مخالف و با قایم است شخصی از بند روان به نهایت تکلف و فدا نواخته پوجا
در دیول می برد و قریب پنجاه کس هم از پیش بودند چون در بروئی دروازه که سجد رسیدند شدای
انجا و فتا برون آمده اسباب پوجا را غارت و لوٹ کردند و گوسفندان و مرغهای پوجا و غله و غیره را
بروند و شور و زور نموده دوسه گول بیایند دیول خود را شکستند و یک علم بزرگ برآورده بنا بر حضرت
محبوب بجانی قدس الله سره العزیز که جنبه نماند در میان چار منار استاده کرده نوبت نواخته فاخته
جاری ساخته خلافت را مطابق اینها از هر چاه جفته با جیر قمار آورده در چار منار پرده کند و
با بعل آوردند و دیول را شکستند و خدا باده عظیم برپا شد قریب بود که خیابان اهل اسلام و هندوان
ساقه شمشیر بوقوع آید و چار منار بهاد بسیار تهدید و تاکید کرده همانست در آمدند انسان آنچه شد

در روز دوازدهم از سال ۱۱۰۰

از آن مخالفان جان بر نشد چه بخت کس قتل رسیدند و بامت ولایت سلطان میان اگر چه بمیزان دانا و
 آال اندیش و قیامت فتم بسیار بودند و کار بمواقفت و مطالبات و رضامندی سرکار اعلی می آوردند اما بعضی
 جدا خود را فی را کار فرموده چون در اختیار ایشان بودند هر چه در دل خود داشتند بجه اطلاع ایشان بطور
 آوردند چنانچه گویند یا سید خان سپردار خان جمع داره کور و رزی در شیر آباد با یکی استاد و طفلان گفت
 که شما پراندید قبول نمیکند که از امانت و آیات مسلم البیوت است و جواب داد که بزرگان ما به اهل سنت
 و جماعت بودند و من پیر و بزرگان خویش هم در برابر این طوطی کرار عمل آوردند و استاد مذکور را چار شده
 گفت اگر مولوی حافظ عبد الکریم بغیر این که ندید شما حق است البته قبول خواهم کرد پس هر دو اتفاق
 در سجده جلوسا در میر عالم یاد نزد مولوی حافظ عبد الکریم آمده یا سید خان سوال کرد که مولوی صاحب
 چیزی از فضایل مهدی علیه السلام ارشاد فرمایند مولوی صاحب مذکور فرمود که فضایل که لم مهدی علیه
 کنتم که مهدی دو اندکی مهدی ماکر تا حال ظهورش ظهور نه آمده و دیگر مهدی شما که نزد ما حقیقت حال ایشان
 باستحقاق کلی رسید و ثابت نشده پس یا سید خان انصاف و رآه گفت که مهدی ما حق است و تفوق بالا
 مسلمان اولی العظم دارد و هر کس که تقابل مهدی ما و این نیست یقیناً کانر مطلق است مولوی صاحب گفت
 که این شخص برای پیشش سایل آمده است بلکه برای امتیاز فتنه و فساد و نظری آید این لازم مسجد بیرون
 کنند پس مردم جمع شده قیل و قال و کوشش و کوشش نمودند و دین بهنگامه زخم خورد و بر پیشانی یا سید خان
 رسید که یکد قطره خون بیرون برآمد و از مسجد برآمده بالای حوض جلوسا مذکور نشست که یکی از قوم
 او رسید و لمحق شده مطلع گردیده جای اخبارش رسانید و در عرض چه اگر تری تمامی مردمان قوم مهدی انجم
 یا جمع شده نزدیک شام بهنگامه عظیم در جلوسا میر صاحب مذکور برپا شد و میر الملک بهادر از نزد در حوالی خود
 که مشهور بجهت است برای استاد کردن علمای عشره محرم کسب فی الجور و زرشنه بود و رفت و بودند چند
 خواستند که تصدیق این مقدمه شود و آمدند اکیم خواجہ احمد خان برادر عاصی محرر اوراق را که تعلق به امارت و

خویش را با عظم الامار اسطو جاده شد هم رسانیده قیاب بدو هزار سوار و بار و پیاده با و محاللات کنگیری و گنگاو
و غیره از سر کار بهره مند شد پس در دیوانی اسطو جاده و میر عالم کار شروت این قوم بآندرج و بلند مرتبه کمال
که محال و او دست از ادنی تا اعلی منحصر بر محال است تا اگر دیده همه ملازمان سرکار هند و مسلمان مقرر بن ایشان
گشتند که ساینکه کمال اندیش و قیاحت فهم صاحب مروت و آدمیت بودند معاملات را بر سر کار رسانیده قسیمه
ترافعی طرفین میشد بعمل می آوردند و قضیه بطلت رسانند و آنجا که بدو محال و کوتاه اندیش قیاحت ما فهم
و بدنام کننده قوم بودند معاملات را از بس مروتی بحیال اندیش و درگون ساخته خود هم بدنام شدند و قوم را نیز
بدنام کردند شعری از قومی کی بی دانی کرد بهند که رانند ز ما به دشمنی آفاق است و ترغیب را
بدو محال را نیز حال این هر دو از جمل مرکب تباها شدند و بر پا و رفتند چنانچه در سنه یک هزار و دویست و هشت
و هشت و هشت و هشت ماه رمضان المبارک بوقت شب و عین خواندن تسبیح معمولی ایشان هفت
کس از قوم سلیمان زنی که برای رتم جزوی قرض مدتی در جوی بی بی خان کردن ایام آن مکان را اختیار
سلطان بنیان بود فرو آمده بودند و مشار الیه خبر گیری ایشان از نیاز محتاج بمنو و قیاب بود که صورت او را
رتم هم شود و بعد چند سال آنشب بی مبری را بکار آورده و قابو کرده بنگار بی بی بر سر سلطان میان بر پا
منوده از طرفین بجان رفتند تا سلطان میان آنشب کار نشان زد و چون گلگیر خان کمان همه را بمقابل ایشان
آمد اگر اندک پیلو نشی میکرد آنها تا بسایه سلطان میان هم نمیرسیدند که سردار بود و هر چند رفیقان گفتند که
در گذرندان بهادر میدان مردی جواب داد که او از مقابل سلطان میان در گذر دو سلطان بنیان از مقابل
گلگیر خان در گذر و این مقدمه تا قیامت زبان زد عام باشد پس استقبال عدد کرده از کوته برق جبهه
طرفین کار بر دو دست و گریبان با ختام رسید تا حال مشهور زاده است و محمد حبیب میان را زخمی بر خیز
دست راست آمد و او از دمانی خود از دست اینها که در باب کتار بالا ای هر دو پیلویش در آورده نشاند
بودند حکمت علی خزان را خویش خود را چنان بر آورده که دمانی روزگار نشین و آفرین کردند و بچکر

آن مظلوم به تقصیر راجع نمود و آن ذبیح خدا شناس از کن دین متین حسین محمدی علیه الله علیه السلام
 حقیقت ماسن بوقت جاری شدن شمشیر کین باین هین فرمود لا اله الا الله محمد رسول الله
 انا لله وانا اليه راجعون و جان بحق تسلیم شد و دیان چون دیدند که احدی بمقابل نیست تسبیح خود
 نمود خوانده از سجده بیرون آمده کشته گمان خود را که چاره کس مقتول و بیم خان بهادر حسن خان بهادر
 شده و زنی بهادران میدان نزد بود و بدو داشته بقیام خویش بودند حالتی گذشت که مردم شهر از منواته
 و تحیر و تفکر افتادند که چه شد و آخر انجام چه خواهد شد و چیکس بدو مظلوم بیدار و برآمدید نصرت پیرزاده
 ایشان داروغه هر کاره های سرکار در همچون شب هر کیفیت سرگذشت بر طبق مدعای خویش بفرمان اقدس
 حضرت ریان که مولوی عبد الکریم از سر عمل خود و جان خویش دادند و تقصیر بایان دین مقدمه بالکل نیست
 ناگاه و ناخن فقیه پیراموند غره محرم الحرم روز چهارشنبه بیچک از حادثه تازه بطور تازه آمد و زمان شهر قسیم
 بودند خاموش بودند و غمنا و بیم شهر مذکور روز پنجشنبه سید نورالدین صاحب برادر سید نور الاصفا افتاد
 فرزند حضرت مولوی حافظ حاجی سید نور الله صاحب قبله قدس الله سره الخیر بنیام تمامی علمای بلد
 حیدر آباد و قه انوشته بدین هیئت که دیدید خون حافظ حاجی عبد الکریم که گنی از ارکان مذنب مایه بود
 چگونه بختی شد و کسی بفریادش نرسید پس از روی شریعت مذنب مایه واجب است که تمامی اهل مذنب
 خود را یکبار اعلام دین همین نمایم اگر چه اهل سنت و جماعت بر سر قصاص جمع شوند و جزات نمایند کار است
 است و اگر حقیقت دین خود را از دست داده نامردی را کار فرمایند حق بطرف است و اتمام حجت با حق
 مواخذه عقیقه فارغ البال هر دیگر متکبر جلادین میکنیم آینده شما و اینده و کاشا و گرنه از مصلحت این قوم خون
 بر یکبار ما باین طور بختی خواهد شد پس همه علماء و ائمه کثرت کرده در یک مسجد جمع شدند و خلعت خدا را
 تحریر نمودند چون این خبر بسمع همایه بهادر رسید مال اندیشه را کار فرموده زبانی خوشت خان
 معبدار علماء گفته فرستادند که اجماع نمایین مقدمه بسیار خوب و مناسب است و ما هم شرکت حال شما ایم

بازار و شتند برای فهایش اینها فرستادند هر قدر که فهایش اینها میکردند زیاده تر بنگار میرا میشد درین حال
 وایم خان بهادر و برادرش حسن خان بهادر و منشی که در سبب سنت و جماعت در انداز خان خود آمده
 و بر سر جلوه خانه مذکور شرکیه حال مولوی مسطوری شتند وایم خان بهادر گفت مولویا میگوید با قوم غیر افتاده
 است و بهنگام غلیم بر پاشده شما بخانه ما تشریف بر نه تا این فتنه تسکین یابد والا فتنه قباست است
 مولوی گفت که از مدت میدید در آرزوی پیمور و زبر برای شهادت بطریق ارشاد رسول کریم صلی الله علیه
 و آله و سلم که در حین اقامت بدین منوره در عالم رویا فرمودند که مولوی تو از اینجا بجهاد آباد رفته در آرزوی
 شهادت مقیم باش که از پرده غیب چه در جلوه ظهوری آید لکن خانه خود را گزشت خانه خدا را گزشتی پس هم آن
 ارشاد الحال صورت پذیر گشت پس چگونه از ترس جان خانه خدا را لازم هر چه شدنی باشد باشد ازین نخواهد
 شد پس عنایت خان پرور زنی که سوا فیل آمده بود خواست که اندرون مسجد که بر تبقیه مولوی مذکور بود
 در مسجد کشاده بودند داخل شود وایم خان حسن خان بهانفت پیش آمده گفت که برادر عنایت خان ترا
 لازم نیست که فساد در خانه خدا بر کنی و گرنه فیما بین قوم ما و شما تا فام جهان سرشته شیشه موتون نخواهد شد
 و اینکه ظلم بر مولوی غیبی فی تقصیر حق سبحانه تعالی روا نخواهد داشت بلکه بترسیت که گوش بر سخن ما
 نناوه این فتنه بجای و آشوب ناگمانی را بر طشت سازد که در عین نام آوری گشت بر چند مضایح و پذیر
 با مضایح و پذیر تر از منوچ ناله مترتب گشت که در شیشه طریق بود جلای بسیار و مقتول شده وایم خان بهادر
 بشما آتید رسید حسن خان بهادر جنگ ستانه کرده مخالفان را از پایزیر انداخته زخمهای کاری برداشت
 بعد از آن چون دیگر مددیان جوق جوق رسیده و فنگها سر دادند آن تلج نم خان سپه قاندر نواز
 خان حکیم و یک جوان سب که در خواندن سخن مغرب مشغول بودند گشته شدند پس یاسین خان و
 دیگران اندرون مسجد در آمده تماشای مولوی مذکور نمودند مولوی خود بخود آواز داد که بیا ای نامهربان
 اینجا بستم درین اثنا یاسین خان بر سینه پر نور ایمان مولویا صاحب موصوفت برآمده و شیشه ظلم و ستم خود

چند تیر بجای آمد لایعلاج شاه عالم خان محمد در کشتن سواربالم خان بود بغیر سلاح و یراق پیش سواران انگریز
 بیاد و طور رفت گفت که من درین محله شریک این قوم نبودم و خانه خود ششست من خیر خواه سرکارم طعام
 نیافت مرا قبول نخرانید صاحبان حد و جواب دادند که شما اگر شریک ایشان نمی بودی لازم که بحدت مدارج
 بیاد حاضر مانی که وقت کار نکردی پیش آقای خویش میباشی بدون شما در خانه خود و در بنیاد و بیل فعلی بر سر
 شرکت قوم است محمد اما به نظر حکم خداوند گفت خود حضور پر نور ایم مارا نیافت شما چه کار و با این همه
 ملای و راستی گفته اند و در جنگ بجای نموده است و بالعکس بر دیده بغیر خود باشید که ما نیز ماورکا خوشتر
 بر طبق حکم سرکار یتیم مع حکم حضور بکمال تشدد و در یافت که ابد و ملت ما منظمه و یقیم بحال آواز
 تو پادشاه و جلایه و پند از آنجا که مدارج بهادر و در حرم شمار اند به میدان گفته فرستادند که حکم حضور پر نور
 بر راندن من پنج و بنیاد شهادت من نظیر حال اطفال منیر علی گناه مستورات بی تقصیر شما بجز نالیها و خد
 مانا که از طرف شهادت پر گناه خداوند نیست جرات منیما هم او تعالی شانه تر فرماید که عذر من بدجه پذیرانی
 و در پیرینار و پیرا اگر احدی از سر حبل حرکتی نداشت سب کند افشین فاعل شما باشد که اطفال شیر خواره هم
 ابقی نخواهد اند حکم قتل عام است و پس ممدویان بجهر و شین کلمات جان بخش مدارج بهادر و پیرا جان
 قبول کرده و در خور اندام و دهم و اسپین در کشیدند و منون منت باشند که هر چه در حق مانک خواران
 صلاح دانند از راه بنده نوازی عمل آرند و تا آنکه مستقیم بقول انیک مصرع این وقت کرم است
 نه بنگام تقاضا که عرق گناهم هدیس مدارج بهادر عرض حضور فیض گنجور کنایه که مجموع این چهل کوثره از
 پیر و سالار اطفال شیر خواره سلاح و یراق خود و پیش سواران و جمعیت سرکار و رانده اخته با چشم گریان و
 سرریان و ست بدعای سلامتی حضور پر نور بدرگاه محبیه عوات بلند ساخته بعد رافات خیل و محبوب
 معروض میدارند که اگر بزرگ خواران تقدیم سرکار و ولتمه ارایم چه مقدور و در اند که دم نیک حرامی زنند
 و آنچه با بلان اگر و نسیب ازی مل جل شست خود سیدند و ما به تقدق فرق مبارک روزی خواهیم شد

با اینکه کسب قرض در قیامنازیت آکشیده بود بسیار کسان را در انداخته بختها بمان برآمد آلبیار زخمها
برداشتند بود که در چنانچه نامحسوس یافت شیخ حیات الله بانی بهانی لموده تا بهر دول ملود گشته بسیاری
را زیر تیغ میبردند و در آورده سلامت برآمد چون مغرب لباس نری بود و تمام جنگاه بنظر هر کس نری آمد
که در دو تخمین و آفرین گشت جوانان بگین بی والار که است انفریک با استاده بود و بعد حلا می مردان
و جنگهای رستماز مخالفان بسیار را تیغ نموده بهر بار و با خرت نمودند و ملی به القیاس جو انفران دیگر
در نرم آریان علمیده همین طور بجای میدان رزم با محفل نرم و آنته و او مردی و مردی و او بعضی بسیار
بودند و برخی عاقبت پیر شدند که در فرود آمدن و موجب طول کلام است عرب با یکپاس شب بنا و این با
سر داده بسیاری را زده چون میدان خالی دیدند ناچار رو بجا نهادند و مرد و مردان بمقام خود و در تغییر تمام
شب بهر برنده کشت حاصلست و در او چند یار بهر گاه خبر گشته شدن امیران سرکار این صوت بیک سرکار بجهت
پیر نور رسید و فتادریای غضب سلطان که فی الحقیقت نموده قمر آبی است بخواست آمده بوقت نصف النیل
حکم جهات مطلع بنام راجه چند و مل هم را جبهه با و کمال آتش و غضب شرفند و یافت که مرد و مردان چهل کوزه
امیران سرکار را که از وی دولت و جان نشانان بکار سرکار بودند یک یک با یک آتشند و از قمر و غضب
خداوندی هیچ ترسیدند همین وقت پلاشهای اگر نری ملازمان سرکار را بر سر آنها فرستید که هیچ مقام تحمل
کوزه را با خاک برآید سازند و احدی را نگذارند بجز در و در و حکم خداوند نموت هم را جبهه با و هم که داغ میل نشسته
بودند بر دران چنانی الوال ابلاغ امر خداوندی نمودند و در هر چهار گری چهار هزار جوان بار و
و در ضرب ملوی و قتل و شکر خورد و بزرگ و سرداران اگر نیز بارت حارب و آیین حارب و لیل و سیرین
حارب و غیره چهار گری شب باقیانده بر سر حمل کوزه آمده از هر طرف در میان در گرفتند که بغیر هیچ صادق
امیران خبر آمدن این آتش علی الصبح چون مرد و مردان غفنه بخت پیدا رفته جمعیت اگر نری را گرداگرد
خویش چشم خود را معاند کردند نهایت ستم و تفکر شدند چون کار از دست رفته کار و بر حلق رسیده بود

مقبول و معاصب و تہمت حضور پر نور را چہا کس افغانان مددوی سپران کی ہر زادہ ایشان کرنا حق
عداوت باشاہ عالم خان جہدار داشتند سبب اینکه در سوال و جواب طلب خان مذکور حکیم الحکماء، موصوف
ساعی بودند برای بروی کارشاہ عالم خان از کوفل وارد بلدہ شدہ در چارکمان متصل بخش ویرانہ
سواریش بہوانہ ملاحظہ کنند این نہن خود از کوتہ براق جوہر ناص کشند و سر کس و بجانب چارمنار
آورده بہت کوتاہ عالمیاد بہادر کردہ در کمانیان مرشد زادہ آفاق مبارز الدولہ بہادر مقیم بودند را ہی
شدند و یکی ازین چہا کس از چنپادروازہ بلدہ بیرون شہر گرخت چون خبر گشتہ شدن محی الدولہ بہر شدہ
زادہ موصوف سید ہر کس داشت بالای دروازہ ہای بلدہ آویختند و حکم حضور پر نور بنام طالب الدولہ
حسن علیخان بہادر کوئوال بلدہ جہدار آباد و گشت کہ خانہ بخانہ نفیس کنند و تلاش نمایند کہ کسی ازین
قوم مخفی پوشیدہ نماندہ باشد کہ مبادا با کسی از سپران و سرداران سرکار بدغا پیش آید و نیز بندہ بہت
دروازہ ہای بلدہ دارند کہ بدون اطلاع و حکم سرکار احدی ازین قوم داخل شہر نہ کرد و در سہ یکہزار
دو و صد و چہل و دو جبکہ خود بہر دلت و اقبال متوجہ سیر و شکار و پیغمبر افغانی بہت سرور کرد و تہنیت نگر
عسکران را کوثر گشتہ تماشای مجمع خلایق عس کورہ شریف بہا سطر آورده داخل دولتخانہ عالی
گردیدند و سوار کی کرانوار خان بہادر و منشدہ دولہ خان بہادر و خلف خود امیر ثلوث خان بہادر و
ہر اہمیان خویش قریب دو صد سوار پیادہ ہای پشیر از شہر مجہر مشرف گشتہ بالای قدم خیل سوار
مبارک حضور پر نور در افتادہ و دہزار روپیہ نقد و یکصد و یک مہر کعبیات اشرفیت باستواب ہر اہم
بہادر نہر گزانیہ مشمول عطا طاف خاقانی گردید و در سہ یکہزار دو و صد و چہل و دو جبکہ از قضای
الکی غیر و یکم شد زدی کہ از بلن جرج شکار بانی صاحب تولد شدہ بود و بزاج اقدس خیل در ستن
یازدہ ماہی مجتہش در آمدہ ہموارہ متوجہ تماشای حرکات طفلی ش می گشتند تا بایخ نہم محرم الحرام سنہ
مذکور از عارضہ الم البیان کہ در بلدہ جہدار آباد عام است قضا نمودند از بات مبارک نہایت غم و الم

و حالاً بهای از دیار و دولت مشغول هستیم و بین باب هر چه از آنجا که ذات عالیه رجعت حضرت
 منقذ منزل علیه السلام بنظر حال با کمال ترحم بود از معرزه مشغول و التماس و عاجز نالی مبارک به باد
 و دیاری حجت بپوش آمده حکم خداوندی شرفمند دریافت که همه جلالت نمایند اگر احدی خواهد ماند
 بقتل خواهد رسید حسب حکم هر یک بسوی گرفتار و برخی بجانب هندوستان بر پشتی را برداشته
 و گذشتنی را گذاشته بفرار است سرور را می شنید و اکثر غریبان افغان و خیزان بجال تباه هر جا که خواسته
 در قصبات و قریات قرار گرفته شاه عالم خان را مبارک بهاد در فرمودند که گشت نگار قوم خود را که بی خبر
 کفن افتاده بودند و مهلت تدفین نبود مجموع را بجاک سپرده روند و پسران خاطر او را بر داری هم دانند
 بعد از آن عرض حضورش که مقام چهل کوچه خالی شده احدی از قوم مدویان نماند بجز یار فتنه حکم
 شد که جوانان پیشین را به همراهی شاهیار الملک بهادر در آنجا فرو آورده حفاظت غارات و غیره نمایند
 بعد از این اتفاق من پیش کشید که ازین قوم احدی اگر در بلده بظرف آید گرفته بگوئیم و رسانی کرد و سرار
 ذی اعتبار سرکار که گاهی شرکاء حال قوم نموند بفرط الطاف خداوندی و تعلقات متعلقه خود بوده بعد
 چندی با استعانت مبارک بهادر و دار و بلده گشته بشفرت ملازمت و سعادت آستان بوسی حضور پر نور
 شرف گردیدیم یکی محمد حبیب میان که درین ایام مطالب بعضی شکن جنگ شده بودند خلف سلطانیهان
 معبر در آن واقعه با در تعلقه کنگیری و گنگاوتی و غیره با جمیعت همراهی فرمایش بغیر قوم مدوی و دیگر
 کوثر نواز خان بهادر المعروف بدولت خان سرپرست خویش امیر نواز خان بهادر در تعلقه قلعه ندر که غیره
 با مورکار و بار خود بودند و غنایان و فراوان و حضور پر نور گذرانیدند از آنجا بسیر در تخمیر خیل سوای
 لایق سوای دیگر اجناس عمده گذرانیده محمد حبیب میان و علی بن القیاس و دولت خان بهادر و نیز
 در خدمت مبارک بهادر گذرانیده و دستق امور خود را بدستگاری تمام نموند و مور و الطاف شایان
 گردیدند طرف اتفاق اینکه در سینه کینه رود و مدو چهل موبه محمی الدوله حکیم الحکام غرت یار خان

در تقدیمات املاک کار ایشان از خود در حضور پوز قنصوره نمود این همه احوال بذات اعتصام الملک بهادر
و عن بود است بلکه پیش پا افتاده الله تعالی بهادر و صوف را همواره در خلل تحلیل خداوند
مصفوظ دار و شل بهادر و خزان کامل پیدایش شکل در خیر خواهی و جان نثاری و فدویت سرکار
و مال اندیشی و زود فیه یکماست نه اینکه ماسی محبت بدل دارد فی الحقیقت حقیقت امر چنین است از اینجا
که این و تقدیر و تعالی ذات جناب بندگال تعالی مد ظله العالی راجع به شناسایی نوع انسان گردانیده بر
همین هر روز ناشی زاید قدر شناسی بهادر و زود فیه و در سایه لطفت خود که نمونه ظل الهی است نامون و مضمون
و از نه الفقه از وفور کاهش غم و الم ضعف جگر بهر سیده بالای هر دو پای مبارک آمان ظاهر گردید و مزاج
از منبج اعتدال گذشته و با تحریف آورد و طباطبائی و حکمای یونانی و غیره و خلوت مبارک شل حکیم
شفائی خان و حکیم سیح الزمان خان و حکیم رضا علیخان و حکیم تاج الدین چنیا پنی مدبر و خود و
شاگردان شفا نیخان ملازمان دیوانی و غیره و رام بهت و فوکت رام و غیره اهل عبیدگاه که همه معجم بالافان
نزد اعتصام الملک بهادر عرض یکی حسب الحکم حضور پوز که سر رشته علاج و دریافت ننمودند و تداوی و علا و دوا
خانه محی الدوا و دواهای خاص استمالی شبانه روزی که تجویز حکما هر روز تیار میشد ضمیر خدمت عرض مکرر
بهادر و صوف شده حاضر میبودند و بالای دیواری مبارک خاص نانی نعمت تولید محل و موتی محل
و کثیر ال خانه بای علم بودن و استراحت و آرام فرمودن آنحضرت فقط عای محراب و راق شبانه روز در
کثیر ال خانه باریاب و در دواخانه محراب و حاضر که به شرکت دیگری می بود و بدون استفسار عای هیچ
دوای حکمای دیگر باستمال خاص نمی آمد که امتداد کلی عای بوده و دلیل اینست روزی عای در باب سلاطین
نور جهان میگم صبر مرشد زادی دیگر طلال الله عای رفته بخدایت بهادر و نوشتن فرستاد و بنفینون
که عی تن واحد بلی شرکت غیره و دیواری مبارک زنانی حضور پوز حاضر است و تقدیمات معالج نازک تر
سابق پنجهیکه بحال حکما و دوا مرشد زادی موجود بود قوع آمد بهر معلوم است اگر یکد و طبیب دیگر برای شرکت

عبدالله بن ابی طالب و در روز گریه با دوازده سینه میبرد و در مجلس از فرط بیقراری خوانسته که از اندرون
محل مبارک نوازش محل جلالش گریه کنان بیرون برآید خان محمود و امینی سرچوکی چویداران و عاصی
موف این اوراق و مفتاح جرات کرده عرض نمود که سلامتی خداوند نعمت باشد ممول ستم و سرکار و وفادار
مبین نیست الضمیر مفتاح الفرج گفته اند بجز دستماع سخن قدم متین سلیم و پای مبارک مستقیم را فایم کرد
فرمودند ان الله نانا الیه راجعون ما بدولت خوب میدانیم که این امر ناگزیر تقدیر است بیچوچ غیر از
صبر و شکیبائی چاره دیگر ندارد و لکن محبت جوش خون ما در می اندازد چه توان کرد و فی الواقعی سپین شد
که آخر کار از صدمه این غم دلم شبانه روز در گریه و سجد صبح و شام انداخت که در عرض قریب یک سال خود بدو
بیارگشته محمد و وقت شروع بیماری مرشد زاده می مرحوم مذکور حکیم حمید یار خان محی الدوله حال خلف
حکیم الحکام غزنی یار خان مرحوم و بعد چند روز حکیم محمد اکبر حسین و حکیم صادق حسین خان المودت حکیم
منان صاحب مرحوم معالج بودند و عاصی موف که زیر روشن بخار خلوت مبارک حاضر میبود و بهر دو حکیمان
مذکور ایما و اطلاع نمود که شاد و حال بر مرشد زادی مذکور بخش حکمای دیگر را نیز شریک خود نموده معالجه
پردازند که اگر صحت کامل حاصل شود و آنچه فائده انعام خواهد شد هر چند شایسته و موجب است کسی از شما
طلب نخواهد کرد و اگر معالجه بالکس گردد و در شرکت چند کس افتد ناگمانی سلطان فقط بیک کس عاید حال
نخواهد شد چنانچه در مجمع کثیر خون خلیفه رسول خدا علیه السلام حضرت عثمان غنی رضی الله
عنه بر یکپاشی است نشاند این امریت باریک تر از مودنا کتر از جهان نیک از عمر شما سن دراز دارم و در حاضر
باشی و مزاجه انی حضور پر نور بقدر حوصله خود تماشای عجیب و غریب دیده ام و نیز صحبت او در خدمت حکیم
صاحب مرحوم و والد شاد داشته ام سخن مرا ناچیز ندانند آئنده اختیار دارند هرگز نشینند و نظر بر مال کا نه داشته
بشرکت دیگری رضی الله عنه انتقام الملک باور حاضرند و بروی باور و صوف نیز فمانیدم که خود باور
ممنون بر اعای تحسین و آفرین نمودند و آخر شد آنچه شد و آنچه شد خداست و جانشان بهر سیدانید که صبی در جنب

بهره نیست که بسیار بق و لاحق و زمان ابتدا و انتها داشته اند و با خطاط دریافت نمایند خواه جلالت
 حسین خان امیر سپهسالار ایشان هر کیفیت دریافت کنند و بواسطی حکم شد که برود و تشییع قاطر ایشان
 کرده روانه نمایند بهینکه عاصی و قتلوت مبارک آمد دید که زیر دست آسپا الویسیر الملک بهادر و مهاراجه بها
 محتامی امیران سرکار و حکمای یونانی و مصری نشسته اند پیش که پیش که پیش نشین قاطر ایشان نموده
 روانه ساخت خان محمد و امیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر و ظاهر کرد که امر و زنجیر کمال شفقت و مهربانی
 بود و درباره خواه جلالت حسین از حضور پر نور و نظر آمد که در حق احدی ندیده ایم الغرض آنچه تدبیر لازم بود
 حکما و برحمتهم عمل آوردند و در سعی و وفور و در سعی جمیل و تصور نمودند و تفصیل آگهی بالکل و عز
 استقامت که اطمینان از این باشد زایل شده محبت کامل حصول انجامید که برود و عید الضحی در فوازش محل بر بند فرمودند
 و جسم مبارک از رفیع آس حسیتر تر نظر آمده تمامی خانزادان شکر خدای شفا بخش جلالت بقیعیم رسانیده امیدوار
 گذرانیدن در عید و محبت بودند چنانچه شمس الامراء بهادر و فرزندان و نسیر الملک بهادر و مهاراجه همه
 فرزندان و امیران و خاندان و راجه با اهل خدمات دیگر و قلعداران و قلعه داران و مجموع خانزادان
 بکمال خوشی و خوری حاضر و راجه با اهل که بودند در عید و محبت با هم گذرانیدند تا ماه جمادی الاول سنه
 مذکور مزاج مبارک بسبب احتیاط غذا و استعمال و دارا عتد ام الملک بهادر و قنبرین بلنج کرده بودند یعنی بدون
 اطلاع من هیچ چیز از اغذیه و اغذیه هر یک و یوژی مبارک بدست هیچکس از امیلاان سرکار و تمامی محلات و غیره
 و محل محل مبارک نشود و در انقضای ماه مذکور و فتا مزاج بر عدم پیر نیز نبوده باشد هر چه منظور خاطر میست
 به صورت ماضی میگشت و با اقبال خاص می آمد و خاطر از مالجه برخاست آخر نوبت با خد رسید که خارج از تحریر
 و تقریر است روز بروز داشتادم مرض حجاب فراش گردانید تا اینکه نوبت دراز کردن پای مبارک از فرط
 تنفس متعذر گشت تا پنج ماه چند روز قسیمک بالای پلنگ نشسته بودند بهیون صوت مانند که خواب و
 حورش به بالای پلنگ و یکدیگر و دانا چون جسم مبارک آب شده میسخت گاهی لفظ آه یا حسرت

عفی مقرر کرده ارسال فرمایند کمال الطاف و تقویت خاطر نیازمند است مهاراجه بهادر مهون وقت یک
و یکست ام و دیگری ملنا نام اهل حیدر گاه کشته در بصره است غوث خان جبرار بالای دیو لوی مبارک زمانی
فرستاده زبانی مامور عرض کنانیند که راجه چند لعل و طبیب مصری را برای معالجه مرشد زادی صاحب
نور جهان بیگم ارسال نموده اند که شبانه روز حاضر بوده معالجه نمایند در شاد و شد که مابعد دولت بیگم را سوای حکیم ما
خواججه غلام حسین خان که حاضر دیو لوی است نپذیرفتیم و نمی شناسیم این هر دو را از جای که آورده است بهنجبا
رساند معتمد روزی آنحضرت در گنبد ایل خانه برآمد فرموده بودند و باریابی محلی و خان محمد مراد و محمد حسین
و اماوش و کس از خاص تریشان برای اهلای خاص حاضر شده بودند و درین اثنا البی حکم شد که نسخه هم
داخلیون از قرا بدین قادری برآورده برای آمان پای مبارک تیار نماید عفی را بجهت بر آوردن نسخه
که کور عمر گذشت حضرت را خیال شد که دیده و دانسته قصه را عرض میکنم بقصد در آمد بطرف خان محمد
ما لحاظ کرده فرمودند این خان را چهار پستی سرکاست و مابعد دولت این را زیاده از پدر و مادرین شفقت
کرده خدمت بیگم هرگاه دیده و دانسته عدول نماید بکدام سراسر انعم درین عرصه عفی نسخ را بر آورده
گذرانید حضرت خوشوقت شده فرمودند که جلد تیار نماید و در خیال و گفتا خان محمد و داعضن کرد که در المهم
و پیشکار یعنی میرزا ملک بهادر و راجه چند لعل مهاراجه بهادر و معالمای یونانی و مصری و خلوت مبارک
حاضر اند و معروضه ایشان نیست که آمان پای مبارک را بعلما ببینند که بجهت سبب غیبی است قافه شوند
آمان همه حاضر باشند و شاد و شد که اگر حکما را آورده اند رضایان را نیز پیدا کرده نمایند مابعد دولت یک تیار
و یک حکیم ما خواججه غلام حسین خان از قدیم معالج و واقف مزاج و یک خوانیک کتاب قرا بدین قادری
مرهم داخلیون تجویز کرده بر آورده اند تیار کرده بهستمال می آرند راجه چند روز و روزم که متعجب شده است
البته بمرد و خواهد رفت اینقدر فرمای حکما برای کدام میارانت باز خان محمد عرض کرد که کار پر و ازان
سرکار را بدون و دین آمان قدیم مبارک خاطر جمعی نیست امید و باریابی اند فرمودند ایشان را از علم طب

و سایه یزدی آرد نگاه فرو وین علی خراسید حادثه رویداد که هرگز بنیاد عالمی و با لاشه صورت قیامت مباد
 گردید اگر بنده دست هماراجه بهادر از سابق پیش از یکماه که نشست بندی سخت موتی محل افتاده است
 ارتحال آنحضرت از شور و غل محل در تمام شهر گردیده بود و منش عالمی زیر و بالا انگشت چون حال بنیوال
 بنظر آمد هماراجه بهادر از همون روز بنده دست امورات آنچنان نموده که روز عت آنحضرت غیر از ندائے
 منادی سلطنت و فرمان روی بندگان عالی حضور پر نور عالم پناه ناصرالدوله آصف جاده آدم الله اقبال
 و حمد و خلد الله ملک سلطنت حسن و دیگر از زبان همگی پس آن روز بنده احدی نشیند تا محل دیگر چه رسد پس بمحرم
 شینند ندای جان بخش جان نشینی زمینده دولت و فرمان فرمای فرزند الهامی شوکت و شاهی
 اعمی بنده گان قوی قدرت حضور پر نور خلت الصدق آن برگزیده حق آیة حجت الهی یعنی مصلح موصوت
 تشکمان وادی حیرت و منظار البشریت خوشگوار شده جلوس و الاسیر برگردانید او قتالی شانه اقام جهان
 و قیام جهانیان بل زمین و آسمان بمعجزه و الیاس سر فرار فرموده در ظل ظلیل خود محفوظ و مصون دارد
 آمین رب العالمین تلامی علما و فضلا در شایعین عصر مشرعی پناه تامنی محمد زوالفقار خان بهادر و مولوی
 حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین و مولوی حمید لکهنوی و حضرت غلامی حبیب خلیب که مسی و دیگران را
 موردی محمول حاضر شده بتفیل تکفین پرداختند و با برادرکان و اعیان دولت و شوکت در که مسی
 نماز خوانده متصل مرقد شریف حضرت قدس سره بگیم حرم حرم جده آنحضرت بخاک پاک سپردند و مغفرت منزل
 لقب کردند کل من علیها انان و فی حق وجهه ربک ذوالجلال و الاکرام تاریخ وفات آنحضرت بالائے
 پیشانی دروازه مقبره مجبور به بدخورت مرقوم قلم فلولاد رقم بختا تحمل رقم برادرزاده قلم خان محمد باقر است
 قطعه چون سکنه جاده از آفاق رفت و درفش بهر خازنه بیت الحزن و برکشیدیم که گفتیم سال او
 را بی فردوس شد شاه و کن و ماده تاریخ دیگر کردیک بیت از حروف صریح آخر تاریخ برمی آید نیز قسم
 زده است بهیت کرد شاه و کن زده کناره و دهنار و دو صد و چهل و چهار و اما بالای کتیبه جانب

ایورسان که در وقت ورودشید از حیضوی خود بخود بر زبان بیماری آید هرگز برگزیده آمد و با اینهمه هر وقت که
چشمان مبارک گشاده لطیف بر کس که ملاحظه میکردند از صلابت و قیامت و صولت آنحضرت زهره آب
میگشت خدا تعالی بهتر میداند که لطیف شیرخوار نگاه جرات میکرد و بهنگام رویشون با آنجناب خود بخود
کناره میکشید و دل جرات نمی نمود که با معجون کلک لایح و قرص مروارید با اوراق طلا و انقره و شربت بزوری
با مار الجهن شیر شتر آهنگال غاص می آوردند مشعر غنیمت شد چو اعتدال مزاج به عظیمت اثر کرد علاج
چون قضای آنی چنین بود که روح آن خلیل من آریان عالی تبار و فخر خاندان والا نشان آنحمید بلند
سقد از تنویر فروغ برین شوق چرخ نایده مترتب گشت و بیخ بدیر کار نامه طرفه با ارنیکه در بین شدت
بیماری مزاج خاص که تمامی محلات و اهل دیار بلکه همه ریاست مشوش و متفکر بودند خادمان محل خزان و بیرونی
محل اجماعت خود از یک جانب دیوار شکست قریب یک یک رویه بر آورده نمایان خود را تقسیم نموده منحرف
شدند چون این خبر در آن مقبرای مزاج لایح اقدس رسید از غرض همت خدای او ارشاد شد که راجع روپ لعل
شرف قبیلم هزاری حاضر شده خزان را از جای شکست اندر سد و نمایند و دیگر احتیاطات تمام دارند هر چند
عاصی که شب و روز بر در دولت حاضر بود پانزده روز پیشتر بخیمت مهاراجه بهادر اطلاع نمود که از زبانی
بعضی هیولان محلات بالا بالا خبری رسیده که خادمان محل بعضی اراده کشادن یا شکستن دروازه خزان
سرمه کار نموده اند هنوز خبر تحقیق نرسیده معتمد محمد قاضی القیصر بلخ شود که بند و بست محل و خزان از
جوانان بارز نانی که در علاقه شما بالای خزان و غیره چوکی پیره ما دارند احتیاطات تمام نمایند که امر دیگر بوقوع
نآید و مر شاست چنانچه بهادر و صوف بشار الیه بالشاذ بسیار آتقیه نموده بعاصی ایما کردند اما
خادمان محل بان تدبیر منصرف شدند که در گوش و پیشانی مدعی از محلات نرسیده تا بدیگری چه رسد
در نیت اعتدال مزاج تقدیر از نهایت حد اعتدال در گذشته بنایح هفتدهم ماه ذی قعدة روز شنبه
سه کیلومتر دو دو صد و چهل و چهار بهیسه بوقت یکپاس روز برآمده روح پاک آن نظیر اتم الطام

آن یار فرموده خلعت مانتی عنایت کرده خود بدولت و اقبال زبان مبارک میفرمودند که اشی شخص
 تا حال پدر تو اوقات عزیز خویش بسروده و ولایت زندگانی خود نمود و آنچه خور و خور و آنچه گذاشت
 مال سرکار بوده که دخل سرکار گشت الحال معاش او را بذات تو بحال و جاری کرده سرفراز فرمودیم پس
 در پرده خست پس ماندگان پدر خود قصور کرده بدستی تمام شکوه داشته کار بجای رسان که مورد تحسین و
 آفرین شوی و با خود عاقبت کردی پس نصایح و پذیر کرده سرفراز میفرمودند چون اعلی حضرت قطب ملک
 سعادت حضرت مغفرت منزل بر سر سلطنت جلوس فرمودند در محفل آیام رسول یا رخا نامی منصب در سرکار
 زن و بی بی داشت و دو و صد و پنجاه روپیه ماهوار از سرکار می یافت قضا نمود و عظم الامر از سطوح به بر طبق
 معمول منصبی سرکار بر خانه او فرستاده بند و بست نمودند خانه منصب در مذکور زیر دولتخانه عالی در بر و پناهک
 دیواری زمانی از قدیم بود و آنحضرت از احوال او بسیار واقف بودند و از گریه و زاری کنیزکان و مسلمانان
 و خدمتکارانش شنیده فرمودند که منصبی از خانه او بر دارند و آنچه اثاث البیت از نقد و اجناس و غیره همه به
 و ابست کان رسول یا رخا مذکور و اگر اندر خبر دار احدی متعرض حال نبینا نشود و در بار یابی بالمشافه
 بر سطوح فرمودند که تا حال آنچیکه رسم منصبی در عهد حضرت غفر کتاب جاری بود خیر گذشت الحال با بدولت
 این بیت را باطل متروک ختم و از آن احترام تمام فرمودیم که حق پس ماندگان هر هر کس است که برای اطفال
 صغیر و دختران ناکند از زن میوه گذاشته باشد نه برای ظلم ظالمان انسان را با این خوف خدا و اندیشه
 عاقبت ضرر بقول شیخ سعدی شیرازی شعر نیم شبی آه ز پذیر زلال بد دولت عهد سال کند پایمال چه زنها
 ز نهار تا بسلامتی با بدولت مجوز این امر شایع نشود و الفتن تا طاعت آنجناب منصبی عمل نماند مگر مال کسی که باطل
 وارثند است باشد بعد تحقیقات داخل بیت المال میگردد چنانچه در دیوانی میر عالم گوسامین مالک است
 لک روپیه قضا کرد و هر چند میر عالم خواست که مال او داخل سرکار شود خود بدولت و اقبال فرمودند که در
 دیوانه و خبر گیرند هر کس وارث او باشد او را طلبید تحقیق نموده حواله او نمایند تا بر طبق معمول متوفی حاملند

شمال نیز تاریخ نوشته است با چند بیات دیگر که ماده تاریخ این مصرع است مصرع آورده است آفتاب از دنیا
الفرق ذات هاین انحضرت مجمع علوم عقل و نقلی بوده هر روز شب بغیر از مطالعات کتب بجانب دیگر توجه
نموده و از این سخن منیت که توجه لطیف علم بسیار بوده و این که توجه به مراتب امور سلطنت نه میشدند
والله بالله شتم بالله انما که عامی شبانه روز حاضر جناب انحضرت میبودی دید که از وقت صبح که بیدار
میشدند از وقت سحر تا شب و معمور شدن دیوژیهایی سرکاره شبانه روز بر سر تمامی اهل خدمات
و تعلق داران سلطنت احکامهای دریافت محولات ایشان جاری بوده و هر کس که در تمام عمر یکبار یا ب
میگشت همونوقت تمامی حوایج او از دیوانی انتظام مییافت باینجه که مبادا ناآلش ناوستی امورات
عولیش بعضی حضور ساند پرخال حاضر باشان شبانه روز و خدمتگذاران نزدیک از منجه بدریافت باید آورد
که در باریابی آن حضرت خدمت گذاری چه فواید شیرین است و چگونه در عیش و لذت دنیا بسر می بردند
از میثقات انحضرت نوید محل و فرحت محل و گلیال خانه و موقی محل و بلوغ خانه و دروازه آهنگی سمت نوید محل است
آما درین آیام حضور پر نور آدام الله اقبال حضرت محل را با اصدات عمارات دیگر تزیین بالای تزیین دیگر
داوه سکن خویش فرموده اند باغ و چو محلی بستی مجلس اورد و تخته قدیم و دیوانخانه انجامد دیگر عمارات و سبز
بخش و بزمی ثقات انحضرت است که در آیام رشد زاده گی تعمیر فرمودند و نه عمارات باغ لنگم ملی که موسوم
بنظامات است انحضرت با تمام کتبان سده حجاب بقیمه در آورده اند تا حال موجود اند و میر گاه حضور پر نور

نقل عجیب

از حیرت پیشی و بلند فکری و انصاف پروردی و ترم شکاری آتش یار نیک کردار با ناماری آید و در خدمت حضرت
غفراناب موافق معمول سرشته ناندان تیمور چنان عادت نمود و ستمه جاری بود که هرگاه کسی از نوایران سرکار
دولت را از منصب داران بر کس که سیر و متصدیان بیت المال فوراً ضبطی سرکار بخانه اش برده خدمت
بدن گذاشته دیگر همه سبب ایشاد و دخل سرکار نمینودند بعد فاتحه سیم پسرش را یا هر که بجایش بوده باشد

بست نبودند بدست عامی داده فرمودند که بان شخص که در پیراه است بدینند و بگویند که تو مبلد ازین
بلده هستی که دانی و توانی خود را بر ابرسان اگر خواهی مانند دیگران از این گزند گذشت بهر صورت
شرعیت پناه خواهی گشت و از شایع عام مرو که شناخته شوی جمعی حسب الحکم بجا آورد و دعا با
تتقدیم رسانیده روانه گردید و روز دهم بجای که تنها باریاب شده بود فرمودند که اگر اکس را از
پیشگاه مابعد دولت نمی بردن هیچ پرواه نبود و چون بلا خطه آمد بقیراریش فل را بقیرار ساخت و نخواست
که بخیم خود دیده کشتن و به سجده بجا آمد و ترجم بادشاهان زنده گی عباد الله است اللهم اغفر له
و ارحمه و ادخله فی الجنة و انت ارحم الراحمین الحمد لله و المندوبین زمان نیست قرآن انجیک
ترجم و شفقت بر حال غریبان و مزاج مقدس معای حسود بر نور مقتضای حدیث شریف آل ولد
نیز بایسته جاری و بحال و مبدول و نوال است که لکها خلق الله در معادن و امان آن طایس
سیر سلطنت و کامرانی همچو در شکم مادر خویش پرورش یافته بدعای از دیار و عمر و دولت شغول و موقوف
اند الله تعالی و تعالی آن مظهر غلیل خود را در حفظ و حمایت خویش با مرشد زاده امامون دار و مبد و کر

نقل دیگر

بر جرات مزاج و در آنحضرت و کمال اقبال انصاحب اقبال روزی سواری مبارک و در کمال
یعنی عمارت شکاری بالای کلاب پری اود فیل از تنگ ملی بلده و رونق افزایم گردید و از شاو راه نظر
گیمیا اثر و فتا بر سر و بخش فیل سواری خاصه که نهایت است و بهوش بود و افتاد که در میدان گوش
محل نیز خیمه با سلسل است اند بعد ملاحظه ارشاد شده که تا حال این فیل را در سواری حاضر نکردند سببه
محمد خان منیر راجه میان برادر فوج راجان دار و فیلخانه عرض نمود که این فیل بسیار ضرورت است
بدون شش شاه بهوش خود نمی آید چنان معمول دارد که آب و دانه و راتب درستی از دور میدهند
و خدمتگذاران و نزدیکش نمیرود تا به دیگری چه رسد فرمودند که مابعد دولت ملاحظه فرمایم راجه میسان را

و همین جلا باشد چنانچه از بنارس برادرزاده اش مدو بعد استحقاق مبلغ خطیر صدر سپرد و اگر دید و اورا حکم شد که بر طبق عمویش خود دوکان در بلده حیدر آباد داشته و او دست نمایندگی وی دیگر نزد شاه پناه

نقل و تدوین

اینکه در تمام ایام سلطنت خود قتل احدی ننمود و هرگاه قصاص کسی ضرورتی گشت حواله شریعت پناه می نمود روزی منیر الملک بهادر در راجه چند لعل مهاراجه بهادر باریاب شده برای قصاص شخصی عرض حضور نمود که قصاص آن شخص خیلی ضرورت حکم بها منطاع شرفصد دریافت که بر طبق حکم شریعت پناه عمل نمایند و خبر کردند که رقعہ شریعت پناه در باب فتوای قصاص نیز حاضر است حضرت خاموش شدند یعنی اهل آراءند چنانچه بعد برخواست و بار مهاراجه بهادر خونی را بطور معمول همراه دو صد جوانان بار و غیره برای خرج کردن او بالای موسی ندی فرستادند آنوقت پیرو شدند از دیار و گهرا مال خانه بالای کرسی برآمد ملاحظه است که کلان می نمودند گهرا مال خانه عبارت است از عمارت متعلقه که مدتی در آن عمارت گهرا مال را که خور و دوکلان ولایتی داشته بودند نمکند و موسوم گهرا مال خانه گردید و بر روی حضور نور آن وقت فقط حامی محرر و ورق و یک دو هیلان سرکار حاضر بودند که دفعتاً آواز طنبور و غوغای تماشاگران بسج مبلک رسید فرمودند که این چه شور و غل است چه حال چو بداران خبر آوردند که همون خونی را که مهاراجه بهادر پر وانی قصاص گرفت برای خرج کردنش می برند که تا حال مفصل حال او بالمشافه زبان او معلوم نشد و برای قصاص او را می برند فرمودند و پیشگاه مابعد دولت حاضر سازند تا رو برو دریافت کرده شود و هرگاه حاضر شدند عاجز نایبها نمود و بر زمین افتاد و بقیه را بهاکر و ارشاد شد که تا حال حواس خود بحال نیست چگونگی بدیافت آید بالفعل او را در پیره بهارند بوقت سپهر روز از اندرون محل مبارک طعام بنام او فرستادند چون پاسی از شب گذشت بایک میل ماما امیر تمام لطیف بهاکر که گهرا مال خانه برآمده حامی محرر و ورق را از دو خانرا یاد فرموده یک صد روپی نقد که در پاچه سیف

گویا بر چهار رستم و تهن و ذیل نشان زور آنحضرت بنظر آمد و دیگر احوال عجایب و غرایب آنحضرت شایب
لؤل کلام و محبت مشهور بود آن بار تمام آورد

ذکر احوال فرزندان سعادت و اقبال نشان آنحضرت که مرشد زاده ها

آفاق و طاق نبلی رواق روزگار اند تقلم حقیقت رقم مجلای آورد

این دو تقدس و تعالی که از انضال خویش نه صاحب زاده و نه صاحب زاده سی عطا فرموده بودند نخستین
از صاحب زاده ها که جناب ملک قباب الملک رقاب نام عظمی الا عظمی رب افزای و ساد و سلطنت میر فرزند
علیخان ناصر الدوله بهادر و دینی مصم الدوله میر بشیر الدین علیخان بهادر سیوی مبارز الدوله میر گوهر علیخان
بهادر چارمی رئیس علیخان بهادر و میر بادشاه نجفی منور الدوله میر منور علیخان بهادر و میر ذوالفقار الدوله
میر ذوالفقار علیخان بهادر و نجفی میر محمود علیخان بهادر و شاهی قمر الدوله میر ذوالفقار علیخان بهادر و شاهی
منظور الدوله میر فتح علیخان بهادر صاحبزادگان اولی جمال النساء بیگم صاحب زاده و دینی غفور النساء
بیگم صاحب زاده و دینی نامر النساء بیگم صاحب زاده و نجفی افروز بیگم صاحب زاده و نجفی سلطان النساء بیگم صاحب زاده
نور افروز بیگم صاحب زاده و نجفی شمس النساء بیگم صاحب زاده و نجفی نور جهان بیگم صاحب زاده و کور و ناث صاحب زاده
بلند اقبال نواب مستطاب نواب عزالدوله بهادر و مصم الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر و جمال النساء بیگم
صاحب زاده و جمال النساء بیگم صاحب زاده و نجفی قنصلت النساء بیگم صاحب زاده و غفور النساء بیگم صاحب زاده
و نامر النساء بیگم صاحب زاده و میر تقی علیخان بهادر و شاه از بطن تقدس جهان پرور بیگم صاحب زاده و دینی
و نجفی افروز بیگم صاحب زاده و میر محمود علیخان بهادر و شکم غمت النساء بیگم صاحب زاده و دینی و باقی از اقامات
جدا گانه اند و واضح باد که تختدانی نامر النساء بیگم و سلطان النساء بیگم و نور افروز بیگم و شمس النساء بیگم صاحب

پوشش و حواس مختل شده و تحریف افتاد که از دیدن ماده فیل را فیل مذکور که مست است چه بنگار نماید و چه رنگ
 در پیش آورد و آنحضرت خود سوار ماده فیل نزد کیش را و ده میفرمایند الله تقدس تعالی خیر و مختل خود فرماید
 و تمام خانزادان مشوش شده و در فکر درآمدند ناچار راجع میان باز جرات کرده جان بدست در افتاد
 راه عرض نمود که سر و خورش و زمین سستی و بیوشی است بهرگاه ماده فیل را خواهد دید خود را بحال نخواهد داشت
 آینده هر چه حکم پنج ارشاد شده تا اینکه ماده فیل مذکوره را نزدیک سرش برده آواز بلند خود فرمودند که
 سر و خورش زنها حرکات ناشایسته نکنی خبر در سحر شنیدن آواز حضور پر نور مالک خود را فیل مذکور بر سر
 آورده از غلظت خویش حرکات فتنه بآفتاب و بیا آفرده خاموش گشت محکم شد که فیلیان او را تیار نمایند فیلیان
 از زان و ترسان چون نزدیک رفتند و هر یک از آنها اشاره و حکم نمودند که بنشینید یا برخیزد و هر یک جای آورد و
 محکم گشت پس فیلیان اسباب او را درست کرده تیار نمودند ارشاد شد که پیش بیایند و خود بدولت
 و اقبال سوار شده داخل دولتخانه گردیدند و دیگر حرکات سستی نمود فیلیانان در راجع میان رو بروی
 اعظام الملک بباد عرض سگی حضور بقسبیه ظاهر کردند که بن محض اقبال خداوند نعمت با بود که سر و خورش
 در ایام سستی با اینصورت محکم گردید و گردن ساه کامل پوشش آمدنش باقی بود اگر اینطور کسی دیگر از نمایان
 نزدیک میرفت بفرودان جان امر دیگر بطور سستی آمد تمامی اهل سواری مبارک گفتند که ذات آنحضرت از تقوی و
 خدا متعالی مؤیدین الله است جل جلاله و هم نوال و عظم شانه این را قدرت نمائی گویند و بادشاهان بین حور
 منظور نظر الطاف خداوند حقیقی میباشد تا کار و بار جهان از ایشان برنی آید و مندا روزی اندرون محل
 مبارک یک ضرب طلب فرمودند کار و نان قریب پنجاه آسای کتان کتان فلفل و فلفل یک پای توپ
 مذکور در میان بدو آب که بر زبان بندی مصری گویند در افتاد هر چند کار و نان لیسان بسته میکشیدند
 بر گزیر چون تمامه آخر الامر در حضور پر نور عرض نمودند خود بدولت و اقبال در آنجا تشریف آورده چنان از
 پای مبارک بر تخت او تکیانی دادند که از آنجا بیرون آمده توپ مذکور و در ترپای خویش زد وید

صاحبان اگر نیز بهادری شرف و سعادت آوای رسم تعزیت و تهنیت در آمد پس از آن بعد از خدمت وکیل مذکور
 بارعام شده کمین و مین علی و ادنی هم از ویدار جهان افروز خداوند نعت شرف و مباحی گشته نذر با
 گذرانیده بدعای اندیاد عمر و دولت بدین مناسبت شوق گردیدند به بکام تو با و اسپر بلند به چشم بدانت
 مباد اگر نذر نشتی تو بر کاخ فرخنده باد به سران جهان جلا چون بنده باد و روز دیگر مجلس عمارت
 بانگ شای و طوطا و کماهی از دست پیچیده شاه آراسته و پیرایه لبشسته معمولی که میرالملک بهادر و راجه
 چند لعل مهاراجه بهادر در خمی عمارت زر و شرف اندوز بودند و نطق بخش خلوت مبارک شدند
 هجوم خلق بچه در دست و بازار و چه در بار حدی و نهایی نبوده که اگر یک صحرا برافتنه تا زمین نرسد
 ضرب المثل است که بنظر در آید الغرض نعت خانه خلوت مبارک جلوس اعیان واقع گشته قول میرالملک بهادر
 و مهاراجه بهادر و امین محاسب وکیل مذکور باریاب شده و در مقام دستنویس کلیات سوال و جواب بعمل آمده
 وکیل مذکور را خدمت انظار محال گشت بعد از آن بر سر شاهی خلوت مبارک نیز شامیان طلافی جلوس
 برآمده نذر تعلقات اران و المحدثات و تمامی اقربای سرکار بدرجه پذیرائی درآمده و از آنجا بعد فراغت در محل مبارک
 توجیه نموده اول رسم تعزیت بجناب حضرت جهان پرور بیکم جمعه و حضرت فضیلت النساء بیکم جمعه
 بی بی صاحب بجا آورده نذر جلوس نمود گذرانیدند و اقامت و دوختن فرمودند و هر روز به بار جهاندار برآمده
 منوجه دریافت کارخانجات سرکار شدند و متواتر در با خاص اعلام کرده ارکان دولت را بنوازشات شامانه
 سرفراز نموده به استمالت پناه و رعایا و برای پرور ختم خوشحال گردانیدند و علما و فضلا و اهل شریعت را با انعام
 اگر کم خرد و اندک و متبج ساخته از خود راضی و شاکر فرمودند و فرامین استمالت به تعلقات اران و قلع داران
 و صوبداران و اهل خدمات جایجا فرستاده خاطر جمعی اینها نموده بسرفرازیهای انواع و اقسام و عنایات
 خلایق فاخره و جواهر و غیره الامال کرده خوشنود ساختند و در آن ایام قطعه غلبه بدرجه کمال رسیده بود که
 باساک باران در میاد خلق الله پدید آمده آن مظهر خلایق از وی از اطراف ممالک محروسه غلبه ای فراوان

بعد نواب مغفرت منزل معبد فرخنده محمد نواب ناصر الدوله ببادر خلد الله ملک شده و باقی غفور الشا
بیکم معبد و نور جهان بیکم صاحب بنوز ناگنندار استند

ذکر جلوس و فرمانفرمای سلطنت آرای زینبده چارباش یاست
نوازنده یسیم شاهنشاهی خلافت خلاصه خاندان مصطفوی نقاوه
و دومان مرتضوی عنی بنده کالغالی متعالی حضور پر نور نواب ناصر الدوله
منظر الممالک نظام الملک آصفجاه الرابع میر فرخنده علیخان ببادر خلد الله ملک و سلطنت

وقت ولت نواب مغفرت منزل سکند جاهد ببادر خلد الله و بادت شاه مانا خاندان و در حویلی قدیم رونق
افزایند و بجز و وقوع این امر ناگزیر حسن علیخان طالب الدوله ببادر کو تو ال بلده حسب الایام و راجه چند و لعل
ببادر مختار کار سرکار عالی منادی این بنام نامی نواب ممدوح در چهار سمت بلده گوش گذار هر مغفرت و کبیر
و بر نواز پیروند و بعد انفراف فاسخه سوم نواب مغفرت منزل جلایا کین دولت برای ادای مرهم تعزیت
حاضر دولت شده بعضی آداب و محراب پرده تختند و در آنوقت خود بدولت و اقبال میر الملک ببادر و راجه
چند لعل ببادر شمس الامام ببادر ریاد فرمودند ببادر آن معترزین از باریابی خداوند لغت مفارق
تفاخر راجه بجموات رسانیده اول ادای تعزیت عرض نمودند و بعد میر الملک ببادر و راجه چند و لعل
ببادر شمس الامام ببادر نذامی تنیت جلوس منیت مانوس و فرمانفرمای گذاریند بعد اینها تمامی
خانزادان و مجموع اهل خدمات بشرف نذر شرف گشتند و کپتان مارین صاحب رزیدنت و کیل

از بخاره باطلیبه در خیمه رحمت کرده آنقدر از آن نمود که خلقت خدا از اذیت خطایغریغالی گذر او قضا
 می نمود و بدعای از ویاد عمر و دولت مشغول گشته تا دو سال متواتر همین منوال گذشت که اکثر سواری
 مبارک متوجه دولتخانه قدیم میشد و چند روز اقامت داشتند باز دولتخانه عالی میگردد و گاه گاهی متوجه
 شکار شده بجانب سرور و در نظام گمرکت پنیامیچیه و نظام آباء و است برین میچیه و باغ حضرت قدس
 عمده بگیم صاحب جبهه بزرگ آنحضرت و قلعو محمد گمیر و طیر میفرمودند و نیز در باغ نظامات حضرت باغ
 نلکم بی چنینت گمرکت لالا کوثره در آیام عرس کوه شریف و در زیر باغ متصل آصف نکر الخضر از جانبی
 بجانب دیگر و از سمتی سمت دیگر و شکار تا دو روز چهار روز و اگر دو روز تراوده میشد تا اینجا بود سیرگاه
 سرکار شریف برده تا پانزده روز متوجه سیر و طیر و شکار گشته داخل مبداء گردیدند اما امورات کلیات
 و دریافت کو اخذ دفتر با و سوال و جواب سلطنت همه بر طبق معمول ستمه بر برای متین مهاراجه بهادر الضم
 می یافت و برای همین مقدمات بهادر معترف می نمودند که در سواریهای نزدیک همراه رکاب سعادت
 حاضر نموده متوجه محض و انتظام امورات دولت که الابدیت معربجه بهراج بهادر باشند و در آیام
 بستن مهاراجه بهادر خود مجوز تکلیف رونق افزای باره در می خویش که موسوم بر باغ است شده
 تا چهار روز و شش روز هم مشغول سیر بهار لالا و نازمان که قدرت خدا بظلمی آید گردانیده بهر خراجات
 حیانت خاص از جواب علی موجوده های معمولی خاصه و طعام خاصه و پانزدان و عطر دان و دیگر لوازمات
 شاهانه و نیز ضیافت های محلات حضور پر نور و محل حضرت غفر انکاب و محل حضرت مغفرت منزل که خود
 بدولت و اقبال در ملاحظه تماشای سیر و شکار محلات والد ماجد و جد اعلا می خود را هرگز هرگز گایه
 فراموش کرده بدون ملاحظه ایشان سیر و طیر و تماشای غیرانید از جواهرات و جوهره و طعام شاد
 روز و عطر دان و پانزدان و وقت و اخراجات الغام و اکرام شاد گردیده های سرکار و غیره و طعام و لایقانه
 رتقام و قوالان و صبح ارباب نشاط و غیره بذمه خود گرفته هر سال بجای می آرند و خرج لک و کما بعمل آورده

سند
 تاریخ محمد از اصفیه
 قلم محمد از اصفیه
 در شهر کاشان
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۲۸۵
 در سنه ۱۲۸۵
 در سنه ۱۲۸۵
 در سنه ۱۲۸۵
 در سنه ۱۲۸۵

سلامت باشد هیچ پرواه نیست تا بر پیر و زحاف در بارانند حضور پر نور بسیار آفرین و تحسین فرموده
 بخانه شش خلعت نمودند ساختن چهارم هنگام مرشد زاده مبارک ولد بهادر است که کیفیت آن اینک
 چند روز پیش تر بهادر معز جمعیّت رویه و غیره را هم آورده برای تنخواه خویش که چند ماه واریها بسبب از
 اسباب ریاست و کارخانجات سلطنت از دیوانی بهادر معز سیصد و فساد گردیده خوشند که کار چندان
 سرکار را متنبه سازند و چیزی بطور هم آمده هرگاه حقیقت حال ایشان بدیافت آمد بصلاح کار پردازان
 سرکار جمعیّت اگر نری ملازم سرکار و دولتدار اطراف مکان بهادر معز را گرفته حکم حضور پر نور رسانید
 با اینکه که افضل مرضی مبارک خداوند است فخر و صلاح حال و مال کا جناب همین است که بر طبق معروف
 بهاداران دولت و وزانایان ریاست و سلطنت کرد و در اولانشای مصلحت و شورت قرار یافته است
 چند روز برای تسکین خاطر برای ایشان که اجماع صورت است و قلم محمد نگر گوکنده بسیر و طیر مشغول باشند
 بعد از آن موافق تجویز صلاح کاران دولت غنقریب تصفیة طین بل آورده و دخل مکان نموده خواهد
 مرشد زاده موصوف نیز حسب الحکم خود بدولت و اقبال مال بجا خویش و مرآت عقل و در بین باین بین
 بعینه معائن کرده طبعاً و کرماً منی شده اراده روانگی قلمه مذکور فرمود و بر سواری مرشد زاده مطهر
 مبارک ولد بهادر از دروازه کولانعالیجا مرحوم که سکن و مقام بهادر موصوف بود و از دروازه قلمه محمد نگر
 هر دو جانب رسته چوک و دروازه ایل خلعت خدا برای تماشا هجوم کرده بالای کوته و مقف و عمارات
 و جنگل و دود کا کین بلکه بالای درختان که در رسته و بازار اند جمع شده میدند کثرت خلق الله ازین مرد
 طفل و جوانان تا پیر صد سال و بچه شیر خواره برای دیدن سواری مرشد زاده حاضر گشتند تا اینکه مرشد زاده
 موصوف سواری مبارک قرار و صاحبزاده و کارخانجات و ملازمان رکاب و معلقه از آن و الهی و الهی
 به بدر و شوکت تمام قدم بجه فرمودند چون منحل چوک سواری رسید که امت شاه فقیر مزدوب استاده
 ملاحظه نمودند هر چند مبارک ولد بهادر اشاره طلب فرمود که نزدیکتر بایند شاه صاحب موصوف

ساخته سیوم گشته شدن محمد مصعب میان خلعت و دومی سلطان میان الخاطب بعثت شکر جنگ بهادر علاء
و اتصالات لکوکمار و پیر سرکار و سردار دومی اعتبار فوج فیروزی سرکار و ولایت ارد و بروی دروازه خلوت
مبارک کرد و آنجا مور را از مار ریخته بنیر سر برو و عید العطر و عین بهنگام در بار اربع بر خاست حضور پر نور
امیراد بوقوع آمد گویند و شخص مرد دومی از پیا میان نوکر بهادر مذکور در خلعت ایشان برای طلب تنخواه خود
خیره گی نمودند و کلمات مناسب از طرفین میان آمد هر دو شخص تنخواه خود را گذاریدند بر خاستند هر چند تمایز
بهمان مفایده کرده و خبر آن شد که گرفتار تنخواه در دیوان عام حضور پر نور قرار یافت بعد چند روز آن مرد
شخص در سال بند و خلیخان بهادر علی یا و جنگ نوکر شده منتظر وقت خود بودند آن روز وقتاً بهر دو
شخص نزدیک محمد مصعب میان آمده سلام کردند و طلب جن خود نمودند مردمان بملای چون از ممالا ایشان
واقف بودند مصالح طیفین شده اگر میدانیدند و فحاش میبوندند میتوانده شد و دفع قضیه بود اینها تماشائی گشته
سکوت اختیار نمودند و نوبت بان حدسید که هر دو شخص با بهادر مذکور دست و گریبان شدند و در افتادند
و هر یک مقتول گشته و تعجب اینکه مرد هزارا مردم بالای دیوڑی مبارک خداوند نعت با وجود همراه داشتن
فیقان جان نثار باین بیچاره گی قبیل سر و همگیس از رفیقان او زخمی نشود جای حیرت و تعجب
است شاید همه رفیقان در پرده شریک حال یکدیگر بوده باشند انوس هزار انوس آن روز آقا قربان
بیگ ولایتی رفیق خاص قدیم حضور پر نور کارستانه کرد یعنی چون این بهنگام گشته و خون محمد مصعب میان
و عقب صحن دیوان عام ریخته گشته یعنی مردمان این اخذ غوغا نمودند که دروازه مبارک خلوت خاص که با نگاه
عام شده بودند نمایند تا اصدی از ابل فتنه و فساد اندرون نداید آغای مذکور قربان قلی بیگ با پسر خود
حسن قلی بیگ پسر زاده خود حیدر قلی بیگ بالای عتباتک تبه دروازه مبارک استاده که بهر غرق یراق
بوده و زجر مانت نمود و گفت در دولت شاهان را از بهنگام برابر آسمان بند نیکنند تا این غوغای دو
کس بخون خویش گرفتاری نبندند هرگز نخواهند تا استادان ما اگر لک کس بیاید و ساید و سایه انداخت

باضافه خطاب راجه و باضافه منصبش سزای پنج هزار سوار و جاگیر محال بسیار و جواهر علی کامیاب
 و راجه بالا پرشاد و بهادر خطاب راجه و سراج و باضافه منصب پنج هزار سوار و جاگیر عمده و علم و تقاره
 و نوبت سربلند و راجه ناکم بخش بهادر خطاب راجه بهادر و منصب چهار هزار سوار و علم و تقاره
 و جواهر و جاگیر و غیره بهر مند و میر عباس علی خان بهادر و من میکی حصو و باضافه منصب پنج هزار سوار
 سوار و جواهر گران بها قیمت و نوبت و علم و تقاره و خطاب عتصام الدوله عتصام الملک بهادر و متاخر جنگ
 و رساله سواران و پالکی چهار هزار و جاگیر سیر محال سربلند و راجه گویند بخش بهادر و صوبه دار لمده و نخست
 بنیاد و رنگ آباد و ولیم پور باضافه منصب پنج هزار سوار و علم و تقاره و نوبت و جاگیر عمده و جواهر
 منتقم و راجه ناکم بخش بهادر و راجه کور بخش بهادر و خلفان بهادر و باضافه منصب چهار هزار سوار
 و رساله سوار و خطاب راجگی و علم و تقاره و جاگیر و جواهر سیاهی و میر اسماعیل خان بهادر و بجالی خدمت
 و راجه الانشای موروئی و باضافه منصب پنج هزار سوار و نوبت و علم و تقاره و جاگیر سیر محال قدیم
 و جدید و مقلعه داری قلعه مبارک دولت آباد و خطاب رشید الملک سعادت اندوز و سام الملک خطاب
 حسام الامیر خان خانان هفت هزار سوار و جواهر و جاگیر و نوبت و علم و تقاره و سرفراز خلق بهادر
 مذکور خطاب نضر الملک و باضافه منصب پنج هزار سوار و نوبت و علم و تقاره و جواهر و الطاف
 و راجه بالکش بهادر و باضافه منصب چهار هزار سوار و بجالی خدمت کرد و گری لمده حمید رآباد و
 نوبت و علم و تقاره و جاگیر و جواهر سب و دل بذل خداوند نعمت راجه لهما پرشاد و بهادر و راجه کالک پرشاد
 بهادر و خلفان راجه بالکش باضافه منصب چهار هزار سوار و دو هزار سوار و رساله سواران قدیم و
 جدید و پلین جوانان بار و بجالی خدمت موروئی کرد و گری و جاگیر و جواهر و آواز راجه نیشن پرشاد
 بهادر و باضافه منصب چهار هزار سوار و رساله سواران قدیم و جدید و پلین کمیز جوانان بار
 و بجالی خدمت موروئی خزانه عامه و سرکار و تعلقات کهمار و پیر غفران و میر کاظم علیخان بهادر

و سرفرازی قدمت موردی خزان حضرت خاص مستر اندوز و خلقان را بر راو و نهجا حیونت بهباد
 بنا کرد که باضافه منصب چهارم سوار و علم و تقاضا و نوبت و خطاب برین بهباد که نامزدی را و
 و سوار سواران و پیاده و جاگیر سیر حاصل محالات بهوم و غیره و دیگر آن خطاب و ولای سرفراز و
 غلام حمید خان بهباد و منصب چهارم سرفرازی و دوازده سوار و خطاب اقتدار جنگ و جاگیر چهارم و دوازده
 ذات و محالات و محالات بارسی جنگ بهباد و دیگر قطعیات و دیهات متفرقات و تعلقات خاص با سوار و میر
 محمد حسین خان بهباد و خطاب فرخنده یا جنگ و خدمت خانان مانی خاص و منصب چهارم سرفرازی و دوازده
 سوار و جواهر و جاگیر چهارم و دوازده ذات و تعلقات محالات کوئتل وازی و غیره و جاگیر ذات و جواهر و
 خطاب غانی و بهادری سرفراز و دوازده میر محمد حسین خان بهباد و دوازده سوار و سرفراز و فتح الله خان
 بهباد و دوازده گان عمومی میر عالم از اهل و اضافه منصب چهارم سرفرازی و دوازده سوار و سرفراز و فتح الله خان
 بیگ خان بهباد و خلف ضایک خان محوم منصب چهارم سرفرازی و دوازده سوار و بجالی خدمت خانان مانی
 لده و قلمه گوگنده و خطاب نصیب یا جنگ و جاگیر و جواهر ممتاز و میر محمد حسن خان بهادری حسن صاحب
 داماد خان ایوان برادر زاده عمومی میر عالم از اهل و اضافه منصب چهارم سرفرازی و دوازده سوار
 سرفراز و نواب بیگ خان بهباد و منصب چهارم سرفرازی و دوازده سوار و خطاب منظم جنگ و بجالی خدمت
 موردی شکارخانه و جاگیر قدیم و جدید و جواهر مفتخر حاکم جنگ بهباد از اهل و اضافه منصب چهارم سرفرازی
 سرفراز و خطاب عزیزالدوله و بجالی قلعه داری قلعه بیبال بازی و جاگیر ذات و جواهر سربنده و خوشید
 جنگ باضافه منصب چهارم سرفرازی و دوازده سوار و بجالی قلعه داری بجای سرفراز و سرفرازی قلعه دار و غلی
 برادر و خطاب متعالی و دوازده سوار و سرفراز بهباد و اضافه منصب سرفرازی و خطاب متعالی یا جنگ و میر محمد
 خان بهباد و منصب سرفرازی و دوازده سوار و خطاب غنی یا جنگ شتر و منصب داران سرفراز یک سوار و مناسب
 و خطابات غانی و بهادری سرفراز و دوازده سوار و بجالی سرفراز و دوازده سوار و دوازده سوار و دوازده سوار

باضافه منصب پنجبزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جایگزینی محل سی هزار روپی و خطاب مختار الدوله
 و جواهر و غیره و سرفراز و میر محمد سی خان بهاد و خلعت بهاد و منصف چهاربزاری و دو هزار سوار و خطاب
 منزه و جنگ و جواهر و جایگزینی است هزار روپی و ذات و علم و نقاره و ممتاز و مختار الدوله بهاد و خلعت و مختار
 الملک بهاد و عزت و یکی و منصف باضافه منصب چهاربزاری و دو هزار سوار و خطاب جنگی و دو دولتی و جایگزینی
 و جواهر و عادت و منصف حسن علیخان بهاد و کوتوال لبد و حیدر آباد و خلعت طالب الدوله مرحوم و محل جان
 باضافه منصب پنجبزاری سه هزار سوار و خطاب طالب الدوله و خطاب جنگی و فیضاب جنگ و جایگزینی و قدیم
 و حیدر و جواهر و نوبت و علم و نقاره و بجالی خدمت و موروثی و کوتوالی و قلعه داری و ملکیت و جمعیت و سمولی
 خدمت و نگار و سوار و دو صد سوار و نیاید ایران و یکمزار بار پلشن و علی غول و دو صد و چهلان عرب و سندی
 و غیره و خدمت قدیم و دار و جنگی و طویل و مای اسپان عراقی و عربی و هندی و دکنی و سرکار و مشرف و باقر
 علیخان بهاد و خلعت و ویسی طالب الدوله و نگار و مرحوم باضافه منصب چهاربزاری و دو هزار و خطاب
 شاه نواز جنگ و جایگزینی و جواهر و قربان علیخان خلعت و سیوی مرحوم و منصف چهاربزاری
 و دو هزار سوار و دو صد جوانان و سه ولایتی و دار و جنگی و خدمت و نفع و کار و خدمت و اوچینا
 سرکار و خطاب و فیضاب الدوله و اعتبار جنگ و جایگزینی و جواهر و قلعه داری و گلشن آباد و یک و سواران
 بهر و منصف و نقاره و علیخان بهاد و خلعت و پنجی مرحوم و منصف چهاربزاری و دو هزار سوار و
 خطاب طالب الدوله و جایگزینی و جواهر و است و اند و ز و جمال علیخان بهاد و خلعت و چنانی مرحوم و باضافه
 منصب چهاربزاری و دو هزار سوار و خطاب مجاهد جنگ و جایگزینی و جواهر و مشرف و میر محمد سعید خان بهاد و
 خلعت و نیکبیل افند خان بهاد و مرحوم باضافه منصب چهاربزاری و دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت
 و بجالی خدمت و نقلاست لبد و حیدر آباد و خطاب سید الدوله سعید جنگ و جایگزینی و جواهر و عزت
 انور و ز و راجه و الما پرشاد باضافه منصب هزار سوار و خطاب راجگی و جواهر و جایگزینی و بجالی

و مردان کار و چاقوش نیست که هرگاه جمعی را که سپاهی را بخرج نذر و یا نمایان اینها قصه یا تقصیر یا بوقوع آید و بهر
طور فرو نشیند یا چاقوش یعنی نائب جمعی را بعبادت دیگر از میان بر غایت کار و راکر خود بر آورده سر کار و
در دست خویش گرفته و بعضی را بسوی صاحب مناقشه کرده میگوید توقیف توقیف یعنی حالا ترا
مقتضی کردنی است پس مقدم و جمعی را و غیره نیست که بدون اذن صاحب کار و خود بخود بر خیزد و بجای دیگر
روزی بعد نمایان و هرگاه او در کار خود کار دیگر دارد و رخصت و بد آنوقت او بکار خود مشغول شود ازین
بند و بست ظلم اینها سیر حاصل نمیشود و محمد اخوانی را خود قتل می آرند و سرکامیند و بعد بوقت خون
بلاتامل خون را در صحرا برده بدخت بستند و دود و صد بند و دوق بر سر او سریدند که میمیرد و اگر احیاناً از تقدیر
کند او را بوقوع است خون زنده بماند یا فقط از خمی شود و نمیرد و او را بنهایت تعظیم در میان خویش آورده بخوار
میسازند که دیگر دعوی خون از سر نیست بلکه از ایشان مقتول خود از وعده را میکنند و در میگردد طرفه اینکه
بسیار مردم این دیار اکثر دیوانی و قصباتی سلاح بسته همراه اینها نوکر شده اند و شورش و بولگشت تاند
یعنی عرب زاده ازین این ولایت لکن بوقت جنگ همراه اینها پیش قدمی میکنند که اینها خود قایل
منطبقی آنها نیستند هرگز از پیش اینها نمی گریزند و نیز معمول این قوم است که اگر یک صبی جوانان
عرب بقید فال و خطا چهره بانو که بارند پنجاه کس شش بانه روز و نوکری حاضر خواهند بود و پنجاه کس
جای دیگر نوکر شده بروقت داخله خانه گشته بمقابل چهره با داخله رسیده باز بجای خود خواهند بود و اگر
بهرای این جمعی در جای دیگر نوکر باشند بروقت داخله بهر همراه میسرند و آلا و و در و در و پیه با و در
میگیرند و بوقت داخله میسرند بهر که باشد هر چند که در سفر روند بوقت ضرورت بلا عذر خود را
میسراند و مواجب اینها سراسری چهارده و پیه مقرر است و محمد اران و چاقوشان و متصدیان
ماهورای بی تقیاری یا بند و در تنخواه اینها تعلقه از سرکار هم داده اند که گرجا نیکرده و دوازده نفر متفرق
که در زیاده نوزده و میران و جمعی از آن و غیره نوکرانه تنخواه خود نیز در و شور ماه میگیرند اما اگر یک بار

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بیان آمده و چهار جوان طرین گشته شده با بجا در بلده در میان اینها و فتنای شمشیر بیان آمده و
 بسیار آن از دست رویه با قتل رسیدند و فتنای عظیم برپا شدند از آن عسکران و سواران و منقول
 بهما را به بجا و گزیده از خراج رویه با کسانیند چنانچه تاحال رویه با در بلده حیدر آباد و اندرون
 شهر نمی آیند و پیر و نجابت نزد زمین داران نکرانند و بسیار روانه وطن خود کردند و سینه کینند و
 دو صد و پنجاه و پنج حبس و مذبح و باید در تمامی مملکت و کین از هندوستان وارده شده شیوع یافت
 و خلفای سید احمد که بانی بنیانی مذبح بود و با نیر سنگا پیر نجات سنگا نگار کرده قتل رسید و با بجا
 متفرق شده مذبح و باید از ولج داده هزار با خلق الله را از مذبح سنت و جماعت برگردانیدند
 و میر خود نمودند چنانچه مولوی ولایت علی و مولوی سلیم در بلده حیدر آباد آمده مذبح مذکور را
 اشتها تمام داده هزار مردم را در مذبح خود در آورده و مذبح ایشان اینک سوای جناب اقدس
 الکی و دیگر پنج کس را نیتشاند و میگویند که پیغمبر آن که بودند عهد خود با حسب الامر الکی تبلیغ رسالت نموده
 و گزشتند دیگر از ایشان پنج سرکاری نیت و بنای داشت که میخاند است و قابل شفاعت
 رسول الله اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با کل نیستند و میگویند که انبیا و اولیا و غوث و اقطاب
 و علما و فضلا و نبیات و شیاطین و بدعت و پلید بعد از آن همه یکسان اند از ایشان نفع و ضرر نیست
 و میگویند که نذر و نیاز به جز ذات پروردگار دیگری را لازم نیست و بنای کرد و فتنه را بهجت میدانند
 و قابل ولایت هیچ اولیا نیستند و عثمان گو خلائق شرع شریف و امین مجتهدین صریحا میگویند و میرزا
 خود را مقیدین میکنند که بر قول و فعل مجتهدین سنت و جماعت کوشش ندارند و در کتب مذبح حق سارا
 و غیره نوشته اند و ملاحظه مآجر اینک مولوی ولایت علی چندی در بلده حیدر آباد بوده بسیار کسان را میرزا
 خود ساخته از بلوه علمای شهر قرار نمود و مولوی سلیم در جناب مرشد زاده مبارک الدوله بادر باراب
 شده و پنجهان داخل مملکت کرد و ای او و میرزا او دیگری را بارایی مشکل بزرگ گردید و چنان

ملت دهند و دهند بار دیگر ملت دم زدن نمیدهند عادت شکره خوشی جاری ساختند
 و سینه کینه از دود و صد و پنجاه و یک حیس در راه و دقیقه شش شادی راجه نرند و بهاد خلعت
 راجه و راج بهاد و نیر راجایان راجه راجه چند و لعل هماراج بهاد شده تمامی ملازمان سرکار امیران و غیره
 بقدر مراتب از جواهر و جواهره از توره های طعم اندیزدست و یک خوانی تالیا زده یازده خوانی علی العموم
 تا بحدیکه اهل بازار از سر بر قوم بغضیافتها و مردمان بر دوزی از جواهر و جواهره و اوضیافتها مسرور و متعجب شدند
 احدی اندیچ قوم باقی نمانده که بغضیافت نرسیده باشد تحلف جلوس و رونق افزای اوضیافت حضور پر نور
 و محلات و مرشد زاده و سواری نوشته و غیره را پایانی نیست غیر از بیان احوالی مفصل نمیتواند نگاشت که
 لعل کلام است و در همین حال نمایان رویه و جواهران با متصل کاروان بر نیزه فرخت فلک ایمن جوان رویه
 برای خریدن غلام و دوکان غلام فروشان متاده بود و جوانان با نیزه بر سر دوکان او آمده نمایان بر سر دو
 گفتگوی سخت بوجود آمد و هر دو زخمی شدند جوانان دیگر از طرفین رو بمقابل آورده نمایان اینها جنگ
 مسبب روداده غلام حسین کندان جوانان باره کوز قیاس چرخه جوانان که قتل رسیده زخمی شده
 بخانه خود آمده تمامی اینهای سرکار را تحریع مقابل رویه و جواهره نمود تمامی پادشاهای بار حاضرین قیاس
 بست هزار جوان معنویخانه بیرون دروازه چل تا سینه پوره و کاروان بمقابل آنها برآمدند و رویه و جواهره
 نیز قیاس چرخه و جوان محاذی اینها بالای کوهسارهای درگاه شاه شلی قدس سر و غیره بازوئی
 کاروان فرو داده بجای خود قرار گرفتند هنگام عظیم برپا شده بود که خون هزار آدم ریخته شود آخر الامر
 راجه چند و لعل هماراج بهاد و سروران عرب را مثل عبداللہ علیخان و بزرگکوشیچ احمد علی خان عبادی
 بریرا جنگ و غیره را در میان رویه و جواهران بار آورده تصفیه طرفین کنایند و سینه کینه از
 و دود و صد و پنجاه و دو حیس نمایان رویه و جواهران برای دیگر قرض کرد از هر دو قوم جوانان برائے
 طلب قرض خود و نگار بر سر حسین یا و جنگ مرحوم کرده در خانه اش نشست بودند گفتگوئی سخت

قتل‌های غلط و شادی و گریه و غم و شورش و زبانی و خاص و عام بکده حیدر آباد نیست که مجموع و لیکن
و مولوی مذکور نظر روز و موعود و بوند و نمند اکثر مردم اینجا است و مورد کرده اند که غلام رسول خان حاکم قمرنگر
که نوبل نیز در پرتو شریک و میانگشته در تپائی آلات حرب از توپها و سرب و باروت مصروف
بود و اتفاق این شد که در وقت این روز نهان و سر نهان و این ماده و فساد و ظلم از معنی بند و بشار
حسین ساگر افشاگشته بصاحبان انگریز رسید و دستاویزات مری مولوی سلیم و غیره بدست صاحبان
مذکور بگرفت و آه چون نیک دریافت نمودند در تحریک و تفکر افتادند که هر چه اگر پشت روز دیگر همین سوال
میگذاشت آفت ناگهانی عاید حال خلعت جا بجای میگردد که بغیر کشته شدن خلعت بی شمار و بی عمل
حکام و معین خلعت امر دیگر نموده اند امیر استور شهاب بهادر وکیل حاضر در بار جهانگشای مفصل
کیفیت این بعضی حضور پر نور رسانیده حضور را نیز کمال استعجاب ازین مقدمه بخاطر مبارک در آمد
آخر الامر بعد از شاوره تمام چنان تقرر شد که جمعیت سرکار و ولایت از اعرابان و پلانتهای بار و امیران
سرکاشل و ناخاندان و غیره و جمیع ارباب و عسکر و جنگ و بیرون جنگ و محمد نصیب خان و غیره جمیع ارباب
مصدق و دیگر سرداران قایم خانی و سنت جماعت و غیره بالای کوه عالیجا که سکن و مقام شد زاده
مستور بوده رفته از هر چهار طرف در گرفته قریب بود که پای ششیر بمیان در آید اما مشد زاده مذکور
حال کار خویش را و نیز آن عقل خروج برای خود بخجده بر طبق حکم حضور پر نور برای رفتن تعلقه گولکنده
راضی شده و در جنگ و غیره سرداران عسکر را نیز و خود طلبیده هملت و در و در خواسته روز بیوم
نیز در جمیع اول سواران و در و در و پنجاه و پنج سوار سواران و در تعلقه مذکور شدند
بعد ازین و میان رانده مولوی سلیم و دیگران در زندان سلسل بغیه نمودند و از مالک محروسه در هر جا که
و میان بودند خبردار گرفته آورده در قید انداختند و نامت میداد صاحبان انگریز را تلاش و میان
بوده احدی را نگذاشتند از اینجا که از و اندک و تقالی منسوب حق را تا ابد الا با و قایم خواهد داشت

زمن نشین خاطر نمود که میل مزاج بجانب مذہب و با پیش قدمش و ترسیت که تمامی غلامان بر زبان دارند
 یعنی مولوی سلیم شد زاده و فرزند اسم خاطر ساخت که اگر جناب مذہب و با بی را اختیار فرمایند بهر حدیقت
 این مذہب دوک آدم مذہب شیر مودمان پادشاهی اگر نری از پیشاور و لاہور و دہلی و غیره ناحیه
 و از ان گمان بالاکا کشتیا پشن و غیره آئند رستی و صورت جناب امیر المومنین دانست و در کاب سعادت
 حاضر خواهند بود پس سببست که زاده فرزند دلبست ملک و سلطنت آنجا بوجه حسن خواهد شد
 و بهر خرج دمی نوری جان نثاری خواهند کرد و فی سبیل اللہ شمشید خواهند گشت و دقیقہ از دقایق
 فدویت فرو نخواهند گذاشت پس بسیار محظوظ خاطر مبارک باشد که درین مقدمات دینی چه قدر مقدمات
 دنیوی در پرده بند دلبست می یابند جناب نایبهای بادشاهان سلف ملاحظه کرده اند که چون بند دلبست
 سلطنت را دیده اند که هیچ وجه صورت پذیر گشت بادشاهان اولی العزم مذہب نوع اختراع نموده مردمان
 جان نثار سمرسایه کافه نمایان ظهور آورند و بعد از رسیدن آخر الامر از چنین گفتگو مزاج شد زاده و سمرسایه
 را برگردانیده معتقد به خبیث گروانید که شب و روز خیال می شد زاده خیال دیگر تر گشت و کل بقول مولو
 سلیم اجرامی یافت و او خود در مجتهد کوثر عالمیاجا هر روز مذہب ناز و شکر و عطا بلخ و ریشات مذہب ابی بیان نمود
 و چشمن اللہ را تحریک می و عید می ساخت و سلاک مذہب را بخوبی تمام میفهمان و بجای مخطوطها از شاده نایبان
 خود را آگاه نمود که بر غلامان تاریخ و روز و هر چاک بوده باشند هم مذہبان خود را جمع کرده غلو کرده
 خلقت آنجا را و اطاعت و مذہب خویش در آن مذہب چندی که کاشمشیر بوقوع آید و زکند و در اینجا هم چون
 تاریخ و روز مقرر می را مقرر کرده بود که آن روز مردم بیرونی از هر چاک بوده باشند اندرون بلده
 در آمد کار خود نمایند و حکم خویش جاری سازند اگر کاشمشیر در آید تصور نکند چنانچه نایبان مولو
 سلیم از مردمان لاہور و پیشاور و از سپر میخان و از سوزان و دیگر نیز که در مذہب ایشان بودند مقرر داد
 طلبید که بطلان تاریخ و روز با هم شریک حال کنید که بود و کسیکه مقرر یافته است بر آن عمل کنند و برین

[illegible]

هر کس که خرد و دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد داشت همین منظور قهر الهی خواهد داشت و
 الحق تعالی را که اهل علی علیه السلام فرموده اند مندراجین او تعالی شایسته بندگان عالی را از بندگان خود ستایا
 کرده بهر باری و سروری و مضافی و کامرانی سرافراز و ممتاز فرموده است هر کس که خروج با ای
 بر گزیده او خواهد کرد بهر انجام کار نخواهد رسید القصه بعضی مردمان میگویند که مرشد زاده موصوف دختر
 مایه آماده تیز روی و دور ترسانی ساختنیار داشت بودند که بوقت ضرورت بجای آمدند و هر باب
 السلام عند الله و هو العليم الخبير انما جاک الخبر یحتمل الصدق و الذکر فرموده اند لهذا حقیقت
 امر را بخدای علیم و کریم پرده آنچه بگوشش رسید بقریر و در آورد و کیفیت حال غلام رسول خان پسر
 الف خان مرحوم که یکبار در یک صدم ضرب نوپ نو با وجود بودن توپهای سابق تیار کنانیده و هزار بار
 در خرج باروت صرف نموده و سرب یک اک رویا ز چنیا پتن مدرس طلعبیده اینکه چون حال بیستول
 باوراک صاحبان انگریز بدیافت در آمد چندی مهلت داده بعد بنده دست مبارک دول بهادر
 و فتاح جمیت پادشاهان اروپا و غیره بر سر کر نول فرستاده سوال نمودند که قلعه را برای ملاحظه صاحبان
 انگریز که تازه وارد اند غالی کرده و بهر غلام رسول خان بخود دیافته قلعه را غالی کرده و در زهره میطی
 با جمیت عربان و اروپا اقرب بهشت صد نفر فرود آمد و یکا جمیت انگریزی بر سر آنها آمده گویا
 از توپها سردا ندی پس قیامین رویا باو عربان جمیت انگریزی جنگ صعب بوقوع آمده هر دو جانب
 مردم بسیار کشته شدند آخر غلام رسول خان را در میان سوار کنانیده بیچنیا پتن بردند و را نشان راه
 چپا خان مذکور بجهت اینکه در میان مذہب صاحبان انگریز خواسته بودند که در آید شاید این وسیله باز
 ملا بر سر حکومت نشان بر سر حیت آمد و با خوش شریه و شش نام باو اذن گرفت بمحور و اذن و ششام علیه
 مذکور که از طرف زن خود که خان مذکور بنحرف خویش از راه زبردتی آورده بود و باغ بدل پشت محمد علی
 حواله اش نمود که کارش را تمام رسید جان خود را بی نیل مقصود داده و ناشاد و نامراد از جهان رفت

و جواهر و جاگیر قدیم و جدید بهره مند و عالی الله خان بهادر خطاب میرالدوله منصب پنجزاری سبزه
سوار و علم و نقاره و نوبت و جاگیر و جواهر شرف و محمد سید الدین خان بهادر جبارت جنگ خطاب حسام الدوله
و منصب چهارزاری و دوزار سوار و جاگیر و جواهر سپاهی و خلفان بهادر مذکور یکی خطاب عظمت جنگ
و دیگر خطاب عزت جنگ و منصب سه هزار و مفتخر و صف افکن جنگ بهادر و خلف سلطان میان خطاب
سلطان نواز الدوله و منصب چهارزاری سبزه سوار و علم و نقاره و نوبت و جواهر و بجالی جاگیر ات و
تعلقات قدیم و جدید شتر و سیف جنگ بهادر خطاب میرالدوله و منصب چهارزاری سبزه سوار
و علم و نقاره و نوبت و نشان و جواهر و جاگیر قدیم و جدید شتر و سوار علی خان بهادر خطاب
علی باور جنگ و منصب هزار و سوار و علم و نقاره و جاگیر قدیم مثلاً و جواهر معزز در و نق و علی خان
بهادر خطاب شایب الدوله و منصب چهار هزار و سوار و جاگیر و جواهر و یوسف مرزا خطاب
ظفر الدوله و سال شیرین و جاگیر ذات و جواهر و برادران بهادر مذکور یکی خطاب عشق جنگ دیگری
خطاب ظفر کاب جنگ و سیومی ثابت جنگ و منصب سه هزار و سوار سواران نام آوردن حساب
خطاب مرزا شمس الدین خان بهادر و منصب هزار و سوار و شرف باریابی دربار معزز و راجه
او جاگیر و خطاب بهادر و منصب هفت هزار و پنج سوار و علم و نقاره و نوبت و بجالی خدمات و تعلقات
قدیم و جدید و جاگیر ات موردی و جواهر گران بهاسادت اندوز و راجه رام پرشاد خطاب لاله بهادر
و منصب چهار هزار و سوار و جاگیر و جواهر ممتاز و راجه موتی پرشاد خطاب کیرت بهادر و منصب
سه هزار و سوار و جاگیر و جواهر و راجه انجمنی پرشاد و خطاب پرتاب بهادر و منصب سه هزار و سوار
و جاگیر و جواهر و راجه بود پرشاد و خطاب راجه لرن بهادر و منصب چهار هزار و سوار و علم و نقاره و خدمات
و جاگیر ات و جواهر شرف و راجه جی رام را و خطاب رایران بهادر و بانا و منصب پنج هزار و سوار
و علم و نقاره و نوبت قدیم و بجالی خدمات و فائز و مویجات و تعلقات و جاگیر ات و جواهر ممتاز و راس

عبارت از آوردن جواهر و جواهره ای عمده با کلفت و جلوس نوبت و نشان و غیره است در دولتخانه بیکم
 صاحب مد و موصوفه و دخل گردید تا مدت مدید در هر بهشتی و جشنها و خرمی بار و زو شب جاری بود که
 چشم تماشا نیان را بر سر تفریح و تزیینت داده و درین بهشتها اکثر اشراف و امیران و منصب داران
 سرکار خطابها و منصبها و جواهرات و تملقات و خدمات و دیگر مرفه از بیای نوبت و کثرت مال و پالکی
 جواهر و اسراف و متنازه و شرف گشتند چنانچه از فرزندان امیر کبیر محمد فیض الدین خان بهادر خطاب
 عمده الملک و منصبش هزاری چهار هزار سوار و علم و نقاره و نشان و نوبت و جاکیر و جواهر و غیره سرباز
 و محمد سلطان الدین خان بهادر خطاب بشیر الملک و منصبش هزاری چهار هزار سوار و علم و نقاره
 و نشان و نوبت و جاکیر و جواهر سرباز و محمد بدر الدین خان بهادر خطاب عظیم الملک و منصبش هزاری
 سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و نشان و جواهر و جاکیر و غیره ممتاز و محمد رشید الدین خان
 بهادر خطاب اقتدار الملک و منصبش هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و نشان و جاکیر و جواهر و غیره
 نامور و سراج الدوله بهادر باضافه منصب و خطاب سراج الملک و جواهر و بحالی جاکیرات و غیره شرف اندوز
 که گذشت و خضر خان بهادر خطاب درست خان بهادر و باضافه منصب پخته زاری و دو هزار سوار و علم و
 نقاره و نوبت و بحالی جاکیرات و جواهر و غیره و محمد عظیم خان بهادر خطاب شاه نواز الدوله و منصب
 چهار هزار سوار و علم و نقاره و بحالی جاکیر و جواهر و احمد خان بهادر خطاب مستعد جنگ و منصب
 سه هزار سوار و علم و نقاره و بحالی جاکیر و جواهر سلیمان خان بهادر خطاب بی بهادر جنگ و منصب
 سه هزار سوار و علم و نقاره و جواهر و جاکیر و محمد خان بهادر خطاب مختار جنگ و منصب هزار
 هزار سوار و علم و نقاره و جاکیر و بهشت خان بهادر خطاب استقامت جنگ و منصب سه هزار
 سوار و علم و نقاره و جاکیر و سرفراز و سربلند و سعادت اندوز و محمد برهان بلیخان بهادر که کتالا
 خطاب بخت آب جنگ باضافه منصب چهار هزار سوار و علم و نقاره و

مشید جنگ و به منصب سبزاری هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر شرف و بزرگواران نسبتی سالار الملک بهادر
محمد یوسف علیخان بهادر بختاب و لای جنگ بهادر محمد عبدالعزیز خان بهادر بختاب انتظام جنگ و
بمنصب سبزاری هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر ارج پذیر و محمد آفر حسین ولد حکیم محمد اکبر حسین خان
بختاب نعیم الدین خان بهادر و جاگیر ذات و بجالی خدمت علاقه منصب داران سرکار نامور و منصب
و سبزاری پانصد سوار ممتاز و امیر نواز خان بهادر خلف دولت خان بختاب امیر نواز الملک و به منصب
چهار سبزاری و دو هزار سوار و بجالی تعلقی لکوی کهای سرکار و قلعه لاری قلعه شیر و قلعه کرب و قلعه مار و
و جاگیر ذات و صفات و سمیت سواران و عربان و بار و غیره و جواهر ارج پذیر و خوش پیش جنگ بهادر
بختاب اعتضاد الدوله و منصب چهار سبزاری و دو هزار سوار و جاگیر ذات و خدمت دار و غلج هر کاره
سرکار و جواهر سبزه اندوز و وحید الدوله بهادر سبزاری باریالی خاص و عنایت جاگیر و انعام دست
مبارک و منصب چهار سبزاری و بجالی جاگیر قدیم و جواهر سبزه زر و کرم جنگ بهادر ولد بهادر سبزه بختاب جنگی
و منصب سبزاری هزار سوار و جاگیر و جواهر سبزه و میر جعفر علیخان بهادر بختاب اسد نواز جنگ و منصب
سبزاری هزار سوار و بجالی جاگیر قدیم و جواهر شرف و محمد امام الدین خان بهادر بختاب بهادر و منصب
مناسب و بجالی جاگیر قدیم ذات و جواهر شرف و محمد قمر الدین خان بهادر بختاب قلب یا جنگ و منصب
سبزاری و رساله سواران نام آور و در باریالی حضور پر نور سیران سید احمد خان کی بختاب میر امام علیخان
دویمی میر بهایت علیخان بهادر و سیومی میر سردار علیخان بهادر و منصب مناسب و خدمات و تعلقات
و بیات و باغات و غیره و رساله ای جوانان بار و جاگیر ذات و باهوار بهادر و جواهر سبزه و دیگر خانزادان
و منصب داران و امیران و رساله داران و دفتر داران و اهل خدمات و تعلقات داران و از مقربان خدمت محمد
برهان الدین خان بختاب و عنایات و دیگر فایز و شاکر و همیشه سرکار همه از خطابات و جاگیرات و انعامات
و سرفرازهای انواع و اقسام سرفراز که اگر مفصل تجریر آن کتاب علمیده ازین مجموع تعلیم آورده شود

و نیز تعمیر بار و نزار که گویا از سر نو آرایش و سپرایش تمام در آورده چنانچه ذکرش در آخر احوال سلاطین قلیشای
تجیر آمده است و چاه و بومارات دیگر و باغات علییه و از و قناتس و قنالی عیشانه آن مهر سپهر سلطنت
و کامرانی و آن نیز اعظم برج فلک جهان بانی را از فضل و عنایت خویش و فرزندان بزرگوار و عطا فرموده
آن دو گوهر دریای حشمت و شوکت و آن دو جوهر شهر شرب شجاعت و کان سخاوت و آن دو شیر میدان
جلالت و ایالت کی آفتاب و عالم تاب فلک سعادت و اقبال که عالم عالم از قدرت نور عالم فردش
هزاران نور نور علی نور نور است یعنی جناب میر تقی علیخان بهادر افضل الدوله بهادر آدام الله
اقبال و عمره و ویسی اقبال جهان تاب پیر اهدت و اجمال میر اعظم برج دولت فلک عرش تشال که جهان
جهان از ضیاء فروغ بخشش مانند تاب و اقبال جلوه گر آید جناب میر جهانگیر علیخان بهادر
روشن الدوله الله عمره و قدره و منزله او تعالی شانه بفرط الطاف خویش هر دو نیرین را در حفظ
و حمایت خود زیر سایه عاطفت و الدین بمهر طبع خفیه حشمت سلیمانی رساند همیشه
و عاگرده ام از سر عمر من به فلک گوید آیین ای ذوالنن

باب سوم

در ذکر احوال و وزیران و سرداران و منصب داران و بار جهانداران و امینان و اقبال و نیز در احوال
فقرا و علما و فضلا و حکما و شمر اعدا و شمار ایشان و بختان بیستی و مالی و خوشنویسان و حفاظ کامل القرات
شیرین مقال و سرداران قوم افغانان حنت و جماعت و افغانان قوم قایم خانی و مهروزی و دیگر
اندازان صناعت شمار و برق اندازان قدر نهاد و جمع اران قوم عرب و سندی و سکهان
و دیگر سرداران سلاطین و نالیقین رومی و انگریزی و مکتب انان پلاشهای بار و خیل نوچان
آتش باز و شترالان برق کردار و خاص برادران قدر اندازند و ذکر شاکر و پیشه سرکار و ولتداران
چو بداران و خدمتکار و فرزان و باریداران و غیره همه ملازمان سرکار فلک امت دار

نظر اختصار کلام بمجا تجرید در آورد و نیز اگر تکلفات و تزک ساخن و مطراق رسم مندی و سواری نوشت
 بانگهار را و موجب تقوّل است لهذا فقط بر همین ایما و اشاره صاحبان ادراک بد ریافت آمد که هرگاه
 در دولت خانه چنین عالمی قدر و در بلند بهت شاید بهما بوقوع آمده باشند پس بدین تکلفات و انظار را
 دلیل نبود نیست انکه تقدیر حق تعالی آن نظر اتم افضال خویش را با مقام جهان و جهانیان قایم دارد
 که هر سال در هر جشن بهجت افزوده نور و نور و سالگره خاص عالم افزودن خاندان و ان قدیم و جدید بنوازشها
 شاهانه و الطاف گریانه سفر از بیاد دارند و درین ایام سمیت فرجام فرخنده انجام که آخر ماه ذی الحجه سلخ
 ماه مذکور سنه کیزار و دوسه و پنجاه و شست بحسب کسبیت این تاریخ گلزار آصفیه در سال سده و پنجاه و اتم
 رسید و بفضل الهی بادشاه جوان تخت پر تدبیر بر سر سلطنت و دولت ابد مدت دکن بکمال تزک
 و مطراق حشمت و شوکت جلوه افروز جهان و جهانیانست او تعالی شاه تابد الا باد حفظ و حمایت
 خویش حصول و مأمون دارا و این اصف العباد مؤلف تاریخ مذکور خواجہ غلام حسین خان المعروف
 خان زمان خان خانزاد و درونی دست دعا بجناب کبریا بلند کرده برین بیت که بیت السرد و سرد
 است اختتام کلام نظام انجام فرخنده فرجام مینماید شعری بود تا که قایم زمین و زمان به تو باشی و
 دولت ترا جاودان به آیین رب العالمین و خوشمنان این دولت خداداد در و زار افزون را همواره
 در دولت و خواری روز به روز بنیاد آیین آیین از می ثنات آنجناب تا برین زمان کی راحت محل
 که کمال خسروی عبارت از آنست و نیز در سنه کیزار و دوسه و چهل و پنج بحسب کسب احداث پل نوبالای
 جو بار موسی بیرون دروازه چادر گماث که با تمام مجیر سورت صاحب وکیل صاحبان الکریز و سی
 راجه چند دلیل به راجه بهادیر پنج شتاد و چهار رویه با تمام در آمد تاریخ بنایش از طبع زا و مرزا بهادیر یک
 نادر تخلص نیست قطعه امرالدوله شاه آصفیاه به که حدیش گوی ندید نگاه به شد چو عکس به راجه
 چند دلیل به زود و ساندیل شام و چگاه به از عرقل مجیر سورت به پل بنا کرده شل مرداه به

و نیز جمع و خیار جمعیت بهین قیاس لشکرهای کار تقسیم در آورد و با صاحبان اگر موافقت کلی بفرمایند
 محکوم حکم سرکار گردانیده و داخل بلده حیدرآباد و کاب مرشد زاده موصوف گشت و جمیع دروغه که از کذبات
 خود سرانجام کرده بود باو صفیکه در مهن ایام سیف المملک مالی میان خلف او که چیراغ و دو دانش بوده
 قضا نمود و او در غم و الم جدایش حرکات جنون میکرد برین هم چون معالیه جنگ از خود بوده حضور پر نور
 حضرت غفر انکاب را بعد فاتحه میوم بالای زیبا یغ حضرت را غ کور دهن داس فرود آورد و محال فوج فرام
 کرده خویش بلاخطا قدس در آورد و خود بدولت و اقبال در جلدوی ایحدت شکر تفرزند بگریه
 خود طیا نجا بهادر را که در آن ایام کمال بود ندیده و در عالم بهادر و فرزندیش غایت فرموده
 عرت را و انا فلک الافلاک را بنای چنانچه ذکرش مفصل گشت محمد اسیر روز و فکر و قی پیش
 قدمی بوده تا قلعه بهیر سرکنان و شکار افکنان باجمیت یک کسوار قریب و ولک پیاده پلانها
 و غیره رسید و از آنجا خبر فوت شدن نهادیوچی سند بهید که شکر کفایاب و دوست و همبازی دولت
 و مصلحت بود شنیده نهایت شوش خاطر گشت هر چند دولت را و سند بهیر را بهوار نمود و بدانش آمد
 که آنا پیر نویس مجرم مردن پیش او را با امید واری بسایه بهام خود آورده بود و آخر توکل بر کرم
 کار ساز نموده بمقابل در آمد روز اول و دوم و گلی داو و مظفر و منصور گردید چون مختریان
 که مخفی با مخالفان در عدالت آن خیر خواه دولت آصفیه برز قلیل ساختگی کرده از عدم کمک و فتور
 کاب جنگ العکس ساختند و کابهای رسانیدند که ایام و اشاره اینها آنا پیر نویس مجرم آمدن اعظم الامر نزد
 سواي مادی و او آقای خویش گردید و اعیان در بار مقرر کرده بودند که چون مشارالیه صبح برای خدمت
 حاضر در حضور پر نور و قلعه کمره شود در انتظار راه حرکات نا ملائیم کرده بقتل رسانند و هرگاه از اخبار
 ایشان خبر گذشت جرات ذاتی را کار فرموده یکپاس شب باقیانده بکمال تکلف و تحمل حاضر دربار گردید
 حضرت الخراف برای تنقیذ امور سلطنت که باظهار مخالفان خود خراب کرده بود از حضور طلبید

ذکر وزیر او امیران سرکار موافق حروف شاهی

حرف الف عظم الامراستطو جابه معین الدوله شیر الملک غلام سید
خان بهادر سرباب جنگ فرزند ارجمند ویل مطلق مختار دولت آصفیه

نام امالی اش غلام سید است که به نام دهم تاریخ تولد اوست نبتش مغشیران عادل منتهی میشود پیش
فرخ نژاد خان در خدمت و منقبت آب بختابانی در صوبه باری بزار و صوبه باری بزار و صوبه باری بزار
گذشت غلام سید خان بهادر برکاب فلک انساب حضرت غفر ثواب حاضر بوده در محاکماتین خیدر
مختار موسی بوی عمده الملک شریک نال مانند پس از آن بدیوانی محاکمات بزار و صوبه باری بزار
اوزنگ آباد شمول عواطف گشت و بختاب معین الدوله سرباب جنگ سرفراز گردید و نیز بقصیفه را و پنڈت
پرمان در کوهی بهوسله به پونا و ناگپور رفته کارهای نمایان بطور آورده چون مبارز الملک نظیر الدوله
را تو بهی بخاطر راه یافته بجهت استنات اوز قلع و وسه بنبرل رفته از آنجا بجمید سب آباد آمده و خیل مصلحت
کلی و جزئی گردید و بعد حلت مبارز الملک چون عقل رسا و فهم درست داشت بدیوانی سرکار دولتمدار
سرفراز گشت و بختاب شیر الملک و منصب هفت هزار سوار بر بند گردید بعد از آن بختاب
عظم الامرا سباهی شد و در سفر یا نخل سبزه راه رفته از آفاق سکندر جابه بهادر تا جلفا سیرنگ
پین بس مرهم پهلطان حاکم آنجا رفته بشراکت لار و کار نوالم و جنبرل حارس و غیره سرداران
اگر به بهادر و بهری پنڈت به ترکیه با جمیت سرکار عالی و جمیت انگریزی و جمیت را و پنڈت
پرمان و غیره تیره و نمایان و کارهای نمایان بطور آورده مبلغ یک کروڑ روپیه نقد و محاکمات
یک کروڑ روپیه مثل کراپه و سه هون و کبخی کور و غیره قلع ای عمده داخل سرکار دولت مدانوف

آنچیکه بخت یک رویه بجا نماند یعنی شما با حق سندی در کار و رویه فرستاده برای شرکت خود از نیت و طلبیده بودند و او فوت کرده بجا نماند آمد و بخت یک رویه با که با عیان سرکار شما و او یک کارای نمایان بطور آرزو در سبب سعادت ملاقات جناب گردیدند اعظم الامر جواب داد که این هم از اتفاقات روزگار است بعد از آنکه پیرو نویس گفت که جناب از حضور پر نور اقرار کرده بودند که درین سفر بر بنیان پونا را با یک دیوتی و نو مار و ناکاسی خواهیم کرد و الحال که نمایا به العکس شده الا چه راه است اعظم الامر جواب داد که حالا شما مراد و نیت الله شریف را و الله شرفها نماید او جواب داد که انشاء الله تعالی جناب به نیت الله شریف و عاصی بجاسی بخوبی تمام خواهیم فوت و ثواب داین حال خواهیم کرد و تا بالفصل چند روز زمان سرکار بوده سیر و طیر و تماشا و تفریح مزاج کنند که اینهم خانه و دو تخانه حضور پر نور است نمایان نسبت جدی و شیرگی دارند اعظم الامر گفت فی الواقعی چنین است و مرا بسیار خاطر حسرت که بار دل است و کار تلعبه و حال و جواب هر دو با هم روانه شکر را و نیت پر دمان شدند چون متصل خیر خاص ایشان رسیده هر دو در الهام دست بدست یک دیگر خواستند که اندرون خیمه بروند اعظم الامر بروی خیمه نشاند از آنجا پیرو نویس پرسید که این خیمه کیت و مرا کجا میسرند وی جواب داد که این خیر خاص را و صاحب سری دنت است و جناب را لازم است که ملاقات کرده و دخل خیمه خود شوند اعظم الامر گفت که ملاقات ایشان هیچ سرکاری نیست ملاقات شما کانیست باین جهت که ایشان اگر تواضع من کنند بهتر و الا از من نیز حرکت نامناسب بوقوع آید و موجب ملال خاطر طریفین گردد پس مناسب همین است که مرا معاف دارند آنرا اندک گو گفت که جناب اندک توقف فرمایند که من اینجا حاضر میشوم پس آنرا اندرون خیمه رفتند و هر دو در مراتبات نمایانده باز آمد گفت که حالا جناب بلا اندیشه تشریف میسرند اعظم الامر دست بدست پیرو نویس با هم و سخن روی خود را بسوی نانا کرده تالب فرزند خیمه رسیده و گفتا همچونم را و نیت پر دمان نمانده سلام کرد و او همین که برای تواضع تا برانو

این اقامت همان نمیدانند که کار از نامرنگی شما این صورت بالعکس صورت گرفت و گرنه اگر بفضل آبی
 قتییر موافق تیر میگشت آنوقت تمامی مملکت دکن از دریای نر به نادریای شور در سرکار دولتمدار
 می آمد جایگزین عظم الامر میگردد و افسوس هزار افسوس چرا که اسد علیخان بهادر مظفر الملک منصور الدوله
 بهادر متواتر غرض کنایه نکره باقبال خداوندی فتح و بکار است اندک کمک بایان برسد و حکم منصور
 علی التواتر پیشتر تمام صد در میافت که غلامان و غلامان کمک مظفر الملک بهادر نمایند و اینها
 میرحاجیم پوشی کرده بان حد رسانیده که بهادر مذکور زخمی شد و منصور الدوله و میدان جنگ
 زخمیاب و شسته در افتاد و مل خان بهادر با صد و چند حمله ای بسیار کرده لباس سنج مشهادت
 پوشید و وزیر خان بهادر بان خورده بکار و لی نعمت جان و باخت و معلای جنگ بالعکس گردید
 مصرع وای بر جان محق تا سخن از نرسد به هر چند حضور پر نور برای رفیق بهادر معز را منی
 نشده فرمودند که فردا باز بمقابله برآمده خواهد شد آن ملکخواه خیرخواه اندیش بهالنت پیش آمده
 عرض کرد که مال خاطر نصیب آمده است غلام در عرض یک دور و نصفه ایشان کرده حاضر در بار میشود
 بگرنه قصد دیگر نباید فرمود که معال خود بخود دست بسته بر طبق مراد آمده است خود بدولت و اقبال
 با چشم گریان عظم الامر اراده و انکار را و پندت پروران فرمودند چون قیس لشکرش رسید تا نااظهر
 نویس با چنبره سوار سه گروه پیشتر استقبال مده در میان هر دو سوار یا شاهان استاد کنایه ده
 فرود آمدند با هم انگلیزی نموده نشست استفسار خبریت طرفین پرداختند عظم الامر پیش از ورود
 نااظهر نویس بقصد اربیل خود تقیید ملین نموده بود که هرگاه اربیل سواری نااظهر نویس برابر و محاذ
 ثیل سواری من آمده بایستد خواهند که برابر من بمانند و آنقدر بجایه تا معلوم گشت کن که اربیل نو
 بعد شستن ثیل و پوشیدن قلیان بهمن طور معلول آورد اینصحنه در برش با کمال عالی منصبه است
 لول حفر که بر زبان نااندا کور برآمدین بود که نواب صاحب کز و طر و پیش شما هیچ بکار نه آمد

مروند اعظم الامر الکمال استیجاب شده تخریذ و نیت دعا خوانی هم همین بود که انقلاب سپس اینجا شود
تا ربانی با گرد و گرد و تبدیل حاکم و تسلط فیمابین ایمان و ارکان صورت را بی ما معلوم او تعالی
شانه که بر بزمی قناریست بطریق مدعی ایشان بظهور آورد و الفقه مجرب رسیدن خبر افتادش تا ناچار
نویس دست و پا کرده گفت که ای مردمان بدانند که راست پونا بعد یکصد سال مرد و جواب داد و دیگر
ایم عروج دولت نیست روز بروز در انحطاط و نزول خواهد بود پس همو وقت سوار با لکی آمده و دیگر کاوه
راؤ بالای خوانده حوض قناره گلدهسته او در پلور درآمده تا بجای رسید بهیچون حال و روبرو داشته
اندرون بر دهن چون بسیار و از گریه و زاری و نوحه و بیقراری گوشت او رسید یکبار چشم کشاده به ناچار
نویس گفت اینجا که نشسته بودید مرد و شما برآمد الحال بغیرت تمام کنی کند که یکس من رحم حال شما
نیست و صبح او پرواز نمود و ناچار نویس بعد گریه و زاری بسیار اشتها رسانی با دهن را و داده و
روز و شب منش او را داشته اینجا که منظرش بود و در وقت آن نموده بوقت کد ام از شب آتش
داد که احدی را آگاهی نشد و در فکر نشاندن رئیس و دیگر شغل گشت حقیقت اینکه باجی را و و حینا آبا
از یکا در بودند و امرت را و از او دیگر بوده و این بر سران رگناخته را و عرف را گویند که ناچار نویس
این بر سر را و قلعه پونا و هر نقیده داشته بلونت را و نامی متهم خود را با و دهن را سوار بر حفاظت ایشان
گماشته بود و شور نیست که با و دهن را و متونی پس زرگری بوده چون زاین را و برادر زاده را که نویس
پونا بود و او را و دهن داشت و زن او بوقت کشیده شدن او یعنی زاین را و حامل بود و دختر زایش
مکانرکان محل و دخترش را و خانه زرگری که سبب وقت پس زایشه بود و انداخته پیشش را و زده شور
کردند که زن زاین را و پس زایشه است داد را و دهن پرورش پرورخت پروریدند و بر سر ریاست
نشاندند رئیس متقل ساخته اتفاقا روزی باجی را و رفت بدست خود نوشت با دهن را و سیر بوقت
فرستاد و بختیون که با و شما را و ایم و ما دشمن دولت شما نیستیم بلکه اینجا هم که همراه شما بوده سیر کنیم

بند شد عظم الامرا بالای دست راست او آمده نشست و با هم استغفار خیریت نموده پانزدان خست گرفته
ردانگه دیده داخل خمیر خویش گشت و از آنجا کوچ بکوچ روانه پونا شده در باغ گنه خراب که مقرر کرده بودند
فرود آمده یکباره جوانان بارلین انگریزی وضع و یکباره جوانان عرب و لاتی گردان مذکور بر لب
حفاظت ایشان نشانیده چندین آوان خد شکار و فراتر غیره شاگرد همیشه و چند مرد و میان
هم محبت مثل حافظیا جنگ سبیل از جنگ و ملل و ملل علویان جهان نواز جنگ و رفیق یا جنگ را که در آن
وقت بی مقدمه بغیر منصب و خطاب بودند جزو قریب یکصده نفر مقرر کردند که سواى اینها دیگر هیچکس را
اندر دهن رفتن ندیده و هر کس که بیرون آید یا اندرون رود و تلاشی گرفته بغیر کاغذ مرقوم چیز دیگر
را مالفت نکند بن کالغالی حضرت عفراتاب از قلعه که در لب رفتن عظم الامرا به پونا که کوچای متواتر
داخل مله حمید را با و گشتند و ممتاز الامرا و در بشا اراج را بریان را پیش دست خود کرده متوجه
اموات جزئی و کلی سرکار خود گردیدند و عظم الامرا آتقریب سیال در بمون باغ اوقات خود بسر برد
و هیچکس بغیر از خبر ایشان رسید هیچ صورت را نی با با ناطله سر بار که فخر نمى آمد تا اینکه ایشان
در دودهای سیغی شروع نمودند و آب و عاخوانده در میان دخت کویت خشک انداختند باین
امید که اگر در عرض دست روز این دخت خشک شاخ سبز بر آرد دیگر دست روز محنت قوی کرده بمراد
چلر رسانیده به مقصد خویش کامیاب خواهند گشت پس شروع در خواندن دعا نمود چنانچه در عرض دست روز
دخت خشک کویت یا و فیکه از چند سال چوبه بایش باران خورده بوسیده شده بودند شاخ سبز تر
در گهای تازه تر بر آورده قدرت کامله قادر مطلق بحلوله ظهور در آورد و مردانیکه از نیغی آگاه بودند شکر
آلشی بجا آورده امید و ابر که حاجات گشته پس عظم الامرا بادل قوی امید و ارفضال ایزدی
گشته ترک حیوانات نموده دست روز دیگر بطهارت تمام و صدق کلام چلر را با تمام رسانید گویند روزیکه
چلر ایشان تمام شد یکبار پس وزیر آمده و نقاشا بر کاره خبر آورد که سیرت ماد پورا و اوزبالای بام نقاده

یا خلیل کار و بار شود لایزال اگر بزرگان هم مخالفت خواهند کرد و مندا فدی میخواند که سر رشته تمام داشته
جاری شده و خلیل شوند و اگر بزرگان را مخالفت در کلیات و جزئیات ریاست گردد و آئینه مختار اند پس
بطرف چوبه روییده گفت دو هنر اسواران چوکی را که حاضر اند حکم رساند که همین آن بر سر موت را و رفت
او را گرفته و قلمه بنیر و خیل نمایند تا مقید باشد را دور او جوابد و اگر این قلمه جلی است در خطا من چنان
آمین است که سر و تفاوت ندارد و درین هرگز هرگز نوشته ام و هرگاه تقصیر اثبات شده باشد باید که
سرمقید نمایند تقصیر بوقت را و صیت که ناحق مقید شود تا نگفت با فضل صلاح وقت چنین است اما بود
فاسخ شگشت و تا با بر فاسته بنام خود وقت درین اثنا اسواری و سهره شد و داد و دور او متواتر
خواست که خود را از عاری بزرگ اندازد و بکوت آبانای سرفراز دیگر که در خواهی بود و اسیر با و دور او کشیده
مانع قصد او گردید و این خبر چون بنام نا پیر نویس رسانید اولست نفر خد شکاران خود را استین با و دور
را و سانت که روز و شب نزدیک او بوده در حفاظت و دقیقه فرو گذشت نکنند روزی که او از بام افتاد
آن روز در قتلگازی مشغول بود و قضا برخاسته متصل بام آمده خود را بزرگ انداخت خد شکاری
گوشه و موتی اش گرفته کشید تا پرچ و موتی قدری بدست خد شکار ماند و او بالای فواره حوض که زیر بام
بود بر افتاده و پیش کرده و عجب تملک او با فلول را که تمامی غلایین در خود نمودند و هر یک در فکر خویش
متغیر گشت اعظم الامام امیر و شنیدن این سانحه اعلیٰ علینان را راقم نوشته در کفشش پایش مخفی نهاده
بشکر دولت را و سهره بیک از پونا با فاصله کرده فرو داده بود و فرستاد به یمنین که مال او اقمه
ناگذیر که بوقوع آمده است تا نا پیر نویس را اراده آن خواهد شد که امرت را و بر بسند نشانی و مختاری
کلی نماید که طفل است نه مادر نه شاکر دانی و وقت آمد و دست استیلا دارند بر گز قبول نکرده باجی را و
را که سن تمیز دارد و الا این ریاست است بشانند در شنبه ای بسیار اند و فواید خلق افتد و خوب در میزان
خرد نمیده بفهم و بوداک اگرند که رئیس بخودی خود باشند بدست دیگری گرفتار آئنده اختیار دارند

در مجلس شاهنشاهی بنیم و در سواری و سمره و غیره همراه رکاب بشیم و تفریح دل خود سازیم نه اینکه مار بخیر نیست
 که داننا بچطور در زمین میکا شتند و چگونه در دویکت و اگر فی الواقعی او دشمن شما هستیم باید که مارا بقتل رسانند
 و الا نه فکری نکنند که مارها با اتفاق در یکجا بسر ببریم پس رقع را بصلاح و سعادت بگوئیم و او که همراهِ ایشان
 شده بود با و همراهِ او رسانید و او را و رقع را خواند و جوابش بپشتن خا و نوشتن فرستاد که انشا الله
 تعالی تمسک کند نوشته اند بنده و بت آن کرده طلبیده میشود و خاطر خود جمعی دارند چون جواب با و جواب
 بر باجی را و رسید از فرط اشتیاق بسر هر وقت آنافا تا آمدن آن خویش طلبیده رقع جوابی را بر آورده
 میدید و خوشحالی امیکر و تفریح مینمود و خدنگاران نا نا پهر نویس که متعین اخبار باجی را و غیره بودند هرگاه
 اینقدر اشتیاق آن را بر رقع میدیدند با نا نا پهر نویس اطلاع کردند عجیب رقع بدست باجی را و صاحب
 آمده است که هر وقت بکمال اشتیاق آن را بر آورده می بینند و خوشنودت میشوند نا نا گفت
 بهر طور که بدست آید آن رقع را بمن برسانند تا خوشنودم روزی خدنگاری آن رقع را بدست
 نموده بدست بدست نا نا پهر نویس رسانید و دید که رقع و تحلی خاص را و دور او سرکوت است که
 در جواب باجی را و نوشته فرستاده اند و دیگر نا نا رقع را گرفته حاضر در بارگشته بعد عرض مقامات
 بسیار عرض نمود که صاحب چیزی بر باجی را و صاحب نوشته فرستاده اند و که دام مقدمه نوشته باشند
 فدوی را هم خبر باشد و او را و جواب داد که مارا باجی را و چه کار و چه علامت که رقع بلندی کنیم و از عرض کرد
 اگر البته نوشته باشند اگر رقع خاص بمن ملاحظه رسد آنوقت عرض فدوی صحیح خواهد بود و او را و
 گفت البته بلندی نا نا پهر نویس رقع بمنجست و او را و داده عرض کرد که فدوی را با پیران رگنات را و
 پیچ عداوت نیست آنها مالک این دولت اند و ما را جناب تمسک شده است بجناب بهتر موی است
 و آنما نیز خوب میدانند معذرا گنات را و اگر نیز از بند مری را چو تخته لینه چهارم این ملک نوشته
 داده اند و ستاد نیز و صاحبان اگر نیز موجود است هرگاه احدی از اولاد او پسند ریاست

امورات مقرر می شود نموده برای آوردن باجی را و آوردن یول بیوانی سردار و فیکر مقرر خود را مد
 اسباب جلدی سوار می نزد باجی را و فرستاد و تمامی ارکان دولت را حکم کرد که حاجی معصیت
 خود را منظر طلب سکار برای ندان باشند پیرام بسا و باجی را و را پیش ازین از به کیفیت تجویز
 کرده تا ناچار نمانند که گاه نموده و یا کرده بود که تا برقت عرض ساری جلوس برامروز فردا گذارند
 حقیقت حال را فی الضمیر تا ناچار دریافت نمایند که از غیب چه بطوری آید پس باجی را و بجزر و عرض معتمد تا ناچار
 سوار می جلوس جوابد که امروز مناج من از شب بسیار نا درست است امروز نمیتوانم که سوار شوم فردا یا روز
 دیگر مقرر نمایند تا مناج ادرست باشد چون مسلمانان آمده از سخن باجی را و مطلع ساخت تا ناچار انصاف شده
 که پیرام باجی را و آینه این تدبیر نموده و از به حقیقت آگاه کرده است پس کار از دست رفت
 و کار بر استخوان میرسد الحال فکر خویش باید کرد و مصلحت علاوه برین اینکه تا بودن عظم الامر در باغ پونا
 گاهی تا ناچار نمانند برای ملاقات ایشان نه اند روزی دولت را و سید عالیجاه برای سیر و شکار بسوی
 صحرا رفته از متصل باغ فرود گاه عظم الامر گذشت موافقان عظم الامر که برای مطیع و منقاد و محبت نمودن
 سید پیر را و از خطیر از عظم الامر میجو روند و ذیل مزاجش بودند ذکر اسپ بهم بابت سوار
 سیف الملک مالی میان خلعت عظم الامر که بمیل بود بار پیش دولت را و نمجوبی نموده و اشتاق ساخت
 بودند آنروز که دولت را و از متصل و باغ گذشت موافقان مذکور یاد دهنی تازه کرده عرض نمودند
 که باج عظم الامر ابراهام در چین باغ میباشد و اسپ بهم مالی میان نیز در چین جا حاضر است اگر بگوید
 قدم رنج بر ما بیند اسپ مذکور بود و با یکس از ایشانند نهشت بلا تا مل را ده نمود و جوانان بار و سیر
 بهما میجو را آوردند عظم الامر استقبال کرده برسد نشانید و اسپ مذکور را با ساز و سر انجام لایق
 داده خوشوقت روان نمود و بجز رفتن عالیجاه یکایک تا ناچار نمانند و سوار عظم الامر آمده پس بدید که

پس مجبور دیدن رقعہ اعظم الامراء دولت را و برابر بروج خاطر نقش کالجی گردید و یقین شد کہ صلح وقت
 همین است جواب رقعہ با صواب دادہ اہل ملیخان را رخصت نمود و دین اشنا چند روز تا ناہر نوہ
 در فکر خود بودہ بعد بقضای ایام سوگماد و مہر او امرت را و برابر سدیاست نشانیدہ باشریکان
 خود کہ کجی انا بخوار پر سر ہم ہا و بود نذر را گذرانید و چندی بزور بازوی خویش اوقات بسر برد
 و ریختہ فیما بین ارکان دولت اختلاف بسیار بوقوع آمدہ ہمہ سرداران و یقین در مقدمہ شریک
 دولت را و نہ ہیکہ کشند و جنگا عظیم بر پا کردند تا ناہر کوہ نیز ناچار شدہ بر نشاندن باجی را و
 و ہر سر دولت طوعا و کرہا بظاہر رضی اگر ویدہ اور از قلمہ پونا و ہر طلبیدہ بیرون آبادی پونا و خیمہ
 فرو آورد کہ تجویز اعیان و ارکان و بختان روزیکہ مقرر خواہ شدہ آن روز اول در دیوان ہوائی
 رفتہ ادای رسم شش سجا آوردہ بعد ازان ہر سہ حکومت برآمدہ نذر را گمبندتا و باطن شہر اکت
 پر سر ہم ہا و کہ ہر دو گنیش و احدی متفق بودند چنان تجویز و مقرر نمود کہ ہر گاہ باجی را و داخل ہلال
 مہوانی شدہ ادای رسم شش نمودہ برگشتہ سوارا لکی بطریق معمول برآید و ہزار ہویان و چہنہار
 سواران عسرتیار باشند کہ پالکی اش را ووش بدوش مانند ہوا داخل قلعہ خیمہ نمایند و سواران
 مستقیمہ پنجرہ دیگر متعاقب بران برای مقابلہ جنگ بروند کہ احدی دست انداز نشود بعد ازان
 ہر چہ بودہ باشد تا بدون امرت را و باجی را و برابر گزہر گرد دولت نشانیدن پیچہ و پناہت
 نذر کہ قباحست کلیات است پس دین فکر چندی باطائف اہل گذرانیدہ باجی را و را و خیمہ
 داشتہ ہر روز از طرف خویش پر سر ہم ہا و راز و او حاضر میداشت دین ضمن اتفاق حسنہ اینکہ
 باجی را و پر سر ہم ہا و را بر امید غناری و کارپردازی خود مہر را نمودہ ازان خویش ساخت کہ با ہم
 بقسمہ شریک حال یک دیگر گشتند و پر سر ہم در باطن از نا ناہر نوہین لمرہ کنارہ کشیدہ برگشت و تا ناہر
 و طاقا خبر نمیشد دین اشنا طرفہ اجرا اینکہ چون بروز مقرر کرد ناہر نوہین مند و بست

نامدن مذنب، عظم الامراتیز بمو نوقت رقد بدولت راؤ سندیہ نوشتہ مدخل طغیان فرستاد کہ آنا پسر نویر
 فراری شد و بای بر دین رسالہ را خود را با و صمد سوار گشتہ و او نشد و تمام درین شب تا سیکندون
 بطایف الحیل جمع میکنم و شایزہ دی تمام را گیرند بر گاہ با و ہر دو متفق بودہ تبیر خواہیم کرد و بیچ از تدابیر
 شمایر فتنہ خواہش رفیز بطالع بہ باجی راؤ و پسر ام ہاؤ نمود و ہر دو گفتہ کہ شمایر فکری بجای خود باشت نہ
 کہ الحال سچا کہ دشمن شمایر بجایست ہر چہ رسالہ را نشد و نمود عظم الامرا بجیلہ را دگندہ اندتا اینکہ باہر طلوع
 آفتاب نشانہای سوار بی حیثیت دولت راؤ سندیہ نمود اگرشت رسالہ را دگندہ خود بخود و مجبور و روش
 قرار نمود و ہر ہا و جہانمان با را دہی حفاظت عظم الامرا در چوکی و پسرہ از سابق اطراف باغ بودند ہمیکہ آنا
 فراری شد اینہا ہم فرار نمودہ ہمراہش رفتند عظم الامرا بغیر رفت بی حالت غیر ختیار خویش گردید چون دولت
 راؤ سندیہ پونا با جمیعت خود آمدہ از عظم الامرا در بارہ آنا پسر نویر صلحت نمود و او را صلح داد و کہ جمیعت
 و توپخانہ جلوی خود و بزوی تمام لتاقب آنا نامایند و دگیر نہ کرد و خل قلعہ کوکن نشود و خود از سندیہ
 مذکورہ باجی راؤ و پسر ام ہاؤ پرواگی گرفتہ برای تبدیل ہوا بیرون پونا و میدان گمانشی ام کو تو وال
 خید نمود و ہر ہا و سوار مخفی در پونا نو کردہ شستہ و یک کر و و در پیہ از ساہوان پونا قرض بہرہ گرفت
 مستند و منظور وقت خویش گشت چون سندیہ خواہست کہ بر سنا آنا پسر نویر افتادہ دگیر و ہر بان از چار طوت
 بمقابلہ کردہ کہ پخوان بادیق ہاؤ و اندک دست قوت سندیہ بر سنا از قیاد او و خل قلعہ کوکن
 گردیدہ شہید گشتہ بیرون پونا فرود آمد و طرفہ ترا و را ایکہ بعد چند ہی فیما بین باجی راؤ و پسر ام ہاؤ
 ہم نا اتفاقی و سوء مزاجی ہم رسیدہ او را راہ کرد کہ امرت راؤ را ہراہ خود بردہ قلعہ خیر فتنہ آنا پسر نویر
 را شریک خود نمودہ با اگر زبان موافقت کردہ مجموع بالاتفاق امرت راؤ را با بر سر حکومت پونا نشانیدہ
 کارای باجی راؤ و دولت راؤ را عیالجاہ را بر ہم و ہم نہایم این خبر مفصل با عظم الامرا رسید و او سبب دولت راؤ
 و باجی راؤ را سندیہ ہر دو خوشنود شہ گفتہ کہ شمایر جمیعت خود مخفی کرد و خیال سچا کہ پسر ام ہاؤ

نواب صاحب دولت را و برای چکار آمده بودند اعظم الامر اجواب داد که اخباریان شما حاضر بودند شاید
 فکر این بودم شنیده اند برای گرفتن او آمده بودند دیگر هیچ کاری نبود تا ناگفت نواب صاحب برای خدا
 آنچه نفس الامر است بفرمایند تا تسکین خاطر شود هر چند او انکار نمود اما از ذکر او گذشت ناچار اعظم الامر
 گفت مصالح خیر است و از منفعت عالیه که کسی میتواند که انشاء نماید و خون ناحق خود را از دست خویش
 کند من از زندگانی خود میزنم شده ام تا ناچار نویسم سهمای غلط را و شد او بمیان آورده چون بسیار
 الحاح نمود اعظم الامر گفت هرگاه شما پای اقسام بمیان آورده اند ناچار یک سخن از آن دفتر سخنها میگویم
 دیگر سخنان بر همین منتهی تصور نمایند تا ناامنی شده پرسید آن سخن کدام است اعظم الامر گفت سخن نیست
 که فکر شماست بیک فکر نباشد تا ناگفت چون جناب دوست من هستند و دانای عصرین هر چه در حق من صلاح
 وقت باشد بفرمایند و بگویند که چرا که دولت را و نظر بر قوت خود با حجتی را و از طلبانیده اند و ایمان بدولت
 شریک ایشان شده قباح را ملحوظ نمیدارند که دشمنان دولت بر دستاویز پدر ایشان در مقابل و
 کین اند و من تنها تا کجا برسم هر چه در حق من صلاح وقت باشد بفرمایند که دست من بالای دستهای ایشان
 قوی بود اعظم الامر گفت مصالح وقت در حق شما همین است که بقله گویند وقت با ایشان سوال و جواب
 گفت اگر اینها بطریق مصلحت شما که خیر محض در آن تصور است عمل نموده خاطر خواه بند دولت شما بقسم
 و اقسام و بیل در تنه نمایند بهتر از ده اینجا گفتند و اگر مصالح شامل نمایند و بر فکر و تدبیر خود واردند
 پس بگردم اعتماد ایشان خاطر منی شما باشد باید که شما هم دیگر از آن را شریک خود کرده خاموش باشند
 تا از پرده غیب چه در جلوه ظهور در آید آنوقت مصالح بر مقتضای وقت است و پس تا ناگفت بسیار
 بهتر تا جناب هم همراه من شریک باشند و گفت ازین چه بهتر پس تا ناچار نویسم قریب دو پیر شب
 با همیت تملی خود کرد و زنده هزار عرب و لایق بودند روانه گویند و دید و برای آوردن اعظم الامر
 یک سال در مرطرا بود و بعد از آن محصل گذشت که شترالیه را بزودی تمام همراه خود دارند در آنجا

باخبار آوردند و این ازان منظم الامور فرمود که دسترخوان کشد و طعام حاضر نمایند که بعد مدت دید که کرم کار ساز
بی نیاز چنین روز مبارک نصیب فرموده بخوشنودی تمام طعام خواهم خورد و تا خوردن چیز همین کلام او
بود که ساتی حضور باشد دیگر بهر بهتر است این فراغت از طعام فرمود که در پهلوی خیمه من ببرد و جانب
بر و مصالحان و جمعیت خود فرود آیند بعد چند روز موسی پیر و باشت برابر باجرار و قوپ خانه
آتش باز نیز آمده موسی ترخت او را نیز بجای مناسب ل خیمه خویش فرود آورده بدو را با
سند پیر و حاجی را با او می نمود که حسب الایا جمعیت از حضور پر نور آمده و من منتظر حکم شما هم بود و گفت که
جمعیت حضور را گویند نصف اللیل بخانه پیرام بجاورفته احاطه نموده دیگر منظم الامور همه سچا نغان
بهادر و میران یا رنگ و موسی پیر و گفت که شما هر دو با سواران خود و موسی پیر و با چهار هزار و چند
خرب قوپ نصف اللیل همراه هر کاره بازان درون رسته شهر نو پا رفته خانه پیرام بجاورا احاطه کرده
و سنگ نماند ایشان مطابق حکم خانه اش را گرفته اند و با مجروحین جمعیت اطراف خانه خویش امرت
را و در عقب خود برپا مایان نشانیده خدا و انداز که امرا منتهی روزه لشکر خود که بدو گروای
پو نامد پیش فرود آمده بود که دید هر گاه این خبر هر کاره ای محمد سجان خان بهادر بدید یافت آورده
به بهادر مذکور رسانید و اسپ و قتی تعاقب او نموده در نیم شب یکایک بر سر لشکرش افتاده قتل آورد و کام
شکار او تمیز کرد چنانچه است ناگهانی است غیر از فرار چاره ندید و پیرام چون دید که در اینجا هم دین به کار
بغیر استحقاق لشکران ملاقات با سپر خود نمودن و پناه بردن نمیتواند تا چار بهمون حال و شب تار
روانه قلعه خیر گشت محمد سجان خان بهادر نیز بر باطنی هر کاره را و ادراک خویش و نیز خبر رسانیدن سوار
ایشان که از راه دیگر آمده گفت که دو کس بالای اسپ هم درین سمت قبله رفتند بهادر مذکور را خبرش
رسیده بود که پیرام با امرت را و بالای اسپ مایان روانه لشکر سپر خود شده است بر بمون خیال روان
مقتضی گردید تا اینکه بوقت صبح صادق پیرام بجاول بالای دروازه قلعه خیر گرامی ساکنان آنجا

که صاحب جمیع بیاد است و لشکر او بر دو گروهی بود نام هر یک بر او مقام دارد و در نگین نمایند عظم الامر را بجا بدین که من
غریب الدیار در دست شما افتاده ام دست و پا هم جمیع از کجا آورم ایشان گفتند که شما جمیع از بندگان امان
طلب نمایند و عرض خود بر پیر زور و روانه سازند که هیچکس را خیال اینست و در غم نه آید بجز و شنیدن این سخن
قریب بود که عظم الامر شادی مرگ شود همچون آن عرض خود روانه حیدر آباد نمود و منتظر وقت
گشت حضور پر نور بجز در و در عرض حکم تیار جمیع فرموده و بزرگوار یک را که در و نیم روز از حیدر آباد
به پونامی آمد نزد عظم الامر فرستادند که بچشم خود دیده منضم احوال عظم الامر العزیز رساند عظم الامر از
در و بزرگوار خوشتر شده منضم حقیقت خویش بازقام آورده طلب جمیع بزودی تمام نمود و بندگان
عالی میانه میان الخاطب میران یا جنگ را و محمد سجان خان بهادر را و موتی پیر و فرانسیر را و در و موتی
ریور را با جمیع سبزه سوار و هشت هزار بار اول روانه پونا ساختند و متعاقب ایشان جمیع بسیار
قریب شصت هزار سوار و بار و در کعبه را و در نه با جیوت بهادر و سردار الملک گمانشی میان و مظفر الملک
اسد علی خان بهادر و دیگر میران و سرداران و جمیع دران و غیره همراه پونا ارسال فرمودند و قریب
هشتاد و یک روزه میانه قسم اشرفیها و چون این نیز برای اخراجات جمیع مسئله نزد عظم الامر بر طبق معروضه
ایشان ارسال در کرد و چون خبر و در میران یا جنگ و محمد سجان خان بهادریا سبزه سوار و در و پاری
سینا رسید که باعث عدم خرج راه در اینجا توقف نموده اند همچو وقت عظم الامر اینند و یک یک
رو پی نام ساموئی قلعه و سواد و سبزه کاره خود نزد میران یا جنگ و محمد سجان خان بهادر فرستادند
که خرج راه گرفته بجناب احتمال خود را و اینجا رسانند و نزدیک داخل پونا شدند عظم الامر تا آمدن ایشان
که وقت قریب سپهر و در رسید و روانه قراقرم می طام خود و منتظر بود که با هم اتفاق بعد دست
خواهم خود و سبزه گاه اند و در و سوار می ایشان بنظر آمد بیرون خیمه خود را رسیدن ایشان متاوده میدید
چون ملاقات شد و در و امیر بالای قدویش افتاد و بنگیری نمود و هشتاد و هشت روز و خبر خیریت حضور پر نور

از قیام محض نامناسب است و خلاف مرضی مبارک حضور پر نور و میولا از اخبار چنان و چنین بسیج سیه
 زنه را هم چو آدم را که در دست خویش شکار افتاد باشد باز را کردن از دانی و دانیان عصر بعدی تر آید
 انجام این مقدار بدو واقعه است چون رکعتی را با سرداران پونا و قیقت تمام بود و نیز عظم و شال
 عظم الامر اجمال قوت و تحمل دید و تقدیرش برتر آید بوده و فعلاً با عظم الامر ملاقات کرده حقیقت
 حال بدین قالب باظهار در آورد که سرداران دربار حضور پر نور فلان فلان فلان خطوطها در باره
 عدم ربانی جناب به فلان و فلان و فلان سرداران پونا نوشته است بهر معتمد خود فرستاده اند و نتیجه
 قسید انشای قباح است به جناب بهر معلوم اگر حکم شود آن معتمد را بهوار نموده و خطوطها را به
 عظم الامر بسیار تشکر شده گفت که شما نهایت خاطر داری و از نزدین بیارند نشود که نزد مخالفان
 که بسیار قباح است انشاء الله در جلد وی اینجا دست سلوک معقول خوابم کرد و روز دیگر رکعتی را
 حاضر شده عرض کرد که فدوی آن شخص معتمد را بسیار تسلیم و تشفی خاطرش باشد و داری مشابه نمود
 معروضه او نیست که برگاه من خطوطهای معلوم را از موافقان خود که امیدوار خبر از آن سرفرازها
 ساخته فرستاده اند برگشته به هم و شریک حال جناب شوم آیا که ام سرفرازها بمندهول حال بنده خواهد شد
 عظم الامر پرسید که آن شخص از کدام قوم است و الا اینکه عدم خدمت او عرض کرد که بر همین مقصدی است
 نهایت معقول به خدمت عمده که سرفراز خواهند کرد و بخوبی سرجام خواهد داد تا اینکه اگر از پیشکاری سرکار
 سرفراز خواهند نمود و میباید عظم الامر بی اختیار گفت که برگاه او شریک حال ما خواهد شد و فدویت و
 جان نشاری بطور خواهد آورد انشاء الله تعالی بعد روانگی از اینجا از حضور پر نور غلبت پیشکاری سرکار
 سرفراز خواهد گشت چنانچه فیما بین ایشان کلام الله را و الله شرفها بمیان آمد آنوقت رکعتی را
 ظاهر ساخت که آن شخص مستغرق در وی است و خطوطها که آورده ام اینهمه حاضر اند ما خطه فرامیده تمامی خطوط
 فرو اندازد و ایند از آن روز در سوال جواب عظم الامر از جوابی را و در وقت را و منبیه که بجای سبوت

بیدار نشد بود از اسب فرو آمده برای حاجت استجاش نشست و امرت را و اندرون در و از قلمه مذکور
داخل شد که بهادر بود با چند سوار خود را بر سرش رسانیده پیرامون بجای آورد و استغیثه نمود که متعاقب ایشان
هفتصد سوار سوارهای بهادر می رسیدند امرت را و خبر گرفتار شدن پیرامون شنیده از اندرون در و از
قلمه بیرون آمده به محمد سیدان خان بهادر گفت که این تک حرام را سلسل نمایند که مرا نوحه می آید که در و بار
چون رسانند بهادر می چشم و سر قبول نموده امرت را و را بالا می نهد سوار کرده خود در خواصی اش نشسته
با جمعی خویش و از پونا گردید و پیرامون میان میانه سواری سلسل همراه خود آورده هر دو را پیش
اعظم الامر رسانید و او نزد دولت را و نرسیده به فرستاد باجی را و نرسیده بسیار خوشوقت شده بهادر
مذکور را در بر و طلبیده به کیفیت بالشاف شنیده انعام مقول دادند آخر کار بجای رسید که هر کس را
که گرفتار می شد به اعظم الامر می گفتند و ایشان گرفته می رسانید چنانچه هر یک چندت بهر کس را نیز می فرستاد
خوارانیدن بر بهمنان که جمعیست خود را منع کرده بود که امر و زکار خوارانیدن بر بهمنان است بهر کس
برای سلام حاضر نشود و عاف است پس در میدان بیرون پونا سی هزار بر بهمن را می خوارانید و خود با یک
دبوتی بر نیزه اجناس خود را بیست خود به بر بهمنان رسانید و این خبر با اعظم الامر رسیده بدولت را و اطلاع
نمود و او اشاره کرد بر طبق آن جمعیست خود فرستاده در بهمنان حال در گرفته حواله دولت را و مذکور
نمود بعد از آن اعظم الامر را تبیل مقام خود کرده و دود کرده و با فاصله پونا خیمه خود نمود و کسی متفرض
حالت نشد متعاقب این متواتر جمعیست بسیار همه خلف الملک و سردار الملک گمانی میان دیگران
سرکار آمد و محقق شدند و سی هزار سوار که محقق نوکر شده بودند علی الموم متصل خیمه شش فرو آمده لشکر
عظیم بهر سید و اعظم الامر با از بجای دیگر حرکت کرده و دود کرده و سیوی دریای سیونا می نمود
درین اثنا که کوتم را و با خطوط مخالفان اعظم الامر در باب مخالفت بهادر معترضه و سرداران پونا
آمده و غلبه پونا داشت و از شان و شوکت اعظم الامر متحیر ماند و مضمون خطوط آن بود که گذشتن غلامی را

در فراگردانیده مبارکی و فرخنده و نام آوری روانه جید را باد شوند که تا قیام این دولت
نام آوری جناب زبان و خاص نام اینجا باشد اگر چه اینهمه خرابی مختص بقول خواجها فاضل شیراز شاعر
سیا لطیف بگو آن غزال رخسار چو که سر بکوه بریا بان تو داد و بیدار به از الطاف بیغایات جناب بوده
ایا این وقت احسان است وقت تلافی و چشم پوشی و یاد آوری باغات نیست در جلد وی این غنایت
یک کمر و در پی نقد ربی خراج راه خود و دستاویز سر کرده و در پی بابت خسار جنگ کمر و در
بنده گانغالی و گدازشت محالات و قلعه دولت آباد که در سر کار آمده اند و من معانی چو تخته صوبه بید
گرفته بحمد آباد و تشریف فرما شوند که موجب نام آوری شما و خوشنودی حضور پر نور گردد و در گذشت
غالی پیش خا و در غمت بعد مدت رفتن چو لطیف دارد اعظم الامرا از پیشه بسیار خوشوقت شده
مخلوطهای خود و بجای را و غیره سرداران پونا نوشته باز روانه پونا گردید و در اینجا مصلحت نموده
همه را به و ساز ساخته تصفیه نانا پرنسین عمل آورد زیرا که همین مناقشه در میان بود که پرنسین بر حکومت
باجی را و راضی نبوده میخواست که امرت را و را بر سر دولت نشانده هرگاه او هم راضی نشد پس و داشتن
نانا پرنسین را بر کار پر داری و مدار الهامی همه را منظر بود و لهذا اعظم الامرا مخلوط خود و سرداران
پونا مع غنایت نامر باجی را و بقسم اقام فرستاده نانا را از قلعه کوکن طلبیده و خدیو خود فرستاده همراه
خویش برابر باجی را و برده ملازمت او کنانیده تصفیه کلی با همه سرداران نموده بروز مبارک
باجی را و را بر سر ریاست نشانید و اول ستم تشنه از طرف حضور پر نور خود بجا آورده بر طبق اقرار نانا
پرنسین یک کمر و در پی نقد و دستاویز سر کرده و در پی حضور و من معانی چو تخته صوبه بید و گذشت
محالات و قلعه دولت آباد گرفته و یک کمر و در پی نقد و دستاویز سر کرده و در پی حضور و من معانی چو تخته صوبه بید و گذشت
پرنسین داده باز از بهر سرداران محضت شده با اول خوشنودی و محمول مراد و مقصود و کجای شتاب و شتاب
کرده داخل میدان عید گاه قلعه محمد نگر کوکن نه گشت بنده گانغالی از ورود خبر فرحت اثر قلعه اعظم الامرا

و غیره دیگر سرداران پونا که مستور را مقرر شده هر باجی را یک موقوف گشت لهذا بسیار امورات درستی پذیر
 گردید و مستور را و کرجی به وسیله را که با عظم الامراء ملاقات کرده بود بسیار بر ستاین را و در بعد چند روز
 که در سرداران پونا تفرقه ظهور آمد دولت را و منتهی به باجی را و غیره سلطنت کردند و دریافت آورند
 که این همه تفرقه و سوء مزاجی فیما بین سرداران اینجا که به سرسیده است باعث اتفاقی چه بوده باشد
 بعد از آنکه دست نهادیم بسیار آخر الامر دریافت آمد که همه بر همی امورات اینجا از قضا اندازی عظم الامراء است
 اگر چند روز دیگر بگذرد و خرابی بسیار در دولت پندت پروان را خواهد یافت که به بیگانه درستی پذیر
 نخواهد گشت پس بدین ایشان در اینجا که مناسب نیست ایشان را روانه حیدرآباد نمودن بهتر است
 دولت را و و باجی را و غیره اتفاق کرده به عظم الامراء گفته فرستادند که شما ملاقات بجز و بندگان عالی
 است شخصی که شمار در اینجا داشته است و خطای منظمی حضور نموده و هم برای اعمال خود رسیده و را در هر
 حال خوش نودی بندگان عالی که در حقیقت جاری با هستند منظور و ملحوظ است و توان از آن حضور طلب ما
 رسیده است پس لازم نیست که را روانه آستان بوی حضور نمایند و چنانکه مانع شمایست بلکه خوشی و خورس
 تمام خست میکنیم پس عظم الامراء این منزه جانفر نهایت خوشوقت شده از هر یک سردار پونا منخص
 گردیده به وقت خست اول باجی را و ملاقات نموده او را به عهده خلعت فاخره داده خست رخت
 و علی بن القیاس از دولت را و منتهی به کرجی به وسیله دیگر سرداران عهده نیز منخص شده روانه منزل مقصود
 گشت هرگاه بالای دیای سیوا مقام نمود و کیل تا نا پهر نویس با خطی و امری مسلک او رسیدنی کمال
 عاجز نانی و الحاح تمام نوشته بود که جناب را از قلعه کوکن بی ثیل مقصود و نفس الامر خود متیقن کنایه
 بحصول مقصود خویش روانه حیدرآباد گشت مبارک است اما هرگز مناسب وقت نیست شرط سرور
 و سرداری و بزرگی نیست که تصفیه می با بهر اعیان دارکان دولت و باجی را و صاحب استصواب خود
 کنایه و ایشان را در دولت پونا قائم کرده و می را بهر الهامی ایشان بر طبق معمول مستمری از

مانی که خود هم به پنجام خون است موجود اند میری بود و زنده دل خوشش منزل لیلی پند سپهر فکر همواره و در فکر
 هیچ کرون فوج مصروف در ده ملک گیری تا دم زندگی داشت بذات بهادر در عبادت الهی شب را صبح میکرد
 تا پنج کار و نماز پنج گاهای قضا و می نمود قرآن شریف با نماز تهی میخواند و او را دو وظایف فرود گذشت
 دیگر دو در شصت تولد آید مصطفی علیه السلام نزد را میگرفت و در تفریت بعد از امیکند زان چنانچه
 مانی آن بچون طوطی عاشور خان کو که در محرم بحال تکلف با علمای طلالی و لفرقی و برخی و غیره استاد
 می نمود جهان پر و بیگم صاحب بحال و جاری می دارند و بعد آن میرسد در تیایج دانی و شعر فحشی ماست
 تمام داشت شان شلوکت و ملاکت و تمانت و وجابت او را صدی نمی رسید امارت بر ختم شده
 سواری اسپ سوار جوانی بحال ساینده که بهر سرداران پونا نهایت پسند کردند خریدی اسپها گاه
 موقوف کرد و هر چند درین که عمرش از هفتاد و سال تجاوز کرده و جماعت بدش غالب آمده بود و سوار اسپ
 نمیشد برین هم دو سوار و سوارای حضرت شرفقت منزل بالای اسپ تنگی سوار شده برای تندرست کار یوز
 تا سده تالاب گیس است آمد آن حضرت پارس میر از ساگی ش از بالای سده تالاب مذکور بزر و رونق افزا
 شده بدش گشت گشت با بالای سده تالاب مذکور بر آمده متوجه تماشای شکار یوز شدند نعمت الله خان
 ترین جسد از اسوار کرد و سوارای اسپ کیتای محمد بود که در یک یک روز سه هزار و پیر و عیاشی آشنا
 چند باقی یعنی ماه تقاسمها خرج کرده و پیش بند اسپ خویش از دوشالعه و کاشمیری مال یا نصه
 برپایی است و شفیق خان و محمد یار و شیدا و سایر سواران چایک سوار استاد و مجموع حاضر
 بوده بوقت سپهر روز پان مسی و عراقی و کاشی و او و کشتی و بر ویش میگردد و گاهی ناخن
 نیکو دید و پنگیازی دوازدهایی جاری بوده برای پنگیازی جایگزین با بر دمان داده بود و نیز کبوتر
 بسیار و دست میداشت و هزار بار و پر خرج کرده از مکان های دور و هر جا که بهتر پیدا میشدند می طلبید
 و همیشه با خطرتی میبود و شوق حقه و تنباکوی خوشبوی خمیره پسند خاطر او بوده بر روز شنبه مرغباری

که بخان سامانی حضرت غفر آتاب سرفراز بوده جهان فانی را در سه کیزار و دو صد و دو وازو و هجری پیرد
 نمود و وی می شایع الملک بهادر را غلام بدیده او رنگ آبا و اجداد و چون ایام بقاوت چن ماه و دولت حیات
 کرد و سی و می که از بمبایه امیر الامرای مذکور است چهار می امین الملک بهادر که ذکرش خواهد آمد
 از خرقه امیر الملک بهادر و عهد حضرت غفر آتاب خطاب ملکی و منصب پنجزاری سیه هزار سوار و علم و فنساره
 و نشان نوبت و عاری و پاکلی جبار دار و خدمت بخشگی به بادشاهی که بمال کچری مشهور است و در عهد
 و عهد حضرت حضرت نزل خدیو حق آگاه میرا که علیخان بهادر سکندر بهادر نور الله مرقد ه چون سلیمان الفهم
 میر عالم بهادر بعد انتقال غلام سید خان بخندت جلیل القدر دیوانی خاص سرفراز و ممتاز زکشت و مصیبت
 و وی خود را نیز باز و واج امیر الملک بهادر و آرد و بجای خلف خویش در خانه خود و شایسته شریک
 مصلحت کلیات و جزئیات نمود و ب انتقال میر عالم و خود بخندت دیوانی و کار پرداز سی سرکار
 دولت و سرفراز گردید چنانچه گذشت بعد طاعت حضرت منقذ نزل در سه کیزار و دو صد و سیل
 و چهار حبس و در مجلس مینت انوس بنده گان عالی مظهره عالی خداوند نیست با و شاه فیجاده انا الله
 اصغیا ه خلد الله له و عمره به بجای خدمت جلیل القدر دیوانی و خدمات قدیم سرفراز بوده خطاب
 امیر الامرای بهایی شده سرفرازا آسمان عز و وقار راین امیری بود و کمال امتیاز و نشان و شوکت
 که در عهد خویش کیاسی روزگار بوده هر کس را که نوکر میداشت دیگر طاعت نکرد و با و چنانچه آتش
 همیشه با الله اندیشه گوناگون امور اکثر با و چری با و راه و دو و صد و پیم نوکر بود و در خوش مزاج
 شایسته وزارت حبش و دست پاه پر و رنج با شناسادات و حجاج و زواران اما کن بمقدس را که پرده
 خاص نیست الله شریف آورده بودند و نیز هر سال می آیند و بهادان قلم خیر و امر و به را در میان خود
 و شایسته طعناهای اندیشه ثبانه روز خوراند هزار و پیم داده با و طان ایشان خصمت میفرمود
 و دست الله شریف و پیم منوره و نجف شریف و کربلا می سینه و کمالین و لجنه و شریف زانوم الله شرفهم

ولوا بازی و غیره و منطج و چوپر میدید و افسانه گویان بر موملی خود حاکم گشته سیگفته محبت و محبت احکام
و فضل او ترا و حکما میرداشت و صنایع و بدایع علمی خوب میشناخت و میرسد و همراهِ سواریش که در دیار حاضر
میشد اکثر امیران سرکار مثل نورالامرا و قوت الملک و فرزندان و در الملک و غیره گرد و پیش پاکی اش
پایاده میرفتند و تا سالها آن روشن بنگر سوار پاکی خدکشان می آمد و گاهی پاکی اش را چتری نمی بستند
چتری ای زن را کار میشد و کلاحتون بر سرش میگرفت و سرانجام قدش پاکی او بچرخ سبز را رویه فقط
پوششش با نسج الکی تیار میشد و در بار یابی حضور اکثر نقل و حکایات بیان کرده مزاج مبارک را تبصیح می آورد
بعیر ملاحظه حضور ادری اعلیت سرفرازی خدمت و خانه خویش میزد و با حجاج و زواریان و ساکنان
اماکن منفرد سلوکها می نمود و وزیر خلیفه نیز در میان می نشستند +

امیر الامیر الملک بهادر

نام اصلی اش بیج الزان خان است چه در محب از قوم نوایت و نجابت و شرافت و سلسله اشریت
و غیره بهادر و منزه است تا حضرت طاووس بنی خواجا و پس فرنی بارگاه رسول صلی الله علیه و آله و سلم میرسد چنانچه
کبری نام علی بن ابی طالب است بجز طول کلام باهمال پیداست جدش منیر الملک شیر خنگ از عهد حضرت
مغیرتآب نواب آصفیاه و نوابش سید نام شیر خنگ بهادر و آصف الدوله امیر ممالک ملاقات جنگ بهادر
تا ابد ای جلوس حضرت قفر تآب سیر نظام علیخان بهادر و آصفیاه ثانی بملاکت بلند و خدمات ارحمنه سرفراز
شده بجایگزیده سیر حال و منصب ای گزیده محمود بوده کارهای نمایان بطور رسانیده در ایام صوبه داری
نخستینیا دوزنگ با دو ولایت حیات نمود خلف مرحوم خیر جنگ بهادر بعد حلت پدر بزرگوار خود وارد
بلده میرسد را با گردیده بهادر است حضور در آمده با خدا و منصب پنجمی سرباز سوار خطاب سرفراز گشت
و صبیحه خور با زواج سیت الملکالی میان خلف اعظم الامرا اطلو جا به آورده اتحاد دلی بهم رسانیده
روزگار بخوبی و عزت تمام گذرانیده متوجه بنیان گردید چار فرزند و بلند ارحمنه داشت یکی اکرام الملک بهادر

زیب اینست که در ویر میر و حب مذکور اوقات بسر برد و بعد حلیت پدر و فقیه خود جهان را در گذرانید
و در یکی شجاع الدوله در محرم که گذشت سی و هجده سال که بهادر که ذکر خبرش خواهد آمد چهار
اکرم الدوله بهادر نیز احوال خیر و ایشان خواهد آمد انشا الله تعالی الباقی الله الواحد القهار از
میشأت صحیح مذکور دیوانخانه عالیشان معینی خانه دایم خانه و باغهای دیگر بیرون بلده و نیز
عمارت امیرانه از بزرگان بهادر و در بلده بنیاد و رنگ آباد که همه بنظر دین احقر در آمده اند
متمم عمارت دیوانخانه مذکور که به جهت میر الملک بهادرش صورت و تمام شد تفسیر خود ندارد و بعد
عمارت حصن پر نور همین عمارت دیوانخانه مذکور زبان زد خاص و عام است و بس. . .

امین الملک بهادر

برادر خور و امیر الامر اسطوخارست را از امیر است بعد حلیت پدر بزرگوار خود و قیوم جنگ بهادر کرد
سه کیلومتر و در و صد و بیست و پنج سال که مقام قلمی و سخن بوقت رونق افزای حضرت غفر اناب بوقوع آمده از
پیشگاه حضور پر نور و تقاضای فیلیان سرکار و تقاضای محالات سیر حاصل خراجات فیلی خانه مذکور سرخاز
و متنازع گشته کارخانه مذکور را آن تیاری اسباب و بهوشیاری و مضمراری انتظام داد که مزیدی بر آن منظور
نیست تا همین حیات خود در خرم و اعتیاد و آباوی و انفراتش تعلقات خود را مصروف میداشت
و نیز کارخانه خانگی خود هم آن راستی و دوستی بسر برد که احدی گاهی بشکو بطلب نخواه و زنان و
پاچه کشا و بهر ملازمتش مرد و الحال است بهر عای سلاطینش بودند و موجب جزو ماه باده بلا حرکت
میافتند و فیلی شناسی و داری فیلی و طولاداشت و همواره باریاب حضور پر نور حضرت غفر اناب
و در محنت و رفعت منزل بجای خدمت صاحب منصب چنبراری سر برار سوار و علم و نقاره و نوبت
و خطاب لکی و جاگیر عمده سیر حاصل سرفرازاه نقابای عتبه چند اجمعی طوایف را سوار و پیر باهوار
و داد تا همین حیات خویش نکرده است امیری بود صاحب اخلاق و مروت کشاده دست عمده خیال

با کینه بدستور بحال و برقرار دارند تا مقدر عنایت کبری مویبت عطی و سلف هم شاید بحال کس قدر وی ظهور
 داده باشد و معذرت امیر نسبت ذی اطلاق مروت شاکر شاد و شرم همی عبت دست تبدیل بدرجه و از در
 که احدی را بدون حصول چیزی بخیزی خالی نه میفرساید شیرین گفتار انداز طبیعت خود را بر انداز طبیعت
 بزرگان خویش نشانده و بجمع صفات معصوم و در شکر و درخت خداوند غفلت شکور است چون مراتب
 پر و درخت بحال امیر الامرا حضور پر نور را همواره منظره عالی بود و بوی طشت بدستور در پر و درخت ایامان
 قدریت نشان آنچنان نظر الطاف شاه بحال و برقرار است که بتجیر و تقیر بر نمی آید صاحب منصب
 مناسب خطاب و نوبت و جایگزینی و بجمع مراتب سرداری و امارت سر فرزند دمت از دست

اعتقاص الملک بهادر

غلت اعتقاص الملک بزرگ منشی میر حیدر خان بهادر منشی حضرت غفر له تاب میر نظام علیخان بهادر و امین
 ثانی نور الله مرقده نام اصلی شمس میر عباس علیخان بهادر است اما میر حیدر خان بهادر منشی مذکور از بلده
 بنحسب بنیاد و رنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد و قلعه اری قلعه مذکور از وقت اوشانان تیموری
 در خاندان بهادر منزه بود و از بلده حیدر آباد شده بود وقت شیر جنگ بهادر و رکن الدوله بهادر الملهم
 سرکار که از وقت بزرگان طغیان اتحاد او شده با پایاب حضور پر نور گشته بساعت طلوع بلند و منصب
 اوجبه بنحسب منشی گیری حضور پر نور که پاکیزه روزگار گفته اند سر فرزند و سر بلند گردیده بر تبه صاحب
 تقریب رسید که رشک میران در بارش و بلکه هم از حضور پر نور بوده صاحب منصب پنجباری سبزه سوار و علم
 و تقاره و بالکی جوار و در یکا گیر عمده سیر حاصل نیز سر فرزند گشت و تا طاعت خود و مور کار و با خدمت خویش
 بود و بعد از آن در محضر حضرت مغرت منزل چون عالم پیر از سالی بدرجه بود که قریب به شتاب سال رسیده خدمت
 دارالانشائی را بفرزند نکاحان خویش رشید الدوله بهادر از پیشگاه آنحضرت سر فرزند کنایه خود و هم سلم
 از دوا در عبادت مبدود حقیقه در نه کینه زود و دود و پیچ و جگر عازم خلیه برین گردیده سیری بود

بجميع صفات امير از موصوف و خلعت الايق بزرگ و یک پسر صغير در وقت خویش درشت بزرگتر از اینها
موسوم بخان صاحب روبری پر خود قضا نمود بهادر مذکور در غم و الم خویش حرکات جنون پیدا
کرده در محبوس حال در سینه کینه زد و دود و صد و چهل و سه حبس عازم ملک بقا گشت پسر دومی بنام
و گاهی صاحب الخاطب بدرگاه غلیظان بهادر بر علت پدر در حالت بیماری صاحب ضعف اعضا داده
جمع و زیارت نموده زندگانی تمام خود قریب بست ملک رو پیر از نقد و جواب بر همراه خویش بروشته عازم
مشتات با اتفاق سید عاقل خان بهادر که با هم اتحاد بسیار بود و گردید و توبه مخصوصه نموده متوجه عیادت
معبود حقیقه گشت چون بمقام بزرگان آن که متصل بپایان یعنی در منزل پونا است رسید ملاقات اعضا
بالکل نمانده در محبوس مقام در سینه کینه زد و دود و صد و چهل و سه حبس عازم ملک بقا گشت پسر دومی بنام
جامه فون گشت اثبات البیت و نقد و جواب بر طبق وصیت او در علاقه صاحبان انگریز پیشی امانت
است بعد رسیدن پسر غیر امین الملک محرم موسوم به امین الدوله بسند صاحبان انگریز مذکور بهادر

خواهند رسانید
اکرام الملک بهادر

نام اصلی شمس محمد در حبس چارمی امیر الامیر الملک بهادر است در عهد حضرت مغفرت منزل
مشغول بر چوشت پدر بزرگوار خود بوده گاه گاهی بتقریب عیدین و نوروز و عاشر و بار جهان درار
میگردد و در عیدین بندگان عالی مظلای عالی تا بودن پدر روی قدر خویش مورد الطاف شاهانه
گشته بخدمت خانسانانی سرکار دولتدار شرف و بپایان شده شبانه روز در لطافت امر فرادون دست
و قیقه فرو گذشت تمیز باید و ادب و قرض خوانان از آن حال محرم مذکور امیر الامرای
مسلح و عایدالش گردید علم حضرت حضور پر نور نظر بر فردیت و جان نثاری و قدامت قدیمه بزرگان
بهادر محترم از خانه عامه سرکار دولتدار لکھنؤ که رو پیر مرثه بعد اولی و کرة بعد ثانی حضرت نموده

سید محمد باقر
اکرام الملک بهادر
موسوم بخان صاحب روبری
در سینه کینه زد و دود و صد و چهل و سه حبس
عازم ملک بقا گشت پسر دومی بنام
و گاهی صاحب الخاطب بدرگاه غلیظان
جمع و زیارت نموده زندگانی تمام خود قریب بست
مشتات با اتفاق سید عاقل خان بهادر که با هم اتحاد
معبود حقیقه گشت چون بمقام بزرگان آن که متصل
بالکل نمانده در محبوس مقام در سینه کینه زد و دود
جامه فون گشت اثبات البیت و نقد و جواب بر طبق
است بعد رسیدن پسر غیر امین الملک محرم موسوم به
خواهند رسانید
اکرام الملک بهادر

و جایگزین همه محافل بسیار تقریری مورد الطاف شما باشد و صدر عنایات خسروان گردید و سر عزت و وقار باطن
 اعتبار رسانیده و سایه عافیت خداوندی مورد کار و بار و تحولات خویش است امیر است صاحب شان و شوکت
 و رعایت کردین زنان بیج امیر مصالحت و شوکت او منیر سبب اخلاق حمیده و اشفاق پندیده و برت
 علی از خداوند نعمت برگزیده هر کس که با وجود کرم کرد و دیگر محتاج خانه دیگری نشد اقربا پرور و نرم شمار همواره
 از خیرات یومیه مساوات و بیحاج و زور و نجوا و باب استحقاق و پیرزالان بی طاقت را که بدست خود دست
 بدست بی اعتماد و نفقه غیر میبرد و سرور و بهر غای از دیار و عمر و دولت حضور پر نور محمود و در عبادت الهی
 از چهار گزینی شب مانده صرف تنگی گذاری گاهای بی وضو نمیشد حیرت از خوری حال خلایق مخوم
 و از پنج احوال مردم متفکر و فکر رسانیدن است و از درستی امورات و دوستان خوشدل کمین و حسد و
 بغض و چمک زنی و اشاره و اشاره فتوری و مفیدی است متفکر اند و مزاج خیر تر از ایشان بلکه محفل ادیبان
 ایشان هرگز برگزینت محض این است تا به شکوه غیبت چینی بعضی بعضی چه سمان نماز صبح تا اراد و دیر
 سواهی ذکر و بیان آیات کلام مجید و احادیث و ذکر پادشاهان عالمی تبار خصوصاً همواره ذکر علو و مراتب
 و درجات خاندان عالیشان اصغیر طب اللسان و در بیان الطاف بنیایات حضور پر نور مبارک نزد
 عذیب البیان است از عطایای بسیار شوق نه بذات خود بلکه علی سوسر الاشهاد در خوشنویسی و انشا
 پروازی یکسانی عصر حضور و تحریر کلام مجید ثانی شاه سبکین بنفوذ تواند گفت چنانچه بسیار مردم بالساد
 مناسبت تحریر قرآن شریف خوشنویس گردانیده عاصی محرر و راق نیز از ادنی تلامذه بهادر و معروف
 است که هیچ محنت نکرده محمد ادر علم نیز اندازی و مصالح و بدایع آن فرو فرید روزگار هر روز توفیق
 نیز اندازی در خانه خود تیار کنانیده بلاناغمه با نای نیز اندازان عصر شمول مناسبت است صبح و شام
 طعام اندیزد با برادران و اقربا و رفقا و مساوات و عابیان و در واران و اکثر محتاجان را که کسی نزد خود
 با نندهد و نیز هر کس که از معاد در و در مجلس باشد سخنورد و بکلی خیالی نمید و اگر برود و طلب و آدمان

کرد و در بایچه نامدارانند و بیکدیگر چه در خوشنویسی چه در احسانت دلی و مناسبت خرد که همواره در شرکت سلامت
 کلیات و جزئیات حضور پر نور بود و چه در علم فضل و کمال که در انشا آرائی بی مثل و بی مانند خود بود و
 با نظر آید اقربا پرور و خدا پرست اوقات مملو فرود میزد و منتخب روزگار که اگر زمانه سال دیگر حرج نرزد
 همچو امیر بصیفات مذکوره بنظر آید بلکه آید امیر عباس علیخان بهادر خلیف میوهی بهادر موصوف نشسته
 میر حیدر خان بهادر مرحوم چون از بدو شنود و ابتدای حال آثار شایسته و جود و امانت را از امیر مشاهده
 بود و بود و در عالم صغر سن بهم ناپسندیده و هرگز نمی پسندید و همیشه خود را در ب می نشست و از بل ادب
 نفرت تمام داشت و بعد حضرت نفرت منزل در سه کینه از دو دود و سی و در محبت منتظر نظر خاقانی
 و شمول عواطف سلطانی گشته بهادر و غلی دیو آنخانه عرض مکررتجوز آنحضرت سرفراز و ممتاز گردیده بهراج
 اعلی رسید و همیشه منتظر کلی بود و در هر باب و اسرار سرکار اعلی مخصوص در نادستی محال و شرف نادوای
 بلند اقبال مصداق له و له بهادر و مبارز الدوله بهادر چه در وقت تخیری و در او انگی ثابت جنگ سل مصداق
 وکیل اگر بزی در باره طلب مرشد زاده ای مذکور از قلمه جمله بهراج چند و عمل بهار چه بهادر چه در نظام
 مزاج آوری حضور پر نور که هرگز اقبال نسیم زودند آنچه بهادر و منزه ساعی جمیل بکار آورد و از نظر من الشمس است
 و علی بن القیاس و نادوستی مزاج خاص آنحضرت درباره تشخیص من و دو و آنچه بهادر و غدا بر طبق ایامی حکما و نیز
 و احتیاطا پیشا مضره چه اندرون محل و بیرون از آن متهم سلطانی مذویت ارجان نشانی با و تک حلالی
 بهطور آید که تا حال آینه آفتاب روشن تر است تا علت آنجناب بهجت متعلقه خود مامور بود و بگویم اگر آن
 و در و شایه پیش مرتبت یکمتر در پی به کار کلا بتون کشمیری شهبازک خامس سرفراز و شرف و سباحتی است و درین
 خدمت محبت امیر بندگان افعالی خدا و بخت عالم پناه خوشبختی کلاه حق آگاه نام الدوله بهادر و آصف جاه
 او هم افتد اقبال و عمر و بجالی خدمت عرض مکرر با مناد و منصب خطاب جنگی ممتاز جنگ دولانی اهتمام الدوله
 و اهتمام الملک باریت و سیال سولان و علم و تقاره و نشان و عاری و پاکی بهادر و عطاوی جواهر علی

میانین گشت و عا به سپهر با وجودیکه از ابتدای آفرینش در کعبه است از رشک غلطانی این سبزه از بنم
 اشک حسرت بختی الله تبارک و تعالی بمقتضای الدال علی التخییر کفای علیها ثواب تلبیل و تسبیح
 بر روزگار ان معاون خیر روزی کناد و تا زاپریلی پوش فلک بسجده انجم در در و تقدیر و تلبیل است
 رشت عترت بقای لیل و نهار در تزیید باد

رقعه دیگر در ارسال دستار

از درونیکه خامه بر بالی نگار منع لم یزلی رقم هست کائنات از بختی عدم بر صغیر شود و نگاشت بمقتضای
 حکمت بالغه هر شریقه بقدر قابلیت استعداد برینست که مانوق آن متصور نباشد بدلول آیاتی وافی هدایت
 مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ
 إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاوِيًا وَهُوَ وَحْدَهُ يَنْظُرُ فَمِنْ رَبِّكَ رُءُوسٌ مُنْقَلَبٌ لِيُبَيِّنَ لَكَ مِنْ دُونِ الْحَدِيثِ
 انداز احصای کند آن بجز مشرف بل نقیصه نظر انداز آن جمله صغیر سیار از برینست که اکب و شاخ اشجار را
 برینست شمار نیز مردان را بر وفق دستار آرایش تازه و پیرایش بی اندازه عطا فرموده پس بهتر از
 دستار مردان را ازین نیست خصوص قییک از دوستی ابطین تحفه برسد بجا توجه از دل خلاص منزل بر آید
 دستار سل و حول صحبت مشمول نموده سرودست خلاص را وقف تسلیم و نیاز ساخت حبه دستار که بهتر از
 بذل فیزی مرغ دل کرد و دام صیاد برده بلکه چون تار شامی آفتاب سلیم عالمی نموده شاید از سودای
 دل و کافور شمع سفیدی تار پودش را منع نموده اند که از اظهار اش غلظت چشم بنیرگان روشن
 درخشیدنت تارش برای دفع عین الکمال بشنا به جوش اگر صفائی آرا میرسد بیک سر زرش میگرداند
 و اگر گران از ملاحظه اش بهره مند میشد چادر خود بر آید کلاه خسروی را اگر باین دستار بدل
 نماید در او هیچیک قمر ماه را در پایش سفید سناست غلظت جمود اگر آرایش دست خواهم میتوان شد
 اگر سر او زینتش شرافت و دست را زینتیش گرامی حاصل شده الله تبارک و تعالی تا زمانیکه

فرستاده تا به آمدنش دست بگذرد و از نیکو شوق اسپان عربی و عراقی و کاسیمواری و کونی و نیلانی
 نیز نرقا بسیار و بر تها متب و با سبک زیور خرب سادات و جماع و در تواران اماکن مقدسه و در سالنامه هزار و پیر
 و دوم و در این سفر باید و میرت الله شریف علی آب دیوانه و پای مقرر خود و اخراجات آنرا بنده دی کرده با ارسال می کرد
 که در وقت تعلیم و معاشی خیر می بیند و این همه و حرات را محض در تقاضا و خویش برای از دیار و عمر و دولت ندانند و خود
 حضور پر نور دام اقبال بحال برقرار دارد و نه برای حصول حسانات و خواتین از جمله آن مرست مسجد خلیج
 لمده حمید را آباد است که بعد از آمدن او در تاز سر نو متبیر شکست و دینیت پر دخته کشته چوبی برای استیاط
 در هر طرف و در دایره مسجد که کوئصب کنایه که الا مسجد و است و معین مسجد از آن یک ریزی چنان
 هموار گردانید که نمایان را هیچ چیز ازین نیست و از معنی ثبات آن منع خوبها اعمال است بنده افش و مساند
 متقد و دو و باغ و دلکش و چاه عمیق بر سر است که به مبارک که عظمت خدا آب شیرین و دال و سر
 مسافران و روز و شب بخورند و مخلوط می شوند و باغ دیگر در قلعه سردر و گار باز و درین مکان در شجر
 و چوب الخضر زبان قلم در توصیف آن منبع کرم طاق و تحمیر و تقریر و در شمار و شمار و انان با نالار آورد
 از جمله انشا و پر داری آن هیچ کالات فقرات چند که یادداشت تحمیر و در آورده و گار است

نقد در سال تسبیح

و سبحان الله زهی مبدء حقیقه که عبادش می نور کائنات و طاعتش مطیعان را سبب نجات پس در روز
 تملیش و تسبیح هر ذی محفل را از جمله واجبات چون سو و نیان که لازم است انسانیت اکثر اوقات
 از آن غفلت در می آید و لهذا جناب مقدس نبوی علیه و آله و جمایه علوه و السلام که طیب بیار آن را نصیحت
 کاریت سحر را بزرگ و آگاهی و تازیانه نفس سرکش خست پس من سرگردان تیر خلاص و در تملیش آن بود که
 تسبیح هر سال مانند نایه حرمت از آسمان کرم شرف نزول غنیه تقالین تسبیح اگر برست سبحان فلان که رسید
 بر سر سینه آن کوکب را نشان کردی و از شایده آید ازین گویا کشف بحجاب کرده و در دیای عثمان

یا لبرکات الشفوی غالی حسانت و عاری از برکات نخواهد بود تا زمانی که فلاطون بن خم بداده پیرای نام
ولایت پناه نشا طبرزاده مسرت و انبساط باد

رقعه در ضلع انشا آراسته

از آنجا که منشی تقدیر بجا دکائنات را در بسته لوح و قلم گردانید و بر افرویل و نهار بر او قدرت رقم تقدیر
مشیت ساخته و بدون پای چوبین قلم اسرار درونی و در افتادگان طریق محبت حجاب خفا آرزو برینید
در رشته زلف مستوره مطالب بدست دلدادگان سلسله مروت در منی آید پس همه ذی عقول را از جیل
آن گذیری نیست بناغذ علی دل نیاز منزل چون سیر رخا در دروا می تلاش نوا سنج تنهای مهمل مقصود بود
شعر و لما بر در شمعین راز نه بر یکدیگر اندر پر تو انداز نه قلمهای و سللمات شاخهای شکلی که قلم سحر
خاطر انقبوش مروت شک بوستان گردانید و بعضی از ان بی شائبه تکلف مانده نگاه عشاق در خیر
قلم و معانی افواج مطالب زیر حکم خود آورده از نهایت رستی و وفاق با وجود و زبان از یک حقی
گاهی کلمه درونی از ان ظاهر تنگ کرد و از اتمادش چه نریم نایم که هزاران مطالب محول او میگردد و دیگر
ممنونشی لب و امیکند و از غایت عجز با وجودی که رقصش کمال الجواهر دیده بنیاست و از سیاهی لایع
کشیده هر از سجود اطاعت بر نبال درون و القلم از شان او آتی جفت القلم از کتاب کمالش
حکایتی است از فردی سیه و سفید لیل و نهار بنقود کواکب زینت بخش صفو سپهرست عنان کیت تیز
خرام قلم از مجمر دوات بمبرات اهل زبان است آن شمس و ارمیدان مروت و مروت با و النون القاد

رقعه در ارسال کمان

کمانیکه در درباری مانند آبروی جوان جلوه نما بلکه چون هلال نونیا بخش دیده پیر و جوان از کمان
ناز معنایت این گوشه نشین کاشانه محبت سید از ملاحظه رنگ نسبتش من حلقه بگوش مروت را
حلقه دار سرگردان منع صالح حقیقه ساخت بی شائبه تکلف تیر منزگان دلبران کرد و راجع خاز دل عشاق

سرگرد و دستار است آن سرگرد و ارباب دانش و سرگرد و ارباب بخش را بر سر فرازی جاد و به سرست بخش دارد

تقدیر و حکم شایان معتمد الملوک قلی بیگ

از آنجا که حکیم علی الاطلاق جلّت ازلّه و عجلّت تعالیّه که در تزیینش مزیل نفس و آفاق است وجود عالم را
بمضمون هدایت شئون و مآخلاق الحی و المولودین و المولودات از سودای عدم بصره نشود آورده
مصدق و این من شینی که لا یستعجل فی الخلق و لا یفقدون تسبیحهم مترجم گردانید و بنی نوع انسان را
و در بیت فیض لم یزل فی یوه بکلیه خلق الانسان فی احسن تقویم جلوه گراخت و در غیوریت عبادت خالق
مآفتاد و بر هر فردی از افراد انسانی واجب و لازم و ترک آن موجب خسارت نوع آدم است و حصول
آسائت که کلیل نفس انسانی عبارت از آنست موقوف بر تداول مزاج حضرت هرگاه حضرت واجب العطا
بافریدی از آن افلاک بریزد بخلوت من اوقی الحکم تقدیر و فی خیر اکثر بر نواخته معصه فیض عام و مظهر حسنات تمام
گردانید پس جبر و قیاس را باید که وجود او را از جملة مستحکات پنداشت شکر آن بر خود لازم دانند و آن
موجب غلظی درین خبر و زمان ذات فایض البرکات آن باینوسی الزمانیت که آینه دل صفات منزل
جامع حکمت علمی و نظریست بلکه نظری پیش نظر هدایت پس چنانکه بسیار استفیضان شکر این موجب غلظی
عموماً لازم گشته بر ذات آن معصه حسنات مخصوصاً واجب و متمم است و نتیجه اصلاح احوال مردم شدن
و حقیقت ادوی شکر نعمت کمی کردن است خصوصاً توجیه بر احوال و دوستان یک رنگ موجب حسنات و عبادت
برکات لا تعد و لا تحصى است آمل زیاده از دست کشا کش معصه در آزار و محض بنگلی آن گرفتار
اگرچه تقویت این بیت الداهر هر قدر کم شود موجب زیاده فی نعمت است لیکن توسل نفس با بطلان
علاین دنیا را اگر از ضعف استغای حضان شود و تحمل با گران عبادت نمیتواند بنابر آن تقویت
او و جب نظیر اگر از نرسد از وی عنایت و کفایت اخلاق مبالغه پردانند مصدق تقدیر و نوا

نام اصلی اش غلام حیدر خان بهادر است از قوم نوایت بزرگانش همواره بر تبت بلند و مناسب از حسن
رسیده کارهای نمایان ظهور آورده اند و بملاقات کهار پوپه معمول کار و بار باگشته نام نیک بر صف
روزگار گماشته اند و او در عهد حضرت غفر لهاب بختاب خانی و منصب مناسب سرفراز گردیده از پیشگاه
حضرت معصوم منزل ستین خدمت گذاری مرشد زاده آفاق ناصرالدوله بهادر گردیده تا جلوس
میست با نوبت آنحضرت شهادت روز حاضر جناب بوده بخدمت دارد و نیکو فیلانی و فراتشاه و غیره خدمات
دیگر سمع گشته سوره الطاف مانع چون میر و دولت خدا و او میز و ال از جلوس آنحضرت رونق تازه یافت
از پیشگاه خلافت سرفرازی خطاب بهادری جنگی و اضافی منصب چهارمزاری و وزیر اسوار و تعلقات
کهار پوپه و دیات جاگیر محلات و مقطعات هزار بار پوپه مبلغ خطیر و بر سال جوانان بار قدیم علاقه
بعد جنگ بهادر خان از سر کار متاز و بهایی گشته بمزدول بذل و عنایت خاقانی است تیر لیت
کشیده مزاج کم گویند فکر است کردار استی پسند بر کس کردار و او دیگر مانند در و دیوار نیست تغییر پذیر
نیست اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده اش عالمی را در گرفته و بسته بهمت حالیش گردانیده کشاده
دست شکست چنین خندان روحش ظاهر و نیک باطن رحم دوست با اراذل متغیر و با نجیبان شریف و محترم
سیر کار و مال پیش روز و ان خفی و جلی مرتبه حوصله اش آن مرتبه رسیده که همواره شریک صلحت کلیات
جزئیات خداوند نیست است بهر خدمت جلیل القدر که از پیشگاه خاقانی سرفراز شود بان حوصله سرانجام
و بهر کمزیری بر آن مقهور نباشد عقل سلیم و رای مستقیم او نشان کارهای عمده دیگر است که در خدم
خردمندان روزگار مترجم خاطر است الفاعل یلیقه الا نشان که پس چرا که الفضل جمع کمالات صوری
و معنوی که لازم از بزرگ نشان عالی فطرت است بهر روز و آن منبع کمالات موجود و ان بقول به به
شاعر غنچه بروقت خویش گل گردد به گویند سی باغبان بسیار به همواره با جلا قلمی
خود خبر دار و بار یاب و مستند کلی سلطانت

توافق وفاق نشسته ایست چمن کمانت و نقاشی نزل قوس قزح را نظیر رنگ چمن کمان
 رنگ آمیزی نموده اگر تا رنگ صفت چمن این نماینده روارگ و بی دلدادگان توده بلار و پلین بکار
 برند من است قبضه اش مرکز دایره طغریش شهاب زفتح را شپس چلش لنگر سفینه دریای و عا
 و نقاشی مانند قطب فلک بطریق غیر وزی بهمانا و کوش چشم زره را در شکان و خند گشت صرف قنار از زبان
 اگر سفندیار راهت تیر این نماینده لب سونار زبان پیکان را چون لب مشوق بوسه و شیر مشیه و عا
 از سم آن خون نابا جگر نوشه غرض از روزیکه قوس قزح زینت بخش حایل سوار نیل خنک فلک است
 چنین کمان از آستانه نزل یاد ندارد تا شیر شهاب ثاقب از قبضه کمان قدرت در کشاد است اعدای
 بی سر که قبر بان بلکه چون تیرای ترکش زیر دست نمران باد + + + + +

تقدیر دیگر

از آنجا که سحاب نسیان از صفت بلند پشته زبان صدق از آبیاری خود بیع نکرده و آفتاب عالم تاب
 از پرورش سنگ خارا با وجود علو و مراتب صرفه نموده قادر علی الاطلاق و خالق بی نیاز قطره را
 گوهر درم سنگ را بطل سبیل ساخته تا زبان روشن بیانی منیا بخش نامهربان در عالم باشد نظر بر این اگر
 از آن بر نیان کرمیت آن بحر موج باین تشبیه قطره داران آفتاب آسمان محبت باین سنگ خارا
 جوهری نصیب گردد و در نظر اهل نبش که دقیقه شناسان صد آفرینش اندا بر و از منبع سحاب در ختالی
 از چشم آفتاب است مخصوص درین اوقات که اگر گوهر بار با وجود خای ذاتی گویای گوهر از شکست
 هم ضایع کرده اگر آب سحاب آسمان مردی و مروت و آب آفتاب فلک است و سخاوت نیز بوضع زمانه
 پر داند صرف دست امید واری بزرگ سخاوت شیشه دل عقیدت سگالی از سنگ حوادث پامال

خواب شده

افتد از جنگ بهادر

بسیار عاشورخانه بنا کرده خوش استاد سیکر و کرده شب البتة از سبت پاره و غن سياه کم خرج روشنی
 نیکو دید چون شب هم سواری مبارک صبح مذکور بر می آورد و در بارندگان پنجه با پنجه خاخره
 روشنی از عاشورخانه ایشان که متصل در دوازده پل است تا اطراف گرداگرد چهار منار کوچک بازگشته
 و غیره سراسر سینه پهلوی بخیزد و در دست گرفته بجای خود استوار گردیدن صبح مذکور و رسیدن
 به عاشورخانه خودی استادند و سواری صبح از اندرون روشنی معبر از اقلی الله تعزیه کسان
 میرفت و پیش پیش صبح مبارک بهادر مذکور لباس سبز جامه و دستار سياه باقی پاسباده
 که لب تخته چوبان جنات تمام برست خود گرفته سینه زنان با هزاران مردم چنان میرفت که وجابت
 سیادت زعفران منوره او که سرخ و سفید رنگ بود و لباس سبز زان تا قناب و در مرکز سبز فلک سبز شید
 و دو نقاره خانه عالیشان بزرگ که بالای نقاره چایان و شمشیر نوازان خوش سده اسباب توبت
 و دیگر روشنی شمع مینما و کتله ماده نقاره کلان دماغ که بر چون نقاره خانه روان داشتند مینواختند
 و قریب چهار صد جوان هر دو نقاره خانه را و خوش پیش بر دشت پیش پیش صبح مبارک و جلوه
 میبردند از ملاطفتش حالتی میگشت که از بیان آن دل نشونده مضطرب میگردد و تسلی به مییافت بغیر
 دیدن آن قریب یک لک دوازده هزار فیلد معمولی روشنی در آتش پنجه می آمد برگاه صبح مبارک
 بر می آمد از علی تا دانی از امیر با فقیرین و مرد و کله طفل شیرخواره صغیر تا شایع کبیر از عالمه و غیره عالمه تا پیر زال
 صد سال برای دیدن صبح اقبال و نیزان می آمدی و میدیدی از وقت احداث بلده حمید را باده
 تاالی الان در هیچ عصر این صورت تکلمها هیچکس تعزیه بر داری نکرده و نخواهد کرد و محمد ابرو زنگل مرثیه
 خوانی مرثیه خوانان تمامی بلده را اطعام لایزال و قور و میخورانید و شیرینی و غیره لوازم معمولی و گل مقنونه
 با کتلهای اقرب و بوزن شش شش رویه که بجای حباب در عاشورخانه نصب میکرد و بوزن گل سهره
 جماعت یک کتوری میداد و غرض هزار بار و پنجه صبح و هم و تیاری عاشورخانه و تعزیه داری (ام علی السلام)

اشرف الدوله بهادر

بشیر افشار الدوله بهادر مرحوم که قلم را طاقیت تحریر ستوده و صفای آن منبع اخلاق و کرم بالکل نیست فرشته
قدسی نژاد و قالیب انسان و زاده بود و او خلف ارشد داور الملک بهادر دوله شرف الامر بهادر
برادر کن الدوله بهادر و از الکامام سرکار حضرت غفر انما ب بوده که زبان در توصیف این خانه ان سعادت
نشان عجیب و مخفف اما اشرف الدوله حال ولد میر موسی خان مرحوم است پس اشرف الدوله مرحوم مذکور که
او در صین عالم شباب جهان قالی را پدر و دینود که خلقت را انفسوس است مگر شار الیه بعد رحلت پدر خود
از پدر تو فضال خداوندی بجایگزیر عال قدیم و خطاب و منصب موروثی و کار خانات قدیم از سفر از شده
ما سوکار و بار معلویت میریت که در عالم ابتدای شباب اخلاق بزرگانه دار و فیق پرور و برادران
اویس هم محبت و با انفار نامطوع شده است خوش وضع خندان و جمیع صفات دانت قدیمانه

نخستین موصوف

اسد نواز جنگ بهادر کوک

برادر خرد و جعفر یار جنگ بهادر کوک نام ملی اشش میر حسن علیخان است نسبش از سادات خراسان که میر محمد
رضوی والد ایشان مشدی بود و فصل در ذکر احوال جعفر یار جنگ بهادر کیفیت ایشان هم با مقام خواهد
آمد اما میر حسن علیخان مذکور در عهد حضرت مغفرت منزل ضیو حق آگاه سکندر جاه بهادر که نسبت
کوکل تاشی با حضرت داشت در عالم مشد ز لوقی بهادر و بجانب حاضری بوده بعد میر آرای آنحضرت
بر رباب دود و در پی زات و پنجاه و دو سواران صرف خاص و دو صد جوانان بار پلین و یک صد
جوان بار گیر اشرف سرفراز گردیده همیشه باریاب حضور پر نور بود و سواى این از دیوانی سواران
و بار گیران و جوانان بار پلین قریب صد نفر مع جاگیر هزار و پیه معاش دیگر میداشت خیمج مبارک
جناب سید الشهدا علی السلام از نقره ده هزار و پیه تیار کنانیده در عشره محرم الحرام بارشوی می ای

خلف مرحوم مذکور نام عالی شرف و طبع و بخت بهادر است پدر خود در عهد حضرت منفعت منزل بخت کاغذی
سفر از و ممتاز گردیده بر طبق معمول مجرای کوه صیخ مبارک است و می نمود و دو سال موافق معمول
هم برآمد و بعد از طاعت حضرت منفعت منزل بقدر استطاعت خود روشنی بهم می کند و همه امور بحال دارد اما
سوار می شود قوت است درین عهد از پیشگاه حضور خطاب و منصب پدری سفر از و به بجالی جاگیر و اقطاع
و همواره حاضر در بار جهاندار حجاب خلاق کشاده مزاج پیش پایی عبادات بزرگانه خود و موصوف و مشهور
روزگار است

امیرالدوله بهادر

خلف امیرالدوله شهاب جنگ مرحوم دل شهاب است جنگ محمد ظاهر خان بهادر که حضرت غفر ثواب میر نظام
طیخان بهادر و صیفا و ثانی که در آخرین شورش شور و قاف است و امیرالدوله کلان در عهد حضرت منفعت منزل کند
جایه بهادر بجهت تغیری و انتقال اعظم الملک محمد عظیم خان خاندان امیر فرزندی خانانی حضور ضمیمه حضرت
موروثی جوهر خان خاص سفر از و ممتاز بوده اوقات خوشین بر بردن نهایت تغیر مزاج از آنجا که دست بیت
ارادت بدست حضرت شاه غلام علی صاحب فرزند حضرت شاه موسی صاحب قادری داده بود و در جبهه
خلافت رسید و بعد از ترک لباس کرده شغری گشته بود چندی و بدست حیات نموده و بر روی روضه نموده
آنحضرت و مغیره نواذات خود در قون گردیده اما امیرالدوله بهادر حال در عهد حضرت منفعت منزل به صاحب
و خدمت جوهر خان و خانامانی از وقت از وای و از خود و حضور و حاضر کار و بار و بار جهاندار شده و مورالطاف
شاهان گردیده و درین همه حضور پذیرد ام اقبال نیز به بر جت قدیم بجالی خدایات و جاگیرت قدیم کوکب پل و طاهر
خان میله و غیره دیهات هزارا و پیر فرزندی امیر است بسیار تغیر مزاج خوش اخلاط و پراخلاف صاحب ملوک
با اجداد و خویشانش قدر دان کمال اهل کمال صاحب منصب و نجاری سبزه سوار از علم و تقاره و نفوذ پالکی
جمال و این سفر از و ممتاز و شرف است سلیقه خاندان بهادر و منکر نام نامی امی شرف محمد بهادر الدین خان

مرث میگرد که در تمام اقامت سورتراست و محنتی نیز آنقدر خیرات به سیزه الان میداد که بر روز رحلت
 او در شهر محل هجوم میوایان شده گریه کنان سینه زنان همراه تابوتش میرفتند گویند قریب بالصدر و پیر
 ماهوار خیرات ظاهر و پنهان و خرج نیازات و عمر و غیره بود و بویه بار اینچنان محنتی میداد که احد
 از خبر می شد بر روز رحلت از اظهار میوایان معلوم شد حاجیان کار پرداز و دست رام مقدسی میگفت
 که خبر این خیرات را را بر گزینست که می دادند و سینه کینه زار و دود و سی و پنج صبح بر روز حید الفطر
 به در راه فنا گردید میری بود سپاه پرور و وجهه باصلات نجی میشد دست راگ پس به پنج خوبها و متوسل
 روزی در دیار جهاندار که حضرت شفقت منزل بالای بگذا دیوانخانه و ولایت قریب بر آمد فرموده بودند
 و اهل دیار بهر جانند اسد نواز جنگ بهادر و عسکر که سید احمد مرشد خان را که از لاهور وار و بلد کاجید آباد
 اند از تصرف و توجیه باطنی خویش شراب را شیر میکت خود بدولت و اقبال فرمودند که این از جمله اقلاب است
 است که نمایند پس لطیف عاصی مولف اوراق ملاحظه کرده اشاد فرمودند که این حکیم بنیر قلب است
 میکت یعنی شراب را فوراً که میسازند پس تصرف و توجیه هر دو واحد است ایشان هم اگر کسی را مرید خود
 گفت میتوانست که ولایت دارند الحاصل اسد نواز جنگ شخص بود ساده مزاج که تا حیات خود خاطر سنگی
 احدی نمود و مزاج حضور پر نور را تمام داشت و مورد الطاف کلمات شرف و سرور میگشت صاحب منصب
 و جایزه هزار رپی که موضع مدو پر گند ز سپاه پرور دیگر و بیات کوندا آپور و غیره از آنجا اند عقب قلعه خیر گ
 گوگند و قطعه خراج جمیع خزیده پیله متبر فیصل و دروازه های شین و چا و رسی و مهارت دیگر باصدات
 درآورده آباد نموده باسد نگر موسوم سخت تا حال باز در بنه میشد و نیز عاشور خان و سبکی باغ متصل
 دروازه چل از محمد ثبات اوست که میر جوهر علی خان بهادر اسد نواز جنگ حال ملک محرم مقیم و او خود مد فون
 است و بس

اسد نواز جنگ بهادر حال

چند لعل مهارجه بهادر هم ساعی حمله بکار برده پس نورالدین خویش کارهای بنساختن الله را باستانی تمام
 برمی آرد که یک عالم دست به جاست اما همون سرشته بی نفسی بنیر تکلیف دلم و دهم که مشهور تر است و دین
 محمد حضور پر نور از تشیگاه خداوند لغت هم بجای گیر قدیم منصب سرفراز و حاضر در بار جهاندار صاحب
 اخلاق مروت در کار خیر اهل طاعت مصروف اقرار و بر جمیع صفات بزرگانه موصوف برادران بهادر
 سحرزمین پور محمد نظام الدین خان بهادر که انتظام امورات خاکی و آبست ذات ایشان بوده بنها
 اخلاق منتفع و وی می محمد خرد الدین خان بهادر که اشبه برتر پدر بزرگوار خود بوده و فخر خاندان خویش
 است و همواره به صاحب مهارجه بهادر حاضر بیومی محمد به الدین خان بهادر که به دار و نعل باغ سپید
 آباد بنیابت راجه و صلاح بهادر حضور پر نور سرفراز دلم به صاحب راجه موصوف مشرف و بهر
 بخطا بهادر مناسب ممتاز و لعلو اطف سلطانی سجدهات عالمی و علمی مشمول غنائت اند

اعضاالدوله خورشید جنگ بهادر

خلف چمنی انتظام الملک بهادر بزرگ یعنی سیر حیدر خان بهادر مرحوم منشی حضرت غفراناب است نام
 اصلی شش سیر ابراهیم علیخان است از تشیگاه خداوند لغت به سرفرازی خطاب منصب خدمت دار و نعل
 بر کاره باو جایگزین و دلی قدیم و جدید و قلنداری بهائت سرفراز و همواره حاضر در بار جهاندار و بهر
 غنائت خویش موصوف

اعجازالدوله بهادر

خلف وقت الملک بهادر بزرگ است بعد حلت پدر بزرگوار خود چند می بخودی خود گذر اوقات نمودن
 وقت الملک حال میرا که علیخان نیز قضا کرد از الطاف خداوند لغت بتعلقه ناویر که علاقه نمودن اوقات
 در بار سواران سرفراز شده به بند و بست آن همواره است امیرت قدیم که جمیع خوبهای خاندان خود در
 ذات خویش موجود دارد و صاحب منصب و بجایگزین ذات ممتاز

بهادرت مافوق سلیقه دیگر امیران سرکار دولتدار است که از بر آوردن جلوسهای شاهیهایی سرکار
مثل ساجی و مندی و سوری نوشته و تحکات جلوس دیگر مبارک حضور و دیگر انگار و غیره که خود بدولت و اقبال
ملاحظه میفرمایند سلیقه بهادر که در نظر اولی الامر می آید که چه قدر باریکی با در آن تصور است و بس

اکبر یا جناب بهادر

نام ملی اشش بزرگ صفات محمد نور الدین خان بهادر است بزرگانش همواره معزز بودند و در عهد
حضرت مغرت منزل بمباحث و نیز با ستادی خوشنویسی از وقت مرشد زادگی حسب الحکم حضرت مغرت آفتاب
بیتجوز اسطو باده ملا الهام سرکار شرف شده مانع جناب می بود و بعد سیر آرای دولت بجناب بهادری
چنگی بجای گرفت و غیره و منصب مناسب را صرف خاص بخشیدگی شاه کرد و پیشه حضور پر نور شرف و
مبایلی گردیده مشهور روزگار گشت و خوشنویسی هفت قلم مشهور و معروف در طول داشت خصوص در خط
تلفیق کتبیای مصر بوده شیرینی حروف از قطعانش بدیدار است همه اوقات والایش حیرت بخش بود کارها
غیر او فقر او علما و شایخین و اهل استحقاق هند و کن عموماً و مالک محروس سرکار خصوصاً او بود و اهل
والفامداران از یکی هزار و از آمدنی بسیار بل می و شمار از دیوانی برآورده بغیر خج و می و در می بک بعضی
بی مقداران و از طرف خود سلوکها کرده روانه اوطان اینهامی نمود که بدعای دوام دولت آصفیه
موقوف اند اگر هزار سال زنده بچوایشان فرشته صفت بی نفس خدا پرست بنظر نخواهد آمد
برگزیده سینه کبیر از دو صد و سی و شش حبس در مکان قدم رسول صلی الله علیه و آله و سلم در می بود
اول فرغیده بخت جهان بخت تسلیم گشته به اوج علی علین فایز شریحان الله برگزیده گان خدا را
حال چنین است که از جناب دیگر کشش و کوشش دارند اما محمد امام الدین خان بهادر خلف ارشد
مرحوم حضور ربه طاعت پیر بزرگوار خود قدم بر قدم بزرگان نهاده در همه حضرت مغرت منزل که همواره جماعت
مردود و لطافت بوده حکم و فضل و کمال حسن رشد و نیز بهادر سائیده مشهور روزگار گشت و نوزاد

امیرنوازالدوله میرنوازالملک میرنواز جنگ‌بهاور

نام اصلی شریف میرنواز خان بهادر از قوم افغانان بنی مهدوی آماور او پدرش دوله خان المخاطب کرار
نواز خان بهادر را اعتقاد داشت بطریق سنی قبل سنت و جماعت بوده چنانچه بعد از خراج مهر و دیان چهل
کوزه هر دو خانان مذکور دست راست بدست حضرت مولوی شاه رفیع الدین قنداری قدس الله
سره العزیز داده مریشند و پیش از نیمه سلطنتیه قوم خویش نداشته چنانچه محاسن مؤلف را صحبت
بسیار ایشان بود دوله خان مذکور در عهد حضرت غفرانآب در ساله سواران میران یا جنگ‌بسی میان
بغات خود نوکر بوده و تعلقات کارهای گسترده شوگرشت از آنجا که اعتقاد کلی در جناب امیر معصومین
علیه الصلوات والسلام نیز داشت روزی بوقت گذراندن در حیدر بهبهانی میران یا جنگ مذکور است
تبار سطوح بهادر عرض نمود که برو زفاتح حاضری حضرت عباس علیه السلام یاد فرمائی این غلام هم نشود
بهادر سزایا خوشنود شده ناموش گشت و برود بخشید چه بهادر خود فرستاده امیران یا جنگ طلب و
خان نمود میران یا جنگ بکمال استیجابان مذکور پرسید که یاد فرمائی شما چه سبب بوده باشد او بالمره کناه
منمود که امیر معصومین خدا تعالی دانند که چه سبب بوده باشد پس چار او دوله خان را همراه چه بهادر ارسال
منمود هرگاه حاضر شد در مکان نیاز حاضری که امیران یا بیانی در آن مکان گنج بود یاد فرمودند و شریک
علامت ساعت چون در چوکی مهره منسل اینک شش منته و ایشان بود و بعد فراغت از طعام حاضری اسطوحاه
فرمود که دوله خان شما چوکی اینک میباده باشد در سال یکصد سوار با هم خان مذکور غر شده شبانه
روز حاضر میبود و با هم میان خود شست اینک میباده از آن از مساعت بخت تعلقات در
لذت و تعلقاتی آن معموگرشت و از آن بخت گردید در آنجا پادشاهی بکر نام مرشد میباده هزار
سوار و تعلقات سرکار و در عمارت را و سپیدت پردان نیز لوٹ و غارت نموده اوقات خویش بکمال

اعتقاد جنگ بهادر

نام اصلی اش غلام زین العابدین خان خلف سالار الملک حسین دوست خان بهادر بهادر معز و حسین بودند
 بنیادین مدارس نزد سلج الدوله و الاجاه بخطاطی و منصب هم مشهور بود و بمقامات محمودیه نگاه دارد و بعد
 فرزند بنیاد حیدر آباد گردید اول ندی پاد در حیا و فی حاجان اکثر بهادر و فرود آمده بملاقات راجه
 چند عمل مهاراجه بهادر رسیده بسیار سپند خطا گشت چون آثار بلند و حاکمی از نامیه اش بودید
 بود و در اندک سعی تعلق داری محالات لکھو که او پیر فایز گشت بعد چند بار باب حضور پر نور شده و بخطاطی را در
 جنگ و سالار الدوله و سالار الملک علی التواتر التواترالی سرفراز و منصب چیمزاری و علم و تقاریر و جایگز
 ذات و غیره و سالار سوران و پیاده با نامور شده نام جنگ در مزاره اسیران سرکار بر نگاشت بمیری بود
 دست کار در راستی پسند رعایا پرور و آبادان کار که گاهی شکوه و عملی اش در سرکار رسید و لکن در دوس
 پاسداری سخن خود با نترت داشت که گویا نقش کالجی است بمبارده در فکر عاقبت مصروف صاحب سلوک
 افرای پرور و رسد مکنز او دو صد و پنجاه و ششت حبس که به عالم باقی خرابید بسیار شجاع بود که با مردم تمام
 تنخواه سرکار می یافت و امور گشت اما اعتقاد جنگ بهادر که از عالم صغیر من معلومه دولت بر چنین خود
 داشت این علت محرم مذکور قدم بر قدم بزرگان هتوار کرده بان دستگی و انتظام امور آن خود از
 پیشگاه خلافت و از دیوانی نیز بمجلوه ظهور آورده دولت تازه زینت تازه گرفته مشهور عالم گردید و میر است
 جوان بخت جوان سال کمین تدبیر و حب اخلاق و سلوک با اقربا و اعیان پادشاه و در امور عدالت پسند
 که از امور عدالت و میرسد در عدالت و رعایا پروری بذات متوجه میشود و سخن احدیر اعتبار و اعتماد پیشتر
 او بدین استحقاق خود نیست اگر تعلق داری آن سرکار با نصیحت پر دخت حال رعایا نمایند هیچ تعلق
 سرکار و بکمی آرد و حب منصب و خطاطی تعلق است لکن در پیر کار مقوم و با امور و تعلق خود خبر دار
 و همواره حاضر در بار جهاندار برادران بهادر معز نیز بنحویه میمنتست ذکر هر یک علی وجه خواهد آمد

نشانیه و هوای آتشازی و سر دمانی و سوران و غیره مجمع خود را در سانیه یکدوشلک بنادین سر واده
 بمجمع جاترای آنجامه جوانان بهر ای بکر استغرق و تشریخته نامبرده را در قلعه ندرک آورده و سلسل
 منو بکر بعد از آنکه ایالت که الحال شاد حسن من سبای پرستند لازم نیست که شفقت پذیرد و باره
 من بیدول دارند که نام آوری شاست و من از حرکات ناشایسته خود تو به کرم دیگر برگزیده ارم و دولت
 آفت هرگاه شمار بارها خود ثابت قدم خواهند بود انشا الله تعالی شمار دجله حیدر آباد پیشگاه خداوند عفت
 برده و سر فراز کنانیده خواهیم گذاشت خاطر خود مطمئن دارند چون خبر دستگیر نمودن پدایمی بکر مضمه مذکور
 بر او پناحت پریشان و هزار ایشان رسید نهایت خوشنود شده بدو خان تحسین و آفرین بقلم آورد و نیز
 اعظم الامر را سلو بجا به نهایت خوشوقت شدند پس خان مذکور را مبرده را همراه خویش در حضور پلور آورده
 ضامن معتبر گرفته بجای سر فراز کنانیده روانه مقام و سکن اوسخت و او تا دم زندگی همیشه در قلعه ندرک
 نزد دوله خان بهادر حاضر میگشت الغرض دوله خان بهادر نهایت مروت و عافیت و مروتات تعلقداری
 فرمودید روزگار بلند بهت بهادر یعنی رفیق پرور با همه موافق در هر رنگ بزرگ آبمی آسخت و رسد
 یکبار دو دود و صدوسی پنج و هجده محرم اوراق چون بقلعه ندرک نزد خان مذکور رفته ملاقات نمود
 شش روز اتفاق افتاد نزد ایشان گردید هر روز تماشای شکار شیر که در آن محراب بسیار اند و هر
 رگ و شک توالاتان و پریر و دیان رقامس بود و روز نخست یکبار روی نقد و یک هزار رویه را جویده با
 دوشاک شیری و یک راس اسب و گننی نوخیز که با مصلح و کن بچیره گویند و نواضع های کرده همراه میر
 بهتم علی محمد را خود سده و سوار و چهارده جوانان باره در میان بسته بهنگامه قطلاع الطریق نالیکها
 بسیار بود و نخست انصراف فرمود تا بوقت نخست قرار داد گرفت که یکبار دیگر خود را در قلعه مذکور رسانند
 که شاد خواهد سیر و تماشای کرده آید و سلوک معقول شوم و رسد یکبار دو دود و صد و چهل و یک و هجده همراه
 ننگر زیده و باغ اصدات کرده خود که عقب چهل کوزه است مدفون شد و سیر نو از خان بهادر خلفا جنت

فتنه آرائی و منفی بسری بر دهرگاه کسی قلندر از سرکار وارد قلعه کند که میگردد و اگر موافق طبیعت
 آدمی بود چندی بسری بر دو اگر مخالفت می نمود و چند روز را و با نهایت بی غزالی از قلعه مذکور بر بدستی
 اخراج کرده روانه حیدرآباد می ساخت القصد چون دولرخان وارد قلعه کند که گردید اول کویل حیدرآباد
 نزد بنگر مذکور مستاده بانهارا آورد که فردی با نیندست از سرکار سفر از شده و بیجا محض و بسته
 شمام اگر نظر تو به حال من داشته می دارند و تا بعد از می تصور نخواهم کرد و اگر منظور نباشد تمسک آمده ام
 باز روانه حیدرآباد می شوم بنگر جواب داد که هرگاه شما با نیغویت و محبت من مصروف هستند بخاطر جمع و
 خوشنودی تمام معذور کار و بار خویش باشد که مرا هم محبت دلی باشاست چون موهم جاترازی دیوالی
 رسیده مردم طراف و جوانب جمع شدند بر دوز بر آوردن صتم دولرخان خبر و رویداد بی بنگر مذکور
 شنیده بفریل بزرگ و از سرکار خان برادر نشسته خود را که نهایت قوی الجیش بود و هر دین خویش
 نشانیده اراده جاترا نمود و سواران و پیاده های همراهی خود قریب دویصد کس را فرمود که پیشتر از
 استند های متفرق ده ده کس چنان و دخل جاترا شوند که احدی را خیال همراهی نباشد و هر وقت که
 بموای آتشازی از هر جا که نظر شما آید مجموع بانبا و یق خود را در آنجا رسانند پس دوسه هوائی
 آتشبازی بهت آدم بوشیار داده همراه خود با دو چهار خندنگار و چند پیاده روانه جاترا گردید هرگاه
 دخل محیی شد و نظرات او نظرها تماشا بیند و نگاشت درین اثنا نظر خان مذکور نظر بدایمی بنگر
 دوچار شد و یکدیگر را بشناخته و دولرخان از دور بالای فیل سلام باکره خود را نزد او رسانید و گفت
 که از روی قریبوی دارم پس فیل خود را نشانید و از که سوار سپه ماویان کلان بوده هم پیروی فیل آمده
 گفت شما بجای خویش باشند احتیاج فرود آمدن نیست و دولرخان دست خود را دراز کرده بطرفش
 تمسید برای بنگاری در کمرش آویخته با اشاره فیل بان را گفت که فیل را بر خیزانند و بنگر فیل بلند شد
 بدایمی بنگر که غیبت الجیش بود و از خانه زمین برآمد سرکار خان باز روی او را گرفته بخود کشیده پیش خویش

لایقش فوق شگفت بعضی دیگر این سرکار بود از پنگبازی نهایت شوق در هر جا که میفت بینگام و اسباب
آن بهاره سوری خود میداشت و شکار شیر بسیار و درسته کثیر و در موصد و چنجه و بنت جبری از عارفان
فایز عالم عجبانی از پیر پیشکش که فرزند خلف است بعد حلیت پدر خویش امور آن محمول خود را با استیضاب را
بها در موصد حاجی میبذرت از دیوانی درست کرده تعلقات را بچنینا است متعلقه میبذرت و قتل و کشت
و قتل و دار و در و غیره بمسالمت خویش داشته بعضی تعلقات مثل سر و غیره گذاشت نمود و کمال منبر خود در سرکار
دار و دراز شکیبایه خداوند نیست بخطاب منصب موردی سر فرار است و بزرگوار آبا و اجداد خویش را بخلان
پسندیده و شفاف حمیده موصون

انوار جنگ بهادر

خلف انوار جنگ کلان بن مختار جنگ که در عهد حضرت غفر له تاب بهادر و علی باور چنجه سرکار و دولتمدار
امور بوده اوقات عزیز خویش کمال اعتبار و اعتماد بسیار برده و ولایت حیات فرموده و انوار جنگ کلان
بعد حلیت پدر بزرگوار خود بجهت باور چنجه موردی از سرکار سر فرار گشته در عهد حضرت قنبرت منزل
نیز موصود خدمت خویش بوده مدت مدید بسیار از بیای بسیار فرزند و موصودانه جهان فانی را در میان جوانی
پدر و موصود و طاعت حضرت منقرت منزل تعلقه باور چنجه در انقلاب در آمده بطوریکه مانند چون آفتاب
فلک سلطنت و معرکت حضور پر نور آدام الله اقباله بجلوه تازه در آمده با بختان و عالم عالم را منور خست
از راه قدر و توانی و قدا پروری خلف از جن موصود مذکور را بخطاب موردی اش سر فرار و متناز فرموده و علی
باور چنجه بمشاوره اید رحمت فرموده که حق بکر نفرار گرفت و در نیوا کمال اعتبار و اعتماد موصود کار و بار محمول
خود است ایست قدیم الهی دست بزرگان بهادر مذکور از وقت حضرت منقرت تاب بالظان شان و عنایات
خسروان بهای و شرف بودند و او در حیا خلاق و مهت و منصب مناسب جمیع صفات بزرگان خویش
مشهور و بهاره با یاب حضور پر نور است

بدرست والد محرم خود با استیواب راجه خوشحال حیدر بباد در راجه و جا اگر چه برای بباد و ترک پناست
 در امور استخاره خویش بمنفعت و کمای خود و از عمارت بباد در دست کنایه بمور کار و با خویش گردید و در
 با حاضر در بار جهانگردی بفرزای جوهر و خطاب جنگلی و دلالی و ملکی متنازع و بسیاری شریک و جمیع متوسلان
 و متخاصان وقت محرم سلوک نموده و هر جهت از خود را منی و شاکر گردانید و در عمارت را نیز بخوبی مشکور
 ساخت و پیشکشهای مقرر در سرکار حضرت لکهن کبیر گوسالین ساکن قلعه کلیان موافق اقسام سرکار بجا
 اهل میسران و تنخواه دالان سرکار را با تمام رقم فرو فرود داده ممنون نمود و کمال ثروت ترک
 چندین در قلعه لکدر که مسکن و مقامش بود و چندین در قلعه بیرو و دار و در غیره مانده خبر گیری و تعلقات
 برآید میگرفت هرگاه دوباره حاضر در بار جهانگردی شد و لک روپی خرج الثامات شاکر و پیشه و غیره
 حضور پر نور و دیوانی و اهل دفاتر و غیره و قریب پنج لک روپین در حضور و محلات و دیوانی گذرانید
 و سلوک با احوال و شنایان و خیرات و انعام را باب طبع و غیره سوای اخراجات مرقوم رخت حسب
 منصب پنج هزار روپیت و علم و تقاره و جمعیت سواران و پیاده های علی غول و پلانی بار و غیره بوده
 عامی محراب و راقین این تاجی چون در سینه کینار و دو صد و پنجاه و یک تیس را داده اوزنگ آباد نموده
 و در قلعه بیگانه همان بباد و معزشه در آن ایام در میان تمام بباد و موصوف از عمارت جنگلی بجا میسر
 بود و کمای مرستی که مسالاج بودند و اوصاف داده بر خاسته رفت و تیار و تیر در درگاه کوپیک و لی حسب
 هم نمونده و نوقت رجوع بپامی گردید پس فضل الهی و شجاعت شمول گشت که صرف بان تازه در قالب مرده
 و میره نوبت خوری پر و از گردید و فصل در بیان کیفیت قلمبر در باب چهارم بقلم خواهد آمد انشا الله تعالی
 و جمله و تحلیف علاج باغی سلوک چهار هزار روپی در قلعه و پیشه و اسپان و غیره گردید و بالای پیوه بویا
 و پیش سوار و خویش برای سیر اوزنگ آباد فرستاده و باز بر همین پیک آورده و بوقت رخصت
 تا به قصبه بنای جوکانی آمده از آنجا راه حیدر آباد نموده و از انحضار امیرنواز الملک میری بود که تکلفات

و همیشه شریک طعام دسترخوان خاص که در سر و شمار اتفاق می افتاد و میگشت میسری بود و نه دل بهایان
 شبانه روز و عبادت الهی و زور کشی و گزاردانی سر و پیاخت شاقه بوده بهادر سخی قبیل پرور کثرت
 سواری خود کمال ترک داشت از نشان برادران و گزاردان و باندان و خاصه داران و سواران
 و پیادگان و خد و سنگاران و نیز از فرزندان که هر یک ترک سواری خویش علمی و علمیه میداشت بدیام
 عشره محرم الحرام عاشورا قیام خود سینی محل را کمال استنگی و پیرنگی و طعام لذیذی آراست و دگل
 ریشخونی نیز بجهاد امام و صفداران و مرد و آسمان قابل و خوانندگان کتاب اهل عزایم کرد و در غم الم
 امام علیه السلام سر و پوده در سینه گیر و دود و دوی و در حجب و دوی ماه جمادی الآخر بباخت
 استقامت و غلبه برین گردید و خاندان بهادر و موصوف از سادات صحیح النسب باره بود قطع و برید ششیر
 در دست بهادر و فرزندان و در بوده کمال ولایت بر آن بمقابل او بر نمی آمدند و نیز در تیر اندازی بد طولاد داشت
 چنگیز گشت اولین بهرام جنگ بهادر نام اهل شش میر غلام حسین خان است از بد و شور و شوخ مزاجی
 بوده بجای گشت هزار رویه تقیم و دوی هزار رویه دیگر چاه معاش ده هزار رویه فانیات محال و خداوند پرور
 در موضع ذیل داشت که در آن میان سیکس از برادران را دخی نبود و بعد حطت پر خود و نیمه حال کلا پاک
 و بیات پنی بلند و غیره باید و بست هزار رویه نیز بست آورده اوقات خویش بخوبی تمام بسر برده
 بمولده تکلف ظاهری از فیصل و آسپان عربی و کاتیه و از و غیره و دیگر کار خانات امیرانه از یوز و بسته
 و حیران و شاهین و غیره جانوران شکاری میداشت در سینه گیر و دود و دوی و در حجب و دوی ماه جمادی
 سوا التقیه و فانیات نموده در دایره میز من جمیع ستر آبادی در سلوی پدر و جد خویش مدفون گشت چون
 اولاد داشت جاگیر و سر کار ضبط داشت موضع ذیل بنام زوجه اش جاری بود و دوی سید قاتل خان
 بهادر و محمد پدر بزرگوار خود و بر تانی کار خانات عادی و محیط بوده و بند و بست و غیره در دست خود
 داشته بسیار فسادان زمین داران را بکشت و بکشت و بکشت نموده در بلده آورده مقید داشت

خبر البهادر بهرام الملک بهادر

خلف بران الدوله بن سید عاقل خان بهادر بپاک چون لب زیر نیش زخمی بود و او هرگاه عبادت نمود
 خانه آن خود که سادات باره را لازم و معمول است بخت در می آمد لب مجروح خویش را بدندان میگذرد که تمام
 سر التیام نیافت که لب چاک شود گشت پیر خاندن کور و در عهد محمد فرخ سیرادشاه در دلی ملازم رکاب
 سلطان بود و بعد بر بنی محاله بادشاه شریک حال نواب مغر تاب گشته بوقت درو و دکن جمله کاپا بخت
 بدکن با بخت مد سواران بخت تمام بسر روه و ولایت حیات نمود و پیش میرام علی و محمد حضرت
 غفرانک میر نظام علیخان بهادر و صفحانانی علیه الرحمه خطاب بران الدوله بهرام جنگ بجایگزیر حاصل
 سرس گاؤن بزار و منصب بختیازی سبزه سوار و صوبداری المیچور سرفراز و صبا بی گشته نام نیک
 بر صفح روزگار گشت و مدت مدید بسر برد تا اینکه مبارز الملک قفر الدوله سفر آخرت برت و فرخ
 مرزا اقسام جنگ سپر کلان او در قلعه نزل علم خود سری برافراشت تا چار حضرت غفرانک اب اراده
 آن سمت فرمودند و بفتح نزل و بند و بست انجام و بداری المیچور نام اقسام جنگ که بنی
 بران الدوله مذکور بود و قفر یافته روانه نمودند و بران الدوله را از المیچور طلبیده بقلعه داری نزل
 مع و ساخت که مدتی بامور کار و بار انجامانند اما در غیر آن محل از قلعه داری قلعه مذکور نیز منزل گشته بدروغی
 هر کاره های سکار با بی گردید و در سینه بزار و دو عدد و شست بخت خراسان بگیری بود و انبال
 واقوال و حرکات و سکنات بنحیده او بر طبق معمول نای حضرت مغر تاب نواب صفحان مرسوم تصور بودند
 تا بهرام الملک بهادر میرزین العابدین بعد ولایت پدر بزرگوار خود مورد الطاف نانا قانی گشته بجایگزیر منصب
 هفت هزار سوار و پانچ هزار علم و نقاره و نوبت و خطاب ملی بهرام الملک دولانی بهرام الدوله
 جنگی سلطنت جنگ سرفراز گردیده همواره حاضر در بار جهاندار بود و دکن در عهد حضرت مغر نزل و در دست
 درآمد و در دیوانی میجام بگیری یک رویه ذات سواى جایگزیر قدیم محال کلیاک دو ص سوار شرف گردید

فقیر دوست و سینه کیزار و دود و صدوی و چهار حبیب از عارفه و سواد المراحی و با وفات نمود و محمی سید علی خان
 او هم در میان نشو و نما و گذشت هر وقت که سیر الملک در خانه هر سیر که برای ملاقات میبرد و غیره می آمد از اولاد
 ایشان تمام دیوانه آن ملک و گشت الحال فقصاب غیرت خان باقیست بجایه او هم زنده در گور است
 قاعته یزیدنا اولی الا بصائر

سید علی خان بهادر

ولد غفر الله له بهادر هم جدی افتخار الملک بخشی اوشای از طرف مادر پسر زاده یکم مرحوم سید لطف حضرت
 شهنشاه السایک که صاحب مقبره که آنجناب در مدینه و شش پروریده به بهادر مطهرت و بوب نمود و بهواره
 نظر الطاف برابر سب اول حال ایشان در شش از آن عقیقه پسر متولد شده یکی صادق و لعل بهادر صاحب
 منصب جاگیر و دیگری ثابت و لعل بهادر که ایشان نیز منصب و خطاب و جایگزین سر فرزند بهادر و در بین
 شباب بعد حلت والدین قصاص و ناله بهادر معز بنی سید و علی خان بهادر صاحب منصب مناسب خطاب
 و جایگزین تصور پروریده سینه انداخته صنایع و بیای خان مسطور را در باب پنگبازی و جنگاوری توانا
 جنگی مثل توانا و سیر و غیره بدل مترجم است بیچگونگی را مقابل در آن نیست همواره مرشد زاده های بلند اقبال
 با شیناق و توجه تمام با هم مثل دارند و مبلغ خطیر صرف میفرمایند تماشای عجیب و غریب است سوا این اخلاص
 و مروت و محبت و اوجیت با دوستان و معیان و آشنایان و سلوک با ارباب احتیاج تمسک بخان مذکور
 ملحوظا موجود است که نظر در آمده درین سال حال سینه کیزار و دود و صدوی و شش حبیب بهادر موصوف
 متعلقه ای قلمه زلال از سر کار سر قرار شده ایب خود را روانه نمود علی و مثل بواجبی گردیدند

حکیم جعفر یا خنگ بهادر کوک

خلف میر مهدی شندی است میر نکور و دود و دیوانی کن الی و در المام سر کار بهادر و نگلی با و چرخا

و بر کمالی با جمیع قبیله سوار و پیاده و بار پلشن و سربازان قوی جنگ کرده که اکثر مردم بکار آمدند
و بعضی غنیمت شمریدند و آخر کار یزدی بخیره نفسان شوره پشت میخسل قطاع الطریق انصاع و کرامت عالم
و بر ایا از آنها عاجز بودند و سگمیر نموده بعضی سینه میبری بودند و با و تفری الجسم سلوان موت و دو گادی
پروکب بالطور سهل از دست خود میکشید و قصبه کپاک دیوار کل سیاه را که یک ربع عریض بوده و نهایت خشک
بیک کان هر دو دست خود بر زمین بر انداخت که حتی را و تمامی حاضران رحمت تمام دست داده برابر بودند
و قوت جیل کلان گفته شود و همه اسیان عسکر و کانی و اقرب ده راس منته خود را افتاده از بدن
طلبیده و دجاری خوش میداشت با با اوزان شکاری باز و تجری و بشاین و جره و باشا دیو و نهایت
شوق هزار بار پیرو چرخ کرده تماشای شکار مینمود و چنانچه مای هم اکثر همراه بوده دیده است و نیز از پنگبای
بسیار انس بود و نجیب پرور سپاه دوست عیالش از طایفه الطویان قاص و مجربان و دوستان الفت
تمام داشت و سلوک مینمود در عرض کوه شریف بکلفت تمام میرفت و خرج زیاری میکرد و بعد از انتقال سپر خود
سیر امام علی کرد و در واز و سالکی از دیوار مخالف و باد که داشت و غم و الم او را ده بیت الله شریف نموده
و بیارت و بر منوره زاد الله شرف و روان خانه خود یعنی روضه اخویش میر خور مستقیم الله و از محرم
مشت گشته چون دارد قصبه بنا جو گانی گردید از عارضه و با و فالج و تقوه و است حیات نمود امیر
نواز الملک با و پیا سدری محبت ای قدیانه بزرگان خود متوجه شده چهار راه در آنجا انجا که است پسرده
بعد از آن در زیر کوه مبارک در محقره مستقیم الله و که نسبت دانا ویش داشت در نه کیلتر رود و دو صد چیل و چهار
چوبه و فون گشت سیدو می سید غیرت خان با و ایشان هم منصب چهار هزار و دویست و سی و با لیر
قیس بری خا و پیرو و خطاب بر ام الدوله سرفراز بوده و درین ایام از کوه و پهل در افتاده از کفر ضایع کرده
و جنون جمیع است که از خود خبر ندارد و با لیر غلبه و یوانی سر کار شده قلعه شاه پور و در و سه موضع براس
سدر مت طغان جباری و بحال نشسته اند چهار می قنبر علیخان با و که در زگیل منبع بسیار بود لطیف گو

تاریخ طوایف و اعیان
عراق الملک جواد
جلد دوم
صفحه ۲۰۹

و در همه جوانان بار پلشن آفرینی وضع و در سبیل با جوانان مسرور جوانان بپایان بهار منتقد و پناه
 نغمه و در ضرب توپ بهار خویش گرفته بالای سید با و جوانی به جمعیت داشت که شبانه روز تیار و حاضر
 دست یکجا باشند و موضع مذکور نیز از حضور پیر و پیر با اختیارش مانند جاگیر ذات بود و امیر بوده که زبان از بیان
 شجاعت و سخاوت و اثرات پروری و تحب نوازی اوقاص صاحب خلاق و اشتقاق خوشش مزاج
 خوشش خوراک خوشش لباس صبح و شام مشغول رگ و زنگ توالات سرکار و در لشکر و توالات ان ملازم
 بهار بهار بهار و نیز که برای تعلیم و واکاوی و کائنات که خود تیار یکسانیت شبانه روز حاضر بوده تعلیم میدادند خود
 متوجه بوده ساعت بخود تا بوقت نماز پنجگانه تعلیم رگ موقوف شده به نماز مشغول مسکیت و صبح تا آدوی
 و در کلام شریف که در ماه تمام کلام الله شریف بر سر خوانده بود و رگ نیست و روزه ای ماه مبارک
 رمضان گاهی قضا میکرد و با خوشنودی تمام روزه میداشت و در روزه داشتن با هیچکس غصه
 و بدنامی نمیکرد و با کسی از پسران و اقربایان و رفیقان اظهار محرم خود و در ایام دیگر یا زوده
 ماه با و در روزه کس مراد می طلبام و در وقت تناول سینود و معاصی در به اوقات شریک بود و با و چنانچه
 مستعد و چهار جا طعام بخفتیش کم از پانصد روپیه با و خارج مطبخ درونی و بیرونی نبوده چرا که اخراجات
 محله بسیار بود و شلال و طواف رقص نوکر بود و یکی در بخش دیگر فرست بخش که هر یک پانصد پانصد
 روپیه با و راه می دادند و سوازی این اخراجات سالک و بیای و حقوق و غیره پسران و اخراجات بالائی
 از انعامات و شبها و جلای غیر محسوب توان گفت از و بخش سفره متولد شده چنانچه و تا نمازخانه
 و جوان شده و یکی در لطف از عارضه و با مردان هر دو را چاه چاه روپیه با و از حضور پر نور و فرست
 های مؤلفان تایید کیم و بخبر روپیه با و راه می یافت و در سال تمام یک و شالاکا شیرین و صبر
 و خشت شبانه روزی تمام سال از سفید با و تا غابائی و بخبر خانی عمده و دستارهای نادر و سبیل
 و تنان ای کتاب و شروع و کما تری و کلبه و غیره عنایت میفرمود و از عمر است و چهار سالگی تار حلت

معمور کار گردیده گذر اوقات بفرغت می نمود اما بهوری یکم که روز میر می رسیدی مذکور خجیب الطیفین بوده
 و بهور به تخریب ممالی خجیب حضرت بخش یکم حاجه حضرت بیوایا جید محل حضرت خجیب آتاب مانع
 یکشت در آن ایام دختر زانیده بعد انقضای ایام پیرایه نذر در محل مبارک آمد چون در محفل روز نما
 مرشد زاده آناف میرا که علیان بهادر سکنه رجا به قدم سوار آمد موجود آورده پشت در پشتی گشته
 بود هر دو ملکات موصوفه بنظر داری بسیار نظیر خجابت و شرافت مشارالیه بار شرافت مرشد زاده
 موصوفه معمور نمود که شیر و گری تا ایام ضاعت استمال انحضرت زاده پسر و دختر داشت و نیز که
 همیشه ضاعی انحضرت میشد در ایام شیر خوارگی قضا نمود اما دختر دیگر مادر واجد بیاب و شاکر بیگ بود
 پسر کلان میفضل علی که مدتی در جناب حضرت منفرت منزل در ایام مرشد زاده بی گانه بوده و ولایت
 حیات کرد بسیار شمع بود و اندک جنون داشت مگر بسیار طبع مبارک ماند و می می جعفر علی است
 و می می میر حسن علیان بهادر سکنه رجا است که ذکرش گذشت مکن میر جعفر علی چند س در پیرایه
 سید آباد خون گائن سرکار کرده بطرف پونا رفت و در آنجا کارهای مرزانه بنظر در آورده نزد والوایا
 که سر دانا مور آنجا بود و مرز و موقت اوقات بسر برد که او را برادر خویش می داشت و ملک بسیار می نمود
 از آن چون عفو تقصیرش انصوری و نور سببش مرشد زاده موصوفه گردید و در پیرایه آمده در سال
 شش لاله بهادر سببای سرور الملک گمانی میان بد راه چهار صد و پیرایه نوگشته که در اوقات نمود
 و قیامک جلوس سلطنت حضرت منفرت منزل ظهور آمد حاضر جناب خداوند تعالی خود گشته بد رجاست
 بهر تزاری خطایانی بهادری جنگ و شتاب سبب سال سواران صرف خاطر و علم و تقاریر رسیده ام
 نیک بهر فور و کار بر نگاشت پس از آن ابلا و سید آباد که متصل می گاه گاه است معمور گردید و بهور
 ایاب جنوری نور می بود و سنده اند من تالیر لایقه و خرد و در سالی سالی با مهارت بهادر و اسب
 چینه و لعل نیز اتحاد بهر سینه بهیست یک مد و پنجاه سواران پایگاه خود و سواران و علی غزل

و اکثر دیواری خاصه اش می رسیدند و تعلقه از هم پش از نزد او چیده دل چهار بهادر بجایگزینش بود که همیشه
 می رفت و میرو شکار میکرد و در قتل می دید و طعام لذیذ می خورد و دوک روپیه از محالالت کسل و غیره بابت
 تنخواه سواران و حمیت همراهی می آمد و گاه از دیو براسم پش می نمود تا چهار روز بر روز در قتل و اوفان و قتل
 و زنجیرش و فرحت بخش و شکار جرحه و باز در جبری و شایین و غیره با نوران شکاری می بود چون در عرض
 کوه شریف با تمام حمیت و فرزندان و طوایفان آشنا و میگانه در قتلای یکجا از اراده می نمود و در میان الجور سوار
 زنانه خود می رفت و معای فقط همراه بر سپ گران بهایمانه و باقی همه را همراه امیر علیخان فرزند بزرگ خود
 بتایخ پانزدهم می فرستاد و در میان دیگر وزیر بخش و فرحت بخش یا بست و پنج جوان بزم برادر همراه خویش
 می نشست و بوقت آمدن لبد خود سوار عاری می شد و معای را در خوابی جا می داد و به تکلف تمام با حمیت
 و خل مکان خود میگردید بالای کوه مبارک شبانه روز بریانی لذیذ با سر انجام دیگر از که تمام همه را می بخورید
 و صاحب شیرینی و میوه خریدی و انعامات و غیره از کثیر از پانصد روپیه می خواهد بود و دوبار از حضور پر نور
 کمال سوره مزای می رسید به اراده رفتن پونا بابت پنج سوار همراهی می نمود و آخر الامر حضور پر نور خود بخاطر
 واریش پرداخته سفر از فرموده نشست سواران ایشان در دو و پنج صحن خلوت مبارک مقرر فرمودند
 الفرض اخراجات بهادر سوره صادی بنود مانند او مرد خوشش ترکیب زورکش باین خوش و معنی مردان
 بنظر آمده انچه که محبت و پر دخت آن منبع اخلاق و گرم بند دل حاصی بود و بر حال هیچکس نشده معذرا
 در بعضی مزیات و دوبار نقد یک یک هزار روپیه معانی عیانت کرد که شک دیگران گردید آخر
 بهار و استقا بتایخ دوم ماه جمادی الثانی سنه یک هزار و دصد و سی و سه هجری روز چشمت بوقت ظهور
 منبر روح آن سید بزرگ بسیر فرمود پس برین فرامید شب همان داشته معج لبد او ای فرشته جمع
 اکثرت و انبوه غلامان نماز جمعه نماز میت و در که مسجد خوانده در درگاه حسین برین صاحب و مقبره
 بنا کرده خویش مدفون گردید شب پسر گذشت همین کوپیر امیر علیخان است که لبد طلت پدر خویش

بهادر حضرت که ده سال باشد در پرورش شفیقانه خود عاصمی را پرورش فرموده با عزت و حرمت تمام نزد
 خویش داشت و بکار خفایات از طرف خود و زود مهارت بهادر نمود و برای تحصیل علم طب نزد حکیم شفاخان
 بحجت علم نجوم و مدخل نزد شمس الدین خان بهادر بخجی و برای حصول علم ریاضی بیست و بند سه و غیره بحجت
 جناب مصطفی خان بهادر که جامع علوم عقلی و نقلی بودند و بخانه ایشان رفت و با عاصمی رفتارها نمودند
 و بر سر عاصمی تئید بزرگانه داشتند که هر روز برای سبقت میرفتند باشد و هرگز ناخند و در هر دو حلقه جشن
 بسم الله خوانی میرامیر علی خان و میرامیر علیخان فرزندان خاص خویش سوای جوایزه ای مروار و زنا
 پنجاه پنجاه و شش ای کشمیری کردن ایام این مال انبهری که دو شال تابه دوازده روپیه بخجی
 می آید جاری نشده بود و بر فغان و تنو سلان داده مجلس را بالوان مختلف رنگارنگ گردانید و معوضا
 در هر تقریب رسم شادی آتش زنی بر دو طفلان مذکور یک یک یک پیله بخجیات شادی در آنکه
 تکلفات زیاده القدر و بوده حساب اخراجات قمش از هر قسم طول کلام است در طویل ایشان اسیان و الایتی
 و کوکبی قریب هشتاد و سه خاص بودند که هر یک از چهار صد روپیه کم و از چهار هزار پانصد روپیه زیاده تر
 و خجری بی نبوده چنانچه یک پ بوزن یک چهار هزار پانصد روپیه از سود اگران پریندا امبرفت
 عامی خریده بالای از قیمت یک و شال و دستار هم دادند و زیور طائی که عبارت از سبیل و چندین مار
 و چسب و انگش و اقرب به قصد هدیه بهم در میان قشیشی او و سوسه در آنجته بودند باشد هم از طلائی
 امر خالص و هزار روپیه نگه داشت عامی تیار کنانیده با دیگر سرانجام خاصه کلامی بیچاره و غیره کمال
 آراستگی و ورستی و پیراستگی تیار نموده سوار شدند و تا بدرگاه حسین بر بنده حجب رفتند خلقت خدا
 برای دیدنش جمع شده دیدند و خوشنود گشتند که تا الان شعور است و یک پیله و الایتی بخجی
 روپیه خریده اند و خوشنود که در تحویل شمس الامرا بهادر در خلوت مبارک زیر سایبان اندرون قنایان
 یعنی تخمیرت بودند که تا حال بود و پنج زخمیر فل در کارخانه خویش موجود داشت که همواره در ایله مایه بودند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

الذین میر علی علیخان که برادر جعفر آتشک نام آور شده بود و فتنه از عارضه و با در راه بیع الاول سده
یکه از دو و صد و سی و نه حبس در بست یک سالگی که جهانی را افکوس است همان فانی را پدید آوردند
و عاصی تعلقات گذشته نزد و هاراجه بهادر آمد و راه حمادی الثانی سزیکه از دو و صد و چهل حبس
تعلقه سزاک ریو به بست بلده میسر آید و در راه می شد که در دیو انخانه راجه و هاراجه بهادر که میخواید
باشند بست و دیو ماه گذشته مسطور راجه و هاراجه بهادر تعلقه قلع فرخ نگر عاصی سپردند و آخر ماه مذکور را به
مسطور باز و ده هزار روپیه پیشگی استنصاب خود و عاصی از دو و کان که خبر راج نگر سزا هوسا کن عمده باز و فانی
به هر تعلقه پرگز سزا پور و پرگز ابراهیم پور و پرگز توپران برقم سزاک یک و پیر سزاک عاصی محر
اوراق سپرد و کانیند در مضرت از قلع داری سال منتفی گشت که یاد و فانی عاصی در حضور حضرت منفرت
مسترا گردید و عاصی که پشت تعلقات مذکور در سزاک داده باریاب حضور پرگز گشت مشمول عواطف
سلطانی شد اما دینوبال را در حقیقت میر علی علیخان میر باقر علیخان بهادر و دو و صد و سی و نه روپیه و شش سرفراز
و چهارده حاضر و بار جهاندار است و دیگر برادران ایشان به موجب سرکاری دنیا را بسری برزند.

جرات الد و اجبات جنگ بهادر

فلت محمد الدین خان بهادر است جده اعلای بهادر مذکور در ولایت توران ابلاقیه بهیت و اروان با بر
مرتب و هستند که اکابر و اصاغر آنجا را سینه از به استانه اعتقاد بود و همواره بخدمت میر رسیدند و خدمت
بهایی آوردند چون از اتفاقات ارادیه سنده وستان فرزدگان شروت و سرانجام دینوی لاجبی وارد
بند گردید که مزیدی بر آن تصور نباشد و آن اثنای چون حضرت منفرت تاب از دلی اراده دکن فرمود
محمد بهادر معزز را کمال اتحاد و اعتقاد در دکن آوردند که همین جابجوار حمت الهی میستند اما والد راجه بهادر
مذکور خواج محمد الدین خان بهادر با سواران و پیادگان و نژوت غلامبری همواره معزز و موقر بود و

در هر شش سال یک مرتبه بنده و صاحب الوقت حضور پرگوشته بخدمت داروغه فلان سرکار قریب سی
 پنج زنجیر و تحویل خود داشت و نزد راجه چند لعل بهار راجه بهادری نیز موافقت کلی بهر سائید و حسب الصلحت
 عای جاگیر سی هزار روپیه مال پدالی و غیره سرکار آراکیر و بی چنور و غیره سرکار و زرنگل از دیوانی بنام
 خود گرفته حواله عای نمود که بند و بست آن نماینده بسبب اینکه سکمان در پدالی و غیره آنچنان مکرر است
 میشود که حکم حاکم پیش حکم ایشان مصل بود و از یکدیگر و دیسپانده و دیسپانده و چهاران آنجا به مقروض
 سکمان بوده در اطاعت و فرمانبرداری ایشان نمیکند و مستند بجای آوردند که حکم نائب قرار دقتی
 جاری نمیکند و چون عای در پدالی با پنجاه جوانان بسبب و بست و پنج جوان و کسبی و غیره رفت دید که
 با شیراز و دیگر آنجا که الکسی و در و پدال و تعلقه بوده همواره در قید اینها تفتیده اند پس عای بنده بست
 گزینی و پرگوشته آنجا از جوانان خود نموده اول تفتیده کرد که یکس ازینها با سلاح و کپوری نه آید و فرود
 فرود آید حاضر شده عرض حال خویش نماید و بعد چند روز فیما بین اینها چنان تفتیده اند که با هم
 دشمن یکدیگر شده و بیاد پیش عای آوردند و روزی از یک گشت نظم بارنگل و خیل اینها که بر سر مرز آل
 غیب کرده بود بلوچه عام تمامی ساکنان پدالی بر سر اینها کانیده اینها را تا سر کرده و بموضع کلولا با یکدیگر
 سنگی آتش سائید و بنده بست نمود که عای ازین قوم اندرون آبادی پدالی نه آید پس ازین
 بنده بست حکم عای چنانچه باید و شاید جاری گشت و بنده بست رقم آنجا نیز قرار دقتی گشت باز
 عای مرزجان اینها بخود و در آنجا گشته روانه قصبه چنور گردیده و در آنجا نیز بنده بست و دوات بسیار و در جنگ
 با زرنگل و دیگر عمل ای جاری نمود مردان قدیم آنجا میگفتند که از وقت مبارز الملک نظر الدوله هجوم
 تا الان در آنجا یکس عمل ای نموده همنا لبان سرکار و دقت و بر طبق مرضی زمین را آنجا رقم تفتیده
 مقرر کرده با قسط علی السیر میگردانند و نموده اند ازینسان میخواهند که در آنجا عمل ای جاری شود
 که فائده اینها عای سرکار میگردانند و شما که سبب خون نایب و عای عمل ای جاری کرده اند فواید شیرین خواهند دید

بسیار نیکو ذات است صاحب منصب مناسب خطاب لایق سرفراز و بیجا گیر ذات ممتاز سرد و خلعت بهادر و مزین
عقل و جنگ بهادر و دومی عسرت و با جنگ بهادر و هیچ صفات بزرگانه خاندان خود موصوف و مختار

نقشه جنگ بهادر و دومی عسرت و با جنگ بهادر و هیچ صفات بزرگانه خاندان خود موصوف و مختار

جهانگیر با جنگ

خلعت سوار الملک قلعه را در و گیر است بعد جلوت پیر خود و بیجا گیر قلعه موردی و سواران رساله و بهر کار خا جنگ
رسیده نام آور گردیده در عهد حضرت مغیر آتاب و حضرت مغیرت منزل اوقات بفرخت تمام که از این ده
و درین عهد سمیت همه حضور پذیرفته گاه عالی ادام الله اقباله امان افغان او با منخافان و دیگر آمنت اندرون
قلعه خلاف شرح شریف حرکت الا لایق ناشایسته درین محفلت که مشار الیه سیر وین قلعه دیر مانع مستورات
بود بر سر بازار و چا و می فلو را آورد و دوام جهانگیر با جنگ در تمام فاق بدلم کرده تا اینکه مورد و مقام خداوند
نفست چم شده از قلعه و بیجا گیر و غیره معزول گردیده اخراج شد و قلعه معدیهات از سر کار سپرد خا نان
حسام الامر اگشته تیب رسال خانه بدوش اندر آخر الامر بعد بر سر البصره و تکالیف بی بسفارش محلات
و بیای نرحم خداوند نفست که قدر دان خانزادان قدیم است بخوش و خوش بخشش در آمده مبلغ پشاد
بزار و پیچ و نقره از خزانه عامه سرکار بهار بهار و نذران ایشان عنایت فرموده باز بیجا گیر و قلعه سرفراز و متا
منودند و بجوهر و خلعت سرفراز کرده روانه قلعه مذکور ساختن چنانچه بطریق معمول مامور است امیرت باو نشان
قلعه مذکور از عهد و عنایت جهانگیر باو شاه با جد و خویش سرفرازی دارد و سوار می اسپ یکمائی وقت است

نقشه جنگ بهادر و دومی عسرت و با جنگ بهادر و هیچ صفات بزرگانه خاندان خود موصوف و مختار

خان حاجی رالد و له با در

امام علی بن علی الله خان است و له خلعت خواجده الله خان مرحوم که خان مذکور مرحوم پرورش تربیت
یافته حضرت مغیر آتاب بود و در سن سیمی یا بیاب محل مبارک بوده همواره در خدمت نگذاری اندر در عصر

و نسبت دادادی و قربت با میرمائی خان بهادر جسارت جنگل که از امرای قدیم منفرتاب بودند داشتند
 و همواره در امرای عهد با اعتبار بوده اوقات عزیز خویش نهایت عزت بسر برده و ولایت حیات نمودند و در جنگ
 قوا و محرم ظهور الدین خان بهادر و در وفات و سرکار یعنی ملاقات و در خبر داری و پوشش باری نشان این بن چوکی پیر
 نما از جمیع سرکار اطراف دولتخانه و گرداگرد خیمه مبارک خاص حضور پر نور درین شباب تصفا فرموده از آنجا
 که فیما بین خان مطهر و بهادر و منیر یعنی جسارت الدوله و حال مذکور نسبت برادر می نشست بود جناب حضرت
 منفرت منزل خود بهادر و کوریا و فرموده از قلع و گرو و سر فراز و ممتاز فرمودند تا طلعت آنحضرت
 همواره حاضر و بار بوده مامور خدمت گردید و در جلوس محبت مانوس صاحب حضرت بنده گان عالی مقام العالی
 در اندک خدمت گذاری منظور نظر قافانی و مشمول مواظف خسروانی گشته سرعز و وقار بلند ساخت ایست
 که اخلاق پندیده اش عالی را پسندیده شود و آفاق ساخته خندان روی و کشاده چینی او بهر چه منور
 مانند کلماتان فلک در افشان عجب صاحب بهت که از مقدار و خود مهربان زیاد و زرد کار خنات مصروف
 نیک بینی اش کار خود از بركات میکند و سرای خود را نشان بارگاه خداوند نعمت خود میداند آدم شناس
 با احتیاق نشان مسکو که هر کس که بغیر او اش احدى نرسد پیش بهادر و منیر خود را میسر سازد و از خواب شیرین بیدار
 میسازد و هر جا که منظورش باشد زود در وقت می همراه خویش میبرد و سفارش خود میکند و بقصد میرسد
 آنوقت عین حنات آگین آن بهادر باین پرچین نمیشود بلکه از حصول مقصدش شکر جناب اقدس
 الهی بجا آورده از حصول مطالب آرب خویش زیاده تر خوشنود میکرد و درین سینه شاد و ناز داشتیم و توقع
 است شادمانی و آگاهی بدربار میرود و او که نشان و بیکانه و بازار ملاقات کند و بگوید که آنوقت مرا آگاهی نهایت
 خدمت است عنایت فرماید بهر وقت آگاهی را احوال اش میکند و خود تاریدین سواری دیگر از قبل و در سپان
 گران بهایا و میرود و انصاف شرط است که چه قدر نفس شکنی و کسر نفس است شاید در زمان سابق بهم ذکر
 بنفشه از میران مملکت بهامت رسیده باشد که بچنین صفات موصوف بودند اندک الفرض بهادر مذکور

بهتقد قطعاً خلقت خدا از سر کار پر و اکی سالی گرفته جاری گردانید که دست بدعاین دولت بودند
 آدم ترم شمار کیم الاخلاق مدبر سخاوت بسیار میکرد بوقت ارتحال زیاده از یک کرو طوری میگذشت
 رعایت نموده مسیحی چون که بلده حید را با دو جنبل پوره بلده مذکور از محدثات و باقیات الصالحات
 ایشانست فرزند کان مرحوم یعنی خواجہ عبداللہ خان مذکور سے بنوا بخت اللہ خان بہادر بنو بزرگ
 خزانہ دولت والد خود را بہت خولیش تسمیکہ من کردہ شہور تراست کہ ایک روپیشی از بخش
 ہم نموده مسویداری بیجا پور و سیکا کول و راجستری و چمپلی بندر وغیرہ بہ تعلق بنجان مذکور داشت
 و بعضا تنہای بسیار موصوف بود خلف ایشان شکوہ الدولہ اقلہ الملک از تعلقات لکھارویہ مسویدار
 بلده حید را با دو مور بودہ بہت شہرت و حرمت تمام اوقات خود بسر بردن از آنجا کہ درینجا ندان اکثر مجازا و یا
 منسوب شدہ بود نہ بمون سر شستہ و نہ حضرت منفرت منزل صاحبزادی برادر خود حضرت فرید و نجاہ
 بہادر را در از دلج سید علی اللہ خان بہادر حیدر اللہ ولد ذرا در دنیا پنجہ حضرت تنہا التناہیم صاحب
 مشہورہ و معروفہ والدہ ماجدہ حضرت منفرت منزل علیہ الرحمہ بنوا بخش و خوشنودی تمام الفرائض ادا
 فرمودند انان عقیقہ یک فرزند سے بنوا جس عبداللہ خان بہادر بود آمد درین عمر بہت مہم حضرت
 بندگانی محض پر نور علم حضرت ناصر الدولہ امیرغاہ غلہ اللہ ملکہ و عمرہ آنسر شستہ قدیمی را از سر نوازا
 کردہ صاحبزادی برادر خود مصام الملک بہادر را در از دلج خواجہ عبداللہ خان بہادر حال و را در
 شریک محفل شادمانہ گردیدند الفرائض بہادر موصوف و سخاوت و اوست و جمیع صفات امیر از موصوف
 صاحب منصب مناسب و خطاب و علم و تقارہ و جاگیر ذات سرفراز و ہموارہ حاضر در بار جہاندار است

سین یاو خنک

ولد مرزا شاہ علی بیگ نام اہل ہنر سنہ یک از قوم منلست کہ پیر نہ کورش در محد دیوانی کر اللہ ولد
 مار اللہام سرکار مامور کردی جوانان بارہ بودہ در ہون آیام قضا نمود و پسر داشت کی سن علی بیگ

خوای می یافت و بسبب غفلت خود و حماقت کلام شریف آنجناب شنید و شخص بسیار دانا و دین و دیر بود و چنانچه
 غلام سید خان مرحوم را طوباه دارالامام سرکار سای بلند و قدر بسیار درین خان مذکور را و کلیات بسیار
 بسیار پسند خاطر می نمود اگر چه صاحب علم بود اما بسیار نوجوب تصوف می داشت بر حسب ظاهر اوضاع امرای عالمگیری
 بوده لکن باطنی اشرار است و عاقل بسبب سخاوت خرج از آمدن زیاد و ترشده مصروف می رسانید اکثر هم
 صحبت علما و شایخین بود و صاحب منصب جایز است تا و هزار روپیہ ذات سرسرازی داشت و از ایشان که
 خواجہ عبد اللہ خان مرحوم مرد و الیاتی تو را آن از شایخین مودع آنجاست و بعد محمد علی پادشاه وارد
 ملک بندرستان شد و چند روزی بجنوب پادشاه مانده بعد از آن در کون آمده و حاکم محلی بندر گشتند
 و آیامی که جناب حضرت مغفور تآب بند خیر تومی مالک کن وارد و محلی بندر شده خان مذکور و خواجہ
 رحمت اللہ خان برادر ایشان می یافت حضور از اهل علم و فایده انواع و اقسام نموده پانصد تنگی اسان
 سفر اقامت و غیره و نظریات چینی مودع اریال حضور گردانید که هر خواستنها و نظریاتها همه در حضور است
 پیچ خیز تر و شدنی نیست و ملک محلی بندر نیز در ولایت داخل سرکار کرده بوقت ملازمت چینی ملک
 روپیہ نقد بابت تحویل آنجا که جمع شده امانت بود و همی طلب بغیر خبر خود بخود گذرانیده و حضرت حج
 بیت اللہ شریف خواتین حضور فرمودند که مابعد ولایت بحداده حج داریم اتفاق با هم خواهم رفت
 و در محل مبارک رفته به حسب بگویم حاجد و سیرة النساء بگویم صاحب فرمود که دو گانه شکر برگاه محبت الهوت
 بجای آید شما هم بجا آرند که دو فرشته برای اطاعت آمده اند بیکایات موصوفه عرض کردند که شکرگان
 چگونه آمده باشند خود در ولایت فرمود و و شایخ زاده ولایت که عالم این ملک اند بوقت ملازمت
 ملک داخل سرکار نمودند و ملک روپیہ نیز اگر انقدر زرد خلیه گرفته بالای جهان نسبت دیگر میرفتند از
 چه پیش که واقف بودم اینها من فرشته خصال نتایجین حیات ایشان همواره مورد الطاف
 و شریک کلیات و جزئیات بودند که مردم به راز و انحضرت مشهور می دانستند مرد خدا پرست با خبر در یک روز

در عهد اسطو جاده سی موفوره و باره ایشان کرده اند اسامی الملک مذکور در باب درستی اسوارات
 نوز الامراء بهادر و در عالم ساعی جمیل بکار رفته نام نیک بگذاشت بعد از این بنگار پیشتر فدا شده اند
 در ملک محروم و سرکار زنده گشت و در بیانی تعلقات سرکار و بیجا مانده گردید از پیشگاه حضور پر نور بهادر
 معز با بهیت پانزده هزار سوار و پیاده با و پلا آهنهای بار و بعضی اسیران و نقب داران و معبداران غیره
 عمو سرکار و منتدای محبت اتصال و تنبیه شوره پستان ملک مقرر شد و روانه سمت غربی گشت قرار و قبی
 در فردیت و جان نزاری و تنبیه مخالفان تصور کرده مورخین و قافین از خداوند نعمت گردیده
 به تهنیت رسید تا دین عهد سمیت حمد پادشاه و بجایه عالم پناه حضور پر نور خلد الله ملک آدام الله اقبال
 چون از عهد مرشد زوگی بمنزول بذر و عنایات غلغله می بود بعد سر آرای دولت در عرض قلیل
 بخطاب تمام الامراء خان خانان و منصب بخت هزاری و تخریر سوار سر فرار گشت سر غزو و قنایا سامان اعتبار
 رسانید و از بیوانی تعلقات مجموع ترتیب ده لک روپیه و سواران و عربان و پلا آهنهای بار و روپیه
 مد جاگیر و لک روپیه ذات و صفات به ترتیب و دو هزار جمعیت ملازم رکاب خود داشته آن حواله بلند
 و مرتبه از جنه دماور کار گردید که مزیدی بران متصور نباشد امیری بود و کمال خوشنمی و وجاهت تمام
 کثیر الاخلاق حمیم الاشفاق است گویا سستی پسند بر باد سخاوت به مرتبه کفایت و سلوک بانو کران و احتیاج
 بقدر احتیاج ضروری می نمود و در سوار و حضور پر نور با و مفیک سن بهادر و مرتب بهشتاد سال رسیده بود
 اما گاهی غیر حاضری نیک و بلکه از غیض حاضری احدی از ملازمان خویش متنفر میشد و اکثر بسبب فراری حاضری
 خام شرف و مهابتی گردیده چند روز از بنیانی پشمان که مندر و شرب بود شخصی از غیب میباید
 اش رسیده ملاج خوب کرد که تا معین حیات خود محتاج دیگر نگشت در نه
 یک هزار و دویصد و پنجاه و شش شش
 ابوالم جاودانی خرامید

دوم شجاعت علی بیگ و او یعنی دوی بی بی عالم از اقربای قریبه و زوجه شش بود در دولت بر عالم اوقات
خود مبرزانته بسر بر دهر گران خانه خوشین بیرون نمی آمد و بهین طور عمر خود را بپایان رسانید و آنست
یک در عهد و کالت میر عالم بخطایابی و رساله سواران از پیشگاه خست و فقر اناب سرفراز گردید و باقیه
ماذن میر صاحب مذکور ازین خدمت و جان نشاری از دست نداده و بلکه بستانه بهار و شیر یک پنج و ارحمت
ماند و چون میر عالم از دیوانی و مدار الکهای سرفراز گردید و از خدمت عرض بگی گری خود داده و امور گردانید
که کلهار و پیر و برت راگ و رنگ و سلوکها با سپاه و آشنایان و در تیاری عاشورخانه محرم الحرام که آفتاب
یک لک و پیر بخیریدی در آورده و در انتظام عاشورخانه رشک آینه خانه با ساخت هر سرباز و غلام و اسیر در عهد خدایم
در عهد بوده و در تمام شد و در کن عاشورخانه باین تخت شادمانه نظر بیکسین آمد بعد حلت میر عالم از راجه چند و دل هم راجه
بهادر اتحاد و اتفاق داشت تا دم زندگی جاگیر سنجاه هزار و پیر و غیر سوار و پیاده فقط بر ذات خود و خورده و دولت
حیات نمود و در دنیا میر عالم بدیوانی سرفراز شد و تیاری سالگره حضرت مسخرت سترل نموده آنحضرت رونق افرا
شدند خان مذکور را بختاب حسین یا در جنگ سر بلند فرمودند و الغرض خان مذکور نهایت غلبه و غلبه و غلبه و غلبه
هزار بار و پیاده و آشنایان و بیکان داد و در سیکه از دو صد و چهل و نه سوار و پیاده و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه

من النخاض نمان سلام الامم النظام يا خنك باد

نام اهلی بهادر حضرت میر عباس علیخان بهادر است برادر هم جدی میر عالم در عهد حضرت غفر انبیا خطاب جنگی
و بجایگزینت سرفراز گشت چون آثار ترقی دولت از انبیا پیش پدید بود و در اندک طایفه پاشی و حضوری
در عهد دیوانی میر عالم از پیشگاه حضرت نفیست منزل بس میر عالم شمل عواطف خسروانی گردید و در پیش
سالک و خاص در میان میر حجب مذکور خطاب حسام الملک منصب چیمباری سرسبز سوار عالم و تقار و وفات
سر بلند شده مشهور آفاق گشت چون فیما بین بهادر حضرت ولور الامرا سباده محبت دلی از قدیم بود و بهادر

بهادر و صوف خوانده شستماره و اندام محمد ابدان و صوف یعنی نیست خان بهادر و شاه نواز الدور
بهادر و ششتر صفات اندر زاهد عابد و ظالین خوان نجیب پرور و قدر دان کمال و ایل کمال صاحب منصب
پنجزاری سوار و علم و فنانه و نشان و معاری و نوبت و خطابه های لایق از پیشگاه خلعت سرفراز
و ممتاز و بدیع بلند کامیاب و بیگانه موروثی جعفر آباد و شاه گداه شرف و سایه ای جاگیر موروثی
نیز بیگانه دیگر سبزه مندر اند و قدر ندان نواب نیست خان بهادر و ذکر فتح خان بهادر و حمید علیخان بهادر
بر طبق منش خاندان خود با خلاق میده و اشتیاق پسندیده مشهور و روزگار بقضای بیغالی خاتمان همواره
ساخته در بار جهاندار و در نیست پوره کمال تنگ و ثروت عمارات و باغات فواحد و باز از پیغمبر آورده
مشغول مبادت آگهی بشکوه شکر آستانهای نعمت خداوند نیستند

حرف الدال در اب جنگ بهادر

برادر نسبت سالار الملک بهادر و مرحوم نام آملی آن اهل مروت و اوصیت محمد یوسف علیخان بهادر است از انبیا
نشو و نما و مد پر و دخت بهادر و مرحوم صید حجج سوز و گریه دیده با منبر تیره بلند و صولدار و بلند رسید که از
پیشگاه خلعت و فرمان فرمای بختاب دار اب جنگ و منصب بنراری بنر سوار سرفراز است نام نیک
بر نیکی نامی تمام بر بخت و همیشه در سوال و جواب تعلقات که مار و پی متعلقه و محول بهادر و معتقد و جنگ
بهادر خلعت بهادر و مذکور چه در بارگاه حضور پر نور چه در دیوانی نزد مهاراجه بهادر و چه بالای هر دو دفتر
آمال نزدی بهادر و درای ریایان بهادر و امورشده چنان یائین و انتظام و تزیین مسامی جمیل بکار
میسر و کمزیدی بر آن متصور نباشد صاحب انفاق کریان و اشتیاق شفیقا و نجیب شناس قدر دان کمال
و ایل کمال در عین ابتدای شباب عقل صدر سال بزرگاز داشته بهار تب غنی و علی و بر موز منف و ظاهری بخوبی
تکامل میرسد سخن بهادر کشاده و عین نشان در وصف بهت زیاده از نقد و در کار خیر احتیاج و اباحتیاج

مختصرخان بهادر الخاطب بهارستان خان بهادر

خلعت ابراهیم خان بهادر فرزند بهارستان خان بهادر بزرگ که بجای ایشان الف خان بهادر خلف او بهادر شد
معمور دولت قمرنگر که نزل شده آنچه داد و بخش کرده و انراجات حبیب بنوده از کتبه تا مرطبه است
تا ابراهیم خان بهادر فرزند دومی بهارستان خان بهادر بزرگ مذکور برادر الف خان بهادر سلسله و عهد
حضرت مختار آقا میر نظام علیخان بهادر و صفیاه ثانی نورالله مرقد و وارثه حیدر آباد گشته بجای
قدیمی بزرگانه خویش محال صغیر آباد و شاه گنده مضاف صوبه خجسته بنیاد اوزنگ آباد و جمعیت
سواران و پیاده باغ از او کرام تمام اوقات عزیز خود بسپرد و چنانچه بهارستان پوره بیرون بلده میرزا
جانب غیب از محلات ایشانست در همه بنیاد مقام کرده و ولایت حیات خود نمود و مکن فرزند ابراهیم خان
بهادر یکی و او و خان بهادر که جهان فانی را بعد از پدر و طبرستان گار بهارستان بلند پرورد فرمود خلعتان
مردم مغفور یعنی و او و خان بهادر و موصوف کی اعظم خان بهادر الخاطب شاهنواز اول دومی احمد خان
بهادر مستعد جنگ سیونی سلیمان خان بی بهار جنگ چهارمی محمد خان بهادر مختار جنگ پنجمی بهارستان
بهارستان جنگ هفتمی یحیی خان بهادران روزگار نه جمیع صفات امیرانه موصوف الغرض بهارستان
خان بهادر امیر است محب شوکت که سلسله امارت ایشان بنواب و او و خان بهادر عالمگیری موبد و اردکن
میرسد که جدا اعلام بهادر موصوف بوده و رفیق خاص نواب ذوالفقار خان بهادر فرزند نواب اسد
خان بهادر حضرت الملک وزیر اعظم عالمگیری بادشاه بود که درباره و او و خان بهادر مذکور بوقت قلعه گیری
و مکن نواب ذوالفقار خان بهادر این فقره به مختص خاص خود نوشته اند و تا که (ای کس یکسان و او و خان
محمود از و برسان) بمجدد و در دستند کور و او و خان بهادر پنج ستمال ششاد سرسوری قلعه را افتتاح
نموده هر دو در و در و فتح قلعه با هم گذارید و الحاکم حضرت غلام مکان فتح نام بنام و او و خان

در الهام سرکار نام آملی او میر محمد یار وطن بزرگانش بخارا است جدا و در هند آمده و نزد غازی الدین خان
 ببادر قیر در جنگ برای تعلیم نواب مغر نواب آصفه ببادر نوکرش و خطاب ترک خان سخی گشت
 بعد فوت او خلفش میر موسی بوقایع نگاری دیو کنه مکرر شد و در رفاقت هدایت محلی الدین خان
 ببادر مظفر جنگ صوبه داری بجا آورد اختیار کرده بر سال سواران امتیاز پذیرفت چون او بر سر
 باقی خرابی سپهر کلاش میر محمد یار کند کور مور و الطاف او شده بر سالارانی کامیاب گردید بعد گشته
 شدن مظفر جنگ بر دست افغانه و سرکار امیر الممالک ملاقات جنگ ببادر نوکر گشته بمنصب شایان
 و خطاب پدر میر موسی خان و به تقرر رساله جزا را اندازان و رساله سواران بتدریج لوای روشناسی
 بر او فرست چون در آن ایام صوبه داری بدار بنام نامی نواب مستطاب علی القاب خورشید فلک
 سروری و سروری جناب حضرت غفر نواب قرار یافت خان مسطور بواسطه مصمم الممالک شاه نواز
 خان کیل مطلق امیر الممالک بخشگیری سایه سرفراز گردید و به دست مر کاب نواب موصوف مهر گشت
 از بنجا که طالع یا و بخت در کار داشت در محل نواب مستطاب از محل اضافت بنصب چهارمزاری و علم
 و تقار و نشان و خطاب احتتام جنگ و پالکی چهار درام تقی و ارج دولت گشت در سنه یکم هزار و یکصد
 و هشتاد و هفت بمکه از محل و اضافت بنصب هفت هزار شش هزار سوار و طایمانی و ارج
 خطاب رکن الدرد بدیوانی سرفراز فرمود و بعد استقلال تمام و کار روانی اسوارت مالی و ملکی و در تنه
 خیره نیک نامی انداخته و سه کین از و یک صد و هشتاد و نه بمکه که حضرت غفر نواب در فتنه موداجی
 بوسله برادر باجی و رکوبی بوسله و اسمیل خان در فتنه بودند در منزل تصبه منیر اصناف صوبه بزار و در پیشینه
 بت و شش شمر سه کین از و یکصد و هشتاد و نه بمکه بخیر حضور پوز از ضرب جده هزار بست فیض کاوشی
 مقتول گردید و شش و اربابار و میتش زیر و اسن کوه مبارک جناب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب
 علیه الصلوٰة والسلام در باغچه مدفون ساخته عمارت خرد و بار و اقمای نخته تعمیر و در و درند که تا حال

در این جنگ
 در این جنگ
 در این جنگ

و استحقاق بدین مورد تشییع عابد بطبق ماموریت محمود بزرگان خویش قدم مقدم گشته بر جاده مستقیم
خانان خود ثابت قدم است در طول کلامی که از کرده شریفین از دفتر او صافش تحسین بر در آورد

دلاور نواز جنگ بسا

نام اصلی آن محمد خان قایم خانی نرد قایم مزاج حاضره و غائبان شش کیس بزرگان در دولت راجایان
ماژ واد بکارهای عمده مامور بوده کارهای نمایان بطور آورد داده و او وار و ناگه پور شده در آنجا نیز بکار
لایق فایز گردیده چون وارد بلده نموده بنیاد گشت بر فزاید و تقویت بازوی تقدیر چندین در تجارت
بسر برده هرگاه به ملازمت بهار به بسا رسید بسیار پند فاطمه گشته اول به رباب ذات و ده سوار بر اسری
معمولی سرکار سرفراز و ممتاز گردید رفته رفته بجایگزین ذات و فقه سواران شیعیه و خطاب دلاور نواز
جنگ تعلقات گویند و غیره به اراد بعضی از مومنان و زنگ آباد و اینایات نوبت و گنایال و مسلم
نقاره سرفراز و بلند آواز از پیشگاه خود از نوبت گردیده شهور کافاک گشت به مندرالسبب بر آوردن
کامی نمایان بهارهای ما جان اگر بهار بهار الحکم سرکار محمد قاسم شمول عوالم شاهان گشت سبای و شرف
شد به حساب اخلاق تنخواه بهر میان خود را با تقدیر رسانیده در نوکری سرکار موقوفه کردن نمیده
صاحب جرات خلیل کار قوم خویش نمازی و پنجگانه تاسیل هرگز نه نماید و با جماعت میخواند نقایحیان
خوشنواز و شسته تمامی فاطمه خود را مصروف خوشنوازی نوبت چهارپای دار و در خیر و خیرات و ملوک
بافترا و ارباب استحقاق بقدر ضرورت بر وقت که حکم سرکار میرسد با اهمیت حاضر می خود شبانه روز
حاضر است و تزیین دانی نهایت شوق در رنگ و رنگ بسیار با نعل بهر محبت با علما و صاحبان علم و فضل
و شسته در سیال نقیضی خبر دار و همیشه باریاب در بار

حرف الکرن الدوله میری خان بهادر ختم جنگ

چه خوب و چه بهتر میشد که در ریاست و استقلال دولت شما حال ما چنین باشد که غیرت پوری بر می پسند
نکست تا غیرت دیگر غیرت برسد آنحضرت فرمود که جناب مرا خیال برادر نظر نمایند که من مرد خانه آن تصدیق
نیم کلام تصور بخت نکن که بیاست جنگ و بدل هر چه و غیره و استقلال سلطنت تحت ناپاچارم میگم حاجه فرمودند
برگه شما چنان ناپا روی اختیار بوده باشد پس مرا خضعت و بند تا هر چه از دست ما بر آید بمل آیم
خود بدولت فرمودند که کلام کس مانع شماست مختار هستند چه خواهند گفت پس میگم صاحب خینو نام جوان
کار دی را که دیر پیر بالا ای و یوزی زانی حاضر میبود طلبیده فرمود که فیضون ترا کاری فرمایم که
در آن میان اندیشه جان تو باشد از تو خواهد شد یا نتوانی کرد و عرض نمود که اگر از تصدق شدن
جان غلام کار عده سرکار بر می آید هزار جان لای خود تصدق فرق مبارک میدانم میگم صاحب خینو
اگر سلامت مان از تو عزیز تر دیگری نخواهد بود و اگر میری از اولاد تو کسی عزیز نخواهد شد فیضونست
قبول کرد و چون او را از کشن کنالدرد آگاه ساختند او عرض کرد و بشرطیکه حضور روز از زبان خود
بنظام فرمایند غلام با آنقدر می کشد میگم صاحب فرمود که حضرت از زبان خود نخواهد فرمود و تا بوقت حکم
کردن من حضرت سماعت خواهند کرد پس تو خاموشی حضرت را دلیل خامندی دانسته بمل آ
و فیضون با اذن العین قبول نمود و روز دهم بوقت شب میگم صاحب حضور اندرون پرد و بار یک نشسته
بایک میل محرم را از فیضون اطلبیده فرمودند که فیضون شبیه حضرت را و شبیه مرا از بیرون پرده بظلمت خود دید
فیضون کرد بی خداوند گفت دیدم پس فرمود و حال آنکه مرا گوش جان شنو که حکم حضرت چنین است که
کنالدرد را بگوشی فیضونست قبول بر سر و چشم خود نهاده و جدق دل قبول نمود و بعد دیگر در میان
انست که در آن زمان معمول محلات حضور روز از این بود که تمامی بیگات و خانوات و غیره کار سبغات
از چنینی ای می پلاید میگرفتند چنانچه مثل از بند رن کور چپش ای عمده آورده بود و مال بخت
رو به بخیری سرکار هم آمده چشی رقم قیمت او به تحفظ خاص حضور بالا ای کنالدرد که دیده شش شاه

موسی و پناه و مقبره موجود است اما درینو لا باغ و عمارات دیگر نیز با حدیث در آورده اند اما در قایم
بقول شاه شاهی علی صاحب تاریخ ترک حقیقت نیست مصرع میرزیت نصیب با او به و تاریخ دیگر که
بر سر کتیبه دروازه مقبره اش نوشته است نیست مصرع داخل آمد از شهبان حسین به عدد دای
هر دو تاریخ مطابق یکدیگر بر اینست مذکور اند سبب کشته شدن کرکن الدوله میر موسی خان مذکور به و جو
انیت که کرکن الدوله در راه الهامی خویش اکثر بوقت شب تسبیح نقل و حکایات تفریح مزاج و خرمی دل
خویش میکرد چون اقبال او بد چکمال سیده بود روزی حضرت کالی بیگم صاحب شیر و حضرت غفراناب
بزیانی پوریه دیویشی خود بر کرکن الدوله گفته فرستادند که درینو لا سفر طولانی در پیش است هر روز علی التوا
کعبه بچرخ بن گانغالی میر و نرنگاوان رتبه سواری من بسیار بسبب پیری لاغر شده اند نمیتوانند که
به آرام رسانند لهذا یک جوژی نرنگاوان گجراتی جوان داخل سازند بهادر مذکور بقول کرد و پوریه
مذکور به یک قصه میگوید صاحب ممد و هر روز برای یاد دینی و تقاضای نرنگاوان نزد کرکن الدوله
می آمد و او اقرار تجویز میکرد و روزی بسیار تنگ آمده پوریه مذکور تقاضای سخت نمود چون (که قاعده
کم میاید است و قیاس حکم سرکاری پیش کسی میسر نپاسد و ادب امیر و وضع و شریف و نجیب لمخوفا نداشتند یا از
دائرة متبر خود فراتر نمی رفتند و هر چه به ذهن و خیال حاصل می شد بر زبان می آورد و شخص شریف
برداشت شنیدن اینگونه سخن نمیکرد و این پوریه بر سر بیگم صاحب بود و طلب جنت نرنگاوان بشهر القان
اشناس نبود در آنوقت او جواب درشت داد که الا بق جو صلا او نبود پوریه خیلی آزرده خاطر گشت
خاموشی غمازه بر لب و بی خودی از او میجذبت اما از خود بلند و بر سر بیگم صاحب ممد و پوریه را اندک در نه میزدند که حال نرنگاوان
از نزد کرکن الدوله بدی آرد و هر که را میقتدر از بخانه او دیگر حکم شود غلام بخانه کرکن الدوله هرگز نخواهد رفت آخر الامر
ناچار عرض نمود که ایقتدر مرا حال چنین است هرگاه بنده گانغالی حضرت غفراناب اندرون محل برای استمال اندام و تنق از
شدن کالی بیگم صاحب و بر نوشته فرمودند که ای برادر اگر در اول حضرت غفراناب شاهم و حضرت مولد میکردیدند

خویش نناده چه از ان خود نخست فرمودند و رکن الدوله را هم ارشاد شد که بخیر خود روند چرا که
تخوسته بودند که خون بیحد بکار بر روی ما بدست شود و رکن الدوله عرض کرد که غلام را بعضی مقدمات
ضروری که در نیت امیدوار باریابی تنهائیت حضرت ارشاد کردند که حالا از هیچ و مرج منزل بمقام
آمده ایم اینوقت رفع احتیاج هسته ضروری است چرا در خواست عرض نکردند بوقت دیگر حاضر شوند
چون نزدیک خیر خلاصت مبارک رسیدند و باز عرض کردند همچون جواب شنیده تا اینکه خود بدست نزدیک
خیر محل مبارک آمده و رکن الدوله باز با سرتام همچون عرض نمود و وقتا مزاج مبارک برهم شده فرمودند
بر حنیف میخواهم که دفع الوقت شود شما را هیچ خیال نیست بیایند و بنشینند که کدام عرض ضروریست پس
حضرت اندرون خیمه محل تشریف فرما شدند و رکن الدوله هم بیرون خیمه خاص محل نشست درین
آنها فیض و جوان که بر پیره خود استاده بودند و در وقت خود را در گوشه خیمه گذاشته عفت مکن الله آمده
دست خود با ای کتفش بسته گفت لوا الباصح لمج است و همه هر اجل حواله اش نمود که از هر دو کلیله
او گذشت بیرون طش پهلوی دیگر برآمد و رخت بران الدوله بپا در کرا طش رکن الدوله در حضور
پرنور وکیل بود و تقابش نموده یک شب بختیغ بیدار کارش با تمام رسانید این خیال که شاید این
مقدمه از حضور باشد و با و انظار کرد و بهتر بین که هر دو همیزند پس حضور را بر آمده فرمودند تا گفتند بودیم
که شما بمقام خود روند آخر حال شما اینجا چنان رسید که رکن الدوله عرض کرد که جان نثاری مصلح نوازیست
اما اگر بجای مناسب میشد مناسب تر بوده خیر شد آنچه که لکن مبارک الملک بهادر و رحیل خان بهادر ازین
ساخته تا لذیر شوش و حوشش خواهند شد لهذا غلام طمانیت و تسلی اینها میکنند پس نشسته خود را طلبیده
خطوطا نویسانیده و بدست خویش هم دستخط کرده با رسال درود که (این امر بی اطلاع حضور بوقوع آمده
است خود به دست رادین مقدمه بالکل مدافعت نیست هملا و مطلقا هرگز بهر خیال دیگر نکرده باشند
اگر چه من زنده ام لکن در هر فرمانبرداری و نمک حلالی و جان نثاری سرکار باید کرد) بعد از آن

منتقض گشت (و چونیک سبب سپاری جنگ و جدال متواتر سوای آردای زرتخواه فوج و میا کردن
 اسباب جنگ و مصارف دیگر لازمه سلطنت و عدم معموری خزانه عامه جهت پایجای انیلور مخارج بسیار
 وقت میشد چونکه در آنوقت ضرورت افواج جبرائلی آنها بود و در سر کار حضرت غفرانآب در زمانه
 مد اللهامی این وزیر بانه نیز افواج نهایت آراسته بود و بیان وجوه نتوانست که شایسته یک به بدیه
 برآموز فدا میگذاشت زینب نخل مذکور را چار شده روزی در میان سواری کوچ سر راه استاد خیر آباد کرده
 و دانی خدا متعالی جلشانه و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحضور داد که یازده غنایت فرماید
 ایال بنده و این بنده که از ناخیر وصول ز خرابی بسیار غلام شده است حضرت غفرانآب با وجودیکه
 کریم الدوله در خواهی مبارک حاضر بود هیچ نه فرموده از نزاری فرود آمده اندرون محل مبارک رفته
 چندین تهناتهای حیث سالم و باقی بخافت تا در کشتیهامو رسیده رویه نقد آورده نخل فرمودند
 اگر این مال شمامت و این رسیده رویه تقصیر است هر جا که خواهند لغزید و سوار شده روزی مقصد
 گردیده رفته رفته صداوت بگم صاحب دبی القحالی حضور درباره ایشان مشهور آفاق گشت غفلت الله
 را و سوسه بخاطر راه یافت آشی کریم الدوله و خیر خود بالای ستر استراحت میکرد آدم مصمم الملک
 رفته آورده اندرون خیمه فرستاد و کریم الدوله رفته را خوانده بالای شمشیر سوخته جواب داد که
 معلوم شد و بخواب رفت درین اثنا شرف الدوله برادر خودش اندرون خیمه آمده دست خود بالای
 پایش نهاده بیدارش نمود و پرسید که اینوقت غیر برای کدام کار ضرور آمده ای شرف الدوله گفت
 مردمان در حق جناب چنان چنین میگویند صلاح وقت نیست که چند روز احتیاط و باران فرمایند
 و گردید کریم الدوله جواب داد که ای برادر اگر میکنی بخیمه خود برو من بیکه گوسفند میتم که کسی مرا فرج
 خواهد کرد و بکشت شاما ظاهر میاید چون بمنزل تمیز رسید خود بدولت خواتند که از نزاری فرود آید
 کریم الدوله پیشتر موافق معمول از خواهی بزی آمده استاد خود بدولت دست مبارک بر سر مبارک

رشید الملک بهادر

خلف رشید الدوله بهادر محرم ولد شمس میر حمید خان بهادر اعظم الملک بزرگ است چون رشید الدوله
 بهادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود شمس میر حمید خان بهادر موصوف محرم از پیشکام چغتای منتقل منزل
 غایه البریه بخت دار الانشای خام سر فراز و ممتاز گشته بود مدتی در پیش از رحلت آنحضرت و دولت
 حیات نمود و خلفا رحمتش که نام اصلی آن اصل لیاقت و امارت میر اسماعیل خان بهادر است و از بهر توفیق
 آثار شادان انجمن بین او و نشان بود در اندک حاضر باشی منظور نظر خاقانی و مشمول موالف سلطان
 گشته بهرجه بلند رسید و بخت موروئی مهور گردید **نقل عجیب و غریب** که مشهور آفاق
 است و دلیل قطعی عقل را و فهم و ذکاوت آن ذی فطرت نیست روزی در مجلس میر عالم مدار المدام کار
 دولت و اکتیان مدغم صاحب وکیل انگریز بهادر که جامع علوم عقلی بود میر صاحب موصوف باهم در گفتگوی
 امورات کلیات سرکار عالی مشغول بودند رشید الدوله محرم با میر اسماعیل خان بهادر مدکور خلف خویش
 وارد شده شریک مجلس گردید و در آن زمان بشت مرحله از مراحل مرفهان بطور یکنه میر اسماعیل خان
 باور گشته بود چون شمشیر بر طبق معمول ستمه و دیار است خود دشت مدغم صاحب که مرد ذلیل
 و لطیف بود و از علم فارسی و عروض دانی و شعر منشی نیز ربط کمال میباشست از راه لطافت طبع از خان سطور
 سوال کرد که میر اسماعیل خان بهادر شما که خدمت دار الانشای حضور پر نور و اریه شمشیر را با نشان که اهل قلم
 اند چه نسبت است بهادر و متربان مفرس خود را بهر جواب داد که از خاندان عالیشان سیادت صاحب السیف
 و القلم بیتیم سیف و قلم هر دو و البته خاندان واجب الاحترام است میر عالم بی اختیار مانند گل شکفت
 و مدغم صاحب و کمال استعجاب حاصل آمد و کمال العسر و الزمان بهادر مفرز البینه خود رنگ کشیده و دمای
 فراوان درازی عیش و اوند و رشید الدوله بهادر را بسیار تحسین و آفرین نمودند مدغم صاحب اینهم
 واردات مجلس البینه صورت مجلس از مصوران و ایاتی خود درست کنانیده بولایت لندن و کلاک و مدار

و تمامی فنون و صنایع و باایک کمالات بہرہ کامل دار و تیز فہم بلند خیال کمال دوست نجیب شناس
دشمن ارازل یقین نواز خوش مزاج سیر فلک و جمیع صفات موصوف عامی مولف این اوراق از بدو
شعور خود باین علم و فضل کم نظر خود دیدہ است کہ در امیران سرکار بلکہ در روزگار شاذ و نادر تو انکست
از محدثات آن سنج کمالات منقل دروازہ بل بالائی رسدہ کلان و عمارت عالی شان و یک خانہ
انج و پچ نہایت حضرت و نصارت موجود کہ سکین و مقام بہادر معزز است باین ہمہ اوصاف صاحب
ہست فیض سان خوش لباس را کہ پسند شمار دوست جانوران شکاری از یوز و باز و بھیرا و مرغ و شکاری
و غیرہ ہمیشہ ہمراہ سواری خود ہستہ تا پنج شش گروہی بلکہ شہول شمار میگردد و در میان سیر و شکار
اجتہاد و اقبال و فراموشی نمی فرماید زوار و حجاج را نیز سال بسال راضی و خوش نمود میارود و

رفت الملک بہادر

فلک رفت الدولہ نور آ و جنگ است چون رفت الدولہ در عہد حضرت غفر اناب بعد جان شاریہا
بیار و ولایت حیات نمود رفت الملک مہین پوشش کہ نام اصلی او میر مظفر است بمنزہ الطاف
خداوند رفت بمنصب ہفت ہزاری پنج ہزار سوار و خطاب ملکی و بحالی سرکار ناویر و غیرہ و جاگیر خجہ ہزار
روپیہ ذات و سالار و وص سواران غلیہ توران سرفراز و سپاہی و شرف میبود و بعد از امارت و
ایات اوقات عزیز خود بر دہر گاہ عظم الامرا و طو جہ از پونا دار و بلکہ حیدر آباد گشتہ مختار کا
دولت آید کردی سبب نا اتفاق برادران مال و موال انداختہ او متبعا سرکار شدہ قیم گوشہ از داشت
بعد حلت تمام سید خان عظم الامرا در دیوانی میر عالم بسبب موافقت سابق باز بجای قدیم و جدید کار
ناویر و غیرہ و تعلقات کمار و پیہ دیگر و جمعیت سواران پیادہ و غلی غول و غیرہ ہمور گشتہ روا و تعلقات
اگر دیدہ در اندک ایام ہر تلب و مقدور زیادہ از سابق نمایز شدہ نام نیک خود و طوعا و کرہا متہور تر
اگر ندیدہ و در مختاری را چہرہ و عمل مہاراجہ بہادر با سیزدہ لک روپیہ نقد کہ بعد استاد و دست

و بنده میسرستاد و بعد چند روز ربانی سده صاحب میر عالم معلوم شد و میر صاحب مذکور
 پرشیدالدوله بهادر کمال الطاف ظاهر ساخت که نزد سده صاحب مفصل خبر آمد که این صورت
 مجلس در واد آن هرگاه پیش پادشاه و صاحبان کمین و گور و زوکلایه و سراسر و جمعی وقت بزرگ
 از لوراک این حقیقت بیفج و تفرج و شغف و سرور و آه گفت که از قیافه این شنبه چنان معلوم میشود که
 این طفل در سن رشد و تمیز خویش علامه عظمی است که در دربار آصفیه یکس لفظت او نخواهد رسید
 و فی الواقع چنین است انقدر بعد حلت رشیدالدوله بهادر پیر بزرگوار خویش از پیشگاه خداوند لغت
 حضرت منقذ منزل بخدمت موردنی دارالانشاء بسبب قریب است و پنج سالگی سرفراز و ممتاز
 گردیده جوابات عرافین گور و زوکلایه بآن دستوری و جامعیت عبارت و مطالب و آرب و دست کرده بکمال
 تقدیر حضور پرنور آورد که پیر خاطر مبارک گشته مورد تحسین گردید چرا که در جمیع علوم در آن هنگام سر
 کامل داشت معتمد و در عهد محبت من جناب بنده گانعالی مظلالمعالی حضور پرنور آدام الله اقبال
 و عمره و غلام و سلطنت کمال قدر دانی بهادر و حرم خطاب جنگی و دولانی و ملکی و منصب مناسب
 عمره و علم و تقاره و نبوت و بیاگیر قدیم و جدید و بحالی خدمت موردنی دارالانشاء سرکار و قلعه ای
 قلعه مبارک دولت آباد و پالکی جبار دار و عمارتی و غیره که لازم امیران و ایشان دولت است سرفراز
 و مشرف و بیابست و همواره در مقامات کلیات سرکار باریاب که امدادی را در آن میان دغلیت
 هرگاه فرمان و حب الاذعان پادشاه و یکجا به بنوستان شرف حد و در میا بد و نیز عرافین گور و زو
 لار و بهادر کلک و حضور پرنور میگذرانند بهادر و سز در دیار جهاندار بنیر مطالعه و ملاحظه در آن مجید
 اکثر آن طلاقت لسان و فصاحت بیان در پیشگاه خداوند نعمت حضور پرنور علی رؤس الاشهاد
 اکمال دستگی رشائیک عبارت ببلو دیان می آرد که مورد تحسین و آفرین سلطانی عامل دیار میگرد
 میریت کمال لیاقت و وجابت با اطلاق پسندیده و اشتقاق حمیده که در جمیع علوم عقل و نقل

ذکر راجه بهرام کار و دولت آصفیه دوم الله اقباله راجیان راجه

راجه چند و علل مهاراجه بهادر

سلطان بزرگان بهادر معز بقول خویش کرد و شربت کده خود بقلم آورده تا به راجه تو در مل الکبر شاه می رسد
چون راجه ناک نام معوی بهادر مذکور در عهد حضرت غفره تاج میر نظام علیخان بهادر آصفیه و نهائے
نور الله مرقده خدمت کو در و گری بلده حمید آباد سرفراز شده و آتی در اوقات خود بکلفت تمام
بهر سیر و بهادر معز را که برادر زاده بود و برای میوه خوری برابر سپ خویش آتی لکیت رای یک روپیہ روز
سید گویند رای مذکور گویند بخش برادر جز و مهاراجه بهادر بر منظور خاطر همیشه میخریدند و خرج میگردیدند
و بهادر معز به فقر و غنا خیرت مینمود و به خرج دیگر نمی آورد و چون این خبر به راجه ناک نام رسید
یک روپیہ لوی و دیگر اضافہ نموده خوشنود ساخت بعد انتقال راجه ناک نام و بر ہی کار لکیت راجه
مهاراجه بهادر که از بدو مشهور است شاد و دلین و ملکی از نایبش بهوید ابو و در چند ایام بی اقباله
تشریف جنگ بهادر که در آن ایام نظامت بلده حمید آباد امور بود و منظور خاقانی و شمول الطاف
نسرانی گشته از پیشگاه حضرت غفره تاج به خدمت موردنی کو در و گری مذکور سرفراز شده اوقات
غریب خویش نهایت خوبی و کمونی به سیر و در آن اثنا به چندی تغییر می میر ابو القاسم میر عالم بهادر
از ناک مستقره کو به و قلعه سد بوٹ و قلعه کبئی کو و غیره و بوقع آمدن تجویز حضور پر نور و باستنباط
اعمال الامرا و سطوحه و الهام سرکار بهادر معز را به جمعیت سولان و پلانهای بار و علی غول و عاری و
دیگر توکل امیران باشان و شکوه برای بند و بست آن سمت خست الفضا فرمود و خدمت کو در و گری
نیز ریاضات بوده بهر و راجه گویند بخش برادر جز و بهادر مذکور نیاتنا گردید پس آن منبع خوبیا

از تعلقات وارد بلده شده بود برصفت قدر و نیاز سرکار و دربار نموده پس از آن صرف بر جایگزینات
و صفات چندری خادانیشین بوده از عارضه نعلن نشان و ولایت جان شیرین مانت میسری بود نهایت طویل القات
و عظیم الجسامت خویش ترکیب که یکچرخ خوش تر کشیش نخله آمد قوت بدن با نمرتبه دشت که احدی
بمقابلش نمیرسید غم بخنی را که اینچ کپکمال آب پریشد از در و بازوی خود بر داشته از دیوانخانه خویش
سهام روزه کلان که فاصلا صد قدم باشد می آورد و باز میزد این زور برابر زو فیل کم نیست و علی
به اقیانوس بسیار بقلمای عجیب مغرب که صاحبان سستی به چشم خود او دیده اند بیان میکنند که عقل در آنجا
حیرت و فی الواقع بی شائبه کذب درست است و بهر چنین بود و معنی مولف اوراق هم به چشم خود دیده
است الغر من الزان ایام تا این زمان که سکنیز او دوصد و پنجاه و شصت حبس است به یکبار آن
قوت و زور و وجابت اندام باین بزرگی جسامت نخله آمد چه در امر او چه در غر با تا زور و قوت
و وجابت و بزرگی جسامت و شوکت جناب حضرت مغفرت منزل با فوق صفات بهادر معز بوده که تمام
خلایق این ولایت میداند و سید عاقل خان بهادر خلعت و بی بی بهرام الملک بهادر نیز هر چند قوی الجسم بوده
موث دو گادیر از دست خود و پر آب میکشید و وجابت جسامت و بر خویش ترکیبی منت الملک بهادر نمیرسید
و زور و شجاعت حساب درست است و دست چپ از بهادر معز بوده و در آن زمان در زور و آن روزگار
چهار کس معز خود را بودند یکی منت الملک بهادر مذکور و بی بی انسه الدوله بهادر و بی بی محمد علی خان بهادر
آنها و زاده حضور برادر حضرت خضر آتاب چهارمی بهرام الملک بهادر و صاحب زور ایشان مطالب فیصل
اسامی مرقوم است یکی بعد دیگری و سید عاقل خان بهادر مذکور در زمان اختلاط قوت و جوانی ایشان
بمعز ملور آمده و فصل احوالش در احوال بهرام الملک بقلم آمده که گذشت و سکنیز او دوصد سی و چهار
حبس منت الملک بهادر بهادر که بقلم آمده که گذشت تقطع عجیب و غریب از زور و قوت بهادر معز در
احوال قلم بخنی کوثر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

دولت آصفیه را زیاده و محصور پر نشو شب در روز ششول بمولف باشند و بالای هر سر مجده و ب خدنگاران
ستین و مقرر اند که یو سیای ایشان معیوه با شیرینی و طعام بختی برسانند و خد متنا کنند که به رنج و
لقب خورده و محصور باشند یو میر بر روز یو میر خواران قریب و دهنزار رویه است بلکه زیاده و قریب
رو پیر و دهنزار رویه تا سه هزار رویه کم و زیاده بدست خود به سافران بهشت کشور میدهد و از سر صد
رو پیر معمول و آن بر روز کم نیست سوا ای این خیرات دیگر روزهای گوگل شش و درام نموی شود و تری
و غیره مبلغ خطیر تو انگشت اورای این خرج غل و پاچه و غیره دیگر بحساب گفته میشود و معند ابحاج
بیت الله شریف و اما کن مقدس را که پرده خاص آورده بودند و اکثر بهر سال وارد میشوند از هزارا
رو پیر اما مال زرموده و خست فرموده میکنند که در بهشت آتیم شهر بخش دولت آصفیه ام اقبال
مشهور آفاق گشت و سبج باو شان بهشت کشور رسید و سلطنت آصفیه هزارا کس از جا گیر و در بار
و یو میر و خیرات و غیره بهر مندانند و هر دو جشن شادی راجه و راجه بهادر و راجه نرنگ بهادر و انجیکه
خرج الکهار پیر و رضیائیه ای رونق افزای حضور پر نور و مرشد زاده های بلند اقبال و محلات
و امرا و عاقلین و غیره تمامی سلطنت از علی تا ادنی از جواب اعلامی بشمار وجوده آمده به یار و طعاما
لذیذ فی مقدار که بصورت رسامه تا کجا شرح داده آید تا بحدی که در بهشتان و چاربان و پاریز و دوزان
کفش از طعام و پاچه رنگین شادی باقی نمانده دیگر ذکر کدام قوم انسان بقلم تواند آورد و اخراجات
جاترای الوال و عرس کوه مبارک و عشره محرم الحرام و شرفی و تیاری و تکلف مئی سینا کار خراج
از حساب عقلی است در بیت الله شریف سیل آب سرد و دوا زده ماهی مقرر کرده اخراجات انجام میسازند
که خلق الله بهشت آتیم در آن عمر که گرمای شدید که شباز روز است سیلاب شده دعای خیر میدهند
در هر هر فرد و گاه حضور پر نور که متواتر و بر و طیر بوقع می آید طعام لذیذ از با و پنجهایه مساراج
بخامان و عوام در بار حضور پر نور میرسد حساب علمیده دارد و حکما و شعرا و مرثیه خوان و سوز خوانان

و در آنکس دست درستی اسرار است انجام نموده نام نیک بر خور و روزگار بر نگاشت و در دیوانی میر عالم محمود کار
و بار پیشکشی سرکار و ولایت اگر دیده بهر تیر بلند رسیده عالی رافضیاب سلطنت بود جلالت میر عالم بهادر
در دیوانی نیز الملک بهادر از پیشگاه خداوند عزت حضرت منقرت منزل علیا الحمد و جلد و ارمین
مختاری امور ریاست و وکالت اگر بهر بهادر که امیر است جلیل القدر زارک نامور گشت به نصب بهفت هزار
بهفت هزار سوار پیاده و بار پادشاه و غیره و نوبت و گزین مال و جوار بهر عمره و جاکیر که بهار و پیر حاصل
و خطاب بهار بهادر سر فرزند و متاز و مهابی گردیده جهانی را مال مال بخشش فرمود و تا درین حد
میت مملکت و غیره سر سلطنت و کامرانی نیز عظم جهانانی و کثرتسانی عالم پناه خورشید کلاه
بند کالغالی و نظام عالی حضور فضیلت خود را در نظام الملک میر فرزند علیخان بهادر از صفیاء خلق شده
مکه و عمره و سلطنت که ماه ذی الحجه سنه یک هزار و صد و پنجاه و شصت و شصت است از پیشگاه خلافت و در
فرمانفرمای اضا خطاب راجایان راجه راجه چند و کل بهار بهادر شرف شده باقبال نیز افعال خداوند
امور کار و با سلطنت فیضیه است اینجا احوال ساد و سز باشد امتیاج انکار و بیان ندارد و بر مراد
بهوید است همه اندر احوال بخشش حقیقت حال نیست که دوشال با و رمال شالی کرنی الحقیقت قدر دارد
از ابتدا ای بخشش تمام نوبت هزار باریده و هر سال در جوده های و هر که بهر خواص و عوام سلطنت میر
از یکبار زیاده تر بخشش می آید حیرت و شوقی بی نظیر بر بقصد و دوشال انوار صفت الدوله
بهادر که یکبار بخشش در آورده بودند مخزن و تنگبار نموده است بقول شاعر شعشعر محل نشین بین کنونی
خدا بهارین به یلی کایک تا سویان کس قطارین به هرگاه نوبت دوشال با این نوبت رسیده باشد
و دیگر اتمش و مانند و زرقه و غیره بقیاس فرزند باید دریافت از آنکه خیرات سدرت است که در کاسی
و جگناخته و ارم ناهقه و تیرتی و دیگر جاهای نزدیک و دور متعدد و همواره شبانه روز جاریست و بهیات
هزار بار پیوسته خیرات چو سلمان و بهند وان و سالکان و پیرزاده با اقلواضع نموده که بهر عای و دوام

و انتظام امور اتالی و ادنی ریاست خلعت گردیده از صبح تا شام و از شام تا وقت استراحت و آرام
یکپاس شب مانده اوقات مقررت و قیقه از تقابین امور لایبی سرکار و ولت را فرود گذشت ننمود
سوزانادین ایام فرخنده انجام که همه منیت صمد بنده گافانی خوشی که کلاه عالم پناه حضور پر نور
ناصر الدوله آصفیاه اوام الله اقباله سیکه زار و دود و پناه و شست بکس است و این تاریخ
گلزار آصفیه انشام رسیده بر طبق معمول سمره آفاقا باها و منزه صرف امور محمول و مشغول
تقدیات مرجوعه دولت خدا و دین و اهل حضور پر نور در بند و بست سپاه و رعایا و برادران و دای
خلایق و حال پرسی بنده گان الهی که و دایع و دایع ایزدی اند شمه تصور میفرماید و برای همین انتظام
ریاست از پیشگاه خلافت تکلیف سواری مسان است که بحال درستی امور جزئی و کلی پردازند
همراه سواری مبارک حاضر شدن منوریت در سیکه زار و دود و پناه و شست بکس سوار بر بوز اراده
ملکبا پور و پند پور و غیره دیگر معاینه نموده بخت حضور پر نور در عصر چهار راه تماشای قصبات و
قلعبات و بلاد علی الخصوص بلد پونا و حجه دنیا و ازنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد که در لرغین
آن شهر شاعر دلیل طبیعت شش حصار که شش ندید است کس به بود قلعه دولت آباد و پس به
و تماشای عجائب کار المیوره که شکر کف کارست بمثل و سیر احمد و غیره نمود اکابر و عیان آن سرزمین
با استقبال و شایعت و آمده خواست که منیا فتهما کنند قبول نموده بالمره کناره و در زیر آغینه شورش
صاحبان اکثر پونا و دیگر و غیره نیز استقبال و شایعت حضرت پرداختند و بین قیام و آیین سیر قلعه
دولت آباد و پایا پاده از زیر قلعه تا بالمحصارش که ارتفاع او یکصد و چهل دره و درش خمیز در دست
بقدم خود در فتنه باز بزرگ با صاف گرانباری بدنی امرا است که نموده بوقت نصف الیل در ظل لمبه
نخچه بنیاد گشته مردمان آنجا از ملاحظه نزدیک سواری و شان و شوکت و وجاهت بهاد و عزت بسیار
پند کردند و الغرض آنست صاحب مرتبه بلند و درجه بلند که مرتبه امارت او از فضل الطاف شاهانه

و در باب نشاندن و طلب و عطا ایقان و قاصد انجمنیکه با هواریها و العانات می یابند و حساب آن اعدیا
و غلی نیست که از خلیفه بی قیاس است و پس از هراجات تیاری عمارت از انجمن بدارد و دست که برنج باغ و موسم
است که بخرچ زیاده از دست و پنج لک روپیه با تمام رسیده که پنج شش و بیست و پنج روپیه و پنج گونی
نشینده با این همه خرچ رونق افزائی هر سال حضور ریوز خپانچه گذشت و دیوانخانه کلان که بقایم محل
تسویه دارد و محاسن و محبت محل و نایب خانه و معینی خانه و تقصیر خانه و باره دوی خانه باغ و سکه مینخانه و چینه
خانه دیگر و عمارت علمی و دیگر و عمارت کوه شریف و نقاره خانه و درگاه سطلی و غیره هزار محبتات مبارک
بهادر است که بجز قریب پنجاه لک و پیمه صرف تیاری درآمده و در روپیه بیست و پنج خرچ نقاره خانه و گمرک مال
حسی عالم از طاعت بهادر موصوف است که هر روز جاریست و محض حکمت سلامتی حضور پر نور سوای این
پل موسی ندی را که ریخته و شکسته شده بود بهادر موصوف از سر نو تعمیر درآورده که مدت مدیدی که افتتاح
تعمیر بالکل نیست اما حسب قیاس این کتب از انجمن شش تنگه که مملو از احوال و کسب است و دیوان بزرگ
یکی زبان فارسی فصیح و دیگر زبان هندی از دوی خاص بهادر موصوف مشهور تر اند.

راجه و هراج بهادر

فرزند را چه چند و محل مهاراچه بهادر است نام ملی اشس بالا پرشاد و از ابتدای نشو و نما چون آثار
سعادتمندی و طمانت رای و متانت خرد از خود ملامت و بویا بود مهاراچه بهادر با استادان کمال سپرده
که احاطه تربیت نموده و خیل و آگاهان و نرات کلیات سرکار ساخت اکثر در پیشگاه حضرت رفعت منزل
باریاب شده برآمد مطالب و نیاز ضروری سلطنت بنیابت پدر خویش بخوبی مروضه داشته بود و العالی
میگردید و بر فرازی خطاب راجلی و عطای جواهر روح و متبته الناس همه دست مبارک شرف
و مباحی شده بمهرت ارجمند نایز گشت هرگاه بسن رشد و تمیز که عبارت از عقل سلیم و خرد مستقیم است بریده
شریک صلاحت و شرف پدر و افتخار خود گشته باشد را که وفات از مهار سلطنت و دولت

خرج بسیار یکدن در برهمنان آنجا را تقیّه نمود که هر صبح و شام دعای سلامتی حضور پرنور منوره باشند

راجہ نند بہادر

خلف راجه و سراج بهاد نام اعلی اش راجه رام پرشاد است از به و آفرینش آثار فطرت و خرد و هویدا
در سایه جبر کوار و پیر و فقیه با استفاده علوم پر و اخته بهره کامل حاصل نموده درین ایام بمسلمه
اوراک و جمیع امور پیر و بزرگان خویش است و در ستمه راک کلیات و جزئیات مصروف و در همه
تقدرات خیال عمده بکارهای اعلی در خیال خویش میش پادار و از غم و اوار کش چنان بقیافه و می آید
که در ایام کسب خرد و بخت کامل از پیشگاه خلافت اگر سرفراز خواهد شد میتواند + + + + +

راجہ گویند بخش بہادر

برادر خرد را جایان راجه راجه چنر و کعل مهاراجه بهادر است انچیکه احوال بزرگان بهادر موصوت است
در احوال مهاراجه بهادر فصل تجریر در آمد و نیز احوال خیر آل حضرت غفر اناب حضرت منفرت منزل
علیه الرحمه احوال ذات بهادر منقر تعلیم آمده است محمد ادر وقت روانگی مهاراجه بهادر برای بندوبست
لک مشق کتاپ و سد موت و کجی کون و غیره که از نزد شیو سلطان والی سر رنگ پشن داخل سرکار دولتیار
گشت بهادر معجوری خدمت کرد و لایری بلده حیدر آباد که نصف معامله پیشکاری و دیوانیت از
پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز گردیده در اطاعت حکم جهان طاع خداوند نعمت و مزار جداری اعظم الامرا
از سلطه جاده دارالامام سرکار سر مقصور غنوده بهرتی بن و مراتب ارجمند رسید چون از بدو و شعور اظهار
بلند حوصلگی و سیر فکری و تنانت رای و لطافت خرد از جنبش ظاهر و هوید بود و در عهد دیوانی میرالدیقام
میر عالم بقدری و بر بهی راجه پست رام نجات بزرگ شکر فیروزی که بندوبست و وصوبه بزرگ آباد گماشت
و دیان گماشت و صوبه انجمنه بنیاد او رنگ آباد با جمیع است و پنج هزار سوار و پیاده او پادشاهی

خداوند حضور پر نور را فوق درجات امیران دیگر سرکار دولتدار است و ماتحت درجات دیوان سرکار
خوش اخلاق صاحب دراک خفی و جلی نکته سنج و قیقدار سرکار و دولت علی محرک سلسلہ اسباب
سلطنت و الاقدار و ان کمال غیب شناس بالکمال صاحب منصب عمدہ پنہاری سر ہزار سوار و مسلم
و نقارہ و انوبت و عماری و نشان نیل و پالکی جہاں دار و خطاب راجہ بہادر و جاگیر سیر حاصل
اکہار و پیہ ذات و صفات سرفراز و ممتاز و ہموارہ باریاب و شریک مصلحت کلیات و جزئیات
خداوند لغت است از محدثات بہادر و عزیز و نواخت و عمارت نواخت محاذی عمارت قدیم عجیب
و غیب راست در قلعہ فرخ نگر معبد عمدہ بخیج مبلغ خلیفہ بختیث در آورده بسیار مردم را در آنجا
جواہر و جوڑہ و دوشالہ دادہ و سرور نمود احوال فرزندان بہادر و نیز بقلم حقیقت ترسم
بمقتضای حروف تہجی می آید

راجہ بہادر

خلف و ویدی ہمارا راجہ بہادر نام اصلی اش راجہ ناک بخش است در خدمت مغرت منزل چون سن
صفر داشت گاہ گاہی تقریب عیدین و نوروز و سالگرہ خاص حاضر در بار جہاندار میگردد و دیدن محمد
حضور پر نور آدم اللہ تعالیٰ حسب الحکم بنیابت پدر خود ہموارہ حاضر در بار دولتدار و در ہر سواری
سبارک با جمیعت ہمراہی ہمارا راجہ بہادر ہمراہ رکاب سعادت سعادت اندوز امیر است صاحب دولت
بلند و مرتبہ ارجمند صاحب منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و علم و نقارہ و انوبت و پالکی جہاں دار
و خطاب راجہ بہادر از پیشگاہ خلافت سرفراز و ممتاز و غیب پر در کشادہ ہمت ہر کس کہ با و رجوع نمود
دیگر محتاج کسی نشدہ بہر اول فایز میگردد بہر خدمتی کہ از سرکار سرفراز کرد و آنچنان در رسد کہ فریدی
بر آن منظور نشدہ چنانچہ بارہ موجودات سپاہ و دیگر خدمات گاہی نااش بیکس در سرکار رسید
و نام نیک مشہور گردید در موضع جلیل کوڑہ بخیج بسیار معبد با عداثت در آورده ہر سال در ایام ہزارہ

قطعی تاج شخصے باین صورت تحریر نمود قطعه حیل گشت چو باخیل خیل نیکوئی بدزد است نمود و هر که
لوک مقام بدسال صوری و هم معنوی آن فیاض بدخرد قلب رسد غیب این الهام بد
شده بر کبر بخوان سال راجہ گویند بخش بد هزار دود و پنجاہ نصف شرمیام

راجہ راجہ بخش بہادر و راجہ گور بخش بہادر

فرزند ان راجہ گویند بخش بہادر اند بعد انتقال پدر بزرگو از خویش در عمر چند روز کایام عزاداری
داشتند بخانه خود بوده پس از انقضای ایام بر طبق یاد فرمائی خداوند نعمت حضور پر نور و شاه و پیکر
عالم پناه مانا صلا و سلام فرستاده بکلیخان مبارک فتح جنگ آصفیاء اودام الله اقبال و عمره بدولت
حاضر و بار جہان گذار شہ نعلت سرفرازی مناصب بلند و خطاب جہنہ و جاگیر ذات سیر حاصل محالات
انہ و غیرہ مضائق لہذا بخت بنیاد او رنگ آباد و حمیت و تعلقات خاص الخاص محالات ہنہا باد
و غیرہ سرفراز و ممتاز گردیدہ گوئی سبقت و مدارج و مدارج از چوگان ہیمچشان روزگار ر بودہ
ہموارہ سبذول نوازشات خاص خداوند نعمت اند و در سربار و سواری مبارک اریاب از ابتدای
نشو و نما شمار شاد و بلند فطرتی از پیشانی ہر دو کشادہ جبین ہویدا بودہ عروج تمام دارد با اینہ
وین آوان شہد و شباب با طلاق پندیدہ و شفاق حمیدہ کہن سالان زمانہ مشہور و معروف
شدہ کہ بین و بین و اہل و بار و خویش و تباری را بان مراتب و مناصب مناسب ممنون منت
واحسان خود میدارند کہ مزیدی بر آن تصور نیست ہر دو در یکتای محیط غفل و ذکا و فہم رسا
و اوقات کلیات و جزئیات تفسیر فکری و آلال اندیشہ فرو فرید روزگار اند محالات محو خود را
آن مرتبہ انتظام میدہند کہ موجب خرامندی خداوند نعمت و باعث آبادی رعایا و برآیا کرد و بالغ و
بالغ الہی است در شجاعت و سخاوت و لو کہ با با بجا و اریاب کمال کمال ہشتہ مشہور و افسان

سرکار و تو چنان شمران کار و دیگر جمیع سرکار و دولتدار متولد اگر بزرگان ملازم سرکاری الحقیقت بنده است
 نصف ریاست ازان قصیر است سرفراز و مهابی و شرف گشته است و پیر مشغول کارهای این جهان گردید که
 امیران نامدار و خواجهان عالی قیاس کار مثل جلالت الدین و اباباد و محمد صلابت خان بباد و فتح جنگ خان
 بلور محمد جان خان و جهان محمد خان بادر علی بن القیاس دیگر امیران و نصیران و سرفازان و صحنه ازان
 و کت ازان مجموع و اطاعت امرش شبانه روز حاضر بودند و از پیشگاه حضور پر نور و شب شهنشاهی
 چهار هزار سوار و عاگیر لکها رو پیاد و صفات و ثبوت و علم و تقار و نشان قیل و پالکی چهار وار
 با جمیع سواران پیاده و و رسالهای خاص مأمور کار و بار بر سرفرازی می پادای جواهر عالی شرف
 و مهابی شده عالمی را فیضیاب فرمود و میری بود و ایشان و شوکت و صلابت و مولد شمع سینه
 نجیب پرور رفیق نوازی پیم المثل صلابت و بار خویش بآن هیبت و مولد و شست که احدی را
 طاقت گفتار غیر عرض ضروری لایمی هرگز نبوده که با هم مختلف با سلاطین ایشان شوند که هرگز
 که نو کرد و شست تنخواه او بلا حرکت مستدیان و وفات و خزان ماه باده میرسانید بانه حوصله کشاده
 مزاج خوش خلق عالی همت همواره محبت با علما و فضلا و حکما و فقهای شریعت و طایفه شریعت
 اینها را فراغ البال از حوائج روزگار گردانیده که شکور و ممنون احسانها بوده تا حال شکریه
 بهجامی آرند چون بعد و در سال از لشکر فیروزی حاضر در بار جهاندار شکست بسیار بسیار و الطاف
 حضرت بشفقت منزل میگردد و برگاه و محال لشکر فیروزی را اختلاف مرضی خویش معاند فرمود
 حکمت عملی که آئین عاقلان روزگار است بالمره کناره نموده تا عاظم درگاه و فلک شستباه
 خداوند نعمت حضور پر نور گردیده در دربار جهاندار حاضر و سرگرم فدیت و جان نثاری و بمهره
 مورد الطاف شایانی و معده عنایات خسروانی بود تا اینکه در سنه کهنه اردو و صد و پنجاه هجری
 پانزدهم ماه رمضان المبارک و ولایت حیات نمود عالمی را طلال از در حال آفتاب بدل افعال المعال

و در بین ایام از فراطالان شاهی به خطاب راجگی سرفراز و ممتاز داشت صاحب منصب چهار ہزاری روزگار
سوار و علم و تقارہ و نشان و پالکی بہ نہایت نزاکت حسن و خوب و بر تہ تخم و جمیع و عمارت خوش ترکیب
و مطلوب اسیری بود و صاحب اخلاق کثیر الاشفاق خندان روکشادہ چہین سیر و تماشادوست و بہر
عزم و جرات بہ بزرگ تمام رفتہ تماشایہ و روزی چند افغانان رو بہ لہ در اشارہ راہ کہ بہادر و عزیز راجگی
تماشای محبہ صفت نگرفتہ بود بہ خابالای کرسی سواریش بر افتادہ چند زخم کار و دوشمشیر زدند و کمر
انراں چہار رو بہ لہ بجان کشیدند و دو کس فرار نمودند آن بہادر بیج پروا کردہ بدستی تمام بجان
خود آمدہ بخوبی تمام بخنجر کنا شدہ و عرصہ قلیل سحت یافتہ حاضر دربار جہان زار گشت چون قصدا و ارد
اگر دید بتاریخ غرہ مفر المنظر نہ کیزار و دو مرد و پنجاہ رشتہ سبب جہان فانی را با عارضہ نالتوانی
گنداشتہ اسیری جاودانی خواہید باراجہ چہرہ کل ہمارا بہادر بسیار شاہ بہر بود کہ از دور احدی
نمی شناخت

راجہ بلجہا پرتشا بہادر و راجہ کالکا پرتشا بہادر

خلقان راجہ بالکشن بہادر اندر بعد ملت بہادر مذکور پیر و زلیقہ رخ و چون لغات رشادت از سیامی
شان و خشان بود بعد انقضای ایام سو تک مور و الطان خسروانی گردیدہ بہ مراتب بلند رسیدند
و بہ منصب مناسب چہار ہزاری و دو ہزار سوار و خطاب راجگی و خدمت موروثی کوہ و تہ گیری و لزبت و تہ گیر
سیر حاصل فات و صفات سرفراز و ممتاز گشتند و امورات متول خود را بحال انتظام ترتیب دادند کہ
شہور آفاق گردید و نام آوری بہر جہہ کمال رسید ہر دو منشای مارت خوش مزاج کشادہ دست
و چہین سخاوت و شجاعت کردار کمال اندیش با اخلاق حمیدہ و افعال پسندیدہ معلوس سوار و خود
بکن قرینہ ترتیب میدہند کہ از دیدن آن تعجب و شہر سواران با اندران ہر کارہ با

نیلی روان نطق اند صاحب منصب پنجزاری سبزه دار و نوبت و علم و تقاره و نشان میل مغیره بالکی
 جمال و اشراف و بیایی اند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم و کمال و از رخصت و از شجره
 و قیافه راجه راجم بخش بهادر بادرک و انتقام می آید که نخبه است بلبل القدر سرکار و ولته از عشقیه
 نایز شوند حبس الا بقلم در آورد

راجه سکه لعل بهادر

برادر بنیست راجه گویند بخش بهادر سطر است از ابناء ای نشو و نما در الطاف بهادر موصوف بوده و جمیع کمالات
 ظاهری و باطنی و مهور و منوی مهور گردیده کارهای نمایان ظهور آورده و در خسته بنیاد کارهای خلاقیت
 بر وجه کمال بر آورده و در تحسین و آفرین خلقت خلست خلاقیت او رنگ آباد و حال دست بدعای خیر اند
 درین ایام تا آخرین ماه ذی الحجه الحرام سکه گنزار و در و صد و پنجاه و هشت هجریست با اتفاق راجه
 رام بخش بهادر و راجه گور بخش بهادر با میده داری الطاف خداوند لغت و سامت و اذق شناس
 و فکر عمده کار صاحب از دست و بس تا فرو کتای سلطنت است که بس فرای کار بزرگ و صلا
 بلندش نقاب از چهره اعتبار و اوقات را خواب کشید

راجه بالمش بهادر

برادر عمومی بهادر بهادر است از ابناء ای شهاب کشیده مزاج بلند و صلا تیز فهم از جمیع بی تمیز بیای
 مردم بی تمیز مستقر و بی کار پر دازی پایگاه علاقه شمس الامرا بهادر و امیر کبیر مامور بوده کارهای نمایان
 ظهور آورده مشهور ریاست گشت بعد از آن بکار کرد و ظکیری بلده فرخنده بنیاد حیدر بهادر
 سر فرشته علاقه پایگاه تجویر بهادر بهادر بر راجه کت رام و لدر راجه بی شکر دس گردید پس آن
 خرد من باریک بین مقدمات کرد و ظکیری و السهل الوجوه نظام داده نام نیک بر حضور روزگار
 برنگاشت و حسب الحکم خداوند لغت حضور پر نور حضرت بر مغفرت منزل هر روز حاضر و با جامه و زیاده

و اوقات عزیز خویش استفادہ عالم عربی و فارسی مصروف ساخت و مہوارہ مورخین و آفرین
خداوند نعمت گشتہ درین جوانی جهان فانی را پرورد نمود و مہندارای ترکیب پندت مختار کار و بار
درونی و بیرونی و امورات و فائز و غیرہ بنمک حلالی و خیر خواہی بآن تہذیب عقل کامل انتظام داد و کہ
نعمت خداست کہ درین نمود یعنی راجہ جی رام را دہادہ کور را بر سروری و سروری کاغذ بجا
محمود و موجود انجانان بر آوردہ از حصہ ریور و از جہا را جہاد بر سر فرازی نعمت و جہا ہر حد
سرفراز گردانید و بعد بنہ رست آنجا عازم ملک بقا گشت و رای سونا جی پندت خلعت خود را
در باب دستنی اتیانان تضایح و پذیر نمود و چنانچہ بر طبق آن راوند کور عمل نمودہ گوی سبقت
از ہم پیمان را بودہ با جہاد راوند کور نیز در عالم ابتدای شبابت بجمع صفات امیر از موصوف و در
سخن شنوی سونا جی پندت مہور صاحب مناسب عمدہ و علم و تقارہ و ولوبت و انشان قبل و عماری
و پاک جہا را در نجیب پرورد قدر دان اہل کمال مہوارہ با سورات سرکار مصروف ہو ہو ہو

راجہ تلجی پرشاد

نیرہ راجہ دیو چند بہادرت کرد عمدہ امیر الممالک ملاقات جنگ بہادر بدیوانی خاص مہور بودہ
کارامی نمایان بطور آورد کہ از تاسیخ ترک آمیختہ متصل ہویدہ امین و خانزادہ قدیم سرکار بزرگان
ایشان در عمدہ حضرت غفراناب انچہ بمراتب بلند سرفراز و ممتاز بودند مانند روز روشن روشن است
علی الخصوص راجہ دیو بہادر کہ مہوارہ بخدمت مہندہ خزانہ صرفت خاص رکاب خاص مہور بودہ ہمیشہ
مہور الطاف خداوند نعمت گشتہ اوقات عزیز خویش بکمال ثروت بسر بردہ عازم دایقا گشت
بعد از تحالش برادر بزرگ راجہ تلجی پرشاد راوند کور یعنی رای شکر پرشاد و مہور الطاف حضرت
سفرت منزل گردیدہ بہستی و دستنی تمام مہوارہ و در خای خاص باریاب گردیدہ مہور سورات محمود
بودہ درین عالم جوانی انتقال نمود عاصی را بسبب دربار داری و ملاقات شبابت روز

پیاده های علی غول لمبر داران بهاکر داران خاصه داران جوانان عیس و سکمان ذخیره مع
شاگرد پیشه و سواران ذخیره مجموع جنگ تمام اسپان کول عرب و عراقی و فیلمان هودج و عمار
با سرانجام کلاتونی و زیور طاکار و لقرنی همراه فیل عماری خویش قمرینه با قمرینه و هر دوی مبارک
حضور پر نور و در سیر و تماشای ستمه دارند و معندارینق پر و تخیب دان قدر شش ناسنجبا
قدر فرامی کمال اهل کمال همواره بکارهای تعلقات خود مامور و بامورات خود خویش مصروف
که تا حال همه رعایا و بایا و اهل بازاری و درونی و بیرونی بلده زبان خود با بصفت و شناکت شده

میدارند

راجگی رام راؤ رائیان بهادر

راج رائیان کلان در عهد حضرت غفر له کتاب میر نظام علیخان بهادر و صفا ثانی بکارهای دست
موجبات سرکار فایز گشته بعد مدت و ولایت حیات نمود راجه شامراج خلف مومی الیه بر سر دفتر سورتی
سفر از شده به پیشکاری دیوانی که نیابت وزارت ششش صوبه دکن است مأمور گردیده و سرافتخار
و اعتبار فلک رسانیده به نیکی و نیکنامی بسیر و بعد رفتن عظم الامر مدار المهادم سرکار به پیوند و عالم
جنگ که در بختاری و پیشه سستی حضور پر نور میبای گشته کار و بار دیوانی سرکار را بذات خود انظم
و انتظام میداد و در و دیوار و در کوراز و پونا و انقلاب امور و در بار دست از مقدمات کار و از
کشیده اراده جای خود متصل قلعه بیدر نموده بخوش سیری و تماشای باغ و رافع مصروف شده
مقیم مقام توری و این و اگر دیده بعد چندی خست سستی برست من بعد راجه چناراجه بهادر دیانت
بعی و در انتظام رای ترک پندت که فردی از افراد انتخاب روزگار بود و بر سر حکومت و دولت
برآمده من مأمور کار و بار خود گشت که از دوازده قاضی و مجبات برالامو بالاکهاٹ و پیاپان گهاٹ
و صوبه خجسته بنیاد ووزنگ آباد و صوبه محمد آباد و صوبه الالات صوبه دارالظفر و جبالپور است

و اقبال از پیشگاه و خوشتران نشان و محبت فرموده اند نمیه خدایات و تعلقات خود دارد اکثر ارباب
 احتیاج و بیجوم سپاه و غیره محفل او نموده محفل مهاراجه بهادر نظری آید صاحب منصب و هزاری دو
 هزار سوار و خطاب با یکی از پیشگاه خلافت سفر از از بسکه شوق سواری اسپ بدرجه است بیان غزنی
 و کابل و طر و کمنی در کارخانه خود کمال درستی داشته همواره سواری خویش تماشای عجیب بنماید
 و فیلمان کوه تن نیز همین قیاس است صاحب منصب بلند فکر نجیب نفس قدران اهل کمال سپاه
 و دست بذات سپاهی بهادر سخن با ارباب احتیاج چنان میرسد که مزیدی بر آن متشوقست همواره
 با سوارات محفل خود مهور

راجہ ناک نام

خلعت لای سخن است که قرابت با مهاراجه بهادر راجه چند لعل پشت انجیکه کمال عملیات و اسما
 الله خوانی لای مذکور بود مشهور اتفاق است که احدی بمقابل اش میرسد اکثر مهاراجه بهادر را
 کارهای عمره و پیش آید که حیران و پریشان خاطر میارند چون را مخطوب بدل توجه باطنی نمود
 بسمل الوجوه برآمد مقصود گشت همواره بتوقیر تمام اوقات بسر برده و ولایت حیات نمود
 اما راجه ناک نام از بد و شوق آتنا غفل مندی و فرست از چهره اش ظاهراً و داراده تعلقاتی
 سرکار نمود اول از سرکار متعلقه سرکار میگردید و بدید بخوبی تمام بند و بست نمود که نام نیک
 بلند آوازه ساخت بعد از آن روز بروز بترقی تعلقات قریب پنجاه لک روپیا از سرکار میگرد
 مذکور تا سمت منم و بطر و غیره در علاقه خویش گرفت و قریب سه دو هزار سوار و پنج هزار پیاده
 و ده مرتب تزیین با پانزده فیلمان پرشکوه همراه رکاب خود داشت و مدتی باین تزک و شزدت
 مهور کار شده اوقات بسر برد و سلوک با سپاه و نجبا و اهل کمال نمود که تا حال یادگار از آن بزرگان
 جاویدت پس از آن بعضی وجوه از عداوت مخالفان ناقد رشناس از همه خدایات و تعلقات

نهایت انس طریقی بود بعد انتقال ایشان حضرت رند گالغالی حضور پر نور ادام الله اقباله
از حفظ الطاف شایسته راجه بلجا پرشاد مذکور را یاد فرموده بسرفرازی خدمت مورتی حضور فرمود
سر بلند ساختن فی الواقعی در حوصله بلند و مراتب ارجمند و حسن ملاقات و شیرین کلامی کلمات
و محبت شناسی و قدر دانی فرد فرمود است امانت و دیانت ایشان مرقم خاطر مبارک خداوند لغت
و همیشه باریاب خلوت مبارک لفظ آدمیت که در جهان مشهور است در مزاج آن منبع اخلاق منظر
در آمده بفضل طبیعت عادت مهوود بزرگان بهواره باد و نشان محبت یاد دارد

راجزنگ راو

از میراث داران تعلقه ابراریم پیران است بزرگان نشانی اقامت ای دولت خویش حضور میراث تعلقات
بوده اوقات خود بغیر اغت تمام سبزی بردند راجه مذکور در خدمت غفر انما ب استن و ایت
میست رام به کار پیشکاری چارده هزار جوانان بار پلانهای از درالدوله موسی ریواز سرکار
مباهی و ممتاز گشته کارهای نمایان بلور آورد و در عهد خدیو حق آگاه حضرت مغفرت منزل
سکه تاجاه بهادر علیه الرحمه بعد برهمی معالما راجه میست رام چون آثار شد از نامیش نشان ظاهر بود
در حاضر باشی چند روز منظور نظر خاقانی و پسند خاطر سلطانی شده بتعلقات لکوهار و پیر و
پیشکاری سواران رساله خاص و غیره و دیوانی سرفراز گردیده بهارج بلند و مرتب ارجمند رسیده
نام نیک بر صفتی بر نگاشت و درین عهد سمیت معین رند گالغالی حضور پر نور ادام الله اقباله
و دولت چون محمد و یان چیل کوزه بعد اخراج بسی مهاراجه بهادر باز وارد بلده حیدرآباد گشته و در سال
خاص بهادر موصوف قریب دو هزار سوار و محمد لاران و متفرقات بشیر از ملازم سرکار شدند و
در علاو بخشگیی بهادر مذکور یعنی راجزنگ راو در آمده محکوم حکم سرکار اند سوای این محالات قلم
به نگیر و منگله و امرا و قی و کجول و دیگر دیهات متفرق و بایلر محلات حضور پر نور که خود دولت

از پیشگاه خلافت معز بود و خواستگاری نمود و بخت تمام بجلوه ظهور در آورد و اظهار تعلقات طریقت موجب
 طول کلام است بعد انصرام شبن طوی از پیشگاه خداوند لغت بسیر فرازی جوهر و خطاب و منصبیاسب
 سر فراز و ممتاز گردید و جواره حاضر در بار فلک افتد از میوه تا اینکه بعد ایامی چند فرزندان زیند از کرم عدم
 بعالم شود و قدم نهاده خویش و بیگانان را خوشنود ساخت و اتمالی شان بمرد و رساند چون راجه ناک نام
 بهادر سینه کبزار و دو صد و پنجاه و پنج سیر هر و راه فنا گردید خلقت خدا را انوسها دست
 داده که بوقت ضرورت امور ضروری باید یکنا راه کشید جای حیرت است پس راجه گیارا پنجه بهادر
 بعد تمام ایام ستاک از فکر سانی خویش در عالم ابتدای جوانی بکار دانی از پیشگاه معز نور پور دیوانی
 امورات محو از خود بدستی تمام پرده خند مشهور روزگار گشت و بسبب نا اتفاقی ابنای زمانه دست از
 تعلقاتی سرکار کشیده بجایگزینت پانده اند و اگر دید صاحب فطرت است که از فیض قدر دانی اش
 بسیار کسان مرفا الحال شده بامید واری افزایش دولت او سرزدی گردیدند و سرچشمی از جبین او جوید
 خردندی از فحوی کلامش پدید آمد مروت سخی بذات خود و شجاعت خاندانی و در جواره طبع
 عادت پدر و زلیقه خود را نشانایان و دوستان و الد خویش طریقه اتحاد و معنی داشته سلوکها میفرماید
 نجیب شناس سپاه پرور و نیک طینت بهیچ صفات بزرگان خود موصوف

ذکر راجه با عیض منقرتآب صفیاه طاب تراه راجه را و در نهایت بهادر ناک

بزرگان بهادر منجبه داران بادشاهی بوده اند چون حضرت منقرتآب نواب آصفیاه بهادر علی الر
 از مدلی بار و ده شیر کن شریف شریف بدکن آوردند سلطان محمی بنا کرد پدر زلیقه را نشان از بار و ده شیر سوار

بالرکناره کشید و منور دی گشته بعارضه استعجاب جهان فانی را پدر و منور عامی مولف اوران
 در تمام عمر خود مانند رای بال چند کلان تعلق دارا که مار پیس سرکار است جنونی که دال و کمال و غیره
 تاوی پای کشا و راجه ناک رام مذکور اصدی باین کار دانی و داناتی مال کار عایا پر دال گذار
 آبادان کا پیشتر خود ندیده با اینقر صاحب اخلاق و سلوک و اکثر محبت با اهل اسلام داشته
 و محبت ایشان میگذازید با عامی نهایت محبت میفرمود بدون خوراندن چیز خست میگرد
 در قلعه مبدک عامی برای بند و بست موضع را چلی جاگیر خویش در سبز گیزار و در و صد و سی و سه
 بجس رفت با بهادر و موصوف ملاقات نمود تا یکماه نزد خود داشته از سیر و شکار و تماشائے
 گل و گلزار و خوراندن الطعم لذیذ و اقسام و دیدن نقش طوایف انست مسرور گردانید
 بعد از آن بند و بست جاگیر عامی نموده زمیندار آنجا را حلقه بگوش اطاعت همی ساخت
 بنزاری موفوره خست الضراف و عجیب انسان خوشدل شگفت مزاج بی کینه آشنا پرست قبال
 کارهای عمده سرکار از زندگی مان نداد همچو انسان سرفرازی خدمات بلند و ملاقاتی ارجمند
 سرکار لایق تر میباشند از میثات بهادر و مرنانک رام کوزه مشهور تر است اما راجه بالا پرشاد
 فرزند ایشان که تجویز ذاتی و آدم شناسی و کشاده همی و جمیع صفات پدری موصوف است
 اما از مساعدت زمانه بهایش ذات پاستد انزو است

راجه کیا چند بهادر

خلف الصدق راجه ناک رام مذکور بنیره رای سخن لعل است که ذکر ایشان در احوال سابق گذشت
 معذرا راجه کیا چند بهادر در سطور چون از بد و مشهور بر شد و تمیز در آمد والد ایشان اجدید راجه
 بالکشن بهادر و برادر عمومی راجه چند و لعل مهار راجه بهادر که بنیست کرا و و گیر می بلده حیدر آباد

در سایه خود نگاه دارد و درین احوال چون عارضه لقوه و فاجع و نمودن قوای بدنی را منحل ساخت با این همه
بسن کبیده و چار سال شغول ز دعای عمر و دولت خداوند گفت است گویند بعد از چند کور و زعمد فرمود
از امگاه محمد شاه بادشاه سبب محال تعلقات سرکار در قید امیر الامرا سیحین علیخان بهادر از چند
سال مقید بود و هیچ صورت فیصله سال بطور نمی آمد اتفاقاً در ایام عشره محرم الحرام منحل مکان مقید
ایشان امام باقر بهادر معز بود و مشروع تقریه شده آواز بگوش جدا ایشان رسید بصدق اقتقاد
عزیز کرد که یا امام علی السلام فرزندان شما را مقید داشته هیچ متوجه حال فیصله من نمیشود اگر از توجیه عالی
رئائی من درین ایام عشره محرم شود تقریه داری شما سال اسبال بذر خود و اولاد و احفاد خویش
گرفت بجا خواهم آورد اینگونه میشود از است که صبح آفتاب و نقاشی بین علیخان بهادر بعیر سبی احدی
مقیدیان خود را و دفتر باشاهی را پسیر که تا حال فیصله نمانی که نگزیده اند چه سبب بوده باشد
بلد ایشان را حاضر نمایند همین که رو بر و آمد چند روز و قریح نموده خلعت داده روانه مکان ایشان
شود ایشان همون روز که ایام عشره محرم بود تقریه از بازار خریده در دار الحلاوت شاهجهان آباد
بمکان خویش اتاده کرده تقریه داری بجا آوردند و حاجات خود سال اسبال مصرف غم و الم
و تقریه داری از تیاری تقریه عمده و خورامیدن غربا و غیره گردید با حیونت بهادر و عهد خویش
و دوازده هزار روپی یعنی دیتاری تقریه دو هزار روپی و در اخراجات روشنی و طعام هر روز
کمتر از روپی جلوه دوازده هزار روپی خرج تقریه داری عشره محرم هر سال خرج کرده بجلوه بطور آوده
بودند عاصی خود بچشم خویش دیده است که روشنی چراغان نخه بندی بالای آن پادشاهی سرخ
راحتی نبود و عن مانند آب از بند رو مکان بر می آمد و غربا برای روشنی چراغ خانهای خویش
میکشند و خیا بانهای صحن وسیع بر آفتاب شتر زده و آهوها و شیرها و غیره صور مختلف از سبزی گندم
چنان درست میکنند و میکشند و میکشند که چشم تماشاگران بحیرت در می آمد و تقریه نهایت بزرگ

و جاگیر ملک روپی و منصب بهشت بهراری مرفراز کرده رفیق خاص خود ساخته همراه رکاب ظفر آفتاب
 آورده و ایشان از راه ملک حلالی و جان نثاری در بهر معرکه کارهای نمایان بطور ساینده و کمال
 مستند سرکار بودند و در عهد حضرت غفر لهاب راجه را و در بنها بخطاب حیوت بهادر و منصب مناسب
 بهشت بهراری چهار هزار سوار و جاگیر موروئی مامور بوده و در پر وخت آنحضرت مورو و قدر و منزلت
 گردید و نیز در عهد حضرت منفعت منزل بهیون قدر و مراتب اوقات عزیز خویش بسر بردند چندی
 بسبب امورات چند در دیوانی میر عالم بجای خود محال گردید و غیره رفته باز حسب الحکم حضور و فعل مکان
 خویش گشتند و در آخر همان حضرت در سنه کبیر از رود و صدوسی و پنج هجری برای درستی امورات
 خود بدولت خانه قدیم حضور پر نور فرود آمدند آنحضرت از راه قدر دانی و قدری نوازی بمیر الملک
 بهادر و راجه چند و لعل مهاراجه بهادر تقید بلیغ فرمودند که جلد مقدمات ایشان را انتظام داده
 بمرکز رسانند که ایشان بنحاطر جمیع کلی سبانه خود روند و بفکر باشند و تا بودن ایشان در حضور
 یکصد روپی بهر روز برای رسانی خاص ایشان از محل مبارک بدست ایل محل سفیر تا دهند و میوه جات
 و شیرینی بلا حظه آورده بدست بند و ان عنایت میکردند بعد چندی روز میر الملک بهادر پرور شده
 باطلاع و حکم حضور پر نور سبانه خود برده امورات محمول ایشان را انتظام در آورده روانه مکان ایشان
 نمودند و درین عهد حضرت بندگانی عالی حضور پر نور ناصر الدوله بهادر دام اقبال متواتر
 درباره ادای قرضه و مرفراز سواران و پیاده با و درستی جاگیر که سبب رفتن محال گردید و جاگیر
 ایشان در مواضع محالات دیگر کرد و سرکار آمدند بجانب المکریز بهادر و متعذر بودند آنحضرت از راه
 قدر داری و بنده نوازی و درستی امورات فرموده که با روپیانه از عماره محبت کرده به محال
 بهوم و غیره ممتاز و مرفراز نموده دست شفقت بر سر ایشان و اولاد و اخدا و ایشان سایه گستر دارند
 و نقالی شانه آن فخر خاندان آصفیه را تا مقام جهان و جانیان بر سر اعدایان موروئی ابد آ باد

راجا و جاگر چند رای بهادر

فرزند بکر بن راجا خوشحال چند بهادر است بزرگان بهادر معزز و متین که در سینه یکبار و یکصد و پنجاه مجسمه
نیامین فرزند سوارامگا به پیشاه بادشاه هندوستان و نادرشاه دارای ایران صلح واقع شده
نواب آصفیاه بهادر برای انتظام دکن از پیشگاه خلافت خست الفراف یافتند راجا ساگرل بهادر چند
موصوف بقدر دانی و انزلیش مراتب مستر و مستر همراه رکاب زوار الحلا و شاهجهان آباد
بدکن آورده مختار کار و بار و فائز مال و ملک ساخته مشهور آفاق است که به قصد متصدیان
زمی مرتبه در کچری مال و پیشه ستی و اطاعت امر راجا موصوف سپردند و میبوشند و خدمتها بجا
می آورند و برای کار و بار ملک ششصد دکن از یک کچری راجا سطور انتظام و انضام میبایست
و در عهد نواب شیده نام خنگ بهادر و نواب آصف الد و الامیر الممالک علالت جنگ بهادر نیز فرزند
بهادر معزز راجا بھوانی دس و دهم دت بهادر و راجا درگاداس دیانت بهادر و دهم در دولت
و عهد حضرت غفر اناب میر نظام علیخان بهادر و آصفیاه ثانی نور الله مرقد همد بهادر و در کور و خلف
کلان راجا دهم دت بهادر راجا کیول کشن بهادر و امور کار و بار محو خود بکمال ثروت و آب و دخت
بوده به لاج علماء رسیدند و کارهای نمایان بطور آفرین و مورد الطاف شاهان گذشت و در عهد
الیحضرت منفعت منزل نواب الیجناب سکندر جاهد بهادر طاب شاه راجا کیول کشن بهادر و کور برب
عوارض بدنی و اعتماد کلی فقط حاضر باشی در بار فلک مقدار رابرات خود قرار داده راجا خوشحال چند
بهادر فرزند راجا دیانت بهادر و دهم دت بهادر و امور کار و بار فائز سرکار و غیره نموده دست
ایستلای ایشان بر تمامی مقدرات یاست جاری گردانید و خود برب فرغت از باریابی حضور پر نور
با سترت و تفریح مزاج از پیری و یان نوانج و نوانج خان پیر و مشغول بودند بعد ولایت حیات ایشان

و بکارینا کاری ابرک و برادره و غیره زینت بخش باصفافا اظہار الالابصار بود و بعد عشره محرم بروز
شہادت تفسیر را در آب می انداختند و باز بروز فاتح چلم از سر نو شروع کرده در تمام سال تیار مینمود
استاد میکردند و و شیر بریده بزرگ در مکان پہلوی تفسیر می نمودند و بر ارجہ مذکور بسیار الفت
میداشتند و الفتن حیونیت تبار و سپاہ پرور کشادہ چہت نجیب شناس کجج صفا تہای سرداری ہوشو
اکثر سپاہیان بدولت ایشان جمع دار باشند فواید لکھا برداشتہ منقول شد نہ چنانچہ در مینولا

راجہ کمانڈے ارجن بہادر

فاضلہ

خلف راجہ حیونیت بہادر است احوال بزرگان بہادر و بزرگ قلم آمد معتمد چون جد بہادر مذکور خلوت
ساکر بر آدا بجاہ آمدہ مجرا مینو حضرت منفرتاب سرور قد برسد مبارک استادہ شدہ مجرای ایشان
میگردقتند و بزودی حکم نشستن میفرمودند ہر گاہ بار او پندرت پردان پرشاش نظور می آمد و مشور
جنگ بعرش شود و میر سید انحضرت ایشان را با سدر لان دیگر و افواج قاہرہ سرکار اول بقابلہ
میفرستادند ایشان از حسن خیر خواہی و کار دانی مخالفان را بجلالت علی و بدلائل و برترین برتسفیہ
آورده میگذاشتند کہ خوزیزی مسلمانان و ہندوان ہمیشہ و کار صلح و اتحاد می انجامید
صاحب علم و تقارہ و پاکلی جمال دار و ہوارہ اجنت و حرست و علی ہذا القیاس ارجن بہادر مذکور
درین حمد بہ کالغالی جمعیت سواران و پیادگان و جاگیر محالات بہوم و غیرہ بہ سرفرازی
منصب عمدہ و خطاب مذکور سرفراز و ممتاز و در ظل عاطفت سرور و عنایات بیغایات است
امیر قدیم محب منصب رفیق پرور جان نثار سرکار صاحب لوک بہادر عصر قدم بر قدم بزرگان
خود نمادہ و رفت ویت و جان بازی مد فرزند ان خویش در تالبداری سرکار دولت دار سرگرم
و با سورات محول خود خبر دار

محض بر قدر وانی آتش زندگانی مینایند و جاگیر داران همواره از فراز قوت حبش اوقات خود را
 بخوبی تمام سپهرند و از مصائب و آفات محفوظ میمانند الغرض خوبیهایی و ابراهیماتی و صفت والا
 شمش را جدی نیت تا کی بقلم حقیقت رقم تحریر در آید برادران خور و ان بزرگانش از آنجمله
 راجه رستم پیرشاد و لاله بهادر که قوت بازوی دولت است عجب اخلاق مجسم و صفت با کرم ذی فطرت
 بال اندیش خردگیش در صفات باریک بینی و فائز فرد و فرید کتای روزگار با این همه صفات خاندان
 خود و مرد میدان کارزار بهر خدمت لایق که از پیشگاه خداوند نعمت سرفراز شود بان مدارج بلند و
 معارج احسن انتظام بخش که رشک به سران دیگر گرد و آدم شناس نجیب قدر همواره بسی ارباب احتیاج
 مصروف و نیز راجه موتی پیرشاد که برت بهادر و راجه نجفی پیرشاد پرتاب بهادر همه در کارم اخلاق
 و اشتقاق و بکارهای محوله و روثی اتفاق داشته بیکلنامی مشهور و معروف و در بار جهاندار
 و از فرزندان گرامی قدر همین پور خاندان ویشان سعادت نشان راجه کریم بهادر که از جیز
 تفرج آگیش سراجت سدر قوت تازه و امید بی اندازه برآمد کار خویش دست میداد اخلاق
 و فروتنی و سادگی مزاج و صفت بخش سبب شست از بام افتاده بر ذوات آن ستوده خصال ختم است که
 سر دست جان تازه در قالب بجان فکر مند با سید سیکران میرسد و علی بن القیاس دیگر نو نالان
 ستوده خصال و بلند فکران نیک شمایل همه ذرات نعمات و الایش اند شکار راجه اند جری بهادر
 که راجه اند این زمانه باید گفت در خوش اخلاقی و بلند همتی و خیرخواهی سرکار فردی از ان سراد
 منتخب روزگار است و نیز راجه اندر ل بهادر که سرایا فیض عالم از جبین منشش بود و در وصف
 خاندانی مانند آفتاب جلوه دارد و راجه دین راج بهادر و راجه بهوم راج بهادر و فرزندان راجه
 لاله بهادر که گوهر کتای عظیم الشان مجرب و فیض سانی اند که بجلوه ظهور خواهند بصفتی
 خاندان خود موصوف و تمامی یک قلم در اجرای کارهای سرکار و دولتداران جز و کل و نمک حلالی

را به خوشحال چند بهادر که آثار شاد و فراست و بلند و جلالی از جبین او روشن بود مدتی با نظام
امورات کارهای عمده خدمت جلیل القدر سرکار پرور داشته کمال عظم و شان و شوکت نمایان در وقت تازه
وزیرت بی اندازه داده جهان فانی را و دواع فرمود تا دیرین عهد نیست همه اعلی حضرت فخر خاندان
آصفیه ز بهر دودمان سیادت و خلاصه دوران نجابت و شرافت بندگان حضرت حضور پر نور
عالی جناب علی القاب عالم پناه خوشنود اشتباه

شعر

مراد از سر و سلطنت کا مکاره + کرد از تن بود سایه کردگار

معنی ناصرالدین نظام الملک میر فرخنده علیخان بهادر آصفیاء خلد الله لوجه و جاکر چند
را به بهادر که تاریخ تولد ایشان (و قریب مال کی نشانی به) شش گشته است و سر و دستور
بامورات ملک و مال دولت خدا و دین و مال تمامی سلطنت و ریاست بحسن فکر سالی خویش بخوبی تمام
انتظام و انعام سید هر که مزیدی بر آن متصور است امیریت ایشان و شوکت و در بدر و مصلحت با اهل
پسندیده و اشتقاق حمیده خود عالمی را در گرفته برآمد کارهای خلق الله از جزئیات و کلیات
بوجه حسن و البته ذات گرامی اوست و فریب سروری و قدر شناسی نجبا و سلوک با ارباب احتیاج
فر و فرید روزگار و بهر شادی برادران فرزندان و اقربا عالمی را بهر من فرموده نام نیکنامی
بر خور و روزگاری نگار و برادری و غیر برادری آشنا و بیگانه بهر شکو و منت با هستن و سافران و ملن
بقتصد کامیاب و قنابند و ستان میست بهشت مشور و آفاق است امیران و سرداران و جمیع ارباب
و تمامی ملازمان و خاندان سرکار و دولت و همه به اجرای امورات خود را و بستگی بان منبع خوبیا و از به
صاحب منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و علم و تقاره و نوبت و نشان و خطاب عمده و جاگیرهای
سیر حال از پیشگاه خلافت و فرمانفرمای مأمور منصبه داران سرکار از اوقات و الایش جان تازه است

موردی را که داشته بر شاه تبار قدر دانی حضور پر نور و جناب خورشید اندام عظم الامرا فرمود که این مقدمه
 بزرگ بایست که نشان و بهر شاهیه درستی آن باد را که نعم ایشان موافق معنی حضور پر نور صورت
 پذیر شود که از قیافه ایشان برافطنت بدیدانت می آید پس راجه پنجه لعل و دیگر اعزّه و دختر بهر کیفیت
 مقدمه معلوم را مشورتاً بیان نمودند راجه روشن رایی آن مقدمه را بفهم درست خویش فرموده
 اینچنان نقش تازه جوابی آن صورت است که در نعم هر ذی نعم سهولت و عدم تشویش در آمده
 تسکین خاطر بقدر اگر دید راجه پنجه لعل بسیار خوشوقت شده با عظم الامرا عرض کردند که ای عفره
 نهایت قدر سعی نموده عمل آورده اند عظم الامرا را نیز بهر دشین و دیدن فردی که نیست بندوبست
 مقدمه معلوم که مال تفرج بخاطر راه یافته فرمود که راجه پنجه لعل راجه روشن رایی قابل است که در زمره
 ملازمان حضور پر نور باشد پس احوال ایشان مفصل عرض اندام کردند که مورد الطاف گشت
 و در پیشه عظم الامرا پیشکاری و سرشته داری سپاه ملازم سرکار مامور گردیده ردنق تازه
 بکلوه نکلور در آورده و بر مراتب راجه نایز شده انتظام مهمام حزبی و کلی باین بین نمود که قصد
 تحسین و آفرین خداوند نموده اند که بعد مدتی بروقت موجود و ولایت حیات فرمودند سرزند
 کلامش راجه شیوپر شاه بهادر بعد از حال والد خود بر تمامی کارها نجات و امورات سرکار و ولتزار
 و علاقه های عظم الامرا اسطوچاه بهادر در المهام سرکار بان درستی و راستی پرداخت که مزید
 بر آن تصور نباشد و در دیوانی میر عالم نیز بوجه حسن اوقات غریز خویش بسر برد که تمامی اهل دیار
 را احتیاج آشنای اخلاق بود و به قصد ای خویش کامیاب گردیده منون احسانها بودند و میر
 موصوف نیز از آن معتد اعتماد کلی بود و هم در دیوانی میر الملک بهادر در المهام سرکار و دختاری
 راجه چند لعل هما راجه بهادر هم مد علی امورات محوله خویش بوده که در باب توقیر و دلجویی شرفیقه
 از دو قایل خاطر داری فرموده اند که نیست نمینوند صاحب منصب چهار هزاری سه هزار و علم و نفقاره

و نیک خضالی مصروف که قاج از تخیر و تقیر زبان قلم است

راجشنبویر شاه بهادر

خلف از جمعه راجشنبویر شاه بهادر این راجه روشن رای بهادر است جد بزرگ بهادر و معز و عیسی شاه عالم
 بهادر و شاه غازی همواره مورخات سلطانی و مورد الطاف خاقانی بوده در شاهجهان آباد
 ولایت جیات نمود و و خلف ذی فطرت گذشت کی خطاب مینی بهادر سر فراز و ممتاز بوده القلا
 معال سلطنت انجامد بر همی اسوات اوقات عزیز خود بسیر و دیگری راجه روشن رای سلطان برمی
 روزگار و مخالفت ایمان در بار چندی در دار الخلافه انزو و الازیدیه مازم سفر دکن گردیده وارد
 بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد گشته باشند عا و طلب راجه پنجه لعل که در آن ایام در پیشستی عظم الامرا
 در الهمام سرکار محمود بود و ملازم شده محمود کار و بار محول ایشان گردید طرفه اتفاق و نادر و روات
 اینکه در آنوقت یکی از مقدمات کلیات در پیشگاه حضرت غفران تاب علیه الرحمه پیش بود که عظم الامرا
 مدامی تصدیقان علا و دیوانی ماتد راجه سوچ و نت و راجه بهار ایل و راجه نینونت و غیره خود
 راجه پنجه لعل و محوران و فائز ایل و استیفان نیز در نظام و ارقام مقدر مذکوره عاجز بودند و هیچ تدبیر
 و تقیر و تخیر مطابق مرضی مبارک آنحضرت صورت پذیر نیکر وید و مجمع اهل دیار و زمین فکر نشو
 و متفکر مانند از حسن اتفاق راجه پنجه لعل از روز راجه روشن رای را نیز همراه خویش بدر بار بزرده
 چون عظم الامرا ایشان را دیدند از راجه پنجه لعل پرسید که ایشان کیستند و کجا انو کر اند شاره الیه عرض کرد
 که از شاهجهان آباد تازه وارد و ملزم با فضل و ریمان فدوی فرود آمده و شرک ایل بنده هستند
 و بزرگان ایشان بجات شایسته بنده ای بادشاهی بودند و الحال نیز مینی بهادر پدر بزرگ
 ایشان محمود کار و بار پیشگاه ظل الهی هستند و ایشان بجات ایمان در بار منصب و خدمت

اعتقادی که او دارد مانند روز روشن روشن تر است بدینجهاد سعی نفیس مزاج نیز نکر آل انبیا
باطلاق حیده ستوده قدر دان کمالات ابواب مناعت نجیب دان رفیع پرور بار از لان متغیر

و با نخبه بالون بجمع صفات امیرانه موصوف

راجه منوعل بهادر

فی الحقیقت در نفس الامر فرزند جانیشین راجه جوانی پرشاد است که بنده لایق در اصل از فرزند خدا
نباشد راجه مذکور از قدیم الایام از بزرگان خود مورد الطاف حضرت غفر انما باشد همواره شریک
خدمت و تعلق پیشجاری خانسانانی ممتاز در عهد آنحضرت آنچه کارهای نمایان در درستی امورات
سرکار و راونیت پروان مادهورا و والی پونا از راجه مذکور بطور آید زیاده از دفتر است معنی
تا بودن عهد حضرت غفر انما هیچ امر ضروری محلات خاص بدون اعتماد و اعتبار و اختیار
راجه مذکور جاری نمیکردید تا به یکری چه رسد بعد حلت آنحضرت در عهد حضرت منزل نیز کمال
عزت و آبرو و دست اوقات عزیز خویش بسر برده همواره مصدر الطاف و شفاق شایان
گردید و تردوات فریاد و تضرع عاقلان معاند میگردد و ایند سوای فدویت و جان شاری
ظاہری و عالم باطن هم از اسرار مخفی که از بزرگان مالی تبار و فقیران واقف اسرار سینه بسینه
که بایشان رسیده بودند از انهم درستی حال خداوند غفلت تصور نمینمود دلیل اینست در ایامیکه
حضرت مغفرت منزل را عارفه استقامت نماید حال گشته آما من بالای هر دو پای مبارک ظاہر گردید
بلکه بدن مبارک نیز ظاہر شد و البهای یونانی و مصری معالج بودند روزی راجه جوانی پرشاد
موصوف بر دیواری مبارک زنمانی لطیف نیکو محل که دو خانة محوای عامی محرر اوراق بودند دعای
نشسته فصل کیفیت مزاج مقدس دریافت گفت که شما شایان حال باشند که امروزه آما من به بدن
مبارک آنحضرت را من بالای بدن خویش از اسرار بزرگان که بمن عنایت کرده اند برداشتم

و نشان چنانکه در پرتوهای ملک غریبانه از فتنه و فساد با حجابی را و گونز اندیش والی پونه هنگام ارای
 ملک سخت آباد کن گردیده خرابیهای نامناسب بحد و شمار کرده و باره رعایا و برایای مالک
 محروم سرکار دولت را باعث ویرانی و بربادی گشته بهادر سمنان پیشگاه حضور پر نور حضرت منقر تمتمزل
 بسفر نازی جوهر و شیر و سپهر مینا کار و پادشاهان حضرت بهت مبارک نام سر فرزند ممتاز شده بهت
 قریب ده هزار سوار و پیاده و پادشاهان و غیره مواضع آب کش باز بسر کردگی اکثر امیران صاحب فوج
 و سالاران و منصب داران سپاه و مفرج که محکوم حکمش بودند چنان درستی دفع اعدا و مخالفان
 و فساد و شرارت پیشگان بر سالی عقل خورده و ان لعل آورد که مورد الطاف شایان
 و صدر روانش خسروان گردید چون وعده وصل در رسید و در سینه کینزار و در و صد عیسای
 عام سفر آخرت گشته ام نیک بر مغرور و زگار گذشت امیری بود با خلاق پسندیده و نجیب مناس
 عالی طبیعت قدر دان کمال خوش ترکیب حریفانه جمیع صفات امیرانه موصوف آمار آشنای پشاد
 بهادر و عدل و طاعت پر و فقیه و خود و امور و محموله خویش بان درستی و راستی با نظام در آورد که
 اثری از اندیشه های زمانه و موت پذیر گشت بلکه بوجهم و خیال بهم آمد و از پیشگاه خداوند منت حضرت
 منقر تمتمزل نیز مورد الطاف شده حکم شد که شبانه روز حاضر در بار جهاندار باشد اینم فرموده و انالی
 و طاعت آن بهادر است چنانچه تا طاعت آن حضرت را مورد کار و بار بود و در مجلس معیت
 مانوس بنده گان عالی عالم پیاده ناصرالدوله بهادر و آصف شاه اولم الله اقبال با فزایش مراتب و منصب
 و خطاب و اعلی و سر فریزی نوبت و محبت کینزار با پلین های نوا ملازم و معموری خدمت منقر خزان
 مامور سرکار تعلقات موردی و تعلقات کلمه و پیسابق و ایزاد سر فریزی حال امور و سر بلند
 و منتخبات میریت کشیده مزاج فدای بزرگان روزگار و اولیای نامدار و صدق اعتقاد
 معتقد مضمون و جناب فیض انتساب حضرت عافا حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین زاده الله بركاته

راجا بالکنت بهادر

از اقرای قریبه مهاراجه بهادر راجه چند و نعل است چون از بدو شعور آتار شاد است و بمن جو صلی
از نامیشش سبوی بود مهاراجه بهادر از قیافه عاتقانه و ریافته شارالیر را از طشت خود برای
عرق و معروض اسرار که امر است نازکتر بجناب حضور پر نور بندگالغالی مظلالعالی در سالم
مرشد ز ادگی مقرر و معین و حاضر شانه روز گردانید آرمیغ فطرت و خرد و چند روز چنان منظور نظر
خاقانی و مطبوع طبع اقدس سلطانی گشت که آنافانا باریاب میگردد و مور و تخمین و آفرین مهاراجه
بهادر میشد و کارهای نمایان بطور آورده رونق تازه و جلوه بی اندازه گرفت بعد حلت حضرت
مفرت منزل چون حق بمرکز قرار یافت و جهان از جلوس مینیت مانوس علمحضرت بالانال شادمانی
و کامرانی شد آنقدوسی یکراک عصر الطاف شادانه و مور و عنایات بنیایات خسروان گردیده بهر نماز
خداات متنازی و غمتاری تعلقات و جمیت سواران و پیاده با و پلانهای بار و جاگیر داران و
و منصب داران و جاگیرات و قطعه جات و محالات و دیهات محلات و نیز به جزئیات و کلیات ورونی
و بیرونی و بار و غیره و به پیشکاری و غش بگیری قریب بیست هزار جمیت سوار و بار و پیاده های
بیشمار و خانزادان سرکار شمول موافق خاقانه است و فی الواقعی آرمیغ حوصله میند و نظارت
و جنبه لایق ازین زیاده تر سرفرازیهاست گویا حضور پر نور علم قیافه دریافته گراست فرمودند
الغرض بهادر معز اسیریت بهراتب بلند و حوصله ارجمند بختیار و صاحب سلوک با شرفا و احبا
شیرین کلام نرم گفتار سخت کردار در معارک کارزار بر حال اقتادگان مهربان در و منالک حصین
رسیدگان معقول گو معقول سپه متوجه بحال غریبان کشاده بهت و کشاده دست قوی بازو
در معرکه سرپا جان تبار بکار سرکار فرودگیتای روزگار با وقار مهوره و خیر و خیرات مصروف
و در کار حسن مالوف صاحب منصب مناسب و خطاب لایق سرفرازیها دارد و قلم از تحریف اوصاف او

فرموده بنید که آما سن بالایی بدن مبارک برگزین خواهد ماند و حضرت راروز بر روز صحت خواهد شد و عاصی
 شاه عادل حاضر است فی الواقعی که صبح روز دیگر بهمین طور همه درم از بدن مبارک زایل گردیده
 بالایی هر دو پای راجه جوانی پرشاد که حاضر دیواری مبارک شده بود و ظاهراً شست و تمام آن سال
 مزاج مبارک صحبت ماند عاصی میقتد مد بعد در روز بعد من علی رسانید پس خود بدولت و اقبال راجه
 مذکور راروز بر و یاد فرموده ملاحظه کرده بند و ال لطاف ساختند بار دیگر از عدم احتیاطات و بیخوشی
 تا حقیقت نیست که راجه جوانی پرشاد و فقر اسبب خدات بسیار از اسرار بزرگ گاه ساخته بودند
 چنانچه از محضات ایشان جاتر ای رام نومی در رام بلغ است که مردمان هفت اقلیم می آیند و میخورند
 و میسوزند و بعضی دو دو ماه چهار چهار ماه در آنجا اقامت و رزیده آرام مییابند و از کائنات خود
 آگاه میسازند و اینحال مشهور آفاق است در بلاد و امصار پوشیده و پنهان نیست مهند راجه
 منوچهر ببادر بعد حلت راجه موصوف نامو امورات مجموع محمول گشته آن طریق معصومه رارونق تار نهاد
 و صیت اخلاق و خدات بزرگان را پر از وازه گردانید و مورد الطاف خداوند نعمت گردیده و باره
 ترحم شاری و نیک کرداری و قدر دانی و فیض سانی فرو نمیشد و در خیر خواهی سرکار و افزایش
 و آبادی تملقات و تحبیر زراعت و تدبیر لایق فراهی عیاد و بر ایابند دست امورات محکات غلظت
 از جایگزینت و با هواریا نکه از نکات لایبی نامری نیکنند از جناب حضور پر نور ادام الله اقبال
 از راه قدر دانی نوبت نوازی در رام انج مقرر فرموده در عوین اخراجات آن بجایگزینر حاصل سرفراز
 و ممتاز بوده با افزایش عت و حرمت و ربانای روزگار مفتخر و مباهی ساخته الغرض راجه
 موصوف خوش مزاج بلند همت کشاده دست با خلاق پندیده و صفات حمیده موصوف مهند
 راجه منوچهر برادر ایشان نیز بصفتان فاندانی موصوف است لکن چون با امورات کلیات در بار کم
 توجه مییابد و از امور دستنی مقدمات نمائی و مروت و ادبیت از جمله نیک کردار است

از ستر تا پاپر بنه با این یکس سخن نمیگفت غیر از سخنان مجذوبانه اما مطلب هر صاحب مطلب از گفتگوی ایشان بهیچ وجه میگردید صرف از خود بخیر بودند سید عمر خان جمعی از عربیایا معتقد ایشان شده بنحایت خود آورده بهجیع امور لایذی خدمت می نمود آو مان متعین گردید که شب و روز در خدمت بوده خدمت گذاری میکرد و در خرق عادات ایشان مردم بسیار بیان میگفتند یقین از خالی از کمال نخواهد بود آخر از آخر عمر حضرت غفر آتایا آخر عمر حضرت معصرت منزل بوده و رحلت فرموده قبر ایشان عقب کاروان در مکانی خرد و خوش وضع تیار می جمعی را نگه داشتند که خود هم بعد از حضرت بهو بنجاه دفون شده و مدفون گردید

حسینی بادشاه ساکن مستند پوره

اعلی از هندوستان و در حیدر آباد شده و در مستند پوره مقام گزیدند بوقت شب مردم جمع شده حوایج خود عرض میکردند و ایشان چیرب از تقوی و ولایت میدادند و گویند سخن بانی الشیر مردم زبان خویش میگفتند عاصی یک روز ملاقات کرد و مجمع زنهای بسیار دید حضرت فضیلت النساء بیگم صاحب بیار توجه میداشتند که درباره ورود مبارک و در بهادر از قلعه بشارت داده بود و مذکر در فلان ماه داخل مکان خویش خواهند شد و هم چنین بطور آمدن رحلت در بهو بنجاه دفون شدند پس ایشان تا حال بود

قادر بادشاه

از بنجای قوم بودند در عالم جذب و سلوک که با هم بود در انشای رسته حیدر آباد پور می نشینند و بنحایت در مجامع مردم اطراف می بود و طعام از بیجا که می آوردند نزد ایشان میداشتند و خود میگفتند که این طعام را به چهار منار نمایم بیارند یا به یک مسجد نمایند بیارند

دو و هزار روپیقه عنایت کردند و دوشال پوشانیدند باز بیکان خویش آمدند و لب چندی
در گذشتند و رسیدن یکزار و دویصد و پنجاه و پنج بحسب دستور پرنور در تیار می عرس اول
دو و هزار روپیقه بفتح آتش بیک خان خانانان محرم نمودند و منزل بنایت بزرگ از پادشاهی
عاشورخانه بر قبرشان بردند و بهین دستور عرس میشود پیش از انتقال ایشان ششخانه افغان
روپیله در خدمت ایشان نشست و خود را میزبانان شش و دو بر تنور ایشان پشایاری
خاک می بست و شکست الحال دویصد روپیله هزار حضور می یا به قبر ایشان عقب کاروان
بیرون دروازه پل قدیم است میان پسیا و در عهد حضرت مغرت منزل میان پسیا و
لاکتر عاصی میدید که در دوکان ظروف فروشش کلی در بازار سدی عنبرخان تن بر تنه بایک
گلبرگنده می نشست و از هر آینه درنده پسیا یعنی پول سیلیمید این صدا کر میان پسیا و دست
دوازده سیکر و تا اینکه نام ایشان میان پسیا و شرو الحال درین عهد بنه گالغالی بنظره عالی
منظور نظر شده چنان شد پیدا کرد که با خدنگاران و لباس و دوشال عمده بر راسته
حسینی علم در دوکان سر راه بالا می نشست و طعام لذیذ می خورد و طلبین آن پسیا هم
فراموش نمود چون انتقال کرد و ادبایا شده متصل دروازه پل در آید از خانه کلان محرم
مدفون گردید و حالا بتکلف تمام از حضور عرس میشود سوای طلب پول برای گاهنجا و دیگر بیج
منی طلبید و بیج کشف و کرامت بنظر آمد چون از نزد هاراجه با و دیو می و خوراک داشت
مردم مغلن با نخطاط جمع شده ولی گردانیدند و العلم عند الله

حسینی بادشاه صا قدس سره

از سادات صحیح النسب اندازان ایام که حالت جذب پیدا نمودند در رفاق پل موی ند می نشستند

بجهرت است بعد چهار سال بر سن کمید و چهار سالگی قضا نمودند روزی از طرف دروازه
یا قوت پوره اندرون شهر موافق معمول هر روزه که می آمدند عاصی میر تقی را خان بهادر پسر
ماهرالدوله بهادر در دروازه خود در ایوان چوکی استاده بودیم شاه صاحب مذکور آمده
سوال کرده عاصی جواب داد که بالفعل چیزی حاضر نیست و میر تقی را خان نیز همین جواب دادند
شاه صاحب مذکور بخان مذکور فرمود و در صدر رویه نقاشی امرور که در حجره گذاشت ایوان آلبان
و در رویه بهادر و گرنه هر روزی خواهند رفت میر تقی را خان که جبهه بوجبه ای و همون
وقت و در رویه آورده اند که از این اجازان در دست عاصی قبایل ای کمان خانان که کوه
فرمود این کاغذ بنمایند عاصی قبایل را کشاده نظر در آورده و بعد ملاحظه فرمود که ازین سمر
فلان صاحب سمر حیران خواهد کرد فکر او نمایند فی الواقعی بمولف صاحب متراد و باده حیران کرد
عاصی در تمام عمر خویش مقدر رحم از هیچ فقیر خرق عادت نمید و برای شنیدن دفتر است
الا از محبوب علی شاه که ذکر ایشان می آید

محبوب علی شاه

بزرگی بود در سن هفتاد ساله در راسته بازار یک انگوله و کلاه بسیار خرد و پاپربند از دست
شاههای گوسفندان و پارچه ای بوسیده که بر داشت و در لعل و در آغوش خویش میگرفتند
و بحفاظت می داشتند هر کس که میخواست در خانه آورده طعام بخورد پس ایشان تا شستن
در خانه اش گاهی رکوع و در رکوع قرآن شریف حفظ باقرات کمال خوش الحانی میخواندند
و گاهی مرثیه با سوز و غم میخواندند و برقت می آورد و گاهی کبت و بهریت خیال پیدا
بافتوا و استخوانم و سبکی میرانید و گاهی در عیبه و فارسی و گاهی در لنگ و متهلی و کتری
و غیره زبانهای مختلف گفتگو میکردند و الغرض فقیر صاحب کمال بود روزی عاصی و برادران عاصی

یا بچها که آن غرض با بچا میفرستادی و بعد از قسم طعام را یکجا کرده بخوردی و برگ تمبول
بسیار شب و روز با تنهال می آوردند و در آخر عهد حضرت مغفرت منزل قضا نموده غسل قبر میس
با و شاه مذکور مدفون گردیدند عرس هم میشود

شاه کرک بحک

فقیری بود که با یک انگور پخته قسمی بنده مختصر و کلیم سر و پا برهنه در راست درگاه دیر صاحب
رو بروی دروازه مقبره شیخ الملک بهادر و اما حضرت مغفرت منزل در سایه سانبان خرد
می نشست و از هر آنکه سوال میکرد این بعد از صاحب خیر شادوست و از یکدانه اگر کسی میخواست و نه از خانه
و جای یکی ماند نه نهایت صاف و پاکیزه میباشند هر کس که بدیر می نشست او را و از یکدانه
چون شیخ الملک بهادر در حیات خود از آنجا برخیزد این در مسجد خرد و بر آن که متصل بود و فرود
آمد و لب چندی در محراب مسجد قضا کردند و الحال در مسجد مذکور جوانان چو کیداران
کرار و گریزی و بخت میمانند و قبر ایشان رو بروی مسجد سر راه بر چو توره حسره است
روزی والده و والده عاصی که زبان بهندی نانی گویند در سن قریب یکصد سال بیماری شده
تا اینکه از پلنگ خواب بر سر زمین فرود آوردند و دانستند که جان بحق شد و عاصی مو حلال
خوش میرا بین الدین علیخان برای تیاری قبر دروازه بزرگان خود که متصل نگاه حضرت
برهنه صاحب است میرفتیم چون نزدیک ایشان رسیدیم ایشان بر طبق معمول خود و از
دادند که صاحب خیر شاد خال عاصی که تیر مزاج بود و در جواب دادند که چه خیر و کجا خیریت حال ابرار
تیاری قبر او خوش آمده است میرم شاه صاحب مذکور فرمود که ترا معلوم نشد که او از
بیماری نجات یافت و طعام خرد و برگ تمبول خورده نشسته است او شاه زنتالی شاه
عادل است که چون عاصی و خال عاصی که شتیتم در خانه آمده دیدیم که بهر خوشحال و مزاج نانی جفا

جاگیرش بود و حیم و حیم قوی بودند و جاگیر خویش بوده گاه گاهی دارد و بدو پیشه نایران سرکار
 بسیار دوست میداشتند در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و ده یک شب رحلت کرده آن طرف
 دریای موسی در سنه سی و نهمین در فون شدند پسر کلان ایشان خاکسار حسین نام در رساله
 شمس الامراء بهادریه که پسر نوکر است **شاه خاموش** از ساکنان قلعه بدین
 عقرب که مسجد و درالان موسی مبارک و قدیم شریف فرود آمدند از نزد چهار اجداد پیرا پیرا دارند
 ایشان روز خاموشی از پیکر سخن بنویسند عاصی محرر اوراق این چند بزرگان حال را
 چشم خود دیده است اما خرق عادت پیکر ظاهر بر اقطار حقیر در آن کسانیکه دیده باشند البته ایشان
 معتقد خواهند بود العلم عند الله

پیرا شاه صاحب یک قدس سره

آنحضرت ساکن گلشن بادیه که اندوخت آنجناب شبانه روز دریا و الهی و عبادت معبود
 بر حق میگذاشت چون حضرت نهشت النساء میگم صاحب را راوه بعیت بر چه شد از صن روق سین
 پرافتقا و نقد ارادت و صداقت بتقدیم رسانیده دست بعیت برست آنحضرت راوه میرگشتند
 و بخیرات شایسته از نقد و جواهر و اتمش و جاگیر پیرا حال سرور ساختند بسیار مردم از اهل حیدر آباد
 و سر داران کرنوا و غیره بکجایت ارادت و بعیت آنحضرت میران آنجناب اند و فرزند و بعیت
 داشتند یکی شاه عالم دیگری محبوب عالم اما شاه عالم علت آنحضرت مدت مدید و فوات بخوبی تمام بسر برده و مقبره پدر
 بزرگوار خود که از محی ثبات حضرت یکم صاحب موصوف است مدفون شدند فرزندان شاه عالم
 صاحب یکی لقب اوی صاحب دومی جیلانی صاحب در میلاو جاگیر اند فرزندان محبوب عالم صاحب
 مهین پور خلافت پیرا شاه صاحب در قصبه اوی سکونت دارند و بخیل صاحب چوئی صاحب

ایشان را در خانه بوقت صبح آورده جماعت سروریش در وقت کنایند لباس نو پوشانیده
 طعام خورانید و عرض کرد که یا مولی خبر و رود مستقیم آمد و ایسا کرم است که در بلده نرومیر عالم
 می آید خواب آید بیا فرمود خانه ظالم خراب جنازه او هم در بلده نخواهد آمد فی الواقعی ابد
 انتقال تا بوقتش بکوه شریف آمده مدفون گردید روزیکه انتقال فرمود علی بیگ خان
 بهادار از راه گذشت ایشان خلاف معمول آواز دادند که علی بیگ خان اینجا بیانه هرگاه او
 نزدیک آمد فرمود که ما ازین جهان فانی بجهان جاودانی نقل میکنیم هر حاجتی و مطلبی و در عای
 که در دل خود داشته باشی باظهار آری تا ما را بگویم خان مذکور جواب داد بلی تو هر روز میری
 دمی آئی و مرا پیچ پر وای از تو نیست چون بوقت مغرب باز از آن راه گذشت ایشان چمن
 کلمات اعاده نمودند و او همچون جواب داد صبح روز دیگر شنید که ایشان حلت کردند و بنگینان
 را آنوقت انبوس سادست داد که چو خطا کردم چراغ من حاجت خود نمودم بعد حلت در محله
 چنگینی پوره بیرون شهر مدفون نمودند منوم صاحب سوداگری ترک کرده میرشته به تبارجی

در گذرانی

شاه کمال

از جمله سادات صحیح النسب بودند مدتی در بزرگوار شریف دشته ترک لباس دنیا کرده صفائی
 چارابر گرفته و در بلده مجید را باو گشتند اکثر صحبت ممالج به او بود و به اشعار اساتذده
 میخواندند بکمال خوشنوعی که اکثر شعرا و طوایف دکن نام ایشان نهاده بودند سر و پا پنبه پاک
 لنگه و کتربی پوشید و بیک از خشت پوشید پیچ میباشند شیرین کلامی نهایت فصاحت
 و طاقت بود هرگاه بیرون بر می آمد بالای بنای دو گاو گواره آنوقت بر آن گواره
 می نشست و تقاره بالای او دشت پیش پیش جنبیدی سواری میخواستند یک موضع در حاشیای بزرگ

عامی نیز در عالم ابتیاب خود از جمال آنحضرت بارها مشرف شد و بود

شیخ حبیب صاحب شهبازی قاسمی

تمام آنحضرت شاه قاسم است ساکن بکر منعمات و مضافات بند سلیمان آنحضرت تابه ابوالمعالی صاحب سیر
اول در عهد حضرت مغرت منزل در دیوانی میر عالم وارد حیدر آباد گشت نزد سلاطینان نوکر شد و چندی
نزد ایشان با خفای از مخفی ماندند و روزی توجیه بر یک افغان که بهواره نزد ایشان می نشست
افتاد و در حالت جذب عشق آهی درآورد و پیشش گردید و این را از مخفی آشکار شد و مردم می آمدند
و معتقد میگردد و بناچار شاه قاسم صاحب موصوف ترک نوکری کرده بوطن خویش رفت
و بعد چند سال باز از آنجا بحیدرآباد آمده ملائمه در مجلس سمع توجیه بر هر کس که می انداخت
او از حال خود بیخالی گشته و رفته و بهیچ می آمد و نوبت بان حدیث کرد و بر مجلس
سماع چنانچه چنانچه کس بوجد آمده خود را فراسوختن کرده و افتاده حرکات جنونی نمودند
بسیار کسان از علماء و فقهاء و متهمان شریعت مثل مولوی قطب الدین و مولوی حکیم الحکامی آمدند
عزت یافتان بهادر و قادریان و قادریان و کور و دیگر اعزّه روزگار و از افتادان
حبیب ارباب میرید آنحضرت بکمال افتقاد و کشتن و محبت خان حیدر که با سواران پیاده با
و سپاه و ضلع و پاکلی و غیره ملازم سرکار دولتدار بهیچان راجه گویند بخش بهادر خوشحال
و صاحب فقر و در بود و رفتا به اثبات البیت در راه خدا صرف کرده و بیت شاه قاسم صاحب
موصوف درآورد و خود را شبانه روز در خدمت گذاری مرشد خویش مشغول گردانید و تمامی
افتادگان سنت جماعت را اعتقاد و از آنحضرت است و بسیار در بیت شرف اندوخته اند

بمکان خود تشریف دارند همه سعادت بزرگان موصوف اند به

حضرت شاه عطاء الله حسینی قدس سره

آنحضرت از اولاد امجاد و خاندان جانشین حضرت امین الدین علی قدس سره الذی را کن جیا پور پور
 انجیکه ضیاع خاندان عالیشان حضرت علی موصوف از علوم عقلی و نقلی و حقی و جعلی و خرق عادت
 ظاهری و باطنی است در ذات آنجناب بر چهره مبارک آن نور جهان افزون آفتاب جاناتاب
 منور بر تمامی عالم روشن و ضیاء بخش بر انس و جن بود بر گاه آنجناب سر بر بند بالباس فقیرانه و در حلقه
 فیض خاتم خود بر می آمد جمالی به مشاهد می آمد هر کس که میسر میسر بسجده عظیم و کمر می نهاد و جات
 سیادت به شارب ماه چارده میسر خشنید با اینقدر خلایق پسندیده و اشتیاق سمیده آنجناب
 عالمی را لب تکه الفت و محبت می ساخت و در حضرت غفر انما با زیجا پور تشریف شریف آورده
 چندی در بلده حیدر آباد اقامت و در نزد بنده کمالی بسیار توفیر میفرمودند و امیران سرکار
 را اعتقاد و ائق بوده خدایتها بجای آوردند و در هر محفل و مجلس فقر ابر گاه آنجناب مدد محفل
 میگشتند نظیر درون جمال چهره منوره آنحضرت بر هیچکس نمی افتاد یعنی حدیث شریف التذلیل
 و حب الجمال از جمال با کمال آنحضرت بعینه معانیه میکردند و عالم محویت تاری میبایست ابد از ان
 اراده وطن فرمودند و در قلعه کر نول که غلام رسول خان میر شده بود بمقام اعلی رسیدند
 گنبد آنحضرت در آنجاست قریب یکصد مردم از فقر و فیره همه همراه رکاب سعادت میبودند که بدون
 خورانی بن اینها دست بقدر و از میفرمودند و از مواد و وار و احدی دست نمیدرفت
 اعظم الامراء و الالبام سرکار بسیار اعتقاد بوده خدمت بسیار می نمود و از حضور نیزه از محلات
 علی بن القیاس الغفرن مانند آنحضرت با این جمال روشن تا حال به نظر هیچ کس نرسیده

تا یکہ خود ہم گاہ و میریدان و معتقدان خود را نیز گمراہ نہیاند و گناہگار خدا و رسول خدا و پیرو ایشان
خود میگرددند تا جہنم حیات زبردست خان بہادر کہ نہایت مستفاد محمد شفیع خان محرم بودند کار
پیش نہ رفت الحال بہر خلفا و میریدین لطیف سید عمر صاحب ندوایشان را در مکان عبدالیسیادی
فرود آورده و محضر ہوا میر فقیر او شاہین محضر تیار کردہ اند و حضور پر نور سید سنان سنان باید بفرمود
شاعر شعر تیار کر اخواہد و سلیکے بکر دارد

حضرت شاہ عبداللہ صاحب

از جہان قدسان روزگار در سنہ یکہزار و دویست و چہل و پنج ہجری بمجا پور وار و بلکہ حیدر آباد
گردیدہ چندی اقامت گذریدہ حضور پر نور ادام اللہ اقبال خود برای ملاقات ایشان بہ مکان
فرود گاہ رونق افزا شدہ از دویست و ہزار روپیہ نقد سوای شیشہ و غیرہ مسلوک گشتند باوجود سن
بشتا و سالگی شبایہ روز مصروف عبادت و سبوح و تعقیب بودند از خانہ ان اسیر کہ فرزند و برادران
و غیرہ امانت و ذکور و خلعت خدا بسیار بہ بیت مشرف شدند بوقت روان شدن و من خویش
اخبارات سفر از سرکار و غیرہ بسیار رسیدہ و آنحضرت خود مسلوک جہاب استغیث میفرمود و چون
داخل ہجا پور گشتند بعدہ دو سال کم و زیادہ اصل حق شہ رند

حضرت شاہ سعد اللہ صاحب مدظلہ

از منتقامات روزگار و از خاصان در گاہ کردگار و از خلفای خاص حضرت مرزا مظہر جان جاناں
از دارالخلافت شاہجہان آباد وار و بلکہ حیدر آباد شدہ در محلہ اردو در مکان مسجد سکونت
داشتہ بارشاد میریدین از سرشتہ خاندان قادریہ و نقشبندیہ محمود ہایت و ارشاد اندوکل پنجاب
بر تہیت کہ بہ چند راجہ چند اصل مہاراجہ بہادر و امای دیگر خواستہ کہ از نقد و دیوہ ہوا و زمینہا کنند

محمد اجمعه را در بلور انحضرت خلیفه خود دانسته بجای خود در حقیقت مقرر فرموده در سینه
یکه از رود و صدوسی و شش بسم بکرم تمام عیالین به مقام گزیده اند از خلفای امیر و فرزند اول جریده
اینخاندان فیض نشان محمد شفیق خان بهادر که کور بود که ایشان هم قیام در بیت و ارشاد
گرفته به بالای چو تیره مرقه مرشد خود که در مجاورت در میان خود است به خون شده اند
در خدمتگذاری و قیقا از وقایع اعتقاد و فرود گذشت نمودند و در میان ایشان هم بسیار کسان
موجود هستند و خلفای انحضرت مثل سمیع الله شاه در زبردست خان بهادر و دیگر دوسر کس
صاحب ارشاد شده و در میان خود دارند از زبردست خان بهادر ظاهر ایچکس نامیده کرده بودند
لکن امیر ناصر بهایت از انحضرت گردیدند و در فیض الامیر عبد الهادی عرف بود و بن حسب میر میر جمیع الله
شاه بر جاده این طریق سلیم و بارش و خفی و جلی تویم و مستقیم اند و بسیار مردمان را میر بخویش کرده
بلذات اسرار باطنی مخطوطه ننوده اند و بنیابین لکن بعد از انتقال محمد شفیق خان مذکور در سینه یکهزار
و دود و پنجاه و پنج بسم بلبل آمده در پهلوی قبر شریف مرشد خود شاه قاسم بها محمد و ج
در خون گرفته اند زبردست خان بهادر و خواجه میان سپهر محمد ارم صاحب مذکور را بر دست خلافت
پدر نشانداده اجرای کار را نمودند چون خبر حلت محمد شفیق خان جمعه را رسید محمد صاحب بشیره زاده
و میر حضرت شاه قاسم صاحب منصور و وطن رسید عازم حیدرآباد گشته در میان روضه انحضرت
فرود آمدند و با تاهمی در میان و خلفای انحضرت گفتند که خواجه میان سپهر محمد شفیق خان که بالاسی
من بهایت و ارشاد نشسته کار فرمای میکنند اگر مرید و اله خود شده اند و بر طبق ارشاد و والد
خویش میر میکنند ازین چه بهتر من هم مطیع ایشانم و هر گاه میرید پدر خود باشند و از روز و اسرار
این مقدور جلیل القدر هم آگاه نیستند پس بکلام مرشد میرید بنیابیند و از که نام سلسله نعمت بزرگان
مقتصد و خلافت برادرشان میر ساند اولی و انسب است که دست را در بیت من داده چیز حاصل نمایند

و در عشره محرم الحرام و در ماه ربیع الثانی حدیث شریف در خانه خود بیان می نمودند و بزرگان و مرد
و در مکان زنانه و در مکان مردانه آنحضرت جمع میگشتند و سعادت حاصل میکردند و در سینه یکبار در وقت
و پنجاه و دو و سی و یک عالم نفس خراب و بیرون کثرت بود ولی مناسب مدفون شدند و پیران
آنحضرت از انماث و زکوة بزرگواران و بنیره آنحضرت بر خطابت که سجد می نمودند و

حضرت حافظ محمد علی صاحب مد ظله

آنجناب از کبری مثل خیر آباد و مضاف دہلی و در حیدرآباد گشته و محال و وفرو و مآمره در سبک گاه رخا
سکن مقام ساخته ذات گرامی آنحضرت از مقتدایان زمانه و فردی در منتخب یکبار بود که بارشاد
میردین از بهر خاندان قادریه و چشتیه و غیره میردین شریف آنجناب قریب به پستاد رسیده بود
شده شریف مولانا روم را بنایت روزی و حلی و صنایع و بدایع آن درس میفرمودند و عاشر
زنده دارند و بهر دل از خوبان و بزرگان روزگار گاهی قدم بخانه یکبار از جای خود گذشت
لکن در فایده عرس بزرگان بر طبق استند عاقرای عهد شریف می بردند و ظاهر از پنج جاس
مناش آنحضرت مقرر می نمود و روزی برای رانی شخصی مقیم خود بخود و بجا جز نالی مردمان در شانه
آن شخص بخانه راجه چند و محل مهاراجه بهادر که آرزوی سیدی و نهایت داشت رفتند و بهادر بخانه روزه
مکان خویش راجه و بهار بهادر با استقبال فرستاده خود تا دروازه بنگلا پیشقدمی نمود و بالای
مست نشاند و خود و بهر و با فرزندانش نشستند و یکصد و بیست پنج اشرفی بسکه حالی نذر نهادند
آنحضرت فرمود که من غریب الدیار و اوقات قوت لایموت ثبات روزی خویش علی التکلی از بهر خانه
کرده دارم و دیگر کدام احتیاج است که ازین زحمت رفع کنم اگر صرف نخواهد این محتاج حسب عیال
و اطفال خرج شود و من خوش خاطری آنها و خوشنودی خداوند حقیقی و مجازی نیز خواهد شد

وسادت و این حال نماید آنحضرت به هیچ وجه قبول نفرمود و آخر الامر شمس الامرا بهادر امیر کبیر خود
بمکان آنحضرت آمده ملاقات نموده هزار اعتقاد و روضه و الحاح مبلغ پانصد روپیه نذر خود
قبول گنایند و آنحضرت مبلغ مذکور را در خرج تحقیق صرف فرمودند با وصف صرف توکل کم از
صد کس طعام میبخورند و احیاناً اگر فوت صد کس بخرید تا خوراک این مجموع خادمان و مستحقان خود
هم دست بگیرند و از میفرمایند و توجه دو وقت این صورت است که هر مردم را در مراقبه بوقت صبح
و بعد عصر می نشاند و خود هم نشسته و باطن بخیاال مجموع اهل مراقبه توجه میکنند برای بر یک حالت
پیدا میشود که در تمام عمر ندیده و نپسیده باشد و لذت آن محو میگردد و سمنه لذات خود را به عباد
متوکل منیات را نزد آنحضرت بالکل و غل غل نیست الغرض درین زمان گرسنگی را در دو صد و پنجاه و
هشت هجریست در لبد و حید را با دامت آنحضرت بنظر حقیقت بین سوای جناب حضرت مولوی
حافظ حاجی میر شجاع الدین صاحب قلمه نظام العالی حدی نیست هر چند حضور پر نور شتاق ملاقات
الاسبب اینکه آنحضرت سوای مکان خود قدم بیرون نیکنند از این ملاقات لعل نه آمد هزار مردم
در بیت آنحضرت شرف اند

حضرت شاه غلامی صاحب خطیب مک مسجد قدس سره

نام اصلی آنحضرت غلام نبی است فرزند شاه غلام سرور صاحب خطیب اند همیشه خطابت مسجد مذکور
میگردد که از قدیم متعلق بود درین عهد حضرت بنده گان عالی و ام اقبال همواره ملاقات حضور میرسد
و خود بدو است و اقبال نیز بمکان ایشان که متصل دروازه باره دری میر عالم مرحوم است تشریف
می آوردی فرشته صفت بود که بصورت انسان نمود و نمود و خلاق و فروتنی ایشان را نهایی
و حدی نبود و خلق عمومی که میگویند در ذوات آنحضرت بنظر آمده راه بیح الاصل و راه مبارک عثمان

اصغاه بهادر اتحاد و اعتقاد بهم سپیده نواب موصوف آنحضرت را بوقت اراده دکن نهایت
 خلوص و اعتقاد و محبت خویش آورده بچیدر آباد رسیدند و زمین بیرون بلده که حالا مقام آنحضرت
 است این کرده فرمود آمدند چنانچه سید رضی موسوی والد میر عالم بهادر نیز در انشای راه که از شوشتر
 می آمده ملاقاتی شده با اتفاق شریف شریف آوردند و فیما بین آنحضرت و سید صاحب موصوف نهایت
 محبت بود و از من جناب سید عبد الله مدنی موصوف ممدوح تار حلت نواب مغفرتاب و درین جا
 بارشاد و بابت خالق بیعت و ارادت محروفت بوده بعد بملت نواب مغفرتاب علیه الرحمه سازم
 بهشت برین گردیدند **نقل** روزی امیر الممالک صلابت جنگ بهادر در عهد ریاست خود بر
 ملاقات آنحضرت آمده خواستند که اشرف ملاقات مشرف شوند آنحضرت فرمود که اینوقت ملاقات
 فقیر نیست انشاء الله تعالی روزی بکلم و خواستش جناب قدس آلمی بوقوع خواهد آمد بهادر موصوف
 بنی نعل مقصود برگردیدند و هرگاه جناب مغفرتاب میر نظام علیخان بهادر اصغاه ثانی در عالم
 مرشد زادگی بملاقات آنحضرت آمدند آنجناب کمال توجه ظاهری و باطنی ملاقات فرمودند چون
 حضور پر نور نظر گذرانیدند حضرت فرمود که من شما را بشناسم این شهر را بالاسی ریاست نخواهم گرفت
 هر چند حضور را نموند همین ارشاد شد چون بندگال تعالی بر سر سلطنت جلوه آراشد من هر چه
 نذر گذرانیدم کمال توجه قبول میفرمودند علی بن القیاس خرق عادات آنجناب بسیار اند
 سمنداده و فرزندان و لبند گذارشتند یکی سید احمد صاحب و دوم پیر بادشاه صاحب موصوف
 سید احمد صاحب در عالم جذب دنیا پیر و فرموده منصل پیر بزرگوار خویش مدفون گردیدند و
 و حضرت پیر بادشاه صاحب مدنی در عالم جذب و وفات شبانه روزی خود را در غار کوه که منصل
 قبر شریف سید احمد بادپاست بسر برده از سر پای خود خبر داشتند چنانچه اکثر از موبای مسراک
 حشرات الارض گزیده بر می آمدند و هیچ توجه و لجاجت نمود بعد سر روز چهار روز بهرگاه خادم عرض کرد و

محدث اینقدر خیرات که فعل می‌آورد حق پناه است خیال اینجی بسیار دارند که در حق شما نهایت بهتر است
آنکه اینتیا شماست چهارچوب بسیار بسیار متقدّم آنحضرت گشت خدمت نمود دیگر گاهی ملاقات
نشد روزی روزی و یومیه هرگز قبول نفرمودند و هر روز از پنجاه کس طعام دو وقت میخوروند
و قطب یا خجنگ بهادر محی الدوله بهادر احمد یار خان و دیگر علما این بسیار کس و مثل مردی شیخ حیدر خان
و محمد اکبر خان و غیره از حضور ایشان بهر میره آنحضرت اندر راه شوال المکرم سکنیکار و دود
و پنجاه و نه حبس بر بطن خود تشریف بردند

حضرت پیر بادشاه جامه‌نی قدس سره

آنحضرت از خاندان عالیشان سیادت و نجابت و شرافت اند فرزند ارجمند حضرت سید عبداللهدی
رضوی ساکن در مینه منوره زاد الله شرفها از تملیخ نبی حسین و نقاب چهار در که بر مبارک میباشد از
تغای نبی حسین است چون آنحضرت براراده سیاحت بطرف هندوستان روانه شده بند مبارک
سورت گردید از بسکه زبان عربی داشتند از گفتگوی روزی و بندیان این ولایت که بخدمت او دراک
آنحضرت نمی‌آمد بسیار بجمیده خاطر میشدند روزی بجناب جمالی خود جناب حضرت امام بهرام علی
ابن موسی الرضا علیه الصلوٰه و السلام لعالم مراقبه و شایده عرض نمود آنجناب لب مبارک خود را
به من آنحضرت شرف فرمود و یک واژه سیب تازه بدست دادند چون از عالم مراقبه و شایده فراغت
شد دیدند که سیب در دست خود است آنرا خوردند از آن روزی آنقدر مهارت در گفتگوی هندی
بهم رسید گویا از سالهای سال ازین زبان واقف تر بودند و بعد از این در دارالعلوم شایه جهان آباد
تشریف آورد و نواب امیر خان بهادر میره آنحضرت گردید و محمد شاه و بادشاه را اعتقاد و ائق بهم رسید
هرگاه جنگ و شایه با محمد شاه بوقوع آمد آنحضرت خود در چهار و ششند پس از آن نواب خضر نواب

نیز کمال وقت دستند او سید علی صاحب فرزند آنحضرت بمهر سیزده سالگی همراه آنجناب نیز بودند
چون از مجلس سرود فراغت و از آن حالتانفاقت حاصل آمد متوجه طعام حاضر شدند آنوقت
بندگانی گدازش نمودند که از باعث مقید ماندن آن عظم الامرا سلام سید خان مدارالهبام دولت
در پناه دولت مکر بسیار به انتظام اند و احدی را باین دستی این امر حلیل القدر نیست کفری الجمل
با انتظام در آرد اگر طور ربانی عظم الامرا که بالفعل در خیال نیست بشود عین احسان جناب تقدیر
اکمی است حضرت پیر او شاه صاحب موصوف فرمودند که انشاء الله تعالی پرسیده جواب خواهم داد
چون بمکان خود تشریف آوردند سید علی صاحب فرزند آنجناب عرض کرد که قبله عالم از جناب عالی
هم کس دیگر بزرگ تر است که از و خواهند پرسید فرمود بلی از بزرگان ما بزرگ تر و شمارا هم خواهد نمود
چون شب شد فرمودند که سید علی شما غسل کرده لباس پاکیزه بوقت نماز تنجی که برای وضو کنائین
معمول دارند حاضر باشند بعد فراغت از نماز تنجی و قرآن شریف معمولی فرمود که شما پس پشت
پوشیند و بپنجه بنظر شما در آید اما از آن بعد فراغت خبر دهند و حضرت مشغول ذکر و تفل
شدند جناب سید علی صاحب میفرمود که یک یک حالتی بر من مستولی شد که خواب بود و بیداری
و فتنای منیم که بیانی وسیع بارشوی نورانی بغیر مشغول و چراغ بشا به در آمد و در آن میدان
لکه که خلقت خدا ستاده و در و تشریف میخوانند و میگویی اینک سواری مبارک بهمی آید که معاً
یک تخت مرصع با مالی منشی کمال جاه و جلال از هوا بر سرشته بلند خاک قدر گرفت و تمامی خلق الله
در و خوانان گرداگرد تخت مبارک استندادند که یکبار پیر بزرگوارم قصه قصوری نموده روان
شدند و من هم خواهم که همراه والد خود بروم و هرگز قدم و سر پای من یاری ندادند و مشتاقانم که
ایقم پیش گذارم ناپایار و بخوانند متاده میبیدیم که والد من رو برو شرف شده از جناب شسته نیناه
صلوات الله علیه و آله و سلم چیزی عرض کردند پس فتنای آوازیکر آمد که سلام میدخان از پونا حمید که با و رسانند

که والد صاحب این آرگوندم سخته بریان فرستاده اند اگر یک دو لغو از آن بدین میگردد
 باز تا سه روز متوجه نمیشدند بعد مدت دراز محنت بسیار بلوک در آمده حفظ قرآن شریف و
 زیارت و طواف حرمین شریفین را در آن شهرها عمل آورده و سید را باد متوجه ادای حکم ربانی
 بر طبق آیه کریمه قاتلکموا حاطا آب کلم کردید نه چنانچه معنی سجا از تعالی فرزند شریف غلاف الصدق
 جناب سید علی صاحب مدنی مظهر العالی عطا فرمود که احوال آنجناب فاضل با مقام خواهد آمد
 انشاء الله تعالی تا حضور پر نور حضرت آقا با نهایت اعتماد و بود و جناب حضرت عمده بیکم صاحب
 مرحوم و مقننه و نهایت ارادت پیدا شده همواره بنحمت گذارید با مشرف میگشتند اکثر شبها که تعالی
 بنزول زیبا باغ برای ملاقات تشریف می آوردند و با آنجناب محرم مغفور قاضی میگردد و بدین
 و نذر اوصاف آنها سجای آوردند هرگاه بوقت ملاقات که رسول بود و بنحیره روپیند میگردد و نایند
 آنجناب رو بروی خود هر وقت هر روز رفته بفرق او را با نیاز حاج صرف کرده و بنحیره و دیگر گوشه
 رمال خود بسته فرمودند که این قوت یکروزه تمامی عیال و اطفال فقیر پس است لهذا حضور پر نور
 سواهی معمول نذر ملاقات از خبر گیری روز و شب ماه به ماه مقصود فرموده و بهر باب و اشیا
 خودنی آدمی شبانه روز از سر کار و اهتمام خود متوجه شده ماه به ماه سال محل مبارک آنحضرت
 می نمودند محلات حضور شریف اینسا بیکم صاحب و سلطان بیکم صاحب و دیگر بیکیات و مقامات و غیره
 همه میر با ارادت جناب بودند **نقل عجیب** آنحضرت اینک روزی حسب احوال است بایست
 حضور پر نور آنجناب بر آن ملاقات تشریف تشریف از آنانی فرمودند که انسانی اندرون محل مبارک
 همراه خود برده نشانید و در منزل اطاعت عرف ننهی را که فرد کماله عالم موسیقی بود حکم شد که رو برو
 آنحضرت چیزی که در آن معرفت آگهی بوده باشد بعرض رساند تا مبرده غزلی پر معرفت با ننگ نیک
 بعرض رسانید تا آن حالتی بر آن حضرت مستولی شد که رو رو دیوار بویید و آمد و حضور پر نور را

حضرت مغفرت منزل را کمال محبت و اخلاص با آنحضرت بوده و اکثر از محلات را اعتقاد و ارادت
و محبت از سابق زیاد تر است امیران سرکار هم بر سر و لبی داشته همواره به عبادت ملاقات
مشتغول میشوند آنها سیادت و زهد و تقوی و قنوع و سخاوت و شجاعت و عالی همی از هر چه
منوره و آنجناب مانند ضیای آفتاب و رخشان نیک خصال ستوده افعال عکس از عیاقه زبان
نخبه قلم الحاق است تمام فضایل و زبان را قوت اظهار ستوده فضایل آنحضرت نیست از هزار
یکی و از بسیار آن کی قلم آورد و بنده گان عالمی حضور پر نور آدام الله اقبال و مد الله ظلّه العالی زیارت
بزرگان آنحضرت و ملاقات فیض استفاده آنجناب فایز گشته اند و گدازانیدند و خدیه ها
میفرمایند و بعل محبت دارند و آنجناب نیز بعل در باره از دیار عمر و دولت و حفاظت و تعالی
حضور پر نور بوقت خاص الخاص خلوس خویش از جناب اقدس آسمانی کمال عجز و نیاز منکست عالم
میفرمایند حضور سبحانی و نقار خانه بلند تیار کنانیده اند و برای اخراجات آنجناب بعل متوجه هستند

مولانا رفیع الدین قندھاری قدس سره الغریر

از جمله خاصان و بزرگان و برگزیده گان جناب قدس می آید می ساکن قصبه قندھار که از حضرات
حدود فرخنده بنیاد حمید را با دست بودند چون وارد بلده مذکور گردیدند هزار مردم انان و نوکر
دست ارادت و محبت خود را به دست مبارکه آنجناب داده مشرف و مسایحی و متنازل شدند و در قضا
و تقریات که او کلام و وزن میرید آنحضرت اند بر گاه و در شروع جلوس و ابتدای ایام مسند آراست
دولت حضرت مغفرت منزل تشریف شریف بلده حمید را با آوردند که کثرت خلایق ارباب ارادت
و محبت آن مرتبه شده که آنجناب دست آنحضرت رسیدن خیلی شکل تر میگردد و در لحظه و لحظه از هجوم خلایق
فرصت دست نمیدادند و نیاز خراج از شمار و حساب بوده که قدر او و حضرت نمیتواند کرد و عالمی را

و من ہم گوشت خویش شنیدم بعد از ان از حال مذکور چون بحال خود آدم دیدم که وقت صبح صادق است و حضرت مشغول عبادت اند بعد فراغت از عبادت که بوقت یکپاس روز برآمده از حجب و بیرون برآمدند به کیفیت مشاہدہ شب بوضو رسانیدم فرمود ای فرزند شہا اگر محنت خواهید کرد رسائی شما نیز تا بحضرتی آنجناب خواهد شد حالاً شما نزد بندگان تعالی بروند و ہمہ کیفیت کہ خود دیدہ اند بانظار آرند بندگان تعالی را بمجرب و شنیدن اینحال لغتین کلی شد کہ رانی اعظم الامرا مقترب میشود چنانچہ در ہمون چند روز عظم الامرا باستقلال تمام داخل حیدر آباد گشت بمقتضی احوال ایشان در ذکر احوال حضرت غفرانہاب و ہمہ و احوال ایشان بقلم آمدہ القدر خرق عادات آنجناب را حدی و پایانی بنود تمامی برای سرکار خانہ جناب گشت بعد بق دل میرید و معتقد میشوید و عاشقید ارادت بروش خویش بر میداشتند صلابت عبادت و معرفت الہی با نترس بود کہ چشم با چشم مبارک ہمچشم میشد زاہر عابد شب زندہ دار مہوارہ در عالم متفرق اصغاف ملائکہ موصوف ازین جهان فانی بعالَم باقی خراسیدہ و اصل حق گردیدہ نہ مقبرہ عالمیش متصل اصف اگر موجود است و عرس تکلف میشود

حضرت سید علی صاحب مدنی مدظلہ العالی

خاتم الصدق وارشد و الباق جناب حضرت پیر بابا شاہ صاحب مدنی موصوف اند بہ رعلت پدر عالیقدر خود و بر سہار شاد و تملک گشتہ سلسلہ ارادت و بیعت خلافت لازیب تازہ و زینت بی اندازہ فرمود و طایفہ خاندان عالمیشان بزرگان ابرو و نق مایہی زائد در آورد سبحان اللہ خاصان در گاہ الہی را آنافا نا بخش و کرامت از عالم بالاست در عالم اتہای شباب آنجناب با واک علوم عقلی و نقلی و محصال کسب و کمال موردی و منوی بہرہ کامل ہمہ رسانید کہ خاتم خدا بدل و جان معتقد و مطیع و مستقاد گردید و تمامی علی و اولی را رجوع با آنجناب شد علی الخصوص

هر چند آنجناب بجهت انظار سبب خویش ز میفرمایند اما چون عاصی سرپا معالی مولف این
 تاریخ را اعتقاد و افاق بجناب آنحضرت است تلاش بسیار نموده مانند آبجیات هم رسانید لیکن
 بهر از خون ناب جگر تا یادگار روزگار باشد و مولف را سعادت کبری نصیب شود الغرض ذات
 آنجناب موجب برکات است از سادات علوی عینی که جابر تالیف اعلاهی آنحضرت میر جلال الدین
 علیه الرحمه از اولاد حضرت خواجہ احمد لیبی قدس سره الغرض که احوال آنجناب در کتب بسیار
 مرقوم است بودند اما میر جلال الدین موصوف در عهد سلطنت جنت اشیا فی جلال الدین محمد اکبر شاه
 بادشاه هندوستان وارد سرکار مرکا و اندون مضافات صوبه مالوه شده از سرکار لعبد
 شریعت قضا مقرر گشت تن به پنج پشت نمیره آنحضرت پید محمد دایم کرد چهارده سالگی در علم و فضل و
 کمال کینای خانان و بی نظیر خویش بودند بسبب غمازی شخصی در پیشگاه سلطانی باینجه که در کم
 سالگی بسر انجام قضا چگونگی ایشان میرسد دیگری بخویش نشود خود وارد شاهجهان آباد گشت با فرود
 آرامگاه و محمد شاه بادشاه ملاقات حاصل نموده بسیار بسیار این خاطر مبارک سلطانی گشت بخدمت
 سوری خویش بست تقال تمام مامور گردیدند و بعد از اقامت دلی بخدمت حضرت شاه
 یا محمد خلیفه جناب حضرت نظام الدین ثانی قدس سره بخلافت چند طرق نیز مشرف شده
 بودند خویش لباس درویشان رسیدند والد ماجد آنحضرت پید مرزا فرمودند که ای فرزند جگر
 پیوند دای سرور سینه از بند من هرگاه شما این لباس درویشی اوقات عزیز خویش بسر خوانید برد
 پرورش خانان بزرگان شما که کم کس خواب کرد و چگونگی خواهد شد سمعده آرزوگی خاطر شما هم
 نه بخوابیم پس مناسب آنست که ظاهر لباس منوی پروازند و با ملنا مشغول حالات خود باشند
 لهذا بطریق رضامندی والد خویش لباس منوی اختیار کرده بدکن آمده بصاست نواب
 ناصر جنگ شهید چنان پرداخته که بی شورت و مصلح پید محمد دایم موصوف کار بوقوع نمی آمد

از رونق افزای آنحضرت مراد ولی وقت و کلی حاصل آمده باد و توفیق گشتند و جویت که مقام آن
 حضرت همیشه بلده حیدرآباد باشد که ساکنان اینجا از آفات و بلیات محفوظ باشند اما چون عظم الامرا را
 انظام مافی الضمیر از قدیم بود و حضور پر نور عرض کرد که اگر همین حضرت و کثرت میدان حجاب که مطیع
 و منقاد مولوی صاحب ان نظام و سکن ایشان بلده حیدرآباد باشند دیگر باشد حکم حاکم موجود جاری
 نخواهد شد و بلکه احتمال بود دیگر است که بهیچوجه اصلاح پذیر نخواهد شد آئینده هر چه مرضی مبارک از آنجا که
 رای مآل الهام و امور سلطنت و ان نظام ریاست پذیر اینها باشد حکم شد که جناب اراده وطن خود فرمایند
 آنجناب در همین ایام و از وطن خویش بقصد قندار گشت قدرت کما یجناب با قدر الهی و تصرف
 برگزیدگان ایزدی نیست که در هر چند روز عظم الامرا از طوایف نیز هر و راه فنا گشت پس
 آنحضرت در آنروز حضرت منور منزل تنجیر که است عا شمس الامرا اباد میر کبیر وارد بلده شده در باغ
 مقبره جان علیخان مرحوم فرود آمد و در آن ایام از بصارت ظاهری چشمان معذور شده بودند
 کثرت خلایق هم که آنقدر نبود محض مخصوصان حاضر میشدند چه اگر خود آنحضرت را اجماع خلایق منظور
 بنوع خاصی میبایست غایت الملکین در باغ مقبره مذکور بعد نماز عصر شریف قدسوسی مشرف گشتیم
 جمالی دیدیم که دیگر نقل ناما حال آمد و به صدق آیه کبریه بلوه میگرد و ما هذ البشر ان هذ الاله ملک
 کرم فیه بعد بیت خاندان امیر کبیر که اهل دعای درودین پیش نهاد خاطر معنی بود چون روانه
 قندار شد ندی اقیقت روانگی ملک بقا بوده در سوختا حلت فرموده مدفون گشت فرزندان
 آنحضرت قیوم مقام ارشاد اند و امیر کبیر گنبد عالیشان بالای مرتبه مبارک با حداثت در آورده اند
 سال بسال مرس تجلیت میشود

جنابان نظامی مولوی میر شجاع الدین حسین مدظلہ

عرق مخالفت بجزکت درآمده بساحری که بانی مبانی اینکار سحر بود در گرفتند که تو چگونه کار خود کردی
و دیگر کار خود بصورت دیگر جلوه گشت بخی بی هیچ کار برضامندی ما بر نه آوردی او جواب داد که انزکار
من یک بچه بود که هوید است اما منید انتم که خالق مختار و معوض آن ناقص الخلقیت بچه دیگر صحیح
سالم گریست فرمایید این تقدیر شما و تقدیر پروردگار مطلق است و پس حال اینکه مخالفین و مانعین
و باره عداوت آنحضرت از خود قصور نموده اما حق سبحانه تعالی روان داشت که امر بایست منقطع
گردد و سهند ابد تولد آنحضرت یک سال منتفی شده بود که میر کریم الله خان موصوف والد آن
حضرت رحلت فرمود پس آنجناب بمهرست پوشش سالکی از طواف بیت الله شریف زاد الله شرفاً
و تقیماً و بعد اول شرف شده فراغت حاصل نموده بات رعاء احباب و اقربا و رزق بکسار و در وصف شانه
هجری اابل و عیال خویش وارد بلده حیدرآباد شده اقامت ورزیدند و در قصبه قندهار صوبه
حیدرآباد هم رفته بخدمت شریف جناب مولانا رفیع الدین قدس الله سره به بیعت شرف گشته
بجلافت چهار طریق قادریه و شیهیه و نقشبندیه و قاضیه فایز گردیدند و باز وارد حیدرآباد شده
خود را و کمالات خود را از مردم پنهان میداشتند که اثری از ان نظیر هیچکس نمیرسید
بلکه بوجه و خیال هم نمی آمد اما بقول شاعر شعر اگر بر شک گردیده صد نوی بد کند فازی از صد
پرده اش بوی جنای آفتاب و آفتاب از هزار پرده پرده دری میکند چون متلوح حنالت
بچون چنان بود که هزار مردم بفیض عام آنجناب سقیض شوند و راه هدایت پویند خود بخود آفتاب
کمالات آنجناب مشهور آفاق شد و خلقت خدا را رجوع بآنجناب گشت از آنجمله اندکی اینکه قریب
دو صد کس کفار شدند بوقت اسلام آوردن علامه تقی گندان مرحوم همه ما خود بخود از توجه آنحضرت
بر دست پر فیض آنجناب بیعت کرده شرف باسلام شدند و مقبول دو جهان گشتند و حالا هم در راه
دو کس چهار کس بهدایت آنجناب باسلام شرف میشوند چرا فیض عام آنحضرت جاری نباشد

وامری بی رضای ایشان صورت نمی بست بعد شهادت نواب شهید در برهان پور آمده اقامت
 در زید آباد امیر کریم الله خان فرزند آنحضرت در عمر شصت سالگی به بشارت بزرگی و نیز بمبائند
 رویای صادقه خود یعنی میر کریم الله خان موصوف شبی در اقامت برهان پور خوابی دید که با وی
 مخالفت کند در بلده مذکور و زید در چراغهای تمامی بلده ازان باد خاموش شد مگر یک چراغ
 در جامع مسجد برهان پور مذکور نهایت نور و منیار روشن و قائم است که هیچ آسب هوایی
 مخالفت ندارد آن چراغ اثر نمیکند بعد بیداری تعبیر خواب خویش چنان خود ثابت نمودند که
 هر چند من شصت ساله ام و زوجه ندارم اما در تقدیر من معلوم میشود که انشاء الله تعالی اولاد
 خواهد شد و کاشانه من از چراغ فرزند منور خواهد شد اما در خانه کسانیکه علاقه با منی جامع
 این شهر برهان پور دارند تجویز مناکحت باید کرد چون علاقه مسجد مذکور به خواجہ صدیق ملقب
 بمیر غلام محی الدین خان نسیره خواجہ ہاشم قدس الله سره بود و یک دختر ناکندالی است و نہ
 سالہ ہم داشتند میر کریم الله خان بطور بکمال آرزو و مناکحت پرداخت از ان عقیقه در عصر
 دو سال جناب حضرت میر شجاع الدین حسین موصوف زاد الله بکات متولد شدند القرض الله
 آنجناب ہم عالیجنان از سادات صحیح النسب از طرف ماجرا اینک مخالفان اقربای آنجناب که
 بسیار بودند میخواستند که در یخاندان چراغ هدایت روشن شود لهذا بوقت بودن آنحضرت
 در شکم والدہ خویش سحر کنانید که فرزند صحیح الخلقت پیدا نشود و قتیکه آنجناب قدم از عدم
 بشوود نهاد بانهار وایہ و از بیقراری اور چنان معلوم گشت که چیزی دیگر نیز در شکم اور است
 شاید بچه دیگر بوده باشد پس والد آنحضرت بر خاک تملس سفلیب و دعایا میکردند تا اینک بچه دیگر
 برآمد تا نقص الخلقت و ضعیف الاعضا بجان بوده القصہ چون خبر تولد صحیح و سالم شدن آنجناب
 و ناقص الخلقت بر آمدن بچه دیگر و بحالی و خیریت مزاج آنحضرت و والدہ بزرگوارہ آنحضرت لمخالفان

سند کینز رود و مد و پنجاه هشت بحیرت بیضیای خود هزار بار چرخ ایشا برده هدایت سوز کرده است
و هر روز زیاده تر میکند او تملی شاه فیضل خود ذات گرامی والای آنجناب را بسیار بسیار رسالت
دارد که خلقت مملکت و کن خصوصاً مردم حیدرآباد از پر تو جمال آنحضرت از آفات و بلیات مصون
و مامون اند آمین چون قلم را قوت تحریر صفات ملکای آنجناب نیست از هزار کی و از بسیار اندکی قلم آورد

حضرت شاه جناب غلام حیلانی الحسینی

از اولاد امجاد حضرت خواجه بنده نواز گیسو دراز زبیرگان آنجناب است آنجناب بجلوه ظهور در آمده
مردی زبناهی شاهراه شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت گردیده پرده بر روی او انوار کشفینده
و آنجناب از ابتدای سن شادت و کمال عقل و کیاست سند هدایت رازیب و زینت داده عالمی
را فیضیاب معرفت و حقیقت ساخته سبحان الله برگزیده گان خدا را فیض از سب و اد فیاض است
ذات آنجناب آنجناب کمالات صوکر و معنوی است که بذات فیض عام خود عالمی را منور ساخته در علم
عقل و نقل و محاسبه و فارسی و کیمیا و روزگار و در کمال شعر گوئی و نشر آرائی مانند و مثل آنحضرت
پیشتر المصنف دیگری نظر نمی آید که تصنیف با دارند شجاعت و سخاوت غلامان درگاه و الا جابه آنحضرت
اند که گاهی از معتبه فلک رتبه جدا نمیشوند اخلاق پسندیده و انفعال حمیده و فروتنی حال معجز و انکسار
و شفقت بر حال مظلومان و خبر گیری حال ایشان بشانه روزم نظر عالم پرور آنحضرت است که احدی
ازین عنایات بنیایات محروم نمیرود و در مقامات کشف ظاهری و باطنی و کتب کمال خفی و جلی
در موز وانی عالم دیگر که در اد از شاهده مجاهده و عالم نفس شیری است ذات فیض آیات آنحضرت
منیا بخش مصباح هدایت و ارشاد و نور افروز شمع محصل ایجاد بر طبع و نقاد است که زبان قلم از ارقام
حال بر سجود و در مینه ذوات عالی درجات کمرت آیات جناب حضرت شاه غلام حیلانی الحسینی

کرامات بابرکات آنجناب در زهد و تقوی و توح و تقدس و قناعت و عبادت و طهارت و سب
 نفس و بی طمی و در جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده مانند فی و نظیری ندارد و درین زمانه که ستم
 یکبار و دود و پنجاه و شست و سه است بیک چرخ در ممالک و کن و چه در سخت آباد و بنده نظر ارباب
 اوراک و اصحاب استحقاق در نه آمد تا بملکت دیگر چه رسد صایم الدین بر قایم اللیل عبارت از آنجناب
 است و پس گفت و در بدین آنحضرت که در چهار طایفه خلق بگوش ارادت و محبت میشوند از هزاران گذشته
 و اکنون آنهم روزی شایسته زاید اند و هر روز در وقت قریب دو صد کس طعام از با و چنانچه آنجناب بغیر
 مشقت و محنت بچونند در تحقیقات قرائت قرآن شریف و کلام مجید از بهجت قرائت مثل آنحضرت
 احدی خبردار و محقق نیست ترجمه قرآن شریف بزبان هندی اردوی خاص چنان تصنیف فرمود
 اند که صد نام مردم ترجمه خوانده از او امر و نواهی و نقص کلام الهی آگاه شده عمل میکنند اینهم از مضامین
 حسانات آنجناب است اکثر حضور پر نور ملاقات سرور میشوند و خدمتها میفرمایند که توکل محض قرائت
 خدای کریم دارند که نفس آن درجه است که با وجود حاضر بودن سواری پاکی و میان در محله و غبیره
 بهر آن و زمان بار بار روز پنجشنبه برای زیارت بزرگان تاب و در حضرت شاه یوسف صاحب شریف
 صاحب باب بنیادمان پیاده پا شریف می بردند و لباس آنحضرت سواى جبه و دستار و دوپٹه
 سفید گنده و زیر جامه گنده سومی دیگر نظاره آمد و در شال مادر راه خدا بخشش غریب پرسانند
 هرگز پند خاطر مبارک نیست در بر آمد کار ارباب احتیاج بر می یاد می یاقلمی مستعد و هر خانه
 آشنا و آشنا بر که باشد عذر نیست صاحبی محرم و مولعین تایخ الطیفه بدل الهام شد که والد
 بزرگوار آنجناب بر کریم الله خان موصوف خوابی که در باره روشن بودن چراغ جامع مسجد برانپور
 مشاهده کرده بودند در محض الامر و حقیقت آن مسجد جامع مسجد بلبله حیدر آباد بود و چوب باغ ذات
 بابرکات آنجناب بوده که در جامع مسجد بلبله مذکور فرخنده بنیاد روشن شده تا این زمان که

و حکیم لطیف حسین خان و حکیم محمد اکبر حسین خان خلفان حکیم متان صاحب مغفور و حکیم رضا علی خان و حکیم
 بندہ علی خان لکھنوی و رام بھٹ و دولت رام صریان عید گاہ کنہ وغیرہ و این عاصی پر پامنا سے
 مولفانین "تایخ کشانہ" و زبایاب حضور پر نور بود و ہر با حاضر بودند و ہر روز صحبت محبوب و غریب
 تا بخواست و برادر بیان میماند پس در ہون ایام مولوی صاحب موصوف بعد داخل شدن حضور
 پر نور بدولتخانہ عالی و سہ کچہر و دو صندوق و شش شجر و شش درخت بتی بفرستے برست
 بہر چہ پہلے نفس و کسر نفس مولوی صاحب مذکور را نہایتی بود مثلاً در سواری میاں خود سوار میرفتند
 و غریبی در راہ آمدہ گفت مولوی صاحب این وقت مرا میاں بسیار ضرورت بدین جمہول وقت مولوی صاحب
 از میاں فرومی آمدند و میاں را حوالہ سایل میفرمودند و بہرگز کمال بر خاطر نمی آمد بلکہ خوشنودی ظاہر میشد
 پس ہر وقت کہ منظورش باشد بجا خود وارد و مولوی صاحب پیادہ پا تشریف میبردند و معنی با حضرت
 مغفرت نزل نیز بہین بی نفس مکالمہ می نمودند کہ مقرر مدارا لکھا مثنی بود تا بگیری چہ باشد و آنحضرت
 نیز در وقت بسیار میفرمود الغرض مانند مولوی صاحب مغفور مرحوم بہ یکس اصفیات خفایت آیات نظر
 نہ آمد و زندان آنجناب بہر اوصاف موصوف خصوصاً بہ صاحب مبین پور خلافت آنحضرت و کراشا
 در احوال حکما خواہد آمد انشا اللہ تعالیٰ

مولوی میر الوتراب فاضل

از شاہ سیر و زکار مرتبہ خفیات آنجناب از وجہ اعلیٰ در گذشتہ بدوچہ اعلیٰ علی رسیدہ کہ سچکس
 بمقابلہ آنجناب بنودہ چون زیارت حرمین شریفین فراغت حاصل نمودہ دار و حیرت آباد گردیدہ
 ہموارہ مشغول درس و تدریس میبودند میر عالم بہادر نیز ظالکنت فقہ از آنجناب میبود علی ذالقیار
 ہزار نام و ملاکت آنحضرت مشرف اند اگرچہ در ایام سیات والد مہی حکیم باقر خان مسیح الدولہ

فرزند ارجمند و مرتبه بلند خلف الصدق آنحضرت پر تو جمال و جلال و الداجد خود است که درین زمان
ابتدای عالم شد و تمیز جمیع صفات پسندیده برگزیده و خضایل محامد محمود علیحضرت را پیش نهاد نظر
خوش ساختہ بعینہ در گرفته شناسای روزگار گردیده قدم بر قدم نعل بالنعل مشهور آفاق سیل طاق
نزد واق شدہ الحمد للہ والہ المذکر عاصی سر ایا معاصی را دست بدامن آن پاک دامن است و تعالی شانہ
سایہ عاطفت عالی کہ در نفس الامر نمود نعل ظلیل رب الجلیل است تا ابد الہم بر سر مستقدان بحال قائم
و دایم دار و دہندہ و کر و مر آمین

ذکر فضلاء و علماء مولوی قطب الدین دہلوی

از جوان روزگار در حق گوئی فرد کامل کہ بر آنجناب اینیہ ختم شدہ دیگر هیچکس نظیر آمد در عهد حضرت
غفر انما بآن سید صریح النسب عالیخاندان از دہلی وارد بلکہ حیدر آباد گشتہ از کمالات خود در عصر
چند روز باریاب حضور پر نور گردیدہ و مشہور آفاق شدہ و نہایت پسند خاطر مبارک درآمد و ہوارہ
مصابیح آنحضرت میبود و بعد حلت جناب غفر انما ب در عهد حضرت مغفرت منزل نیز در مجالس خاص
ماور و محبت میر عالم بہادر معزز و موثر بودہ بر است گوئی مشہور گشت کہ برگز در سخن حق خاطر داری
سیر عالم بہادر را المہام سرکار نمی نمود تا بخاطر داری دیگری چہ رسد و بر آمد کار خلق اللہ از سیر عالم
بہادر بسیار باہل می آورد و سیر عالم بہادر را نہایت محبت از استی با مولوی صاحب موصوف بود و در سنہ
یکہزار و دوصد و سی و چہار ہجری چون مزاج و مزاج حضرت مغفرت منزل از وضع مغال با گشت
و برای تبدیل مکان از دولتخانہ عالی بہ دولتخانہ قدیم تشریف فرما شدہ تا دو سال در آنجا اقامت
فرمودہ در آن ایام در دو خانہ سرکار مولوی صاحب مذکور و محی الدواعزت یا خان و خالج خان
و یکم غلام حیدر خان شاگرد رشید مولوی صاحب مقرر حکیم باقر علیخان و لد حکیم خان فرح محمد باو شا

در بلده لکهنو فرنگی محل خاص مکان بود و پاشا اینجا زیارت والد ماجد آنجناب مولوی مبین مشهور
روزگار انداخته و مولوی صاحب موصوف از لکهنو زیارت حرمین شریفین رفت بعد حصول سعادت
طواف و زیارت و مرجعت در میان دریا شورگر فخر طوفان شده همه اسباب و کتب و غیره لغات
داوده در عالم بے اسبابی داخل بلده حیدر آباد گردیده در کوه مسجد و خطاب و بیان تفسیر آیات قرآن
شریف بعد از ای فریضه جمعه آن مضامین و بلاغت بنموده که تمامی اعزّه سلطنت و بر جاضین بمسجد
محمّد حیرت شده لب به تحسین و آفرین کشاوند در آن قصه فدا دهمد و بیان چمن گلزاره
غنچه بیه بوقوع آمده بود و از اجماع ساسمین و عطاء آن جناب ثابت جنگ رسل صاحب
فرنگی وکیل صاحبان اگر نیز سنجیت نهما راجه بادر گفت فرستاد که بسبب این مولوی اجماع کثیر بر و زحمه
که در کوه مسجد میشود و مبادقت و مناسبت و تاز به بوقوع آید این چه تقدیر است دریافت فرمایند از راه خیرخواهی
دولت ایما نموده شد نهما راجه بادر بعد دریافت حال که حرف هدایت خالق منظور است و هم تفسیر از
وکیل مذکور با استغواب حکیم بانظر علیخان و شرف الدین خان گردید و نیز بملاقات نهما راجه بادر که
نهایت پسند کردند چنان مقرر شد که در مسجد جامع بلا اندیشه بیان مینموده باشند و بعد ایام چپ
یکم از رویه یار از سرکار و نهما راجه برای اخراجات مقرر شده هرگاه موافقت کلی با نهما راجه بادر
نظور آمد و عرض نهما راجه گیر و دوازده هزار رویه موضع چایمتی پتیه و پورم پتیه و غیره و دیات میر
حاصل متصل بلده عنایت گشت که به کارخانه امارت جلوه افزای ریاست گردیدند و بعد از آنچیکه بیان
آنجناب با فصاحت و بلاغت بود قاریان اظهار و بیان است بر و زحمه و رجوع مسجد که موجب
زین برای نشستن مردم اکثر خلایق سهر سیدین شایسته شکل تزیین و خصوصاً در ایام ماه مبارک
رمضان اکثر سبب و نور خلق الله صورت خانه جنگی نظور آمده آیات قرآن شریف را با وضاع و
انواع و اقسام بیان میفرمودند و مدتی بهین طوواف و فوات عزیزی و بسپرد و بخوشحالی گذر اوقات نموده

حکیم الممالک برادر کلان عاصی خواجہ عب القادر خان شاگرد آنجناب بودند کہ با والد عاصی نہایت محبت داشتند اما در عہد پادشاہی عاصی بخدمت حضرت منفرت منزل عاصی را نیز قائل و بچہ ملا چمنی برآمد در اندازہ بودند زبان را و قلم را قوت و طاقت تخریر و تقریر آنجناب نیست لہذا اکتفا بر ہمین فقرات چہ بنمود در بر علم حاشیہ آنجناب و سالہا مشہور آفاق اند کہ خلق اللہ مستفیض می شود

مولوی صفدر اوزنگ آبادی

از بزرگان عصر بودند چون وار و جید را با و شدند مرشد زادہ آفاق عالمیجاہ سادہ کمال اشتیاق یاد فرمودہ سورہ الطاف بیکان ساختہ جلیسندیم خود فرمود علم عظمی و نقلیہ آنزنیہ داشت کہ بیچگونہ مذاق گفتار و لطف تکرارش نمیرسید زائد عابد حق گو اکثر ملاقات حضرت سید نور علی صاحب قبلہ فایز میگردد و در علم حدیث شریف فرد کمال عہد خویش بود در سہ کینار و دو صد و دو زودہ ہجر بخت خرمیہ فرزند خلف مولوی صاحب مذکور احمد صاحبانند ای نشود تا آثارش از نامیہش ظاہر بود تا حین حیات پدر بزرگوار خود چہ نشو صرف و نحو خواندہ بعد از ان بشوق ذات خویش بجمع علوم ادراک ہر سانیہ علی الخصوص در علم حدیث شریف مرتباً استحقاق از محدثان حرمین شریفین حاصل نمودہ و ایامہ ربیع الاول وغیرہ بقصاحت تمام در بیان سچہ حضرت قبلہ مرحوم مفتوح جناب مولوی سید نور علی صاحب بیان میفرماید کہ خلقت خدا و مخلوقات میگرد و محشر حاکم عالم بذات خود در جمیع اخلاق پسندیدہ موصوف در بر آہ کار اہل احتیاج سی موفورہ بجایمی آرد عہی راز بزرگان رسوخ ولایت لہذا فقرہ چہ تعلیم آورد کہ گان فصوص کلام نشود و . . .

مولوی جید الرحمن

از نام آوران علمای ہند کہ سلسلہ بزرگان آنجناب بہ مولانا عبد العلی ملک العلما قدس سرہ میرسد

محمد صمد سال رسیدن محض عنایت ایزدیت بهر هر چه موافق قاعده ستمه والد ماجد مرحوم خود و مسجد جامع نہایت فصاحت و بلاغت بیان کلام شریف و حدیث مینانہ کہ اکثر دریاہ رخصان المبارک برای برای نشست و برخاست کہ کہیں نزدیکی منبر منجواہر فساد میشود و منجر شمشیر و خنجر میگردد و اگر چه بیان مولوی صاحب مرحوم مولوی حیدر صاحب لایبان بودہ کہ تاالی الآن یکاچہ بیان فصاحت و بلاغت علی الخصوص در میان علمای حیدر آباد و نظر اندازد اذات مولوی ظہور نیز بمقتضای اولاد سرالایہ غنیت است کم نیست با اینہذا و صف خوش خلق کشادہ طبیعت سیر فکر باہر کس کہ محبت شود و خبر گیران حالتش نہایت میباشد افعال حمیدہ ایشان پسندیدہ خاطر کہین و مہین علی الخصوص با ماہاج بہادر بسیار الفت و محبت است کہ ہمارہ ذکر ایشان بخوبی تمام بمسیر بیان می آرند ۔

مولوی کرامت علی

مستوطن خاص شاہجامان آباد از خوبان زمانہ بزرگان ایشان نیز صاحب خدات بودند و او خود نہایت در عملہ اگر بہادری و نجابت شایستہ عدالت امور بودند اما درین عہد محبت مہد بندگان ائمہ علیہ السلام حضرت پیر نور اوام اللہ اقبال از وطن خویش وارد بلکہ حیدر آباد گشتہ بملاقات راجہ چند لعل مہاراجہ بہادر فایز گردیدہ بسیار بسیار پسند خاطر گشتہ و بعد چند خدمت عدالت از پیشگاہ حضور پیر نور باریاب شدہ فالیض گردیدند یعنی بہ عدالت بیرونجات بلکہ حیدر آباد با تمامی محالات و مقصبات و قربات و غیرہ از گشت و خون و اندرون بلکہ از دزدی و قطاع الطریقہ مفسدان و خونیان و دیگر امور ات قضایابی قضیہ و غیرہ اطراف و جوانب بلکہ مذکور و ممالک محروسہ کار امور کار و بار اند و کچہی عدالت و ریکان اسلام باڑی مقرر یافتہ با تمامی کارخانہ محولہ خود و مصروف عدل بہتہ اما آنقدر سی موفورہ و دادراک و استحقاق و دریافت بہر ہر حال اوئی و علی خبری و کلی لعل سے آرند ۔

باصیحتہ رسید نور الاصفیا صاحب مرحوم کتبخانہ گردیدند و با ہمراہ خوانین اتحاد ہمسایہ عزیز
 و ملاکنت از نزاد امیر کبیر و وصدر پوریا مہوار و قمر آباد و امیر الامر امیر الملک بہادر نیز مہوار میر سائید
 چون قضاوار دگر دید و گفتا البارضہ مملکت خستہستی بر لبہ درسنہ کینہار و ووصد و پنجاہ و شش
 حبسہ بر سر خستہ خرابیہ نہ تا الی الان مانند آنجناب احدی بنظر نہ آمد جامع علوم عقلی و نقلی خوش
 لباس خوش مزاج طلاقت لسان در شرح و بیان نیست بحر موج است کہ بہر ان موج موج بر موج می رود
 با اینہما اخلاق پسندیدہ و اوصاف حمیدہ مشہور و روزگار شب کتبخانی مہی محرر و راق تشریف آوردہ
 دعا خواندہ عطر گران بہا بہت مبارک خویش خستہ طالع خاصی مایہ سرفراز فرمودند بعد رحلت
 آنجناب جاگیر و مہوار بر اولاد تقسیم یافت نصف بہ پسران خرد و از بطن صاحب حضرت اصفیا صاحب اند
 و نصفی بنام مولوی ظہور خان الصدق بزرگ مرحوم منفقہ کہ احوال ایشان ہم بقلم مے آید ہا ہا

مولوی ظہور لکھنوی

خلف الصدق و مہین پور مولوی حبیب لکھنوی است احوال بزرگان انیخاندان در احوال مولوی
 بطور بقلم آمد ایشان بعد انتقال والد خود کمال پجاری وارد بلکہ حمید را باوشدہ بعد از وی بام
 لغزیت بلا تواتر مہاراجہ بہادر رسیدند بہادر نہ کو از فرست و خرد مندی و ادراک علوم عقلی و نقلی
 و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وجاہت شان بسیار بسیار خوشوقت شدہ قسیمک با مولوی صاحب
 مرحوم شرایط اتحاد بجامی آوردند بہمن طور ایشان بسلوکا و آمدند و جاگیر و وادہ ہزار و بیست
 را تقسیم نمودند کہ گذشت ہمہذا مولوی ظہور مذکور بآن لیاقت و بر خرداری و سادہ مندی با والدہ
 خود و برادران خود اوقات عزیز خویش بسر می برند کہ ہمہ با پیچوجہ حیوانی را تصور کردہ مجموع مشکور
 با ہم باتفاق و فورانہ الغرض ذات مولوی صاحب بطور مختصم است درین عالم شباب بہ لیاقت

مولوی محمد عالم

از جمله جوانان زمانه مخصوصان دوران است و حضور یزید را وام الله اقبال اند و در نیولا برای درس
مشت زاده بلند اقبال حاضر اند در علوم عقلی و نقلی فرد کامل منتخب روزگار کمال فروتنی نهایت
اخلاق مشهور و معروف اند

مولوی میر احمد ولایتی

از ولایت پیشاور و غیره وارد حیدرآباد گردیده است مور لیده حیدرآباد گشته جامع علوم فیضیت
آنجناب اند آفتاب جلوه دار و در کم نظیر آید بلکه در نیولا در لیده فروکتیای بی همتاست که سرانجام
اخلاق و فروتنی است امتصام الملک بهادر من بگی حضور در مکان خود فرو داده بر سر کتبی
مستقر خوانده اند الحال سب الحکم حضور یزید نیابت شریعت پناه لیده حیدرآباد مهور گردیده اند

مولوی عبدالمسلحان

فرزند ارجمند مولوی کریمت علی صاحب و صوف با وجود ابتدای شباب جامع علوم و منبع کمالات و اخلاق
صاحب طبیعت کاملاً الولد سیر الایضیه عبارت از خان مذکور است الله تعالی برادر دلی والین سانه
که سواد تشنه دارین است و مولوی صاحب از اولاد حضرت جعفر طیار هستند

مولوی حافظ محمد شمس الدین فیض تخلص

از کمالان زمانه و عارفان دوران فرد کامل منتخب روزگار جامع علوم عقلی و نقلی منبع کمالات مهور
و معنوی بزرگان مروج در محد حضرت منفرد تبار و حضرت غفر آتاب بتوقیر و عزت تمام خجانات لالیق
مشمول عواطف شاهان بوده بروقت موعود امر الکی را بیک اجابت فرمودند مهذا خود آنجناب

که هیچ از خلق و جلی پوشیده نمی ماند بعد تحقیقات و ثبوت احکام مطابق حکم شرع شریف میفرمایند
و فضیلت علمی در جهت کمال عقل و نقلی سر منتهی نیست حضوری علوم را نهایتی ندارد و سوا می این
با وجود جوهر ذاتی و اخلاق پسندیده و امثال حمیده و دوستی و دوستان و محبت محبان و طلاق
لسان و فصاحت بیان و خوش لباسی و خوش خوری و خوش اخلاقی و فرو فرود زگار و شکار پرور
چیزی از اطمینان نپذیرد اختراع نو خود تیار کرده با اقربا و آشنایان و محبان خورده و خورایند مظلوما
میشوند دل منجوب که یک لحظه از محبت مولو صیاحب و صوف جدا شود در برآمد کار اجابیل متوجع مالی
بست بذات به جمع صفات بزرگانه موصوف

مولوی اکبر

ساکن بند مبارک سورت چون پیشگاه حضرت خلیفه الرحمنی اکبر شاه بادشاه غازی بشرف اندوز
در بار جهانمرا نظر الکی گشتند از فطر الطاف ثاقانی و عنایات شایانی ب خطاب ملک و دولانی و منصب
مناسب سرفراز گردیدند و هرگاه با اسباب امارت از فیصل و آپ و پاکلی و دیگر اسباب لایبی خویش
وار و ملکه حمیده را با گردیدند راجه چند و لعل مهاراجه بهادر کمال قدر دانی مقدم گرامی را مقدم شد
بمنزلی لایق فرو و آورده پس سر و زو فوره ملاقات سر دست هفده روید روز این توان یومیه برائی
اخراجات ضروریه مقرر نمودند و چنان قرار یافت که در یک مسجد روز جمعه بعد از ادای فرغیه و غطای بیخ
میفرموده باشند و خلقت خدایا جمع شده مستفیض سعادت میگردد و بدین معنی اسلحه بیت قادریه
بست است آنحضرت جباریت با اینهمه بسیار با اخلاق ارجمند و اشتفاق و دلپسند خویش مزاج
خوش تقریر فصاحت و بلاغت کلام بهرجه تمام دارند حضور پر نور را نیز توجیه بسیار بحال بنجاب
است اکثر انتشار احوال میرد از اندک به جمع اوصاف بزرگان

موصوف اند

از حضرت
مولوی اکبر
شاه غازی
بشرف اندوز
در بار جهانمرا
نظر الکی گشتند
از فطر الطاف
ثاقانی و عنایات
شایانی ب خطاب
ملک و دولانی و
منصب مناسب
سرفراز گردیدند
و هرگاه با اسباب
امارت از فیصل و
آپ و پاکلی و دیگر
اسباب لایبی خویش
وار و ملکه حمیده
را با گردیدند راجه
چند و لعل مهاراجه
بهادر کمال قدر
دانی مقدم گرامی
را مقدم شد

از ابتداء ای شباب متوجه تحصیل علوم گردید و در عرصه چند سال مشهور روزگار گشت و مرجع خلائق گردید
 کمالات حقایق و عرفان و استحقاق و ادراک شریعت و طریقت آنجناب از اشعار فارسی و ہندی
 اردو و بی خاص از تنصیب و غزل و رباعی و غیرہ آنحضرت مانند نور آفتاب تابان و درخشان و ظاہر
 است ہر ذوق و فہم کہ با درک انہم خویش فکر کند بجان سخن رس سوائی این حسن اخلاق و تہذیب و معرفت
 و آذیت از ملاقات آنجناب ہوید ایسکہ و در قرات کلام شریف یکتائی عمدہ خود تصانیف عسکری
 و فارسی و سبک را آنجناب مشہور آفاق محمد ادر برآمد کار باب احتیاج بدی یادری یا قدرے
 یا قلے مستثنای زمانہ اند کہ این مقدمہ خیلے مشکل تر است علی الخصوص در بوقت کہ پیر بر سر پیر
 زبان سعی و کوشش در زمینہ تبارہی غیر چہ کند در علم حقایق و حقیقت الہی حکمانی چہ زبان
 آن واقف بود و خفہ و جلے بوقت خلوص ملاقات بر می آید کہ دل سنجار شدہ میخوابد کہ بہمن
 وقت از سببہ بر آید و ترک علم این کند و بہ ہود حقیقت خود و صلت جوید و دیگر از خیال بہبودہ
 دنیا کنارہ گذریدہ الفرض ذات والہی آنجناب متہم عمدہ است او تالی شاد بسیار سلامت دارد و کمال
 فیض اسم ہائے دارند عامی را بدل روح است مریدان آنحضرت نیز بسیار اند کہ بہر ادوی فانی گشتہ
 اند اشعار آنجناب در تذکرہ احوال شعر اتحیر خواہد آمد انشا اللہ تعالی کہ پہلو ہذا حق خواہد چسب افشا
 شیر از میزند

مولوی اسماعیل دہلوی

از ساکنان برہان پور در بلکہ حمید آباد و در وفود و فرمودہ در سبب منقل شکر گنج شمس الامرا بہادر سیر کہ
 مقام گذریدہ بہر س طالبان علم پر و اختہ در متوکل چہ اخلاق پسندیدہ خوش تقریر بہر جمیع
 صفات بزرگانہ موصوف

مولوی عماد الدین حسین

در هیچ مقدمه و بزرگ سفر غیر از شکر گذاری خداوند نیست بگوش و جوشن و بیکسیر سیه تنهای
 خلقت خدا شکر این علیه کبری و سویت عظمی روز و شب بر زبان جاری دارد انفس القدر و علما
 متقه من و زبده فضلا و تاخرین همه حضور پر نور و فرید روزگار است که شلش در اقلیم منهد و دکن
 بظنه آمد تا به بلاد و اصار و اقالیم دیگر چه بوده باشد عالی منصبه بمن حوصله سیر فکر و بار و رمال
 اندیشن بجمیع صفات بزرگوار موصوفه

فتح الله بیگ خان مفتی اول بلوچیدر آباد

از مدت مدیده خدمت انتهای بلوچیدر آباد و کماهی روز خفه و جلی فتوی و نکات آن مشهور روزگار و تنهای
 علوم عقلی و نقلی و فزکیا و خبر و اربابیت بر برادر اینچنان برودی در می یابند که سر مو به سچو چه از
 ایشان پوشیده یعنی ماند با اینهمه خوش مزاج با اخلاق متوجه حقیقت فروزا و افراد ایشان صاحبان احتیاج
 بی شانیه تکلیف و می دور می سماعی حمید بکار می برند و باطاف خسروان و امور خدایت خود بسته

مولوی خواجہ شهاب الدین

ساکن بلوچیدر سرسند در عهد حضرت عفراناب وار و بلوچیدر آباد گشته با اعتقاد و قدر دانی شمس الامرا
 بهادیر کبر در مقبره تنیج جنگ بهاد و مرحوم فرو آمدند و همواره در سجد انجام با امت نماز جمعه پر وخته
 مردمان ساکن در گاه سیدین بر بنه صاحب قدس سره و الباد و حنات جماعت جمود و عیدین فایز
 میگردد و اینند و گاه گاهی ملاقات اعزه بر طبق دعوت در بلوچیدر آمده باز بیکان خود تشریف می بردند
 و جایست علوم عقلی و نقلی و فرید روزگار و در امور شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت مقتضای
 عصر جناب حضرت بن گانغالی مظلالمالی اولم الله اقبال اکثر پیرسان حال ایشان بوده

مولوی بدرالدین

والد ایشان نیز از باشندگان بنادرین و از حیدرآباد شده اقامت گزیده شرح ملا و دیگر نسخ بائے
صرف و نحو و منطق و نجومی و کس میباید و چنانچه عامی و برادر کلان عامی خواجہ احمد خان نیز شرح ملا
از ایشان خواندند بعد چندی انتقال نمودند تا خلف مرحوم بتحصیل علوم پرداخته بدرجہ فینیات
رسیدند و در منصب داران سرکار بہرہ یافتہ منسلک اند و مہوارہ محبت باراجہ و ہراج میبارند
در جمیع علوم فرو کمال روزگار اند الحال سبب جامع مسجد حیدرآباد از مولو اصحاب موصوف آباد
است و بس مقام الملک بہادر از ایشان استحقاق احادیث مشکوٰۃ شریف می نمایند

قاضی محمد ذوالفقار خان

قاضی لمبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد فرزند ارشد شہریت پناہ قاضی محمد شہریت اللہ خان مرحوم اند
آنجناب در عہد حضرت غفرانما بزرگوارہ شاہجہان آباد و اردلہ حیدرآباد گردیدہ بدولت قاضی
سین الاسلام خان باستقواب میر عالم بہادر بکلمات اعظم الامر السلطو جاہ مدار المہام سرکار رسیدہ
بایاب حضور پر نور گشتہ بسیار بسیار پند خاطر مبارک شدہ بخدمت جلیل القدر فقہارت ممتاز و مبارک
گردیدند و تاملت حیات خود با مورات محمول خویش آنچنان پرداختند کہ مورد تحسین و توفیق شایانہ
و مدد الطاف خسروانہ گشتہ بہرہ ور افتاد شدہ و انتظام عدل و داد بالضرورت صورت پذیرید
کہ مذہبی بر آن مقدر نباشد و سہ کیمہ از دو دہمہ حبس جہان فانی را پرورد فرمود و آنرا محمد
ذوالفقار خان بہادر بعد ولت پد خالق قدر خوشن از فرط الطاف حضرت فقہرت منزل برسند
نیابت رسالت مرفر از و ممتاز و بہای گشتہ امتیقدہ نازک تر از و میزان اوراک ہر دو پادہ مخالف
کیدہ گیر بنجیدہ از حق و باطل ببدل تقدیری چنان بتغییل در آورد کہ تا این زبان گاہی از زبان احد

در دنیا حضرت مغفرت منزل در سنه یکزار و دویست و سی و چهار حبیب در دولتخانه تاجیه تمام سال
روزی پنجاه و شش کاشان دولت بودند در دواخانه سرکار اجماع حکما بوده عجب محبت عجب و عجب
روز و شب بود چنانچه در فکر مولوی قطب الدین دلبوی بقلم آمد در آن هنگام که خان موصوف
و عاصمی با هم حاضر در بار فلک اقتدار و باریاب بودیم اکثر توجه دلی بحال عاصمی داشتند عجب انسان
خوب اخلاق خوش مزاج خلیق که اگر تمام عمر محبت باشد انسان دل برشته نشود و یکس پنجش
اختلافی خان معز و عالی هست تا حال کم نظر آمد در آخر سنه یکزار و دویست و سی و چهار حجری و عین
منوده در درگاه برهنه صاحب رفون گردید فرزند گذشت که ذکر آنها خواهد آمد.

حکیم الحکما محی الدوله

نام اصلی اش عزت یار خان بهادر است خلف حکیم الحکما حکیم جعفر خان محرم که همیشه باریاب و مصاب
و مقرب حضرت مغفرت نما بودند حضرت تینت آلتا بیگم صاحبه الشویه بیولیا صاحبه والده صاحبه
حضرت مغفرت منزل کمال خدمت بزرگانه میفرمودند که لما یک صفت بودند از حضور پر نور و بیگم صاحب
موصوف حضرت حرمین شریفین گرفته روانه مقصود شده بعد از سال باز در دلبده حیدر آباد
گردیدند حضور پر نور و بیگم صاحبه مد و حو بوقت روانگی و بعد از و در سلوک شایسته مشمول عواطف
ساخته و بجای است اعتبار بلده حیدر آباد و صد الصد و بامور بوده همواره حاضر و اقامه محوله
خویش میگذاشتند خلفش محی الدوله حکیم الحکما عزت یار خان بهادر که در حین حیات والد بزرگوار
مؤد قانع التحیل جمع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و طب فارسی و غیره شده همواره مصاحب
بندگان عالی میبودند تا بعد طاعت پدر عالیقدر بنده اسمعالبو خاص و مرشد زاده های بلند اقبال
و محلات عصمت اختصاص میبود که احدی از حکمای عصر باسبقت بر آن مصاحب خاص نبوده

وامتساب شرف و مباحی بوده فرد فرید منتجب ایاب روزگار توان گفت سرفراز نگذاشت که ذکر
ایشان خوابد آیتبر شریفش بیرون در یکجه بود لیستاحب در خلیفه صوفی حبیب است

محی الدین احمد یار خان بهادر

خلف رشید عزت یار خان شهید موصوف است بعد از شهادت پدر ذیقدر خود با الطاف و بند پرور
حضرت منقر تمسزل حاضر در باز فلک قتل اگر کرده باریاب گشته بجزایات موردی سرفراز و ممتاز گشت
و بمبارده بمباران خاص بذات خود و یا بعضی با اتفاق حکامی دیگر نیز شریک بوده اجرای کار و اخاد
محمول خود نموند بعد دو سال سبب انتقال مرشد زادی مرحوم فرید و زبیکیم که بعضی مخالفان بنوع
دیگر بعضی رسانیدند از تعمیر حرات موردی شجانه خود سنوئی گردید چون اعلحضرت بند کالفا
مظلل العالی مسدای دولت بهیروال خدا داد گشتند از راه بنده پرور بازیا و فرموده بنور سابق
بجایات و جایزه عزت سرفراز کرده بخطاب محی الدین افزایش عزت و حرمت نمودند اولتالی شان
تا تمام جهان سلامت دارد که بقول شاعر آبر و وعزت بخشیدند شمع قه بیان خود را بقیضای قدر
که برگزینیا پذیرد و رده غدر به القرمق خان سز کلمات ظاهری و باطنی با اخلاق پندیده و حرکات
حمیده خاندانی بمباره باریاب حضور پر نور و حاضر در بار جبهاندر است و بس

حکیم شغالی خان معتمد الملوک

از جمله منتجان بهند و کن از وطن خود شاهجهان پور به بنگال و از آنجا به چنایا پور وارد شده در آنجا
بشاکر دینی حکیم احمد الله خان بهندی در آمده به مرتبه کمال علمی و علمی رسیده در عهد حضرت منقر تمسزل
وارد بلده حمید رسا گردیده با منتقواب ولیم پال صاحب اگر نیز بهلازمت را چون دلال مهاراجه بهاده رسیده

و بعد علت حضرت غفر اناب در اینجا حضرت نفرت منزل نیز بس نور محمود مستند کلی بود چون
 معمول ستمه قرار یافته که بوقت مبارک کردن گره سالک به حضور پر نور حضرت غفر اناب نظر بر تقدس
 ایشان بخت مبارک حکیم جعفر خان بهادر بود که بزرگ و مقدس فرشته خصال بود و می نمود به نور
 آن سلسله در حضور پر نور اولم الله اقبال و عمره و سلطنت بحال و جباریت که بخت محی الدرد
 احمد یار خان بهادر بوقوع و بطل می آید الله تقدس القالی رشته عمر باو شاه مارا رشته عمر خضر و
 الیاس سال بسال گره تازه و تازه و نو بود هر که از عمر بر دو مرسل علی بنیاد علیهم السلام لم یحط
 کم نباشد آیین رب العالمین القدر چون دو سال کامل اتفاق رونق افزای حضور پر نور در دولت
 خانه قدیم که متواتر بقلم آمده گردید عاصی در خدمت آنجناب شبانه روز حاضر بود بسیار توجه بحال
 عاصی در رشته نشنمهای محراب خود عنایت فرمودند و تعلیم مشق خاشخ نیز سر فراموش نمودند چون
 شهادت که مرتبه خاص و بیاست و تقدیر بود و بعد اخراج مددیان بر سینه کینه ارو و رسد و
 سخی نهجی بخت افغانان مددی ناحق و ناروایی شائبه تکلف چیزی بچیزی از عداوت
 با تقصیر دمی در می سخنی قدیمی قلمی بیج نی که مدعاشید شده در زمره شهدا بهر روایه و اصل
 و دخل گردید و انا لله و انا الیه راجعون مفصل کیفیت سابق گذشت مهذا معجب انسان بالمال
 بیج کمال علی و عطف از آن منبع خرد خالی نبود سیر فکر بهر چشم عابد بهر خوراک کرد استیاء خوردنی
 شگفتها می نمود و غرض شول با فرما تقسیم می نمود در علم حدیث شریف از محدثان حرمین شریفین تحقیق
 نموده بهر کمال رسانید که احدی با تحقیق آنجناب نمیرسد در راههای مقرر و در مسجد خود حدیث
 شریف بیان کرده خلق را داخل حیات می ساخت در علم ریاضی کیمای عمدتاً حال مانند بهادر و معز
 پیدان شده و نخواهد شد که انسان بهجت ای بسیار و در از کمال یک فن میرسد با سمیت موقوف
 بر عنایت سبدا و قیام من است از خداوند نفعت بجا گیر حاصل و خدمت جلیل القدر صدر الصدور

رو بروی خان سطور در صین عالم شباب بهار صفا مهال کبیری انتقال نموده خان معزانی الحقیقت
 زنده عذاب در مرگ ساخت از ویک پسر است و بی میراثت علی را نیز با وجود علم و کمال در جوش
 سپهری آواره دشت و صحرا کوچ کوچ راسته و بازاری شده در آوارگی زیارت حرمین تشریفین رفت
 مشرف گشت به بعد دو سال باز وارد حیدر آباد در حین حیات پدر خویش گردید و خود را لباس حبس
 می کرد است و سلیح عروب که بر خود می بست بعد فراغت از دربار همه عمر بهای چند و افغانان مهسوی
 جوان جوان محل به محل کوچ و بازار میگردید و خوانان خون ریزی می بود و دوسرخون هم از دستش
 بعل آمده بود که در شای آنها با وجود مقدور و جمعیت بهرامی خود بر عاجز تالی شقایق خان و پاشا
 مهاراجه بهادر که فرمود در عوض امانت علی فرزند من حاضر است بکش پس مقدور کدام کن باشد که دوی
 خون نماید و نگذرد که معاف نموند و در جلدوی آن بسفر از بهای جایگزین و سواران و افزایش معاش
 سرفراز شده محض خون بهای بهای اعزّه نوشتند و اندام محض پاشا و مهاراجه بهادر که سالها بهادر
 موصوف در دست پدرش بود و بعد از انتقال خان معز چون آوارگی فرج او به مهاراجه بهادر
 ظاهر بود و نیز خون کی از و استخوان خادومات عملات حضور پر تو تازان بعل آورده و شای مقتول
 در حضور مستغنی شدند حکم شد که بهر جای شقایق خان بقطر آید بکشند اما مهاراجه بهادر بسیار
 قبیحه قهایش نمود که چند روز در جای خود خاموش نشین از جمل مرکب خود برگزینشت و در کوچ
 گردی قصور نمود و آخر الامر روزی منقل در وازه علی آباد در یکمان خود برای کشیدن مکر فیون که
 آمده نشست بود و عروب مهاراجه بهادر خبرش شنید و در عداوت که بودند در گرفتند و سلاح از دو خواسته
 چون در دادن سلاح نذر نمود و آخر بوقت شب از ضرب بند و ق در انداخته و یک پسر خرد خان سطور
 دیگر که از زوجه حیدر آبادی بود و در آنجا جوان شده مهاراجه بهادر کیصد رویه او را ماه به ماه میدهند
 تمامی عیال و اطفال خان مذکور را در آبادی و بهارهای دیگر نیز میداد و تا حال با رام تمام داشته اند

بسیار بسیار پسند خاطر گشتند و آن ایام چند معالجه عمای بدین سرکار چنان بخوبی تمام بطور آرد و ده که
 مشهورتر شده بر یک دنی و علی را رجوع بجانب خان مسطور گشت لهذا مہاراجہ بہادر نیز بہ معالجه
 خویش مقرر نمودند از آنجا کہ تقریر علی و قوت بیانیہ بہ نہایت فصاحت و بلاغت و دہشت و آشکار
 رشاد از نامیہ اش ہر یک بود و تقدیر تا یک نموده در چند روز معالجه ایشان بمنہاج مہاراجہ بہادر
 بہستمال با الجین بہ غلبہ صفا موافق آمدہ پالضہ روپیہ بہار کہ مقرر شدہ بود بالای آن ہر دور
 سلوک بسیار گردیدند تا اینکه با وجود بودن حکمای بسیار احدی را در علاج خاص مہاراجہ بہادر
 داخل نہادہ ہمہ منحصر بر تجویز خان مذکور قرار یافت رفتہ رفتہ باریاب حضور حضرت مغفرت منزل
 شدہ نیز بہرچہ پذیرائی در آمد کہ گاہ گاہی وقت ضروریہ باریابی حضور پر نور شرف می گشتند
 و از پیشگاہ بندگان عالی مظلومان خطاب بمنہ الملوک سر فراز و ممتاز گردیدہ حکیم بود کمال علم و فضل
 و کمال تیز فہم بیع الکلمات سیر فکر بمنہ حوصلہ بزرگ منہج اخلاق حمیدہ و افعال پسندیدہ بجا گیر
 بہفت ہزار روپیہ ہموای یکیز در روپیہ بہار نقد سلوک ہزار روپیہ و دوشالہای عمدہ و خلعت
 مشمول سلکیت و بہر جمع صفات بزرگانہ موصوف از عارضہ ضیق النفس گرفتار حال خویش میبود
 عاصی محر و اوراق را از فرط محبت و ہجر متن نفسی را حفظ کنانیدہ ذات نفیسہ تمام و کمال بر اس
 و سر داند و نسخہای مجربہ خود بسیار عنایت نمودند و در شکیزار و دود و پنباہ و چہار حبس
 از شدت و بادفتنا و ولایت حیات نمود و راجہ چند و نعل مہاراجہ بہادر را کمال فہم بہادت دلد کہ
 چند روز و شب ہمین تذکرہ و تواسف خانہ کور در محفل ماند تا حال از بندہ مانند خان موصوف
 بیچاکس و ادین دیار شد کہ جامع علوم و اقسام بود صنایع و بدائع علیہ داشت احدی از حکمای
 عصر با علم و فضل و تیز سیر و خوش اخلاقی و مقول گوئی و خوش مزاج و تقریر علیہ فرد فریدہ کتبی
 روزگار بودہ و دیر داشت ارشد اولاد میر سلامت علی کرد علم و فضل و شان ظاہری بہرادر رسیدہ

که سابق شرح ملا و طب اکبر و دیگر کتب طب عامی درس داده بودند و چند بار جناب حضرت مغفرت
منزل سوالات علم طبخان سطور غیر مود و ایشان از عدم وقیبت مزاج مبارک بطریقه خود که مورد خدمت
بد ریافت حضرت نمی آمدند عاصی اکثر مصلح طیفین میگردد پس بارخان مغفرت پیش اعز نقول میگردد
و خوشنود میشد و میفرمود که هر چند من استاد ایشانم اما در حسن تقریر و فمایش مزاج مبارک
مغفور پر نور ایشان متادمین هستم اگر ایشان در میان منی بودند من مورد خدمت حضرت یشتم
اللهم اغفر له و ذکر حقه و اننت خیر التوحیدین عجب انسان با فز خوش اختلاط نیکذات مرت دیده
عاصی منج القلوب در و خانه دوباره یاد گرفت و نسخ نویسی بحیناب حکیم صاحب مرحوم مغفور محسن علیخان
مرحوم نمود لکن با فز علیخان حکیم بود جامع علوم عقلی و نقلی کامل فنون و صنایع و بالعالم
دیگر خان مغفور مولوی حافظا عجب الکرم شهید و غلام حسین خان مدت بسیار هم سبق بوده و نزد قاضی
بلده محمد یوسف خان الخاطب شریعت الله خان تحصیل علوم نموده و محفل مهاراجه بهادر شایانخان
را اندیشه باقر علیخان موصوف بود در خدمت حضور پر نور بنده گانعالی مظلالمعالی در سینه کهنه ر و د و صد
و چهل و شش حبس بکاب باقی خرابیه تا بودن حکیم محسن علیخان مذکور در قید حیات فزیش چاندنی
و سنده در خانه ملکائی آنوقت بنظر عاصی سرایا عاصی در آمده که رسم در خانه همه حکمای آن عصر بود
دیگر در خانه هیچ حکیم ندیده و منی بیند که این رسم از حکمای دهری بالکل متروک است حکیم صاحب
موصوف محسن علیخان فرشته بود که در صورت انسان نظا بر شته خلیف دومی خان مرحوم
قاسم علی خان در علم عیبه مستند اما در عالم شباب بوطن خود رحلت نمود و از ایشان سه فرزند
الایت بجایگزیند و وفی سرفراز زمین پور و ابد علی خان حاضر در بار و معمور کار و بار سر کار اند
و میان سودا نام پسر دومی حکیم محسن علی خان نیز در ابد است شاب نقض نمود میان دهری پرورده
خان مغفرتا حال بهر حال حاضر است و بس

و همواره میگفتند که ما پسر خاطر روح شفقانی خان بدل مرثیه است تا نزد گانی من تکلیف باینها نخواهم رسید خاطر جمع دارند

حکیم باقر علیخان خلف حکیم حسن خان دهلوی بادشاهی

خان مذکور یعنی حکیم حسن خان که بزرگان ایشان حکیم فکریا خان و غیره از بنده های بادشاهی لطفا بعد بطن اند و تا حال سرشته معالجه خاص بادشاهان هندوستان در اختیار برادران و اقربایان ایشان است ایشان بامتیاز آب و داد و صد حضرت غفر اناب وار و بلده حیدر آباد شده نزد ظفر الدوله حال فرخ مرزا لنگر شده چندی اوقات بسر برد و بعد بتبای و کشته شدن فرخ مرزا اعظم الامر امر الهام سرکار بقدر دانی بسیار بر باب چهار صد و پیمیز خویش داشت و مکانی برای ایشان نیز مقرر نمود تا اینکه باریاب حضور پر نور نیز گشته مورد الطاف شاهان گردیدند و همواره حکماء دیگر حاضر دربار میگشتند و از حسن حکیم حسن خان بعد حلت حضرت غفر اناب و عظم الامر تا همین حیات خویش بجناب حضرت سعادت منزل باریاب و شراب معالجه خاص با دیگر حکماء میبود و درسی درس میخواند و در صدوسی و سی و پنج سال عمر در خلوت مبارک بر طبق معمول حاضر بود که وقتا فریاد از هوا در مختلف دگرگون شده در افتاد و در هنگام آن اندرون میان سوار می انداخته بجهت آشناس برودند قریب کالی کمان چارگان روح پرور نمودند باقر علیخان که در همین حیات والد خود فارغ التحصیل صاحب تجربه بلخی بود بعد حلت پدر بزرگوار خود حاضر دربار جهاندار گشته بهر تب بلندی باریابی فایز گردید و نزد همواره براجبها و نیز مورد الطاف بوده همواره بصاحب امتیاز دو سال چون رونق افزای حضور پرنور در دولتخانه قدیم واقع شده بود که با عظم آمده باقر علیخان در محله حکماء هر روز در دولتخانه حضور حاضر میبودند و اکثر باریاب میشد و عاصی کشاید روز باریاب بود و بخدمت خان حاضر بود و متفاده میبود

کالی کمان چارگان روح پرور نمودند باقر علیخان که در همین حیات والد خود فارغ التحصیل صاحب تجربه بلخی بود بعد حلت پدر بزرگوار خود حاضر دربار جهاندار گشته بهر تب بلندی باریابی فایز گردید و نزد همواره براجبها و نیز مورد الطاف بوده همواره بصاحب امتیاز دو سال چون رونق افزای حضور پرنور در دولتخانه قدیم واقع شده بود که با عظم آمده باقر علیخان در محله حکماء هر روز در دولتخانه حضور حاضر میبودند و اکثر باریاب میشد و عاصی کشاید روز باریاب بود و بخدمت خان حاضر بود و متفاده میبود

که هرگز شک نشد در آن نیست معذرات و اتفاق اینکاتب ای سال ورود کرد در جوهری کوچ فرود آمد
تقریب استاد نمود عظم الامر السلطان به در الهام سرکار شتاق شده بمکان ایشان آمده به نظر
الاضاف دیده مخطوطات شده و دو صد روپیه نذر نهادند و در پیشگاه حضرت فخر اناب عرض کردند
آنحضرت بکمال اشتیاق بند و لبست بسته کتان چار سار و یک سجده تاد و لغتای پنج محل از کثرت
خلایق که مبادا باز کی آن آیت رسد کنایه تقریب مذکور را بر روز شهادت رو بروی بگل برآمده
معمولی خود در جلو نماز محاذی آن نهاده تا چار پنج گزنی خوب ملاحظه کرده پانصد روپیه نذر
گذاشته اند و دو صد روپیه معمول شد که سال بسال در عشره محرم الحرام از سرکار میرسیده باشد
چنانچه تا حال جایست که نذر نیست که اندرون تقریب که کازناک جال بر کاغذ باریک لبان جباب
است روشنی چراغهای روغن جابجا قریب یکصد و پنجاه چراغ روشن میکنند و در هیچ جاداغ
سیاه دوده روغن نمی افتد و نیز در طاقچه پائین مکان اثری از سیاهی دوده چراغ نمی آید
اینهم از جلواندات است پیش از رحلت حضرت مغفرت منزل در سنه یک هزار و دو صد و سی و یک
در مکان خود اندرون دروازه کلان محمد جمال خان لوانی متصل حسین عالم که در همون مکان تقریب
هم استاد بنیواد از عارضه لغوه و فحاح و ولایت حیات کرده در خطیره قبور و رضا حضرت شاه موسی
صاحب قادری مدفون گردید فرزندان خان مغزیکه لطیف حسین خان کرد و بر و پدر بر گوار
خود بمبالات پرداخت همواره در حضور حضرت مغفرت منزل باریاب گشته با اتفاق دیگر حکمای سرکار که
عامی نیز حاضر بود اوقات بسر برده کار تقریب سال بسال بذات خود میکرد و معمول از سرکار بی یافت
عجب مدد خوش احتیاطا بمنزه کامل فن خود بتاریخ دوازدهم محرم الحرام سنه یک هزار و دو صد و پنجاه
پنج بمسجرت ملت نموده در خطیره قبور و رضا منوره حضرت سیرانجی خدا ناکر گنبد که کی مشهور است
مدفون گشتند چون پسر نهشت معاش نماند و می محمد اکبر حسین خان که ایشان از پیش از مدتی بمسجرت

حکیم صادق حسین خان المعروف بحکیم نالضاح

نبیره حضرت وحید الدین عارف که منطلق البیاض حضرت فخر الدین عطار را از زبان و کلمنی کمال عرفان طرح
 نمودند که مشهور آفاق است و بسیار مردم معرفت خواه فائده ازان برداشتند از همه ملو از عرفان
 است خان معزز در عهد حضرت غفر انجا باز فرنگ کر لؤل و در حیدر آباد گشت اول نزد شمس الامامها بدر
 تیغ جنگ ملازم گردید بعد حلت بهادر موصوف در زمره حکمای سرکار و دولتمدار منسلک گشت باریاب
 حضور شده بواجب دوصدر رویه متیقین دیواری مبارک زمانه گردیدند حکیمی بود مستعد بعلم حکمت
 و صاحب تجربه بزرگان خود را آنجا که در دل خویش محبت خباستین علیها السلام کامل داشت اتفاقاً
 در قلعه کر لؤل مداری محله از نامی تفریه جالدار کمال نزاکت و نفاست تیار کرده استاد معین و وفخر
 میگرد که اینکار از آنکه نزد مصفا از دست بچکس بخواهد آمد بسیار کسی موفوره نموده برادر کار زیاده
 بوضفصل گردیدند حکیم نالضاح صاحب رود در چند این مقدمه بدست است ما را نمی شاید تا چون شهادم
 انا و لا غیر میزید انشا الله تعالی سال آینده بنظر شما خواهد آمد پس ایشان شروع در شوق تشاک
 کاری ایست جال کنی نموده در سال دیگر در شرف محرم بان مصفا و بایرکی و نازکی تیار نموده
 استاد کرد که جال تفریه مداری محله را از نظر باریک بنیان در افتاد تا با بودن خود در قلعه که کور سال
 لبال تیاری تفریه میمند و در بلده حیدر آباد نیز بر طبق عادت معمول جاری داشت که لب فرشت
 از حاضر باشی دیواری مبارک و طعام از دویس روز در مکان خویش تیاری آن از جال کنی است
 خود معمول داشت که تا قریب مغرب بهین کار مصروف بوده به بایران نیز توجیه میکردند بعضی مردم که
 از حال خان معزز خبر میدادند که آن می برند که شاید غده سبب ایشان شیوه بوده باشد که بدینکار سرا پا
 مصروف اند معاذ الله معاذ الله خان معصوم خاص بر طریق بزرگان خود اهل سنت و جماعت بودند

در عرصه من تنخواه منصب داران از پیشگاه خلافت سرخراز و ممتاز نهایت مردوانای روزگار با وجود
سن شباب در امورات درباری کارهای نمایان ظهور آورده سرشته منصب داران را که خرابی
بسیار بودند چنان بجلوه انتظام آورد که مورد تحسین و مصدر آفرین از خلق الله در الهام
است و بابر داران و دانش نمایان و اقربا کار محبت دلی نموده همه بار از خود راضی و شاکر دارد
و همواره حاضر در بار جهانمرا و از نزد مهاراجه بهادر نیز سخبات شایسته دیگر محمود و می محمد الحسن
المعرفت بحسب بیان که ایشان را در اعوشش فرزند می برادر جدی خود حکیم علما الدین خان
پرست و خواستش شان داده بودند و خان مذکور نیز در طلاقت لسان و تنبیه بیان کمال
داشت و تا نزدگانی خود و مقرب حضرت خفرت منزل بوده انتقال نمود پس پس فرزند کور و صوفی
متوجه تحصیل علم گردیده الحال حسب طلب معالجه تجربه بزرگان خود و در سر رشته منصب داران
سرکار به ما به مقبول مشاک و به جمیع خوبها موصوف است سیومی محمد عبد القادر که مشهور بزواب
و منصب داران سرکار لازم و در علم فارسی و اشعار هندی و غیره ربا تمام دارد خوش مزاج نهایت
سادا و متواضع و فرزند آن دیگر حکیم منافع صاحب مرحوم مذکور یکی محمد قمر الدین خان کرد در سر رشته
منصب داران سرکار سرخراز و در معالجات محلات و غیره امور را نزد مستظلم الملک بهادر خلف شمس الامرا
بهادر و تعمیر کبر خیل معالجه ایشان پذیرفته است و دومی محمد وجیه الدین خان المعروف به دوا میسان
صاحب ایشان نیز در سر رشته منصب داران سرکار به ما به مقبول لازم سرکار اندکن از معالجه تمامی
امرا و عظام و فقر و حیدر آباد و خدمت لحد ایشان نیست همواره مصروف خدمات بزرگان شبانه روز
با انبیه نهایت اقربا و از صاحب سلوک مخفی با هست فرد و فی عطرست خدا یتالی فرزندش دریا و ابو طبعی رساند

حکیم رضا علیخان

ولد ارشد حکیم محمود خان مرحوم است که در عهد حضرت غفران باب دار و حیدر آباد شده

در علم طب معقول و منقول بره کمال سبزه ساینده در پیشگاه حضرت مغفرت منزل تابشت سال و سالجات
خاص حاضر مانده بعد حلت غیر در بگیم صاحبزادی چند روز در خانه خود نرسیدی گردید و بعد از آن
آنحضرت طرفه باور و یاد که حاج از عقل و بهوش است یعنی شبی خواب دید که شخصی بزرگوار مسافر باید
که محمد اکبر حسین در عمر شاست شاه باقیانده اند لعل الهم هو شیاء و خبر دار بوده متوجه بخدا می خود
شود چون صبح روشن شد سخن بزرگوار تا شتر تمام نموده دل از دنیا برگشت و خیال موت و عاقبت
بعینه نمایاندر دیده کار بجای رسید که از تمامی ضروریات و احتیاجات و لذات برخاسته خاطر شده
شب و روز در تلاوت قرآن شریف و دلائل الخیرات و حصن حصین و ادعیات مانوره دیگر و نماز
لوافل و تنجی بسر برده پنج طوط دیگر غیبت تهنیت و دو اکثر خاموش می نشست هر چند والد و برادران
و فرزندان خاطر دار بهاد شنا و محبان دلدار میا کردند که شاه چار اول خود را در خواب و خیال که اعتبار
ندارد و برگردانیده باینصورت خاطر بسته اند که ام خواب مطابق رویا بطورنی آید باید که متوجه
و برآشوند و دل خود را بطرف امور دیگر تفریحات متوجه نمایند هر قدر بسیار دلائل عقلی و دهن نشین
کردند کمتر فائده مترتب گشت و روز بروز تصور آن مایشی زاید صورت گرفت تا اینکه ایام ششماه
باختتام در آنچون وقت معهود رسیده بود و فتنه در و سپید شده به تفریحات ساخت چون برادران
بنا لجه پرداختند عاجز شده فرمود مرض دیگر و علاج او دیگر میکنند مختار اند آخر سهون در و سرتیاسخ
ششم ماه ذی الحجه سیزدهم روز و صد و پنجاه سه بهر بوقت سپهر روز گذشت روح ایشان
متوجه بخدای خویش اسیر جهان خرامیده در و صد و شش شاه یک روز کم و زیاد شد این مقدمه
محبوب و غیب خلقت خدا و تعجب در آمده و خطیره درگاه بر نه صاحب سراه مرفون ساخته
نهایت فرد کمال عجب صفات موصوف بود و فرزندان مرحوم اولین محمد نعیم الدین خان بهادر صاحب
و منصب جاکیر اسیر کردگی پادشاه نصابه از آن و تعلق یک یک و شش هزار روپیة محال چنور واده بود و

از شکر و مارج بهادر راجه چند و لعل بخت عدالت العالی از حضور پر نور سرفراز کنایند معمور دست
 مذکور داشته اند که شبانه روز در فیض و قضا یای ساکنان بلده حیدرآباد از روی احکام شرعی
 مصروف اند بمنزله ابرار در مروت و آدمیت و قدر شناسی انسان و ابل کمال و ساوک با قربا
 و احباب و نوجو بحال غریب المثل و کریم الخصال و عیم الاشفاق توان گفت در حضور پر نور سرفراز
 عشت زوآبر و دارنده و همواره حاضر در بار فلک قمر دارند دین زیاده که سیکه از او دود و دود و چاه
 و شبت بحر است مدی در دیار دکن بفضیلت و علمیت و کمالات علمی خان محترم امیر سد حال بند
 منحصر بر تحقیق است و بر

حکیم عافیت طلب خان

خلعت حکیم شفا طلب خان ساکن بند مبارک سورت که در عهد حضرت غفر انهاب همواره متین مرشد زو
 آفاق عالیجاه بهادر بودند حکیم بود ذی استقامت و در عهد خود از جمله حکمای عهد بوده در ایام
 تنهایی مرشد زوآه آفاق عالیجاه بهادر و با خرت نمود اما عافیت طلب خان بعد سنی بسیار
 و محنت در از در زمره حکمای مارج بهادر بر پا چرخه روپیه و بعد از آن باضافه پنجاه روپیه
 و من این بجای گیر چهار هزار روپیه ذات و پانصد روپیه باجوار نقد و انعام فایز گردیده نام او در شت
 حکیمی است بسیار تیز فہم و سیر فکر صاحب تجربه بزرگانه خوش خلق اما زود بخشی اش مشهور تر است

حکیم سراج الزمان

ولد سراج خان اول نزد چند اجمی ماه نقابای مساجت بهر سائیده نزد راجه را و در بنها حیوت بهادر
 نوکر شده حاضر ماند و پس از آن نزد مارج بهادر و گاه گاهی در حضور پر نور بر طبق ارسال

در ملک ملازمان سرکار منسلک گردیده بدر راه دو صدر و پیرمهر فراز گشت و به معالجات خوب میرسد
و اکثر نزد شمس الامرا بهادرتیغ جنگ نیز حاضر و نزد اسطو جاده و خیل معالج بوده و سفر شوراپور همراه
کتاب مساوت مرشد زاده آفاق سکندر جاده بهادر میبوده بعد مراجعت دولیت حیات نمود حکیمی
بود مستعد علوم و در فن خویش معالج بر طریقه بزرگان میکرد و بعد ارتحال ایشان حکیم علی رضا
خان مذکور رشد بهر ساینده در مختاری بهار آج بهادر شریک معالجه ایشان بوده و باز موافقت
کرد اما با بودن شقایق خان بچکس با دخل کلے بود و چند بسیار املیا حاضر میبودند و در حضور بر لوز
نیز همواره حاضر در بار با حکمانی دیگر میبوده با هم شریک حال میکرد مانند معتمد دین ایام نزد شمس الامرا
بهادر امیر کبیر بسیار با عزت و اکبر است که اوقات خود را ملازم بهر میر و دو بدر راه دو صدر و پیرمهر
صاحب نقایص و جامع علوم خصوص در فن طب مرقوم منتخب است با اینهمه خلیق الطبع عمیم الاشفاق
و دیندار که سینه کینار و دو صدر و پنجاه و هشت حیرت نزن و بهار آج بهادر معالجه خان مذکور و حکیم
عاقبت طلبخان که شریک غالب مذکور است و میگوید میر حیدر علی بعد حلت شقایق خان
مردم نیز و خصل کلے دارند

حکیم غلام حسین خان شاهجهان آبادی

از جمله خیلان علمای عصر و فضلاء روزگار فضیلت خان معتمد دین عهد پیش است و در مقول و منقول
و دیگر علوم و فنون بحر سواج است که پایان ندارد و قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر فضایل
و کمالات ایشان نیست هین کلامی است که شل خود ندارد چون در دامن دیار دکن گردید راجه
گوبه بخش بهادر کمال قدر دانی تمام بود و انتظام صوبه بڑا و او زنگ آباد و مسامات لشکر
فیروزی سالها بدر راه پانصد و پیرمهر خود داشت قدر دانیها و سلوکها فرمود و بعد مراجعت

حکیم میرزا علی خان

غلت بیومی معالج خان مرحوم در وقت حیات پدر خود در جناب بنده کائنالی مد ظله العالی بعالم
مرشد زوگی حاضر بوده بدوا خانة سرفرازانه و بعد بر کرسی تخت پستو بنیست مذکوره سرفراز
و مهور است و بجایگزین و در وقت قدیم سر بلند آدم بسیار مقول در تجربه ای بزرگانه علم طب مهور
کمال دارد و در حکمای امیر کبیر نیز شریک محالجات اما از راه مک طلالی نه میخواهد که در کارخانه امیر کبیر
سوی فوات خود حکیم دیگر نکر شود یا کسی صاحب کمال دیگر بر او کار و مقصد خویش رسد کمال لائق خاطر نشود

حکیم مولوی سید ابراهیم

از فرزندان مولوی قطب الدین مرحوم مذکور از بدو مشهور و مرشد زادگی حضور پر نور حاضر مانده
مهور کار فن طب بوده نام او گشت درینولا صاحب خدمت و دوا خانة از فرط الطاف شایسته
بر باره در مهور پرور سرفراز و ممتاز و عجب انسان با اخلاق که از ابتدای شباب صفات بزرگوار دارد

حکیم میرزا کاظم علی خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از گوا یار که در نوکری دولت را و سندی بیاید بر باره سبزه ر و پیله یار
ماه باده نوکریش بود و سبب انقضا و پیشش وارد حیدر آباد گردیده راجه چند و عمل مهاراجه
بهادر نیز بر باره سبزه ر و پیله در سرکار دولت و التزام لازم داشته معالج خان مذکور قسمیکه دیگر حکما
و اطبا میکنند بالاتر از ان نبود اما اخلاق و شاد و سستی و بلند ر مبتنی و سلوک با ارباب احتیاج
بالاتر همه خوبها بوده بدو سال چون شش از آن لطف بسیار شد باز روانه آنجا شدند
و بخوبی خوب اوقات بسر میبردند

بهادر مذکور حاضر میگشت در میولا بختاب سیح الدوله سر قراگشته بسیار سبب پزایه سالی اختلاف
حواس دارد و از پسران نا اتفاق محض دیده جان باب است که پسران از تنگدستی عاجز آمده مشهور
بخاست کرده اند از خرف و دم ستاد است زیاد و صرف نیست هر چه میکنند به متناهی میکنند چون عمرش
قریب هشتاد سال پید شانه نشین گردیده و آنچه حواس ندارد : : :

حکیم سید صاحب

فرزند کالان مولوی قلیب الدین اهل بولیت از وقت سن مغرب تربیت پذیر بزرگوار خود در آیه جمیع
علوم بهره ذاتی برداشت و در آفاق اُشت لب رحلت مرحوم خود چندین بختاب مرشد زاده
آفاق مصمم الملک بهادر معزز و صاحب بوده بعد از آن باریاب حضور پر نور گردیده همواره کمال
الطاف شاهانه حاضر در بار جهاندار است بسیار شگفت فزاینده و علوم عقلی و نقلی فر د کمال روزگار و از
خوبان زمانه و در کار و بار بسیار خوب و محتاجان بدان متوجه و در فیض سانی و زحم بر باب احتیاج یکتا
عصر از سر کار بر بار چهار صد روپیهر فرزند و همواره باریاب و معالج خود بدولت و اتبالی حضور
پر نور محمود و منظور نظر کیمیا اثر صاحب طلب و ادویات از نزد خود بغیر باید بر مرد با فیض است
بجمیع صفات بزرگان موصوف

حکیم میر معصوم علی خان

خلف دومی حکیم معالج خان مرحوم است تا رحلت پدر خود در خانه خویش بوده معالج میگردد و فرزند راجه
نوشحال حین بهادر و بعد از آن نزد راجه و جاگر چند راسی مبادر معالجات سمور بوده معالج و کسب
کینه زود و صده و پنجاه و شش حبس که لایم باقی خراب نهان در و اما صبا اخلاق و با و صاف حمیده
خلف مرحوم میر لطف علیخان بجای پدر بجایگزین موروثی سرفراز و حاضر در بار جهان مدار و
بعض خود ستند

ازاده از ایام پروانگی در گذشت مقصد این دفتر سرکار هم نویسی ایشان را از دفتر بر آورده
در انداختند و بعضی مردم مشهور کردند که حکیم بنده علیخان در ناگپور قضا نمود هرگاه مشایخ
باز واره حیدر آباد شد جعفر با جنگ بهادر کوکاسی موفوره به کار برده بشرف ملازمت حضور پوز
رسانیده به راه سابق بحال کنایه که بهر دو با هم ضیعه اخوت خوانده بودند معذامتی تازندگانی
جعفر با جنگ در خانه اش مودت و جود که بهر یک مکانی علمیه داشت فرود آمده بعد علمتش
بمکان دیگر اوقات خود در راگ و رنگ سرور و متبجح میداشت و فتاد عالم کیفیت روح پرواز
نمود آنچه که داشت پس او را جلوه آواره ساخت حکیم بود در علم دست کاری چشم فرو کمال خوش مزاج
در پیش سازی صورت در شمرندی و طپا سر خوشش تخلص میکرد و خدمت فقیران بسیار مینمود و بهاره
سرور بوده گفتگوی با فخره داشت خوش لباس خوش خوراک و با آن اغاست بهر دست خود
تیار می ساخت کدول بی اختیار بخو است که بنوشد و در سبزه یکبار و دو و صد و سی و شش حبسه
بهالم باقی خوانیده در درگاه بر بنده صاحب متصل مقبره جعفر با جنگ مرحوم کوکاسی مدفون گشت

حکیم میر صفدر علی

دواد شقایق خان اول نزد راجه که گویند بخش بهادر حاضر بوده بهالجه مسمور شده اوقات عزیز
خویش بر سر بهر و بعد حیات خان مذکور و در و در راجه مذکور نیز در خدمت بهاراج بهادر بهالجه مسمور
چون بهادر را که علوم از شقایق خان مذکور بود و در یوزالو یا ذات شقایق خان خود موجود است
بسیار صاحب اخلاق خوش اوقات در علوم حکمت و غیره فرو کمال و در یوزالو ناموری خانان خان
مرحوم از ذات ایشان است مرد سلیم الطبع متبجح اخلاق مشهور و در علوم ضروری نیز

کامل بهالجه بر طریق خان مرحوم میکند بسیار

آدم نیک خصال

احمد شاه خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از قمر نگر کر نول وارد حیدرآباد گشته نزد مهاراجه بهادر ملازم شده مدتی در قنیه تان ری بال چند کمان بوده فواید کثیره برداشت در میولا بنحدرت بهادر موصوف حاضر مرد خدا پرست صاحب خیرات اوقات خسته خود را در عبادت الهی و تلاوت قرآن شریف بالبحان داوودی و خدنگذاری فقر البسر برده در تصور برده کمال بکار برده شهر روزگار است و در معالجات غریبا توجه دلی داشته از دو او غدا بندان مسکوک صاحب مالگیر همواره مورد الطاف و کرامت بود

علیه شاه علی

از کر نول وارد حیدرآباد گشته مدتی در فراقت شاهیار الملک مرحوم بوده فواید کثیره حاصل نمود و میولا بکازمت مهاراجه بهادر بهرام کبیر و پنجاه روپیه متین راجه در کراج بهادر است و دو بار بحرین شیرین رفته سعادت دارین حاصل کرده باز حیدرآباد آمده چون یک خلف رشید بزرگ و عباس سیان نام که چراغ دودمانش بود از و باور عین جوانی تقضا نمود مشارالیه را دنیا از نظرش در افتاد الحال کمال فقیرانه ناچار زندگانی میکند و مصالح الاوقات و بر من خود کامل و منتخب است

علیه منده علیخان

در عهد حضرت غفر انکاب از بند وارد و دکن گشته و ناگه پور بادشهر حکیم آفتاب که حلت کرده بود و منسوب شده در حیدرآباد آمده باستقواب جعفر یار جنگ کو که باریاب حضور حضرت مغفرت منزل گردیده بهرام به پانصد روپیه سفر از پشت ابد مدت و رسنه کینار و دو عدد دست پنج بجر برای مصالحه بالاراجه پسر که حوی بهو سلک زایل البسر بود بهانه ملاقات خوش اسن و زوجه خویش از حضور حضرت یک سال محال کرده عموخ یک سال با هموار خود زار از خزانه سرکار گرفته بناگه پور رفته سیال را آنجا اقامت نمود که راجه اندک و نیز بشت هزار روپیه سعادت فرستاده بود چون مدت دو سال

از کسب و باور داشتند و میر عالم را که بود و هزار و پوسه باور داشتند و خود میدادند و باره عالم
 زخم پای بهرام جنگ بهادر که از او به جفا شده بود و انچه قطع و برید از دست او چندی نماند و کور بود و
 مصفت قابل شد و گفتند که مثل شاد و ولایت ما هم احدی نیست از سرکار پادشاه و پوسه باور
 میباشد بود و حال کوی کور و نامشهور است مثل بافضل در وازه مالی قدم رسول صلوات
 علیه و آله و سلم و دیگر عالم می الدین نیز فرزند شنب بود و ممدادین و لاکرن و غیره نیز بد نیستند
 بکار خود بهوش یارانه قریب دو صد کس با اینکار مهور کار و بار هستند و سواي جراحان جمعیت ما
 سرکار و ذمکت رام سپهر رام چند روز کور هم فر و اول ینهاست

ذکر شعرای ناموسرکار و شاعران و شاعران و شاعران

پیر محمد عاقل که مشهور بنایک بود و او در فن اخبار گوئی و کن دیبه بدی کتای روزگار و خیل اخبار
 سرکار و دولتهار بوده احوال ملک و کن از جایجا بر زبان خود داشت و فان مذکور در جمیع مقام
 فرو کامل و زکار که اکثر لغت و خواصی عظم الامرا نشسته احوال تمامی سرزمین و کن بزبان خود بیان
 میکرد و در عهد حضرت خضر اناب در سده یک هزار و دو صد و شانزده و هفده هجری شمس شاعران و در کن
 مشاعره مقرر کرده بر روز شنبه در مکان شهرت و آفاق شاعران بودند و در مکان المپی بیگ
 همه با جمیع میشدند و غزل طحی میخواندند بدون آمدن خان سطور غزل خوانی نمینمودند
 و همه شعرا استاد وقت میدادند و عروض قافیه و دیگر صناعات فن شعر متنازعه بود
 چنانچه مشنوی برات و ریال جلیت و ضلع او شهور آفاق است و نیمه اول و شنبه بقلم آورد

رباعی در ضلع و جلیت میوه آسب جو جنگ عشق کز نین عیان +
 آتا نین زخم چه انگر بیان + سویر موافق بیونین معلوم + سر دیو تو ناپاتی بو کمان +

حکیم بنده حسن

ولد آخاد ولد در تلامذت حکیم شفاخان رحوم نسخهای عربی و فارسی علم طب خوانده و در معالجه
قدم نهاد و نزد همایون بهادر شریک حکماست بسیار آشنادوست با مروت باد

حکیم سید عالم الحسین

فرزند سید باقر الحسین المعروف باقر صاحب خلف شاد اعظم صاحب الدماجد سیدن صاحب مرحوم که
گذشت العظمی سید اعظم دانا حکیم شفاخان شاده در تحصیل علم طب و نسخ نویسی پر واخته کمال
بهره بهر ساینده بعد طاعت خان مذکور در حال بهار بهادر بهادر و بهر راه ذات سرفراز نهایت
خلق تبسم و جمیع صفات بزرگان خاندان خود موصوف و در علم تیراندازی بهره کامل دارد و سوا
حکمای مرقومیه الصدر حکمای یونانی و مصری و عربی و فلنگ و غیره بسیار در زمان
دولت امپراطور ابد القدر و اقبال تا مقام جهان قایم دارد حاضرانه لفظ الطول کلام باختصار
در آورده و در مصریان عمیده گاه که در دیولا جگنا سده کامل فن خود است باقی بهر سبب شش راییه الای
دیویدی مبارک و غایب بخانه مهور کار و بار خویش اند و او بمباره باریاب حضور پر نور و به معالجه
مرشد زاده های شیر خواره و تنین و پخته سرکار و با بابل فن مجتبت و الفت مالوف لیکن مصریان
ایجاب از چند سال دخل در معقولات کرده و علان طرفیه بزرگان خود که کار از حبوب و سفوف
و باره با و غیره میگردند و موقوف نسخهای یونانی مینویسد و معالجه بر طریق یونانی میکند بقول شام
شعر نو کار زمین را نکو ساختی تا که بر آسمان نیز پر خشتی تا نکو رام و غیره چند کس در حکیم
واری عیب گاه حال اجم کمال اند مجموع در سرکار حاضر و در جرجان سرکار رام چند پسر گورو تا جراح
فرد کمال فن خود بود که داکتران ولایت شل داکتر کسری و داکتر یور که دو و دو هزار و پوپ

کھیتی ہا کی جسے ہی کچھ کہو	ہم ہی تو تھوڑا ان ہٹا کر شریک زد	قطعیہ ماہین گناہ میں کیا سوال
تو فوٹی نہیں کہ استاد کی زینہ	مچھو نو سکر اکو دیا چٹ دین جواب	اردی بہت وہ کی ہوئی کسطح بند
حضرت مقرر منزل این فارسے	لیل چو گشت و گل چہ شیند و مباحہ کرد	اکھن کر او باغ کو پر سد زباغبان

از زبان خود خواندہ حسین علیخان مذکور رافرو موند کہ درایات ہندی لغت میں کردہ بلاخط اقدار
چون نظر انور گہرائی پانصد روپیہ جملہ یافت در سند یکزار و دوصد و سی جسے بر سن شہت
سالگی محبت خرامیہ تا حال مثلش نظر آہ

شیخ حفیظ حقیقہ تخلص

بزرگانش از ساکنان ہند بودند اوقات خود بوقت پہلری بسر بردند و او خود بذاتہ در فن شعر شہ
بہر سائیدہ شہر گشت اول مصاحب راجہ مہیت رام در شکر فیروزی اورنگ آباد وغیرہ بود بعد
برہمی کارشارالیدر بلدہ حمید آباد آمدہ مصاحب راجہ چند لعل مہاراجہ بہادر شدہ کمال السہ خاطر
گردیدہ وکیل مزاج شدہ و بسیار کسان را انور کنایہ مسمون منت ساخت و سخن خیر در باب ہر شنا
و بیگاہ فرو گذاشت مینکر دہ ریا یکیزار روپیہ بہای سرفراز بود و ہر روز ہوشاک نو بہ حاضر
و بار میشد نازک ہند شعر بر فکر ناز کش ختم ہر شعرش تشہ گان مضامین را حکم آب سرو شیرین بلکہ
دارد اگر چہ اشاراتیش بسیار عمدہ تراند اما بیاد عامی ہرچہ بود برقم آورد و قطع

خطمین کہ چین طبتابہ سوا سکو جسے	ما بجز اور سلامت بشما کہتے ہیں	تپہ تشہیر کیا قاتل بچا رے کو
آپ فراموش قبلے کیا کہتے ہیں	والہ البانانے جی اود اس آیا	ہکو آب بقادر اس آیا
مین وہ شمع مزار بکیں ہوں	کہ پتکا نہ جسکے پاس آیا	ولہم کو بادہ گل رنگ پلاؤ تو ہیز
خانہ باغ آئینہ رخ کو بنا دیوین	ہمارے دلیں بیدرد و الم کا جوش نا	کہ سیند اغون دوکان گل فروش نا

رباعی در ضلع و جگت پلنگ آرام نہ کیونکہ اب یہ منی ہو لین بہ کسٹور خوشی سے نہ پلنگ
جہولین ۱۰ پایا تھا کہ ہونہ سات پیڑی میں یہ دو کہہ نہ پٹی پڑی ایسی کہ اوکھ گھٹن چولین ۱۰

رباعی در ضلع و جگت لٹو

لٹو ہے تیرے پہ ہر کوئی اے یار	اور حال ریشان کو نہیں رکھتا عار
آخر کو چمین او سکے جا کر حبابی	دل پہزتا تھا اسی آسپہ وہ سو سوار
سرگرد چشم سے اپنی وہ خوش ابرو پونچھے	گرد و جگت کو سدا دیدہ آہو پونچھے
آستین کا میں کسوں کی نہ ہوا دست نگر	میر کو ہی ہاتھوں آخر میری آٹھو پونچھے
رنگ گلشن کا شفق روی فلک سے اوڑ جائے	دل اپنی بات سے کافر کہی کو کو پونچھے
رنگ لب جانان کو مسخ زیادہ ہے	اور وزن میں برگ گل در مسخ زیادہ ہے

سوامی این انرا شمار ہندی و فارسی دیوان خود دار و در علم تاریخ ہم کامل بودہ در سبکزار
و در مصداق است و یک ہجری و ولایت حیات نمود و در شطرنج بازی رسالہ لائش شہور تر اند ۱۰

میر حسین علی خان ایما تخلص

از پنجابی سکان لبدہ او رنگ آباد بود اما شوق شعر ہندی بسیار داشت وضع لباس خود را بوضع
اہل ہند کہ جامہ بسیار پرد و در بخاندار و دستا نیز بزرگ جوڑہ دار و کمر لہذا رسیکہ در شاعری بود کہ گفتگو
روزمرہ اشش را نہر استاد کامل میدانتند کہ سخن را در سبک در آبدار میکشت طلاق لسان فصاحت
بیان و انداز گفتگو و لطیف کلام و شیرینی مذاق و لہجہ ترکیب عبارت گویا نامر علی وقت خود بود و ابول
قرن اشار بلکہ مافوق آلت بمبارہ صاحب وقت ہمارا کہ بہادر کہ نہایت دوست داشتند
پانصد روپیہ ہوا از سر کار مییافت صاحب دیوان این قطو

از بند وار وحید را با داشته در خانه ماه لقا بانی فرود آمد کو چشتم بود بعد از آن مصاحب مهاراجه
 بهادر شده دو صد روپیه ماهوار مییافت **وله** **جک** چون تیری تکی نظرائی بودگی
 بی حال و نگرانی میری کمانی بودگی

شاه نصیر شاه جهان آبادی سرآمد زمانه نصیر تخلص

از ناموران هند و باریشتر در عهد حضرت مغفرت منزل وار وحید را با گردیده بمواریه در صحبت
 مهاراجه بهادر بوده بوطن خود رفت و باز در سز کینار و دو صد و پنجاه و چهار تهری حسب الطلب
 راجه چند و لعل مهاراجه بهادر موصوف که هفت هزار روپیه برای خج او فرستاده از دلی طلب نمودند
 وار وحید را با گشت بست و پنجر روپیه لیمه مییافت سوای سلوک دیگر در فن شعر استاد زمانه بود
 اما بسیار کریم نظر این چند اشعار از دوست **وله** **کر** نه او یکی در غنایه نخل بال کی هر

غزل که بر زبان این شکسته تال کی هر	نصیر اوش خوان ماگت بود	که تو نصیر جو مشورتی سوال کی هر
و از خیار کو خیاره پرفتن پر ناله	بلند آبی سرشون پر ناله	وله که آن شمع پر هر شعله نگاه
نک کیجی شمع آن پر نه که استخوان هر غذا باکی بسای	بیشیا هر استخوان پر وله	
دم او کو کهن تابش زنی خوب بنین	جان شیرین کھو کو کهنی خوب بنین	منزل گل آردی و دکلانای بی زنجیر
یروش میج نسیم حینی خوب بنین	مین همی بود پای جنون هر مجنون	استد ران زنی آگه میری خوب بنین
چپتی کانون هر کو تیر تو کو لیکن	دشت حشت کی همی خاک چینی خوب بنین	هو سوک تجب تو کر منجمن گل کا علاج

اسکو باری اعضا شکنی خوب بنین

چون وقت موعود رسید از بسکه اعتقاد بسیار داشت در روضه حضرت شاه موسی صبیحا قادری
 علیہ الرحمہ مدفون گشت

خیال کا کل شگین ریچکودوش رہا کہ شل کعبہ اول سیاہ پوش رہا ہزار سالہ مندر نما تلب تھے
 کبیا پاس وہ تھا خموش رہا چاک سینہ ہو گیا دلے صد آنیلگی کلتے ہی اس درگاہت کی ہوا آؤگی
 ولہ لڑا کون نے لیکے اری جون ہی ستے ستے سنگ بند دیوانگو کو خونے ہوا ستے ستے رنگ

در رابعی نذر حضرت مغفرت منزل سکندر جاہ نور اللہ مرقدہ

کوئی نام خدا لیکو مہم تک پہونچا کوئی پوچھتی ہی دیر مہم تک پہونچا خوش ظالمی سیری ہو لیکر کے سین نذر
 تجھ رنگ سکندر کے قدم تک پہونچا صاحب دیوان است و ہوا رہ حاضر دربار ہ ہ ہ ہ

مرزا علیخان لطف تخلص

از بنگالہ بحیر آباد و در خدمت حضرت غفراناب آمدہ مشورکت صاحب قدا و علی و فارسی و ہند
 از قدیم ساکن ہلی بودہ و مہرتہ و باغ و بہشت صاحب اعظم الامر اسطو جاہ دار المہام سرکارشہ و قضا
 غدا و نشان حضور پور گزرا مندر بہر راہ چہار صد روپیہ و سرفرازی الکی سپاہی گردید و نیز قضا و مرجع
 اعظم الامر او در ہمہ سیر عالم جہش گفتہ مقرب و صاحب مازان چہند شمار دوست

آپ تو بات میں بگڑاتے ہیں دلو کیا موندی پھول جڑتے ہیں اوسیان تیغ والو اور ایک خرم
 کسے ہم ایڑ میں گرگڑاتے ہیں طرف بیان دیکھے رسم سیاہی مرغ سبیل کے پر جگرگڑتے ہیں
 منشیان غم دیکے کچھڑا نکلے آج تو خود بخود او و طرگڑتے ہیں لطف نوا اور آستان علی

جہان ملاک میں گرگڑاتے ہیں آدم بسیار پر فکر کامل فنون بود و رسد کینار و دوسد و بہت
 و بہت جہت وفات کرد و برادرانش مرزا علی رضا و حاجی مرزا جان کرد و روز خوانی کیتامی عصر بود و
 یکی یہ قضا و دوحاجی مرزا جان از دست و زوان شہید شد

حافظ مشتاق مشتاق تخلص

و با اینهمه بر اخلاق و صاحب مروت و آدمیت و سخاوت است این چند اشعار از دست :

قطعه و جواب حقیقتا که مذکور شد

یونہی بھی مچھلے ہوئے ہیں میری سیل کو پ
یہ جو دہن پہ پہر چھپو ہو کیا کہتے ہیں
مقدور اگر شمع رسالت کی لکھو نہیں
گردون مثل نوح کی کشتی نظر آوے
محفل اوتھی رو صاب محفل کسلیہ
کچھ دن پہر تو کیجئے قاتل کسانہ
سرخ نیچہ نازک کو حسا کہتے ہیں
ولہ اگر نخل تناکو ہمارے تراوے
خاکیے نخل جلوہ شبنم آوے
ولہ
قطع
قاتل سرب کونی نہیں کتا کو قدم
دو جو خنجر سری ناز کا بیطخ ہر خون
شمشیر کمال چول سپر کا فطائف
طوفان سری اشکو نجا اگر لہر آوے
تاب و توان و صبر کلو دل کو ساتھ ساتھ
تبہ مجھ کو یاد کہتے تھو مرنا سب نہیں
تو ہی تو چل خباڑہ سہل کسانہ ساتھ

سرے کفن لیے ہوئے ہر دین ربط + مرئی کے اشتیاق میں قابل کراستہ سائتہ

کمر شاه فقیر کمر مخلص

از ساکنان بن لکوه که اشتهار اساتذہ سلف و شہر از امور و مرتبہ و مشہور ہیا ہمہ بر زبان یاد دارد و در حق
منی توبہ در بنو لا کہ شاعران لکھنو مثل میان فصیح و میان ویر و میان منیر و غیرہ فصاحت مرتبہ را
ما بر شش عظم رسانیدہ اند کہ بیج فصاحت و بلاغت دیگر کی یافتگوی ایشان ہمیر سد پس متر شاہ
نیز در مذاق مرتبہ و شعر از ہنما کہ تر بیت و با اینہی پر اخلاق کہ نفس را بحد تمام رسانیدہ در خانہ ہر شتا
کہ برای ملاقات میر و ند او چہار چہار روز رفتن نمیدہند بسیار آدم با مزہ دل میخواہد کہ جدائی
گزیند این مطلع از دست مطلع

بریں حواج اپنے وہ زہرہ حسین نہیں ۱۰۔ وہ کیا نہیں کہ ہم نے بیجانا نہیں نہیں

مولوی محمد شمس الدین فضل بخش خاص

که ذکر آنجناب در احوال فضلا بغير تعلیم آمده است اما اشعار آن حضرت در اینجا بجز می آید

آہوں سے سروٹھاؤ پہر دل دلگیر کے
 مہیتوں کے واسی قابل میر میری عبادت
 وہم جو گرس شلاکو خریداروں کی
 مضامیلاؤ کا کل کے گرفتاروں کی
 کل جو سہری نہ مال ہو اپنا
 کل تلک انتقال ہے اپنا
 کا نام خن جو مجھ لینے پڑو شیر کے
 ہونا نیت ہر اک انسان میں
 دفن ہو لاش جہان چشم کو بیماروں کی
 سراج گالیان کھاتے کھڑے ہو
 آج جینا محال ہے اپنا
 بت غیو لب پر ہنسا چاہتا ہے
 کا نام خن جو نکال تیتہ فراد کے
 کہ گیا ہو کچھ نہشتہ کان میں
 شاخ منبل کی اگر آہو منظور کو سیر
 ار میاں فیض کیا چکے لہر و پیر
 فیض صاحب اگر وہ آج نہ آئے
 خدا کا کیا گل کھلایا ہوتا ہے

کہ نام دیوان خود را پیشکار داشت

میر عباس علیخان احسان تخلص

ولہ بہام جنگ نہایت خوش مزاج و خوش خوراک بوقت اتمام فضل انبی فی دانیہ یک رو پر خیرہ
میخورد و در تنگبازی زربسیار خرج مینمود و شوق مرغ و کبوتران از حد زیادہ داشت یک یک
جفت کبوتر میکشید و پرہیزدنیہ الملک ہبادرو امین الملک ہبادرو فرزند ان ایشان سفیر خست
چون اعظم الامراء در پونا بود لہجہ نراین صاحب تخلص ابیات چند ناپاسب لقللم آورده خان مذکور
در دہمنوش تجریر آورده از جا گیر سر فراز گردید شاعر

ز کلام اس چرخ دون پرواز نکلے	گر شاہنت قنبر سے نکلے	فلاطون سادہ بر تخت اسو بھولا
ز جگہ اب کوئی ہمسر سے نکلے	پر پیر سہا سطلو جاہ وانا ہ	بڑی فطرت میں اسکندریہ نکلے
کر کیا فوج نے او سکوندی تن	مگر جو خال خال ادھر سے نکلے	سو زکو حیت کراب سرخرو ہو
قسم ہو لالا احمر سے نکلے	اوڑا دون بہان بون مھنوں بہا	خون جھلجھ کسی گوہر سے نکلے
نہ سہانا قباحت فہم اتنا	کرجہ شیرزاودھر سے نکلے	توہر کیا حال ہو دیو دشمنو کنا
کہ آہ شل زن ہر ہر سے نکلے	نخل آمادہ بون خورشید تابان	کہ مہر لیکے جیسے گہر سے نکلے
یون نکل اکفر سے وہ اسم اعظم	شر جو بون چہر کرتہر سے نکلے	ریاست پہرے سر سے جو چکل
چراغ خضر ہر ایک گہر سے نکلے	تیری نقبین پر عیشین احسان	محبت حیدر مہر سے نکلے

در جو کوئی یاد طول داشت اکثر ہجویات او شورتر اند ورنہ کمزارد و صدوی سحری نہ ہستی بہت
استیغ تیری باہر جگہ لائی ہوتی

مرزا عابد بیگ تخلص

شمع فانوس سے باہر نکل آئی ہوتی

محمد صدیق قیس تخلص

ہمشیرہ زادہ شیر محمد خان ایمان تخلص شہر نازک و دلپسند بوضع خواجہ میر درد و میر تقی میر سلگورہ و
و سنا میں دلچسپ نو بنو جلیوہ نگارنگ می آرد از نزد ہمارا جہاد و درویشیہ و از نزد میر کیم
دور و پریشہ روز میا بہر نہایت مرد و خلیق خوش فکر و میولا بہر تشکم کے میرسد

بر میں جو وہ میر نہیں ہر
کس جاپہ وہ جلوہ گر نہیں ہر
و مان تیغ پہ مختہ رکھا
ہوتا او سکواثر نہیں ہے
اوڑ جائیں ہم ایک پسیناوس تک
کیون دل تجھے کچھ خبر نہیں ہر
سووار لغو نکالتو ہر اگر قیس
سانپہین یا اسے سرٹانیکے
مزد ترہین دیکھو اسے برق
یہی اسلوب میں زمانے کے
صدقہ اتوں کے اس نشانیکے
ولہ کا کھانا اور دیوان سرت سحر کا
گودین لکیر پی ٹپی ہر بچہ حور کا
والہ لکیر کر نیوین راہ فنا آمادہ ہر

اپنی بھی ہین خبر نہیں ہے
ہستی سے عدم کو کوچ کرنا
ہیان ڈھونڈا تو تن پر نہیں ہر
اسے برق تجلی حیان سوز
پر کیا کرین کہ ہلو پر نہیں ہر
کو یا وہ کو میں تو نوازی نادان
ہلو تو یہ درد سر نہیں ہر دل
شر ہی ہو گیا نہ اسے تم
خار و خس اپنے آشیانیکے

قطع

چھ گیا دل دہرا و دہر کو جگر
جیلج جو نوازی کو میں بچہ حور کا
والہ یں نمایان لفظ کو حلقہ خیال ہر
کاغذ گل خوردہ ہو یہاں اثر وادہ ہر

بے ہین اوسی سکہ و دیر
اتنا تو بڑا سفر نہیں ہے
نالہ کر کر کر ٹھک گئے ہسم
جی کا تو ہمیں خطر نہیں ہے
دنیا ہی ہر ایک سرائی غفلت
سمجھا تھا کہ گم ہی گم نہیں ہر
کانہین کمد و کوئی شائیکے
پاؤں پوچھتا رہے آئیکے
کہوڑ بڑبڑتے ہین اور کہو گشت
قیس کتنا تھا اپنی چہا قی دیکھ
تیر و نو نہی ہین ٹھکانیکے
جام و میں عکس ہر کیا اس رخ پر نور کا
ملنے پر کار میں جوں نقطہ پر کار ہے
صاحب دیوان است کہ

دلفظا ہی تیر مرزاگان ہی کو خاصیت تیر
خلق کی سمت سے بہاگی کردل وشت دوست
یمنین ہر مرقوم غریزوں کے لئے

ہر رحم گوشہ آبرو ہی اثر میں شمشیر
جادہ شیر ہر آہو کی نظر میں شمشیر
چرخ دون پیشہ نے باندھی ہر کمر میں شیر

میر سجاد علیخان بہادر سجاد خاں اور حقیقی میر عباس علیخان بہادر کانی

دعویٰ کرے جو فال لب و لہا سے شک
آدے گراوے کو پیہ گیسو سے باغین
ہو جو مرصع فال و خطا یا اسے سبج
نقفا سر و چمن شکل شان ہے مجکو
گر بنومی تو ہار میں خزان ہر مجکو
ساکن کو پیہ جانان جہن سے کیا کام
نامعاف مفرخواستی تو مہبت کرتا ہے

ماہر منتقل رہے اپنی خطا سے شک
چٹکے بجای دار شبنم قبا سے شک
بہتر ہواوے حق میں تمہاری دو شک
اڑو بان تیرے ہر ہنر وان ہے مجکو
نکتہ تختہ گل مع و خان ہے مجکو
باب جنت دہن شیرازیان ہے مجکو
پند شنے کی تیری تاب کہان ہر مجکو

دل

برادر سلطان ایشان در منصب اران میر کار بد و صدر پیہ نام و از مسلک اند و برادر جزو ایک صدر پیہ
ماہوار است مقرر الدین مستخلص و منصب اران سرکار بد و صدر پیہ ماہوار سر فراز بود

دل

برہنہ پا ہی محل مجکوا و شت خیلا ہنر
علاج دلو آئے تیر سجا سحت دعویٰ سے

جہان ہر خار کو دعویٰ ہو نشتر کی نیابت کا
بیان کیا ہو گیا وہ مجرہ حضرت سلامت کا

خاص تخلص

از فرزند ان شاہ خاموش متصل دروازہ چادر گھاٹ اندرون شہر لباس درویشانہ جبہ و دستار

بیار صاحب مقرب شاگرد ہمارا جہا در این مقطع از دست

ایڈن کے نشیے سے بھی واقف تھے بطور اب ہنگیوین پینے لگے بے بے ہنگ

میر عباس علیخان بہادر کافی تخلص

از عالمی خاندان و جاگیر داران بگین ملی از اقر بائی قریبہ شاہیہ الملک بہادر بزرگانش کا نامی گازی
بطور آوردہ مورد الطاف گردیدند و مشارالیه صاحب مقرب ہمارا جہا در ویدہ قصائد غزا
و غزلیہای عجیب غریب طرعی و غیرہ بقلم آوردہ مشور و رفاق شدہ بسر قرازی خطابتانی و بہادر
از پیشکامہ حصن پر نور دام اقبال مشرف و سبای است معتمد اور فارسی و عربی و ہندی و جمیع سلاطت
علمی و فزونیای عمدہ خواست با اینہر و مردت و ادبیت و محبت و منتخبین چند اشعار از و است

ہوا آخری شعلہ برق سوزان اپنے خرمین
کہ جیون سیاب تیرا پڑا جو سیر لہر اشک دہن مین
کہ آغوش پری گوارہ تھا میرالاک پن مین
کہ ہر ناتوس کا نغمہ سدا ی دل لمبین مین
دل زنجیر ہی ہر رات دن سر گرم شیون مین
کہ نشتر سوڈ آتش دیدہ تھا گشت رگ زن مین
کام چہرہ لڑک نشتر کا کرے تار نظر
و کہنا آئینہ کا ہے جسکو بھی مار نظر
ابن لک جیون سوڈ آتش دیدہ ہر تار نظر
آج بہر لال ہر قاتل کے کمر میں شمشیر

لگا دی سوزش داغ جگر لڑا آگ سبتن مین
بہر اس چشم مین کس شوخ کا تنہا شوق نظر
جنون سے کیون نہو لڑا قدیمی مہکوا و ناصح
انہی یا مین کس بت کی مین مین مضطرب خاطر
نہیں کچھ سچ و تاب مگر مہنون طوق کو تنہا
رگ مہنوتے وقت فصدیہ گرمی نخل آلی
کیون نہو اس چشم نازک کو گران بار نظر
اوس جیبا پیشکامہ مفتون ہر دل نادان میرا
شب جو نقش چشم مین اوس شعلہ رو کا پیر گیا
نہیں معلوم لگی آنکھ جگر مین شمشیر

میر عباس علیخان بہادر کافی تخلص
عالمی خاندان و جاگیر داران بگین ملی

سرد و دهر ناصرالدول	تاجان هست در جهان باشد	رایت عدلش ارباب شود
تافت تا قاف در امان باشد	صموده را در زمان معدلش	چنگل باز آشیان باشد
در زمان تو اسکندر کاب	که جهان دامن امان باشد	جمع شده عالم زیر پایشان
گرچه زلفین مویشان باشد	عدالت آریایه در جهان فگند	گرگ بر میش چون شبان باشد
رایت ملک گیر منصورت	منظر ایت کیان باشد	علم نصرت ترا دایم
تلف و فتح بهمنان باشد	دشمن جاده تو بان شر	در دل سنگ گرنهان باشد
ناوک بر تو برون آرد	گرچه آن سنگ نشان باشد	گرعد و از تو رو بگرداند
که کعبه ز تو نشان باشد	پنجه میت کجا شود این	نابا فکر را بیگان باشد
روزمیدان ز سبهم نزه تو	عشقه بر قلب دشمنان باشد	بر خدنگ تو کز گمان خیزد
سینه دشمنان نشان باشد	ناوک تیر تو بر دز مصاف	بر دل دشمنان روان باشد
سر و دست چو پیش و چه کم	هر چه در صفت جهان باشد	گلشن عمرشان بقصل شباب
از محمود ستم خزان باشد	گلشن عمر تو ز باد خزان	تاجان هست در امان باشد
دشمنان همیشه خوار و ذلیل	دوستان تو شادمان باشد	ذکر نام تو در جهان باد

تاجان جهانیان باشد

آفاق تخلص و شهرت تخلص

سرد و دهر از بهند دارد حیدر آباد شد ز دشمنان آمار ابراهیم کبیر بر پا به دو صد و دو صد و پریه
 لازم بوده در تیر بریده و ولایت حیات نمونده چنانچه غزل قایم دهلوی استاد خود را

نستین نموده منزل

شکوه شایخانه بوده خوش طبیعت و له گلاب تازه گال او سکه کلی نازک بن گلابی به تمام قد
 نونهال رنگین قبا سرپاچین گلابی طه تخلص بر او خر و خاص که نهایت آواره ذرایع بود
 همواره در جنگخانه بوده اشعار سلیقت و میخواند بهر سرکار ملاقات کرده و شعر در مرع به سلیقت
 و میخواند اگر چیزی و او بهتر و گرنه مبدل وقت و شعر در میخواند که شش میگردید و بعد از سرکار
 دست بست میدادند و جواب شعر را بر خود میدادند گفت اگر چه بویچ است اما در تذکره شعرا مضایقه
 ندارد و اگر چه بی چند لایه پان کما اگر فقط از اپاند بن گلابی به انوار اوقار سه به و دیگر لایه
 سیاه بن بشین بن گلابی به راجه چند و لعل مهاراجه بهادر دور و به یوسیه میدادند و چنگ
 بعد از نیمی رسل صاحب فرنگی کل النما طبابت جنگ آمد سگلف صاحب وکیل نوکر وید و میباین
 مهاراجه بهادر و سگلف صاحب سوامزاجی مانده مهاراجه بهادر از صدر کلکته چنان بند و بست
 نمودند که سگلف صاحب خود بخود استغناء از دست و کالت داده اراده شاهجهان آباد کردند
 آن هنگام شب که نزد مهاراجه بهادر آمده سر دربار شعر نامر لوط خواند مهاراجه بهادر غصه کرده
 پرسیدند که رچ کلف صاحب چه چیز است گفت نام شمار ببادول و صوف خنده کرد و گفت پر ویم
 ومانند آخر قضا مهلت نداد و خیره بزرگان خود مدنون گشت به

مرزا محمد نصیر بگینان سرفراز جهان جنگ ببادول علی بگینان ببادول محرم
 که در نش سابق گذشته و در بن تخمین خواهد آمد و مع شاه کن گفته گذارید

آنکه مدح اشرافان باشد	شاه شاهان خدایگان باشد	شاه فاتحان نشان که برادر
قیصر روم پاسبان باشد	حکمرانی که گزیناید حکم	حکمران بر فلک روان باشد

وله مرهم زنگار بر زخم مگر دکانیت به سبزه رخسارم از مرهم زنگار نیست بهر دو طرحی مطلع اند

میرزا القادر علیخان صفا تخلص

از نجبای هند از لکنو چندی در بنگال و از آنجا در چنیاس پهن ابرت و حرست تمام اوقات عزیز خویش
بسر برده در عهد دیوانی میرزا القاسم میر عالم دارالهام سرکار دار و بلده حیدرآباد گردیده پس
از آن تادم و اسپین علبین و صاحب مقرب راجه چند لعل مهاراجه بهادر مانده عجب انسان با کمال
بامزه که صحبت او باغ و بهار بوده شاگرد بلا واسطه میر تقی میر لکنوی که استاد روزگار بود طرز
اشعار خان مذکور از رویه شعری حریفانه و ظریفانه بوده پانصد و پیمایا ریسیاقت پهلوان سخن بود
خوش لمبیت میر فکر لطیفه گو در قصائد و مثنوی فرد فرید روزگار چنانچه مثنوی چو نوتر و دیگر
مثنویات او مشهور آفاق اند و غزل و رباعی هم خوب میگفت این مطلع از دست **ه**
نرا میجو اوس شوخ و شنگول به صفا لاله توبه بے بول به

صاحب دیوان فارسی و هندی استاد وقت بود و تا حال اینجی ولایت مانند اوجان علوم و کمالات

ذکر صاحب کمالان علم بهریت و هند سه و پنجم و درل صفا علیخان بهادر

ساکن جمیلی بندر پیر بزرگوار ایشان راجه سجاد نظامی سید و اگر عظیم الشان گردانیده که در عهد
حضرت سقراط و رشادی خود میناقت حضور پر نور در بلده حیدرآباد نموده در خانه خود و نون
بخش کاشای خویش ساخت و بر در شب گشت بوقت شب تیاری روشنی بالای چارنار کرده
چنان روشن کنانید که تمام شهر سوز گشت و قتیقا انتقال نمود و و سپردشت کی خان مذکور
و دیگر دیوانه مادر زاد که از خود خبر نداشت خان مفر خود از زبان خویش نقل میکرد که

کتے جو ہوش گل چاک جگر جاے
سبے ہو بہتر یہی ایکی اگر جاے

اور بزرگ مباحلہ گزر جاے
گلشن الفت سو دل لے یہ مثر جاے

داغ دہل جاے دست بہر جاے

کیا کمون بختے و لاطفہ ہو ایک احسرا
پہلے تو وہ رنگ تخاب یہ نیا گل کھلا

نکمت گل کا گیا آگے نخل قافلا
کر کے ہمیں مٹیو اکمنی ہے باد مباح

مین کوئی دم مین چلی آب ٹھہر جاے

کیا کمون کیا بات ہو ایک طلسمات ہے
ہجر کی یہ رات ہو غم سے ملاقات ہے

مرگ کی شب بات ہو ظلم سے ظلمات ہے
دل ہی نہیں ساتھ ہو عالم برسات ہے

بات تھے سے تیرے کہ ہر دیدہ کا تر جاے

دو بند ازین خمہ فراموش شدہ لہذا برہین رہند اکتفا نمود

راجہ چند لعل ہمارا جہاد شادان تخلص

صاحب دیوان اندولہ تیرے مجھے کام نہیں شل برہمن ہو تو سمجھے نہ سمجھے مین گرفتار ہون
شادان تو اسی سچ مین رہتا ہر شب و روز ہو تو میرا صنم ہو مین پرستار ہون تیرا ہوا اشعار
خوب خوب اندام اپنی یاد دشت بقلم آورد دشت نمود از خروار

دھاتی مولف اوراق نیز گاہ گاہی شعر مسکویہ از بندہ نیست

اوسے کیونکہ خوشن کوے بار گریبان
ز بس پہنچاتی ہی پہ کمانڈ مین گل

جسے بار شکل ہو تار گریبان
قیامت ہوئی ہے بہار گریبان

و در جای علوم ریاضی نزد فرید کتای عهد بوده یک جلد در احوال اشکال رمل و دیگر در احوال لفظ
 رمل با منسوبات هر هر خانه تعینت بهادر منزه شتر است روزی برای سیر و تماشای محو استنوزات
 خانه خود و دیگر اقربای خویش و غیره در درگاه بر بنده صاحب شب فرود آمدند صبح برای زیارت
 درگاه بنده و بست کنانیده مستورات رفتند باز بکمان فرودگاه آمدند شتر خطه بود چنانکه
 و آبشش و در او سخن و بر بگو کمان کلان محاذی حوض و دو چار ساعت یعنی گمری در شغل و بازی
 مشغول ساخته باز بجای او برود و آنجا دید که انگشتری الماس که در دست طفل پیش میبود و انگشت
 طفل نیست و این حیران و پیریشان بسیار تماش نمود پیدا نشد ناچار نزد خان معز آمده اطلاع کرد
 و فریاد برآورد که در سیر و تماشای شما مال و دود روید نقصان شد و من غیب را از کجا پیدا کرده
 خواهم داد خان موصوف پرسید امروز تو این طفل را تا کجا برده بودی است بگو که مال تو بدست
 تو خواهد آمد و اگر خلاف خواهی گفت بدست تو نخواهد آمد او عرض کرد که امروز سوای این سخن کمان
 که بر او است تا حوض طفل من بازی کرده دیگر هیچ بازی نداشت پسر خان معز عاصی را فرمود
 که یک پنج آهنی در وسط این سخن بکند و قرار داده نصب نمایند و از رشته دانه برابر نقش کنند
 و دوازده خانه طسج دهند و در هر یک خانه تمام هر برج از دوازده
 برج فلکی نویسد و قرع زده بعد تا مل و تفکر فرمودند که انگشتری در برج میزان است خاک آنجا
 برگردانیده خوب بنشیند و نقصانی چون نیک ملاحظه کردند انگشتری از زیر خاک برآمد تمامی مردم
 همراهی را و سکان درگاه را حیرت تمام دست داد و متعجب شدند سوای این دیگر نقلی عجیب و
 وحکایتهای غریب از آن منبع کمالات صوری و منوی بظلعاصی و مردمان دیگر در آمده اند
 که ذکر آن طول کلام است بر روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و محل سراسر خویش در دیوانخانه خود برآمده
 ملاقات با اعزّه می نمودند دیگر چهار روز در مکان خویش میماند و بعضی مؤلفین تا پنج را و جمعه بدست پرور

که بعد از انتقال مال خود چون حجره خزان را کشادم دیدم که پنج لک روپیه نقد خراطیه بالای خرطیه دارد
 و خود اندیشیدم و بدل گفتم که ای مقدر علی این دولت خدا داد بے شکت را در سوداگری این
 مال پاچه و غیره دو لک روپیه را در خرید و فروخت و معاایه داد و نت قرض و وام خرج خواهی کرد
 پیش ازین نیت که نام تو در جدول سوداگران شهر خواگشت و اگر این را در تحصیل نمودم صرف
 نمائی و وقتی بخت تو خواهد آمد که آنرا از سوختن و غرق شدن و دزد بردن اندیشه هرگز نخواهد بود
 پس از آن روز متوجه درس و تدریس شدم و دو صد روپیه بهار مولوی مستقر مقرر کرده لک
 دوازدهم بفضل الهی اگرچه زنده کور خرج بسیار و کج دیگر و میزی هم در آمد اما آنقدر استغناء و برسانیم
 که پنجاه کتب بزبان عربی و فارسی و در هر علوم تعریف عامی است که از آن نماند خدا مستقیض
 میشود و بعد از آن چون شوق علم موافق شد قوال فرد کامل را نیز لک دوازدهم با نیت به حال نمودم که لک
 سیمم القدر خان مذکور از محلی بندر و در و حیدر آباد شش هزار و سیصد و شصت صاحب وقت شدند
 که هر وقت حاضر میبودند در آن ایام شوق علم تصوف و فقری یعنی پیدا کردن مرشد کامل بر سر
 شده در دوازده میر مومن صاحب علیم الله شاه نامی درویش صاحب کمال و حال را که عالم فاضل
 متبحر و متشیخ بودند روز مخفی در قبر گشته میگشتند و شب از نماز مغرب بیرون برآمده بالای قبر میشدند
 پیدا کرده میرد ایشان شدند و در آن وقت خدمت ایشان تمام تمام شب نشسته فواید علوم عقلی و نقلی
 و عالم حقیقت معرفت حاصل نموده و در آن حالت آنحضرت ترک لباس و نفس الامر کرده در خانه خود میماند
 هرگاه از حضور حضرت آنحضرت منزل برای لک علم بهیئت و هند که بسیار با جناب شوق کامل بود
 یا و فرمائی میشد نظر معمول و بارشایان لباس و بار پویشید و میرفتند چون سبزه خود می آمدند
 بمون لباس فقیر از خود می پوشیدند بزرگی بود و در جمیع علوم عربی و فارسی پنجاه کتب بزبان
 فصیح ایشان بالای ششصد و سی علمای سلف موجود و ششصد و سی و شش و در علم نجوم و فلک بهیئت و جبه

در عالم شریف بیست و بنجوم در ملایچنجان اوراک کلی و جزئی بهر ساینده کفر و کامل عهد خود است
 احدی باو نمیرسد چه بنحمان بنود و چه سلیمانان بهر حکم و حکم او هستند و نیز قضای و غیره در رحمت
 حضور پر نور بان مضامین دلچسپ پرستی الفاظ نازک بندی خیالات و اما از قوافی و ردیف
 بجلوه تجرید در آورده که اساتذہ روزگار زبان بختین کشا و ذالغرض مرزا اسطوره درین عهد
 حضور پر نور دام اقبال صد الطاف خداوندی است بهوار مشغول استخراج فوائد مل و بنجوم
 و احکام آن آدم نیکو ذات باقیض در جمیع امور خدای کریم لافرا اموش نه میکند و حالات خانه کور
 در زمره ادرا و شتر این نیز سابقا حسن ترقیم یافته بکفایت رسیدن حال حضور پر نور دام اللہ اقبال
 و برابر حکم بنظر آورادن رابیان کرده ام

محمد شمس الدین خان شهبور بنجوم

ساکن سیرنگ پتن بزرگان ایشان حکامان قلع و کلی از وقت شانایان تمبوریه بوده اوقات
 عزیز خود با کمال عزت بسر بردن خان معزز عمده تیمو سلطان بکافیت کچری و دار و کلی فیلخان
 و هر کاره با مسمور بوده کارهای عمده بفرموده آورده و هواره مورد الطاف میبودند و بعد
 استیصال دولت تیمو سلطان مذکور و در حیدرآباد گردیده با استقلال حسین باو جنگ عزیزگی
 میر عالم در الهمام سرکار در سال سیر الملک بهادر بهر باب پنجاه و پیرینو گشت از آنجا نزد مهاراجه
 بهادر و راجه چند و لعل احکام بای منایم بقواعد بنجوم در مل چنانچه باید و نشاید بنظر آورده اند که
 بهادر و موصوف مشتاق کمالات ایشان شده فرمود که شما بوقت استراحت سپهر روز و رهنمایی
 حاضر بوده باشند که منحنی از شما احکام پائیده خواهد شد و در وقت تفکر مزاج مهاراجه بهادر
 خان مزاج احکامهای دست بسته که سر دست بنظر آید میگذرانید که همچون صورت پذیر میگردید

در علم هیئت شرح چنانچه در هند در مل و منطق و الهامی تصنیف خود و در علم طب سیدی و قانوق
و شیخ دیگر در سواد و سرفراز نموده و یک کره فلکی برنجی نیز محنت کردند از سرکار عالی و در صد پر
ماهوار بود و همواره باریاب حصه حضرت مغفرت منزل میگردد و از سرکار کمپنی اگر نیز کمبند و پویه
ماهوار بنام مردم خانه ایشان که همیشه مبارک الد و در چهل بندری در راز و دواج خان معز بود ماه
بماه سیر سید الغرض و بر بدانی مانند صفه علیخان بهادر و موصوف بنظر آمد و یکا و یک کلام شریف
خوشحط بطراز احمدی بر پهنو شستند و نیز از الله میدادند و با ما کن مقدم نیز فرستاده بودند
در شکله و در و صد و سی و شش حبس به عالم باقی خرابید اولاد داشت

مرزا محمد نصیر بیگنان سرفراز جهان جنگی

تلف الصدق علی بیگنان است که در عهد دیوانی میر ابو الفاسم میر عالم و سیر آرای حضرت مغفرت
منزل ملک التجار بلده حیدرآباد بوده و مشهور آفاق گردید و تمام نیک برصفی روزگار گذراند
و باد و صد فقر سال سواران متبایه ایران معجا کیر ذات و سواران مذکور همواره باریاب حضور پرورند
میبود و اجرائی امور اخراجات دیوانی از کوشی خان معز سگر وید و خان مذکور نیز از دیگر حبس
مقدوران ایران و باده نهایت و بیقرار و بود و بقید آب و دانه و دکن گشت و نام نامه خود
برصفی روزگار گذراند و بعد سیر عالم و ولایت حیات نمود و از محرمات خان مذکور یکی باغ و چسپ
متصل در دانه پل قییم که الحال بخیریدی در آمده سکن و مقام رشید الملک بهادر متشی حضور پرور
است که بنیاد نهاد و عمارت دیگر عمارت نموده اند و در محله حبسینی علم عمارت کوشی از خلف
مرحوم متقیم اند معتمد مرزا نصیر بیگنان مذکور بعد طلت پدر خود از پیشگاه خلافت و حبس عقل
رسای خویش معمر کارخان رساله و غیره خود گردیده با اختصاص علوم عربی و فارسی کامیابی مبت گشت

که هر سال تقویم نمود و جنوب پر نور سیگه زانید در علم نجوم و حساب تا به ایران دیار هسرتان بنود
تقویم ایشان در ملک ایران و قوران و دیگر ولایات هندوستان مردم بارزوی تمام منقلب
و غیره گرفته بیستادند و فوائد کلی برپیداشتند عمر ایشان تا قریب هشتاد سال رسیده بود
و احکامهای ایشان مشهور آفاق اندکیم شفا فی آفتاب و دیگر اعزّه صاحب علم و فضل شاگرد ایشان
بودند و جنوب پر نور بر وقت دریافت چیزی حکم بنام ایشان برمی آمد و در سیگه زانو و در صد و
سی حبس به عالم قدس خراسید شاگردان ایشان هر سال بطریق معمول تقویم نمود و استخراج نمود
و در ایام نور و ز جنوب سیگه زانند و بهر ما به معقول مشهور کارانند

مدارخان نجومی

ساکن منلیپوره حیدرآباد و لد کهیم خان عت غنی بختان ابن گوهر خان بن دلیر خان که او محمد
حضرت سفیر تاج به راه رکاب سعادت از دلی حیدرآباد آمده در پیکری مشهور وقت خود بود و بخیا
معاشر من رفراز اما مشارالیه درین ایام در علم نجوم و رمل و تسخیر جنات و فو کمال است چنانچه در خانه
دینیه صاحب بر دختر ایشان آسیب جن بوده هر کس کوی آمد و چیزی میخواند گرفتار آفت و بلای
جن میگردد آخر الامر نوبت بختان مذکور رسید و در طریقه البین جن را در گرفته بسخت کرد و دیگر تمام
عمر دختر مذکوره بلا اندیشه زندگانی نمود و درینول در غل پوره حیدرآباد میماند و بکار خلق الشیخ
مصرف و علمای او تیر بهدند و امیر کبیر و فخر زدن راجه بالکشن در نجوم و رمل کام شارالیه یادداشت

مجموعه ان شکر

مشهور به چنانچه ت نجومی ساکن یافت پوره حیدرآباد از بهکاملان علم نجوم بود چنانچه روز
حکم کرد که جوانان سرکار را ابلت جادو گرفته هجده روز بغیر آب و طعام بر یک عدد و فصل خوابند و

تا اینکه در راه پالنده رویه نقد و جایگزین حال سبقت هزار رویه سوای موجب فرزندان و برادران
 واقعه سرفراز شدند و نهایت استقامت و سید ندر روی و مجلس همکار بهادر بوقت سپهر روز
 که همه اهل دیار حاضر بودند خان محضر بهادر به عرض کرد که همین وقت عاونه عرض خواهد شد که
 مزاج جمالی مرسوم تفکر خواهد گشت اما منجر به خوار گشت در زمین گفتگو و تشویش بود و در وقت
 فیلبانان عرض کردند که فیل خاصه موسوم بگیند از سرستی دیوار خانه شت بر انداخته بالای دروازه
 آتش بگذاشت و آلتخانه همراست و استورات در حجره جان در دست پنهان گشته اند شاید از بهت
 فیل جان و بنده همراجه بهادر نهایت مضطرب الحال شده تقیه بلین نمودند که تمامی اهل کارخانه را
 بر سرش رفته فیل را در گیرند نشود که احدی را از وی رسد سرفراز خواهم کرد و بعد یک دو گری
 عرض شد که فیل مذکور را گرفته به مکانش بستانند و بهر ابله است اندک شمس الدین خان سلام شکر
 تفریح مزاج بجا آورد و همراجه بهادر نهایت خوشوقت شده روح و سینه قیمتی عنایت فرمود سوای
 این بسیار احکامات خان مغر مشهور و معروف اند و در علم قیافه و سامندریک و علم کشتی و شمشیر
 بازی یعنی دو انگ و یک انگ و پیا بازی و بانگ فرد فرید روزگار بود عاصی به حاضر خدمت
 مانده و در سال علم نجوم و رمل بر اهل استفاده نموده قادر بر برآوردن احکام گشت و سینه کیزار
 و دو صد و پنجاه و سه حرکت نمودند از فرزندان خان موصوف حسین پور محمد قمر الدین خان بهادر
 قطب یا جنگاک که ذکر ایشان گشت و دومی محمد نجم الدین خان بهادر و ثانی نجم شهاب که جایگزین
 سرفراز و حاضر دیار و دو فرزند خرد بهر ابله غات خاندانی موصوف اند . . .

میر بهادر حسین خان بهادر

از جمله منتلمات روزگار و در منصب داران سرکار به و صدر رویه بهار و سرفراز بود صاحب تقویم

نواب رفیع الملک بهادر حاکم بندر مبارک سورت و اما حضرت مغفرت منزل را دو وازده سال فقط
 سفرات خفایا تعلیم داد که اگر بزرگوار حضرت مغفرت بنیشت در هیچ حرف فرقی بنظر نمی آمد یعنی
 صورت همه حروف یکسان میبود و قطعه ای خان مذکور بجا بسیار اند معنی ادب جمیع خطوط بطول داشت
 تا اینکه خط کوفی هم بخوبی می نوشت حروف لتعلیق و غیره بالتعلیم قرائن در دست گرفته و بر روی
 هم را پنجه می برید که در هیچ حرف تعلیم نبرد و گذشت نه میگردید و تخته کاغذ سفید را از ناخن چنان
 بر می آورد که بغیر سوراخ و دو تخته برابر میکرد یعنی از یک تخته کاغذ تخته دیگر بر می آورد و نیز از ناخن
 بالای کاغذ سفید حروف خوشخط می نوشت که مانند حروف مثبت نقش میکرد و دید الفرض که الماد داشت
 که دیگر تا حال نظر نه آمد در سینه بگذارد و صدوی سحری علت نمود پس شش محمد شمس الدین خان باز دین

ایام غنیت است

تجمل رقم خان

بروز ناو قلم خان مذکور نام عالی اشش محمد کاکلم است لتعلیق خوب مینویس استاد راجه نامک بخش
 راجه بهادر در و پروید یو میا نزد و همارا راجه بهادر میباید در عاشور خانه خود علم حضرت سیکند و محمل
 کمان المچی بیگ هر سال تا فاخته و سیم امام علیه السلام یعنی تا بخت روز از غوفه محم استاد کرده
 بروز برده اشش علم و نگل مشیه خوانی کنانیده علم با بر داشته در رسته آورده تغزیه کنان باز پنجاه
 برده فاخته داده علمها و ظل سند و فم نموده میار و تا حال به نور مود و بهر صورت خدمت
 مینماید ذکر دیگر خوش نویسان قدیم مثلاً

غلام محی الدین خان بهادر

خلف الصدق غلام نبی خان بهادر که خدمت کار پر نازی میر عالم از قدیم بدست خان سز بود

بعد دریافت حال بگینا ہی خود بخود خواهند گذشت و خلعت سرفراز خواهیم شد و قیام روز و تاریخ و ماه هم کرده بود آخر چنین شد و بهاراج بهاد خلعت داده بهار زور و رواته نمودند و تقویم درین زمان در خانه اش نیز بهر سال تیار میشد و در سبزه بکیزار و دو صد و سی و پنج حبیب بقضا نمودن اگر دان او بکار تقویم معمور اند و در بلده خانه تجاره خرید میکنند یک روپیچه چار آن ذقیت تقویم اوست سوا می این بسیار اهل تخمیم در سرکار اند از طول کلام بر همین چند کس سر آمد این عالم انعام نمود

ذکر حضرت نویسان سرکار جواهر رقم خان

استاد مرشد زاده های آفاق عالیجاه بهادر حضرت منفرد تنزل سکندر جاه بهادر و فیروزان جاه بهادر و جهانزاده بهادر بود و خط نستعلیق و نسخ خوب می نوشت و بنحو بسیار موصوف بزرگ منش بسیار کوتاه قامت بکمال اخلاق سمودر گذشت بسن ششاد سالگی قریب دو صد کس شاگردان ایشان بودند

نادر قلم خان

نام اصلی اش محمد باقر است شاگرد محمد ولی صاحب اخلاق محمد علی صاحب الگیری که شغل استتلیق نویس تا حال پیرانه شد اما پسر و خلف الصدق ایشان محمد ولی صاحب موصوف که یک یک حشر مفر و شش را یک یک پوریه خلعت خدا خرید میکردند و سعادت خود میدادند و پند و نصیحت و بیعت و بیعت مفر و نوشتن یک یک حشر خیرات میکرد و خلعت بسیار برای خریدی آن بیرون در دوازه می نشست بهمن وقت روپیه داده بخت تمام میکرد اما محمد باقر در خدمت محمد ولی صاحب خدمت کرده بان درجه رسید که نستعلیق را به نهاد و پنج طرز می نوشت و در سرکار و دولتها حضرت غفر آتاب بهر راه دو صد روپیهر سرفراز شده برای تعلیم مرشد زاده سلیمانجاه بهادر متعین گردید و عظم الامر از سلطو جاه بسیار قدرانی می نمود استادان ولایت ایران اکثر تعلیم از خان مذکور میگرفتند

و نیاز مندی الله تقدس تعالی خداوند بخت ما را بفرمان عنایت خود عمر خضری حشمت سلیمانی نصیب
فرماید آمین رب العالمین انقض درینو لا که سیکه از رود و صد و پنجاه هشت بیست و نه ذرات بابرکات
خان معز و حبس است رفیق القلب مرا با متوجه به عالم عقبی جمیع صفات بزرگانه موصوف

مرزا طاهر ولایتی

از ولایت ایران در حیدرآباد بعد حضرت مغفرت منزل آمده نزد راجه چند دلیل مهاراجه بهادر بهادر
دو و صد و پنجاه و یک روز خط نسخ بطور مرزا احمد میرزا بان خوبی تعلیم مینویشت که عاصی نوشت این
طرحه کور بدست احدی ندید چنانچه جای قطع داییش موجود اند که در اینجا بوده مبلغ بیست و پنج
هزار روپیه جمع کرده ولایت خویش رفت

حسن علیخان بهادر

از اهل سبده بود و در موزه منصب داران سرکار بهار بود و صد و پنجاه و یک روز خط نسخ بطور مرزا احمد میرزا بان خوبی تعلیم مینویشت که عاصی نوشت این
طرحه کور بدست احدی ندید چنانچه جای قطع داییش موجود اند که در اینجا بوده مبلغ بیست و پنج
هزار روپیه جمع کرده ولایت خویش رفت

ذکر کاتبان سرکار

کاتبان سرکار قریب پنجاه کس در کتابخانه سرکار شبانه روز حاضر بوده هرگاه برای نقل کتاب
هر جلدی که حکم شود بزودی تمام نقل کرده بلاخط اقدس می آوردند بر چند در کتابخانه سرکار بهار و ابله موجود

و در سفر و حضر گاہی جدا گردید و در مقصد از آن سرکار ملازم رکاب سعادت بوده اما غلام محی الدین خان
 مذکور از ابتدای شباب چون رشادت طبع داشت متوجه کمالات علمی گردیده بہرہ کامل بہرسانید
 چنانچہ بہ تعلیم خطوط نستعلیق و نسخ و شغیرہ و شکستہ و رقاع و ثلث و غیرہ بہت قلم مجتہد کامل
 نزد اکبر یا جنگ بہادر محمد قمر الدین خان کہ نستعلیق کمال شیرینی حروف مینوشت گرفت
 یکسای روزگار گردید و معتمد و مولا چند اوراق کلام شریف کہ طول ہر صفحہ از سہ و جب کم
 نیست و عرض ہم از دو و نیم جب کم نباشد بخط نسخ جلی مطلا و منقش و نسبت آنچنان تخریر آرد
 کہ از وقت نزول قمر الشریف تا الان ہیکس این باغ و بہاری نوشتہ بہمحققین قابل استنبہ
 اند خلاصہ اینکہ بسیار کلام اللہ نظر حقیر ہم در آمدہ اند کہ بہ حروف از طلا و احمر خالص نوشتہ است
 اما اینکار کار شگرف دیگر است کہ ہر ہر صفحہ رشک گلزار ہم و ہر ہر ششہ نور بخش دریدہ محترم مردم
 توان گفت محض برای نذر روضہ مقدسہ منورہ فردوس برین اہنی روضہ جناب قدس سید المرسلین
 و خاتم النبیین علی اولادہ الکرام و صحابہ العظام صلوات بی پایان و درود شایان باد تخریر
 در آوردن آنجا کہ معاش خان مہربان دست فیت و ہر ہر صفحہ اشش سوامی مزد تخریر خان مذکور
 یازدہ یازدہ روپیہ فی نقش و نگار و تیاری کار مصحف میرسد لہذا یازدہ ورق بمقدور خویش
 زیادہ تر جرات نمودہ برای جلادہ نمائی دیگران کہ قایل این صناعت و بداعت نبودند از پردہ
 خیال عالم شہود و در آوردہ بنظر اہل نظر ان الوالہ البصار جلادہ آرا نمود و او تعالی شہادہ کہ
 سبب الاسباب است سببی گردانہ کہ بزیارت و ملاحظہ بندگان تعالی بذللہ العالی ہم در آید و حکم شود
 کہ بہ تیاری آن بموجب بر آورد ہر ہر صفحہ پنج سی ہزار روپیہ کہ در پیشگاہ نظر آنجناب بیج قدر و
 منزلت و مالیت ندارد لکن ہمارو پیہ در انعام و بخشش مصحف میرسد تیار نمایند تا از صدق
 و تقاضا نذر حضور بہر گاہ عرضش اشتباہ نبوی شرف و پذیرا گردد و در طلب وی این صداقت

و نیز بر قبور حضرت منقرت منزل و دیگر مرشد زاده ها و غیره و در بلده و نیز از دوی هزار کس کم نخواهند بود
تا اینها سر آمد وقت خویش بودند

ذکر سرداران قوم افغانان سنت و جماعت و ایم خان بهادر حسن خان بهادر و زنی

بر دو برادر از وقت دارالمهامی عظم الامراء سلطو جاهد میر عالم سیر فرازی سواران بکمال آبرو و عزت
اوقات خود را سپری کردند و در پیشگاه حضرت منقرت منزل مورد الطاف شایان و مقصد عنایات خرواز
بوده کارهای نمایان فیلور آوردند و در قوم خود ملک اند یعنی پیوسته از سلاطینان عهد مراتبها
دارند و در مختاری راجه چند و لعل مهاراجه بهادر میراتب معور کار و بار جمیت بوده اینچنینکه دایم مدعی
و مردانگی فیلور آورده اند و باره شهادت مولوی حافظا عبیدالکریم با افغانان متحد و در عهد
جلو خانه میر عالم همه در ذکر احوال سلطنت آرائی حضرت منقرت منزل مفصل تعلیم آمده یعنی در راه خدا
و شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم برادر بزرگ دایم خان بهادر یعنی کشتن عنایتخان
پرور زنی را و دیگر افغانان راجان عزیز خویش شمار نموده بدر پیش شهادت فایز گردید که تا نام
جهان بر زبان هر انسان شهسو آفاق است حسن خان بهادر یعنی کشتن مخالفان بسیار زحمتهای
کاری برده اشته میان جنگ را در شکست غایب ام گروانیده و بفضل کنی تا حال حاضر در بار جهاندار
بهتره بنده قایلین است در پیشگاه حضور پر نور سیدول الطاف و عنایات و با مهاراجه بهادر و وقت
کلی با نانو جمیت و تعلقه با سید الغرض بهادر معزز عبادت الهی و فیض سانی ارباب استحقاق
و در جهان شاری و فدویت سرکار گیتی عصر خویش است آدمیت و مروت از حد زیاده نداشتند
با برادران و فرزندان و رفیقان در فدویت حضور حاضر و بار دولت مدار است . . .

ابا برین هم تحریر جاری بوده مهور کارند سرکه اینها میر قاسم علی که پیش قرار در بادشت و جامع خوشنویسی بوده لیکن خواجه ولی الله در مقرر بان سرکار بر سر اینها تعلیق را صاحب خدمت بود و در علم سیر و قیاسی فرد کامل ذی اخلاق اوقات مهور همواره در پیشگاه خلافت حضرت مفترت باریاب اگرچه با مهور فردا فردا سی پی پی است اما میر قاسم علی از چهل پی پی کم نبودند و خواجه ولی الله دور پی پی روز ششت پی پی با مهور سی سی پی پی قضا نمود و خلافت خواجه محبت الله بکار و قیامت پی پی و در راه مهور و منصب از ان سرکار است نهایت ذی خلق و آدمیت و سعادت منتهی همواره

حاضر در بار جهانمدرست

تذکره حافظان کامل القراءت استادان روزگار ملازمان سرکار دولتمدار اول اینها در حضرت غفر ثواب حافظان

در جامع مسجد بلبله میه را با دو بار و از خوش ترویج و اکثر نماز مغرب و عشاء نیز میخواند که خلافت خدا گریه میخواند و خوش وضع خوش لباس عمده همواره مصاحب مغرب میشد و زاده عالیجاه میاد بود در سنه یکم از دود و صدوسی بیست و شش بر لبه سر راه در درگاه برهنه صاحب نزدیک قبر والده عاصی که با هم اتحاد دلی و محبت شبانه روز داشتند و فون گریه در سنه یکم از دود و صد و دوازده هجری همواره مکان عاصی آمده اماست نماز مغرب و عشاء میکرد و فراموش بود

حافظ عثمان کور

از جمله مشهوران بلبله نهایت خوش صدای قرآن شریف میخواند که اهل مجلس به اشتاق بودند و در جمیع ایام قضا نمود حافظا محض بسیار و مقول بود و خوب میخواند و در بیت الله شریف قضا نمود و سواي اینها حفاظ بسیار بالاسی قبر شریف حضرت غفر ثواب علیه الرحمه بودند و مستند

قریب دروازه زنانه کار دولایتی بالاسی رخساره بهادر مذکور چنان بزور وقوت زد که تا فک شل
تغیش درآمد و قبضه او شکست پست او برآمد با وجود رسیدن بهم چون زخم کاری و در آنوقت تیغ
کار داندرون رخساره و دندان آن بهادر تیغی که پست خویش داشت بیک ضربش دو حلقه اش
منود که فرصت دم کشیدن نداد چون جراحان بلده حسب الحکم حاضر آمدند صاف جواب دادند که از ما
اینکار برآوردن تیغ و باقی ماندن جان سلامت معلوم نمیشود پس ناچار هم آراج بهادر رقعہ بخبرل
صاحب لشکر حسین ساگر نوشته فرستادند تمامی سرداران و داکتران کلان لشکر مذکور جمع شده
چنان مقرر نمودند که اول تیزاب باید انداخت تا مضبوطی کار در مصمحل کند بعد از آن هر چه صلاح وقت
خواهد بود عمل خواهیم آورد پس سر روز و شب خان معز با زخم کار در لشکر ماند و بیشتر دور و ز
ور بلده جملہ خج ششش روز پس انصاف شرط است که حال زخمی بکدام احوال بوده باشد
خصوصاً از اقل و شرب و عموماً از خواب و استراحت و حرکات لایبی شبانه روزی و غیره چه حالت
صعب آنافا نامیکند شده باشد و قتی که بمهمل لشکر جمع شده سه چهار دندان و استخوان فک اعلی
و اسفل از آره با چنان بریزند که کسی چوب خشک را بهم باین سختی نمی برید و بهادر مذکور
از درد بر زبان نداد و بر بغیر خنده و گفتگوی مردان که همه صاحبان انگیزه تخمین و آفرین نمودند و ایز
کیفیت شجاعت ذاتی خان مذکور تا بلند رسید الفرض خان سطور ازین زیاده ترا و صاف
وارد و همواره به باد آبی و فدویت و جان شاری خداوند نعمت مصروف بود

محمد قمر الدین خان قایم خانی

تعلقه از ملکنده که با پنجاه سواران بهر لای خود همواره کارهای نمایان کرده زمین داران شور و شیط
را بار داخل سرکار نمود و لباس بوزن ششش لوزنج ماش از تعلقه جیلپول در چنانچه ذکر آن خواهد

محمد قمرالدین خان بهادر

ولد و ایم خان بهادر شهبه مذکور مندرژی است بوشهادت پدر خود از چند دستان
و ملخ خویش و اردو حیدر آباد گردیده به مرتبه پیر بزرگوار خویش از سرکار فایض و مهورشت و سواران
جمیت بهای و تعلقات لکوها روپیه سرکار سرفراز و ممتاز سوار است که فقر او دست با عبادت
الهی مصروف در کار حیات محمود و مجلس حال و قال حاضر عرس مرشد خویش که آفتاب زمانه بودند
و در مکه مسجد سکونت میداشتند و حضور پر نور نیز برای ملاقات آنحضرت حقیقت سخی تشریف آورده
ملاقات فرموده بودند در درگاه شاه یوسف صاحب مقفل و باغچه که مدفن آنحضرت است بکمال
تکلف بر سال نخج و دونهزار روپیه طعام لند میبرد و بیرون و بیرون حیدر آباد میخیزاند و یک باغ
نوا حداث طرح کرده عمارت عمده خوش اسلوب با حداث می آر و محب مرد با خدا و سرکار و دولتدار
بسرکردگی سواران و تعلقات لکوها روپیه محمود بهادر در کار حیات مصروف و عبادت الهی مشغول
اگر چه جمیع اران دیگر هم بسیار اند اما اینها سرخیل نام آوران دولت اند

ذکر جمیع اران قوم قایم خانی ملازمان سرکار محمد بدین خان المخاطب رستم دلخان بهادر

از قوم قایم خانی با جمیت سواران پیاده با و عرب از شیکاه حضور پر نور سرفراز در سنه یکزار
و دویصد و پنجاه و هفت حسب از خداوند نعمت بن خطاب رستم دلخان بهادر و منصب و علم و تقاره
ممتاز شجاعت ذاتی آن رستم وقت احدی و نهایتی نیست چنانچه روزی شخصی از افغانان بقتضیه
دیگر و زمانه شخصی دیگر که فیصله آن بنجان مذکور از سرکار حکم شده بود از تاخیر شدن چند روز خیال
دیگر به در دل خود آورده دانست که بهادر مذکور تا نید مخالف میکند و فتا برای ملاقات عید آمده

صاحب سلوک بجمع صفات سرداری مشهور و بشجاعت ذاتی معروف اما بایزید خان جمعی از جمعیت
همراهی خود در قد و یت و جان نثاری سرکار سینه پیران خویش محمد عمر خان و محمد غوث حاضر و سرگرم
خندنگداری سرکار اند و بهر لایق و با اخلاق

فوجدار خان طالع مند خان

ولد خوابه خان جمعی از که اواز قدیم بهر ای میر عالم بهادر کارهای نمایان و خدمات شایسته بجا آورده
و ولایت حیات نمود بسیار انسان با سلوک و رفیق پرور بوده بعد حاکمیتش بر دو برادر بزرگوار عالم
شیر خوارگی بدرابه ذات و جمعیت سرفراز شده بسی و کوشش خالوی خود یعنی ماموئی خود
محمد نامدار خان بهادر جمعی از نشو و نمایان معمو کار و بار و حاضر در بار جهاندار گردیده و در تمام
برادری خویش مشهور تر نشاند و درین لایحه بهیای بسیار و شجاعت ذاتی معروف و در هر تفرقه
مشکل که خواه بزمی یا بزمی بهین بر دو برادر حکم میشود بان سستی و دوستی انشطار میسند
که زیاده از ان متصرفیت سلوک با برادران و شناختن اهل کمال نجاشناس تعلیق
مزاج ظاهرا بهادری و باطناً امیر سوارند

محمد نامدار خان بهادر محمدار

در ابتدای حال بهر ای میر عالم و بعد حاکمیتش بر تمام رکا بامیر الامرا میر الملک بهادر بوده که کم
گردید عجب خوش مزاج ساده وضع لاؤ بالی طبیعت سنی عیاش مزاج با جمعیت همراهی خویش بعد
انتقال بهادر و صوف کمال آرزو رفیق مهاراجه بهادر شده اوقات عزیز بخوبی تمام گذرانده
و ولایت حیات نمود و در پیر و داشت یکی محمد خان که در فاقه راجه و بر لاج بر نام دو صد و پنجاه

در قوم افغانان قایم خانی نامور تر است با این بسیار خوش خلق با مروت و ادمیت و رفیق پرور
بصفات الایفه موصوف و پسران او محمد عثمان خان و غیره نیز مطابق النسل و قدم بقدم والد خویش و در باب
رفیق پروری و مروت و غیره مشهور تر اند خان مذکور را با عاصی محبت قد یاز است . . .

صالح محمد خان قایم خانی

از جمعه داران نامور سرکار بمباره برای تنبیه مفسدان و متمدن ان تعلقات سرکار معبر گشته با سواران
و پیاده های همراهی خود او جمیعت قلیل کارهای فراوان بطور آ و رد و کتا حال مشهور آفاق است
با این مرتبه عبادت گذار بمباره بخیر و خیرات مصروف فرزندش غلام محمد خان نیز بسیار لایق و بیغلا
بر بار داری مشغول و با سوارات حساسی بذات معمار است . . .

سردار خان جمعه دار ولد مراد خان برادر بزرگ خان

نام مراد خان و باین بزرگ خان برادر از قدما و دولت اند و بمباره بمباره مهاراجه بهادر راجه چند
کارهای نمایان بطور آورده مورد تحسین و آفرین شایان و مصدر عنایات خسروانه از پیشگاه بنده گان
حضرت غفر آتاب و عظم الامرا اسطوباه مدار المها گشته بنام نیک نام آورش بنده حضور آبا لای غلام
با دایمی جنگهای محب کرده بر مفسدان سرکار با هم با جمیعت قلیل کار رتبه مانده از کبیرین زمین
زبان صفت و ثناء کشا و نه و بمباره در جمعه داران سرکار عزیز تر بوده مشهور و روزگار شدند
و در کارهای حسانت و سلوک با مردم نجبا و اهل کمال سر موافق و کرده بسیار از اینچشم توجه و شغال
نموده بعد حلت مراد خان جمعه دار سردار خان جمعه دار بجزداری و جمیعت موردی و سرفراز شده
بمباره حاضر در بار جهاندار است بسیار آدم معقول صاحب مروت و اخلاق و رفیق پرور و نجیب ان

در سال چهارم ای اعتصام الملک بهادر عرض بگی بندگالغالی و یوسف علیخان باجمیت سواران
 لازم سرکار در سال چهارم بهادر بکمال عزت و سلک اندر بر دو برابر لایق کارهای عمده سرکارانند
 بذاته بهادر باسلوک سعی فیت پرور به جمیع صفات سرداری موصوف و شبانه روز حاضر در بار شکیبایی
 و در سستی پوره مکان خوشتر اسلوب موضوع ساخته با کسبت بلده خبر دار بر دو برابر در صورت
 وادیت و آشنایستی کتبی عصر اندر بر آمد کار آشنای بیکانه بدل سعی موفوره عیب آوده
 شد تصویر نیکمند

محمود بن حسان خان

خلعت محمد و لاور خان است و لاور خان مذکور در عهد حضرت غفرانما با از قمر نگر کر نول وارد
 حیدر آباد شده با استقواب عظم الامر اسطو جاهد بهادر و دارالمهام سرکار شریف ملازمت خود بدولت
 و اقبال مشرف گردید و بقرط الطاف خداوندی باجمیت سواران و پیاده با و جاگیر ذات و غیره
 مشمول خسران و مبدول بدل شایان گذشته مدت العمر بهارج بلند و معارج احبند بکمال عز و افتخار
 بسر برده وقت موعود و لبیک بجا بگفت جمیع داری بود کامل انجرو معیم الاوصاف تنقی حسب خیر
 و خیرات بذاته سخته و شمع به جمیع صفات لایقه موصوف از می ثبات اوسجد فی شان و عمارات
 نمایان تا حال در دست پوره قایم است اما محمود بن حسان بعد خلعت پرور بقدر خویش
 قدم بر جاده سقیم بزرگان تویم ساخته میست بهت و شجاعت و سخاوت و نیکنامی و توده منضالی
 پایدار و ازه ساخته مورد الطاف خداوندی گردیده بجاگیر ذات و جمیت سواران و پیاده با
 و غیره حاضر در بار جهاندار است مهند و تحصیل علوم عقلی و نقلی و تهذیب صوری و منوی و سپاه
 پروری شهور و در کار بر هر جمیع سواهی خیرات دیگر بفریاد فقر و مساکین و ارباب حاجت
 خد شکر از بیامیفر باید که همه با به عای خیر معمر و بخت احسان مشکور اند

بسیار با اخلاق و عبادت قرآن خوان دیگری غلام حسین خان او در عالم ابتدای سن تمیز همواره
همراه فوج در خان جمیع در حاضر و بار جهاندار بوده چون سن رشد رسید بذات مع سواران خود
سرگرم جان نشاری سرکار دولتدار است بسیار شمع سخاوت شعار صاحب مروت خوش مزاج رنگین
طبیعت بیخوش و شهنشوات نام در خان کمان عمر و سبب نواشته و مجله جلال کوچک خود هم در آنجا مرفون است

ذکر متفرق جمیع امانت افشاره قوم سنت و جهات امانت الله خان گلستانی

ولد احمد خان گلستانی خان مذکور در عهد دیوانی اعظم الامراء سلطو جا به بوفت و رود و از یونا وارد
حمید را با و شده باده سواران ملازم سرکار گردید و همواره با حرمت و محترمت بوده در جنگا جنگ
چپچکل کورده رزم برداشته مظفر منصور گشت اگر چه در باب ذات ایشان سر صدر و پیر و سوامی سواران
همراهمیش بود اما مهارت بهادر در مشاری خویش پاکلی و فیصل با پنج سوار دیگر بنام امانت الله خان
مذکور از او بسیار سیاحتی چون خان مذکور قضا و امن و امانت الله خان با دیگر برادران
خویش و سواران قدیم و جدید هم سفر فرزند همواره حاضر و بار فلک تقدار است عجب مروت و شجاعت
غضال همیشه با اوقات مصالحه مصروف نماز پنجگانه ادا به نیت خوش سادای کلام شریف بخواند
چون نسبت کتبی اشی با جدیه حکیم محمد اکبر حسین خان و لد حکیم منافصاحب شده اند اما همواره
ملاقات با محمد نسیم الدین خان بهادر خلف حکیم خان مذکور سرگروه پالنده منصبه الان سرکار
داشت گفتنی واحد اوقات عزیز خویش بسر می برد که جدا گانه متصور نیست

کرم علیخان و یوسف علیخان

برادران حقیقی از قوم افغانان مولد کرم علیخان با جمیعت یکصد سواران ملازم سرکار حضور پر نور

محمد یوسف جمعی در

در ایام سابق ملازم شاه بسیار الملک مرحوم بوده کارخانه افتاده را انتظام داد بعد از آن که نیامیز
جمعی از مذکور در وقت علیخان بهادر شاه بسیار الدوله خلف مرحوم مذکور بود مزاجی آمد و حسب الحکم
حضور پر نور حاضر در بارگشته در جلوه خانه دیواری مبارک تقدیم فرود آمد بعد چند روز بهاراجه بهادر
همراه خود آورده بالای بنگلای جلوه خانه خویش مع جمعی سواران و بارگیران و دو صد جوانان
اهل روم و عرب جلوس افتد نفر به نفر پانصد روپیہ ذات ملازم سرکار داشتند درین اثنا چند جا
صورت جنگ ظهور آمده جمعی از سطور قتیاب گردیده مورد الطاف گشت بهاراجه بهادر جلوس
این خدمت و تعلقه تا اگر کر لول آونجه برای تنخواه جمعی از مذکور عنایت نمودند بعد چند
بر سر تنخواه معاند بالکس شده بر طرف میل آمد الحال بخانه خویش با کارخانه عرب و سواران قتل
و اسبان و شتران و غیره قیم مقام انزو و ادرا میبرداری خداوند نعمت است سابق نیز همین طور
تا دو ماه بر سر جمعی از مذکور عرب و جوانان بار و غیره قریب یکصد از جوان اطراف خانه را در گرفته
نشسته بودند اما هیچ اندیش نکرده بجای خود مضبوط نشست باز تقدیمه کلی شد و ریوالا توکل
بر خداوند حقیقی و مجازی دارد

ذکر جمعی از ان افغانان قوم مهدوی ملازم سرکار و ولیدار

بعد از خراج دین قوم که در احوال خنجر کوزه ذکر یافته چون مدتی نگذشت در عهد جلوس حضور پر نور
ادام الله تعالی بر طبق آن روز و دستهای بهاراجه بهادر اینها را در باره طلبیده در سال
همراهی خویش ملازم داشتند روز خطیر در دزدان گرفته اول شاه عالم جمعی را آمده با باب
حضور سبی را چند و مسل بهاراجه بهادر گشت بعد از آن رفتند رفتند محمد نصیب خان و دیگران و محمد و محمد

که اگر نخواه این دو برادر را که نامور اند بر طرف کرده نخواهند داد تمامی جمیبت سرکار و مجموع سرکار و گان
رساله با بوس خواهند شد قاعده سرکار نیست و اگر آجاء بهادر بسیار غصه با وی اند و نموده و در هزار
روپی نقد از خزانه سرکار و بمانند ایشان از نخواه و در خراطیه با پر کرده نزد بختی مذکور کرده
گفتند که بختی صاحبین خراطیه های زلفیت را باز از نخواه ملاحظه فرمایند اینجا یک شمشیر گفته بودند
همون طور نخواه بایان بمانید به رحمت خدا بر است گوی شماس بختی مذکور نهایت
خجل گردید از آنجا بجایه آباد آمده در رساله شمس الام اسباب و تیغ جنگ ملازم شدند و در آنجا هم
بجوابی عزت و حرمت بسر بردند بعد رحلت بهادر و موصوف اعظم الامار اسطو جاه نهایت قدر وانی
طلبیده رساله دو صد سواران شش هزار تا و در راه های ذات حمید علیخان بهادر و بقصد روپی
و دو صد روپی با هموار و دو هم میان سرفراز نمودند که در میان دو صد سواران یکصد سوار حرف
تیر انداز بودند و یکصد سوار برق انداز و دو صد نفر پیاده نیز حرمت گردید پس بهادر و دیگر هر روز
در و بار لباس رنگارنگ نو بنوی آمد و در سواری ایشان ساکنه باینه سنانهای تقری ششصد
مثلاً روزیکه بالباس زرد آمدند همه اسباب تا چار جامه اسپان سواری هم لباس زرد مطلق
و ترکش و نیام شمشیر و غیره همه بزرگ زد باشند در علم تیر اندازی تیر با و پس با همه بود و هم میان
از دست خود تیار می نمود که تیر گران بلده مفرصناعت ایشان گشتند حالاهم در بعضی جا موجود اند
و شاکر و بهادر و کور مبارک و الدوله بهادر و مرشد زاده و دیگر مرشد زاده و امیران و امیر زاده با
در اجه و دیگر مراد و میان بسیار اند و در صناعت برق اندازی نقش تازه تیار کرده اند که تا
سر دادن یکبار بند و برق انداز دیگر برق انداز ایشان پنج بار بند و برق را سر میدهند و از رنگ
مثل سده تخم صاحب غیره قایل شدند و حالاد سرکار امیر کبیر است پنج جوان تیار موجود اند و نقشه
ساز باروت اینکه در حرکت باروت یک ضرب بوزن بند و برق بر می آید یکبار را یکبار میزد و

به باد مروت و سلوک اندک سبب طول کلام احوال فردا مفصل بقلم نه آید

ذکر تیر اندازان و قدر اندازان سرکار برق کردار حیدر علیخان بهادیر انداز و برق گذار

ابتدای نشوونمای ایشان از قلعه دبو نیست بزرگان ایشان در عهد نواب میر الامیر اسباب جنگ بسیار
همواره باعث زحمت بسر برده اند اما حیدر علیخان و سوهو همو میان برادر خرد ایشان مشق
تیر اندازی و برق اندازی نموده مشهور آفاق شدند در صنایع و باطن این علم شریف اوستاد
زمانه گردیدند چنانچه اکثر تیر اندازان حیدر را با بر نوده راجه را و بر نهما چونست بهادیر حیدر تیر اندازان
جمع شده مقابل از ایشان نمودند و چنانچه مقابل ایشان بر نه آمد هر یک با نفر شدند که او استاد وقت اند
و در شجاعت و اتی چون بعد حلت میر الامیرای مرحوم مذکور دولت آنجا بقدرم دارا جاه بهادر
خاک کلان و دانا و حضرت غفر آتاب زینت یافت و این برادر پستور سابق ملازم بود
اتفاقا قیامین ایشان با دومی که در بخش فوج سودا را می بهر سید حکم بر طاقی رسانید و وقت
و در هزار رویتخواه ایشان در سرکار واجب الادا بود چون از دومی که در خواست گفت
هرگاه شما خراطهای زر لفت تیار کرده خوابند آورد آن جنگام زر نخواه شما پر کرده خوابند
مراد اینکه خراطهای زر لفت خوابند آورد و نخواه شما خوابند و او حیدر علیخان بهادر و
سوهو همو میان دو خراط زر لفت تیار کنانیده خود مع برادر خویش بالای سر راه خیمه خاص تیر و
کمان در دست و تیر کش با و بر و انداخته نشسته آمد و رفت اهل دربارند نمودند و بخش مذکور
جمیت سرکار را گرداگرد ایشان بمقابل آورد و هنگام غیبت پراشت بعد از آن دیگر مثل سید الله
خان بهادر قایم خانی و غیره و کندانان لین و غیره در میان آمده به کیفیت پیران را جاه بهادر رسانید

بر خاسته می ایشان بر سالز کفیده سواران پایگاه خاص خود و بعضی علی اران نیز بوده و صد بار گیران
پیاویده بدر راه ذات و فرزند بر خوردار خود ملازم رکاب گشته همواره کار و بار فرما بر داری گردید بکمال
آبرو و حاضر در بار جهاندار است هر چند درینو لایم بن جوانی نصف است اما در فراست و قدر دانی
و رسائی کار سرکار و رسانیدن تنخواه بر بر تنفس بر وقت مقرری فرو فریست که دیگر در هیچ
رساله سواران و پیاویده آنچه در کارخانه جمعی از ان و چه در رساله سال داران باین خبر دارست
و بهشت یاری احدی نیست و با عاصی محرر اوراق قرابت قریب جز الانفکی دارند که هشیره
حقیقه عاصی محمد علیخان بهادر منسوب بود و الم سرف میوه صوفی فرد کمال است

ذکر جمعی از ان قوم عرب ملازم سرکار و ولندار

پیش ازین در عهد حضرت غفر اناب عرب فقط در رساله سیدی عنبر علیخان چیلای سرکار خاخال
از قسم جیشیان اکثر لوبه ندیده و در عظم الامرا ارسلو جاها از پونا سید عمر خان جمعی از عرب
و الائی را با پانصد نفر عرب و لایق لورده شسته بمراه خود آورده چندی در بلده داشتند
چنانچه قنوه خان ایشان را در بروی در وازه حویلی حبیبه سیر الملک بهادر بود که حال داران جا
عمارت دیگر و مکانات دیگر احداث یافته اند و بعد از ان متبیین در وازه ای قلعه محمد لورگو لکنده
ساخت بعد انتقال جمعی از مذکور که میرید و متقد حضرت حسین باوشاه صاحب محب و ب بود
و متصل قبر آنحضرت مدفون است و علت عظم الامرا ارسلو جاها پیش سید حسن خان جمعی از
بکار پدر خویش همواره در دستاری مملو راجه بهادر چون سکمان قریب دوازده هزار نفر ملازم
سرکار و در رساله بهادر داشتند آنوقت فقط محمد حبیب رآبادی ابو الیچ اینها بود و قضیب
و قضایای این قوم را سر انجام میداد من لب عبد المتنب علی جمعی از با تنصوب طالب الم دول

الفرض حیدر علیخان بهادر فرد کامل فنون بود و در علم طب سعالی با میکرو بود و از نزد خود میداد
 هزارا کس صحت مییافتند و در علم کسیر نیز علاج با می نمود و آسب را دفع میکرد و آخر الامر چون قضا
 وار و شایع از اسباب دنیا بکار آمده جان بجان آفرین داد و مود و هوسیان نیز در فدیست
 و جان شاری مرشد زاده آفاق مبارزالدوله بهادر میداد و شخصی ناحق هنگامه آراشته نموده
 کرد و خود هم جان داد و شتار الیه بعد و چهار روز پس سبب دایره حبت مظلوم رو با خرت نمود
 فرزند حیدر علیخان بهادر حیدر علیخان و در سر کار امیر کبیر ملازم است و سرگردگی یکصد و بیست و پنج
 جوان بیتیاری طر لقیه پدر خویش مستند دارد

بیر بر علی جمعی از نبیره حیدر علیخان بهادر

خلعت میر عظیم الله جمعی از میرمن از پنجای هندوستان بود هرگاه و ار حیدر آباد شده اند
 و با دوی حیدر علیخان بهادر معزز گردیدند تا حیات بهادر و فرزند و عزت و حرمت تمام و در انتظام
 سواران رسال و در نوکری سرکار با جمیت مذکور معمور کار و باز میبود و بعد حلت خانده بود و بر حسب
 معزیه پانچاه سواران سلی را پانچاه ذات خویش ملازم سرکار بهیچای حسام الامرا خانان
 بهادر ملازم گردیده بر تنه اوقات عزیز خود را بر عجب سید جمیع النسب فرشته خصال بود و گردان
 در وصف خصال ایشان البیان است هرگاه و معزیه موجود در رسید لبیک اجابت گفت میر
 بر علی باوصیف که سن ابتدای شباب داشت اما بعد کار خانه خود و برخی بکار خانه بهادر موصوف
 آنچنان در رسید که همواره مورد تمییز و آفرین گشت و بعد حلت خان خانان بهادر
 با فخر الملک بهادر خلعت مرحوم نیز کمال اتحاد و اتفاق بوده مشهور گردیده هرگاه کارخانه
 فخر الملک بهادر و با فخر الملک و فخر الملک آورد و میر معزز در رسال راجه چند و لعل مهاراجه بهادر

سابق نزد امین الملک بهادر بود و بعد علقش نزد مهاراجه بهادر ملازم
گردیده الحال قریب شصت نفر ولایتی و مولد بهادر خود دارد و از حضور پر نور بختابانی و جنگی
و علم و تقاره و پالی و عمارت و تعلقات سر بلند است آدم بسیار و اما نصیب ده کار نال شکار همواره
حاضر در بار جهاندار است

بن شانشن حمیدار قمار جنگ

اول در حیدر آباد و در شده بهلازمت انتصام الملک بهادر عرض یکی حضور در آمده بعد از آن
نزد و مرزا شاکر یک با و ده جوان نوگرش تیمن بعد بهامادی سید شغال خان در آمده رفته
رفته بحیثیت دومد نفر جوان عروب ولایتی و مولد نزد راجه چند و لعل مهاراجه بهادر ملازم گردیده
چون طالع یاور بود روزی در سواری مبارک بملاحظ حضور پر نور شرف شده بحیثیت پانصد نفر
جوان عروب ولایتی و مولد و یکصد سالان عربهای ولایتی سرفراز گردیده در عرض قریب بختاب
خان جنگی نیز ممتاز است آدم صاحب مروت قدر دان نجبا بسیار نیکدات همواره حاضر در بار جهاندار
است معنده در قرض کمار و پی مقروض بود و حضور پر نور لفظ الطاف شالان دو تک رو پیله سرکار
دولتمدار عنایت فرموده فارغ البال ساخته

عمر بن عوض جانبا جنگ

از قدیم همبرای راجه شیو پرشاد بهادر بن راجه روشن رای با یکصد نفر جوان عروب ولایتی و مولد
ملازم بوده مدتی بسر بر و بعد از آن بهلازمت مهاراجه بهادر در آمده بیایند جوانان دیگر ولایتی
و مولد سرفراز گردیده از تعلقات کمار و پی نیز سر بلند است و بی مهاراجه بهادر بختاب جنگی فانی

حسن علیخان بهادر کو تو ایل ملازم سرکار در سال چهارم بهادر راجه چند لعل گردید و شیخ احمد عبادی
محمد ابرو بن شمش محمد ابرو پیش از آمدن عبد الله بن علی لکھنؤ راجه بهادر که بودند اتفاق کرده
قریب دو هزار عسکر به بادی خود در آورده اند و چون عروب دوبار بر سر کمان غایب
آمد چنانچه ذکر آن گذشت دل بهادر راجه از شجاعت سکمان بر خاسته بجمع کردن عروب
متوجه گردید لهذا سکمان قریب شش هزار و از او طان خود داشتند و عروب قریب ده هزار جوان
ولایتی و مولد ملازم سرکار گشته و عبد الله بن علی را از حضور خطا بمنتصب محبت گردید و دیگر از
اینکه که علی بن عبد الله بن علی

محمد ابراهیم الدین علیخان بهر جنگ ابوالنج

او در حضرت منفعت منزل دار و حیدر آباد شده با استعجاب و سفارش طالب آلوده حسن علیخان
بهادر بهای از دست چهارم بهادر رسیده اول به وجه جوانان و بعد از آن بهای الله نقر و الحال قریب
یکه از جوان ولایتی و مولد همراه خان که کور لکھنؤ سرکار در سال چهارم بهادر راجه و از پیشگاه خلافت
بخطاب خانی جنگی و بیجاگیر و تعلقات که مار پی و علم و تقاره و پاکی و عمارت و فیل سرفراز و مناز
آدم بسیار رسا صاحب حرد و امورات سرداری و شای کارهای نمایان است رفیق پرور کشاد و محبت
بهادر سیدان رزم نرینه و محفل نرم جان نثار بکار سرکار خبر دار و بهوشیاری بجمع کار خانات
محول خویش می نمود و درین اوقات ابوالنج ذات بهادر که در شغل سوامی جمعیت سرکاری قریب پانصد
نفر عروب از علاقه بهادر بطور نزد امیران سرکار و نزد بعضی دیبا لیان و زمینداران ممالک محروسه
سرکار نیز لکھنؤ

شیخ احمد علیخان عبادی بهر یار جنگ

باقی را بطول کلام اعتراف کرده و ارجاع بیان نمود لکن درین ایام دولت این قوم را زو شور
بسیار است و معاملات داد و ستد بسیار میکنند و سابقان بلده و غیره با استغواب اینها مساوات
قرض و وام نمینمایند اگر چه در پیشانیه قریب پنج شش هزار جوان ملازم سرکار بودند چون در بیان
این قوم در پیشانیه اتفاقی یکدیگر جمعی از ان ایشان را دست تصرف و امورات اینها نیست
چنانچه باید از شور و پستی و خبره سری و ظلم و ستم بر غریب و اذیت رسانیدن بابل حرفه بازار
باخراج درآمد و غیره حکم سرکار باطاعت و فرمانبرداری جمعی از ان بر قدر که باید و شاید
بجای می آرند بزرگان این قوم از و انانی و فرست خود را عسکره را چنان قرار داده اند که از
جاده حکم جمعی را قدم بیرون نمیکند از و خونی را خود تشمیر کرده میزنند و سرکار شنیده
طریق اینها بی طریق نیست بمقتول اینک آنچه بر خود تشمیر می پنداری بدیگری پندار مادر جانیکه خبر جمعی از ان
اینها نمیرسد هر چه که ناکردنی است بهم میکنند و جمعی از ان نیز از حق تجاوز نموده در بعضی جا
چشم میپوشند و پاسداری قوم خود نمینمایند اما درینو لا از سابق دستگی پیدا کرده اند و

ذکر جمعی از ان سندی

پیش ازین عمر سندی جمعی از سنی سال در بلده حیدر آباد شده بود و هزار جوانان و لایق ملازم
سرکار شده مدتی اوقات عزیز خویش را طاعت و فرمانبرداری سرکار بسیار آدم
خیر بود و چون زمان را ماهوار میآمد و با مرد و میان سلوک می نمود و در سینه کینزار و دود و
و پنجاه و شش حبس تقصیر نمود و بعد از انتقال جمعی از ان که کور می پندارند نام بشیر و زاده اثر از ولایت
سند آمده با مادی جمعی را محرم غایب گردیده و مورد کار و بار خود است و سواد این چند
جمعی را دیگر با جمعی علما و در علمه و ارجا و جاکر حیدرایی سواد حاضر در بار اند

ذکر جمعی از ان سگمان

آدم بسیار وی فطرت ال قبیلہ عربستان و مرد خانه فی صاحب حکومت و دیات آنجا است
معالم شناس تعلقات سرکار را بخوبی انتظام میداد صاحب اوقات بجمع صفات بزرگان معمر
کار خود است

عبد الواحد جمعی در عرب

بزرگان جمعی در کور و دولت پیشوایان پونا کمال عزت و حرمت بحسبیت بسیار فرمودند و
بوده کارهای نمایان نمود بعد انقلاب ریاست آنجا و حلت پدر خود ششالیه در بلده حمید آباد
آمده بهمداری طالبالدوله حسن علیخان بهادر کو تو ال سکونت در زیدیه رفت و رفتن خدمت شایسته
بهمل آورده مشغول گشت باجمیت عرب کار نمود درین ایام بذات خود مقیم خانه خود است و میقدور
بسیار صاحب سلوک قدردان نجبای شکسته حال خوش اخلاق بهر کس که سلوک نمود از فکر آزاد
ساخت شوق اسپان شیار و اسپان عربی و دشمنی با ساز و زیور بان در سنگی دارد که از هیچکس
نشان نمیدهند و فیلان نیز قمار بهین قدر را تنها میخواند مهند اوقات باز بهم زیاده بود
چنانچه شخصی پهلوان از بلده پونا بحمید آباد آمده با پهلوانان آنجا بزرگ و غالب آمده کلمات لاف
زنی پیش جمعی از مذکور ظاهر کرد او مضطرب آمده گفت من حاضر ام از من آنمایش زور خود کن ای که
مغرور بود و مقابل در آمد پس او را تقدیر زمین زد که هر چند اعضایش بعد مدت دراز بکار آمد
غرض آدم بسیار با مزه آشنا پست بجمع صفات آدمیت مشهور است و نیز دیگر جمعی از آن شل شیخ عمر
با این جمیت بعد نفر عرب بن محمود بن طیران پیچاه نفر و سلطان غالب بهمد جوانان عربی
با قدر و دست و پنجه نفر و علی بن عبد الله پست و پنجه نفر و عبد الله بن مبارک پست و پنجه نفر و سیاه نفر و
دیگران نیز به ملازمان سرکار در سالهای بعد و متناوب آمد بهر چند جمعی از این بسیار است اینها نیز در میان دوازده
بزرگ جمیت عرب ملازم سرکار اند اما آنها که نامور و مشهور تر اند و ذکر آنها بقلم آمد

با پانصد سوار بود الحال سر کرده پانصد سوار مرزا ذوالفقار علی بیگلر خان است
 خان معز از بزرگان خود بنده بادشاهی بودند اما خان مذکور در نیولا صاحب همت و جمیع صفات
 سرداری فرد فرید روزگار است عالیخانان خود بذات خویش مورد الطاف شاهان و صدر
 عنایات خسروان صاحب لوک رفیق پرور آشنا پست جمیع فضایل سرداری مهور کار ساله
 و حاضر باش حکم خداوند نیست و باقی سوار دارد دیگر با پانصد سواران خویش جا بجا
 بر چپا و نیما پوشیار و خبردار اند و مرتضی یا جنگ سپهر مردان یا جنگ نیز سرکردگی پانصد
 سوار همه متعین همراهی اگر نیز آن ملازم سرکار برای تنبیه نفسان و فطاع الطریق ممالک محروسه
 سرکار دولتمدار آصفیه مهور اند و بالتی بهشت هزار بار همراهی موسی ریمو و هزار بار از آن بخدا
 جوانان تنگ و ضعیف و معذور و الخدمت و آونگ آباد بسر کردگی فریمن صاحب هستند
 و سه هزار بار و تعلقات سرکار متعین تعلقات از آن اند و سه هزار بار و در رکاب سرکار دولتمدار
 پنجشگی ری راجه زنک را و حاضر ملبد و حیدر آباد اند

غلام مرتضی کندان

اول در عالم جا بهایت بهشت شش صد جمعیت جوانان بار ملازم ساله را راجه بهادر بود و بعد از آن
 چون هدایت از جانب تقدیر نصیب شد با سلام در آمده دست ارادت بدست جناب مولوی
 حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین زاده الله برکات بهیمیت داده شرف و مباهای گردید و در محل
 متصل مکان راجه چند و لعل مارا راجه بهادر سجده بکمال آرایش و پیرایش از طلا و احمر تمام سجد
 منتقل گردانیده با حدیث در آورده شانه روز در عبادت الهی و خیر و خیرات مسرود
 و به مسافران بر و بکر که در عالم بنه مقدمه وری نزد شاه الیه میرسند چند روز در شسته روانه
 اوطان میناید با یک هزار بار و دو صد جوان ساله و میان و به جمیع آلات جنگ و حرب

در جنگی که راجه چند لعل مهاراجه بهادر مختاری دولت سرفراز شدند قریب دوازده هزار جوانان
سکه ملازم رکاب خویش داشتند و مدت میدید بر زمین حال گشت برگاه عروب و سکهان
دو بار با هم بجای برآمده عروب بر سر سکهان غالب آمدند چنانچه گشت بهر با و طان خود را
رفتند که فوج مهاراجه بهادر از میم جرات اینها منحرف گردید الحال قریب دوهزار جوان این
قوم با جمعی از این مختلف شل تا ارشد و رام سنگ و غیره ملازم سرکار دولت مدارانند *

ذکر سرداران و سالاران و کشتن آنان در پلانهای بار ملازم سرکار دولت راجه جنگ

ولد سیدی عبداللہ خان بهادر راجه جنگ است سال قدیم سیدی عمر خان مرحوم بعد ولایت پدر
خود بحسبیت کینا را پانصد نفر جوانان بار با نشانهای شمشیری معمر کار گردیده حاضر در بار
جهاندار است آنها و اینها از همه باز یاده تر است که خان زادان قدیم اند و میخواه اینها تعلقا
مومن پیچ و غیره محالات سیر حال مقرر اند صاحب جاگیر ولایت است
فضل علی بیگ خان و ولایت علی بیگ خان برادران ناد علی بیگ خان
با سوار بار از وقت سیر راجی حضرت مغفرت منزل سرفراز و خان مذکور از قدیم بهمان سیدی
عبداللہ خان راجه جنگ ملازم سرکار بود و بنحو بهیا موصوف

کھانشی رام کندان

چهارده هزار جوانان بار موسی ریوا و ولد و لکه که از آن بخت شش هزار بار ستین صاحبان انگریز بوده
جایجا و قصبه آبه جوکانی و او رنگ آباد و شنگولی و غیره بسر کردگی سدرلین صاحب کارون
صاحب چنانونی دارند و سوار پانصد سوار لباس برآورده انگریز کردی صاحب و غیره

کشتن آنان در پلانهای بار
ملازم رکاب خویش داشتند
دولت سرفراز شدند
قرب دوازده هزار جوانان
سکه ملازم رکاب
خویش داشتند
مدت میدید بر زمین
حال گشت برگاه
عروب و سکهان
دو بار با هم بجای
برآمده عروب بر سر
سکهان غالب آمدند
چنانچه گشت بهر با
و طان خود را
رفتند که فوج
مهاراجه بهادر از میم
جرات اینها منحرف
گردید الحال قریب
دوهزار جوان این
قوم با جمعی از این
مختلف شل تا ارشد
و رام سنگ و غیره
ملازم سرکار دولت
مدارانند *

مصرف است معنی دیگر پانتهای سرکار که جمله قریب شصت هزار باره توپخانه های آتش باز
 ابتدا و کندلان سرکار همواره حاضر رکاب و تعلقات است و جمعیت دیگر که همراه امیران سرکار
 علوی و علوی است و ذکر آن سابق در احوال امرای سرکار گذشت همه با مجموع شبانه روز مشق
 شلک با دودون توپ می کنند و همه با محکوم حکم خداوند نعمت اندوای آن جمعیت سواران
 و بار پانتهای توپخانه جزار آتشبار برق کردار بشمار پایگاه موشتر نالان رعد کردار همراهی اسیر
 کجی شش الامر با در که احوال آن در ذکر بهادر موصوفت گذشت

ذکر شاگرد پیشه سرکار و تعداد یعنی چوبداران و خدنگاران و فرشتان بجزارد و صد هر کاره با دار و غیره

در عهد حضرت غفر انما بیه نظام ملیحان بهادر آصف جاة ثانی چوبداران و نوشت مقرر بودند
 همراه دوم و دیگر کی طاهر علیخان با سه صد چوبداران که از آن جمله قریب یکصد نفر سواران خود اسپاند
 بشرح فی سوارسی رویه با مهار و صولی و بعضی در میان اینها که ماهوار بشیرار وارند موسوم
 بود غیر کرده اند صاحب پاکی و خطاب هستند چنانچه اصالت مان خان و حافظ مان خان و
 دیگران نیز و باقی همه پیاده اما که همه چوبداران هستند و ثانی اند و معمول اینها نیست که شش
 گزاری روزی باقی مانده معدود به خود حاضر و دیوای مبارک میشوند و نوشت میگیرند و کیفیت
 حکم احکام شبانه روز از مردی که حاضر بود و دریافت حاضر میباشند و او که حاضر بود بر خاسته
 چوبداران بکمان خود میرود و بهین طور و بهین وقت دیگری می آید و معمول شش می شود
 و دوم مردی حرمت نواز خان المثلث میرود و بی منتظر که نهایت آواره مزاج بود با سه صد اسم

مستفید کارزار است سر فراز و ممتاز و علاقه گدشت خانه مشهور به بند خجانه که آسمان
 لکوکهار و پیر نفیقات زمینداران و غیره منقید اند اعلا و خود دارد و دمارا به باد و راغتماد
 کلی است هرگاه رکاب سعادت حضور پر نور بهاد و مغرب بیرون بده سفر میکنند تمامی خانه خود را
 باغتماد کنند آن مسطور و امیکند از اندالغ من کنند آن نیکذات به جمیع صفات مسلمانان موصوف

صاحبین کنندان

در عالم جا به بیت باد و صد نفر جوانان بار ملازم سرکار بود و از یاد و ری طالع باسلام در آمده دست
 بیعت و ارادت به دست مبارک جناب میر شجاع الدین حسین دام برکات واده مشرف گشت
 و بیرون در وازه غازی بنده مسجد آباد کرده از سر نو به تعمیر سالیان و منصله برای اذان و زیر
 آن بازار نو با حدث در آورده رسته شاهی را که بسیار خراب شده بود و مردمان را انویت
 تمام میکرد و بدشالیه نهایت صفائی و درستی درست کنانیده مصروف عبادت و خیر و خیرات
 است و دلپس لایق دارد و بمجوده حاضر و بار فاک دارد است پیاکنان با جمیت
 شش صد جوان بار در سلطان شاهی که باغ قدیم قطب شبیه بود و الحال به ویران است
 با جمیت بهر ای خود مقام دارد و آدم بسیار به شیار خبر دار و موم کار سرکار است نون صاحب
 فرنگی با جمیت و صد جوان محمود خان و دلدار خان پسران امیل خان بنحش
 با جمیت کینار یا نقد بار قدیم و جدید و دیگر کنندان بسیار اند که ذکر اینها طول کلام است
 اما فرصت شکر کنندان اول اعلا و ناده علی بیگ خان بود بعد از آن با الطاف حضور
 پر نور دام اقتباله بذات خود با چهار صد جوانان نو ملازم و چهار صد جوانان دیگر علاقه دارد
 و در تمامی سبزه باز ناده علی بیگ خان مختار کار و بار است آدم بسیار نیکذات و کمال
 بهادری موصوف و دلپس شش رجو سنگ نیز میتوان امیران پرورشش یافته در کار خود

و درین زمان نیز چندی سال بسر برده قضا نمود پس شش ماه و پنج دست موروثی پدر بموراست
الغرض این مرد در هر دو سر کرده های خردنگاران و فرایشان بجایگزین ذات و تعلقات هزارا
روپی و ده هزار با سرفراز و مهور کار سرکار بوده اند و در عهد حضرت منفعت منزل عالیله الرحمه
چون انحرکات ناپسندیده حرمت نواز خان که آواره مزاج شده بود خاطر مبارک متشنف
گشت مشارالیه را از خدمت تغییر فرموده محمد یعقوب چوبدار و غیره قدیمی وقت مرشد زادگی
خود را که بسیار آدم معقول نمازی بود بجای نامبرده سرفراز و ممتاز فرموده بخطاب اعتماد
نواز خان سرلمبه ساختند و ابجد چند روز محظوظ علیجان نیز که مرد بسیار معقول و شین
و قابل و صاحب خط و سواد بود از ماضی سلطان اللسان قضا نمود و پس لطیفی اش مهر علیجان
بالطاف خداوند نفست ما مورخ دست نشست زمره چوبداران گردید اما چون او در نش
سجود و غیره دایم الاوقات از خود خبر نداشت و برادر کار و نوکر سی سرکار نیز سیدنا چار
خان محمد و غیره چوبداران را که مرد معقول و لایق کار بود از حضور پر نور مهور نیابت خود
کنانیده خود از و اگر بیا توامیات خویش کمال راستی و درستی خدمتگذاری و تا بعد از
نموده در گذشت بعد او دادش محمد راج الله به نیابت مهر علیجان مذکور مهور کار گردیده
بخطاب خدمت نواز خان سرفراز است و چون اعتماد نواز خان هم سفر آخرت نمود پس
کلائش حمید خان بخدمت و خطاب پدر سرفراز شده مهور خدمت نشست زمره چوبداران است
تا نهایت مدد فی اخلاق صاحب مروت شوق سپان مبارقار بسیار دارد و فیل و پ
را بر ایتها آنچنان تیار و فریه میکند که در تمام شهر شور و زنجیر و در سوری اسپ گمنای
وقت است قدر و منزلت هر هر خانزاد سرکار بخوبی میدانند اما درین عهد حضرت بنده گالغالی
حضور پر نور او ام الله اقبال مرد همه حمید خان بخطاب اعتماد نواز خان نیز سرفراز است

از چو بدان سوار و پیاده و غیره شب خواب ببلور و شیرازان را که شب بجای مرد و خود و پدری مبارک میباشد
 و از معتبرین اینها که اندک شعور و فهم و خرد میدارند بطور نا بیان مرد و به میباشد و نامزد و به غیره
 میشوند و حکم احکام در دم حضرتی مرد و به اجرا میکنند تا علت حضرت غفر انما بیان هر دو طرف
 مذکور همو کار و بار دیو و بیای مبارک سرکار بودند و خد متنگاران سرکار نیز دو نشست بودند
 یکی همراه بیان سید عمر خان که او شان با هفت هزار میت پلائیهای بار و در ساله عروب سرفراز بود
 و در وی همراه بیان جمال علیخان سپهر مقصود علیخان خانزاد قدیم که مجموع پانصد نفر خد متنگاران
 در هر دو نشست بودند و اکثر از اینها صاحب نیل و پاکلی و به خطاب نیز سرفرازی داشتند
 و این هر دو نشست چو بدان و خد متنگاران در خلوت مبارک بهوار و بر طبق معمول حاضر
 میماند و بر سر کار خاتجات نیز مقرر و حاضر بود و سب الحکم عالی معمر کار را و کار خاتجات میشدند
 و با بجا و خدمات نزد مرشد زاده و محلات پیران کهن سال از اینها مقرر متعین اند و نیز خواجه
 سرا این قدیم مثل بیان نیک روز خان و غیره با دیگران هم قوم خود چو کی خانه محلات
 سرکاری حاضر میمانند و تقییل احکام سرکاری میکنند اما فرشان سرکار نیز دو نشست همه همراه
 معتر بود بن خان که معتر مقصد نفر فرشان و مشیران بود و در و غده اینها عظیم الله خان
 با و در خاتجهان خان ولد زبیر دست خان با و در رفیق خاص حضرت غفر انما که در کشتن جید جنگ
 نایب و مختار و سی بهوسی که ذکر شد نشست شرکاب بود و معتر بود بن خان مذکور که او در عهد
 حضرت مغرت آب نواب آصفجاه طالب شراه سیزده سال بود و صاحب خطاب پاکلی معندا
 درین عهد معنور پوز نیز که مذکور شد و در عهد و پنجاه و شست هجریست خان مذکور عمر کمید
 و پانزده سال داشت و حضرت پیر و مرشد نظر بر تقدست و شرف اندوزی جمال جهان آرا
 ب اعلای خود حضرت مغرت آب انرا نشه فیها منایت کرده استفسار احوال حضرت میفرمودند

و چون متولد گردید عجایب و غرائب و سیرگاه حضرت خلد بیکان عالمگیر بادشاه بود ملا ترابیان
از قدیم دار و اماسید احمد خان در خدمت حضرت غفران تاب یقین خدمت حضرت مغفرت منزل
در عالم شد زادگی بوده حاضر مکتب میبود و بعد بر آرای آنحضرت بخدمت خشکی و در
جوانان بار و نشست یک گروه شاگرد و پیشه خاص سرفراز و ممتاز بود بعد طاعت آنجناب از پیشگاه
حضرت بنده گاه عالی منظره العالی در ربه صامت و قربت و رسید به بار و نگی ای باب نشاط
مبارک شد و بعد از چند ایام در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و شش حج و ولایت حیات
نمود و بعد از آن میر امام علیخان بهادر غلغش که آثار سعادت مندی از چهره اش هویدا است
و اخلاق پسندیده دارد و در پیشگاه خلافت صاحب مقرب گشت نامور شد که کار خلق الله از
خداوند لغت بخوبی برمی آید صاحب خطابانی و بهادری با جمیت عروب و علی غول
و با گیران و جوانان بار و هر کاره او غیره سرفراز شاد و بی خان مذکور و تکلیف تمام از الطاف
خداوندی بوقوع آمده آدم بسیار خلیق و با مروت و نجیب شناس و برق اندازی قدرت
تمام وارد و همواره حاضر در بار فلک مدراست

سیرت ابی طالب علیخان بهادر

ولد دومی سید احمد خان مرحوم که ذکرش گذشت سمنه افغان مذکور از بهر و شورش و مندی
و تیز فتنی بسیار و هشت بعد طاعت والد خود و بند دل و نوال و منظور نظر بنده اقبال خداوند
لغت گردیده بسیار مورد الطاف خاقانیت صاحب خطابانی و بهادری و جمیت بار و
با گیران و سپان طویل خاص و در باره کار خلق الله سیاهی جمیل بکار می برد آدم شناس
قدروان کمال صاحب همت آشنا پرست دوست نواز و در هر ماه ربیع الثانی و تبایخ دوم
نیاز فاتحه حضرت محبوب جانی قدس الله سره العزیز بان تکلف میکند که تمامی اعزّه در بار

و محمد راج الله بسبب بعضی وجوه از خدمت موقوف شده همچو چاند برادر زاده طاهر علیخان بخت
موروثی سرفراز شده معمور کار گردید و مرد به ابو محمد که در عهد مرشد زاولگی حضرت منفرت
منزل معمور کار بود و بعد سیر ارای آنحضرت بطرف نوید محل با پنجاه چوبه باران قدیم وقت
مرشد زاولگی حاضر بوده اتهام نوازخان خطاب داشت و چون لا با مانده کمی بعد رویه سرفراز شده
حاضر در بار جهاندار است و خدا تنگاران حضرت غفر آتاب و حضرت منفرت منزل آنها که
مردم مردند و باقی همه بدستور معمول جا بجا ستغین مرشد زاده های بلند اقبال و در خدمات
دیگر حاضر اند و با هوار نامی یابند و کسانیکه صاحب خطاب و پاکی و سرگروه اینها بودند مثل کریم
بیگ خان و عب البنی خان و غیره قضا کردند چون پسر عب البنی خان بهم خست هستی بر بست
مستحقان او به رابه مناسب مدیک طفل نبره اش شغول دعای عمر و دولت حضور پر نور
اندا و تعالی شانه خداوند نیست اما فرزندان را تا به الّا با و سلامت دارد که خان زاده پروری
و نوازش قدیمانه بر ذات بابرکات آن اعلی حضرت منتم است آمین رب العالمین و فر ایشان
عبد حضرت غفر آتاب و حضرت منفرت منزل موفراشان حضور پر نور دام اقباله بدستور
معمور کار سر کار اند و نخواه همه با از خزان سر کار میسایند و شیخ حیدر مرد به قدیم مرشد زاولگی
بخطابانی سرفراز شده با پنجاه چوبه باران حاضر دلویری مبارک و بار یاب حضور است
و خدمات دیگر معمور

ذکر مفران و بار یابان حضور نویر امام علیخان بهادر

والدیه احمد خان مرحوم جد ایشان سید عب البنی در عهد حضرت منفرت آتاب خدمت و بکار با
معمور بود و اندک مدتی بعد ساکن کاندی و اظه قلمه مبارک دولت آباد در مهمونجا اوقات بسر برد

وله محمد بنیت جمع را که او صاحب جمعیت سواران و غیره همراهی خود متبینه شمس الامراتیج جنگ
 و نیز فرزند شمس الامرا بهادر امیر کبیر بود و از قدیم بکار سرکار جانشینانها نموده مور و تحسین و آفرین
 بهادر موصوف گشته که مشهور است و و پس داشته و ولایت حیات کرده کلمان محمد امیر
 او در دیوانی امیر الملک بهادر و مختاری راجه چند و لعل منار راجه بهادر بذاته امده روزگار
 مقرون بود و همواره حاضر در بایگ و دیدم و خدا پرست نیک سیرت با دوستان و آشنایان
 سلوک محبت با در عین عالم شباب همان قانی را در گذر ایند فرزند و بلند اولین او به عمده
 پیر یا و کار است بکمال لیاقت و مساوت مندی و دومی محمد وزیر در عین حیات برادر خود
 مازم سفر گردیده در تنه اوقات عزیز بخوبی تمام سپری کرده روزی سوار سپیل خویش که
 بسیار خوش ترکیب و شگوه بود در سواری مبارک حضور پر نور ادام الله اقبال با ملاحظه خاص
 در آورده منظور نظر خاقانی گردید با استقصار حالش و آمدن از یادوری طالع بدر راه عمده
 سر فراز شد و بعد چندی بایست پنج سوار شرف گشت الحان جمعیت قریب و و صد سواران
 پیاده با ممتاز و سبایت بسیار و بهادر لایق کارهای سرکار رفیق پر در کشاده دست
 با اخلاق جمیع صفات سرداری موصوف همواره حاضر در بار جها مزار است

آغا قربان قلی بیگ

آن خلیل شجاعان از پنجای خاندان آفرینان است از اتفاقات مسد و آب و دانه
 با یک لک روپی و سی سرسپان لهنوان تجارت دار و بلده حیدرآباد گشت و مصروف
 بکار خویش گردید چون خبر شجاعت و جان نثاری و کار دانی اش سبب مبارک اعلی حضرت
 خدیو قدر و ان مردان کار رسید از راه الطاف بیکران با و فرموده در عالم مرشد ز ادگی
 بر راه رسد و پیوسته فرزند فرموده بزبان حق ترجمان ارشاد شد که قربان قلی بیگ

و همجنابای بلده معام لقای میخورند و مظلوما میشود الغرض خان مذکور در آدمیت و مروت
فرد کمیت است که زبان در وصف آن قاصر است

میرزا علیخان بهادر

ولد سومی سیاحه خان مذکور است جم شغل و شبه تر والد خود از غرط الطاف خداوند گشت
مصاحب مقرب و باریاب است و در جمیع امور منظور نظر خاقانیت و بذات نیکدات و با آشنایان
و دوستان سلوک صاحب خطاب اجسیت و دو صد جوانان با گیر شرت و سبا بیت . . .

برادران علیخان عرف برهنه صاحب

از یاد ری طالع باریاب بارگاه خداوندی در عالم مرشد زاوکی بوده سایر و وائر کا فاجات
آن زمان گشت و بعد جلوس سمیت مانوس شبانه روز مقرب و مصاحب خود بدولت بکمال
شیرین کلامی حسن اخلاق با مدار باریاب متوجه گشته در برآمد کار تا مقدر و خودیش که
بر سبک پس پشیده نیست مسامی جمیل بکار میر و همواره مورد الطاف خاقانیت موجب
تقویت خاطر ایشان روزگار است در سی مقدمه آن کسان که اینهارا هیچکس در خانه خود
نارند و آن منبع نیک و نیکوئی بکمال خاطر داری خدنگذاره بکارهای ایشان تا بر آمدن و
بر آوردن کار بدل متوجه در بیرون در وازه دبیر پوره سجد عمده خوش اسلوب با مداث
در آورد که تمامی آن محل را از عبادت الهی بے حساب مناسات است و اخراجات آنهارا تنگفل
که ثواب آن بذلت آن باعث مناسات از بارگاه احمیت جل علای و علم نواله مایه آن نیکو حال
کشاده چهر خنده رونیک طینت سخن حق نیست که از باریابی آن خیر خواه کار بندگان الهی
بر می آید که موجب رضامندی خالق است . . .

محمد وزیر خان جمعدار

و بیع است میشد و آنجا که کار دلخواه من رو بر راه آمده است مفت رنجیدگی طر فین شود و الماره کناره
 نمود و عذر را آورد و اما او که خویش تمام داشت هرگز برگزیند بلکه سنجریان گشت که بغیر وقوع
 جنگ از آنجا رانیند از روی دلی سهرسد ناچار اعظم الامرا بویل خود دولت را و را گفته فرستاد
 که سبب آنرا بنقده محض بین منی است که احیاناً اگر پهلوان سرکار با پهلوان شما غالب شود
 ناحق از روی خاطر شما از طرف من باشد چه که معارضه جنگ اعتمادی ندارد و سمنه این خوشی
 و خوشنودی من اینجا نبهین است که خوشی و خوشنودی مزاج شما کرده هرگز لامل
 بر خاطر اینجا نبهین است باین شرط و تلی خاطر من اگر منظور باشد روزی که طلب نمایند هر دو جز
 اند بلکه هر دو را ملازم خویش دانند و وقت را نوسند بهیه و اعیان دیگر همه گفته فرستادند
 که این تماشا است و ناخوشی چه محل دارد هرگز اندیشه و خاطر راه ندهند که مقدمه واحد است
 فروارسال فرمایند و خود هم تشریف آرند روز دیگر تمامی اکابر شل دولت را و سمنه و ناما
 پهلوان و سهری پندت بهر یک و پیرام بجای و خود مادهور او پندت پهلوان و غیره در مکانی
 که الایت اجماع خلایق بود نشستند و سرور را سرور شاگردان او حاضر ساختند اعظم الامرا نیز با کمال
 و کشتن مل را تشغی خاطر نموده همراه وکیل خود فرستاده برای آمدن خود عذر را کردند و نیز هر دو
 پهلوانان نطقه نمود که اگر او شان چیزی به بند با اطلاع من گیرند پس هر دو را در حاضر شده
 سلام بجا آوردند و او شان گفتند که بشینید از بسکه با کمال کوهت قد و سمنه جبه بود بمقابل نرسو
 پسند نشد و کشتن مل که طویل القامت و متوسط الجسامت بود پسند آمده هر دو بمقابل یکدیگر
 و آمدند و از این پیش نه و در قوت خود دست بدست نمودند و بهینکه با هم نرسو و کشتن مل در آمیختند
 و کشتن شش و کوشش شش با یکدیگر نمودند و نرسو و کشتن مل را در قابوی خود کشیده برداشت
 و خواست که بر زمین زند کشتن مل نه کشتی غالب که از استاد خود یاد داشت بمثل آورده نرسو را

حالا که منظور نظر ما بدولت گردیده اید اراده رفتن حج جاگنی و منتظر لطیفه غیب باشد که
از پرده چه در جلوه ظهور می آید هرگاه سرسلطنت و کن از مقدم آن حضرت زبیب و زینت
تمازه یا نشت با نواز و و صد رویه میبای گشت و بر سال و و صد سواران منایع از نوازان این
و سواران که بکلی بیگ خان بهادر عطا شده بود سر بلند گردید بعد چندی دیگر مورد الطاف
شاهانه و مصلحتات خسر و از شده به راه به کهنه ر رویه ذات معبود کار و بهوشیار و
و خبر دار و بار فلک اقتدار است لهذا او خود جوان مردی مروت و آدمیت مرد میدان
کارزار کیتای مصر خود است و بس

ذکر پهلوانان و کارخانجات سرکار

در حینکه اعظم الامرا اسطو جاه بهادر در بلده پونا با اختیار اعیان آنجا اقامت داشتند
با کمال و کوشش و در بار از قوم کنتری پهلوانان ملازم سرکار که در زور کشی و پهلوانی مشهور
بودند حسب الاشتهای بهادر مذکور سیراه ایشان گردیدند اتفاقاً از سونام پهلوان ملازم
دولت را کوشیده که نامور آنسر زمین بود و یکبار شاگردان خود داشت که در آنجا شوق پهلوانی
بر مردان آن سرزمین بسیار است بعد چند سال در پونا آمده با اظهار آورد که بنده و تمام و کن
گردیده آمده اما صدی بنقال بنده بر نه آمد آخر خود او خدمت آن هاراج رسانید شخصی
از نمایندگان بهد عرض نمود که همراه اعظم الامرا بهادر و پهلوانان از نام آوردان حیدر آباد
حاضرند اگر با خبر گشتی بگیرند میتوان شد دولت را و در عالم شباب که خوانان هم چنین تماشاها
بسیار بود با اعظم الامرا پیر می شد بهادر مذکور بخیاال اینکه جنگ و سردار در اگر ز سونام غالب شود
بتک و نقص نام بلده سرکار است و اگر بالمعکس گردد و ناحق کبیدگی خاطر دولت را و که بر سر راج

تجویل سد و دروغ محمدی حضرت غفرانآب تجویل انوار جنگ در پهلوی خلوت مبارک که میسر است
 پنج خوان از اطعمه لذیذ و متنوع معمول خاصه سالم است و خل مل مبارک میگرد و بهر خانه از نصف
 خاصه یا پانزده یا سالم خاصه بقدر مرتبه اش محرم میگردد و اکثر در محلات حضرت غفرانآب
 جاریست و محمدی حضرت مغفرت منزل بذریع دروغ علی ده تیار شده در محلات آنحضرت
 میرسد و هر برادر و چینه با و چیان در کابداران و باریداران و روزنامه کار بر راههای
 بشیر ارشادانه روز مسموم کار سر کارند و با و چینه خاصه شمع و خاصه بهر خانه از غنای
 شود بهر خانه اش پانزده خوانهای الحمد لذیذ و مطیبه میگردد و اللهم انزل زلتنا دایما اما نمیک
 ایندو برای نیازی نیاز و عرسها و دنیاری ماه حبس الحرب و ماه مبارک رمضان و دیگر
 ماهها که تجویل فیهما بلبل و لهب و در بلبل آید مثلاً در ماه حبس الحرب نیازی پانزده رویه روز
 از شب سلج حبس تا سلخ ماه شبان کونده و بای بزرگ و بعضی از جمیع اقسام اطعمه مدلول از است
 آن پر کرده از صبح تا شام و از شام تا صبح و دیگر علی العموم بی ممانعت احدی بمصرف خورش فقر
 و مساکین و غریبا و امل و البغیات و جمیع بنی نوع انسان میرسانند و راه مبارک افشاریه با شش
 و پیرزاده با و علما و فضلا و صایمین کثیرین مساعد کو بگو میرسد خرج هزار بار و پیریه است اما آن
 نفاست و طهارت که مزیدی بر آن تصور نباشد و با و چیان خاصه پیریه راههای بشیر قرار
 تا به دو و صد رویه لازم سر کار و ولتدار و علی بن القیاس در راه بیع الاول و بیع الثانی و در راه
 محرم الحرام و یکماه طعام در قلم رسول و خجسته شاه و نسل صاحب حسینی علم و علم مبارک بی بی
 و در عاشر خانه با و شاهای و علم مبارک حضرت عباس علیهم الصلواة والسلام همواره بدستور
 محمود و غیر محمود جاریست که لکها غریبا و مساکین بدعای عمر و دولت محمود و شکرانند

ذکر اسپان عسکر و عراقی و دکنی و کاکجی و اوطار

از هر دو پای خویش گردم شده بر بسته بند و دام ماهی که مشهور بتقلیم است همچنان بظهور آورد که
 ترس و با وجود غلبه مغلوب گشت و همچون آن کشتن مل و او را بر خود کشیده برداشته بالای نیز
 زده سواریندش گردید غریب از خلق برخاست و صدای آفرین و تحسین از زبان نمایان بلند شد
 پیشاگردانش دویدند و خواستند که کشتن مل را زینند و بر خیزانند با گال برادرش شمشیر
 کشیده بمقابل آنهاد را بر اعیان پونا منع کردند چون هر دو جدا شدند همکار بر خود مادی و هوار و
 کشتن مل را نزد یک خود طلبیده تحسین نمود و جوهره پارچه از کتاب بچپوڑ بهای عمده بیرون
 و دو ستارچین و سیل و دو و جوڑی کلاه طلائی مصع مال و هزار روپیه و دو هزار روپیه نقد
 همراه اینها نزد عظم الامرا فرستادند عظم الامرا که بالای سجاده در دعا بود هر کاره را را
 برای اخبار ایشان نشانیده منتظر خبر نشست بجز دشتین خبر فتح دو گانه شکر به جناب
 فاتح الابواب بجا آورده اما برای علیه ایشان انکار نمود و مفید نشد و کیل شده بهی گفت که از
 انکار اینی سواد مراحی بهم خواهد شد پس عظم الامرا قبول کرده و نیز اضافات و هوار اینها نموده
 داد و قوڑه طلا مال یک یک هزار روپیه از طرف خود در پای هر دو پهلوان مذکور انداخت
 در تمام پونا و اطراف و جانات نام اینها مشهور فام و عام گردید بعد مراعت عظم الامرا از پونا
 مورد بخشش حضور پوز نیز شدند تا حال پیش از سه سال هر دو برادر نزد هماراجه بهاد خان بودند
 با گال را بهادر مذکور برای سواری از میان سرفراز نمودند هر دو گوش با گال مانند سنگ سخت
 نزد بودند و نیز با گال اکثر با پهلوانان کشتی گرفته غالب آمده از حضور پوز مورد عنایات گردید
 معذرت کشتن نام اهیرو و فوجدار فیل راجه را و رنجها و دیگر پهلوانان بسیار در سرکار بستند که از تحمل
 کلام بر اینها اکتفا نمود و اما درین ایام رسم این مقدمات کم اند لذا اختصاراً تحریر نمود

ذکر باور حنیفانه سرکار دولتمدار

و بر موتی گنج و دل سنگار و معماری سرخ و در معماری سکه چال بالایی گلاب پری و درین عهد
 میمنت محمد حضور پر نور و امام الله اقبال الله از پانصد و پنجاه گنج که میباشند و آنحضرت اکثر معماری زر و
 بالایی حیثیت بخش و تاج و بخشش و موتی گنج و غلام علی نام میل که مانند او با فضل و بهیچ جانبیت
 و در معماری شکاری سکه چال بالایی لار و داد و میل که مانند انسان فرمانبر داری خداوند غنمت
 میکند سوار میشوند و نیز بیدستور بر رانها معمور و به محالات مقرری دار و غنما که درین ایام بسیار
 کس سر فرزند اما محال نیز دار و غنما ای تمامی فیلی انهای سرکار و دولتدار این الد و اخلافت
 امین الملک محرم مذکور است

ذکر رختخانه

در عهد حضرت غفر انهاب نواب میر نظام علیخان بهادر اصف جانهانی که همیشه در سفر میبودار
 سه صد منزل رختخانه با محلات بتجول محمد ظاهر خان کوکر آنحضرت بود و در عهد حضرت غفر منزل
 که اتفاق و هم از مخالفان دولت کم می فتاد که همیشه طبع و منقاد سرکار جنگب گردیده بودند
 یکصد و پنجاه منزل سوای چپکله و بندر به جاری بودند و غنما اینها محمد یار جنگب پسر کوکر مذکور
 و نایب ایشان لچمی نام چودهری که صاحب خطاب را علی بوده اما درین عهد میمنت محمد حضور
 پر نور سوای معمولی مقرری مذکور پنجاه منزل رختخانه و تیار بهادر و علی پسر محمد یار جنگب و گوناگون
 چودهری پسر لچمی نام چودهری مذکور با ساز و سامان خرقه لاسخ و سبز و زرد و بهاره جاری
 و محمود کار و بار محلات سرکار اند و دیهات محالات در انحرافات آن بحال و برقرار هستند

ذکر توتو چانه سرکار

توتو چانه سرکار و دولتدار در عهد حضرت غفر انهاب که جنگب و جیدل و هم و سفر به خالیقین و سماندین
 دولت که با طراف و جوانب بودند هر سال بوقوع می آمد و صد ضرب قلعه شکن و جلوی همراه رکاب

طویل باشند علی الخصوص در طویل محو طالب الدوله حسن علیخان بهادر کو تو ال مله و از چهار
زیاده تر باشند که سوار سوار سوار خاص و مرشد زاده با و دار و غده و چاک سوار برای تربیت مقدر
احدی نیست که سوار بر آنها شود همه خاصه اند و تمامی بر آنها و خوراکهای انواع و اقسام مرتب
و زیورهای طلائی و نقرئی و کلابتونی مفرق هستند و نیز تحویل دار و غمائی دیگر جدا از یکدیگر
را س زیاده باشند و در اخراجات آن محلات که با رویه سپرد بهادر موصوف و غیره اند

ذکر شترخانه سرکار

سابق در عهد حضرت غفر انما ب شتران ساندنی اخبار و بان برداران و محمود کار خانات دیگر
به مقصد مهار شتر میبودند درینوالا سبب اینکه سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار
مهار شتران کم اند برین هم از دود و دمار شتر کم بر آمد کار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار

ذکر فیلخانه سرکار

سابق در عهد حضرت غفر انما ب قبال رکاب در سفر و حضر زیاده بر چهار صد و پنجاه فیل و فیلخانه
بودند که موسوم به چکلای بیرون بلده محاذی دلی دروازه است که خاص بردارنده عمارتی زرد
حصن و پر نور که از تمامی عمارت های دیگر بزرگتر و مرتفع است و در تحویل فوج بهادر خان و محمد حسین خان
عرف را به میان برداشتن از سی و پنجاه کلان تر کم نبوده و نیز در تحویل امین الملک بهادر بهادر
منیر الملک بهادر و الهام سرکار و دیگر و پنجاه و پنجاه و پنجاه و پنجاه و پنجاه و پنجاه و پنجاه و پنجاه
اند و در اخراجات اینها محلات که با رویه سپرد بهادر موصوف و در عهد حضرت مغفرت منزل
بیمین دستور و آنحضرت اکثر سوار عمارتی زرد بالای سر و پنجاه فیل که در میان سه چهار
ریاست مانند شنبوده می شدند و نیز بر محمود کج در عمارتی سبز حضرت مغفرت آب گاه گاه

در سه پشته بای نشیب نمر از زمین را همواره میسازند و قطع اشجار را نه سواری مبارک نموده اند
 بتحول طالبالدولت بهادر و غیره اند و چون کامیابان رکاب از سبزه ارکم نیستند سوای کامیابان همی
 توپخانهجات منتهی سرکار دولت دارد و گاه از پنجاه سرکار که در ذکر نیست و غیره سرکار گذشت

ذکر لشکر خان سرکار

جانبوران شکاری و پادامیان یعنی پاز دیوان شکار گیر مردان و زنان که پاز دیوان گویند از یوز
 و باز و جبری و باشا و شاهین و لکتر و جگر و مسیره و جبری و جگر و غیره و آهوان شکاری
 که گوگیر و سیاه گوش و سرکار دولت را بسیار اند و قریب سه صد نفر پاز دیوان همراه سواری مبارک
 میباشند و تماشای شکار پرند و چرند بملاحظه اقتداس می آرند و در باره بند و بست زنان
 تا دوازده دوازده کرده یعنی کوس طولا و از دوسه کوس عرضا میشود و یک چهار سال را هم اندر آن
 باز رفتن نمیدهند پاز دیوان شکاری همراه سواری منتهی باب شکار و جانبوران شکاری بوده
 تماشای عجیب و غریب شکار نمایند و انعام می یابند و از باز و بر و در و نده جانبوران
 شکار در و صد کس ملازم سرکار دارند و غذای آنها مستظم جنگ از چهار پشت موردی معمور خدمت
 است و در اخراجات اینها و بیات اطراف ملکه مقرر یافته و شکارگاه سرکار از فیصل در و از
 تا اب میر حاکمه درگاه برهنه صاحب قدس سره بالا پور و سرور نگر و منصور آباد و قلعه کشته تا ابراهیم
 پشیم همه روزه شکارگاه سرکار است که لکها آهوان بغراغت میچرخند و قریب آردان می آیند
 و مقتدر و احدی نیست که بیکم سرکار بند و ق سر و دیار کجنگه بگیرد و مجرم سرکار میشود و همه صحرای پاز
 آهوان و جانبوران پرند است و شوق بجناب اعلی حضرت بسیار اکثر نتیجه شکار میشود قریب از
 یکصد و پنجاه دست یوز شکاری کم نخواهد بود سوای آنها که در تعلیقات برای تربیت میباشند
 و علی هذا القیاس باز و جبری و شاهین و غیره که در رکاب و غیره رکاب اند

ظفر آفتاب و ایما میبوی و ندسوی اشراب توپ جمعیت پلاشهای بار و قلمحات که از اوقات او و شمار
 نیست و همواره بدست موسی متی فرنگی پیکرینه ملازم سرکار جباریت یعنی تارکات خود حضرت
 غفر آفتاب را آلفد رشون تیار ی توپها بوده که ساج توپ ریزی منقل مکان موسی متی مذکور
 و طرفان که در صحن خلوت مبارک ریخته ملا حظا قدس کنانیه بسیار بسیار توجه داشتند و درین
 ضربها اکثر راسه صد زرگان و آن بزاری میکشند برنجیر آهنی که از اهل گونید و دود و زنجیر
 فیلمان کوه یک برای کمک که در بعضی جاها زمین نرم یا بر کشیدن بالای زمین مرتفع آهنگان کار
 رو بکار می آرد که هیچ قوت و زور زرگان و آن کمک خلاصیان و کامیابان و غیره مضیع نمیشود
 بدون کمک فیلمان کوه درینجا فیلمان سرکار که متعینا اشراب اند و سن توپ را بالای
 پیشانی خود بر گرفته آهنگان قوت میکنند و نتان میبهند که ضرب مذکور بیای خود و دیده
 میرود و درین ایام که مهم پیر معاندین و مخالفین بالکل نمانده چه متا بعین و موافقین اند و
 مخالفین که بودند پای مقامات صاحبان انگریز بمیان آمده و در هیچ جا مخالفت نیست که
 کف نفس واحد موافقت دارند و بدست سرکار چپ ضربهای قلعه شکن و چند توپهای جلوی
 همراه رکاب ظفر آفتاب اند اگر کار رو بکار آید آنچه که سابق تیار بودند الحال نیز مستعد کار
 سرکار اند و بکار میرسند

ذکر کامیابان سرکار

درین زمان امن توانان کامیابان سرکار که بهنگام سفر اسباب عمده ای خاص شلای بنگل با چوبی
 سفری سه منزل و دو منزل و یک منزل باره در می که بر پشتن قطعات آن و نیز حمل و نقل دیگر
 کارخانجات یکبار و دو صد کامیابان مورد اعتماد و ایام غیر سفر در تیار عمارت سرکار و غیره بسیار
 معتمد و بسیار اینها سماران و تهر برداران و مل و کلنگ برداران نیز بستند که مسواری مبارک

کرمش سوراخ گشت چنانچه هر دو فنانان بخوبی تمام اوقات خود بسر سپهرند و شهره این عنایت
 عقلی و موسبت کبری بهر بلاد و امصار و ولایات زبان زد خاص و عام است تا ماخان بزرگ
 سلطان محمد بن مرزا و علوم عقلی و نقلی و ریاضی و تاریخ و ادبی بهره وافی بهره کامل داریم الطبع
 کریم الاخلاق قدر و ان کمال نیک خصال است و در نماز هیچگاه و بتعهد و قرآن خوانی احتیاط
 بسیار داشته او اینماید و فغان دوم سلطان مرزا با وجود او را که علوم دیگر و تفسیر و گوئی
 منتخب عصر نو نگفت که بسیار فعااید بطبع رسای خود و در شناسی بی پایان حضور پر نور بکمال
 استعداد و کفایت چنانچه کرمش سوراخ اند عاصی گویش خود شنید. ه است باین کمال
 در کمالات مروت و اخلاق و تیز فکری و در ادراک معانی اشعار استاده و صنایع و بدایع آن
 مستعد اند و او بهم بجمیع صفات بزرگی موصوف الغرض و در و ایشان موجب برکت است که
 سمور اوقات منزه الله تقدس تعالی ذات بابرکات عالی درجات حضور پر نور و امام قبال
 و عمره برابر برانندگان خدمت سورتی تا ابد آلا باد بامر شهنشاه ای عالی نشا و سلامت و
 تقایم دار و که انجمنین قدر و ادبی غریب الدیارات بزرگ خانان سیف فرمایند سر سرفرازان سرای
 خاندان عالیشان آصفیه را از نخل ظلیل جلیل خند سر وجود آن اندازد و سحرست خاتم الانبیا و سر دفتر
 اولیا و طین رسول خدا محمد مصطفی و جگر گوشگان فاطمه الزهرا و علی المرتضی صلوات الله و سلامه
 علیه و علیهم اجمعین الطاهرین آمین آمین رب العالمین قلم را طاقت تحریر و زبان
 را قوت تقریر صفت و شناسی خداوند نیست مقبول بارگاه هستی برگزیده عالم و عالیشان خلایق
 خاندان و ایشان اصل اصول و دولت باهره و وجود پر بهر و خلافت طاهره ظاهره که جهان انجمنش
 بی پایان آن نور بخش دیده اولی البصار و منیا افزون صبح روزگار و نحر زین دوزخ که هر گشتای
 مدد سحر ایمان قوت بخشش دین و سلام شپت پناه سلیمین و موئین خاص و عام امنی حضور پر نور

ذکر درود خانان ایران سلطان محمد میرزا و سلطان میرزا خلفان کاظم میرزا ابن نادر شاه و ارای ایران

که ذکرش در تمام ممالک ایران غیره مشهور است ممد خانان مذکور از ولایت خراسان بسبب
وجوهای چند و چند کسبه کیمزار و دودست و سحر بسبب که در عهدشند آرای حضرت منفعت
منزل و مدار الهامی سیر عالم اراده نعت آباد کن نموده وار و بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد
گردیدند به استماع خبر در و ایشان جناب حضرت منفعت منزل کمال قدر دانی منترلی پاکیزه تجویز
فرموده فرمود و آوردند و بهر وقت علی بیگنان بهادر ولایتی مبلغ و وازده هزار روپیه نقد
برای اخراجات ضروری فرستادند و جایگزین شش هزار روپیه مقرر کرده دیات سیر حال سپردند
و چهار صد روپیه نقد از دیوانی باستصواب راجه چند و ملل هزار راجه بهادر ماه جاری ساختند
که در تنه بنیاد خوش گذرانی گذراوقات نموده بعد رعت آنحضرت چون بندگان الهی متعالی
حضور پر نور و رفیع بخش سیر سلطنت گردیدند از آنجا که از احوال خانان صدر بکلی و جزئی آگاهی
داشتند نظر بر قدر و منزلت ایشان با خدا قد معاش سرفراز و ممتاز نموده بهشت تصد اشرفی کنفی
مهر بست روپیه قیمت دارد برای امتیاج اخراجات بالای ارسال فرمود بر سال دود صد خلیه
ولایتی نیز مسمو ساختند از عهد و عصر تبویبه تا الان همگی از خانان ایران در هیچ سلطنت باین
قدر و منزلت نایز نگردیدند چنانچه خانان مذکور خود سربا مأمون و شکور و معراج حضور پر نور اند
و در علوم مراتب و درج خانان عالیشان اصفیه خصوصاً در فضایل صوری و معنوی جناب
بندگان آنحضرت ادام الله اقباله بذول مال خویش که فیضیاب شده اند تقصیده های فرا گرفته اند

صورتی بنیاد او رنگ آباد

متنصرون بر دوازده سرکار کیمید و چهل و هفت محال کاملش یک کرد و طریقت و هفت اک و هفتاد و
هشت هزار و چهار صد و نود و هشت رویه پاؤ آذینای خجسته بنیاد و لفظ خجسته است که
حدوش کمینار و هشت و هشت میشود فی الواقعی شهرت بکمال لطافت میوه بنیادین افراط و
اقتد از بر قسم شروع و طاش و کم خواب و غیره بنیادین لغات می بافتند در موسم بهار لاله
و نافران و پوست و باغها می کاشید و حوضهاچه و خانه تجانه و چه بازار با کمال و ذرات
جوشان و در هیچ بازار گل و لاله بنیادین است و وسیع عریض و تقریب و کاکین خوش اسلوب
خصوصا مسجد و راسته شاه گنج و کچپ قطع مسجدی شش گنج محبوبان به کرد و دین عالمی پرواز
خواب تمام بنیادین از فرزان مله فی البدیهه گفت طاعت خانه مدد حدوش کمینار و کیمید و سی
و شش میشو و از می ثبات نواب عوض خان بهادر است که در عهد حضرت مغیرت نواب نواب
اصف جاه طلب نژاد مدو بار بلند مذکور بود و عطر و گلاب و غیره نهایت خوشبو میشود و مقبره
والیده دورانی و والده ماجده شهنزاده محمد اعظم شاه که نقل روضه ممتاز محل روجه صاحبقران
شاهی شاه جهان بادشاه در اکبر آباد موسوم به تاج گنج است ساخته خیلی لطافت دارد و تمکین
شاه مسافر شاه محمود نیز جلالت بخش چشم نظاره کیان است اول شاه پلنگ پوشش
تشریف آوردند مرشد شاه مسافر تاج رملت شاه پلنگ پوشش است قطع
پیر کمال سرآمد عرفا به خاص درگاه رب خوش مجید به قطب روی زمین و غوث زمان به
اقترب سجد شاه شهید به و نظر داشت و ارباقی را به چشم ازین بی بقا سر پوشیده
سال تاج وصل گفت خرد به قصر حبت بود و مکان سید

نظام الملک نظام الدوله میر فرخت به علیخان بهادر را بصفحه او ام الله وقباله و خلد الله ملک و عمره
و سلطنته از کما کی و از بسیار بسیار اندکی بلکه بالکل نیست شعرا از دست و زبانی که بر آید
کز عهده شکرش بهر آید

باحتیایم و ذکر جمیع کامل شش صوبه مملکت دکن باین عرس کوثر شریف و ذکر عشره محرم الحرام و بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد و ذکر عجایب و احوال متفرق دیگر

برای مصرافان نقود و اجناس ظاهر است که ولایت دکن از اقلیم دوم است مثل شش صوبه بنیاد
اورنگ آباد و خانقا میر و بزاز و محمد آباد و میر و دارالظفر و جیلا پور و فرخنده بنیاد حیدر آباد و
طرف دریای شور محیط دریای شور عبارت از محیط اعظم است و از جانب شمال آب نر به واسطه دکن
تلمر و بست ترک که گدای هر شهر را بنوارساند و تنبیهستان بادیه ناکامی را بست هرستان
ثروت و کثرت نایز گرداند اگرچه آبادی این ملک بنام دکنیان مشهور است اما درین زمان که
سنة کیمز اردو و دود و پنجاه و هشت هجری است از مردم هفت کشور تمام دکن مملوست علی الخصوص
بلده حیدر آباد و صانها الله عن الفتن و الفساد که درین ایام پای تخت شش صوبه دکن اینقدر
آبادی دارد که مزمردی بر آن تصور نیست جمیع کامل شش صوبه دکن حیدر آباد و طرست لک
و هشت هزار و نصد و شصت رویه پانزده آنه و از دریای کمان اند بار که بر سر به محیط
اعظم و نیزه و دریایانی و کنگ و کوتم ذکر شناسست و دیگر جو یا زامی بنیاد بر آنها پیوسته اند

سرکار دولت آباد

از دیگر سرکرات بزرگ شتلمبرست و هفت محال که پنهان روی یک صد و پنجاه و یک موضع است
کاملش است و چهار یک پنجاه و هفت هزار و یک صد و هشتاد و شش رویه چهار آن در زمان
سابق دیوگیر بود و بارگیر میگفتند و حصار بالایی کوه شهور به داراست چون سلطان محمد تغلق
شاه پاشی تحت بند و کن ساخت بدولت آباد موسوم گردانید و آبادی دلی برهم کرده
در کثیر آبادیش سی نمود قلعه مذکور سنگی است مرغاباک کشیده از بس صفا طیب و رابران پاخذ
ارتفاعش صد و چهل دره و دوشش پنجه از دره گردان خندق بعین سی دره در سنگ خارا
رسانیده اند و ملک سنگتراش باهم رسانیده کوه قلعه مذکور را هموار و درست نموده و اندازی
که عبارت از دو کوچه تاریک پرچ و تاب است بدون روشنی مثل نمیتواند رفت تیارکسانیده
پایین قلعه دروازه است از آهن آیین دروازه راه آن دو نقب بالای حصار برمی آید و آنجا
سنگ تالاب آهنی است عند الضرورة بر و بند نقب گذشته بالایش آتش افروزند تا از حدت
و شدت حرارت کس نتواند برود و اسباب قلعه کشای مثل نقب و سا باط و سرکوب و غیره در آنجا
الایف است الفریز قلعه است بی مانند بقول شاعر شعر حصاری که شش نمیده است کس نه بود
قلعه دولت آباد و بس نه از قدیم بدست قلعه از آن سرکار و ولت دار آصفیه است درین زمان
معبده رشید الملک مبادر شده حصار پر نور قلعه دارد و در آنجا پنجه نهایت بالیده و پرشیره
و انگور سبحان الله و بجهده الله تقدس و تقالی که در ذاق مطلق است جمیع محبان و دوستان
نصیب رایب از بندهم چه پیشی برابر جامون کلان میدرآبادی حنت که بر و ندان آوازیب
نهایت شیرین سیاه براق و صاحبی رنگ شیرینی شفات و مخمری برنهایم انگورهای جهان فخر دارد
و بحال عند و بت و بار یک پوست بی تخم میشود عاصی مؤلف اوران بخوبی تمام خود که محمد نواز خانی

تاریخ شاه ساف

ساف شاه اقبالیم حقیقت بخت پیوست از بس بود نشان	مقیمش شد از فرشتان طاق خزانه تاریخ سال طاعتش گفت	چو وقت وصلش آمد از ره شوق ساف شد ز عالم قلب آفاق
---	---	---

تاریخ شاه محمود

مقایق تربت فیض بسم	ز عالم رفت و در درون آسود	خزانه تاریخ و صاشر
--------------------	---------------------------	--------------------

ساف شده گیانه شاه محمود

تاریخ دیگر

خدا یا پیام از محمود را

حوض تکبیر ایشان که متصل کلان پیکر
همه ملو از ماهیان بزرگ است طول آن چهل و دو دره
و عرض بست و هشت دره و عرض اندرون که بالای ساف خانه است طولش پنجاه و هشت دره
و عرضش ده و نیم دره جمله نوزده فواره دارد و مولف نیز در سینه کبیر از دو و صد و پنجاه و یک
حجرت بنا کیا که سیر و تماشا مشغول بود در راه و یافته که موسم بهار بوده ایام بهولی در بلده مذکور
بسر برد و در بهولی را بر و در بهولینیدی هندوان از اورنگ پوره که بر می آرند و تمام خلقت
شهر همراه او میباشند تماشای عجیب است که در هیچ آبادی نیست بحشم دیده میوه خوب از قسم
انگورهای فخری و صاحبی و بیشی دولت آباد و غیره ای بالیده قلعه مذکور و کونایه و سنگره و شوتوت
و جامینه امر و در غیره بلده مذکور و نیز از رتبه تازه تنازه با مغز کرم تخم همه میوه مذکوره به سیری
تمام بخورش عاصی در آمدنست کسی است **اَللّٰهُمَّ ارزُقْنَا لَبَنًا یَّتِمُّ** و اینها و معمول کار
این است که همه تر کار بیا پوست تراشیده بریده تیار کرده در بازار میفروشند که بی وقت
در گوشت انداخته بهیزند

انتقد را یک در آنجا میسازند که مزیدی بر آن متقد نیست هر دو قسم را مردمان بعنوان سوغات
و تحالیف جایجا میبرند و قلعه دولت آباد مسجد است که سابق دیول بود بوقت احداث کا، سنی
خبر داد که این دیول را پشت لبست منبست تیار نمایند که بعد دو هزار سال قومی مسلمانان
پیدا خواهند شد و قبل از ایشان لبست منبست خواهد بود هرگاه بوضع قبله خویش خواهند دید سجد
نمود خواهند ساخت چنانچه پادشاهان اسلام منم را بر آورده سجد کرده اند ستون آن
یکصد و پنجاه هشت در واق سر اسرست و سه که جلوه و اقامای اندرون و بیرون نمود و در واق
عمارات پنجه جبهت و حوض در قلعه مذکور طول آن پنجاه و چهار درجه و عرض پنجاه و دو درجه
و منار کلان دولت آباد که نو در در طول دار و تیانج نیست سقمر تایخ منار دولت آباد
در ششده و سیل و نشت آباد

سرکار احمد نگر

متنفس برده محال کاملش پانزده لک سیل و پنج هزار و یکصد و پانزده روپیه ده آن پادشاهانای
نظام الملک بحریت که با حرم نظام شاه مشهور بود چون او در منبست قصد و نود و پنج حرم
در سواوش با فتح سلطان محمود دهمی خبردار شده میروزی یافت آن مبارک زمین را بقال
نیک گرفته باغی بکمال نزاهت و لطافت ترتیب داده بباغ نظام شاه موسوم گردانیده و در
منبست بحریت مقابل باغ کنار منبرینا بکمال آراستگی شهری طرح انداخته پاشی تخت خود قرار داد
و قلعه محکم اساس بنا ساخته احمد نگر نام نهاد و دین زمان پست صاحبان انگیز است که از
باجی را و والی پونا تمامی مملکت بر همان پست صاحبان مذکور آمده

سرکارشین

سر محال کاملش لک است پنج هزار و هشتصد و سیل و شش روپیه ده آن است این کنه معموره

مصدق وار بودند بهتر از بهتر برای مامی هر روز میفرستادند متصل آن بسافت دو کرده خلد آباد است
روضه منوره حضرت شاه برهان الدین غریب و حضرت منتخب الدین زرخش برادر خرد و آنحضرت
خلعای حضرت شاه نظام الدین اولیا مقدس الله سرجم الغریز در روضه حضرت سید زین الحق
میرید آنحضرت و مرق حضرت شاه راجو صاحب قتال حسنی والد راجو حضرت سید محمد بنده نواز
گیسو دراز و دیگر بزرگان عالی منزلت مثل شاه مومن عارف و پیر مبارک کار روان و حضرت حسن
شاعر خجری و زیارت حضرت سید جمال الدین گنج بخش گنج روان تایبخ رملت حضرت
برهان الدین غریب قدس سره اولیای خاص و تایبخ تیاری گنبد آنحضرت به قصه چهل و چهار بجای
تایبخ وفات حضرت زری زرخش منتخب الدین شهنشاه اولیا تایبخ رملت حضرت زین الحق
میر حضرت برهان الدین اولیا چشمه آب حیات تایبخ تیاری گنبد به قصه و بنقشاد و یک حبس
در روضه حضرت شاه راجو قتال زیارت آنحضرت و حضرت سید ن چند صاحب برادر کلان
حضرت بنده نواز زیارت حضرت نصیر الدین پون پیک و زیارت قبر سلطان ابوالحسن تالی شاه
آنخ باد شاه خاندان سلاطین قطبشاهی و غیره اطراف روضه مبارک اند و نیز قبر شریف حضرت
سفر کتاب نواب مصفا و نواب شهید نام جنگ نواز الله مرقدها در پهلوی مسجد و گاه حضرت
برهان الدین غریب سرمد دیگر مرقد محلات حضور منابر شریف حضرت سیدة النساء بیگم صاحبه والده
مأمده نواب نام جنگ که شرف گاه خانم عام است محراب و راق شب در آنجا بسر برده در نیم
شب که امیای شب کرده بود چنان دید که نور از آسمان بران روضه منوره ترشح میکند حفاظ
آنانا تا تلاوت قرآن شریف مشغول میباشند ز صدف خانه مجاور است کجا جا که از قسم شیرین
است نهایت نازک می پزند و سیویان که رشته آرد گندم است وزن با از دست کشیده
نهایت بار یک ساخته بر وزعیب ماه میام در شیر و شکر و مزه با و دام پنجه شیر خا میگویند

نمایند که در
اولین روز
نخستین روز
نخستین روز
نخستین روز
نخستین روز
نخستین روز
نخستین روز

که فیصل جانب شرق از دروازه و چون در پورق اوروازه کافدی واژه معدود و ازه کو توانی و محل
 آبن گران و بم تکیه فقیران آبش بر ده که نام و نشان باقی نمانده بود و در وقت بودن عی در راه
 رمضان المبارک سنده که در مسیر نواز الملک با جرس حکم سرکار فیصل نو تیار کنایه قریب با تمام
 رسیده بود مردم آنجا میگفتند که از ابتدای آبادی گاهی طبعانی آب رود و مذکور اینقدر شت
 که خانه بخانه آب رود و در آمده باشد و توقع نماند در گاه حضرت کوچک علی صاحب قدس سره الله
 سره الغریز جانب شرق بیرون آبادی است در روضه حضرت پیر بانی صاحب قدس سره الغریز
 جانب غرب مکانست و لکن در روضه ایست با افراد و در پیشبند از کین و همین آبادی سینه
 بند و مسلمان همه زیارت حضرت کوچک علی صاحب میروند و طواف میکنند و طوالت رفاص
 رقص میکنند که معمول است اگر اصدی بر روز خورشید زیارت آنحضرت بغیر سبب و بدون عذر
 معتدل نرود آن خورشید در بلای در شکم سخت بنیلا میگردد و اینقدر دست پست موجود است
 که چشم خود دیده شد و آنجناب بصر حضرت خواججه بنده نواز گیسو در از قدس شده سره الغریز نماند
 که با هم در همین جا و همین مکان ملاقات شده بود چنانچه آن حجره که در آن میان ملاقات شده بود
 تا حال قائم است و اما هرگاه اساک باران رحمت الکی شد و خلقت در فکر و تشویش می افتد همه
 باشندگان پیر مجموع در روضه شریف حضرت پیر بانی صاحب میروند و بخت و پز از قسم تلن
 میکنند و تمام روز در آنجا بوده و عای نزول باران رحمت بجناب اقدس الکی مینمایند و فاخته
 بر قبر شریف آنجناب بخوانند و گفتا از قدرت کلام قادر مطلق ابر رحمت بر آسمان بر آمده نزول باران
 رحمت بنایت شدت میشود که خلقت خدا جلش از تر بتر بمقصود فایز گشته سخنانهای خویش می بیند
 و این معمول می بجم دست بسته است که گاهی خلاف دستور ظهور نماند محراب و اوراق زیارت هر دو بر گوار
 در عمل امیر نواز الملک خلعت کرار نواز خان عرف و دوار خان مشرف گشته تا دو ماه در آنجا بسیر و طیر پر خسته

در از منہ سابقہ بعد و سقطا کسی تہ و بالا گشتہ کہ آثار آن از انبیاء عمارات آنوقت مسکوس
بر می آید بعد از آن مقرر اجلاس آنست شدہ کہ در حالت تحریر ہندوان دکن سنہ یکہزار و
ہفتصد و چہار بنام او مینویسند و جامع مسجد آنجا نشین عدل گاہ اوست کہ تفسیر آن بنسب
تا حال بحال است و پیشہ آنجا آباد کردہ حضرت قدوۃ الاولیاء سید السادات سید نظام الدین
چشتی الحی ہے است قدس اللہ سرہ العزیز کہ نسب شریفش بخبرت امام علی بن موسی الرضا
علیہ الصلوٰۃ والسلام منشتی میشود و در گاہ آنحضرت در پیشہ مطاف خلافت است و شرف
آن بیرون آبادی در گاہ مولانا منہ قدس سرہ است عاصی نیز زیارت ہر دو بزرگ شرف
گرویدہ در تمام اطراف بلکہ خجستہ بنیاد مکانی بہتر از منہ عیشم عاصی نظر آمد و از ہمجا آباد
تر است قریب راستہ و بازار و چوک جامع مسجد کمال دستگی است حاکم آنجا از سرکار دولتمدار
آصفیہ میباشند چنانچہ دھین دیدن عاصی علامتہ با محمد نور اللہ خان بہادر داشت
و باب از طرف خانہ کور جو دھاس کلکتہ تون و چوڑیہا و دود پٹا و سندیلیا و دستار مارے
پیشہ مشہور اتفاق است خصوصاً در پنجام دولت برہنہاں پونا مال لکھار و پیہ از منہ ہونا
بر سال میرفت درین ولایت میرود و در ہمجا ہم میرود

سرکار پریندا

نوزدہ محال کاملش چہار دہاک است و شہت ہزار و دوصد و شانزدہ روپیہ یادکم سیزدہ آن

سرکار میر

عن یک محال کاملش شہت لک و شانزدہ ہزار و یکصد و ہشت روپیہ شہت و نیم آن
جو بارہن سرانیز فیصلہ و جانب شرق میرود و آبادی بیرونی نزدیکی پارنوںہ بگم بازار ندی
پارہیہ آباد است در سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و یک ہجریہا بہن سرانقہ طغیاں نزدیکی

در هر مهر و تبریه تیار کرده قدری قدری بکلیت خویش خورانید بعد چهار گمزی یک یک آواز
 برآید که گرام صوابی مرا از دوزخ پرست در آورده است و السلامت دار و باز گفتم که شما
 پیوسته از طعام هم بخورند یا نه گفت همون اچوانی که عبارت از مطبخ اجوان و در تحصیل وقت کند
 که غذای مبارک کورتا دوازده روز بود یا پنج کند بر این بقدر و بگو که گفتم نعمت خدا بر اچوانی
 که شما را با این حالت رسانید با فضل شوری بای چو نه مرغ و شکار از پنج بار یک انبوا سوری که بسیار بهتر
 و اینجا می شود بخورند و بخورند و ششیدن نام غذای مذکور به اختیار خوشوقت شده راست نشست
 و بخورش در آورد و قریب بوزن ده فلدس و آب طلبیده چون کوزه آب سرد و بست خود
 گرفت و دست کرد و دست بخور و چرا که از دوازده روز سواي آب تفتند با هن چیه دیگر
 نداده بودند و آنهم گاهی گاهی اما مای بقدر ضرورت و ادب است تمام آب و طعام اندک
 غشی شده و او گمزی خواب خوش کرده باز بجات اصلی صحت درآمده گفت قلیان حاضر سازند
 گفتم اول شایرگ قبول باتنبا کو که عادت مسود شماست بخورند بعد از آن میل قلیان نمایند
 همین که سبزه برگ قبول باتنبا کو خورده و بسات عادت اینون تمام مضار اگر کم کرده بفرج در آورد
 که خود بخورد و او سهر و درآمده و انرا بلیل خوش توانمخ لیخن در آید عجب خوری بامیر نوازالدوله
 شد که حکم نواستن نسبت شادی در او و دو کرده اسپ یعنی بچیره اسپ و چهارده نرگوان
 زراعتی و یک و شاکر کشمیری بقیت پانصد روپیه پیش قیمت و یک هزار روپیه نقد و هندی که هزار
 روپیه بالای کشید و اسرار و رنگ آبادی بحیت خریدی اسباب شادی عاصی سواي خمر و سیه
 روز برای اخراجات شبانه روز عاصی که از روز و روز و میدادند و گاه و دانه اسپان
 عنایت فرمودند بعد یک ماه بالای پله بویان روانه و رنگ آباد ساختند و دو صد روپیه
 نقد برای اخراجات نذر و نیاز در گاه بزرگان روضه منوره نیز داده و بناطرداری بسیار

مرحمت نمود چون معالج مردمان خانه امیر نواز الملک مذکور که از بیماری وضع محل خراب شده بود
 بروز و از و هم تو لیدر حکمای مصری مرئی گفتند که نبض بالکل نمانده است حالا نزد دیگر نمایندگان
 اصلی رساند که علاج موت همین است و درین اثنا قتیاب خان حکیم شریف بنشاد و سالار باشند و سرکار
 دولت را پسندید پس حکم کرد که این نبض را ملاحظه کرده بیرون برآمده اطلاع نمود که حالا فکر تدبیر
 باید کرد چون مؤلف وارد گردیده بود و تبرکات سابق تجلیت دیدن بیار یکبار نمودند ماسی هرگاه
 ملاحظه نبض نمود و دریافت کرد که بیمار مرده نیست زنده است اما از افراط استعمال ادویه حاره و گرمای
 آتش مجرب که زیر چهار طرف پلنگ خوابی داشته اند و متصل غیر متصل و دو دوا جوین خراسانی
 و اسبند و رانی متواتر میدهند و چراغ کلان مانند چراغ دیو بل بند روان شبانه روز روشن کرده اند
 و هوای سرد را که روح انسان است از پرده لباسی پنبه بالاسی و والان و پیش و الان معقانات
 بند نموده اند که اثری از ان هوای روح فزاید و مانع بیار نمیرسد صنعت غالب شده تمامی جوارح
 را مرده گردانیده پس عامی با حکمای مصری که در و از و کس بالباس حمده و و دشال و و غیره پشت
 بودند سوال نمود که این چه بیماریست و علاج چگونه مقرر کرده اند حکما مذکور جواب دادند که بیماری
 (زیگی) بود حالا که تمام شد و دیگر که ام علاج باقی مانده است گفتند هرگاه حال چنین باشد نشستن
 حکیم پیش بیمار مرده چه ضرر پس چه با بر خاسته رفتند آنوقت عامی اطاعت امیر نواز الملک
 شده گفت که حقیقت حال بیمار و حکما بنده است گرمی خوب ظاهر شد اگر عامی دست خود را بجای
 دراز کند و بیمار بهین حال مرده باشد حرف بر عامی که نیست اما مردم گویند که یک خان از امور و فی حضور
 پرنور فلان را کشت سبزه و مرده بود معاذ الله معاذ الله این چه حرف است چرا که حالا او کی زنده آید
 هر چه منظر باشد تصور نکنند عامی و فتنه پرده دار و مجرب را با بالکل بر آورده پلنگ بیار بر سره والان
 که و بدم هوای سرد رساند و مقرر حکم کرد که در و بر وی پلنگ آب پاشی نماید و از ادویات سرد

عادل شایسته است محرر و لایق پانزده روز مانده همراه امیر نواز آله و له دیده است که گذشت
در آنجا اندرون قلعه درگاه حضرت موسی صاحب که بسیار بزرگ بود و ده است ۱۰۰

سرکار حصار

بست محال کاملش شانزده لک یکزار و شصت و یک دین سرزمین بر کوستان و شتاب
جبال دوره های سنگ لایخ و شوار کند بسیار و اندکی بیش و جنگل است ۱۰۰ ۱۰۰

سرکار ملوک

شانزده محال کاملش بست لک چهل و شش هزار و سیصد و بست و یک دین سرزمین نیز کوه و
شتاب جبال دوره های بسیار است و بیش و جنگل کم

سرکار حصار

بست محال بلاتید پرگنات کاملش پنجاه و هشت لک و هشتاد هزار و سیصد و بست و دو دین و نیم است

صوبه خاندان

از اقلیم دوم است شش شش سرکار یکصد و سی و هشت محال هوای این صوبه دلگشا است دل
کشکار این ملک ثروت بی حد است و در بعضی آنکه شالی بسیار خوشه می آرد و آن بسیار نازک
و خوش مزه باشد پنج خوب و دال نور بالیده و بید و دین سرزمین از سیوه انبه و فاله صدر یعنی
بندر خانی و بان کنگری گزیده و هم سرد و انگور سجده ای از آن که به پنجه و پیچ طایم انگور میفرستند
به دانه فراوان میشود حاکم نشین این صوبه دار السر و برهان پور است از آنجا بر سر کوهی و دریای
چینی قلعه سیر است از ابنیه نصیر خان فاروقی که حبش خانبهان از امرا سلطان علاء الدین
غلامی و سلطان محمد شاه تغلق بود پیشش ملک راجی که نسب خود را به بست و دو دین سلطان فاروق
اعظم میرساند و او در سن هشتصد و یک هجری بمایش نشسته قلعه سیر را بجای تعمیر نمود و چون دست ارادت

نست نمودن عاصی نیز در سر هر درگاه بزرگان روضه مذکور و غیره نذر مقول نهاده و مجاوران را
نیز چیزی بچیزی داده و عاصی سلامتی حضور پر نور ادام الله اقباله و عمره و سلطنت سلطت می نمود
از پیشانی به بل روضه گفت که یکسایه این افتقاد و اثن دین درگاه با دعای سلامتی خداوند
نست الان بل نه آور و بوقت حاجت از اوزنگ آب و بازوار و برشته یکماه سالم در آنجا
بوده همراه بهادر منظر قبله و بار و رآه و عید الضحی و قلعه مذکور نموده تا به آنجا بکافی با اتفاق سیده
از آنجا حضرت الفرات بجایه رآه ابدال کرده روزان مقصد گشت آنوقت نیز یک ضرب بنون ولایتی
مد سرانجام محنت فرمود و این مقامات و رسته یکزار و دصد و پنجاه و یک سکه بوقوع آمدند

سرکار جهان پور

ده محال کاملش دوازده لک پنجاه و یک هزار و ششصد و شصت و سه روپیه ثبت آن در آنجا
درگاه حضرت شاه جان الله صاحب قدس سر است که در عهد غلام مکان اوزنگ زیب و ولایت
سیات نموده آسوده اند عرس کمال تحلف میشود و دیهات و در اخراجات به دستور سابق از حضور

پرنور کمال و جالیست

سرکار سنگینه

از ده محال کاملش هجده لک پانزده هزار و دصد و پنجاه و یک روپیه

سرکار شورا پور

در محال کاملش دوازده لک و ششصد و شصت و سه روپیه و نیم آن در قلعه مذکور ثبت

سرکار فتح آباد و رور

از ده محال کاملش سی لک سی هزار و یکصد و نود و شش روپیه چهار آن ساخته کشتن لاری

بجانب شیخ بهر سیده مستقیم گشت و در باز است و قلعه ارک و در تنجانه شاهی بر کنار دریای
تیتی است پیشتر قلعه ارک چوک بوست واقع و در میان آن سه محراب پنجه بهم پیوسته معروف
به تیر پویا است پوره جات مثل زمین پوره و جسونت پوره و بهادر پوره و غیره است و در قلعه ارک شاه
بهکاری و شاه گوهر و شاه عجم و غیره زیارتگاه خلایق است و درین شهر چند پاری بالوان مختلف
سازند و پارچه زر تارنیک با نمد و ظروف سفال بون جوزی و غیره است و در حصار شهر پناه بنا کرده
نواب فقیر تاج آصف باه طالب شاه است که در سنه یک هزار و چهل و یک هجری شروع شده بهر دور
حسن انتظام پذیرفته درین سرزمین در موسم گرما گرد و خیز و در بارش کل و لایب بار شود
بیردن شهر مابین قلعه ارک پنج گاهت معروف است و کولز اثره شکارگاه قاجاران پیشین جای سیر است
در آنجا پادشاهان و اشراف طوفانی واقع درین زمان معویه مذکور در تصرف سپهر دولت را و سندهیه است

سرکار امیر

سی و سه محال کاملش سی و چهار ملک و است و نه هزار و پانصد و چهل و یک روپیه پاؤ کم هفت آن
قلعه مذکور را در زمان سابق آسا امیر که زمیندار آن جا بوده از مدت هفتصد سال تصرف بوده
و با عن جبر قلمن دشت بنا بر حقا سواشی خود که از سی هزار در گذشته بود و با سدهای زن عاقله
خویش حصنی محکم از پنج و سنگ بنا نموده چون نصیر خان فاروقی بنام حفاظت ناموس خود از دست
راجهای بگزار خواست بکاری کرد و آسا قبول کرده نصیر خان دشت دولی دیران کار آگاه
مسلم تربیت داده و در قلعه فرستاد که آسا امیر را مقتول ساخته متصرف قلعه گشته و در عهد عرش
آشیانی اکبر بادشاه در سنه یک هزار و نود و هجری از بهادر سپهر راجی ملینان فاروقی خاتم این طبقه
با نزاع داخل ممالک محروسه شده بجای شاهزاده وانیال مقرر گشت درین زمان تصرف صاحبان
انگریز بهادر است

به محمد و شیخ زین الدین خلیفه حضرت شاه برهان الدین غریب قدس سره داشت و در قضاوت
 از آنجا یافت بود و در بقعه او بر کبریا تخت موروثی نشستن شد خلافت باو میرسید و همین آن ده کس
 در سلسله شش مدت دو صد و هشت سال کسری کوس نکوست خوانند شیخ از قلعہ دولت آباد به
 اقرب تهنیت نیست بخش آن سرزمین شد نصیر خان باستان مقدم معنی دوم از قلعہ اسیر تا کنان پستی
 شش تا نوزده بلارست چهره سعادت اندر دخت و التماس آمدن قلعہ از خدای فرمود و محمد ورم جواد که
 مرا حکم عبور پستی نیست بنگام و بسبت شیخ قدس سره نصیر خان التماس قواضع پرگنات و قریات نمود
 شیخ قبول کرده فرمود که از این دیار بنامی خورشندم باید که انطراف آب که منیم سلطان است
 بلده بنام شیخ برهان الدین قدس سره آباد کرده دارالملک سازد و اینطریق که مادر و ایشان سکون
 کرده ایم نصب و مسجد بنا نموده زین آباد نام نهاد نصیر خان بصدق اقتقاد بر بنای بر دو مکان
 بست گماشت گویند باینکه بلده برهان پور آباد شده است متصل آن سنگ بزرگ بود و جناب شیخ
 آن سنگ را ملاحظه کرده نصیر خان فرمود هرگاه تو بر حکم من در اینجا شهری بنا کنی تا وقتیکه این
 سنگ فیصل نشود دست تصرف هیچکس با من شهر و بلده دراز نخواهد شد و بسوی اسی مفتوح نخواهد
 گردید چون اکبر بادشاه در عهد خود برای فتح کردن برهان پور و قلعہ شکر کشیده محاصره نمود
 بر چند کوشش بلنج فرمود هیچ صورت افتتاح نظر آمد روزی برای سپردن حصار داده سنگ
 مذکور را ملاحظه کرده فرمود که اگر بروی این شهر این سنگ بزرگ بصورت فیصل تراشیده باشد
 قتالی از لطف نیست و حکم کرد که سنگ تراشان بزودی تمام این سنگ را بشکل فیصل تراشیده
 بعضی رسانند و در تراست یعنی روزیکه سنگ مذکور بصورت فیصل شد بلده برهان پور و قلعہ
 اسیر بمول روز مفتوح گردید و مایک از ارشاد شیخ زین الدین واقف بودند و تبعها نمودند
 و بروی اکبر بادشاه حقیقت ارشاد شیخ مذکور و صوفی بعضی رسانیدند بادشاه را نیز اقتقاد

سرکار باندیه

بست و هفت محال از آنجا دو پست پنج محال کاشی خجاک و پنجاه و هشت هزار و یکصد و نود
و هفت رومی پاؤکم سیزده آنجا جویبار کافوری از کوه کندوه جاری گرد و از آنجا دو شنبه
گشت بهر کی متصل بان و اما که سالی در آنجا جمع بنود گرد و بیج و شرابی اسپان و شتران
بسیار شود به نزد برای پیوند

صوبه طراز

مستوی بر سیزده سرکار و دویصد و پنجاه و سه محال کاشی یک کرا و پست و دویک و هشت و هشت
هزار و هشتصد و هشت و هفت رومی و دو آنجا بزرگ است سیع از انقلم دوم آنرا وراثت هم
گویند و در واریت در وسط آن کوه نند از دیک جام کله رده گرهی بالاتر از منبع ناپلی
برآمده و طبعی کنادین ملک برد و قسمت شود به بالا گھاٹ و پایان گھاٹ اولین بر فراز کوه نابل
ستلمه پنج سرکار و دومی باین کوه مذکور تا به بند نشین رشت سرکار صاحب الکترام میزاید
که بر چارگروهی حصار که در شکل چاهی و در نواح میلکند شیرین است که استخوان و چوب
و جز آن هر چه در آن افتد سنگ شود و آب و هوای ایند یا گزیده و کلهای بومی چینی نقاش
رنگ و خوشبو و غدا فراوان محمول پیوند و برنج با لطافت در دمن گاو بهتر و اقسام بقولات
و از چکن کبیر و از قسم نیاتپ محرق و در دسر اسکن گرداند و پیشتر خوراک عوام از گوشت گاو و قیل
قمرلم و در کوند و از قیل بے صحرانی بهم رسد و گاو بزرگی قوی شود و پارچه کماوی در آنجا و از
خوب سیافند چوبهای ساگون از صحرای اکله بس طبر و از پید آید و فراوان حاصل برده و بانس
بسیار و از آن دحاکم نشین بزرگ بلده ایلمچور است در میان و در دبار سے پس این دچمن
و آن بر و در پورنا ملحق شود و در گاه رحمان شاه دولت قس سره شمالی بلده ایلمچور نشین

مسرح کا ریکلارڈ

ی محال از انجمله اصلی است و هفت محال و دخیل محال کمالش سلک و نوزده از هفتصد و پویند باو کم
شانزده آن در سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی شاه جهان بادشاه ششزده محمدوزنگی پ
صوبه دار دکن بجلانہ استغنی فرموده منیرخانہ بیساخت و بسویو دریاگیر مقرر شد او سال
بسال ده هزار روپیہ پیشکش میفرستاد و باقی خود در تصرف خویش می آورد و . . .

سرکاری چال ڈھنگ کمون

سی و سه سال کا ماش شش لک بست ہزار و پانصد و شصت و چار روپیہ سا نہ گھر کون قصبہ الیت
و بیجا گڈہ قلعہ برفراز کوہ ہند یہ سال شہتم فرودس آشیانی شاہجہان بادشاہ و خل صوبہ اندیش شد

سرکار کا لہ

هفت محال کالمش و دوک و چهارده هزار کیسه و سفتاد و نود و سه سفت آن قلعہ کالہ کو ہی است
و سابق زمان این سرکار بنظام شایسته تعلق داشت و در عهد علی حضرت شایه جهان بادشاه چمران
اکثری ملک و ضبط درآمد محمود خان قلعہ دار کالہ بواسطت خان زمان بہادری و بوردار و کن سال
پنجم جلوس آن بادشاه مطابق تہ کیزار و چیل جس کے قلعہ مذکور باہشت پر گزید کہ کالمش القبر و واز
ماہشش ہات پیروخل ملک بادشاہی ساختہ ورنیولا در دفتر شہنشاہت پر گزید میندایسند

سرکارندرام

شش محال از آنجمله اهلی پنج و دغلی یک محال کاملش شش کک و پنجاه هزار سی و شش پرویه
پاؤکم سیزده آن سال چهارم فردوس آما نگاه محمد شاه باو شاه نواب مقدر تاج آصف جاده
این سرکار را مستحق ساخته بنظام نگر موسوم فرمود

بر آب سپان شکر آهنی چرخان عرس آن بزرگ بس مشهور درین زمان در دست صوبه دار سرکار
 دولتدار آصفیه اودام شد اقبال بنام محمد نامدار خان ولد محمد صلابت خان مرحوم صوبه داری آبخا
 سر فرازی دارد

سرکار تحفیک

یازده محال پانصد و چهل و شست موضع کاملش شست اک و پنجاه هزار شصت و چهل روپیه نیم آن

سرکار بیتالی باری

شست بلبر محال نصد و هفتاد و پنج موضع کاملش دو اک و شست و هفت هزار و دصد و شست و
 دو روپیه پاؤکم یازده آن بر فراز کوه آن سرکار است و چهار پنجاه و دو کمر کوه تراشیده اند موضع خنبه
 بالای کتل فردالو نواب مختار تاج در سنه کینزار و یکصد و چهل و یک حبس بر بقیه و کثیر آبادی
 پر داخته بنظم آباد و موسوم سر بود

سرکار مکر

محتوی بر دوازده محال شصت و یک موضع کاملش یازده اک و دوهزار و شصت و شست و
 چهار روپیه و آن پاؤ بالا لقب مکر باب بین گنگا و آب پور است و پیشه ملک پور آباد کرده ملک
 جی در سنه کینزار و یکصد و بی و شش حبس بر موضع شکر کینزار از افعال این سرکار نواب
 مختار تاج بر عا و الملک سباز خان انظم سیه را آباد فیروزی یافت آن موضع را پنج کینزار موسوم نموده
 پر گنج با گانه مقرر فرمود متصل قصبه بی عالی از سنگ سیاه است و عقب آن تالاب درین نواح کتل
 دیوگاؤن مشهور در پر گنژ لومار کئی مشهور به نظرون پید اگر دو محال آن ده هزار روپیه
 هرگاه خشک شود تا اک روپیه محصول برود

باقدرت سلطان محمد تغلق رسید و پس ترسلالطین بجهت باز گردید سلطان احمد بهمنی در دست مقتصد بجا
بود و عجب سبب آباد میر رسید بشمار پر وخت رو باه بر سنگ شکاری حمل آورد و از تائیر زمین دست
شهر آباد کرده و دارالملک ساخت و احمد آباد میر نام نهاد و درین زمان که سنه یک هزار و دویسمه
و پنجاه و هشت هجری است همه عواید و عهده نواب مغر تآب آب صفیانه مغفور و رقبه اقتداره الان سرکار
آصفیادوام الله اقبال از یکصد و بیست سال است

سرکار محمد آباد میر

بشت محال کا لش نه اک وی وشت هزار وشت صد و یک روپیہ و ونیم آن

سرکار کلیان

و محال کیصد و چهل وشت موضع کا لش و دو اک وشت هزار چار روپیہ پاو کم نہ آنه و راجا دگاہ
حضرت سید تاج الدین شیر سوار از خاندان سادات صحیح النسب اند و در گاہ مولانا مغر و بنگلہ شاہ
خیر الدین ممتاز الامرا بشیرہ زادہ حضرت غفر آتاب بینی کا لی بیگم صاحبہ موجود بجای سیر تمام است
که شلی ندارد و دریندلا حکومت آنجا متعلق بہ ممتازالدوله و معرفت صاحب دالام حضرت مغر ممتاز
علیہ الرحمہ فرزند ممتاز الامرای مذکور است کہ با استقلال تمام قیام دارد و روپیہ گیر گوسائین و راجا
پاہہ عقیق و بیج پنج یک اک روپیہ سو باغ و دیول تیار کنایندہ است ماضی بوقت بازگشت
از اوزنگ آباد زیارت این بزرگان کردہ سیر ہمہ مکانسا و ملاقات با حاکم نموده است

سرکار مظفر نگر ملکیٹر

چهارده محال کا لش و دوازده اک پنجہزار ششصد وشتاد و چهار روپیہ پاو کم دوازده آنه مظفر نگر
غیر کوی است از کنگالی بیج و بارہ از ہم بخت درین سر کا پنج محال پنج محله مشهور تر کڑی چور

دروس و لیست و سر رویه دو آند

مسرح کارسہ پور وغیرہ

تعلق چناندا سرشته ویر میبوی آن بدقت تر سیفت محال کماش چهارک یکم از روید برگ
قبول چنداناک و در سفیدی از پارچه سفت بره از بس لطافت از یک بشود صد برگش توان
بس کرد و در دوزخ نواح گذرد

صوبہ محمد آباد پیدر

شش سر کار هفتاد و شش محال چهار هزار و دویست و چهل موضع کالمش شصت و نه انگ چهل
و دویست و یک صد و دویست و بیست و پنج نیم آرد قلعه بیدر غیر کوهی است محکم و درایت بهیمنه و حصار
اول چهار هزار پانصد دره و ارتفاع چهار شش دوازده دره و گردان خندق بعضی ایضا
و عمیق پانزده دره و دو قلعه اندرون قریب چهار هزار دره و بلند می دیوارش پانزده دره
و سه خندق و شوار گندار پنا و خندق اولین بعضی است پنج دره و عمیق پانزده دره و دومی
و سومی از اول پنا و رت نزدیک شاه ملکانی صاحب قدس سره و درگاه شاه ابوالفیض
من الله میهنی از اولاد حضرت بنده نواز گیسو دراز و شاه خلیل الله است شکل خلعت الصدق
حضرت شاه نعمت الله ولی قدس الله سره رحیم العزیز و دیگر بزرگان نیز بیرون شهر هستند
و در کتب برابردکن که پیش از پنجاه سال در زبان کشری تألیف شده مرقوم است که شهر بیدر
مقرر ایان دکن بود ملک مرهش قتلگ و کرناک و قلعه و دشتند راجه بهمین مرزبان آنجا
در شجاعت و شجاعت علم کتابی می افزاشت بر دستنی نام و دخترش راجه بلالو آتش بیست
دستانش شیخ فیضی مظلوم کرده سو سویم بنعل و من است بعد از ان از رایان اثری باقی
نمانده در دکن طوایف الملک شده است بر ذی عزم بود و بدقی ویران مانده آن صوبه

سرکار فیروز کمر اتگیه

یک محال کاملش یک لک سی و چهار هزار شصت و پنج روپیه شش آنه قلمه اتگیه که بی و مختصر سابق ابراهیم نام او بوده چون خان فیروز جنگ شصت منور بیروز گنده موسوم ساخت بلده حمید آباد و بیجا پور و قلعه او هوئی از بیجا پنجاه کرده و کلک کر نایه از بیجا هشت کرده است

صوبه دار الظفر بیجا پور

بر دو قسمت است صوبه بیجا پور بمکمال هر دو قسمت هفت کرا و در هشتاد لک و چهل و چهار هزار کیسه و سه روپیه دو از ده آنه قسمت اولین صوبه مذکور بی و سرکار و صوبه پنجاه و دو محال کامل آن و کرا و در شصت و یک لک هشتاد هزار و صد و چهار روپیه ده آنه قسمت ثانی تعلقه کرنا تک مذکور بتصرف زمینداران سیرنگ پٹن و غیره بلاقیده محال کاملش پنج کرا و در هشتاد و دو لک شصت و نه هزار و دو صد و سی و نه روپیه دو آنه درین صوبه قلاع که بی بسیار خصوص در کوکن و مصطفی آباد و ال وغیره بنا و نیز واقع و دریای کشا از گھاٹ کوکن انیسوی برآمده از صوبه حمید آباد گذارده و نزدیک پمچلی بندر رسیده بحیاط اعظم پیونید و رود همی از گھاٹ کوکن تعلقه اوزنگ آباد و در بیسویه دو مرتبه روانست و درمی آید متصل را پچور کشا و در رود و در دما از گھاٹ کوکن نزد سرکار اعظم کر بلگاؤن نمایان گشته بتنگ بهدر رسد و آن از سرکار احمد نگر جریان شده بیجا پور ملکیت وسیع کنه عبارات ازین است در سواف ایام مقبره راجهای با نام بود بعد از ان دار السلطنت عالیشان شد رفیق مختل نشینان اینجا یوسف عادل شاه است بهنگام حکومت خود قلعه ارک بیجا پور که از گل بود بکج و سنگ بنا ساخت مدت بست سال مکرانی نموده در گذشت بعد از ان در اولاد و احفادش

و امر بنیاد و دودمان و پرگزگان کرتی مست کور نکال بفاصله سر کوه و دو پرگزگان گشتل سکر و هی
لوکالی موضع شتر جای بودن زمین را از اجناس و از این بیطیه آباد کرده لوکالی است که در اینجا
اقسام سلاطین و پادشاهان و پادشاهان و دیگران میباشند و نیز کشتی با وزن
هزار و هشتاد و یک تن و نیز کشتی و یک روستا و چوب و کشتی با خوب بدست می آید
هر سال مال یک لک روپیه فقط در بلده چون با وقت مملداری باجی را و غیره به مصرف
میرسید و الحال هم در بلده حیدر آباد و سرچ بسیار و برهستان است و از بعضی
محالین سرکار آب بهر اجازیت ناویر متبرعانیت کنان رنگ کوتی وین سرکار اند و در بودن
محالانی که در اینجا عبیر و اگر بتی و سحر و تمدن خوشبوی از مندرل میازند و ظلال میکنند مال هزار بار و
بخیج اطراف بلاد و غیره میرسد اما منقل ناویر مکان میرسکمان که گویند سنگ نام دارد و کمال اساس
و بنایت تکلف است که تیران سکمان از لاهور و غیره آمده پرستش انجام می کنند و میباشند
گویند که گویند سنگ مذکور در وقت خود افغانی را کشته بود و پسر او هرگاه جوان شد از دلی برای قصاص
خون پدر خویش و زنا دیده را به بلطی بهرسانید که اکثر با هم چوپان بازی میکردند روزی بر زمین شغل چوپان
برهم شده کار اتمام نمود و او را نیز مریدانش قتل آوردند اما گویند که بوقت مردن و میت کرد که
این قتال را منقل قبر بن و دفن نمایند تا هر کس که برای دشمن من بیاید اول گل بر قبر او نهد بعد از آن
برسات من گل انشائی کند و گرنه نزد من قبول نخواهد شد پس درین لاهم اول فاتحه بنام او میشود
بعد پرستش گویند سنگ مذکور می کنند و از نزد و الیان لاهور و شغل نجیبیت سنگ و نیز سنگ و ذوال سنگ
و غیره نذرهای بسیاری آید پیش از پن سال نجیبیت سنگ یک روپیه استاده بود که در اینجا
قلعه نخته از سنگ و آهک تیار نمایند که اکثر از سلیمانان باشند آبادی ناویر مناشه میکنند حکم
مصور پر از نجابت آن شرفه و ریافت اند و قوت گردید و ظهورند آمدند

وزیر یک قلعه تالایچه که موسوم بجنگ تالاب است واقع ششش کردی قلعه مذکور دریای سمیرا و قلعه انگلیس
سمت شرق است و در سه ششصد و چهار چار بسمه فضل الامینا اکل الاقیما حضرت سید محمد حسینی
گمیسوار الملک بنده نواز قدس الله سره العزیز در مد سلطان فیروز شاه حسینی بر تو سعادت انگیزه فیروز شاه
مقدم آنجناب گرامی داشته خانقاه فیروز قلعه تعمیر نمود و بالنسبه و فاخته خان بدوش عقیقه در پنج موقوف داشت
روزی فیروز شاه پسر خود حسن ابولی عهد مقرر کرده انمار فاخته خیر نمود و آنجناب فرمود که ایتقه
و نیاداری و سلطنت است بایک سلطان خود فاخته خیر بخواند او بتدبیر تمام گفته فرستاد که جناب
سید عالی نشان و مقدس روزگار اینرا استنداء نمود و بهر صورت بایک فاخته خیر خواند اینرا نخواست
نیز بفسد در آمده فرمودند که از عالم غیب تفرع سلطنت بنام فاخته خانان زده اند فاخته من بچکار
می آید فیروز شاه دلتنگ شده پیغام کرد که از خانقاه بیرون روند آنجناب از آنجناب بر آید
باینکه گنبد مبارک است فروکش نمود و فیروز شاه در رصده و کجول ساختن فاخته خانان شده او آگاه
گشته با پسر خود محمد نام به پناه آستان کرامت نشان شناسنت آنجناب دستار مبارک دوباره
کرده بهر دوشت فرمود و فاخته خیر خوانده مرده سلطنت بنام فاخته خانان و پیشش و او تا آنکه
کارش بالا گرفت و بر تخت سلطنت جلوس نموده خود را با حیر شاه لقب ساخت در ایام فرمان روائی
او آستان آنجناب طاف جهانیان گشت تا بحدی که شخصی از کوفی سوال کرد که جناب حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم فاخته است یا سید محمد گمیسوار در از او جواب داد که محمد اگر چه پیغمبر است اما سبحان
سید محمد حسینی چیز دیگر است در گاه سلسله شرقی قلعه کمال عظمت و رفعت اگر سهر شش برین گویم
روست و وصف آن گنبد فلک پای را تا بکسی بتانم سرست متصل در گاه مبارک روز شاه
قبول الله حسینی قدس الله سره العزیز بنیره آنجناب است بر و در دوشنهار وارد و در سبب جاده
هر دو در گاه علی حضرت علی و اندامیان در گاه و محمد و پوره آباد و تا ابصل خرب شاه بازار

حکومت آنجا بود و چون محمد اورنگ زیب با و شاه در سنه یک هزار و دویشت هجری سرکنده عادل شاه را خلع کرده بر جیا پور تصرف گشت مدتی در خاندان تیموریه مانده هرگاه رایت دولت ابد مدت آصفیه آدام الله دولته افرشته دکن در قبض و تصرف حضرت منقر تآب آمدنا حکومت نواب شیشه نام خجک و جاکیر مظفر خجک هدایت محی الدین خان نبی حضرت منقر تآب عنایت گردیده در مد میرالهاک صلابت جنگ مرحوم در تصرف زنار داران پونا در آمده مدت بسیار بوده بعلت شدن حکومت از پاجی را و پسر رگناخته را و عت را که در دیوالا در دست صاحبان انگریز است بیرون شهر جیا پور گینه حضرت امین الدین علی قدس الله سره الغریز و مقابله و کربلای و مطاف خلافت است سجده جات جیا پور و مکان قدم شریف و گینه سلطان محمود در ارتفاع بی مانده است و اندرون گینه مذکور سنگ برق آویخته است که هرگاه برق اندرون رود و یا بالایش افتد

پنج انزکنه

سرکار حسن آباد عرف گلبرگ

یک محال دو صد و شتاد و شت موضع کامل شتفت اک پانزده هزار پانصد و شتاد و دو در پیمیه هفت و نیم از و آخر عهد سلطان محمد تغلق ارکان دوشش از فطرساکی او هم دانستان گردیده بر یکی اقطاع مملکت سرسروی برداشتن و حسن کاکوی بهمنی مخاطب لطف خان قلعده ای باغ و مرج و گلبرگ تصرف گردیده در سنه هفتصد و چهل و شت هجری سر خود را سلطان علاء الدین ملقب ساخته بر سر ریاست جلوس نمود و گلبرگ را حسن آباد موسوم گردانیده به تمبر و ستم کام قلعده ای تحت خود قرار داد قلعده مذکور غیر کمیت در سوابق ایام ماموضع سلطان پوره و کرده ریشی مموری دشت ویران شده اندرون قلعده تنجانه کلان بود و سجد ساخته اند و بیرون قلعده آبادی شاه بازار و کلر که دران خانای راجپوتان احشام قلعده است و غازی الدین پور و دیگر پوره جات متفرق

تا بقلم پانچ نعت فرمودند و جناب مرشد زاده آفاق حضرت مغفرت منزل سکندر جاده بهادر
 استا به قلم سیرنگ پین محمد عظیم الامراء و المہام سرکار ارباب سال فرمود و ملک یک کڑ و ژر و پیر از
 تیمپو سلطان و نل سرکار گشت چنانچه مفصل تقیم آمد قلم مذکور او هوئی نیز در تنخواہ پلاٹن لکھری
 ملازم سرکار بعنوان جاگیر داده شد اما قرار داد چنان مقرر یافتہ کہ ہر گاہ تنخواہ پلاٹنہای مذکور
 نقد از خزائن عامہ سرکار و محنت شود آنوقت ملک سرکار بحوالہ خویش بلا نقد و دخل سرکار دولتمدار
 نمایند و رینوالا عمل صاحبان مذکور و زمان قلم و غیرہ است

سرکار شجاع پور

شانزده محال کاملش ہندہ لک ہشت ہزار و دویسہ یک آنہ پاؤ بالا و عمدہ خلد مکان او زکات پور
 بادشاہ این سرکار بدیر خان میانہ بعنوان فوجداری موقوف بودہ بعد فوتش بہ پور و عبدالغفار خان
 پسر عبد الحمید خان پسران حیدر نایک تسلط یافتہ از عبد الحمید خان پیشتر گرفتہ اورادوانہ
 عالم دیگر ساخت و کرشش خواہد آمد

سرکار نور گل

شانزده محال کاملش پانزده لک نو و شش ہزار و ہفتاد و دویسہ چارہ آنہ پاؤ بالا و درین سرکار
 قلم کوئی با دای ہست

سرکار رباب باغ

دوازده محال کاملش یازدہ لک چل و کمیزار و دوصد و ہشتاد و سہ و سہ پاؤ کم پنج آنہ

سرکار غازی پور

بست و سہ محال کاملش نہ لک و بی ہزار چار صد و ہند و دویسہ ہفت و

نیم آنہ

درگاه شیخ الشیخ شیخ سراج الدین حبیبی که بر وفه شیخ زبان زده است و مزارات دیگر اکابر
قدس سرهم اندرون قلعه و بیرون آن واقع عرض شریف بحال تکلف میشود و درینو از حضور پر نور
آدام الله اقبال هر سال در سر شریف یک منصب دارد و چون باران سرکار باد و هزار روپیه
نقد و شرفیهای نذر و غلات مخمل کلابتونی عمده و شامیهان مخمل کلابتونی بیش قیمت با دیگر غلافها
طاس و کتخاب و غیره میرود و بخت بریانی لذیذ هر روز کنایه کشتی درگاه را پر ساخته بجان الله
میخورند و نذر و نیاز میگذرانند و سلامتی حضور سالت میناید هر سال محمول ستمه شده است و
اما الآن نیز میباش هر دو روز و نذر جاگیر یک روپیه بحال و جباریت

سرکار اعظم نگر معرفت تلگاون

پانزده محال کاملش سیزده لک پنجاه و چهار هزار پانصد و یازده روپیه پانزده آن

سرکار اسعد نگر

عرفت انگلیج و دوازده محال کاملش پنج لک و سی هزار چهار صد و یازده روپیه

سرکار امتیاز گده

او دهنی شش محال کاملش هجده لک ششاد و پنجاه و شش صد و ششاد و شش روپیه پانزده آن
سابق و لغت شجاع الملک میر الامر البسات جنگ بهادر برادر حضرت غفر انما باده لب
انتقالش چپه و قبیله داراجاه فرزند کلان بهادر حضرت ماند که داماد حضرت بود و نقشبندی
بیکم صاحب مرشد زادی زود از دود و شش دوده بودند بعد رحلت داراجاه بدست اولیای دولت
در آمد چون مهم بر سر نیو سلطان مقرر شده حضرت غفر انما باده که نیکو زود و دود و چهار حبس

سرکار کرناٹک

صوبہ بجا پور چخاہ و شش محال چخاہ و دوہلی و چار و خلی کاملش چخاہ و دوہلی و چنبرہ
سی صد و چخاہ و شش روپیہ یک آنہ پاؤ بالا کرناٹک ملکیت وسیع جداگانه قلع این الگ غیر
کوہی شہر جیانگر و سوائف ایام مقرر اجایان کرناٹک بود و درین زمان اثری از آتہا باقی
نماند متصل شہر کورانی کوندی پرگنہ در وقت دیان اسجا نیلخانہ بود و زبان کنٹری آئی نسل را
گویند پس از ان در دفتر آئی کوندی پرگنہ قرار یافتہ دخل سرکار کرناٹک شد پیش از چند
این ملک و نصرت پیمو سلطان خلف حیدر نایک بود و درینو لا بہت صاحبان کلاہ پوشان
انگریز است کہ دخل کمینی گردیدہ ۵ ۵

سرکار قلع

بیزدہ محال کاملش نہ لک نصرت و نہ ہزار نہ صد و بہشتاد و چار روپیہ و نیم آنہ

سرکار مصطفیٰ آباد

دابل بہشت محال کاملش شانزدہ لک بود و یکہزار یک صد روپیہ نہ آنہ

سرکار مصطفیٰ آباد و چ

شش محال پنج لک بہشتاد و سہ ہزاری و نہ روپیہ چار نیم آنہ غیر کوہیت

سرکار بنی شاہ درک

عشر و نہ ہزار نہ محال کاملش پنج لک بہشتاد و سہ ہزاری و نہ روپیہ چار نیم آنہ غیر کوہیت جو بیا کرتا از
گھاٹ این سرکار برآمدہ

سرکار نصرت آباد

سکر پنج محال کاملش شانزدہ لک بہت و دو ہزار بود و شش روپیہ پاؤ کم چار آنہ ۵ ۵

مسرح کا زندہ درگاہ

هشت محال صد و هشتاد و نه موضع کاملش ده ملک ولایت و پنج هزار و سی صد و شصت و سه روستا
یک قلعه ملوک غیر کوهی و پاستان زمان حصارش را راجا نالوا که بر دینی دختر راجا پیتم سین
مرزبان سید قلش و زبیده بود بنا ساخته اند اینام او شهرت گرفت و بنی مرورو و هور برج و
بارگاه آن از پیتم سخت و سینه نصد و شصت و شش و شش که مادل شاه بجای پور بارگاه تسخیر
شوراپور بنا برافاقت لشکر خود آن کنه اساس تعمیر کرده بشاه درک موسوم نموده در سینه یکزار
ولایت و سه برج که جویمارپوری را کیلث قلعه سدی در نهایت استحکام بارافعالبت و دو
درعربست و ست دیگر در جوف آن نشین ساخته باب محل سے نمود در ایام بزرگال آب
طنیانی کرده از بالای سقفش برآمده پیش و می نشین چادر آبشار ریزد و عاصی محرار و راق و نه
یکزار و دو صد و سی و پنج برج که در عهد کرار نواز خان و سر دولخان به قلعه مذکور فرست
سیر نمود و محل آب و غیره چشم خود دیده چنانچه بهادر مذکور یکزار و سی صد و یک کوه آب
اینی بجمیر واده حضرت فرزند آب جمیر ازین سرکار بهر کار غیر و نگذارد و پرگنه اند و نه
ازین سرکار است و آنجا درگاه ملک الشانج محمد دوم شیخ عالم الدین لایالی الفاری قدس الله
سره العزیز است و سینه هفت صد و هفتاد و هشت برج که سواد و قصبه التدر بقدر و م خود و دیگر
فرموده به عالم قدس خرامید گنبد و نقارخانه و در زندگی خود بنا فرمود و سینه یکزار و یک صد و
نود و چهار برج که سیر بهر الدین حسین خان نقارخانه پنجه مقابل دروازه درگاه برافست و ست
بنا نمود و اما طه قدیم را که از سنگ و گل بود پنجه از سرنواں است کرده به اجرای بلعورخانه بنابر

فقرا و سالكين ذخيره مشروبات

انت

که کند و اقبال و ایالت رفتن پند خاطر و نمایان اینجا است درینو لاجم در بعضی جاها مهربانی کار و تنی
 مرزا و دیگر در بلده موجود اند که تا الآن دیگری پیدا نیست بعد مرزا و دیگر کارهای بسیار و محظوظ
 ساکنان یا قوت پوره و پر سوخته ساکن علی آباد عمده تر از همه دیگر است و کار و ساز و زرگران و ساده
 کاری اینها عجیب و غریب شست جنگ کرک پاترک و کیل انگریزی میگفت که کار ساده کاری
 و سواد ساکنان یا قوت پوره از ولایت بهتر تر است چپیت قلم کار رنگابی یعنی رنگ پانی
 اینجا هم علی الخصوص چپیت قلم کار سنجیده محلی بند که از مضامین این صوبه است در تمام هفت کشور
 بفرست میرود و دست و پا تر است که اگر هزار بار شوب رسد نقصان در رنگ آن نمیشود و همه
 اینجا یعنی کار طلائی و نقرئی برگ و بار بالایی امچیه های محلی بند و بالایی دیگر پارچه ها که از
 همه میگویند شهره آفاق است و چند زوج انگلیسی جوڑه چوڑی که زنان هند و دکن
 در ساجدین میپوشند نهایت نازکتر و باریکتر بکار اقسام اقسام و انواع و انواع مروارید
 و مینا کار ساده و زردی و یا قوتی و غیره و حمیه را باد میشود که در جنبش ساجدین محبوبان جوانان
 قدرت خدا اینها بدویم پالمر صاحب انگریز جوڑه های عمده با کار مروارید و غیره که هر یک جوڑه
 بقیه سی روپیه و علی العموم تا پنجر و پیه ال یک لک روپیه تیار کنانیده بولایت لندن فرستاد
 که در ولایت چندی رواج یافته بود و حایل لاکه در پنجاب و فلوس چوڑی فروشان میفروشد
 مانند حایل طلا که هیچ فرق نیامد بی بی های ولایت انگریز بعنوان نفیس بسیار پند نموده بخوبی
 تمام طلبیده و عرض حضرت منفعت منزل ال دوزار روپیه و نیم پالمر صاحب در بولایت
 فرستاد و در مضامین این صوبه اقمشه و پارچه و فرش نفیست میسازند مثل دوزیر که پتوره
 و الپور و دوزیر که نزل و کرآپ و محمود خانی و خجری خانی که یک تخان محمود خانی از دوزیر
 ساسی روپیه قیمت دارد و آنجا بانی سیکا کول جوڑه که صد روپیه و سیل نپاڑه که یک تان بشت روپیه

تعلق سیرنگ بین و غیره

باقی محال کاملش پنج کرا و رست و دو لک شصت و نه هزار و دویست و دو روپیه و دو آنه و پانزده تانی
زمان این ملک و تصرف زمین در آن بود و بعد از آن بحیدر نایک و خلعتش شهبه سلطان تعلق داشت
الحال تقیرت صاحبان آن گریز داخل گیتی است

صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد

سده تعلقه کرناٹک بالا گھاٹ و پایان گھاٹ شملہ حمل و سه سرکار چهار صد و یازده محال جمع کمال
کل صوبه شش کرا و رست و دو لک و نه هزار و دویست و شصت و دو روپیه و دو لک یک آنه و نه پنجاه و سه
تعلقه کرناٹک است و دوسر کار که در آن دویست و چهارده محال است کاملش یک کرا و رست و نه لک
و شصت و پنج هزار سی صد و چهل و شصت و دو روپیه سه آنه و تعلقه کرناٹک محتوی رست و یک سرکار
و یک صد و نه و دویست محال کمال آن چهار کرا و رست و شصت و شش لک سی و سه هزار شصت و نه و پنجاه
و نه روپیه و دو لک چهارده آنه ملک تلنگ عبارت ازین الکه است و زبان تلنگ مخصوص مردم این
مرز بوم در سالف ایام تقیرت راجه های بانام بود و چنانچه ذکرش در احوال سلاطینان قنطرب شاهیه
گذشت صاحب حیدر آباد اندکی بغیر لنگره که از دروازه چار و گھاٹ تا دروازه دبیر پوره و بسنی
قریب دروازه یا قوت پوره تیاری عماد الملک مبارز تان است که در حکومت خود شروع
کرده بود و باقی تمام قبیل ذیاب حضرت مغیرت آبا بهنجه مغیرت تیار کنانیده با اتمام رسانیدند
احوال عرب که در شریعت و مشرقه محرم الحرام و دیگر بزرگان اینجا هم در آخرین باب مرقوم
خواهد شد ان شاء الله تعالی سه عجایب استغرق نقایس اینجا اکثر مطبوع خوشگانی حضرت و
مهر کنان اینجا بی مثل خصوص مهر کنی مرزا فاضل بیگ در عهد حضرت مغیرت آبا شهره آفاق بود

سمندر کار است سواى این در اطراف بلده حیدر آباد باغات بیشمار اند میوه از همه اقسام و انواع
 بخوبی تمام میشود خصوصاً انبه اسالی و الفن و مغویه بوزن یک آشمار یکدانه پیدایمگر دو سبزه
 و در دیات انبه اسالی بهتر از الفن و مغویه و سوم بشکر پاره و نواب پسند و شاه پسند و المپ
 و حسنی و بیگز ناها و بیجی عجیب و غریب بود و تمام است و شریفه تمام محرابی حیدر آباد
 و دیات دور و در جانب شرقی و شمالی و جنوبی را دایره و سایر است اما جانب غرب تا دوشنزل
 بسیار است و از آنجا کیاب آنچه در بلده بقیمت میفرشند بزرگ پر مغز یک فلوس ده دوازده
 میوه بند و در دیات هر قدر که منظور بود از صحرانجیر قیمت می آرند و میخورند صحرانجام پر از
 اشجار شریفه است که سیدی سینا پهل سگوبند نهایت بالیده همه مغز و شیرین تر از شکر و خوشبو
 بوزن نیم نیم تا نیم میشود و گویا قند سفید با شیر با گلاب آمیخته است اما خوب تره درست نیست
 مگر یک قسم خرد و بر نایح گلان سرخ با خطوط سبز شیرین میشود و لب آن قوشری زرد مگر خوب تره
 که بول و دریائی گنگ که نهایت شیرین که لب البند و بت خود می بندد و کوند و سنگتره یکا کول
 که مال شست است کوند و سنگتره ناگپور و او زنگ آباد با سنگ و نمیرسد سواى این اما سنگ نمیر
 و قصبه بیله ادا نه پای سبله کم تخم شیرین تر لب یار هم میرسد انجیر بقدر دوازده فلوس و زنی شیرین
 در باغها خصوص در باغ نهایت مبارک حضور پر نور و خانه سجانه نیز بهتر میشود و انجیل مدی ندارد
 و دیگر از تخم و رستان تا در مغز تخم خام بر می آید که آنرا ورنه می سنجیل گویند بسیار نازک و خوش
 طعم و آبش که از اندر و نش بر می آید شیرین مردمان عوام بسیار میخورند و خواص و بقیه در مانند
 فالوده بریده و در میان آتش قند و گلاب آنداخته و گر مای تا باستان باستان می آرند بهترین
 بهتر و درست گلهما خوشبو از گل گلاب و شیرین و نشتن و یا مین و موتیا و موگره و بت موگره و غیره
 با تمام و انواع در باغها پیدا میشوند اما شش از موتیای هزاره برابر قند میشود که یک گل تمام

علی العموم است و مال باریکتر آن ترو این مال پایدار و مضبوطه مانند مال ولایت بمبئی که هر قدر
 از آن شود بوسیده ترو یک پوشش و شوب معدوم میگردد و قایلین و رنجل و شطرنجی پیونگیر
 و اکثر انجلیک ریگستان است خصوصاً طرف حیدر آباد و در بارش کل و لاکم بسیار و اکثر باجره
 بالکل نیست که زمین مرغ ریگدار است و در بزی محراب سخی جاده باورسته با لطف عجب است
 که لایب یعنی تالاب جا بجا پر آب میباشند و بومیان اینجا که عبارت از کندی است هرگاه مملو شود
 مزارع آن بازار روی بارش نمیکند که در فصل آب و قالی بکاری آید و شالی بزار با قسم میشود
 باریک و باریک ترو کالاهات و مراد علی و سکه داس و قند باری و دستمالی و قتیقه قتل و کتله
 و کانی غیره خصوص شالی پنج باریک خوشبوی قصبه قند باری و ضلع سرکار میبک و نیزه محصول کالی
 یعنی محل شجای سینه بی بسیار است محصول کالی شراب هر روز در بلده مذکور که بیرون شهر
 همه کالی میفرشند چرا که حکم سرکار به اندرون آوردن مهنیات نیست و قتیقه سال از نه کیلزار دو
 و پهل حبس و قلعه بخت بلده حیدر آباد بلده عاصی مؤلف از سرکار و ولتمدار آصفیه آدم الله
 اقبال با منصوب چهار راجه بهاد و قلع فرخ نگر با دیهات آن و محالات دیگر پرگز نر ساپور و ابراهیم پور
 و توپران و پدالی و بی چنور و رنجل محالات سلک رو پی بود فقط از قلعه بخت پانصد سراس
 شراب هر روز در بلده می آمدنی این است رو پی محصول دشت و بخت صد سبوی سینه بی که عاصی
 صد سبوی شراب و سبوی سینه بی مدگل موده و بی بی لای شراب نظام طبعی حمایت و پنجره پی
 ماهوار بخت ماه بهادر سرکار میرسانید سبوی محصول بازارش کر حسین ساگر و در آن میان کیلزار
 پانصد رو پی خرج سینه بی و پانصد رو پی ماهوار ذوات راجه و راجه بالاپر شاد بهادر خلعت
 راجه چند لعل و ماه راجه بهاد بخت تخمیر مجبر اسب گزنت تخته است و در هزار رو پی بلا تصور و خل سرکار
 مینود و اما در قلعه بخت لعل راجه و بهادر مذکور مذکور است لای عالم چن بکار پر داز بهادر و

وزعت این چهاره همه بر باد و ریگان شد و از توفیق و بهر کرامت شایسته ناستوده امر ترک کنند
آمین آمین ششم آیین الخضر پنجگانه احوال عمارت و غیره بلده مذکور است در ذکر سلاطین قطبشایان قلم آمده

سرکار محمد نیکو گویا که در این شهر

دوازده محال کاشش پانزده لک هشتاد و دو هزار پنجاه و شش روپیہ پنج و نیم آن کیفیت این محال
مفصل در ذکر اوشان قطب شایان قلم آمده و در بنیاد امر شده زاده مبارک الدوله بهادر برادر
خود حقیقی حضور پرنور آدام الله تعالی در سوتی محل قامت دارند

سرکار بهوگیر

یازده محال کاشش هفت لک و هشتاد و پنجاه یکصد و هشتاد و هشت روپیہ یازده نیم آن قلم
بهوگیر یک قطعه نگ است که سوای کوه یک قطعه قلمه دولت آباد و دیگر پنج جان بقدره آمدن محال
تایخ موضع موبیرال و یک حصه در موضع رای گیر زیر قلمه بهوگیر جایگز دارد و بقلمه رای آنجا
رشیدالاک سرفرازند

سرکار میسرک

نام اصلی اش گلشن آباد است دوازده محال کاشش پانزده لک است و پنجاه و سی صد و چهل و دو
روپیہ پاؤکم پنج آن قلمه مذکور کوهی است و قلمه رای آن ابدیه فیضیاب الدوله و خلف طالع الدوله
سنگین کولوال بلده از قدیم مقبره است عامی ملوک این تایخ جمله و در زیر آن موضع ما
راچلی و نمک پلی بر گشته کرد و از آنجا واجب داد جایگز دارد

سرکار کولاس

پنج محال کاشش شش لک و پنجاه و پنجاه و هشت صد و سی روپیہ پاؤکم چهار آن قلمه کولاس

مکان را حط میبازد عجیب غریب است که هیچ ولایت پیدا نیست سواد این ملک طلسم است که تخریر
و تقریر نمی آید و هر جا که نظر کار کند تراکم اشجار و کار نیزهای آب شیرین و شسته های زمردی شالی زار
و باغهای بجز و شمار و درختان انبوه که آنرا امرای ناسد قطار قطار که چشم بنیای خیره گشته
و تالاهای پر آب و سایه درختان سیند بی که هم صورت و تشبیه درختان خرمای ولایت است
جایجا بر سر ناله های آب روان و نیز هجوم جانوران پرند و شکاری و هجوم درختان تا ذکر مشایخ
درختان نابجیل باشد حمد خالق بیچون حقیقی بر زبان می آرد و رکن الدوله دارالهمام سرکار
حضرت غفر اناب نهری از تالاب موضع چلبلی در بلده آورده بود و درین زمان مسدود است که
خشک شده و نهر سیر عالم دارالهمام حست منقر تنزل از جویبار ساخل که کتب است آورده
آب آن جایجا غایب و کجوبار است و احوال سیر عالم گذشته میر صاحب موصوف عجب باخیر بود که
بزار انبدرگان خدا از فیض آن بهره یاب ما در این حبس جبار به نهر تالاب بنا کرده خود در زمانه حال
خود برده ابد الابد و خل ثواب است طرفه اینکه عادت میر صاحب موصوف چنان بود که اگر شخصی
و ده پانزده روز حاضر در بار شود و آداب مجربا بجا آرد بعد دو هفته سپری کند که چه حاجت است
هر چه بیان میکرد فی الفور اجرا میشود اتفاقا از یاور سی طالع حق رفاقت و صاحبست دریا به
ازان نوعی سلوک میشدند که باز حاجت التجا تا به زندگی بدید گیر نیست است بلی رسم زمانه همین طور
میباشد که صاحب موصوف اختیار کرده بودند و درین زمانه مروت نه اخلاق نه سخاوت نه عزم
شناسی با و باقی است هر چه هست خود غرضی است بوقت ضرورت کار خود و طوری لاجابت و خلاق
میکنند که آن کس می فهمد که این صاحب مروت دست گیری من نموده چه حاجت التجا بدید گیر بودن است
و قتی که برآمد کار آن مطلب برآورد بهنجی از کج خلقی و بیرونی و غیبت گوئی پیش می آیند که گویا
گاهی شناسائی نبوده بلکه در زمانه سابق عداوتی رود داده که بدله آن میگیرند و این همه سیاه

سرکار و نخل

شماره ده محال کاملش هفت اک و چهل و شش هزار است شصت و سی و دو روپیه چارده آنه فلغیر کوی است

سرکار مانگور

محال کاملش یک لک و هشتاد و چهار هزار و دصد و شصت و شش روپیه سیزده آنه فلغیر کوی است از صوبه حیدرآباد و سرکار محمد نگر گوکنڈه اما سرکار آراگیر و جانب شمالی مانگور تارایای گنگا کاباک بهو لنڈ و تصرف سرکار آصفیہ اولم الله اقبال و ملک است و از سرحد ناگپور ملک کونڈه و آنه و غیره ملک بهو لنڈ و اختیارات جانان اگریر است اما حقیقتا برای نوزده کی از اولاد کھوجی بهو لنڈ و بر سر ملکوت نشانیده لک چهل اک روپیه و اختیارات گونڈه است باقی بست و عمارتاری بنیانیده

سرکار مصطفی نخل

عرف کونڈی لی است و چهار محال کاملش دوازده لک سی هزار پانصد و پانزده روپیه پاوکم سیزده آنه

سرکار ایلور

دوازده محال کاملش شصت و سه هزار است شصت و چهل و پنجم روپیه یازده آنه

سرکار اجبند

ست و چهار محال کاملش شش لک و ششاد و پنجاه و پانصد و ست و نه روپیه سیم آنه

سرکار کان الماس

یک محال کاملش دو لک و پنجاه و پنج هزار روپیه

سرکار محجلی پٹن

هشت محال کاملش چهل یک چهل هزار و نصد و پنجاه و شش روپیه یازده آنه

بنای همیشه قطبشاه است که با اتهام بگریز و از نایک و از نای قلمه گوکننده با حداث در آمده که گذشت

سرکار ولیکنندل

سیزده محال کالمش ده ملک پنجاه و شش هزار دو صد و چهل و هفت روپیه سیزده آن پانزده بالا

سرکار پاشا

پنج محال کالمش چهارک سی و سه هزار شصت و شصت روپیه سیزده آن قلمه پاشا بر کوه و سیج است
در سنه یک هزار و دو صد و چهار و سی و سه حضرت غفر اناب در اقامت خود که برای تنبیه شیو سلطان
والی سیرنگ پین سال رونق افزا شده بودند عمارتی تیار کنانیده بن سناگره بنیاد تکلفت
تزیینت داده بودند که طوایف رقا من حیای پور و چنیا پین و سیرنگ پین تا دریای شور جنوبی
و شرقی بقصد طایفه ناسور آمده مال مال انعام و اکرام بسیار گشتند و رینولا پستور سابق
در عهد پسر تدر بهادر خان مرحوم است

قلمه الیکندل

ست و یک محال کالمش دوازده ملک بست و چهار هزار چهار صد و پنجاه و هفت روپیه شصت آن
پانزده بالا الیکندل قلمه کوهی است در رینولا البعد بنیه زبردست خان مرحوم پسر دومی خانبهان خان
و از وفات پاشا سرکار قلمه واری آنجاست خیاطان کاریگر آنجا بسیار اند سوزنی با و کلبه با
و سنده با و اگر کوه با می سفید کار سوزنی و با و کشای بسیار مال صد روپیه تیار کرده سبله و دیگر
با با میفرسیند بقبیت و بنجره شتر تمام در ایام سر با و اگر مردمان سیکند و طوایف رقا من لنگ
بسیار خانها دارند

سرکار آراکمیر

یک محال کالمش نهمت که شتاد و دو هزار شصت و دو صد و چهل و هفت روپیه نهم آن

که او ماه باده نقد میاد و از باعث اختلاف رو پیویدر آبادی و کله در انگریزی کردستان نقصان سرکار
 میرجا میشد اینهاک مذکوره عنایت گشت و تترانه مشروط است هرگاه از حضور پرنور نقد نخواه محبت
 شود صاحبان انگریز بلا نقد ملک سرکار را گذاشت کرده دهند

سرکار کنجی کوته

پانزده محال کاملش سیزده لک و هشتاد و چهار هزار و هفت صد و نود و هفت رو پیویدر آن درین
 قلعه در میان حوض کلان فواره ایست که آب او بار قلع هفتاد و دره چندگی مینماید از بالای کوه که
 منبع آب است آبش در فواره آمده برابر منبع خود متغیر میچید که چهار جوان پهلوان مثل سینی یک
 از او الوقت و اما دوشاه تجلی علی و مرزا محسن علی بیگ و دو کس دیگر سپه را بالای دهن فواره نهاده
 فرمود که آب از منبع سر دهند بجز دور و آب هر چهار جوان بچارست اقتادند بیج قوت و زور
 ایشان کار گرفت پس منت المملک که قوی البخت و زور و بود و خود بالای گلدرت آتش نشست
 و سپهر را مضبوط کرده گفت که آب را از منبع سر دهند بجز در رسیدن آب تا ربع ساعت آن قدر
 بند نمود که سپهر بجای خود ماند و آب بر نآمد بعد از آن فرمود که حالا قریب است که هر دو بازو سئ
 سر شکسته شود پس سپهر را گذاشت و خود هم بیرون برآمد غرض ازین گفتگو اظهار قوت و زور شایسته
 است که برابر نیل زور و قوت داشت

سرکار کورم کنده

دوازده محال کاملش شش لک و هشتاد و پنج هزار و هشتاد و سه رو پیویدر آن پایا و بالا

سرکار کهم

هجده محال کاملش ده لک و پنجاه و یک هزار و دو صد و هشتاد و سه رو پیویدر چارده آن

سرکار چاکر سیکاکول

یک محال هشت کچل نه ارشت و ست و دور و پید و دوازده آنه

تعلقه کرناٹک حیدرآباد

ملکیت جداگانه وسیع سیر محال زرخیز برد و قسمت بالاگات و پایان گات شلمبرست و یک سرکار
یک صد و نود و هفت محال کاملش چهار کلو و رشتاد و ششش یک سی و سه ارشت صد و هفتاد
وز و پید پا و کلم چار آنه و در زمان سلطان عبداللہ قطب شاہ میر محمد سعیدار و ستانی مخاطب میر جلد
که تالیب ایشان متصل بلده حیدرآباد و زیر قبضه جانب شرق واقع است اکثر حصون و محلات سیر
حاصل کرناٹک بغراوان سی پست آورده و منجبه میوه حیدرآباد نمود چون مشال الیه از سلطان عبداللہ
قطب شاہ برجم خورده بوسیله شهنشاهه او رنگ زیب بکارست علیحضرت شاه جهان بادشاہ مستند شده
بوزارت فیاض گشت سال سی ام آن ملک متفوضه را پیشکش نمود و از آن وقت فوجداری کرناٹک مذکور
بارگاه سلطانی علیحدہ مقرر میشد و درینولایحه و تقریر صاحبان انگریز است

تعلقه بالاگات

پنج سرکار شصت و شش محال کاملش هشت یک و یک هزار سی صد و شانزده و پید پا و لم آنه

سرکار سدھوت

هشت محال کاملش سی صد و شانزده و پید پیخت و نیم آنه چهار گرو و بی قلم سدھوت قصبه کلو پی
حاکم نشین بالاگات است اگرچه این ملک داخل سرکار اصیبه است اما درخواه جمیت کلاه پوشان
انگریز که لازم سرکار و ولتم را در تجویز غنیم الامر از سلطوباه مدارالهام در عهد حضرت غفر انما ب
میر نظام علیخان بیاد اصغاه ثانی بر خلاف تجویز راجه راجندر که تم راؤ پیشکار سرکار

از خیزوران نواح بخانه های فراوان راجه های اینجا آب کاوهری و سده بسته و رنگاک آورده اند
 و اگر کشتمار آب مذکور است در تصرف والا جاه بود و درین زمان همه ملک در قبضه صاحبان اگر زیست

ذکر کیفیت عرس کوه شریف جناب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب

علیه الصلوٰة والسلام چنگر و هی بلده حیدر آباد و راه حرب المرحب

در حقیقت بنای آن که در سر حدیثی سینار موضع کپره جاگیر مرشد زاده آفاق سلیمان جابه هباد
 سمت شمالی بلده واقع است چون تایخ دهم حرب المرحب میشود اسباب مردمان بلده روان
 کوه شریف میگردد و خصوصاً اسباب و کاکین اهل بازار از شیرینی فروشان و میوه فروشها و تمامی
 اهل بازار یعنی بی پایان و غیره و بتایخ پانزدهم شهر مذکور یعنی شخصی خاص خوش باش
 با اسباب خود و امیر و نند و بتایخ شانزدهم که روز صندل مبارک است تمامی خاق الله را بوش
 و وزیر و اعیان و فقرا و پناه ارباب نشاط و طرب تا پیر زال نو و سار و سدر سال که طاعت رقارند
 باشد اوقات و خیزران خود را و عرس میرساند قریب پنجاه آدم از مسلمانان و هندوان و ایرانی
 و برهن گویا این است بازاری و غیره و اهل ولایت ایران توران روم و شام عرب و عجم
 اگر از غیره از قسم به اقوام و نسل عرس میشوند و خیمه های بچید و معد و با ستادی آزند و کاه
 بسیار متقد و بان است آورده اند که میباشند و آنها که سکانها دارند از ایشان پیرایش فرشت
 و روشنی جلوه میدهند از پارسا بلده مار و اتمای افری درگاه علی شمع یک تخت آردان پتو بهم
 پیلو پیلو بینه و بقیه هم بد ابووی خلقت را حدی فی و کثرت مجید را تا بیتی نیست قریب سه هزار
 فیلان کوه پیکر و میل کپی ای پری و قریب پنجاه هزار اسپان باد و بادبان تیسر یا

پایان گھاٹ

کرنا ایک شانزده سرکار یکصد و سی و یک محال کاملش چار کرڑ و سی و شش لک و ہفتاد و یک
 ہزار و شش صد و شش روپیہ پنج آنہ قلعہ چنیا پٹن بریک کوہت سرکار اوڈگیر شش محال
 کاملش لک و ست و ہفت ہزار یکصد و ہفتاد و نہ روپیہ چار و نہ نیم آنہ سرکار ایلور
 ہشت محال کاملش سبقت لک و چہل و ہفت ہزار ہشت صد و شصت و پنج روپیہ پنج آنہ
 سرکار تترنا پور یک لک و نو و سہ ہزار یک صد و سی و نہ روپیہ پاؤ کم شش آنہ سرکار جگدیو
 بھندہ محال کاملش سجدہ لک و پنجاہ و ہفت ہزار ہشت صد و پچھڑ روپیہ و نویسم آنہ
 سرکار چند گیر سی و ہ محال کاملش پنج لک و ہفت ہزار ہشت صد و شصت و یک روپیہ
 چار نیم آنہ سرکار چیکل پت سہ محال کاملش پنج لک یازدہ ہزار پانصد و ہفتاد و دو
 روپیہ پاؤ کم سیزدہ آنہ سرکار سروہ پلی دو از دہ محال کاملش شش لک و ہفتاد
 و ہشت ہزار یکصد و ہفتاد و ہشت روپیہ نہا نہ پاؤ بالا سرکار کپچی پازدہ محال کاملش لک
 و سی و چار ہزار سی صد و چہل و سہ روپیہ پاؤ کم چار آنہ سرکار تترنا ل یازدہ محال کاملش
 ہنر لک و یک ہزار و یکصد و ہشتاد و نہ روپیہ چار و نہ نیم آنہ سرکار نصرت گراہت رنجی
 کاملش دو لک و ہشتاد و نہ روپیہ چار و نہ نیم آنہ سرکار ورد اور نہ محال کاملش شش لک
 و ست و چار ہزار شش صد و ہشت روپیہ دو آنہ پاؤ بالا سرکار دالکونڈہ پور پنج محال
 کاملش شش لک و پنجاہ و یک ہزار و ہشت صد و ست و پچھڑ روپیہ سرکار رڈنڈ اسی سہ محال
 کاملش خیم لک و چہل و یک ہزار و ہشت صد و سی و سہ روپیہ پنج آنہ سرکار تتر چنیا پلی یک محال
 کاملش یک کرڑ و ہشتاد و پنجاہ و شصت ہزار روپیہ سیزدہ آنہ سرکار چنجا اور یک محال
 مکملش یک کرڑ و چہل و دو لک و ہفتاد و سہ ہزار پانصد و چہل و شش روپیہ ملکیت سیر محال

یعنی دو شالار با چوما شیکه شیرینی و امرتسری و مال بناری و کجای اطلال شروع و سفیده باب
 آغا بانی و سخن و تن سکه و زن زیب و طبل و دود و ریبه اپور و کهنی پوره و کڑی و دکر نول و سیله باکے
 پنواژه و نا ئیر و ریچه و دستار و دودامی بیرو و پتن و آغا بانی های عمده سیکا کول و غیره
 و دیگر مال هزار بار و پیو پیو چیری دیگر نظر نمی آید و اسباب فیضان و اسپان و رتقه های طوالت
 هر از کلاتون و مقرانا و زیورهای نقره و دواب از چندین بار و پیکل اسپان و سری سراسری
 فیضان و رنگ و رنگی گنگر و دود و ریبه های رنگاوان جلاد و دیگر دارد و اشیاء بازی طفلان که
 بزبان هند کهلونا میگنید مال قریب پنجه ار و پیو بغیر وقت میرسد و صندل حسب معمول قدیم
 از کیه رنگ علی شاه که بیرون و ریچه یعنی دروازه خرد لبد و جانب شرق است بکمال تکلف
 جلوس و روشنی و آتشازی بوقت نصف الیل هجوم خلایق داخل درگاه میشد و دروازه و مجاور قدیم
 درگاه شریف بود بعد آن صندل سلاطین حضور پر نور از پنجه شاه لبد و تکلف بجلوس بجا
 میرسد و مجاوران کوه مبارک قدم رسول سلمه الله علیه و آله و سلم که محاذی کوه شریف است
 صندل معمولی قدیم هم می آمدند و مقدمان موضع کپره نیز از دیو خود صندل قدیم میرسانند و از
 موضع ملکاجن گداه شاد و در ملکاجن گیری نیز معمول صندل است که بفرستند از کثرت خلق الله
 انسان تا مادرگاه رسیدن شکل تر است عرق عرق شده بجلد های متواتر جوان قوی و زور
 آورده و قصه مل بنای عرس این کوه پرنگوه است و در تیانج ترک قطب نیز نظر آورده
 آورده اند که در عهد سلطان ابراهیم قطب شاه یا قوت نام خواجه سرای بادشاهی برای درستی
 مزاج ناتوان خود و خوردن مادی صحرادر موضع لاله کوطره که در آن ایام نام دیگر داشت اقامت
 ورزیده اتفاقا بتیانج شانزدهم شهر جب لمر جب بوقت شب هجدهم قریب صبح که یا قوت
 مذکور در خواب بود و دید که شخصی عسری لباس سبز پیش او آمده گفت که جناب امیر المومنین

و شتران باربر و وزگادان و چکاره با و بندای ارا حساب و شمار نیست قطاران قطار خارج از
اندازه و حساب است و کالین اهل حرفه که اجناس اشیای بجز و کان از قسم سبزه های تر و خشک
و اقمشه و پشمینه و غیره باشد بجا بجا بر حاضر و موجود هر جا که نظر کار کند غیر از مجموع غلایق و انبوهی
بیع و شری و سوار پهای امرا و نمایین و قفس پر پرویان و شکوه غنیمت های پر شکوه و اسبان
و نیلان مثل کوه چینی دیگر بچشم تماشا بین و دیده نظاره گزین نمی آید بهر دو بار است
عارات بلند پای و بقاع مرتفع و چو تریه های وسیع از دریای موسی تا در من کوه شریف پهلوی
به پهلوی هم پیوسته باریش فرش و بیا و بقنادیل و اشجار بلور و ولایتی که بر ششوی شمع ولایتی
و چراغان تخمه بندی پیرایش می بند و متعدد و در قاصدان پری بیکر جور قاصد و شش اختران نور افزا
بچهره آرای گوناگون و لباس و زیور پیرانی رنگارنگ بصدای و تاب جلوه آرائی محفل سوز
زینت بخش مجلس صحبت و سرور بوده تماشا بین خلقت نزدیک و دور از هر گاه به خوشنوی آهنگ
سرود می کنند عالمی را در حیرت نموده بی بود و بود بی نمود و تحیر و تعجب می سازند از احوال و روشنی
و آرایش و اطمینان و لذت و اقسام اقسام و شهر و طبیعت گوناگون خلق الله از هزاران هزار و بیرون
از دایره حساب و شمار تا گنجا و گنجا پیش غفل و ریای خیاام بلند اقسام امرا و خوانین و سر پرده های
مقرآن با درگاه سلطانی و خسروانی خاقانی کوه شریف را با طواف و جوانب محیط و دور گرفته بر حسب
اعلی حضرت خود بدولت و اقبال آفتاب سپهر و باده و جلال اندر محل آسای گردون شمال و بنگل
فلک شمال و نون افزا بوده و مجمع عرس و روشنی همه با ملاحظه میفرمایند احتیاج قیام خیاام بلند
اقتضای سر کار نمیشود و عند از خیمه های عجیب غریب عارات خوشنوی سبزه تازده ترکیب شش الامرا
ساده و کبریا و دیگر نمایین کبریا و صغیر و نون دیگر است و باز عرس شریف است که چشم حیرت گزین
بهتر ازین تصور نمی کند و الفرض درین عرس بزرگ بالای انسان و در هر پیر جوان غیر از پیشین را انبیا

که پیش ازین مدفون شده بود و میبایست بنا کرده بود مدفون نموند و متعاقب آن و تقارن الدول
 ماظم له با حیدرآباد نیز پیاس محبت و اخلاص که بارکن الدول داشت و محافظی با چرخش
 و مقبره خویش بنجاک سپرده شد همیشه آمد و رفت خلایق کثرت در آمد و معش شریف هم بمحمد کنیز
 بر صورت پذیرفت مردمان اعزّه بلده نیز بسیر و طبری آمدند و میمانند و جشن هم میکردند
 تا اینکه مصمم الملک ببادر سائبان چوبی و بزرگی مسجد بنا نهاده و یکدالان چوبی در پهلوی
 درگاه شریف هم تعمیر نمود و در بنوا میر الملک ببادر بهرام سرکار آن سائبان چوبی را بعد
 از آنکه از کنگری بنجیه بود و پنجه و دو درجه ساخت و ماه تقابالی عرف چند احمی طوایف دالان چوبی
 مصمم الملک مذکور را از آبک و سنگ پنجه گردانید چنانچه چون تعمیر الحال موجود است جناب
 غفر آتاب محاذی دروازه درگاه مبارک عمارت تعمیر در آورده اکثر بسیر و شکار مشغول
 میکردند و دسترخوان نذر و نیاز متواتر میدادند و برای اخراجات مجاوران و فراموشان
 و موزنان و جارب کشان و نقار چیان و گمرا لال نوازان موضع چرپلی زیر کوه شریف
 با گیرند گذرانیدند و سعادت و این محل نموده تا حال آنوقت با گیرند تقایم است و در عهد
 حضرت منفعت منزل نیز همواره نذر و نیاز میکردید خود آنحضرت مستفیض درگاه معلی گشته
 تیاری دسترخوان نذر میکنند با فضل اکبری آن رسم زیارت و نذر و دسترخوان و غیره در بنوا
 که سینه یکبار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است در عهد اعلی حضرت عالم پناه ناصر الدوله آصفیاه
 دوام الله اقبال نسبت سابق هزار درجه با عقدا و تمام زیاده تر جباریت و همیشه با ضیاء و طهارت
 تمام می آید چون موضع لاکوڑه را حضرت تعینت النسا بیکم صاحب عرف ربی بی صاحب تیاری
 و دیوارهای اطراف و دروازه های عالیشان و بازارها و چا و می پنجه بر باغ و کپ آراست
 و پیرایه بتینت مگر موسوم فرمودند و حضرت غفر آتاب در میان تعلیم مذکور عمارت عالی بادت آورده

حی رخصه رسل الله الغالب علیه الصلوة والسلام من الملک العلم ترا یاد فرموده اند چنانچه من
 بیاجون پیشگاه انجناب بردیا قوت دید که آنحضرت بالای بین کوه جانیک آستان مبارک است
 نشسته اند یا قوت آداب بجای آورده روز بدو ستاد و بیچ حکم در باره او ارشاد نشسته تا اینکه
 چشم یا قوت بیدار گشت و صبح صادق صادق پدید آمد بمو قوت یا قوت سوار پالکی بالای کوه آمد که
 تمامی اشجار صحرائی بودند جانیک انجناب رونق افروز دیدند چشم خود دید که نقش دست
 مبارک و پادشاهی شریف بر سنگ که تکیه کرده بودند منقش است یا قوت بوسه اوه ماران
 و اطمینان بمو قوت رواق خور که مالانند رون رواقهای فقرتی پس پرده موجود است
 از سنگ و آبگلدان در آورده سنگ نشانها مبارک تراشیده در آنجا نصب نمود و
 فاتحه عرس شریف که هجدهم حبیب المرحوب بود بعل آورده شهر عام و اوایل شروع عرس شریف
 آن بود از آنجا که روز تولد جناب مبارک آنحضرت نیز هجدهم حبیب است اگر عرس یا فاتحه
 بعل آید و تاریخ نیز هجدهم باشد اما برای اینکه این واقعه تاریخ هجدهم ماه مذکور بوقوع آمده
 لهذا عرس شریف هم تاریخ هجدهم محمول گردید هرگاه این خبر بسع سلطان ابراهیم قلی شاه
 سید او خود زیارت آمده پیش رواق مذکور سجده تهنیت در آورده و هر سال مردمان جمع شده
 عرس میکردند چنانچه سجده مذکور تمام سال قایم است بن چند روزی که بن طوری که بی محاسبه
 وزیر زادنی یعنی دختر میرزا غفر و وزیر که عابد و زاهد بود و غذای نک میخور و برای عبادت
 رکنان صلوات داشته بجزرت درگاه محمود گشت و عین با ولایت حیات نموده و در محسن درگاه
 در فون گردید تا سال قبر ایشان در محله موجود است چون لوای دولت آصفیه اقام الله اقبال
 بر او نهشته شد و رکن الدوله از الهام سرکار دولتمدار حضرت غفر انما ب بسی در نواح برادر
 گشته گردید که گذشت نقش او را بر طبق و معیتش در ولایت کوه شریف متصل قبر مادرش

سده باغ لچپ که پنجم و واک رویتیم یافت و غیره امجد علیخان و دیگر مکانات و باغات
 و چوبوتره باغ و غیره بنام هر یک که تقسیم شود مشهور اند از آنجا مکان طالب که در بهادر و کاظم علیخان نیز
 بخوبی تمام تقسیم در آورده چون متصل آنی شالماحال آن صاحب گردید همه سعی خود مصروف تیاری
 آبادخانه و مکان و باغ و لچپ و عمارات و دکشا و چاه های بزرگ و تیاری راسته و مکانها و باغ
 و غیره راجه چند و نقل مهاراجه بهادر و راجه و بهراج بهادر و راجه بهادر و غیره بدستی تمام مدد داری
 راسته و غیره ساخت چنانچه ذکر آن در احوال ایشان گذشت پس در ایام عرس شریف از ورود
 و رونق افزائی حضور پذیر و بودن مهاراجه بهادر در مکانهای خود حاضر آمدن متاسمی امر او
 جمعی از ان و رساله ان و غیره سرکار کثرت خلق الله واحدی و نهایتی نیست خلائق بهفت تعلیم
 تا سه روز تو بر تو وزیر و بالا همه آیدان بهر جا که نظر کار کند الناس مع الناس من الجنة والناس
 بنظر می آید و محاذی کوه شریف که چوچه قدیم رسول است که قدم شریف و آثار شریف بسبب بودن عمارت
 قدیم قطبشای بهیجای طهر دانسته در عهد حضرت غفران تاب محمد شکر الله خان فنانیزاد سرکار در آن
 مکان نهاده مناسبت سرکار مقرر کنانید موضع تر لگی می و چرخ آنجا مجاوران دارند و سجد خرد آنجا
 تیاری خان مذکور است در راه بیج الاول عرس شریف میشود و تیاری زمین آنجا کاظم علیخان نموده
 که راسته و شوار گذار بود و کوچی متصل آن مدباره وری ویران قدیم بنام سیب نظف وزیر سلطان
 عبداللہ قطبشاه مشهور است و متصل این کوچی کوچی دیگر است که در آنجا سنگ بالای سنگ برابر
 منار بقدرت قادر مختار برآمده آن قلعه ریان سابق بود تا حال بنیاد دیوارها و دروازه سنگی
 موجود است در سوا الف ایام موسوم و مشهور قبله ارجن بود و معتمد بود راسته کوه شریف عمارت
 طوایفان مثل حسن نقابانی حسن فزایی و پیاری جی متصل لکمی بی و باغ و چاه و مسجد و اما چنانچه
 و غیره اماکن مستعد هستند که پنجم مبلغ خطیر تقسیم نموده اند و در ایام عرس سرود آمده

اقامت و زریه متوجه شکار گشتند و بالای کوه شریف نیز متواتر زیارت می نمودند و سیر و تماشا
 عرب هم میکردند امیران سرکار نیز عمارت بسیار در دامن کوه شریف بتعمیر در آورده اند از حسن هم
 سال سال رونق تازه گرفت و خلقت بسیار جمع میشد کمان بزرگ بالا که از محاشات غوث خان
 جمعه در شاکر و پیشه راجه چند لعل مهاراجه بهادر است و عمارت چوبی که بجانب جنوبی در گاه مبارک
 است ساختن جمال صاحب عظمت جنگ و کیل نظر الدوله مبارک است نقاره خانه قدیم
 تیاری جگه یو که نزدیک تر بود و مهاراجه بهادر نقاره خانه بزرگ بوست صحن تعمیر در آورده و در پهلوی
 شمالی در گاه دالانهای پنجته تیاری حسام الدوله معین الملک عرض یکی قدیم است و عقب در گاه
 مکان معصوم علیخان کارپرداز وزیر الملک بهادر وزیر مکان جمال صاحب مذکور متصل نقاره خانه
 عمارت بزرگ تیاری راجه را نور بهاجیوت بهادر است که پنجچ چهارده هزار روپیه اجالت داده
 و بالای نیم باولی مکان قدیم شریف و آثار شریف ساخته سید امام خان داروغه عمارت سرکارت
 و بر و باره دی رسته متصل تعمیر چوبی آن سرکار و باره دری دیگر بر سر رسته متصل تیاری
 جمال صاحب مسطور مسجد اتیا که گاه متصل زینیه تعمیر قدیم پس یکی بی صاحب مذکوره است و دیوار هر دو
 بازوی زینیه رسته بزرگ و بر و دشار باکلس لمع طلا سر رسته کلان پیوسته به بنگله مقبره کرب الدوله
 تیاری کاظم علیخان برادر زاده غنی ایران خانان سرکار اندوکان که گاه تیاری جمال مبارک
 مذکور و آبدارخانه انوار است متصل کمان تیاری حسن نقابانی دختر زاده نقابانی است و زینیه سر رسته
 متصل و خرت براه شروع راه کوه شریف که بسیار خراب بود و بهجت تمام میرفتند همه دست کنانیده
 کاظم علیخان مذکور است که همیشه در فکر رستی آن میبود و کمان دیگر بر سر رسته متصل و مقبره
 و عاشورخانه و آبدارخانه بهر تیاری خوشحال خان نوال سرکار است که همیشه در خانه نقابانی میماند
 و استادش را بهادر بود و در دامن کوه مبارک مقبره آه نقابانی معده کاکین و مسجد و عمارت متعدد

و مشک پر آب بر دوش فی سبیل الله آب سرد مینوشانیدند در یک چشم گل بود اما پرتغیر بر کاهری و تقیر
 برایشان غالب بنی آد الغرض مکان کوه شریف از جمله مطهرات است و در آنجا عجاایات بسیار نظیر آنکه
 در آمده چنانچه نقل شاه رضا که گذشت مشهور است و آنست که در آنجا عجاایات بسیار نظیر آنکه
 میر عالم بهادر را اللهم ام سر کار خود بیان مینمود است و اکثر مردم شهادت میدهند که فی الواقع
 چنین است یعنی میر عالم میگفت که من تازه وارد از ایران بخانه من فرود آمده بود و من در آن
 ایام برای تپاری نزد ستر خوان اراده کوه شریف نمودم و منفل مذکور را نیز گفتم که همراه من بیاید
 و بالای کوه مبارک رفته زیارت حاصل نماید و جواب داد که مرا معاف دارند من باران زیارت
 بخت شرف کرده ام اینجا فرو نیست آخر الامر بهر ارسی او را در میان منزل رخت سوار کنانید و به راه
 خود بروم و رسیدیم بوقت فرود آمدن بر زمین از آنجا که منفل ولایتی از حال سواری رخت آگاه
 نبود پای خود را اندرون پای رخت انداخت و از حرکت ترگادان چون پای رخت بکوت آمد
 ساق پای منفل شکست که او را وایلا کرده بر آورد و به بیحال گردید تا چار او را در میان انداخته بالا
 کوه شریف بروم و برای جراح آردان فرستاد منفل مذکور گفت که من بهرگز پای خود را بمعا بعد
 جراحان اهلا و مطلقا نخواهم داد و قسیمک بالای کوه آنجا پای من ناحی شکسته است جناب میر تقی
 علیه السلام درست خواهند کرد و بغیر معالج جراح و دوا پس تمام شب یا مولا یا مولا میگفت و میگرفت
 و بر رخت بقیاری و کمال غیالیه قریب پاسی از شب اقامتده خوابش در بود و دید که جناب قدس
 نظر العجاایب شریف شریف از زانی فرموده پای مبارک خود را بالای پای منفل مذکور زده فرمود
 برخیز او بیدار شده دید که پیچ آزار و معلوم نیست و پای خود را کشید و باز دراز کرد و باز کشید
 و باز قائم کرد و نشست و دستاد و بر رفت و باز آمد که هیچ از آثار شکستگی بالکل نیست سجده نکرد
 و نام هر یک از نزدیکیان خود را گرفته و بیدار نمود و مطلع گردانید اندرون درگاه آمده فاتحه خوانده

طوایفان مذکور عمارات مسوره را از طوره لایه و روشنی بسیار و بزرگ و زنگ جلوه بالای جلوه
 دیگر میدهند باغ لنگر ملی از میثات سلطان عبدالعزیز شاه بود که سابق مذکور شد عمارات
 به افتاده نام و نشانی و اثری از بنا نمانده فقط حوض کلان و بعضی دیوار اطراف باقی بوده
 جناب حضرت منقش منزل علیة الرحمہ در سنه یک هزار و دویست و یک هجری عمارات نامور
 مسود و درشت پہلو ساختن حوض مربع قدیم را با تمام کتیان سدخم صاحب فکیل صاحبان انگر در اجابت
 در آورده جلوه تازه از اشجار و انهار و آب جو و شتر مرغ و چنانچه در سیزده با تمام فتح الله
 بیگ خان بهادری و نصیب یا خلیج سرسبز و شاداب و سرگاز و جنور پر نور است سبب تیاری باره دری
 ثاٹ شاه فقیر کرد و شیب راه و غار است متصل زمین سنگ الفیج بقیمه در آمد نیست گویند شرف الاما
 بهادر برادر کزن الدوله از عارضه استغفار جان لب و قریب الکرگ شده بود و هر چند حکمای
 حافق مسالاج بودند اما هیچ فائده نترتب گشت روزی ثاٹ شاه مذکور فرمود که اگر از دعای فقیر
 شافی مطلق شفا و صحت عاجل نصیب فرماید باره دری بزرگ در انشاء راه کوه شریف بنام فقیر
 بنا خواهند کرد و ایجان قبول نمود فقیر مذکور مسالاج حکما و دوائی ایشان را بالکل معقول کنانیده
 بست و یک روز چیرسی هم آتی بر آب میخواند و با ایشان میداد که بنوشند چنانچه هر روز فراج با صلاح
 آمده و در حوض مقرر می بست و یک روز صحت کامل حاصل گردید بهادر مذکور برای تجویز زمین بخت
 تیاری باره دری بر طبق اقرار خویش سوار حوضه فیل با هم با ثاٹ شاه موصوف از شهر آمده هرگاه
 قریب این زمین سببه شاه حضرت و کمان بست خود گرفته فرمود و هر جا که این تیر زمین گیر شود باید که
 با ماه دری بالای همونجا با حدث آرنه قضا را تیر بر زمینیکه باره دری با حدث آمده است افتاد
 بهادر مذکور آن زمین را بعنوان مقله خریده بخرج ده هزار روپیه احدث نمود فقیر بزرگ مذکور را
 عاصی محرر اوراق بحشم خود دیده است بسیار ایشان معقول بودند لباس ثاٹ از مریا می پوشیدند

و فاخته دسترخوان بعمل می آید پنج خنجر شبیه خالی از هجوم خلقت نیست در بعضی ماه خالی از غرسن هم
سکمان خوب برای فروود آمدن میسر نمیشود با وجودیکه مکانهای متعدد در بشمار دارند

ذکر جمیع جائزه های هندوان

اما جائزه های هندوان در عهد مختلفی مہاراجہ بہادران درون و بیرون بلکہ در بعضی
تقصیبات و تقریبات لواحد است بوقوع آمدہ اند خصوص جاتر ای الوال کہ موجب آن والدہ مہاراجہ
بہادران و مہاراجہ بہادر ذات دیول را کہ عمارت بلند است ہمراہ مطلقا ساختہ در آنجا عمارت بلندی
دیگر باغ و بازار طرح نمودہ در ایام بر آوردن رختہ صنم خود و منہ فرزندان و اقربا و منوسلان و غیرہ میروند
تا سہ روز خرج ہزار ہا روپیہ بنمایند خلقت خدا قریب یک لک و مہمایین و غیرہ فرودمی آید
و خیال امر ایستاد میشوند و بازار کلان انقسم بہ جنس کشاودہ میگردد و تکلفها بوقوع می آید
بیر عجیب و غریب است و این جائزہ منسل کوہ شریف امام ضامن شامن سلیہ السلام است و دیگر
جاتر ای رام باغ کہ موجب آن راجہ بھوانی پشاد است بروز رام نومی جاتر ای کشن باغ
کہ مختصر ای را کہو رام باشد تکلفها و تماشا با با اخراجات ہزار ہا روپیہ و هجوم خلایق خالی از
لطف و بیرونیت و دیگر مجیدہ بروز گاڑی پونم یعنی در آن روز زرگان و ان رختہ ہا و ہلیہائی

تمامی بلکہ را آراستہ و پر استہ بیرون بلکہ آن طشت کاروان
در میدان با ہم مید و اند خلقت بسیار جمع میشود سیزہ ما در است
و مجموعہ سہائی دیگر زرگان و احوال فقر البعلم حقیقت
قسم می آید انشا اللہ
تعالی

روشنی در عاشورخانه‌های خود از شیشه آلات گران بها میکنند و در بعضی جاها از شمع کافوری
و در بعضی مکانها شوشنی تخته بنده‌ی چرغان که بالایش پرده‌های سیخ یا یک می بندند و چراغها
بطور جلیپا و بقیعتهای انواع و اقسام دیگر روشن میسازند عجایب سیر و تماشا است از غره محرم و احوال
مادر و فرزندان مردمان اشرف و امای سرکار بعضی بعضی لباس سبز و سیاه خود بهم میپوشند
و طفلان خود را نیز میپوشانند و قنبره داری بجامی آرند و طعام نهند و میخوانند و واقعه خوانی
میکنایند و برخی خود را میپوشانند و غم و الم امام علیه السلام را بدرجه کمال میرسانند و بعضی مردم
بالکل ترک لذات ینمایند و سواى غذای بی روغن و نمک هیچ نمیخورند و اکثر این مقدمات
پر سبزه و قنبره داری و دستورات نجایا است و از مرد و میان بسیار کسان در میان مشرفه محرم
لباس نیا داری را ترک کرده رخت فقیرانه ازاد میپوشند یعنی فقیر میشوند که سر و پا بر بندیدارند
و اکثر نیم مرد و میان تعلیم باز نماند و در پا و دهنی غمره یا فقط انگلیه سفیدی بندند و کمر از
و و پشمی کلاه تنه‌ی بنارسی و غیره بیش قیمت رنگارنگ و یا اودوشال در و مال شالی بسته خود را
از بوی فقرتی و طلائی می آریند و اینها مجموع و جوق میشوند که از تعلیم دنیا صاحب نام که مرد
ز و کیش بود از غلبه باده بتایخ هفتم محرم بوقت کیاس از شب گذشتند بهر با قریب غنچه
کس ملکه زیاده تر از هر محل و تعلیم که نزد سرگروه خود جمع شده باشند با نشان قیل بر می آیند و بر سر
هر بر فقیران محله آفتابی بسیار شده که نقش لباس آفتابی می هر محل علیحد علیحد است شایسته
بیکدیگر ندارند و مرد و زنان آفتابی بر در آفتابی هر بر فقیر بر سرش گرفته عقب او بسیار شده که
اگر نقش آفتابی یکی از اهل محله شایه دیگر از محله دیگر تیار کرده بیارند و در هر جا که نظر آید جنگ سب
رو بجا است و مجرم سرکار و گنگار سرگروه میشود و جریان سبکیزه چرا که همه نقشهای لباس آفتابی
هر بر محله بی هنرهای سرگروه و پروانگی سرکار است نزد سرگروه و دفتر اسما هر بر محله فقیران آغا

ذکر عشره محرم الحرام در بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد

چون بلال ما محرم الحرام در بلده بنظر میاید اول حسینی علم و نعل مبارک و علم بی بی استا و میکنند و سهره
کحل بابت سلامتی هزار سال عمر دولت حضور پر نور از سرکار میرسد و سهره کحل از خانه سرودی آب شجر
و غیره فروش یعنی کلماتی حسینی علم نیز می آید معمول قدیم است که بعد داخل شدن سهره سلامتی
حضور پر نور بوقت دوپیش شب با جلوس نشان خیل و دیگر جلوسهای معمولی از پیشین بار و هجوم خلایق
اول غسل کرده و خود را مسطر نموده بالباس سبز و زیور بسیار و گیسوی باب نرگشاده با عقدا و تمام
کشتی سهره بر سر خود گرفته قدم بقدیم بر بند پا در هجوم هزار مردم معبودجهای شربت و دیگر تمام
نیازان درون مکان استا و گاه علم مبارک حسینی علم آمده سهره بسته فاخته و دانه بیده بکمان خود
میرود و هزار خلایق که برای دیدنش می آیند اکثر نمایان اینها کشمش مشیر و اما از تکیه حکم سرکار
منجر به فساد و دیگر و در نیولا از اولاد و دخترهای هر سال سهره معمولی می آرد چرا که سرودی مرده است
تا به خون جلوس و تحلف و کثرت خلقت و مرثیه خوانان تمامی بلده برای قبولیت مرثیه و در بهمن
شب که سلع محرم باشد در آن مکان تکلف روشنی و آتش بازی و جوانان همه را می بر سر جماعت
مرثیه خوان و حسینی علم آمده پنج پنج بند مرثیه تمینا میخوانند لهذا کثرت خلایق بسیار شده اکثر
قیامین با عیالها خانه جنگلی آید اما در نیولا از غضب طانی فساد برپا میکنند و بیار میترسند پس
در خانه های امیر و فقیه اندرون خانه ها میرودن در راسته و بازار علمها و لغزیه و غیره استا و
نیلاند و نوبت نامی و بیجا میوز از تدریج در خانه ها و لغزیه خانه های امیر و چه در عاشور خانه فقیه که درین
ایام در نواختن نوبت در عاشور خانه از سرکار مانعت نیست اذن عام است که بجز و شیندن
صدایش حالت غم ستولی میگردد و بر سر هر ریش صورت غم و الم هویدا میشود مردم ذوی مقدور

و عشق گوی بوده با هم از طرفین جستن خوانی میکنند سوال و جواب از جانبین با و از جانب لیج میسر و میگرد
 خالی از لطف نیست سابق بغیر مقابل و واجب صغوف یکدیگر بر میگرددند این اختراع بلهار صاحب است
 که از چند سال باری شده لطف بسیار دارد و همه اشاگردان بر دست و پا دارند و هزار کم نخواهند بود
 و مراد از عشق ایباتی چند در معراج و احوال شده که بلا اند که در آئینان لفظ عشق باشد پس درین
 برگشتن عشق با خواندن طرفین قریب چهار گزای روز اقامت فرست یافته هر کس بکمان خود
 میرود و سرگروه در انبار راه از دست و پا میزند زاده با و میران سرکار و غیره معمول مقرری زلفند
 میگردد و بعد شش روز سیوم از تحصیل معمول سلیم و قور و لذت بچته فاشه داده همه کس را که فقیر شده بودند
 و دیگر کس را نیز میخواند یک جبهه صوفی کار خود می آورد و همون روز غسل کرده بتبیل لباس فقیری
 میکنند و بتاریخ هشتم ماه محرم بوقت شب بهین طویل تعلیم بلبار که شش سرگروه پیادگان در عهد
 سلطان عبدالعزیز شاه بود و احداث این مقدمه از دست و تکلیف او معلوم شود تا حال
 موجود است از محله متصل منج در وازه بلده بر می آید و معمولها گرفته بلبار صاحب مقابل کرده
 پس در دستور قریب چهار گزای روز باقی مانده طریقت بنمایند و بلبار صاحب هم معمول شش فیما
 و زلفند از دست زاده با و مراد و اند که میگردد طرفه تر از یک چنده سال در عالم ابتدای سن چهارده
 سالگی سید احمد ولد سید محمد و سید قریب یکصد و پنجاه اشرف زاده هم سن خود را که همه با چهارده
 چهارده سال بودند با تمامی اسباب بناری طلال از واهلای مغرب کلا بتون و دو پشای مغرب
 طلال و کراتی با کتاب مغرب طلال بناری بر سر بر کس ثنایی های فقری در خشان و زیور و مراد و
 گران بهایه اسباب از مکان خود داده فقیر کنانیده همراه صغوف فقر اجای معمولی و فقری خود
 بارشونی بسیار و آتش بازی بشمار با جلوس و و صد کس دیگر از عرب و پیادگان و غیره ملازم خود و تنگی
 بر می آید و بوقت با بخش صدای میخواند هزار مردم با شتیاق و دین ایشان خواه ناخواهی آمدند

چه تقدیم و چه بدید پس با مصورت از محل خود با تعلیم نه کور حاضر شده موافق معمول خود باصفیعت
 در میان سیل نیستن نظر فقیران مقام بگیرند اگر خلافت مقام مقرری خود بجای دیگر بایستند
 خانه جنگی است و مجرم سرگروه و سرکار یکروز اکثر باین مقدمات مردم بسیار کشته شده اند
 و در سرکار چنگل داده اند که فساد کنند تا خونریزی نشود پس از تعلیم خود برآمده از راسته مکان
 هماراجه بهادر راجه چند لعل در گذشته یکصد و یک روپیہ و مال کنیز نازی معمول خود از مبارات
 بهادر و مگر فتنه صفت قربان باقرینہ تنقبت خوانان بمیر پاشان در رسته کلان زیر
 دولتخانه و جنگل چنچل برآمد گاه حضور پر لوزی آینه معمول خود یکصد و ست و پنجره و یک که از تقدیم
 گرفته میر و نزدیک یکپاس و زبرآمده نشان قیل اینها زیر چار منار میرسد و اگر کار تنگ از تنقبت
 خوانی و جواب دہی راز و نیاز گفتگوی فقیری می افتد و دو و پسر جایگزین رسیده اند جو خجانی نشینند
 کسی با همراه بیدارند بدون فسیل آن بر نمی خیزند آن وقت سرگروه آمده نیامین تصفیہ کرده
 باصلاح آورده روانه میکنند ہزار ہا مردم اناث و مذکور در رسته و بازار برام و دو کا کین یعنی بر جنگل
 و دھلی و عمارات و صاحبان مقدر و بر غلیہا می نشینند و می بنیند و این فقرای سیل اسباب
 ضروری از خور و دنی و قلیون وغیرہ همراه میدارند تا چیزی بچیزی تکلیف نشود و آئینہ تقیہ مانع
 شدید است کہ نمایان خانه جنگی کنند سابق اکثر بوقع می آمده بود کہ ہر ہر فقیر در آن شب و روز
 با اسباب جنگ از قرابین و پیچہ و بند و ق و شمشیر و جہرہ و بل و شان مستحق جنگ میباشد
 پس بہین طور ہر حرف فقر اہل بر سر کوچہ حسینی علم زیر چہندہ فاختہ خواندہ بر میگردد و بوقت گشتن
 مقابلہ عشق خوانی با سیر و لا و علی التماس لہا شاعر ہشتاد و نصد اسرہ کار کردہ آنروز شاعر الہ
 زہ و در برابر اس فقیران مو شاگردان خویش بر می آمد میثود یعنی باشا گردان برہان صاحب
 مرحوم استاد زادہ مرشد زادہ آفاق نواب منور الملک بہادر کہ استاد و کامل و تنقبت گوئی

توی الجنده جوان شیر میشوند که دستار و طاش بر سر و رنگ شیراز و راق طلایی بر بدن خود درست
 کنانیده مظلومان نقش با دیگر پیش و عروب و لایقی قریب بست پنج نفر با همه آلات حرب برمی آیند
 و یکس از شیران دیگر مانند روبا نه دم در کشیده بمقابل این دو تائی آیند اگر کسی بیاید دم او را برید
 سر بی بند ک سال آیند و دیگر خود را شیر نگند که دم بریده ماست و ازین هر دو یکی در سال عبد الله
 بن علی خان جمود عروب و دیگر سانیس علی بن شامش جمود عروب نوکران الغرض درین معامله
 بنده و مسلمان با هم شریک یکدیگر اند و بر دوش سادات و هم محمد تمامی علما و فخریه با و بران با
 مجموع از دسترسین علم که استند بزرگ بوده است در دریای موسی با نشانهای فیلان و نوبتها
 و نقاره با و پلائیهای با و علی نول و عروب و غیره از هر بر خانه امیر و فقیر بقدر نقد و بریدن
 در دوازده پل تییم میرند و این فقره هر دو پل هر دو تعلیم مذکور و فقیران ملنگ با و دیگر فقره از رنگ
 بزرگ با و ضاع مختلف و مورگوناگون و جمیع شیران و مجاین و بزرگ با و غیره هر دو دریای موسی
 جمع شده و نقبت با میخوانند و تمام شب میباشند و کثرت خلقت خدا از چیل و پنجاه هزار یا یک آدم
 کم نخواهند بود بلکه زیاده تر و فیلان بسیار و سپان بشمار احسانی نیت و وفیق و ران خیمه با
 میدهند و فرود می آیند قابل سیر و تماشای عجیب غریب است اما هر حال مداحی امام علیه السلام
 را نیکند از آنکه اگر بعد عشره محرم یک کس غریب بی مقدور از راز خلیفه و بن که فقیر شود یا شیر گردد بزرگ بزرگ
 نخواهد شد بعد انقضای ایام عشره و کل مرتبه و نقبت خوانی میکند طعاما لذیذی پزند و میخورند
 و عشره محرم نیز ده شب در مکانهای مایهین بر شب و اقامه خوانی و مرتبه خوانی و تفریح معمول است تا بعد
 عشره و کلها بسیار میشوند که بر روز در دهده خانه مرتبه خوانیست و از غره محرم تا سنه ماه مذکور نگرانی
 بسیار خلقت خدا و حسینی علم میرند و نزد فضل صاحب و علم بی بی نیز اما حسینی علم بشمار که حساب و
 شمار نیست و کیفیت احوال رسم نگر که سابق در ذکر سلطان عبد الله قطب العلم آمده که عبارت

و می بیند برگاه یزد و تنهاده بوقت چهارگنتری شب باقیمانده می رسیدند و منقبت با میخوانند شهرنیا
 در نقد قریب یک هزار انصاف و پیوسته لهای یا فتنه الغرض این معامله قابل ملاحظه و تماشا است
 بسیار لطیف دارد و معجزه اکثر مردم را ازل و انقار و کینه قوم شیر میشوند یعنی خود را از دست نقاش
 بزرگ شیر صحرای زرد می آیند و در کمر خود مانند دم شیر دم چوبی برنجی به بیچ کس همراه خود برنج
 در دست گرفته در استاده بازار با عاشق خان با او فغانی خسته میگردند و از بقالان دو کاندازان
 معمول میگیرند و گوشت را از دندان خود گرفته معلق میاورند و پاره خون برنی آورده و حملای شیر میکنند
 البته در تمام مبله و بیکم بازار و غیره از دو صد کس کم نخواهند بود و مجموع بر روز شهادت
 نیز پل قدیم جمع میشوند و بعضی مجنون میگردند با کلاه بزرگ و نبال و ارکانغذی مختلف بالوان
 بسیار و کالابرق و برنجی و غیره و بعضی به یک لینی بطور قاصد ان زنگوله با در کمر است فقیر میشوند
 و بسیار با انواع و اقسام مختلف فقیر میگردند و زرب یار پیدا میکنند و در تمام شهر و فغان
 نواخته میگردند و فغان اینها فساد و قضیه فغان جنگی با برپا میشود که قریب به جنگ بدل میسر
 اما از دواب و حرم حکم سرکار خدای ندانند که قصاص سر دست از سر کار وجود است و قریب دو صد
 جوق جوانان و طفلان بکری و الا با فقیر میشوند یعنی لباس رنگ مختلف بست بست کس از بر هر محله
 بر می آیند که در دست همه با بکری با میباشند مانند زنگوله های خرد و در که از آن آواز بر می آید
 و یک سبوحه های برنجی را زنگوله های خرد و دست موافق بپوشد و خود بر میگردد و ایست
 چند در موج احوال شهید میخوانند و فغان اینها نیز تقیه لباس رنگ است که دیگری آن رنگ
 بر آید اینها بهر انازل پلائیهای سرکارند و از مقام حسین ساگر نیز در شهر می آیند و میگردند
 و مجموع را معمول از سر کار هر شده زاده و امرا سرکار است از غزه محمد تا دم شهره کورسین هنگام
 اینها فغان بخانه کوکوب ریاست کردند و فغان معمول و النامها میگیرند و این ولاد و حبشی و لایسته

تبیخ یازدهم با وطن خود میسرند سمنداتی پنج مجرم الحرام لنگر مبارک حضور پر نور ادام الله
اقبال و عمره و دولت بر می آید و خود بدولت و اقبال و محلات از بنگل خاص پنجمل و از بنگل الهی
دیگر ملاحظه میفرمایند از اندرون چیت که در بند سی جلون گویند می بنیند تا اهل لنگر را آداب مجرا
بجا آوردن نشود اول میل نشان طلایی جمعیت هر دو دار و غنیه هر کاره کی فیض آب الدوله
بار چهارصد هر کاره باودوی خورشید جنگ با چهارصد نفر پیش پیش میل نشان و عقب میل
نشان شتر سواران اجبار و باندران و شتران بان قریب یکصد شتر و بانان میل نشان جمعیت
علاقه دیوانی از سواران و پلانیهای بار و محمداران و رساله داران و عرب و سکمان و سندیان
و غیره قریب شش هزار جمعیت و بعد ایشان کنزبانان بار با جمعیت های آراسته و پیراسته با البست
باقاعده و ویزیس نمونو سقر لاطی که قریب لفظ انگریزیت معنی لباس جوانان بار قریب پنج شش هزار
جوانان و توپخانه و غیره تیار بزرگ و برق و پس اینها سواران عرب سندی و سکمان و غیره
قریب سه هزار جوانان و بعد از آن سواران و پیاده های دیگر امیران و سرداران و محمداران و غیره
علاقه دیوانی و بعد مجموع اینهمه جمعیت نشان زرین خاصه سواری مبارک حضور پر نور با چهارصد
پا لصد هر کاره سده دار و غنیه های دیگر پیش پیش نشان مذکور و خود نشان مذکور بالاسی میل بزرگ
باجل سقر لاطی سخ کلان بنونی رزتاری و نشان کلان خود و غرق باشد های طلایی که در وسط آن
خورشید و غرق لطلایی احمر است که دیده اند و بد نش خیره میشود و همراه آن دار و غنیه باندران قریب
پا لصد نفر باندران با سیر قهای غرق شعله های طلایی و شتران بان برادر بسیار و عقب اینها قریب
یکصد پنجاه شتران اجبار که بزبان هندی ساندنی سواران تیز رفتار گویند و پس اینها سواران رساله های
امرا و سرداران قریب پنجاه سوار و قیلان عاریبا و حوضه های امرا و خوانین و عقب اینها سواران
مشیر و متفرقات و پس از آن منصب داران صاحبان میل و پاکلی و سپان با و پیامی عربی و عراقی

از نگر فیصل است که نگر چهل من طلائی خاص بود سلطان بوقت نجات یافتن سلطان مذکور از بهنگامه
 فیصل که چند روز شب بر پشت فیصل میسر برده بود و بطبعی نیست کردن خود با چهل من شربت مص
 باکلاب در کمر سلطان بسته از قلعه محمد نگر گولکنده در حسینی علم آورده بسادات و فقر او علما تقسیم نمود
 و چنانچه گذشت الحال عبارت از نگر و نمایین از طلا و نقره و دروغها از شربت مسخ باکلاب و دیگر المنخال
 و جو انان بسته با جلوس نشان و نوبت و غیره با سبوح بای شربت و حسینی علم می آرند و میخورند
 و مژرونیاز میگردانند و فاضله میخوانند و بمکان می آیند و امر و احسان مقدر و پادشاهانهای
 فیلان و بهوای بای آتشازی و فیلان نوبت و پادشاهانهای بار و باجمیت دیگر بقدر مقدر و در
 باجترین روشن چوکی و نانشه مرقه و دیگر تکلفها و مرد و میان بهر ای و علمای طلائی و نقره کی بابت
 نذر و شربت و دیگرهای طعام میسرند اما نگر شمس الامرا سباده امیر کبیر بتایخ پنجم محرم بوقت صبح
 بمال تکلف جلوس هزاره مردم و غیره با تمامی جمیت خود از پادشاهانهای بار و سوران و عمارت
 و شترانان و علی غول و فیلان نوبت و حوضهای عبیر بالای فیلان و دیگر تکلف بسیار خود امیر کبیر
 و کمر خود نگر طلا با نگر گل برابر جمایل کل ضخیم بسته و عمارت نشسته حسینی علم می آرند و بخلقت
 خدا از چارینار و چوک و کسار هشت تا حسینی علم در دو کاکین و بالای بالاخانها و بنگله با و عمارات
 و غیره برای دیدن نگر مذکور و نگرهای دیگر که در روز پنجشنبه تا شام بسته حسینی علم خالی میماند
 یک آن زمان از نگرهای نشیند و بعضی مردم مکانها و با یکرای میگیرند و اکثر ازان خوشی
 بنگله با دارند و بهر سال نواح را نشیند و غرض خج نذر و عشره محرم بهر صورت از قیاس زیاده تر است
 و بتایخ ششم و هفتم نگر فرزندمان امیر کبیر همین تکلف و حسینی علم و فعل صاحب میسرند تمام بسته
 چاکرکان بلکه بر بسته و بازار میر آ با دوده روز از خلقت خدا و رونی و بیرونی ملو است
 مردم ملاد و حصون و قریات برای دیدن این تکلفها هزاره مردم بقیاس در بلده آمده

مع چاه ضرب قتل شکن و کرناال با میر قبا و غیره همراه نفرالدوله و جوانان محمد سلیمان و فرصت سنگ
 کنعان سو قرا بین و آله اقرب یکزه ارجوان و عقب اینها و وزده فیلان با حوض های لزبت
 باز بر دهم با و قرا نائی و نینری با و جهاج با و دماره با کمال خوش صدای مرثیه خوانان و نقاش چیان
 و ششم نوازان بوضع نوبت مانتی که بجه و شین رن غم امام علیه السلام بالا میگردد و نیز فیلان ممبر
 خوشبو که بالای خلقت خدا بجای خاکریزی مانتی میباشند معمول قدیم است و قریب بست
 میلان کلان جلای سقر لاطی و محلی کامقیش و تار و ساد و رنگ زر که خاص نائب سوارهای
 حضور پر نور است با سوزنی خاصه که سوا فیلبان احدی دیگر بر آنها سوار نباشد پیش پیش
 شایان لشکر پوریه حاضر در مبارک و طلالی و نقری و مقبشی و کلابتونی و در و بروی شایان
 طلای مذکور و وزیر پوریه های خاص برداران همراهی جوام نزاری و جنگ لعل سنگ نزاری
 و آ و ده پین سنگ نزاری و دیگر ا و عقب اینها پیش پیش علمای طلالی و نقری و نذر سلامتی
 حضور پر نور روشن چونک چو کپهای با جتر این شیرین نوا سحر کار و رنگ آبادی بالباسای
 عالمگیری و سرچ های کارکناری مقبشی مرثیه با و ششم خوش صد خوانان وزیر شایان مذکور علمای
 طلا و نقره بسیار بنا بر نذر و در کشیتها سنگ مبارک طلالی و و دهی طاش این خنتای علم مبارک
 حسی علم مانند و و پ با پنگ های کمر که بر د و سر تکه چهار مقبشی باشد و در نقد نذر و پیش شایان
 سبوح های شربت نبات سفید خالص با گلاب قریب یکزار عدد و سربست از پارچه های سبز و سرخ
 مقبشی و د و سه کار و پکه الا ان شربت و این سبوح با منتقش با نقش و نگار عجیب و غریب از صندل
 خوشبو و همه در رنگی های بالای دوش که ازان و بهویان سرکار و عقب اینها عمارت بزرگ میرالدوله
 خانان سرکار و متعاقب ایشان خیل افاده های کلان با جهاج نوازان و نیز جلوس از یک نیم
 پاس و زبانه تا قریب یک و نیم پاس شب زلفه نواز حضور پر نور میگردد و پاسی از شب با تیمانده

قریب یک هزار سوار خاصه سرکار و بعد ایشان فیل نشان و ویم خاصه سوری مبارک بابر کاره با و دارو
 و غیره و بانداران و شتران بان بردار و ساندانی سواران و غیره پستور مذکور و جمیت بار و جنگ
 قریب یک هزار پانصد جوان بابر قهای گماشتی و عروب بن شامش قمار جنگ جمیع عروب و عروب
 عبداللہ علیخان و در جنگ جمیع عروب و عروب شیخ احمد علیخان عبادی و سیر یا جنگ جمیع و در نشان
 ویر قمار و عروب عمر بن خوش جان باز جنگ جمیع و عروب قمار و عروب بن محفوظان طبران جمیع و
 و سلطان غالب جمیع و علی عبداللہ جمیع و عبداللہ بن مبارک جمیع و وید صالح جمیع و دیگر
 جمیع و ان بان نشان ویر قمار قریب پنج هزار جوانان عروب و ولایتی حبشی و مولد و غیره و بعد این
 پانزدهای بار سوزی بریمو از والد و قریب سه هزار بار و تو پنجاه جلوی که در رکاب حاضر اند و چهارده
 هزار بار و پانزده که متعین تعلیمات سرکار اند و سه هزار بار و تا و علی بیگ خان و یک هزار بار و بخشی اسماعیل خان
 با پسرش محمود خان و یک هزار بار و جو کین صاحب سرنگی و یک هزار بار و ملک صاحب فرنگی و یک هزار بار
 کیتان صاحب فرنگی و پانصد بار و ابنت لون صاحب فرنگی و یک هزار بار و غلام رضی کنندان و یک هزار
 بار و پانزده کنندان و دو صد بار صاحبین کنندان و علی بن اقیاس کنندانهای دیگر و سرگروه های
 دیگر که ذکر فرموده ام و خود موجب طول کلام است با جمیت دیگر قریب چهل هزار بار و در جمیت سرکار که سر
 حاضر رکاب خلف اقتساب است و بعد اینها خود و دیگر کثیرش را همراه با و در چهار صاحبزاده فرزند بکر بند
 خود با جمیت همراهی خویش از سواران پایگاه خاص و پلطن های بار و بر پلطن و ولایتی تیار و تو پنجاه
 آتش از مستعد کار دار و شتر نالان برق آتار بسیار و عروب و در و ایل و دیگر سالهای علی غول
 متفرق و غیره و سر بنجام جنگ ولایتی خود و فرزندان در غار و بیای کلل بار و ششانی بسیار و جلوه و از
 بحال بردار و بلم برداران و برچی برداران و بانداران و خاصه برداران و شاگرد و پیش و غیره و قریب
 چهار هزار جوانان و غیره و بعد از ان سال شیز بجه و و خراگر برداران سرکار قریب پانصد نفر

در دست های خود گرفته میروند و پس از آن طلبها و تقاضیه را در برافشان و دو قبر سرخ کاغذی با هم پیوسته
 کاغذی محله و قشبا بینها تا بوقت محله و پس اینها جوق جوق های نجیبان و امرزاده و منصبداران
 و پندران و مسلمانان هزارها به شرفا و غیره مجموع سر و پا برهنه سینه زنان حلقه حلقه جمیع جمیع
 گویان و در جلوه واری علم مبارک تمامی مردم مذکور از مکان علم مطهر تا در ایامی موسی جانب پیا در
 گهاک حاضر میباشند و مساوت تمام سال در آن روز میگذرانند گویا روز قیامت است که بطور آگاه
 و هزار با خلقت خدا و خمرها و غلوس با و با دام با و پسته با بالای علم مبارک نشاء مینمایند و پندران
 زن و مرد و بچان اعتقاد تمام دارند و بر سر مکان نمایین سر راه مذکور نیاز و سهره های میثقه و
 گل و دوشی های طاش و کار و سهره و غیره میگذرانند و میگذرانند و میگذرانند و دست خود را با اعتقاد
 تمام و طفلان شیرخواره را زیر سایه علم مبارک گوشه ها و مینی با را سوراخ میکشاند تا مقبره شاه
 تلمه را اند صاحب در چوک میدان خان که محاذی مکان فست الملک است مجاوران علم مبارک را
 بر خود بسته و میسوزند و از آنجا صاحب الحکم حضور پر نور بجهت نهایت کثرت هزاران مردم انانث و مذکور
 علم مبارک را بالای نیل خاصه سواری حضور پر نور غلام علی نام در حوضه اش بر میدارند که از نجوم
 خلق الله طاعت رفتار مجاوران نمیشد و بر سر قدم مذکور نیاز و سهره های گل و غیره
 میگذرانند و مبدم توقف در رفتار میشود و اندا بالای نیل بر میدارند و نفقه علم مبارک انیکه اسم
 ذات الله را یعنی لفظ الله را بالا کرده آسمای نخستین پاک و طاهر البقرینه نیک علم ساخته اند و پندران
 چوب و بالایش برنجی و غیره به طمع طلای احمد خالص طمع است و فتنه از ولایت آورده علم چوبی
 بود و از زبان مردم قییم ممتد معتبر و بزرگان نشین قدای ایندیا را باشند این شهر
 حیدرآباد و محنت اشتهار هم ثابت شده و باستحقاق وائق در آنکه چوب این علم مبارک بمون چوب
 تحت است که جناب رضوی علیه السلام جناب سیده النساء العالمین علیها السلام را غسل سیت

در روشنی بسیار و آفتنازی بنیاد و هوای فلک گذار در حسینی علم و فضل میشود که دو صد چوبه باره دو صد
هر کاره بر این تمام جلوس انگه مبارک برای عدم تفرقه یکدیگر و تفرقه افتادن در پیوستگی آن جلوس
مقرر و تعیین میباشد و اعتصام الملک بهادر عرض میکنی حضور پر نور آقا فانا جویان اخبار تمامی انگه
مبارک زیر بنگله برآمد گاه حضور پر نور حاضر بوده بتعقیده تمام بر می آرند که در هیچ با تفرقه نمیشود و هجوم
تماشای خلق الله را حساب شمار نیست که از اوطان دور در رازی آیند تا اینکه محراب نشینان حرم سرا
خلایق برای دیدن این تماشای نادار العصر بکامنا بگرایه گرفته می بیند پس زنان آمد و رفت
کننده گان بازار را چگونه نمیدانند که تو بر تو میباشد و بتایخ ششم و هفتم انگه مبارک مرشد زاده با بلند
اقبال نیز بتترک بر می آیند در روز یک آن فرصت از بهنگام انگه های خرد و بزرگ خلایق نیست
تماشایان امیر و فقیر را سواي هند و مسلمان جمیع اقوام را جزو این انگه با کار دیگر نیست و نباشد
در روز و روز عشره محرم معاملات دنیوی یک قلم سه و دهم خلایق در تفرقه داری و تماشای انگه با وفه
مصرف اما شب هم محرم که شب گشت سوارهای علمها و تفرقه با است ششم شام بهنگام ششم
باروشنی بسیار است که بر علم و تفرقه و براق جلوس و هجوم مردم بر می آید خصوص سوارهای نعل حساب
با جلوس و تزک و هجوم شبی هزار کاه مردم و هزار آفتابی های انواع و اقسام و دیوانی های بی شمار
و حساب از قیاس بشهر بر می آید چنانکه سابق ذکر آن گذشت بر روز دهم که روز شهادت است
سواری علم مبارک بی بی یعنی علم مبارک خاتون محشر علیه السلام از عجایب مغرب روزگار تو گفت
این بوقت یکپاس روز برآمده علم مذکور از مکان خود که بیرون آمده است از دروازه یا قوت پوره
اندر روز ششمی آید صورت جلوس سواری اینکه اول بدست طفلان محلیه بر قهای نیز و سرخ بست و پنج
بسیق که از هر دو کان در سه سه معمولی بل بازار فلوها میگیرند و عقب پینا نشان بزرگ و
نشان نیز بر شتر پس آن دو صد نفر چادر و اوران یعنی سائیان باله های چوبی بالنسی که

و طفلان معجزتی تقصیر را در یک رسن و نیمه کشیدند و سبب بجا و بیازنا توان را در طوق و تحسیر
 و گرفته مهارشتران بدست مبارکش داده پابرهنه پیش پیش قطار شتران برودند ایام تقصیر
 است شما کرده بودند امر و زکر روز نمونه حشر است و من در جناب شما فرادی و ستغائی و او خوله
 آمده ام تا بغیر ادا رسد پس این خیال علم را ختم کرده گوشه گوشه میگردد اندک گویا کسی تلاش کس
 میکند وی جوید پس حال خلاق از دیدن این حال قریب میشود که خود را از دست خویش بکشد
 خسته و مآور آسمان مستورات پرده نشین بپرده حاشی می کنند که شورش نیز ازین تم خواهر بود
 معاذ الله معاذ الله هر کس که این محال چشم خود بیند و تمام عمر این غم و الم را فراموش نخواهد کرد
 الغرض در اینجا یک لطیفه یاد آمده است که در میان حشر و نشر قیامت اگر جناب فاطمه علیها السلام
 فی الواقعی در پیشگاه جناب احدیت برای ظلم و تم امت داد خواه آمده طلب داد خود در عدالت
 بارگاه الهی کند در آنوقت جناب قدس الهی کدام وضع و بچه صورت انصاف خواهد کرد و داد
 خواهد داد و حال است چکاره بوده باشد اما یقین است که آن روز حق سبحانه تعالی اختیار و عدل
 و عید در دست آنجناب دهد تا در عوین خون ناحق جگر گوشه گان خویش هر چه خواهد کسند
 از آنجا که او جگر گوشه شافع محشر است یقین تر همین که آنجناب شفاعت است گنگار پدر بزرگوار
 خود فرماید و همه را مومن منت خود سازد اللهم صل علیها و علی اولادها الکرام القصد لب از ان
 از مکان مذکور بعد فاتح از آنجا برآمده تا دریای موسی برون در و ازه پاد و گراٹ در میان
 آب دریای موسی مذکور علم مبارک از نیزه بر آورده و خل داده و کشتی نهاده بالای خود
 فیل بر داشته الوداع خوانان بمکان خود از بیرون شهر بمکان معمولی میرند نصف الليل علم
 و خل مکان خود میشود و روز چلم و نخل میشه خوانی بنمایند و سال تمام محمول است که علم مبارک را
 بغیر نیزه و کشتی بر و در چشمنه بوقت شب از شام تا یکپاس شب میزدند و مانند آن نذر و نیاز و نذر

بر آن تخت داده بودند کارگران ولایت تبرگان را چه چوب تخت مذکور بعد مدت که بدست ایشان
رسیده بود این علم تیار کرده است و مینمودند بعد از آن از کربلای معلی دست بدست با ایشان
تکبش پیچید را با در سید ایشان از مس و برنج و نقره با هم آمیخته گمانه نقییه نموده بالایش
بطایای احمد طبع ساخته و چنانچه همون طرز تا حال قایم است و عقب علم مذکور بهشت علم بزرگ تر مرتفع
بنام دوازده امام علیهم السلام علمای قدیم فولادی که در عهد سلاطین قطبش بهیشتیار شده اند
بفاصله است قدم پست از علم مبارک آورده نیزه ای نه از زمین آتیا کرده و فضا با وقت و در تر رفتن علم
مبارک دویده میسرند و نزدیک تر بفاصله قدم میسر مانند و بر زمین قایم بنمایند و توقف میکنند
که علم مبارک و در رود تا باز دویده بهرند ازین حرکت دویده بدون علمای مذکور را عجب
صورت غم و الم نظرمی آید که متعاقب علمای سطور دوازده امام قریب پانصد عورات سر و پا برهنه
و ستار سینه زنان و سرکوبان همراه علمای اینانیز که بگریه و زاری دویده می آیند صورت
قیامت برپا میشود و مردان و زنان هزاران هزار علی الخصوص مستورات محلات و غیره از هر هر بگل
و سقف و کوکله و چایون با و پرده نامی بنشیند و گریه و زاری و سینه زنی بنمایند و زنان دیگر حجاب
هزاره در دست و بازو استاده زیارت میکنند روز دهم محرم روز شرف و نشر حیه را با دست و بهین
صورت علم مبارک قریب سه پیر و وزیر چارپنار و چارکان و رکان قدم رسول صلی الله علیه و سلم
زن و مرد که علم خاتون مشرف علیها السلام در مکان قدم مبارک پدر عا لیتقدر خود یعنی خباب سال کتاب
صلی الله علیه و آله و سلم برای فریاد و استغاثه از دست امت آمده است که فرزند آن مرناحق با اولاد
صغیر و بزرگان و خویشان و رفیقان کشته سر عا لیش شهر کوچه کوچ و در بر گردانیده و آب
و عمام کینخت نداده تشنه و گرسنه او را و فرزند آن و سوا لیان او را زنج نموند و حیران و پریشان
ساخته و خیمه ای سراق عصمت را آتش داده تاراج و غارت کردند و بی پرده و سر و پا برهنه نمودند

برای برداشتن ریگ از صیخ مذکور هنگام تقسیم میشود که اکثر مردم زخمی شده اند و حال اکثر میشوند و عاشر
اینکه معمول ستاره از قیام الايام است یعنی بر کس طلبی یا مدعای کرده است باشد برای حصول آن
یک آبخوره گلی همراه خود آورده طلب خویش در دل خود تصور نموده و ریگ از زیر صیخ اول
برداشتند و در آبخوره انداخته تمام سال در خانه خود بدار و یقین است که در تمام سال بمرد دل خود
میرسد بعد حصول مراد کونده شیر پنج یا از اقسام شیرینی در آبخوره فاسخ داده بمردم بخوراند
لذا برای برداشتن ریگ بر کس اراده است که اول خود در بار و دهرگاه هزار و دویست و پنجاه
اراده و سی نماییه یقیناً کاشمش میشود و بخور بخانه جنگی میگردد و آن شب خوب نظر کند که از چادر گناک
تا پل نود و دریای مذکور همه با کونده های انواع و اقسام نفست آبی است و روشنی شمع بیشتر بنظر
می آید و خلقت خدا انرا را بمردم بخورد الغرض این فاسخ تحت نامی صیخ را که از هنگام دست
رسانیدن مردم برای بوسه تقسیم چهار پارچه اش جدا میشود غسل داده برداشته الوداع خوانان
بکان خود میرسد به بنظیر

الوداع والوداع شاه شیب ان الوداع	الحسین بن علی و دو جگه سلطان الوداع
این علاوه هم از وقت قطب شاهی است درین علاوه غیر از عورات پرور و نه نشین عصمت و عفت هیچکس مرد از اولاد باقی نیست سرانجام سواری روشنی و غیره همه جلوس از جنور پر نور می آید و خود به دولت و اقبال ملاحظه میفرمایند که از زیر دو قنار تقسیم می برند بنابر ما هجوم غلامان و از سر کار و ولایت از روشنی از غره محرم تا فاسخ چهلیم میرسد و نذر و نیاز سوای دو صد روپی معمولی عشره محرم عنایت میگردد و از نذر و اموال و یوانی و عمارت بهاد نذر و نیاز و روشنی و غیره هم میرسد و این صیخ که بلعاده میمان شهر است موسوم بنام قیام حضرت مسلم علیه السلام از وقت سلاطین قطب شاهی است معتمد الطرف در وازه علی آبا و نیز مجمع هزار مردم برای دیدن علماء و	

وزارت یکت تمام سال همین طور رسم زیارت علم سلطنت است که اورا تبرک غلبه میدهند
و فی الواقع چنین است این سواری علم مذکور بر در شهادت و سواری نعل صاحب شب و بهشت
اقلیم جای دیگر نیست در میان بلده حیدرآباد و صانها الله عن الفتن و الفسا و مردم بهشت کشور
حاضر اند و قایل اینست که در هیچ ملک و کشور نظیر آن آمده و در اینجا توک قطبشایه سلطنت مرقوم
است که این علم مبارک در عهد سلطان عبدالکبیر قطب شاه و قلع گوگنده حسب الحکم حیات انصاحب
ما در سلطان مذکور است و دیگر و بعد از آن حیدر نام شخصی از ملازمان باو شاهی سمورانی برت
علم مبارک برتن بود که تا سالهای سال علاوه حیدر شهور بوده اما درین زمان علم بی بی مشهور است
و از سر کار جایگزین و نوبت برای اخراجات مقرر شده و حضور پر نور دام اقبال خود بدولت اکثر بطوان
وزارت تشریف شریف آورده اند و مکانیک علم مبارک است و می کنند نیازی جمال صاحب عظمت جنگ
وکیل ظفر الدوله باز الملک است و نیز مکان قدم رسول و پنج شاه در بلده از می ثبات اوست
معنا بوقت قریب مغرب علاوه قیام کرد و بروی دروازه و برپور بلده است بجلوس
تمام بر میدارند صورت جلوس سواری آن اینکه شرح مبارک چهار پهلوی از چوب راپارچه سفید
باریک چوبیده که اندر دوش بالای تخت چوبی و دو تیر طرح کرده اند و بالای همه چادرهای گل و کوه
نیمه شامیان کلان مردم بر می دارند هزاره اشرف و نجیبان زنمان در جلوس میباشند و بالائی
دو اسپ تیز رفتار و دو جامه و دو دستار خون افشان بر انداخته پیش پیش می برند و در میان دو خنجر
نیل نوحه خوانان نوحه میخوانند و طلبا بهست بر می دارند که مطلع نوحه است مطلع آه چین است
شاه شیبان هدایت بزنجیر جلوس میباشند با جلوس نشان فیل و پلطن بار و غیره از دروازه
و برپور مذکور بیرون دروازه چادر گهاگ و در ریای موسی برده خیرج مذکور را قریب نصف
شب در آنجا رسیده بالای ریگ متصل آب دریای نهند بوقت نماندن آن بر سر ریگ

و نمایین بالای عمارتها و حوضهای فیضان سوار شده در دریای موسی خیمه داده می بنشیند و تا مغرب
می نشیند اما تا نصف شب بکلی تمام شب تا صبح ارباب میل باد دریا بارش می بسیار میباشد و گل دریا
ملو از آومان میباشد تنقبت ایستخواند در شنی امیکند و علم هر طوطی تعلیم میسر میشود فقر اسل خود
از خانه خویش قریب سه پیر شب گذشت قدم بقدم در روشنی بسیار بدریای مذکور میرسد و لیکن
در هر برج با نظر کنند بهین طور محمد با خلایق جلوه گراست و قدرت خدا بنظر می آید محمد اگلهاسی
حسینی علم علی الصباح روز شهادت در کشتیهها نموده روز شهادت از مکان خود که نزدیک از دوازده
پل قدیم است قدم بقدم هزار با خلایق میسرند بسبب هجوم هزار با خلایق و غلطیدن مراد مندان و در
بالای زمین در گل و لاکر شده صد امشک نجوایش مراد مندان برای سروی آب میپاشند
و گدازانند در دنیا ز با و سوار کنان بگوش و بینی های طفلان قریب دو پیر روز بدریا
میروند یک یک قدم از هجوم مردم برهشتن شکل میگردد و گدازان نیز بوقت میسر میشود پس گلها
در رود سوسی دفن کرده بعد از خاتمه قریب سه پیر روز بر میگردد و وقت مراجعت الوداع
میخوانند معمول همه است محمد تکلفات روشنی و غیره و آرایش و سرایش مکانهای عاشورخانه
بسیار جا است خصوص در چند مکان نهایت تر است چنانچه در مکان راجه را و در بنا حیوت
بها و در که تمام سال بعد دفن کردن تعزیه برورش شهادت از روز چلم تباری تعزیه تو تمام سال
میشود و در هزار روپیه در خرج تباری ذات تعزیه جعفر میرسد و هر روز روشنی یک هزار روپیه
در روشنی و شب ده هزار روپیه خرج میشود و در میان همین با و خیابان از سبزی گندم راق با
و شیر و شکر با بصورت مختلف و اوضاع متنوع میکاشتنند محب خوشنما میگردد و دروغن از گدگاه
آب مانند آب باران بیرون بر می آید و در بار برای چراغ خانه خود میگیرند و و شیر پرورده هر دو
جانب تعزیه استاده حاضر میگردند و دیگر در جلو خانه راجه چند لعل مهابه راجه با در آرایش و پیش

تقریه های آن سمت که بیرون طرف برده سرد میکنند خلقت خدا علاوه قیامان را دیده بعد بیرون
 جانب میروند از شاه علی بنده تا دروازه علی آباد که کور اندرون شهر انچه علیا و تقریه و ابرق
 در آن محل استاد میکنند بعد روز شهادت بیرون طرف بیرون شهر مسافت یک کوه برابرا
 که ملو از خلایق و روشنی بشمار و متا بهای آتشیازی بسیار است برده در چاه کلان متصل باغ حضرت
 قدسیه محمد و یکم صاحب مغفوره والده حضرت فخر اناب سرد میکنند سوای خلقت ساکن آن سمت
 قابل تقریه اگر هزاران هزار بسیار باشند و جای دیگر نمیروند بسیار خلقت الله از سیر محمد پل قدیم که محمد
 عالم هزار مردم انان و ذکر است فراغت یافته زیارت علاوه قیامان کرده کیاس اول شب
 بست دروازه علی آباد که کور می آیند و تا کیاس شب باقی مانده بکمان های خویش میروند
 البته از دو صد تقریه با و غیره کم نخواهد بود اما لطیف دروازه تالاب سیر محمد برای دیدن علمای نام
 که بیرون شهر متصل عیدگاه که است کثرت خلایق بسیار میشود و از حضور پر نور جاگیر چهار هزار
 رویه برای اخراجات آن مکان مقرر و جاست و قریب پنجاه رشت در هر بار رشتی بمصرف
 میرسد حضور پر نور خود و تشریف آورده ملا حظ میفرمایند از دو صد علم خود و بزرگ کم نیستند
 و تقیقه قلمر سد هوش فتح شده علمای آنجا در ضبطی سرکار در آمدند بحسب الاستدعای رحمان یا ریخان
 عنبر شاه سراج شانی که سابق در عالم دنیا داری دار و غم هر کاره ای سرکار بود امام باایه با صلا
 آمده جاگیر چهار هزار رویه در خدمت حضرت فخر اناب بسی اسطو جاده مقرر شد که در اخراجات محرم
 صرف نمایند تا مال کمال و برقرار و جاست اگر چه علیا و تقریه با و بزرگها همه بر و نه شهادت
 بطرف دروازه پل قدیم برده در و دوسوی سرد میکنند و دفن مینمایند و هر بر تقریه بیکوس
 و تحلف تمام میسند و طاقت خدا قریب یک شصت هزار آدم از چهار هزار تا دیرای ند کوبالای
 عمارات و بالا خانها و دو کاکین بازار و اکثر سوار نیلان و سپان و بسیاری پیاده پای خویش

ابراهیم و جگر چنده رای بهاد و زاده العصر است و نیز تملک روشنی و غیره و آئینه بندی آبدارخانه فرزندان
 شمس الامام بهاد و سیر کبیر و آبدارخانه راجع به تملک از شیشه آلات و آئینه بندی و روشنی خارج از ارقام
 قلم است معتمد دیگر در مکانها و است بر بسته و بازار بازار در هر محل به محل خارج از قیاس و شمار
 است و جمال کاری نازک تغزیه قدیم مکان مکیم صادق حسین خان الشهور به مناصب صاحب که حالا
 محمد رحیم الدین حسین عسکری و اوامیان بنایت نازکی و طلا کاری و نقش و نگار شجر و شاخ گل و غیره
 برگ و بار و آیات و ابیات و صلوات بکنده کاری عجیب غریب که نمیکند نازکتر و تمام هند و دکن
 نادر الوقوع است در هیچ جا بنظر نمی آید اینها بسیار با تحقیق رسیده الغرض تمامی اهل بلده و شهر
 محرم صورت اخراجات عجیبانه و نقشهای انواع و اقسام بخوبی تازه می آرند و علی هذا القیاس
 در تیاری تملکات سواری نعل صاحب از آفتابی باوشند با هزاران هزار که خارج از قیاس شیری است
 بر می آرند و بطرزهای انواع و اقسام می سازند و نقل و جرت است و بی حساب هزاران مردم از پیر و
 و جوان و اطفال همراه می دهند و اصیر از اذیت نمیرسند تا آئینه بندی متصور و پانچ بار با قلم آمد
 معتمد مردم شهر تمام هند و مسلمان و بعضی اهل دیهات مجموع تاده روز لباس بزمی پوشند
 و بعضی سیاه و آنی که آن را سیله گویند بقبیت از دو فلوس تاده ده روپیه و بشت بشت روپیه
 زنهار و مردمانی و میقدور و رحایل می اندازند رنگارنگ با کار کشیم و قیش و کلاتون و سونی
 ساده و دیگر با کار زرتاری مخصوص و حضور پر نور و محلات و مرشد زاده و بعضی از امر و اکثر
 ملوایان رقاصه این رسم اگر چه خاص برای طفلان است که فقیر میشوند و سیلیا و رحایل می اندازند
 اما درینو لا برای پیر و جوان و شیخ نو و ساله جاریست و شربت از قند و نبات و شکر سفید با گلاب
 جابجای از دوی مقدور و نوز و عزا با از شکر و قند و سرخ و در هر مکان و عاشورخانه و در
 سیله های آبدارخانه و تیار و عسکر که باز دوی تمام میخورانند و طعم نمیند بهین طور

از روشنی و درختان و لایق و قنادیل و شیشه آلات و روشنی و تخت بند ی چرخان و به هم خلق الله
 برای وین می ای کاروانک و روشنی و غیره و نقاد و بر بادشاهان و غیره بسیار و مهتابهای
 آتش بازی و به هم و در عاشورخانه حسین یا و جنگ عرض یکی میر عالم ملا الهام سرکار که آئینه های
 برابر تمام و در در در لول بلکه بعضی نمایه از آن بلع در عو که جلد و در عو پا و بالا و بری و در عرض
 از یک و نیم در عو که نیستند مال یک یک رویه از کوئی علی یک خان بهادر و سوداگر خریه کرده در
 عاشورخانه خود زینت داده و درختان و لایق روشنی و آئینه ها و کاروانک مکان را تکلف تمام
 نموده و بهر بهر بهر قوئی با تبرک از طاش و بهر الملک بهادر و راجه چند و صل مهارجه بهادر و فرزند از
 ایشان و بهر ای طاش با سلک مرور و داده و خدمت مینمود و هرگاه در تمام شهر روشنی با و تکلفات
 عاشورخانه داده چون مکان حسین یا و جنگ می آید چنان معلوم میشد که در پرستان آمده تا شا
 مکانها و تکلفهای خفته می نیم و دیگر کاروانک و مکان سید و صاحب و بخشو صاحب بهر مکان
 میر محمد علی عزت تخلص که بر سرگه بود از عو بان روزگار با کمالات علمی مکان ایشان پیوسته بهر کوچه
 ایرانی بر سر استه کلام پنجه شاه است هرگاه در روشنی متاب آتش بازی بهر پنجه شاه تماشای آن
 بهر چشم روشنی کاروانک آن میکردند و ساده کاری و نقاست مکان رستم زمان خان خلف
 خان زمان خان محرم حال نیز الملک بهادر که صفائی مکان و فرش و روشنی و علمها و شیشه آلات
 و مینا کاری می و آنک و غیره تفسیر و محسب دل میخواهد که از اینجا بر خیزد و تکلفهای روشنی و غیره مکان
 امین الملک و مکان ماه نقابانی ملوایف که برای استناد کردن علم با همه تیار بهای میکنند و ساده
 کاری نقاشی و طرز عملت سفید کار و قیل تفسیر جعفر علی که مرد سپاهی ذی مقدور لازم سرکار بود
 و نیز طرز ناد از سر سون بر ستر بصورت می رخ تیار میکنند که سبزی آن شهرها را خنکی می بخشند و
 تکلفها و روشنی با مینمایند و در محاذی مکان خویش تا به هم آئینه بندی میسازند و در حاشان

و در منقبت جناب لایت پناه صلوات الله و سلامه علیه

چنان نور جو شید از خامر من
 فقط در و هر سطر ساک گشته
 که لاله دو اتم شده و کاغذ از گل
 که نظر است از بهر آن پیشوایی
 بگنم چنانش نشان و ده تماش
 که از نور آن جامها مجاز شد
 عنایای قمر شد بقای خضر شد
 که این راه رفت ششی است که حق
 ز شیرینی گفتگو شش یکویم
 بهر بند بندم بکف نیشکر شد
 ز چشم و زبان و قد و رنگ رویش
 که در بوبه بهر چرخ مقرر نس
 برای چشم و چراغ ملایک
 در و جمع بر سر شد و تا نظر شد
 که بر طو قرب خدا رب ارنی
 رسد چون نگاه دلم روی رویش
 خدا خیر خواش فلک بارگاهش

که چند اشم اول شب سحر شد
 چو دیدم چنین طرز گوهر شکاری
 ز تر گس قلم زیر ششم قمر شد
 که در بنده گی میناید خدائی
 تو بهما نقاش بیان کن کلاثر
 ز روی محمد ز موسی محمد
 صفائی سحر شد و فانی لبشر شد
 بروج الامین در طواف حرش
 که از شهادتشان رقوم طویش
 شده ز گرس و سوسن و سر و گل را
 بسج ازل چون نیست خبر شد
 ز تاثیر اکثیر فیض نگاهش
 ز شمع حریش منور نه کرد و د
 بگویش بود شمع دان چشم موسی
 چو شد مبتدا لن ترانی خبر شد
 بگویم که ایدل نمازت ادا کن
 ملایک سپاهش جهان خاک اثر

درق مهر شد تا رسط شمع و
 بگنم بدل غم مع که دوار
 بگفتا بان شیوه ره مناسلی
 خدا ما وح اول شام و سحر شد
 بهین خواند مطلع که مانده خورشید
 ز خوی محمد ز کوی محمد
 خبر و ایدل اوب پیشات کن
 بماند رکاب از سر شد
 قلم یک قلم بکاغذ تبا هم
 بی خلقت فاخر آفینش
 ندانی تو احوال خورشید اعظم
 وجودش خلقش قمرش زرش
 چو بینی در آن شمع بای فیتله
 بود شمع آن نور پاک جنبش
 پس از باد گیسوی مشکینه او
 شب عید بگذشت و وقت سحر شد
 بصیر و ستاری بی پاداری

در این شعر از جناب لایت پناه صلوات الله و سلامه علیه

افرض تکلفات محرم الحرام قیام که در بلده حیدرآباد مشید و در هیچ اقلیم نیست این عالم بدون دیدن چشم
خود دل را تسکین نمی بخشد اما روضه خوانی در همه جا است علی الخصوص در مکان علی باب و خان التال
تخلص که مشهور برز احمدی بودند که تلبیه می شد قلی خان بنگالی غالیانندان در هیچ بلاد و اعمار
مانند ایشان درین کمال روضه خوانی و افتخار خوانی و بیان احوال امام شیهه معصوم امام حسین
علیه الصلوٰۃ والسلام نظر احدی نماند هرگاه بالای منبر برآمده فاتحه میخواند خلقت خدا از بهند
مسلمان هزار بار مردم را بغیر بیان احوال بسیار وقت غلیم دست میداد میخواستند که خود را از دست
خویش بلاک کنند تا بر بیان چه رسد بیانش لا بیان طلاقت لسان وضاحت بیان از هزاران هزار
بلکه خارج از بیان و اظهار بوده قوت بیانی و انداز کلام سبک در شاهوار فرد و فریاد منتخب و زنگار
بوده تمامی فاسان بلده از امیر و فقیر مسلمان و هند و همه مادر عاشق و خاندانش حاضر میبودند
و در ایام دیگر غیر از عشره محرم در هر تقویم معمولی مقرری جمیع کثیر خلایق میگردید چون خان موصوف
بهشت برین خرامید سبک و شست و شش هزار بیات از نوحه و واقعات و خطبه و رباعیات و
قصاید غرا و ثقیب طبع زاد خویش گذشت چنانچه رباعی یکی از ان نیست رباعی
علی ابن حاتم نبی حفظ خدا اجامه او میده رازل تا به ابد آمده هنگام او به درخت بخت چه نویسد
حفت او محمدی به بخند امیر سد از نوحه خوش استیلا و

ول رباعی

پس من دو صفت است با من و ما
برین آمدنش آمده چون وی خدا

یا علی مدی چه گوید صفت آب ترا
بنگال رفتن او همچو دماغه بنوی

قصیده بغت حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم

رسانید در زندگی معیشت را	بهرنجب ابراهیم تیش اکرب و بلا از تنش قطع سرش	بخت امامی که ناحق بر میان
--------------------------	---	---------------------------

منقبت و نشان جناب شاه خراسان علی ابن موسی رضا

علیه الصلوة والسلام

کنم چون در اخص نوز دیده چراغ روشن
نهی امامی خدا کلامی حق استرایی نبی استقامی
کند برایش اسرار پاچرخم مل زیر دله دل
نزد و احکام حکم او ز شود تا کید اسلام او
ز تاب دور و دور و دابر و زاب قطره قطره گوهر
بود خیاایش شعاع ایش نشان پایش در شیر
برای ترتیب بند او و بند خیا و لطف حق را
ز بهار فی دین ترانی سوال کافی جوابش نه
ز دیدن اوست دیدن و که دیده اوست دیده او
ولی چو او هم دوست او را بر دوستی زمین دوست
ز عکس ویش ز تار ویش ز چشم خوب ز گفتگویش
بضج اعدا چو او تقابل شود بهیجا تمام باشند
ز دشت و ز دشت او ز سطوت او و هیبت او

رسد ز تاز که فیل چکه ز باد احم چشم روشن
که نام نامی علی و جوبه رضای او اخدای ذوالن
ز چشم زهره و شاه مردان خدا فرستاده ز سوز
ز ضبط زمان اقوم او شود شکل او جبه حسن
که ز دریا شجر ز غبار شمر ز گلها غلزاران
همه بجای بخور محلی نخله ماوی برش با من
سپهر اطلس نقشش انجم خضر کلاه سیح سون
ز دیدن او بنود طلب که نیت بر او بحال دیدن
زانی حجت و جبهی لندی است و جبهی بجه حسن
بسیح صورت کسی ز درو بین انصاف چشم دیدن
چو پیش گل سید بل شگفته ز کس نمیدوسن
اگر چه سام و گر چه رستم اگر ز میان و گر توتن
شود از ایشان جدا ایمان توان طاعت ز بر چو

بوقت سواری بشام و محرم شد
 سحر شد قمر شد نظر شد منور شد
 زبان سخن و سرور و گوش زین
 چه چیز که از صولت حیدریش
 عدم استی و غار گل خشک تر شد
 که قمر و لطف جناب همیست
 چو شد نقش پایش بر شون جمیز
 ز تقدیر و از خط و از قدر و میوش
 سپهر و زمین و جان و سفر شد
 فلک پاره دیوار و کریش زمین
 و یکال و فلکان که و بیان هم
 سلیمان مور و عصا کش کلیم و
 مقرر بفرشتی آن مقرر شد
 که برش نصیری و بدین گواهی
 پیشش ستاده همه غیر خاتم
 که ناگاه عرضی اقبال آمد
 که من بعد این بیت خواه خبر شد
 اگر تیغ بارد به مهدی چه پروا
 بهر من شما هر دو من میرسانم

از صبح و شام و ولی و حد در
 گهر شد جگر شد شمشاد اثر شد
 سپای سایش باغ آسمی
 بر احباب غلامی از لطف عاثر
 خودش و حی عامل رخسار کمال
 سر و دست و دوش و شین چیتج و پر شد
 برآمد صدای زمر زلفت
 ز فرق و ز پا و ز لطف و ز قمر شد
 به تیاری روضه همیشه اشش
 همه سخن آن لاسکان عرش شد
 مضمون با منیا همه خاک و بے
 میاست در بان و سقر سکنه
 بود تخت آن شاه عرش آسمی
 که او را خدای یابین که و فر شد
 به پادشاه نشست آن شاه عالم
 بهر من حضور و سلطان عالم
 بود جوهر عرش نام با همیست
 که حفظ شما را برایش میست
 غلامی که مملوک فرزند باشد

بهار و براری و نخل و دوارا
 رخسار گل لبش غنچه و چشم زنگر
 چه باغ آن که در آن بحیدر مقرر شد
 غمر رافع و بدخوب تقیید رحمت
 قمرش نه شامل بهر علم سال
 همین نقش باشد لیکن دلم را
 که الحمد لله سنده منبر شد
 گلستان و ریحان و شاد و سبل
 بر زیبایی قدرت کرد کاری
 از روح القدس تا رفیع و رحیل
 در آن محن خانه ز جاد و پر شد
 خضر باغبانانش که برید و یوسف
 بر آن تخت نشست آن بادشا
 پیشش گرفته پند نوح و آدم
 چون کجا ملاقات شمش و قمر شد
 که به منبرج نیلین هر دو صبح
 که من بنده صاحب و الفقار
 و بعد قیامش سجدات و کز نش
 تو اند صاحب بجد و پر شد

که سینه کینه از روز و صبح و پنجاد و شبت هر است مهری مناسن خان بهادر الشوهره ضامن صبا
 فرزند و قومی خان اقبال آن خلالت لسان و مضاحت بیان آب رنگ تازه بر سر و کار آورد
 تفریه داری و خوانندگی و بیان احوال ملی آر و کر پنج فرق بالجه و بیان پدر ذلیفد خود محرم
 نیست و در او هر استاوان قدیم قائل شده دم انا و لا غیر می نیز نند در تمام بلده حیدر آباد
 بهر قلعه انجاندان اند هر جا که باشند لیکن امیران ریاست قدر دانی که نمیکند و بسا که پیش
 می آیند خان موصوفت بهر خرج حسناات ایام عشره محرم نبات بنیاید جب بکار خود صحت نمیکند
 مرثیه خوانی در بلده سابق در وقت رونق افزای حضور لقلعه بید رتا علت اسطو جاده کمال
 زور و شور جماعتها بود که در حضور پر نور بنده جماعت مرثیه خوانان تیار میگردد و دروغها اینها
 نوازیش علیخان ششید انخلص بودند و خود بدولت و اقبال پیش از محرم سماعت میفرمودند و متوجه
 و شبتن طرح ابالای هر مرثیه که بزبان اهل بنده سوز میگویند میگفتند و در عشره محرم الحرام ده شب
 می شنیدند و گریه امیکردند و الفامها میدادند و نیز اعظم الامرا نهایت شوق بود و جماعتها تیار
 میکنایند که اهل مرثیه یعنی مرثیه خوانان اکثر و شبت تا بوقت مشق و ربط دیگران یکدیگر مخفی بمجلس
 جماعتهای دیگران رفته شنیده طرعی که پسند آمده یاد کرده بر سر مرثیه خود داشته و در محل و مجلس
 میخوانند و لذا اکثر خانه جنگلی شده است هر گاه شوق مرثیه حضور پر نور و مدارالامام سرکار
 چنان نظور آمد امیران سرکار و اعزّه روزگار مجموع و تیار جماعتها و خوانانین مرثیه نوبت
 که از شعرا و دینی و لکهنومی آوردند و حیدر آباد سیطیبند و میگرفتند چگونه مشغول نخواهند بود
 چنانچه جماعتهای خلف الد و الاحتشام جنگ شل سیر و گنو و میر داود و بهیکن خان و بلوی و غیره که
 کمال لطف میخوانند و جماعتهای اسطو جاده بنده جماعت و سبت جماعت ای حضور که بله نوازش
 علیخان تجوید حکیم حمایت الله خان شنند و دیگر جماعتهای ششیر الملک به تیار علیخان و علیخان

بنیبر تیر و بنیبر تیغ و بنیبر ریح و بنیبر خنجر
برای تعلیم هر دو پانی سپهر پایی عشق عارف
ز روی ولدان حسن علمان ز روی حوران چشم
عوض فروش خبر بنوشد بر دهن خروشا چو آب جوشد
سوا تقیضش نماید پیش زلف و نقصان مهر و کنش
بوصف سپه ساری او بروی کاغذ چو گشت جولان
چه تو سن است آن که چون سوارش علی است نام و نعل
بشکل جوان بعقل انسان اهل معادان بحسن علمان
هیدن او پیرین او و ویرین او و پیرین او و ویرین
خدا شنایانی عطا یا علی رضا یا حسین مشایا
رضای ای جد خیز تو سخانی منمند سبیه تو
تو تاب را که تو شمسوار چو نوات باری بنیبر جاری
تو مثل حیدر جهان ناپی بجال قبال کن نگاهی

توان ز دست و روان ز پا با و اوج از جسم و سرگردان
بکارگاه مهین سازی هنر طرازان غله مسکن
کشته چرم و خرم غل مرتد تار و کتند سوزن
صفای جوهر جواهر از کان گهر و دریا طلائع صفت
ز غر و خواری بخله و نیزان تباد و انفع قناد و لکتر
از ان قلم را سمنه طبع خطاب و او نه فرشته تو سن
گهی برق است و گاه دلان بیان سینان و دوزخ
بجای چون گل بیان بل بیان بل گوشت سوسن
زابر اکثر زباد بر تر زرد عذرا بر برق حسن
تو ای که بنود و فرشت گویت سپهر ششم خدای دوزخ
عطای بی عطای تو خطای بیحد رویه سن
ز طول عمر و عرض حجت مرست و تی تراست آن
مده به نگاه خویش ای بنده گانی بوجهر حسن

طبع زاد خان موصوف خارج از ارقام است اینجیکه سر دست یاد داشت بقلم آورد و برای همان پایان
را که کم کس پایش تواند کرد و کتابیخ شانزدهم ماه حجب الحجب شکیزار و دود و صدوی و نه حجب
بر قوع آمده جنازه آنحضرت بر طبق نحو پیش او و همراه مندل مبارک جناب امیر المومنین علیه الصلواة
والسلام به دامن کوه شریف متصل مقبره وزیر خان مدفون کردند الفرض ابد رحلت خان اقبال مذکور
ممدی یا و خان فرزند کلمان خان مرحوم یک سال بجلت تمام تقریر داری نموده شهور گشت
در عین شباب در سنه هجری و ولایت حیات فرمود که خلائق را انوسن است اما درین ایام

شجاع الدوله حاکم لکنو نیز دوستش شخص بدو به یکزار روپیہ پانصد روپیہ نر و مہاراجہ بہادر با مقصود
 ایشان نوکر و خانہ اندلسر فقیر محرم تنہا خوب بخواند کہ شہر ترشہ و سونور علی بوبرہ ممتاز عصر
 است بلکہ لکنو ہم فتمہ شہ خوانی کردہ آمدہ ہمدرد آنجا پسند کردہ نامہ برداشت و دیگر جا نیز
 مثل چنیائین وغیرہ نام کردہ نامہ دیا فتمہ آمدہ میرتور علی لکنوی فضل علی حیدر آبادی نیز
 بقولیت در آمدہ است و مرزا عارف بیگ لکنوی و میر روشن علی و کنی حیدر آبادی و دیگران نیز
 از منتخبان حصہ و سوائی جامعہ ہای شوقین وغیرہ کہ بشوق خویش میخوانند مجموع در بلکہ از یکصد
 جماعت کم نخواہند بود لیکن در عاشور خانہ بادشاہی بطور سابق و کمال بوقت شب با طعام لذیذ
 و قہوہ و لوازم آن میشود و رقمہا بہ سونور سابق میفرسند و ہمہ جامعہ ہا معہود میشوند و از امرای
 عصر این مقدمہ تر و کاست و اگر بہت بسیار کم سابقین ہر جا کہ کمال میشود رقمہای دعوت
 بخانہای ہر شہر بخوان با نشان نیل و جلوس تاشدہ و شامیانہ بالائی کشتی رقمہا کردہ میروند
 و خانہ بختہ میبرسانند و درینو لایک جوان و جوان رقمہا برداشتہ بہ جامعہ ہا میبرسانند
 مہند او سیال تمام نوچندی و تا پنجہا مقرر اند کہ شہ خوانی میشود و شامہا ہم در ہرہا در عاشور خانہ
 اتفاقا و بالائی شاہ علی بندہ و پنجہا کلان کہ درینو لایک سیر باقر علی و اگر اولاد اتفاقا وجود
 اند کمال خوبی و درستی روشنی بکلیت تمام تیاری عاشور خانہ مینمایند و توکل بر خدائی کریم دارد
 مرد است و آن عاشور خانہ و علم از وقت قطب شب است و چاہ کلان نیز متقبل عاشور خانہ در سہ
 یکزار نو و یک ہزار احدی در آمدہ و در عاشور خانہ علم کلان وہ روز نوبت نشانیدہ ہر روز
 شہادت و شب گشت بروشنی بشمار ہریای موسی میر و خج بسیار میکنند از توکل و دیگر تا پنجہا
 در تمام ہاہ برای مجلس تفریہ واری ہر زمان ہندی و دکنی در بلکہ و بیرون بلکہ مقرر اند کہ مجلس میشود
 خصوص بہت و یکم در مکان مرزا عباس مذکور بہرستی تمام میشود و غرض جان از تفریہ واری ہا مظلوم

که سرآمدین فن بودند میشدند برای هر هریسره دو دو جماعت و چهارچهار نیز مقرر بودند و در هر جماعت
چهار پنج کس نایب میشدند و چهار کس جواب خوان می بودند و تکلفها میکنند یعنی در هر
دو گسل که جماعتها میرفتند قنایل برقی را سه بر هر جماعت بنفشه طلایی و طلحه مقرر بود و آتش بازی
نیز در رسته و دو گسل میشدند تا معلوم شود که جماعت در دو گسل آمد و چهار هر هر جماعت از پنجاه و
شصت کس جوانان سربندی کم نمی بودند چرا که بالای بارینی بوقت خواندن بر تقدیم و تاخیر قضیه
و خارج جنگی میشود اگر کسی پس و پیش وقت خود بخواند و در تکلفها بعد بوقت شب میشدند کمال آرایش
پیرایش مجلس و مکان چرخ تنه با شیر و فوغل و پیل یعنی الایچی و بسیاری و لوازم آن و طعام لذیذ
علی العموم بود و درین اهل هند که در اینجا آمده اند از چند سال معارفه چه قدر آسان نمودند که در خانه
هزار کس و کس میردند شلاد و کس مرثیه خوان و یک کس جوابی اشتهار و مرثیه باور فیل و در مجلس و گسل
میشوند سلام علیکم و علیکم السلام پس در مجلس شصت مرثیه بخوانند و از دست خود اشاره ها میکنند
و عاجز ناله های مینمایند و فاتحه میخوانند و باخیر و شاد و السلام تا آمدن جماعت معلوم میشوند و در رفتن
اینها بنظری آید سابق هر هر مجلس در دو گسل بوقت شب میگردد و در روشنی بسیار میگردد و طعام لذیذ
میخورند و شیره تمام میگردد و احوال هر دو گسل بر فرد روشن که میشود و خبر به محل دیگر میرسد هیچ طفت
ندارد و معتمدین ایام میرخیل اینها مرزا عباس صاحب کهنوبی اند که از چهار جبهه با در چهار صد و پانصد
ماهوار ذات دارند و عشره محرم و دوشب چند سوز و محفل بسیار در گذر میخوانند و قریب بست
جماعت دیگر نیز همراه ایشان نوکر چهار جبهه با دارند و شب و عشره محرم معمول خواندن مرثیه و بر سر
چهار جبهه با دارند و انعام می یابند درین باعتهایندی و در کثرت به شریک یکدیگر اند و مرزای
مذکور هرگاه سوز میخوانند چنان معلوم میشود که قوال استاد وقت کتبت یا دهرت استادان پیشین
میرایند و کمال فن خود است اما در کاینه و حسن خصوص در بارگاه اهل هند صرف پناخ از اولاد

خاتمه متقن بر دو فصل اول در ذکر ابتدای احوال و دو دکای انگریزی در سرکار و ملازم شدن جمعیت انگریزی

در چنانکه بعد از تخریب چنانچه حضور پرنور حضرت غفر آتاهای مراجعت فرمودند در کنال الدوله دارالامام سرکار
در سنه یک هزار و یک صد و هشتاد و هجده به چنانچه پیش از اینست دعای سراج الدوله والا با جاده رفت
تصفیه کلی با صاحبان انگریز کمپنی محل جمعیت ایشان دو ملین انگریزی ملازم سرکار گردید و کولند
صاحب ویل انگریزی با مستقواب کنال الدوله از سعادت ملازمت مشرف گشت و تعلقات گشتار
اولی از کلان صاحبان طرف گزینست مدتی را در امور سفارت گشته و در سنه ۱۲۰۸ بعد از فراغ حضرت غفر آتاهای دارالامام
باز آمدن جافانی دار حیدر آباد شد با استواران تقنینی شکیش بپسندی و بی کاکول و در قیامی گشتار بر توجیه آتاهای بعد از مراجعت
غفر آتاهای طلب شده از تخریب چنانچه ملازم کاتب سید به سراج الدوله والا با جاده ملازم مدتی در کنال الدوله دارالامام سرکار عالی الفضال مقدم گردید
اوضاع حکام انگریزی در حکام غیر فرق و رابط و یگانگی نمایان سرکار دوله دارالامام سرکار عالی و کاکول و در قیامی گشتار بر توجیه آتاهای بعد از مراجعت
وزارت آتاهای کولند و صاحبان سرکار اولی صاحبان سرکار ۱۲۰۸ در امور سفارت ملازم در بار غفر آتاهای گردید و به حضور صاحبان مذکور
مقتضای تفصیل گشتار و از یاد اتحاد و یکتاد و یگانگی نمایان گشتار نمایان سرکار جمعیت انگریزی ملازم سرکار گردید و آتاهای از طرف گزینست مذکور در سنه ۱۲۰۸
سرکار آتاهای بعد از سفارت رسیده حاضر و بار شد ولی نزد آتاهای شان بر افاق طبع مالی نیامد و تحریک جاری داشتن مداخلات با همی از تخریب گزینست
حکامه جیب فرمود صاحبان سرکار حکام پاریست بپسندان نژاد بر سر بلاد گزینست مدتی مداخلات از کولند و صاحبان حکامه
سازمان جالبیت و بواسطه کولند سرکار از آنوقت بکمر پاریست لندن باطل و توقف گردید و با تاسر عالتین صاحبان در سنه ۱۲۰۸
با امور متعدد سفارت از طرف ولسیای مبارک حکامه بر سر گشته و در ولده شده و مبالغه شیشه رنگ سفارت خانه انگریزی فروکش گشته

همو بکار نامه کولند و صاحبان غیر انگریزی در کلامی کتاب بر نظر نیامد ۱۱

ش سید علیه السلام خالی نیست هر روز تازه است و بس مهند و راه رمضان المبارک بتایخ است و کم
 بوقت شب خیرج مبارک جناب مرتضوی علیه السلام بالاسی شتر بر آورده تا چیشا و قدیم بران پهنه
 هزاره مردم خلقت خدا از خانه ملا یعنی که بانی مبانی خیرج بود تا پنج شاه سینه زنان از کمان اپچی
 بیگ و هسته الواچوک هزاره بخا و شرفا که اگر یک صحرا بر سر خلافت اندازند بر زمین بخوابد استاد
 تفریکان منتقت خوانان همراه شتر خیرج مبارک که همه پراز سهره های گل میباشند میروند هرگاه
 بر دروازه پنج شاه میرسند فاتحه خوانده برگشته بکمان می آیند روشنی و تکلفات و جلوس
 معذره هزاره حضور پر نور و دیوانی و از امیران سرکار میرسد علمای محرم نیز در خانه ملا یعنی تا چهل
 استاد میباشند و بر و چهلم برداشته از خانه تا کمان اپچی بیگ می آید و باز برگشته بخا و برده
 سر و میکنند و میدارند اما در عاشور خانه عتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور تکلف روضه خوانی
 و علماء لذیذ و نذر و نیاز لبادات و زوار و حجاج و غیره و گریه و زاری در عشره محرم بسیار است
 و خود بهادر عز نهایت ده روز در غم و الم میباشند محبتی که در دل بهادر موصوف بنظر آید به دیگر
 بنظر آوردن و آمدن علوم هزاره تقریب خانه و ربلده اند اما عاشور خانه بادشاهی که ذکرش سابق
 گذشت کتای عصر و مکان عجیب و غریب است بر و چهلیم جناب امام علیه السلام در آنجا عشره محرم
 تازه میشود که روشنی بتکلف میکنند و سواری علمای از جایهای آیند و در خل خوب می نمایند از تمامی
 جماعت های بلده روضه خوانی و مرثیه خوانی میگردد و در گیمای طعام لذیذ بریانی و مرغ مرغ با شکفتان
 و قایه و شیرین و شیرین با کباب حب الحکم حضور پر نور از باد چرخانه های سرکار و ولته از میرسد خلقت
 خدا میخورد و بقدر شخصی **س** اویم زمین سفره عام است برین خوان لیناچ و شمن چپ و پوت
 الغرض خاک حیدر آباد از ازل بحسب آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم مخلوط است پس دیگر
 احوال عاشور خانه را بسبب طول کلام بیان نکرده بر همین ذکر چند اکتفا نمود

بر مقام کہ تباد کرک پانزک شمت جنگ حاضر در بار حضور پر نور شد و خلیفہ العلیٰ گورنگ نہ را نید و ہمراہ
شکار فیروزی ماند بعد رونق افزای حیدر آباد مدت قریب دو ازودہ سال بجا محو و خولیش معمور بود
چنانچہ ذکرش متواتر تخریر در آپس و جلوس و سریر آرای حضرت مغفرت منزل و دیوانی و مدارالکما
میر عالم بہادر در سنیہ یکہزار و دو صد و ست جبکہ روانہ کلاکت بسبب امورات چند کہ سابق بقلم نہ آمدہ
شدہ بالائی جہاز قضا نمود و در وقت وکالت شمت جنگ و مدارالہامی اسطو جہاہ چہار بلٹن بکر ملازم
سرکار شدہ ملک مغتوجہ کراپہ و سد ہونٹ وغیرہ در عرض تنخواہ جمیعت انگریزی حضرت گشت چنانچہ
سابق گذشت و نشی عزیز اللہ در سوال و جواب وکیل مذکور نزد اسطو جہاہ حاضر میبود و قاضی محمد
عزیز الدین بر کوٹلی خزانہ انگریزی معمور کار بودہ و اوبیہا مرد و دہا پرت چنانچہ دینولا پس کلاکٹر
نعمت خوالین عرف آنا میمان معمور خدمت موروثی است او ہم در ادیت و اخلاق مستثنی است
و شوق سپان بسیار دارد بعد روانہ شدن شمت جنگ در سنیہ یکہزار و دو صد و ست جبکہ
کیا پٹن طامس سد غم ازور و دقا خدمت حاضر در بار گردیدہ چون در علم کسے و فارسی بہرہ وافر
داشت در مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل نہایت برونخ در آمد کہ اکثر بوقت ملازمت از نقل و
حکایت عجیب و غریب مزاج اقدس را بیفرج می آورد و چنانچہ کیاہ و خواہی عماری زر و ہم شرف اندوز
شدہ و نشی میر ابن علی از طرف شارالہیہ نزد میر عالم معمور سوال و جواب میبود و ہر سال خود
بخود از خدمت تقدیر نمودہ بولایت رفت اما بعد انتقال سیر عالم بہادر او برای مختاری راجہ
چند و سول سعی بلین نمودہ بکار آورد و بعد روانہ شد نشی بہتری رسل شامت جنگ دویم محرم ۱۲۵۰
یکہزار و دو صد و ست و پنج ہجری از پونا وار د کوٹلی مذکور شدہ بلازمت حضرت مغفرت منزل
شرف اندوز گردیدہ اما از بسکہ موافقت باراجہ چندہ کوئل ہمارا جہاہ بسیار نمودہ و ہر مقدمہ ایشان
سی ہونودہ خلاف مثنی سباک بیکر و اکثر سور و عدم توجہات ماند بعد انقضای قریب دو ازودہ سال

مشکلف صاحب را از خدمت وزارت و اگر زانیده بکار و کالت حیدر آباد مقرر ساخته مشارالیه را
 آورد که بزرگان ریاست چون اصدیر بکاری عمده مقرر و مومنین میبند که او سرانجام آن
 کار بهستی داد پس در این خدمت عمده تر مومور و ترقی میفرمایند تا اینکه بالنکس آن اهل آریه صاحبان
 صد بسیار سرور شد و گفتند که شما از خدمت و کالت حیدر آباد مدول خاطر شده اند هرگز هرگز
 آنرا نروید نشوند که درین ایام در مقرر العمل کوشش کنی اگر نیز بهادر خدمت و کالت حیدر آباد با
 وزارت دینی نفوق پذیرفته پس شمار از صد مرتبه به بنده میفرمایند لازم که شکر این عطیه کبری و موتبت
 فطیحه بجا آورده روانه مقصد موفور السور میشوند بجه ایشان مارتن صاحب بتایج چهار و هم صفر
 سنه پنجاه و دو و صد و چهل و یک بحسب کسر و در چهارشنبه بوکالت آمده باهمینکینا میسر برده
 در عرض قریب سال روانه صدر کلکته گردید و در و در عبادین هیئت مانوس علیحضرت حضور پر نور
 اوام الله اقبال حاضر در بار بوده تنیست بجا آورد و پس تا آمدن استورٹ صاحب کیل دیگر بارت
 صاحب در کوٹھی بوده اجرای کار سرکار خویش مینمود اما مسالما داد و دهنده کوٹھی ولیم پالم صاحب که
 با اتفاق سینه نیکی و اس و غیره ساہوان کاروان و نمدی پار و غیره جاری بود و او امیران و تعلقدار
 سرکار را سر دست اجرای کار داشت مشکلف صاحب موقوف نمود و در قرض کوٹھی قریب یک لک و در پرتو
 که بجانب مهاراجه بہادر و جب الاد بود آنرا سود و موقوف کنانیدہ رقم واجب که اصل نو دلاک روپیہ
 ما سالیانہ ہفت لک روپیہ با قسط مقرر کردہ عوض سالیانہ پیشکش سیکاکول کر بشت لک روپیہ
 سال بسال در سرکار دولتمدار صاحبان انگریز داخل میکردند تا اوای نزد مقرر و نہ مهاراجه بہادر پیشکش
 مذکور در آن نشان دادہ فیصلہ کنانیدہ الترضی بتایج نوز و ہم حمادی الاول سنہ پنجاه و دو و صد
 و چهل و شش بحسب سبب استورٹ صاحب در عہد دیوانی منیر الملک بہادر و مختاری مهاراجه بہادر
 وار و حیدر آباد گشتہ بسیار بسیار بر سوخت و لی طبع و شفا و حضور مانده چنانچہ چل نوجانبہ چار لک

آتشبازی بانواع و اقسام بکلی احتساب در آورده مشمول عوارض گشت

ذکر عجایب احوال متفرقات عجایب

در عاشورخانه و امام باقره طالب الدوله بهادر حسین علیحاجان کو توالت ابدیه حیدر آباد مغلی از ولایت ایران آمده که علم کلان سنگین بوزن یک پیکر با پنجاه کس است برداشته نمیشود و نهایت مرتفع برابر نیزه طویل را و فتنه برداشته در کمر خود میگذارد و بغیر استاد و دیگر و یک دستهای خود فقط ذات علم تنها و گاهی بالای سینه و گاهی بالای دوش خویش و گاهی بالای رخ و گاهی کار در پارچه چیده در دندان خود گرفته علم را بالای تیغ کار و میگذارد و بدون گرفتن از دست خویش بایست دیگری که علم سنگین تر باین بزرگی مانند پرگاه استاد و بهر قسبه و بهر جا مثل خواسته باشد مثل خود را بعبادت معج امام علیه السلام بخواند خلقت خدا را تعجبهاست که این چه مولاست همدا مثل مذکور فی الحقیقت توی الهیته زور آورده چنانست که از زور و قوت خود بینوده باشد مانند سایر الناس متوسط الجسامت است اما میگویند که از عالم عظمی مشتق کرده برآورده اند است قابل دیدنی است

ذکر الماس نادر آشفیده

از جمله عجایب و خل شدن الماس یک پاچه نادر آشفیده بوزن ششش تون پنجاه شنبه از تعلایه حبش پول منصفان صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد در سرکار دولتمدار آصفیه نوابا صرالدوله بهادر آدم الله تبار که کیفیتش انیکه الماس مذکور را در ایام سلف شخصی از قوم بقالان ساکن قندهار حبش پول بجان خود الماس مذکور را در شاخ گاو میش دهشته و یک فرد کیفیت الماس نوشته

استقواب میجو صاحب مذکور بر طبق حکم حضور با حداثت در آمد بعد ایشان درینولا فریزر صاحب بهادر
در کوتهی بکار و کالت حاضر اند و در حضور نهایت رسوخ دلی دارند و مورد الطاف بشمارند درین
زمان انچه یک اتحاد و محبت و یک جبهتی و یکا دلی میباشد سرکار عالی در سرکار عظمت و ارکامینی مرتسم
خاطر است در هیچ دولت و ریاست و مملکت و سلطنت هرگز برگزینست هرگز و سرکار ذوی الاقدار
کنفسر و احد جدائی ندارند و تمامی صاحبان انگریز و ولتخانه ایب خویش دانسته و رفعت و جلال
نشان می و خیر خواهی سرور فرموده گشت میمانند هر روز در هیچ اخلاص و اتحاد و یومانی و از طرفین باشی
زیاد است او تعالی شانه ازین زیاده برگرداند که موجب رفاه خلایق و باعث امن و امان رعایا
و برپایا کرد و ایل و بدایع الهی اندک ظاهر است و جمیت انگریزی بر طبق معمول بالای مقام نالاب
حسین ساگر فرود آمده محکوم حکم خداوند لغت است که سرور در اطاعت فرمانبرداری تصور نمیکند
و فریزر صاحب نهایت دانی روزگار و یک طبعیت کمال اندیش ذوی اخلاق فرود فرید منتجب زمانه اند
و مانند ایشان خیر خواه سرکارین ظاهر دیگر می دارد و سرکار نگار دید و حضور پر نور را بدست توجیه حال
ایشان است که مشهور آفاق گردیده اما منیافت حضور پر نور اول شست جنگا کرک پا ترک و در عهد
حضرت غفر انما ب منور و آنحضرت را در کوتهی که نو تیار شده بود و تحایف لایق بسیار گد زانیده و تماشای
عجیب و غریب آشنای و ولایتی بلا خط اقدس در آورده مورد الطاف گشت بعد از آن کیا پین
سردار صاحب منیافت حضرت منظر منزل شرف گردید و تحایف بسیار ولایتی معمار می زد و آینه
جالدار و منزل گبی ولایتی با جوی سپان ناگن سپکوی گران بهادر سپان عربی مشرفیت
و منیل بزرگ معمار لایق سواری خاص دیگر بسیار بری و بکسر ولایت بنظر انور در آورده
در چه پذیرائی یافته مورد الطاف گشت من بن را پین صاحب بنیافت حضور پر نور را مصفا
ایض نواب ناصر الدوله بهادر و ادام الله اقبال سجا آورده تحایف بسیار گد زانیده و تماشای عجیب و غریب

در آن شاخ نهاده در زیر خاک مدفون ساخت و بعد چندی قضا نمود و چون قریب دو صد سال
بر میخفت بگذشت و مکان مذکور گشته شده در افتاد و باز دیگران در آنجا خانه‌ها از سر نو احداث
و راه‌ها و دشت‌ها در هم برهم شده از جای خود بجای دیگر در افتاد و اتفاقاً در سه یکم راه رود و صد
و چهل و هشت کس کمال قصبه مذکور که ظرف گلی میساخت روزی برای آوردن خاک میرفت
آن شاخ کاوش می‌نمود و افتاده دیده برای کاوشیدن زمین برگرفت چون تفحص کرد در آن شاخ
سنگ خوب صورت یافت لیکن مانند سنگهای دیگر بی رونق بود اما جهت بازیگری دختر خود که
مربوط بود پند کرده داد و دختر از آن سنگ در میان بازیگری طفلان تخم‌های شریک جمع کرده
وزن می‌نمود و بازی میکرد و در آن ایام مادر دختر چیزی از تخم زیور برای دختر خود از دست زرگر
تیار کنانیده بود روزی زرگر جهت گرفتن نفقه بخانه کمال آمده دید که آن دختر از آن سنگ بازی
میکند و دریافت که این سنگ لباس است روز دیگر که کس بخانه نبود چیزی از تخم شیرینی همراه آورده
به دختر داده طلب سنگ نمود و او بر هم شده در حجره برده در میان طاقچه بنهاد و هرگاه مادرش آمد گفت
که فلان زرگر شیرینی آورده مراد او طلب این سنگ بسیار عاجزی میکند مادرش دانست که
شاید برای وزن کردن نفقه بخواهد آن سنگ را در جای مخفی نهاد چون با دیگر زرگر آمده از
دختر سنگ طلبید مادرش گفت که بابا آن سنگ خدا داد که دختر کجا انداخته معلوم نیست
آنوقت زرگر بغیر اشته گفت که بی تو چه کار کردی آن سنگ لباس بود اگر مرا میدادی
من ترا از خاطر خواه میدادمی این مقدمه بسمع پدرش رسید چنان مغرور شد که یکمیل از خانه افتاد
این را نکلند و فیما بین بر آن تقبیم نمایند پس آن را بهزار دقت بشکست و جانی که حصه زرگر بود و در
قطعه شد و دیگر حصه کمال سالم بود زن شش تولد پنج ماشه بخت ماند و گر نه تمام و کمال می‌زود و تورا
بود و زرگر آن پارچه را آورده دیگر زرگران کی کی بفروخت و این پنج و شش اشته تار یافتند

[illegible]

وده و دوازده خدمتگاران شاگرد پیشه و فیل و اسب سیاه همه همراه میباشند اینهم از جمله عجایب است
 بعضی گویند که تنجیر اخذ نموده است اما از تقوید و فتیله و عملیات و غیره ظاهر است هیچ بطی ندارد و السلام
 عن الله والله اعلم بالصواب **عجائب دیگر** شخصی فضل علی نام اهل هند بسن سی و پنج سالگی
 سیرکنان از زیارت کربلائی معلی و بخت شریک و کافین شریف و غیره سعادت حاصل نموده وارد حیدرآباد
 است کما الشانیکه از زبان خود بے استعانت او از چیزی بچیزی از بزرگ مدای جانوران خوشنویسان
 باریک نوای و شیرین صدای نیگوید که بلبل خوش الحان و چندول و پدرا و الملقه و دیگر و کچن و
 آکن و شاکر و طوطی اینی مینا و طوطا و جمیع اقسام اینها بپاشنگ و نمیرسید بلکه در میان مجلس
 مقرری اینها مثلاً در عرس سالیانه مالی میان مرحوم سیف الملک و لدر سلطو جابه عظم الامرا که همه
 اهل این من قریب یکصد کم و زیاده نفس ازین جانوران جمع میشوند درین نعمه سخنی و تفسیر مزاج
 جانوران مذکور هرگاه فضل طای در میان اینها آمده بخوش صدای در می آید همه جانوران خاموش
 شده و بیچک به مقابل بر نمی آید و همارا چه بسیار دور و پیروز میروند و بوقت سه پیر شب که
 در میان شمع میباشند و او فرموده اند بعد از آید و سماعت میکنند و از مرشد زاده تا و امر او
 صاحبان اگر نیز فائده بار میبارد و علم و سستی و مشیت خوانی و سوز وانی عربی بهره وافر دارد

ذکر احوال متفرق از آنجمله کیفیت سیر موسی صاحب قندلس به استرآبادی و بنا

دائرة ما و غیره ایشان و دیگر بزرگان که در آنجا آسوده اند

صاحب اینج قلمشاهی با نقاب طویل مینویس چنانچه در احوال سلطنت سلطان محمد قطب شاه هم گذشته
 و نیز ابوالقاسم میر عالم در المام سرکار در صدقۀ العالم تالیف خویش مینویسد که بزرگان آنجنا سیم

بخوابش تمام دوا و داروی تمام میگونی که اگر تخلف نشود با هم منتظر دین کمال شما هستیم مشارالیه
 بذات خود در حجره یادروالان ایشان نشسته یکجا اشاره میکند از سقف مکان آن امیر رویه
 بطور آسان و روان بر فرش میزنند و مزار چهارچوبی هزاراگر خواهد تا بهر قدر خواسته باشد
 میفتند و بهرگاه با شرفیابا هون با حکم کند همین قدر میریزند تا وقتی که حکم نکند موقوف نمیشوند
 چنانچه در مکان راجه و هراج بهادر رویه با قریب پنجه از دوا شرفیابا قریب پانصد مهر از سقف
 مکان ایشان بر افتاد و مشارالیه مذکور یازده رویه و دوا شرفیابا صاحب مذکور بنود
 چون بصرف دادند رویه با راضی داد و دوا شرفیابا رویه با بحساب باز گرفت و در مکان
 خانها مان هم همین اتفاق شد بعد از مشارالیه شش یک جباریچ جاندار و اخراجات ذرات
 و سبندی و سواری میانه و سپان قیل و شاکر و پیشه و غیره از دوا شرفیابا رویه با هوار کم نیست
 که ماه ماه میدهد و اخراجات مانع که در چهارونی انگریز بهادر زینت خرید به با حرات در آورده
 و بهر روز تیاریش جاریست باغی تیار کرده است که بر سر مکانش و پچ و دوا شرفیابا فخرش طلسم
 و شجر و قالیان عمره و دایا گسترده دارد و حوضها بهر یک با شرفیابا نوبت و اوضاع مختلف و پند چای
 در آیینان واقع که آبش صاف و شیرین و سبک و سردتر و بهر جرمن او تراکم و شجار لطف تازه دارد
 صاحبان انگریز اکثر می آیند و میر می کنند و بسیار سپید کرده اند و خود مشارالیه در بر راه و سه بار
 به تماشای نفس طوایفان خوشش صد او پریر و دیان شهرین و ابا آشیان و دهبان و دوستان
 بطعام لذیذ می بیند با اینهمه در نهایت خلیق شین صاحب مروت و سلوک بغیر احتیاج و بگری و خیر و
 خیرات بسیار صرف نهایت ساده مزاج عجب و بخت در مزاجش بالکل نیست در بلده مکانها
 مستند و خود و خریدی آورده فارغ البال خوشش گذران میکند و عرس و جازا و تماشای کسان
 تفریح مزاج خود میکند در سوارش قریب سی جوان و پنجاه جوان بر قنداز و شیر بردار و فلنگ بردار

که درون بلده حیدرآباد مودار و گنبد آغخاب واقع است و دوازده قطعه مشهور است و درینیکه
بلده حیدرآباد با حدث آمده بود و درین سرزمین که فقط صحرائی ویران پراشجا صحرائی بوده
چند خانه برهمنان بالای مقام شاه ملی بنده آباد بودند و اینها با طرف و جوانب بمحور است مثل
سیکا کول و اجیت و دیگر قصبه ها و قلعها تا به ریای مشهور رفته از حکام آنجا و نمایان بنده آن
فائده برداشته بخانه های خود آمده ایام مقرری در زن و اطفال خویش بسر برده باز با طرف
و جوانب سفر می نمودند بسیاری این قوم بیکس از مسلمانان و پیران بود اتفاقا شاه چای فراموش علی الزمر
از نجف اشرف محب الحکم و ارشاد جناب مظهر العجايب الغراب علیه السلام درین سرزمین وارد شده
جایی که قبر شریف است مقام گنبد بر گاه بعد ورود آنحضرت برهمنان مذکور آغخاب را بهار
در ویشا منوکل علی الله دیدند و نیز از تصرف و توجیه آغخاب همه متعقد شده هر روز صحبت
و شسته خدمت میکردند از آنجا که فیما بین آغخاب و برهمنان سطر تصرف زبانمانی نبود و کلام
باشا را میکردند تا اینکه رفته رفته در چند روز فیما بین ایشان حسد شناسی هم ظهور آمد و محبت
بدلجا کرد و چون سه کلمان سرکار از ملک کنده و دیور کنده و غیره از مقام آنحضرت پیوسته بود
مردم بگنبد آغخاب را بزرگی و تقییس دانست می آمدند و بعضی یک شب و شب مقام میکردند
فی الجواهر و دگاه مردم اهل اسلام گردید تا اینکه وقت موعود آغخاب در رسید آنحضرت بعضی
اشخاص متعقد را فرمودند که بر گاه در عرض یک روز دو روز و ازین جهان روانه سفر آن جهان
یابند و باره تجیز و تکفین من زودی نکند که از جناب امیر المومنین علیه السلام
شخصی سوداگر مقرر شده است بر وقت خواهد رسید و همه اسباب ضروری همراه خود خواهد آورد و بکار
مشغول خواهد شد شما هم شرکت حال و باشید و از طرف من سلام برسانید چون در عرض چند روز است
آغخاب بعضی عازم سفر آخرت نظر آمد مردمان که متعقد بودند خبر گیران مانند آنکه دانستند مقام آنی خود گردید

در دیار ایران محروم بادشاهان عالی تبار بوده اند و خدمات شایسته جلایل القدر مدار الهامی
 و وزارت محمودانند و خود میر صاحب موصوف خدمات لایق و مراتب بلند گذارشته و از حیدر آباد
 شده و محمد سلطان محمد قلی قطب شاه مختار دولت بوده و درستی امورات سلطنت بآئین حسین
 فرمودند و در جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و غیره فرد فرید منتجب روزگار چنانچه قصاید عزا و اشعار
 دیگر که در تعینت جلال سلطان محمد قطب شاه قلمی فرموده مشهور آفاق و دلیل بر علو ادراک است
 محمد ادر طهارت و تقدس و بیاد آبی سوخته گذاری و نماز اشراق و دیگر مبادات و ادراد
 و ادعیات شایسته روز مشنول با وجود شواغل دنیا داری سر و تکامل و تسایل ننموده و شش
 تربت که آنجناب بعد از انتظام سلطنت پادشاه معنی نام سلطنت سلطان عبداللہ قطب شاه در عالم از و
 بیاد آبی مصروف بوده ایام موجود بیان رسانید و متوجه معاملات و نبوی نمیکرد و دیدار باره
 عملیات که زبان زد خاص و عام و مشهور نام است و بیچ تایخ نظایر حقیر نه آمد و نیز زبانی مقتضای الملک
 سباد و اوامر الله عمره عرض یکی حضور پروردگار از جمله سرآمد مورخان عهد اند متواتر با دراک و افهام
 عامی همین معنی و اما که در بیچ تایخ ذکر عملیات آنجناب بقلم نه آورده لیکن بر زبان خلایق ایندیار
 آنقدر مشهور و معروف است که مرستم خاطر و مشهور نام که دل صد اقت منزل با اعتقاد و کترین و متفقین
 و محققین و غیر محققین علی الاموم و متیقین و مخالفین تکذیب آن را نمی شود یعنی اینکه کلام الحمد و
 و نفس الامریه حدیث متواتر زبانی شایسته کذب یقین کلیت بلکه بیچ ادراک شبحیت الغرضی و بیچ
 حکایات زبانی هزاران خلایق متفقین که آنها از آبا و اجداد خود با همین سلسله که بشناهند لطین
 استحقاق و ثنق دارند و نیز از بعضی بزرگان صداقت نشان که حکایات عجیب غریب معالیه
 شده ظاهر و سماعت رسیده دلیل بر کرامت آنحضرت است لهذا حقیقت بنای دایره میر صاحب
 موصوف و بیان عجایبات آنجا بقلم می آید پوشیده نماند که دایره میر یونس صاحب قبله موصوف

القدر بعد از آنکه میر حسن صاحب قبله وارد بلده شد و بوزارت سلطان محمد قلی قطشاه فایزگر دیدند و از ره
 بیرون دروازه یا قوت پور در میانه خرید و وقف ساختند بعد از آن این زمین و از ره اندرون
 بلده که خود هم در آنجا مدفون اند بخشش خریدی گرفته خاک پاک کر بلای سعه طلبیده پاشیده
 و وقف فرمود و یک حمام نیز با احداث در آورده و متصل آن چاه عین تیار کنانید و یک حدس غلامان
 از خرید خویش را از مسائل فقعی برد و طریق امامیه سنت و جماعت آگاه ساخته تربیت نموده همور
 کما تجبیر و تکفین اموات خلائق بغیر گرفتن اجرت گردانید و مکانهای متعدد و دوکانهای بسیار
 و قطعات زمین خرید کرده و در مد و مسکنش اینها داد که از آن اخراجات قوت الاموات خود را
 نموده است و از آن گفته تا احدی را اوقیت نرسد و همور کار مقرر می خود باشد چنانچه درین الا
 اولاد آنها بسیار طبقات شده و رگد شتند و الحال که هستند خد متنا بخوبی می کنند زنهار برائے
 زنان و مردان برای مردان همور کار اند اما اجرت خدمت یگانه چهر اگر آسمان او و قطعه با
 و دو کاکین حالا از بسیاری اولاد و احفاد و تفرقه علمای حکام با اینها کفاف نمیکند که زن اینها
 بر اجرت تجبیر و تکفین و تدفین است اما علما و بزرگان بقدر مقدار خویش و امام آوری خود میدهند
 و سر انجام بسیار هست میشود و غرض من از الحال اند و زمان مجاز کن سال اینها خست بدنی و اسباب
 پاچه اموات را شوب دانیده و کوچک بلده میفروشند و غریباریه و دانت برای کفایت خرید میکنند
 اما برای دفن خریدی زمین نیست که تمام و از ره وقف کرده میر حسن صاحب قبله است خرید و فرخت
 ندارد و الحال و حصه زمین دائره و آبادی کانات و میقدور و میقدور در آمده یک حد باقیست
 که در آئینان قبرهای جمعی باند تمامی از فقرای کاملین و علمای متوسلین و فضلا و اوقفین و امرای
 سفیرین و نیز پادشاهان و شهنشاهان و پشین هرگاه کسی برای فاتحه فایز شود اول نیکه هر برقم
 بر سر هر سر فرازی افتد که بغیر شوکت و شان و بیوی در رگد خلائق در زیر تاب آفتاب

مردم بر طبق وصیت آن حضرت منتظر بودند که شخصی سوار شتر تیز رفتار با اسباب تجمیز و تکمیل بار و
گشت و بامور لایبی پرداخت و شب در آن مقام بسر برده صبح روانه مقصد خویش گردید هرگاه مردم
از مالش استفسار نمودند گفت از بخت شرف برای برستی کار شاه چراغ مرحوم بالحاکم امام علی السلام
معمور شده با اسباب ضروری رسیدم و در روز مقام من فلان منزل بود یعنی منزلی که اگر کسی برود البته
در ده روز خواهد رفت اینهم از عجایبات روزگار است پس از مد فون و آسوده شدن آن حضرت
گذرگاه اهل اسلام بسیار درین مقام شرب از سالهای دراز که لمبه حیدر آباد هم صوت آبادی
در گرفت و در حضرت سید نور الهدی علیه السلام با سادات چند معبر و خویش بوقوع آمد و آنحضرت
این مقام را که در اینجا قبر شریف است پسند کرده در آنجا بسر بردند لهذا بمجد اهل اسلام همواره گردیده
تا اینکه آنجناب را هم وقت موعود درآمده با مردم همراهی خود فرمود که هرگاه من قضا کنم مثل داده
تکمیل نمودن منتظر باشند که شخصی سوار سپاه یا نقاب و نیزه در دست بعزت برق و باد خواهند آمد
و مدافون خواهند کرد و هیچ فکر قبر نکنند و خاموش باشند نشود که کسی متعین مالش گردد و یا نام مبارکش
پرسد خبردار هرگز بر گزیرا من این حال نگردد و روزی که آنحضرت ولایت فرمود و موافق ارشاد همه
مردان منتظر بودند که دفعتاً سواری بعزت تمام رونق افزا شد و نیزه را بر زمین زد و اسب را بنیسه
گذاشت و خود دست مبارک بر زمین نهاده قبر تیار از زمین برآورده و ایشان را و قبر فرود آورد
موافق معمول قبر را هموار نموده فاتحه خوانده روانه گردید اما بر سر بر زمین که سمپ آنجناب نقش
گردید زایل گشت چون بر سنگ فرشت زایل گردید چنانچه در اینجا هم بوقت مراجعت آنحضرت
نقش بر سنگ برآمده احوال آننگ و مقام آنحضرت موجود است و مردم زیارت میکنند آن سوار
خود جناب مبارک مقتدی علیه الصلوٰة والسلام بودند که برای دفن ایشان تشریف آورده مراجعت
فرموده قبر شریف آنحضرت و برادر آنحضرت و غیره همه از سنگ سیاه است که شعور و سادات و ارباب

چون اینچنین بسج برادر کمالش رسید گریبان خود را پاره پاره ساخت و بر سر طغری وزیر حقیقت حال
 عرض نمود و جواب داد که اگر کسی از قسم انسان برده باشد البته تذکر آن میتوان شد چون این مقدمه
 از عالم بی احتیاج است ناچار ام از دست ما بگذرد بر آید اما شمار لازم بجناب میر موسی صاحب جوع غلبه
 آورد و در آن هنگام آنحضرت بمباروت الکی تنزدی بودند پس علیضه بجناب آنحضرت نوشته داده
 بکمان آنحضرت که الحال دولتخانه قدیم بر همین زمین جلوه احداث یافته و میر کوچک و موسی میر صاحب
 موصوف است و اما حال دروازه دیوی دیو و تختا مرشد زاده آفاق اکبر جابه هب در از محدثات
 آنجناب باقیست نسبت به میر صاحب موصوف سقطه خرد از سفال گلی و بالای آنها چیزی نوشته
 شده بنصب دارند که در عنایت کرده فرمود که یک قطعه را در آن چشمه بیندازند برادر شما خواهد بر آمد
 و اگر دیر شود و نرسد و چهار ساعت توقف کرده قطعه دیگر اندازند البته خواهد بر آمد اگر بر اینهم آثار
 بر آید نشان بالکل نظریه آید خوب تعویق و تاخیر کرده بدین ترخیص نموده قطعه سوم اندازند پس برادر کلان
 بر چشمه آمده یک قطعه سفال را در آن انداخت و توقف کرد و هیچ از اثر برادر نظرش نماند بعد چنانچه
 ساعت قطعه دیگر انداخت از آنهم هیچ فایده نترتب نشد بعد تاخیر بسیار دیگر آن قطعه سومی را نیز
 در انداخت بجز در آنوقت آن در عرض و قلیل را درش و چشمه پدید آمد دست پست بر آورده
 بالای فرش او را خواندند و لحاف بر و انداختند بعد یکپاس که پوشش خود در آمد طلب طعام
 نمود که از عزم بسیار گرسنه بود پس فراغت از خویشش همین که احوالش پرسیدند او بیان کرد که
 آن سچا مار شیر زاده باو شاه جنات بود که بدین قالب در دامن من آمده کشته شد بجز در فرش
 آتش و در پای من در افتاد قریب بود که سوخته خاکستر شوم ناچار و چشمه آب خود را انداختم
 که در جوان قوی بیکل بیکل هر دو بازوی مرا گرفته و بحر ای حق و دق کشیده بر و نبد قطع فست
 بسیار دروازه شهری بزرگی تمام پدید گشت پس اندرون شهر بردند و دیدم که بازار عسا

خاموش افتاده اند که هیچکس خبر ایشان نیگیرد و یا خود میگویند که چرا ما را پائمال نمایند بقول مرزا
 رفیع سودا شعر تکیه خاک تو چو پیر کے غافل لنگ و خواب به آخر تو سپری ہی کہ چاتی پسنگ
 و خواب منہ فاعتیر و یا اولی الکافسان نعمت خان عالی نیز در همین دایره مدخون است اما
 قطعه علیحدہ مسجد وارد الغرض میر صاحب موصوف کار کرده اند و حساتی نموده اند کہ تا قیام
 قیام مورد حسات و خواب خواهند ماند و بہتند اگر ارات و خرق عادات میر مومن صاحب قبلہ شے
 نمونہ از غزوی بیان میشود و حقیقت اینکہ احوال و بنا داری و وزارت ایشان کہ در احوال قطب شایہ
 باز تمام آمدہ است معند خرق عادات یکی آن کشتہ مور ترست و مردم عزہ کہ بیان می کنند
 اینست بیگویند کہ دو برادر حقیقت از منصب داران سلطان عبداللہ قطب شایہ متعین میر مظفر وزیر بود
 کہ شبانہ روز حاضر نزد میر مظفر میماندند اتفاقاً باوشاہ برای سیر و شکار بر سر جو بیار موسی فرود آمد
 و تمامی شکر نیز خمیر بلرب و یا کہ سوئم گرما بود و اوہ مقام داشتند چنانچہ این ہر دو برادر نیز در خمیر
 خود بودند و مردم شکر از کمی آب و در میان دریا چشمزدای خرد از رنگ بر آورده آب از آن میگرفتند
 و آن چشمہ ایکہ عہد و دور کم و زیاد جمیع بود و روزی ہر دو برادر بہرہای وزیر کہ حاضر در بار
 باوشاہ گردیدند آنروز میر مظفر را در باب مقدمات کلی و جزئی سرکار تاخیر برخواست شدہ بدیر
 باریاب ماند برادر خرد برادر کلان خود گفت کہ ما بسیار گرسنگی نماز نمودہ است کہ جان قرار نیگیرد
 اگر حکم فرمایند خمیر رفتہ چیز خوردہ حاضر میم برادر کلان گفت بسیار خوب اما احتیاج آمدن شامیت
 حال اس خود و سنا بخا سیر سم پس برادر خرد از دربار برخواستہ خمیر خود آمدہ ہین کہ رخت دربار
 از بدن خود بردارد و بچہ مار از دوشش بر فرشت افتاد منصبدار مذکور او را بہت خود را چوب کشت
 بجز و مردن آن بچہ مار آتش سوزان و پیکر شش شستل شدہ بغیر رخت گردید و فریاد برادر در کہ ختم
 سوختہ تا اینکہ برای شکلیں حرارت خود را در چشمہ آب خرد آب انداخت و از نظر مردم غائب گشت

بزودی تمام آمده حکم رسانید که آن شخص را در و بر آورند باز همون طور پیشگاه پادشاه بروند
 آنوقت دیدم که پادشاه از تخت بریز آمده دست خود بر سر پیشبره خود میگذازد و میگویی که ای
 همیشه ازین خیال در گذر میری من صاحب نتوانز سفارش این مرد میکنم خوب نیست و او درین
 تاخیر و تعلیق هرگز رو بر آه نمی آرد و هزار رنگ بی انتفاعی ظاهر میکنم تا اینکه خبری آمد که از یک
 طرف شرقی شهر آتش بلند شده و همه خانهای خرد و بزرگ جنات تمام میسوزند و بجز در رسیدن
 این خبر پادشاه و فقهاء بسوی مردم که همراه من بودند ملاحظه کرده فرمود که اگر این نابکار پیشبره را
 اینقدر منت و حاجت میکنم و زنی فحشه خود میرود هیچ غم نیست تا اینکه تمامی خلقت جنات و شهر را
 بر باد و هم زد و این مرد را از جای که آورده اند در همون چشمه رسانند نزد و بزرگ خبر و این خبر
 حرکت دیگر بوقوع ندرند همینکه حکم پادشاه صادر گشت آن مرد و کس جن بود مرا آورد و ناچار چشمه
 رسانیدند که شاد دست بست گرفتند و بیرون آورده خوا بانیدند آمده حال آنها معلوم است
 که چه گذشت آنچه چشم خود دیدم مفصل بنشانانها کردم چون این خبر و حقیقت میرزا غفر و سلطان عبداللہ
 و کافران و اهل حق را رسید بقیه بار و نمود که میرزا من صاحب را اینقدر دست قدرت است و این حکایت
 عجیب تا الان زبان ز فاضل و عام بلده جمید آباد در زبان پیشین بوقوع آمده حال مشهور آفاق
 است و علی بن القیاس دیگر نقلها و حکایتهای عجیب غریب مردم اعزه میگوشد یقین است که چنین
 باشد زیرا که دلیل بر صدق اعتقادهای مقدراتی چند که در عصر عالم و غیره ظهور آمد و ما هم مردمان
 چشم خود دیده و گوشت خویش مرگیا شنیده ایم بر آن حدق ترجمان بر عملیات میرزا من صاحب
 موصوف و نیز بر اعتقادات مردم اینجا است

نقل نادر

که در عهد دیوانی میرزا عالم ظهور آمد که خود بر عالم چشم خویش دیدند و ثبوت به پایان هم رسیده

کمال آیش و پیرایش در است با بنات صفائی و عمارات بلند و بالاخانهای بسیار بزرگیت تمام که
چشمان بنیده محو حیرت شود جلوه گراند و مردم آنجا خوب صورت و بدیهیت نیز عالمین و غربا
هم مصروف و مشغول تیغ و شمشیر اند و سوارهای امرامیر و ندومی آیند بهر مرقع الحال چون بر درو
بادشاه رسیدیم دیدیم که جوانان همه مسلح و تیار بر سر حفاظت و نگارهبانی مستعد و هوشیار اند و اهل
قلم و نحو و تحریر و ارقام و دفترها و اسباب جنگی همه تیار و لغز مرامند و درون دیوان خاص بمقامی که
برآمد گاه بادشاه بود و بودند دیدیم که بادشاه بالای تخت مصروع بلباس شادمانه برآمد است و اکلان
دولت و اعیان حضرت و ملوک و خوافین همه دست بسته بر مقامهای مقرری خویش هر یک استاده
است و مثل تخت همشیره بادشاه سر برهنه پریشان حال استاده میگوید که ای برادر حق سبحان
تعالی ترا بادشاه عادل گردانیده است و او خون پسری که مر از سر انصاف بقصاص بدیده که
نماض مندی و خوشنودی خالق عادل بود و اینک قاتل هم سپید حکم بانصاف فرما هرگاه
نظر بادشاه بر من افتاد که هر دو دست بر کتف بسته آورده استاده اند فرمود این قاتل را بر مقام
مقرری برده سر برهنه پس همچون دو کس با چند کس دیگر کشتان کشتان برده بمقام عذاب نشاند
خواستند که از تیغ ضرب کنند که وقتا دو چوبه بار و دو هر کاره دویده آمده گفتند که این کس را
گروان نزنند ظل سبحانی طلبیده است همچون حال کشتان کشتان باز بردند آنوقت دیدیم که بادشاه
ظاهر داری همشیره خود میکند و میگوید که خون بر این کس چگونه ثابت شود که پس تو چرا بشکل مودی و دراز
اورفت حالا در گزند آنچه شد اینوقت سفارش این مرد میرزا من صاحب کرده اند در گزند روا
گریه و زاری میکند و میگفت من هم جان خود خواهم داد و یقین بدانند که من زنده نخواهم بود بادشاه
ناچار شده باز حکم کرد که این مرد را بهر نزد و محبت پس باز مرا کشتان کشتان بزنند ازین کشتن کشتی دلم
میخواست که اگر زودی بکشد آرام باشد تا اینکه همو بخار برده میخواستند که بشانند شتر سواری

که بن رویه غنایاتی میر چو حسن صاحب را بیون خور و پراپه سنج پیچیده در میان لباس و مندر و قنچه
مقتضی ششم روز دیگر همین که دست در خانه مندر و قنچه بردم دیدم که دو رویه دیگر بسکه راجع الوقت
موجود است آنرا گرفتیم بخرج آوردیم لباس در پایشیدم و در خال گذار و قنچه می نمودم بعد چندی
که خلعت را به تبدیل لباس و حال نظر آمد متناهی شده از پیران من و پادشاه بیس میر کمال که
رسانیدند نیر صاحب یعنی میر عالم که ملا الهام سرکار بود در اطمینان تمام احوال دریافتند رویه مذکور را
بوسه داده بدست من دادند و گفتند که مبارک باشد با تمیاض بارند تا حیات پیر شش سوار علی آن رویه
در مندر و قنچه بود و رویه پیر روز بدست ایشان هر روز می آمد و روزیکه پیر شش سوار علی مذکور متعال
منور در مندر و قنچه چنانکه دیدیم هیچ از ایشان رویه نبود دیگر یک جبه بدست متعلقان ز آمدن من عالم
رو بروی حامی محرابین اوراق گذشت که شش سوار فاق است همه در این عهد محبت همه زندگان
عالمی حضور پر نور آدم الله تعالی لطفه با جبار و داد که حیرت بخش و انایان روزگار است و حامی هم
بچشم خود دیدیم نیست یا جنگ بهادر امیر قدیم سرکار زینجاندان نازی تنقی و ظالیف خوان
و انای این زمانه قلعه در قلعه نظر کرده و ابراهیم گدازه روزی در بالا خانه مکان خود که اندرون قلعه
مذکور است بسیر و تماشای سبزه راز صحرانشین بود که وقتاً گوسفندی نوجوان سفید رنگ با جل
نر نار و زیور طلایی بسیار که مال خوب صورتی و ناز و کرشمه و صحرای بیرون دیوار قلعه مذکور نظر ایشان
و در آمد دیگر شش و ناز بسوی ایشان چشم شده و تماشای ناز خویش ساخت و ایشان فریفت حسن
و لباس او شده و پایاده بیرون قلعه آمده نزدیک آمد و رفت و او است آهسته است مشوقانه خبر امیده
و در تر کشیده و گفتا تو ده گل یاسین گردید و شاد را به پیوشش شده و در افتاد و دران بهارش و پراکلی
انداخته بخانه آوردند چون تا عرض میباید پیوشش مانده هیچ از خود خبر نداشت و بگریه حید و آمد و غمت
بطعام و آب فراموش نمود و قصد بهو نجام میکرد و نوبت آن رسید که از بر تنگی هم خبر دار می شد

خالی از لطف و عجاایب نیست بلکه محبت کامل بر علیات ظاهری و باطنی میر موسی صاحب است و آن
 اینکه پیش سوار علی نامی سید صالح نسب پریشان روزگار سبز پوشش که مردم ذمیقد و رخت بزر
 مانی محرم بهین سید بزرگ میدادند و او تمام سال سیوشید میر عالم خیر و پیه ماهوار بطور خیرات
 میرسانید و آن خیر و پیه عیال و اطفال را هم کفالت میکرد و صاحب غیرت بود پیش هیچکس دست
 و راز نمی نمود و کمال احترام از پینین دشت مادر پای ایشان اندکی لنگ بود و او میگفت شبی از رسته
 دایره میر موسی صاحب بوقت نصف شب بیکان خویش می آمدم دیدم که یکچک در دایره مذکور نیست
 اما شخصی بزرگ نقش لباس عسکر نهایت شان و شوکت بر درگاه خویش استاده و فتاح آواز داد
 که پیش سوار علی تجار با ایقین دانستم که خود ذات مبارک میر موسی صاحب است کمال اشتیاق
 ملاقات رفتم و گفتم که پیرو مش حق سبحان تعالی اشب گویا شب درج غلام کرده است که قدم جناب
 شما میر آمد فرمود احوال شما از اخراجات چگونه است عرض کردم که قبله عالم میر عالم با وجود دوتی
 قدیم خیر و پیه ماهوار میدهند و ران میان آتش خفته قیج خورده بسز میر میر فرمود اگر شمار ایک
 روپیه بپیش باشد پس است عرض کردم یا حضرت پس بیار است دیگر آب بشکوه زان غدا هم بشو پس
 دست خود در خطیخت بدنی در آورده یک روپیه بسکرت وقت سلطان محمد قلی قطب شاه با ن
 مانی آبادی بلده حیدر آباد آورده بدست من پریشان اوقات داده فرمود که این روپیه را
 در قلندران باصند و چه متفعل خود امانت با احتیاط بدارند و در پاچه سرخ یادگار کند و سنج نهاده
 برشته بسته بدارند که در مخالطه با روپیه دیگر نزد و انشا الله تعالی همراه این روپیه و روپیه دیگر
 بدست شما بر و زخوابند آمد آن دو روپیه را هر روز پنج خویش در آمد و این روپیه را
 به حفاظت بدارند اگر این روپیه کمین داده ام از زوش شما خواهر زنت دیگر بدست شما بخواهد آمد
 خبر و باشد پس روپیه بدست من پریشان مال داده رخت فرمود پس پیش سوار علی میگفت

عزیز شریف آن حضرت در آخر ماه شعبان می شود هیچ از معاش و پیریه و زمین و غیره بالکل نیست و میراث
و موضع سید آباد و سجد موم از محدثات آنحضرت است و درستی اموات از هر دو طریق که در بلد
حیدرآباد بخوبی می شود این جنات ذات آنجناب میرسد

ذکر تعلقه داران سرکار دولتمدار آصفیه

شیر افکن جنگ خلف دو وحی حین دوست خان سالار الملک نام اهلی اش غلام عسکری خان است
از بهر دو آفرینش چون تیر فمشی اش ظاهر بوده و والدش رو بروی خود برای درستی تعلقات
و انتظام اموات آنجا مقوم نموده روانه آن سمت ساخت و او بدستی تمام پرداخته مورد الطاف
پدر خویش گردید و پس از چند روز عمل مهاراجه بهادری خطاب جنگی سرفراز گشت و بی الحال آن منبع کمالات
در علم فارسی و زبانذاتی عسکری و ترکی و هندی و غیره کمال دارد و در رعایا پرور و داور
و آبادان کاری فرد کیست و به تعلقات که با روپیه از سرکار دولتمدار سرفراز و در آدیت و حسن
اخلاق و آدم شناسی و سلوک با اجبا و آشنایان و رفیقان مشهور و مومند افشی و مجمل یک منته
خان مذکور را علی کارخانه و باعث انتظام اموات درونی و بیرونی است مختار کارخانجات
و در فهم و فراست و آشنایرتی و خیرخواهی دولت منتجب و دانشا پرور وازی و طلب نویسی و در فارسی
و در مثنوی ممتاز است

ذکر محرم عزت از الله خان فرزند محمد عنایت الله

بد برهمی اوضاع سلطنت هندوستان عمداً لکیر ثانی و انتقال پدر خود محمد عنایت الله خان و محمد
نور الله خان بهر دو برادر دارد و از رنگ آباد گردیده نزد خلیف الله و الهاب و صوبه دار آنجا ملازم شده

برادران و رفیقان اهل دعوت و عملیات را از دور و اطراف و جوانب قلمرو میهن و مسلمانان همه را طلبید و
جمع بایشان نمودند و پنجیکاریان را که زبان بند می نامیدند و عاملان را که عامل علمهای مغربی است نشان دادند
پنج فائده مترتب نشد و دیوانگی کمی نکرد بلکه هر روز با شکی زیاده خیال آنسوی داده ترسبکست تا چار
درپاکی نشانیده بر میان بست اندرون پلده بخانه آوردند و جمع بآهل دعوات و عملیات شهر
و پیرزاده باو قهر نمودند و عاملان عمل یعنی پنجیکاریان را نشانیده تصدیه تمام دادند و بهر صورت
بسیار خرج کردند و هیچ فائده نبردند و شستن آخر الامر برآید و اظهار مردمان بالائی قبر حضرت میر موسی
صاحب درپاکی نشانیده بهیئت مجموعی بردند و همین که متصل گنبد رسید بهر چند خواستند که اندرون
گنبد میر صاحب موصوف بزنند و او دیگر سخت پس مردمان بروشت میر بزنند و او گریه و زاری و بغیراری
میکرد و دیگر سخت متصل قبر شریف نشانیده و دفن لرزه در تمام بدنش در افتاد و فریاد می کرد که من
میر و مرا از اینجا ببرد بعد یک ساعت بهوش گشت در آن حالت نزد قبر خواب در ر بود و بعد چار
ساعت بهوش آمده طلب رخت نمود و گفت مرا چرا بیهوده کردند آب که بالای قبر شریف گریخته
بنوشانیده بخوبی تمام خورد و دیگر حرکات جنون گاهائی نکرد و همین طور نزد محمد نعیم الدین خان بهاد و جوان
مست بود و دفن بشوخی تمام از اعتدال طبیعت در گذشت و مردم راوشنام با دادن گرفت و نگهانیزد
بهر چند علاج کردند و هیچ فائده نظر نیامد آخر الامر بر قبر شریف میر صاحب موصوف بردند و چون انگاه اندرون
گنبد کشیدند بنی آمد و دیگر سخت تا اینکه بزور آورده متصل فرار نشانیده و قدری آب از بالای
قبر گریخته بنوشانیده بخوبی بهوش آمد و سخت یافته دیگر پیرامون آن خیال بگشت الحاصل ذات
میر موسی صاحب بسیار کمالات بود و الحال معمول است که هر کس را که سایه این یا شیبایین
شده باشد و حرکات جنون کند چند روز بر قبر شریف میر صاحب موصوف برده آب از بالای
قبر آنحضرت تصدق کرده بنوشانند بهر سایه و آسب میگریزد و دلیل بر عملیات است و بس

ذکر مرزا حسن علیخان ولایتی

بزرگان خان مغربنواره ملازم شاهان ایران بوده کارهای نمایان کرده اند و مرزا و مغربنور سالم
 شهاب الدجیب را با داشته ملازم سرکار گشته به بند و بست تعلقات سرکار آراگیر که زمینداران
 آنجا کشتن بودند خدمت حاصل نموده و رام را و دیگه شرارت شمار را بزرگ و شمشیر خود و دستگیر کرده
 مورد تحسین گردید و بر سر گذاهی که نیمه مرز جنگ محب نموده شود روزگار شد و مدتی بهمین کار و بار
 بسر برده و درین اوقات خداوند نعمت و محبت را به او جاگر چند رازی بهادر فارغ البسال
 بهر میر و امیرین نورخان بهادر خلیف مرزا و موصوف و در صاهره خانان شیخ نظام دکنی
 عالمگیری النخاطب مقر بخان بهادر قلعه را با لکنده که فقط یک صید در قلعه با لکنده جاگیر موروثی
 اینچاندان باقی بود باز و موج خویش در آورده و در مرز صاحبان منصبهای مناسب در آمده
 مورد الطاف خداوند نعمت حضور پر نور گردید و درین اوقات به دست قلعه و جاگیر و فاندان بزرگان این
 خاندان همه خصم برقات بهادر حضرت و او خود مرد قابل از علوم عقلی و نقلی محاسب و بی بدل و مورات
 تعلقاتی بود بسیار خبر و آشنای پرت و دست نواز شجاعت و سخاوت بذات خود و دارد بهر خدمت
 شایسته به فراز شود شایسته تر است سواي ایشان تعلقات را نهند و ان و مسلمانان میبهار اند که
 حال ایشان سابق هم گذشت طول کلام است

ذکر مرزا حسین نوازخان

نام اهلی مرزا حسین نواز است او بذات و رایت از مرز مرز بهادران ملازم بوده اما او بسیار توانای قوت
 بود هرگاه محبت و فرزانگی و آوازه کار وانی و مردانگی مشارالیه سمع سلطان نواز الملک
 بهادر سید کمال الله در طلبیده شده مدتی در هم نشینی و محبت خود و بغض و ریافت طبیعت و رویه داشت

بحسن تردد به تعلق داری گامزای پور و بیضا پور محمود گشت و در وقت تقاضای حساب محلی از طرف
 اوسطوبه با تقی محمد حساب بکاران دیوانی نموده از مطالبه بدو چهل یک روپیہ بہادر موصوف را نجات
 دہانید در جلد وی حسن خدمت بہادر موصوف خان مذکور افتخار کا و با خود ست و خان مذکور چندے
 بسر بردہ بعد انتقال بہادر موصوف خود ہم وفات نمود محمد نور اللہ خان برادر دومی خان مذکور
 بخوش گذرانی اینجا مانده ایام حیات بپایان رسانید اما فرزند ان خان مذکور محمد عزت اللہ خان
 بسن تیز رسیدہ بکارهای شایسته درازنگ آباد و غیرہ سیکد زانید از دہ سال وارد حیدر آباد
 شدہ چندی باتفاق عظیم جنگ بہادر بودہ ہر گاہ ہیت فرست و دانائی نشان شہر گشت
 و دیوالا بہ بیاریانی مہاراجہ بہادر فایز شدہ تمامی کارخانہ محمد پوٹو بن خان جمہدرا کہ تعلقہ ارکھاپور
 سرکار است بواسطت خان مذکور انضمام و اجر امیکرد و نہایت خوش مزاج و بکار حسہ مصروف
 است اگرچہ احوال اینجا بعد انضمام حالات امر او سرکار در ذکر اعزہ نامور بلکہ مفصلاً بزرگداشتہ
 شدہ لیکن روزگار او شان صرف تعلق داری بودہ بحجت ربط حالات تا اینجا ہم نوشتن مناسبت
 لهذا بطور گوشوارہ کتہ سریر یافت

ذکر محمد شجاعت علی خان

خان مذکور اگرچہ در ایام سابق ہمراہی محمد جمال خان لوانی بعالم نوکری بذات خود محمود بود
 اما از طرف الطاف مہاراجہ بہادر و بقوت سعی و کوشش رای استوار خویش بہ تعلق داری
 تعلقات سرکار سر فراز شدہ رو بکار دارد خوش فکر و آدم بداند
 منت پسند عیش دوست
 است

تیماری موسی متی مذکور است که تا الآن نسل و کایگر وارد نشده هرگاه صاحبان انگریز و خلوت مبارک
حاضر در اجناسندار میشوند توپهای خلوت مبارک را بقدر دانی تمام می بیند و ترفیع می کنند و راگ
مالانیکه در مکان عقب خلوت مبارک است و هزار رنگ تماشای عجیب و غریب منظر می آرد آن نیز
اگرچه بیک لک روپی و یک شرفی یوزن هزار توالی از شخصی انگریز دیگر بخرفت موسی متی بخرد
سرمه درآمده اما حال تیلدنی شکست و بخت آن مختصر بر دستکاری مشارالیه است شمالی غرضاً
تا بسا پنج توپ سازی که در قبیل شهر تاسه کرده چهاونی حسین ساگر است همه خانه متصل خانه بخانه از
ماژ و اریان و گوسانیان و بقالان و افغانان خوش باش سوداگران اهل ساحل و ملازمان سرکار نیز
و سوداگران اطراف و جوانب بلده و دیگر بلاد و غیره آباد است آنقدر که از یک دوکان مارواژی
مثلاً فیون یا نبات و غیره یک قسم جنس یک لک روپی بهرست می آید پس حال اشیاء دیگر و کالین
و دیگر و بقالان دیگر بقیاس فزان در یافت باید کرد اما کاروان بگیم بازار که شهر است عبارت از
چهاونی سوداگران دیگر بلاد که اسپان ولایت و کاتیدو و کون و غیره آورده فرودگاه نموده
تا فرخت اسپان و شتران در آن مقام که زمین سطح متصل دیان موسی پیوسته بگیم بازار است
در خانه های علفی یعنی پیرامنده بازروانه اوطان خویش میشوند و سوداگران فیلیان نیز بهین طور
تا آن خانه ها که خالی نماند که آمد و رفت سوداگران همواره جاریست همه اسابق فیلیان بزرگ
قابل عمارت از ملک هراسی که بهترین مقام است سوداگران می آورند و بقیعت گران تا پنجاه
روپی پیشش هزار روپی بکوتاده هزار روپی هم اگر باشند و صولت بزرگتر میبوده می فروختند
که علی العموم فی دست یک هزار روپی قیمت مقرری و بر خوب صورتی افزایش قیمت میکرد و درینولا
خواستش فیلیان بجه بسیار است لهذا از مقام بندر سیلان و لیبار و کتده و غیره فیلیان بجه می آرند
و می فروشدند و بجه رسید که قیمت فیلیان بجه تا یکصد روپی رسید و تا بجه شش ماه هم می آرند

بعده بکار سفارت و بار جهان را از طرف خود مقرر فرموده روانه بلده حیدرآباد و بجزایر چین سوار و پیاده
و یکسره کاره و سواری میان روانه نموده چنانچه مرزای مذکور حاضر در بار جهان را مانده کار مفوضه خود
بخوبی ادا نمود و در بلده وی آن از پیشگاه سرکار بختا خان سرفراز گشت و نیز سید الدوله بهادر
وادی الدوله بهادر از بزرگان مشایخ و اصحاب دولت و ارادت و ...

فصل دوم در آبادی بیکم بازار و ساوه و آنجا و احوال کاروان ذکر شود

سرایان عالم میوقی ملازمان سرکار از قسیم اینبار نقیاریان و روشن چوکی
باجتران و ذکر شطرنج بازان حقیقت سراسری و بپای بلده حیدرآباد متصل
حسینی علم بیان بهنگام غلو و سره دیوالی و هولی سببت پنجمی نموده در بلده
حیدرآباد و مینو سواد

بیکم بازار آبادی علمی و محاذی بلده حیدرآباد و جانب شمال جویدار موسی که از بازار میسایان الخاواب
میران یا جنگ مهدوی که سببت راست کوٹھی انگریزیت جانب شرقی تا به دیوالی و غیره پیوسته
به مستند پوره و کاروان قدیم جانب غرب طولاً و از ویای موسی تا به کوٹھی محمود و نوازخان و کوٹھی
نواحدت پستون جی سینه متصل مکان موسی متنی فرنگی گنریال ساز و لایتنی که اضراب یعنی توپهای
لکهار و پیاده و سرکار و ولت و تیار نموده هم جلوی و قلعه شکن قیصر پانصد ضرب از آنجا چپه ضرب
قلعه شکن معینه چپاره یعنی کرنال و خلوت مبارک متصل در دولت اندرون و استقامت

بسیار پسند خاطر گردیده همواره مورد الطاف گشت و اوقات در کار روانی امورات تعلقه داران لوانی
منوذه امور گردیده تعلقه داران لکهار پوپیه توسل با و دارند جوان سن ذمیقدر و رست غرم سپهری دای
با سپاهیان و جمعی از ان سلوکمانوده خوشوقت میماند رفیق پرور سخاوت هم دار و ده ۴۰

سوارگیر حنت

از قدیم ساکن بازار مذکور است در معاملات هم شریک آدم خوش خلق و مروت و خیر خیرات نیز مقبوض
کمی ندارد مکان محبب تیار کرده در یکیم بازار میماند و همواره در پوچا مصروف آدم بسیار مقبول است

دکنس کبر

از تعلقه کلیانی وارد حیدرآباد شده آن طرف جویدار موسی عمارت بلند با عمارت در آورده همواره
باجرای کار تعلقه داران سرکار نزد مهاراجه حاضر درستی معامله امیر نواز الملک با استصواب شارالیه نیز
آچنان نظر آورده که گاهی از سرکار برای طلب لکهار پوپیه اقسا و اسراول معین نمیشوند موجب اقرار
خود حاضر در بار شده میرساند آدم ذی سلوک خوش مزاج شوق اسپان بسیار دارد و غرم سپهری
را هم بدرجه کمال رسانیده صاحب مروت با مرد آویان مالوف معتمد اقرب پنجه ارگوسا من در یکیم
بازار بکار معاملات لکهار پوپیه تعلقه داران سرکار و بعضی خود نیز به تعلقه داری محلات و بقع و خست
پشیمین بافت کشمیر و امرتسریا چ بافت نبارس از جمیع اقسام موکخاب با و نیز به سوداگری
اسپان و فیلان و داد و ستد نقدی مصروف کار و بار خویش از نظر الطول کلام آنها که بسیار
مشهورند بر اینها اکتفا نموده نام آنها استخراج و در آوردم ۵۰

پستن جی سیٹھ

در سنه یکتر و دوس و پنجاه و چهار هجری که چون فیما بین مهاراجه بهادر پور کل سیٹھ سوداگری
بقدمات بنشاد لک پوپیه بهر سیده بود بهادر مغز برای تنبیه شارالیه با استصواب طالب الدوار

در خانه هزاری و بازاری بجای اسپان فیل بچه ها انداختن امیران و صاحب مقدمه و چگونگی نباشند
 و نه رسند مهند بازار و چرخ شکاری که سوداگران در عهد حضرت غفر انما بی آوردند بازار بخت
 کهنه اروپا و چرخ بیاض و پوپیه فرو برده و لیل نزار در استان ولایتی نیز بغیر کهنه اروپا و پوپیه فرو
 نمیرسد درین ایام بازار یکصد چرخ پنجاه اروپا و لیل بهر صد اروپا و پوپیه فرو و سیف و شنه کیفیت
 ابتدای آبادی بگیم بازار اینکه پیش از ورود هندگان عالی حضرت غفر انما بازار قلعه نزل حضرت
 همه جنبه حضرت عمده بگیم صاحب حرم معتقد که میدان وسیع بغیر خانمان بود طبع بازار انداخته رعایا
 و برای اراقتول واده شروع آبادی و تیارای و دو کاکین و مکانها فرمودند چون راستی و دوستی
 در رعایا پروری و پرداخت قول آنحضرت مشهور روزگار بود مردم معلوم و رعایای و بنفقه و حربه
 هزاری و بازاری پیشین و پدشاه ابوی و علی هند و سلمان مجموع حاضر گشته بتبیر مکانات خرد و بزرگ
 پرداختند مدتی برخطو گذشت الحال بگیم بازار نو کوئی بازداشتند زن و بچه های خود و ازارایان
 بجز از وطن خود طلبیده و در اینجا شاد بهیاسی کند معاملات بده و باز لکهار و پوپیه و بگیم بازار میشود
 کارروائی تعلقات از آن سرکار بر وقت ضرورت بگیم بازار است همانجا که او را و پتی نیز موجود اند
 هر کس هر جا که خواهند بیاید تا کار و زر و پوپیه گشتانیده از آن بهر جائی که خواهد برگردد و ...

ذکر گوسایان بگیم بازار کانگیر

بالای جوبار سوسای عمارت بنا کرده میباشد و معاملات لکهار و پوپیه از خلائق نمایان مخصوص تعلقات از آن
 سرکار و لوطی بشار الیانه و نیز آب ویت و آل اندیشه ساله میکنند همواره حاضر در بار حضرت است
 کارروائی لکهار و پوپیه کار میکنند ذکر لکهار و پوپیه ساکن چگونگی یا محال جاگیر امیر کبیر انانجا وارد بده
 حیدر آباد شده و در چهاونی اند حجت فرود آمد چون ملاقات راجه چند لعل هماراجه بهادر سید

پور نعل سیخ

پسر همانند اسم سیخ است او از مدت دراز در دولت سرکار عالی حاضر و او دست لک و کمار پور می نمود
 بمقتد و فایز گردید که دو کانه ای ایشان در هر هر راست بنده و نشان موجود اند که هر جا هستند و
 لکمار پور می نشاند باشد از دو کان سیخ مذکور بجم میر سه چندی از عدم توجه مهاراجه بهادر خان
 نشین شد باز مورد الطاف حضور پور گردید که خود بدولت و اقبال را برای ملاحظه سیر و تماشای
 باغ نواذات خود که متصل آصف نگر سیرگاه سرکار مع دیول بحال راستگی اشجار و انهار ساخته
 و پرده است و عای قدوم میست لزوم بالحاج و عاجزی نمود و حضرت نظر افزایش آید و عزت
 او رونق افزا شد و سر فرزند سر بلند گردانید و او فخر لایق شایان از ممولی از تیاری چو نوزده یک
 لک ثابت و پنجاه رور پور سیخ و جوهر اعلی و اقمشه عمده و دیگر اشیاء بری و جبری لایق که سر او را
 مذخر و اند باشد گدازانید و منتظر مقبول خداوندی گشت لهذا از سر بنده نوازی همه نذر
 بدرجه پذیرائی در آمد و خود بدولت و اقبال یک انگشتری الکس عمده از دست مبارک
 بالطاف عس و اند سیخ مذکور عنایت فرمود و سر عزتش ملایم آسمان اعتبار و تفاخر رسانیدند
 الفرض سیخ مذکور شبانه روز در پیش اوتان خود یعنی پوجا و دان مصروف است و هم سیر فکر
 مال اندیشی با مروت با همه دوستی دارد و تا یکپاس روز برآمده و در پوجا میگذارد و درین ایام اند
 او دیگر هیچکس از قوم مار و اژدگان با نمقتد و کر و ژپتی بلکه زیاده از اژد و غیر اواحدی نیست
 قریب ده هزار کس نامور بکار معمول اند که ساور کاری میکنند و تجارت مینمایند و در سرکار اعلی
 لکمار پور می دارند و آنها که در بلده و دیگر بازار و غیره و وکانداری میکنند از هزار تا کم نخواهند بود
 زن و مرد بچه و بزرگ بل مار و اژد که شغول و وکانداری اند چه در بلده و چه قریب ساحل آن طایفه
 رود موسی و چه در دیگر بلاد و قصبات و قریات و کن که اینها خارج از حساب و شمار اند . . .

حسن علیخان بهادر کو تو ال انعامیل ولایتی اگر ملازم بهادر موصوف بود بکار پر دازی بعضی مقدما
نزد بهادر موصوف مهور بود به بند پریشانی فرستاده میباید که کور را طلبید و قتی بهلازمت رسید
بسیار پسند خلافت برای فروزش کوئشی سید احمد سیخه بکرایه یکصد روپیه ماهوار مقرر کرده فرو داده
اجرای امورات بهادر موصوف مهور گشت تبسی بهادر موصوف شرف اریانی حضور پر نور نیز شرف
گردیده سرفراز و ممتاز و بهایی شد عجب آدم صاحب حوصله انجیکه مقدمات مناسب برای تنباهی
خلقت و جلف نمود سا بهو کاران بیکم بازار و غیره در انداخته بودند و دستور العمل ساخته آن نیک
طینت به ظلم و تم خفیه اینها را بهادر دودا شش تیرستی و دستنی علی الزعم پوخل مل آورده
نام نیک خویش پر آوازه ساخت و از رسانیدن عوض بقت لک روپیه بخواجه پلان انگریزی
ملازم سرکار و اخراجات دیگر ماه بای بهادر بهادر چنان بدستی میرسانید که مالش آن بهیچوجه
نرسیده موجب خوشنودی مزاج گشت در میو اکوئشی سید احمد بطور البقیه شانزده هزار
روپیه مدافع و زمین بسیار خریده کوئشی دیگر بخرج بسیار بنا نهاده تیار ساخت که قابل سیر و تماشا
است و نیز کوئشی بزرگ تر دیگر متصل سانچو توپ و نزدیک تر کوئشی محمود لواخان بسیار عمده
با کار عجیب غریب نقاشی و غیره بومست معن و بین و چاه کلان آبپ و چوئزه و لکشا که
از بالای آن تماشای سکانات بلده و سحرای اطراف و جوانب است بخرج هزار روپیه تعمیر نموده
معه برادران و خویشان و متوسلان سکونت دارد جای خوشر فضا آب و هوا نهایت دست
و خود با تانیکذات قدر دانی نجبا بسیار یکم نقدار لکها روپیه سرکار باریاب حضور پر نور است
و زاین را وکیل سیخه مذکور و مختار کار و بار و بهادر نهایت ذی حوصله است کارهای سرکار
بدانای خود برابر دست بر می آرد که مورد تحسین و آفرین خلعت و بهادر است و با آن
و دانی صاحب احسان و سلوک با مرد و دیوان است

که از مدت تقریر یافته بود عمل آورده اوقات عزیز خود بخوبی تمام بسر سپرد و بنیر مسالمه و داد و ستد
میشو باش زنده دل آدم خلیق صاحب مروت نجیب داند قدر شناسا بل کمال تایخ خان
قابل علیت فارسی خوب دارد و جمیع صفات نجات موصوف و تنامی کمالات مربوطه سواى اینها
سید محمد با می سلمان دیگریم بازار بسیار معمور کار و بار فروخت غله و غیره اند و عمارات بلند ساخته
نیمانند ذکر آنها طول کلام است و پس

ذکر ساهون کاروان متصل قلعہ محکمہ گورکنہ

پوشیده مانند کاروان از بلده حیدرآباد نیم کرده از دروازه چل سمت مغرب پیوسته بستند پوره
مابین بلده مذکور و قلعہ مطهر قلچست یعنی حصار و آبادی کاروان بدو دروازه بزرگ تقام بود
ساهون گجراتی از وقت و عهد سلاطینان قلیشاهی در بنیولاهم ساهوکاران عمده و ذمیدور
که قلعہ می آید بود و باش داشته عمارات که با رویه با حداثت در آورده با سورات سرکار معمرند
و بکار و او بسته و قلعہ برایی که با رویه مشغول و برای حفاظت آنجا جمعیت سرکار از سکنان
و عربان و جوانان با قریب پانصد جوان شصین اند که در پوشیاری و خبرداری سر و قصور نمایند

بنگلی داس بیگم

و قریب کوٹھی داد و ستد پالمر صاحب جاری بود و سید مذکور شرکی غالب بوده تنامی سورات
منتشار شده برآمد کاوی بل معامله مینود و چون معامله کوٹھی مذکور سو قوف گردید او با اتفاق
و زمین صاحب انگیزه تعلقه است لک رویه سرکار کار با میکند و برج رتن داس در عهد خیرت
منفرت منزل با استصواب خاص محراب اوراق معامله سالک رویه از خریدی و جواهر و نقد و پیشینه باب

سیاحیه احمد و احمد و احمد

در عهد حضرت خضر انبیا حضرت منقر تنزل عالم الکمار و پیه در دیوانی سرکار علی الخصوص باراج
خوشحال حنیفه بهاد و محبت دلی در شش تلبی بهاد و غیره بقدریکه کثیره معاملات بهاد و شمول گشت
و بذات ایشان و برادران و اقربای ایشان مساکن کرده کارروائی الکمار و پیه می نمود و در میان
پنج برادر سرگروه ای سا بهوان بگیم بازار که مشهور پنج بهیه در بندایت مشهور و نامور بود چون
وقت موعود رسید بلیک جابت گفت و ولایت حیات نمود اما سید احمد سیاحیه ولد مرحوم مذکور
از آنجا که از بهادر و شوریل طبیعت نفس سپهری بسیار داشت همواره و محبت افغانان همدوی
اوقات خویش بسر برده اوضاع و احوال و حرکات اینها بر دشته ششم کل اینها گردید که هیچ تفاوت
نیامین نماید و قریب پنجاه یا شصت کس از قوم افغانان مذکور بر ما بهای بشیر و قریب یکصد نفر
از عرب و ایرانی و مولد و دیگر جوانان رومی و کندی و هندی و دو چوبدار و چهار گریاچی و بهر کارها
نوکرد شش با سبب جمیع در ولایت در آمد و رفت اسس پان بیش قیمت و دو در خیر فیل و
بهویان و غیره نیز ملازم گرفته منتظر مسافری اینها بهجهای خویش از نزد بهاد و شمول گشت و سی
موفوره بکار برد اما اینکه اینقدر مصورت پذیرفته و شماره بسیار عاید حال گردید و اچار تسکات
نکاک و پیه محمد پدر خویش موسوم امرا و سرداران و مهاجنان و سا بهوکاران و غیره که پاس
مروت و خاطر بای ایشان کما حقه بعضی وصول نمی آمد بهشتا و نه از پیه نقد نزد بهاد و شمول
فروخته بهر بار بطون ساخته با معرو و چند از رفیقان و شاگرد پیش و دو اب اراده بر داده
کرده در کوتهی پستین حبسی سیاحیه فرود آمد بعد از آن از کشف راجه چند و لعل بهاد و شمول گشت
سیاحیه بای دیگر منع عزیمت نموده شادی گشتائی خود با عیله فانی محمد عزیز الله خزینه دار کار کیمینی

هنگام رونق افزای حضرت مغفرت منزل درباره وی میر صاحب موصوف سیطه را واکش مقرر کلی بود
 و مورد الطاف آنحضرت گشت بیا خوش وضع چون هنگام وداع رسید لبالم دیگر نشافت اگر چه
 پیشتر نیز مسموم کار خود است اما سیطه بگنا تیره و باوش برائی عقل رسای خویش بامورات دربار خود
 مشهور گردید و کار و بار کار از معاملات تعلقات و داد و ستد بقله ان و خرید و فروخت جوهر
 و سرکار و بزم و یوایی که هر روز در کار است مسموم کار است آدم خوش مزاج جوان سال عیاشی همروت
 نیکذات و تقربیات مسموم باریاب حضور پر نور

سیطه گناخته داس

نبیره کیشودن بزرگان از عهد حضرت مغفرت آتاب ز شاه جهان آباد آمد و مقیم کاروان گشت کیشودن
 در عهد حضرت غفر آتاب کارهای نمایان نمود که تا حال فیصله معاملات قومیت در خانه ایشان میشود
 بوقت پیشکاری راجه راجه در کوشش را و شایه خیل امور کلی و جزئی ایشان بود اما سیطه کیشودن
 مذکور بذات نیکذات که تا الان مشهور است محمد سیطه گناخته داس همروت بامورات سرکار
 مسموم و در مقدمات بر روی مشا کارهای لایق که برایای ایشان منظور کرده است عمل می کند
 در خیر و خیرات و پو جا همواره صرف و بامداد میان بزرگای خانه از خود مسکوک مده گی قوم بر چهره او
 ظاهر جمیع صفات حسنا ذاتی موصوف است

سیطه سیم چنه

بزرگان سیطه مذکور به نیکذات و صاحب مروت و سلوک بوده کارهای شایسته در سر کار مبل رده
 مورد الطاف شده اند اما سیطه سیم چنه خود بذات آدم بامروت صاحب سلوک خوش مزاج عیاشی
 در وصفه داری موافق خانه از خویش است با لکه آدم باز به پیشه بای می بودی کرده بامداد میان نجیب

با جعفر با جنگ بهادر که در شادی سپهر کلانش میرامیر علیخان منوره بود و در تی سرانجام کارخانه
بهادر که کور منجه و بهادران و فتاوت از معاملات بهر جا کشیده از و اختیار کرد و و سپهر ایشان
همواره حاضر و بار بار بکارهای بهار بهادر و مورچه‌ی بر سر کوئی خانگی بهار بهادر و مورچه بودند
سیئه که کور بسیار آدم معقول اگر موافق فراج می یافت معامله میکرد و اگر نه دست کشیده میسازد
درین دلاطفت بنارس غیره معایدهای هندوان رفت است

هریداس سیئه ط

برادرش داس سیئه که او در تنه با مورت کوئی محله پالم صاحب و تعلق داری لکهار و چیه سرکار و تلک
مور کار و بار معامله شده مور قسین و فرین سرکار گردید و در وقت خود قسینه باز ارقیم کاروان را که
بروز و مولینده میبوی فیما بین ساکنان بالا بازار و پائین بازار که هر سال میشه و درین قسینه
خانه جنگی از طرفین شده مردم بسیار زخمی گشته اکثر میزدند و خونریزی مول بود که از آن بخت است
نیایانته تمام مردم میستند دیگر سال آمده و پیش میباشند سیئه که کور بلا طفت یقینان بر دوازده
را که سفیدانی و سبانی رین قسینه بودند بخانه خود طلبیده بآئین بهین نمائیده و دوشال داده قد من
نمود و دستاو ز طرفین بود بهر معتمدان گرفته که دیگر از طرفین گاهی بود قوع منی آید چنانچه بحال
با کاپیتان امت موقوفست کاری کرده است که اهل کاروان از موت لایه بی هر سال محفظه و شکواری
داس سیئه هریداس نیز کمال محبت و آمیت بکار خلافتی مصروف است و تقریبات باریاب حضور پر نور میگردد

جگنا سیئه ط

دوازده دانش سیئه او هم بطریقه دیگر سیئه با شریک معاملات سرکار و جمیع دان و غیره بوده قضا
منه و بسیار آدم نیکو ذات شستن بود و در عهد دیوانی میر عالم بهادر با مورت خریدی جواهره و در کار

صحبت می‌دارد و در سرکار و در دیوانی و نزد صاحب‌املاک هزار بار پیوسته و در خریدی جوانی نزد بعضی
امیران متحرکیت مرد با مزه خوش اختلاط بذاته نیکذات است سواى اینها دیگر صاحبان و میخانه‌ای
که بقلم آمده در کاروان بسیار اندک تمامی کاروان از ساوهوان و بقیده و رابل محال و ملوک آباد است
اختصاراً بر چند کس اختتام احوال نمودم

ذکر سردسرایان علم سنی ملازمان سرکار و غیره

در عهد حضرت غفر ثاب سردسرایان علم سنی استادان کامل اکثر از هندوستان آمده ملازم
سرکار و دولتمدار گردیدند و نیز بزل و کن نام آفرشته مشهور آفاق شدند و از آنجا بعلام رسول
و علام مهدی عتبه کنکر تهر و چو تهر صاحب و بزرگ صاحب نیز میگفتند و در کت و در پرت
سرای علام رسول فردی به روزگار فرخ خویش بود و علام مهدی عرف کنکر اگرچه در کت و در پرت سرانی
استاد کامل از برادر خود کم نبود اما در خیال سرانی و تراز خوانی بشیل و بختای عهد بود و تولد ایشان
در گلشن آباد می‌کرد است از قوم شیخ زاد بودند محمد خان نامی استاد بی نظیر در ابتدای جلوس
سیر در کن حضرت غفر ثاب میر نظام علیخان بهادر و صفا ثانی نور الله مرقد و دار حمید را آباد
از دار الخلافه شاه جهان آباد گردید و در محله ایشان فرد و آمد از بسکه صحبت شانه روز بظهور می‌آمد
ایشان بندوق و شوق خود شاگردی قبول کرده بهره کامل برداشته تا اینکه بهین علم سبب شناس
ایشان گردید و در پوزن و در اولاباجی والی پونا به راه مکه تار پانصد روپیہ ذکر شده مدتی بسر بردند
و در ناپور نزد حاجی بهوسل والی آنجا نیز بهین در راه ملازم گشتند و در سرکار و دولتمدار حضرت
غفر ثاب اگرچه به ذکر می‌فایز شد و اما در بهر محرابه از روپیہ انعام مییافت که معمول ایشان بود
و چهار شنب عیدین و سالگره و نوروز بجز شرف اندوز می‌گردیدند و در روز رنگ آباد

در اتوار چوک با غلام مهدی شبانه روز در عالم جوانی جلوسه در گنگ و شسته که رشک دیگران هم عمر
میگردد و بید بجان الله بخنده و درین زمان سوای این ماضی حدی از آنها باقی نیست و عاصمی را هرگز
راگ احدی نسبت به شوالیه پسندی آید در سینه کینزار و دو صند و بست و چهار چوب انتقال نمود
نشست تا بقناد و پنج رسیده بود تا حال این علم دیگر باین قسمت نظر نداشتند در ایام جوانی بست بست
خدا نگار و خدمت ایشان نوکر بودند و مرثیه خوانی ایشان در روز نیک آباد و حیدر آباد مشهور بود

خوشحال خان قوال انوبختی

پسر کریم خان که کجا چون آوازش گریه بود به گنگا مشهور شد راواز خوشحال خان نیز کرخت بود اما از راه
استادی چنان صاف و شفاف نمود که قابل کت و در هر پست ساری گردید و به آن استاد می فرمود
که هر استادان این علم او استاد وقت دانسته گاهی به مقابل پذیر و گفتند و به نامی ستودند و به یکس
حرفه برقصانید او نمیداشت اگر چه در کار نوکری بود اما در هر محراب با الفصد و به نقد و یک دوشاله
از سر کار محنت میگردید راه نقابانی تمام حیات در خانه خویش و شسته از جمیع مایحتاج خبر می گرفت
که او ستادش بود و سببی خوب صورت و عاشورخانه متصل خانه بانی مذکوره و کمان موهن بنگله و عاشورخانه
و آبادارخانه و باغ خرو و بخت سر بسته مندل زیر دهن کوه سبارک از محدثات اوست و خود هم
همون جامه فون است

دولت خان پسر غازی خان

از نام آوران هند بود و در سلطه جاده دارالامام سرکار در خطیر نرساده طلبید با وصف بودن بل علم
غلام مهدی کنکر را بسیار پسند کردند و گفتند که مانند ایشان در هند هم بافضل کسی نیست سه صد روپی

ترازیست با معنی فارسی کلمات ہند را با معنی فارسی ربطا تمام داد

مانا ویم تانا و زاری نانا و زانیسم
یہ مینا و زانا و زانا و زانا گرچہ میدانی
مانا ویم تانا و زانی علی والی کی دلا زنت بہا و زانی
یہ ہانی ہر لانا تانی
ویم تانا و زاری ناری ناری نانا وانی

در غم یہ کیا ہے مانا و زانی
تو آجا جانی راگ رنگ گادین ہم تم فہم کیلین
سیو کو ورا دین کی یہ را وانی آنی تھی سو آنی
ہم تانا ویم تانی
مانا ویم تانا و زانی

خیال ہندی زبان

بات بھلی ہو وہی جو عالم ریجے عالم ریجے سن لیجے

بات بھلی ہے وہی

ایک نہ ریجے من مین کیجے	او کی بات کوئی نہ شیتجے
آدین کی تو ایک بات ہی ہے	کیا رنگ کی موٹ اب ہر لیجے
جان بوجہ کر جو سوندہ بند ہے	اوسکے حق مین کیا کیجے
وہی جو عالم ریجے	بات بھلی ہے وہی

التمن عالم مہدی محبوب شان با مزہ بود کر خاج از میان است بسیار صحبت مای موہر اوان ویر محمد علی خان
بہادر ویر خلیل اللہ خان بہادر فرزند ان سید اولاد فرزند ان بہرام الملک مینی بہرام جنگ و سید
عادل خان بہادر ویر غیرت خان بہادر فرزند شاہ تکی علی و دیگر چن چن بھبان مینی میر قمبر علی خان بہادر
و خواہر جیون پیر خواہر سلطان حال سلطان یا جنگ نائب موہر اولاد گ آباد سا لہا در کمان مای

محمد یوسف و پیش غلام حسین و مہولک

ایں مکن بودند به آن نرمی و درستی مینوختند که پسند خاطر همه ستادان بودند یکصد روپیہ
ماہوارش بود موتی خان خیال خوب میرا بد چار روپیہ میداد و شاکر علی و باقر علی
اینها بر سه اہل بنارس اندک مالان من خویش باقر علی در ستار یکت دو صد روپیہ ماہوار میدادند

پتانقال کہ بہند بجانہ گویند

از دہلی آمد چون بمجرای حضور پر نور حضرت غفر اتاب پیش از سفر پانچل شرف گشت روز اول
بقت صدر روپیہ انعام یافت و بعین ماہوارش گردید معمول حضرت غفر اتاب نیز زمین بودینی
ہنچیکہ روز اول مجرا انعام محنت میشدہ بود در ماہ نیز ہمون رقم مقر میگشت و ریوڑا از ہمسار
اطایف خویش حاضر در بار جہاندار است

گلزار بجانہ

از بہند بود و عظم الامرا از پونا ہمراہ خویش آورده صد روپیہ ماہوار مییافت و نقل و پیشہ سرائی
کامل من بود قطبی برادر سبکی اش از قہولک ہمراہیش خوب بنانزکی و درستی میکرد و ریوڑا
از خاندان گلزار قطبی پترو نام کہ نسبش باشد اطایف حاضر در بار است و بدستدار ماہوار

چرا یا فضلے

اینہا اگرچہ بجانہ نیستند اما نقلہای عجیب و غریب میکنند اطایف خود چار صد روپیہ ماہوار
دیناست و حاضرند الہی بخش و برادر کلانش از بخش برادر اور از لکنؤ بودند
الہی بخش و خیال سرائی من و کامل بود و ہمیشہ در خرابات محمومی نشست یکصد روپیہ ماہوار داشت
و از بخش با تیرہ ہست و ہمہ سرائی متناز و صد روپیہ ماہوار میدادند شاکا انتقال از بہند من کار

ماہوار می یافتند و خیال سرائی یکتا می نمودند

میان شهبان

اگرچه بین کار بود اما ستار نوازی را بان و چه رسانید که از کیمین و مبین مشتاقش بود و ندیکه روپیه
ماہ باہ از سر کا می یافت امنک از شاعران ہندی زبان بہاگما بود و کتب و ہریت و خیال
و غیرہ طبع از خود میسر آید از سطلو باہ از ہند طلب نموده و دو صد روپیہ ماہوار ذات سوای چند
برادرانش کہ در سال سواران ملازم سرکار گشتہ ہر ایش میبودند از سطلو باہ یک زنجیر نعل ہم انعام
داوہ بود و برای خوراک شصت روپیہ ماہوار میدادند و از پالکی جمہر فراز بود و کتب و تراژ
و خیال و غیرہ شش ہر زبان بہ طوایفان رقاص ملکہ اند

محمد خان برادر زادہ شکر مہن

فرد پیشل بود کہ درین زمان تاحال بچکیں مانند او دار و دیندیار نشدہ سہزار روپیہ ماہوار از
سرکار می یافت و بہ ہر ای ممتاز و در خوش صدای آواز یکتای عمدہ توان گفت چون از قلم
در دولت دولت راؤند پیہ وابستہ بود و بعد سال سب طلب او نزد پیشش رفت

بو علی بخش

ساکن تھانیہ بہت بہت سال در سرکار ماند آواز خوش داشت و در روپیہ ماہوارش بود
در قانون نوازی یکتا بودہ نمازی نہایت معقول با عاصی ہم محلہ در بہین سال بطن خود رفت
محمد حسن برادر زادہ محمد خان مذکور درین زمان مسرود کمال است بہشت روپیہ
یومیہ مییابد

که ماه لقابانی هم نشسته بود آمده عرض کرد که اسپان بنده را اگر در سر کامیگیرند فی راس دوازده
روپیه پیشش راس دوازده هزار روپیه عنایت فرمایند و اگر نه منی مبارک نا نا پیر نویس جواب داد
که بحساب فی راس کمترین پانصد روپیه بگیرند و الا نه مختار اند بپند سوداگران برخاسته رفتند
ماه لقابانی سوداگران را نزد خود طلبیده از قلعه ان خویش فرود سفید گرفته چپش دوازده هزار
روپیه بالای ساهو کار بهو بخا یعنی پونا نوشته بدست سوداگر داده گفت این زرقعت اسپان
شماست بگیرند و اسپان را در مکان فرودگاه من بربندند نا نا پیر نویس سرداران عمده پرسیدند
که ماه لقابانی شما را اسپان چه کار و چه نسبت است جواب داد که برای مهاراج خود راجه را و زنها
جیوت بهادر گرفته ام که شوق بسیار دارند همه با بحیرت مانند که چه عورت خردمند است نیک است
مخیل طوالیان رقاص پونا و نام او را بنجا بر گزروم مقابل ماه لقابانی را آورد و در سینه کهنه
و دو صدوی و شش شش بیکر بجا رفته و با العالم باقی خرامید مقبره اش در دامن کوه شریف
نهایت سرسبز است خیرات بسیار بیکر دو بالای کوه شریف پیر الان را با بهار امید او دالان
مصمم الملک را بالای کوه مبارک پنجه بنا نهاده موجود است و مقبره نیز پنجه یک ملک روپیه
معد و کابین تیار ساخته ابل عرس بسیار آرام از است که مکانات پنجه اند جشن حیدری بسیر و هم
ماه جیب به تحلف طعام لذیذ و روشنی بسیار بنمود که تمامی طوالیان رقاص آمده و میرقصیدند و هم
توالان و کلاوتان سرود میخواندند امیران و امیرزاده ها و جمعی از ان و غیره بشوقی بدعوت
می آمدند و لطفها بر میداشتند جواهر و نقدی و پوشیده و اسباب و غیره اش مال یک برور روپیه
سوی عمارات و ودان بقلم در آمد

حسن لقابانی

متنی دختر ماه لقابانی است مانند مادر خویش به جمع امور سابقه بسیار دارد و خوب در آید دیگری نیز

معدطایفه سرحد روپیہ ماہوار وارو

محمد عظیم و برادر او

در خیال سرائی خوب او غزل سرائی یکتای عصر کسید روپیہ ماہوار یا بدویش نیز شخصت روپیہ ماہوار
میسا بسو اینها دیگر توانان و کلا و ننان و نقالان و غیره بسیار اند تا دوازده هزار روپیہ ماہوار
میسانند و کرا اینها طول کلام است و انعام هر هر کس بقدر دریا پیش معمول مقرر است اما از طوایف
رقاص ماه لقا بانی خراجگنور که بشیر و او با هتاجی در عقد کین الدوله دارالالمقام سرکار
بوده و نه بود کمال و جایت و صاحب سلیقه در علم موسیقی از استادان کامل مشق نموده
حضور از غلام محمد کنکر مذکور و خوشحال خان مذکور در قص حکیم بن و نیز سید که شاگرد پنا
بهانند بود و رفته رفته صاحب نوبت و گرامیال و جاگیر سیر حال و سواران بنام لیسر لطفی خود از
سرکار حضرت خفر اناب سرفراز گشته در هر وقت که مجبور و حضور مینمود یک هزار روپیہ انعام مییافت
همیشه باریاب حضور و مواره ملاقات با دارالالمقام عصر میکرد و نسبت تمام اکثر حضرت منقر منزل
بزرگان مبارک خود فرمودند که مانند ماه لقا بانی دیگری باین کمالات پیدا شدن مشکل است
در علم موسیقی و در کمال خوشنویسی شاعره صاحب سلیقه بسیار اگر چه طوایفان دیگر بنوعی و اکمن جی
و دولت زندگ حضرت بخش و بنور و کنور و دیگران بشمار همه صاحب عقد و رستند اما که
تماما حال و نمیرسد و چنانکه حضرت خفر منزل برای شادی سوای ماہوار و والی پونا با تالیفی
شرف الامام سباد و پونا تشریف فرما شده بودند ماه لقا بانی نیز معدطایفه خود با دیگرده طوایف
همراه رکاب بود اعیان و اکابر آنجا بسیار پسند کردند و از آرایش و پیرایش حسن و لباس
و جواهر و غیره او و حیرت مانند هر چند انعام دادند قبول نکرد و روزی سوگران و مجلس پیر

بجوربانی

نیز در علم یقینی بسیار خوب و باریاب حضور پر نور و بر آید کار خلق الهی بسیار نمود و در کار خیر قصور ننهاد

شترمن حی

همیشه زمین حی او عجیب و جلال بود و چشم همان او غزالی حیرت بخش تماشا می بود و موسی شکین
بویش مشک شب و بخور چون مشک زمانه خورد و در عین بهار و بهار دیگر آورد و شترمن حی درین
و جمال از و زیاده تر و در علم یقینی بهره کامل دارد و همواره به بحر ای حضور پر نور معمور باشد

کریم کمور

مشهور به نواب عجب آدم با فزیه بسیار صاحب مقدر و برادر سه طایفه خود همواره باریاب صاحب عالم
و در آسویت و اخلاق و فروتنی نهایت لیاقت دارد

وزیر بخش

دختر گوری حی در خیال و کتب و در هر پرتو و غزل و پند و شمری و وادار و قول و قول از گوشت
و سنگیت و پر بند کامل فن و بی نظیر است که هیچکس از طوایف بلده به مقابل او شش نمی آید و
جعفر یا جنگ مرحوم که حضرت مغفرت منزل رو بروی عامی که شریک حال بود از او استادان
مذکور صدر که ذکر ایشان گذشت تعلیم مادی و دینی مخصوص از وزیر بخش که در سازنگ نواز
تا الان احد مثل او پیدا نشد چهار پویه و زیویافت و دانی به بود و سی هزار پویه و شرح
تعلیم حرف شد و در یزلا هر طایفه که از بهند می آید برای مقابل او وزیر بخش میرسد معتمد الطایفان
به نیز وزیر بخا ملازم سرکار مثل عاشورن و دهناب غیره قیاس بر مد طایفه است که ملازم سرکار
غیره هستند اما بوقت نصف شب یک طایفه بهتر اگر خواهند بهر سیدن شکل تر است الله
تقدس و تعالی این بلده حیدر آباد فرخنده بنیاد را و این بادشاه فرخنده نهاد را تا ابد آباد

لطیفه گویش شناس تحت وان پروانه عشوه گزین امرت صاحب قدر و سلوک انجمن اهل کمالان
گویا در وقت ماه نقابانی ثانی بکمال از ان زیاده تر است که از حضور پر نور کارهای عمده خلق الله
خود برآورده خوشنودیهای خلقت میکند و بسا علمایین را که از گردش روزگار بر خاک بی اعتبار
افتاده بودند باز بر سر عروج و بروج آورده بر سر مراح بلند رسانید که مشهور آفاق است با این همه
خدا شناس ترجم شمار بقال شکستگان و غریبان و عشره محرم الحرام عاشور خانه خود را تزیین داده
تقریب داری مینماید و هزار بار و پویه غریبان و سکیان و لنگان و کوران و پیرزالان و بیست
پایان را و بیویان را میدهد و شادی بسیار دختران ناکند اکنایه از جمیع لوازمات فراخ مال
منو که همه با بهای از دیاد عمر و دولت حضور پر نور شب و روز مشغول اند شیکذات است
و در نگاه یوسف صاحب باغ و چپ عمارت مایشان با چاه کلان بنیل باغات آورده خلقت
خدا را مقین میرسد و نیز در لنگر می بر سر سه کوه شریف باغ و عمارات نواغات منو و هنوز کار انجمن
جاریت الفرض جمیع صفات مستثنی روزگار است

حسن افزا بانی

دختر ارم بانی به جمیع حرکات منشاء مناس و اردو شادی دختران ناکند اکنایه و نیز برآمد
کارهای بسیار مردم سالینان از حضور پر نور منو و مشهور روزگار است

سیارن جی

در حینیکه وزیر بخش دختر گوری جی در خانه جعفر یا جنگ کو که نوکر بود و صاحب ولادت پیمان جی
در حال آواره گی همراه وزیر بخش رقص منو و بعد رفته رفته در علم موسیقی بهره کامل بهرسانیده
به مرتبه درجه بلند از باریابی حضور پر نور سپید سر و دسرانی نزلت کار بسیار خوب است

آباد و در کوه و عجاایات و غرائبات از مقدم فیض آن خسرو عالم پناه خوشه کلام انجم سپاه است

ذکر تقایم نوبت با جترین روشن چو کی مکرر

تقایم نوبت علی الخصوص چو کیهامی هندوستانی که در سرکار ملازم اند و محدث منان نوازان بآن خوش صدای می نوازند که دل کسین و بین مجو خوشنوی ایثانت و دیگر دالبت از بست پنج چو کی کم نخواهند بود و با جترین روشن چو کی او رنگ آبادی کیتی مصرانه بالباس عالمگیر می سپرچ های کار مقیش هرگاه بوقت نصف اللیل در گشت اطراف دولتخانه می نوازند جان از قالم کشند روح تازه در پیکر ایشان می دهند اکثر حضور انعامها در آنوقت یافته اند و روح و قالب مرده می اندازند و با جترین حیدر آبادی باینها می رسند اما از سابق ار است شده اند و تمام شهر از صد طایفه کم نخواهند بود که سوای نوازان اجوره دارد و در هر شادی و رسم و عرس و غیره معمول کار خود میشوند و از اقبال خداوند نعمت و تمام بلده حیدر آباد و بیرون آن چه بر خانها امیران سرکار و چه در درگاه های بزرگان کرامت نشان و چه بر سر معبد ها هستند و آن سوائے چو کیات حضور پر نور و مرشد زاده های بلند اقبال یکصد جا شانزده روز بلکه زیاده نوبت نوبت میشود

ذکر گزاردن نوازان

گزاردن نوازان سرکار البته از صد برهمنان هندوستانی کم نیستند و مرشد زاده های عالی تبار سوای امیران و جمعداران و درگاه ها و جاتره ها و غیره که حساب آن نیست

خود به دولت در بلخ باغ کو سابق مذکور شد معذرات شاهای اطراف بلده در باغهای سر و تماشای لال
 و افغان و پوست نادوست و نیز در باده در می میر عالم مرحوم که سراج الملک بهادری ضیافت حضور پر نور
 بتکلیف می نمایند و در موسم نوروز شروع این دربارک تحویل شمس و برج حمل جوڑه و جواهر معمولی از دیوالی
 بحضور پر نور میگردد و نیز از نزد امیر کبیر بهادر جوڑه عمده و جواهر اعلی و دخل سرکار میسر گردد
 امرا و خانزادان سرکار مجموع نذر میگردانند بطریق عیدین تازه و در جشنها میباشند و طعنا
 زنگارنگ تباهی خانزادان علی قدر مراتب و مناصب تقسیم می آید و خطاها و جاگیرات و منصب با
 و سر قرارهای خدمات و جواهر سر بلند و ممتاز میگرداند و در موسم مهلی خانه بخانه کوکبوز نگاشتی
 و راگ و رنگ و دف و نی میباشند و همه طوایفان رقاص جا بجا موعود و هر بر صاحب مغرور
 پیش از ایام هولی اندام بالایی کسی سلمان قطره رنگ نمی اندازند و در محفل مهاراجه بهادر از نهم
 تا نوزدهم جلب هولی عجیب غریب میگرد و بهر امیران سرکار موعود رنگاشتی میشوند آنها که میروند
 میروند و آنها که نمیروند نمیروند تکلیف شاد نیست اختیارات بر روز بولیندی تا دو پیر روز میهنند
 و کاکین بازار باند دشته و خاک و گل و لا و دیگر عفونات انواع و اقسام نجاست و سیان
 خود را گوارا میکنند خصوصاً ماژ و اژدیان شبیه تشال بائی و دیوان خود میسازند و تماشا
 میکنند و سانیسان و پوریه با تماشا روزه دیگر و هوکاک نواخته خانه بخانه راسته بر است
 میگردند و انعامها میگردانند اما سانیسان و فغان میزنند و چون با خوب میسر آید و زیلاطوایفان
 رقاص بلده نیز تقلید سانیسان و انفار کرده و نجوشی و خواشش سامین ناواقف از علم موسیقی
 در مجلس با محفلها چین با میسر آید و دیگران عیب میدانند کی از ذکر را لباس مروانی آرایند
 و او میرقصند و اینها همه زنان طایفه چین با میسر آید و دف میوزند چنانچه یک زن رقاص موسوم
 بتا را طایفه خود بهمین قصص محمود است انچه که در زمان پیشین عیب بود اما لا بهر شده است

ذکر سبک و غلو سوره دیوانی است چندی زور و شور و هیولای غیره در بلده

جبر آباد مینو سواد

بروز سوره تمامی خلقت خدا هستند و آن برای غارتیدن درختان زرت که در زبان ایشان کنرا
از روز طلا گویند یعنی بخود میدهند که درختان زرت بهینا نبوده بلکه طلا را حاصل کرده برائے
میمنت تمام سال آورده بالای خانه های خود انداخته میروند و اهل اسلام برای دیدن تماشا
و تحلف های سواری عمایین با تو زک فیلمان و عماریه و اسپان بشمار هزار اهل حسره
و غریبا پیاده بهر دروازه بلده بیرون میروند علی الخصوص بوقت دروازه علی آباد که
در باغ راجه راجه شیر را و بلبه جاترا و تماشای جمعه جاترا میشود و بسیار عجیب است و در موسم
دیوانی چراغان و تمام شهر پر است و بازار چارکمان و چوک چارمنار و خانه بخانه و دکان کاین
به دکان و در کانظرت جو بار در بازار و اریان روشن میکنند و علی بن القیاس رقص طوالیفان
تمام در خانه بخانه میران و سرداران اقوام مهند و آتش بازی نیز دارند و بهر طرف میرسانند
تماشای قدرت خداست خصوصاً در مکان مهاراجه بهادر طوالیف تمامی بلده از ادنی تا اعلى
حاضر شده رقص میکنند و روشنی بسیار بیند و تمامی ارباب نشا طالعاهامی یا سید چرخ هزارها
روپی است و در بنوتم مهاراجه بهادر روز مقرری است و حضور پر نور میرسانند با جوابرات
و جوهره رنگین بستنی و سباب رنگ پاشی از تمغه باد عبیه و گللال بزاره لایق شادان با جلوس
کوشیه های جوابرات و نشان و نوبت و پلاشه های بار و شامی از فقری منملی بالای کشته های
مذکور و سبوحه های رنگ زعفران و شهاب به نقش رنگارنگ و تابشت روز بهر لاله و فلان فرمود

و این شش در دیباچه جلوه فرست میخواند که گنجد راند شعری

که پذیرا شود و نذران شکر
چو کند بتیو همین دارد

تأثیر عظم خلایق بی نام نور بخش عالم است نور جهان افروز مال جهان آرای پادشاه عالم فرود باد

بحمد و لا اله الا حماد آمین رب العالمین

سال تایخ پنج هجری شم
یافت از لفظ به نرباغ ارم

از اصل نسخه مصنف کتاب گلزار مصنف که بخط خود تمام نموده بود نقل بدو گرفته شد و در اختتام چنین عبارت نقل و مصنف مرحوم است (امروز که روز هجرت نهجیام ماه جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و شصت هجری است این تایخ گلزار مصنف تصنیف غایب بخط غایب با اختتام و انصراف رسیده

تمام شد

بقلم حکیم خان ابن جانف از چار خان بزرگوار که یکی از کتب جناب منشی

نثار احمد خان قزاقی از احمد خان بزرگوار



اگر کسی قوال کبت یا دہرت یا خیال عمدہ شاہ سہ رنگ با نامہ تارخان و غیرہ با کمالین این علم
را سرا کہ ہمہ در راگ در لگنی مملو باشد سامینین زمان میگردد کہ پس صاحب استخوان اکبر بادشاہ
پہر از گور برمی آردی چیزی از پتہ یا شمری یاد او را یا چین منظرہ نکند کہ دل مانعش نود شود
وای بر فہم و اوراک ایشان ما و جعفر پر نور ممول است کہ سوای کبت و دہرت و خیالہای
عمدہ ہستہ اوان سابق و حال خیرے کہ در زمینان راگ در لگنی ہا مملو باشد دیگر از سر و سبک
بہر من خیرہ ساندہ و نیز بعضی عمایدین و نامایان این علم را حال بہین است الفرض از پر و خست
و نوازشات بادشاہ عالم پناہ آدم اللہ اقبال و عمدہ حال بندگان مصروف خوشی و خوبی است
او تعالی شانہ تا بہ الد بر سلامت وارد

خاتم الطبع

خاتمہ از مصنف

الحمد للہ والہ الذکر این سایح گلزار آصفیہ در محنت رسال کہ کار چند سالہ بود تصنیف قوالیف
و تخریر عامی سر پامندی خواجہ غلام حسین خان النخاطب خان زمان خان در آمد اللہ تعالی
و تعالی پسند خاطر ناظران اولی الابصار و مقبول دل صاحبان اوراک و انکار فرمایہ کہ لایق ملاحظہ
ایشان نیست و قابل مذر شایان ہم نمی بینم تا بقول شاعر شعر پای طبع پیش سایمان بروں
حبیب است و لیکن بہتر از مورہ کہند ابرای نذر بادشاہ عالم پناہ بہم سپاہ کہ نام نامیش



اعلان

بر اهل مطابع محققانمان که ایستاد
حق تصنیف و تالیف این کتاب معشوق و معصوم خوش
و تصحیح آنرا برین بخشیده است لهذا حساب نون بست و خیم
و دخل دفتر سرکار انگلشی و دفتر سرکار نظام الملک آصفیه حیدرآباد
و کن جستجوی نموده شده تا کسی خیال طبعش نکند که عوض نفع
ضرر کلی عائد او خواهد شد و هر که طالب باشد با ارسال قیمت
یا بذریعہ و ملیو طلب نماید

فقط

سیکس و بیست و یک سال از مرگ
میرزا محمد علی قزوینی
در سال ۱۲۸۵

۱۱۶



"A book that is shut is but a block"

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL LIBRARY

GOVT. OF INDIA
Department of Archaeology
NEW DELHI.

Please help us to keep the book
clean and moving.

✓

History - Hyderabad
Hyderabad - History